قال رسول اللہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و مسلمۃ

الحمد للہ المتعال کہ زیب و زبان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول و نایاب یعنی

جزو دوم حصہ

الشافی

شرح

اصول الکافی

کتاب الحجۃ

مصنفہ علامہ سرآمد محدثین ظل ظلیل رحمہ اللہ الجلیل شیخ مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ منطبع گردید

در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بستم که باب العرش والکرسی است چند آیت دیگر چنین است اول وحاجه
قومه قال اتحاجونی فی الله وقد هدان ولا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئا وسع ربی کل شیء علما افلا تتذکرون
دوم وکیف اخاف ما اشرکتم ولا تخافون انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به سلطانا فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون
سوم الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون چهارم وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه نرفع
درجات من نشاء ان ربک حکیم علیم از جملهٔ احتمالات در این آیات اینست که مراد بقوم ابراهیم اهل تصدیق نبوت ابراهیم است
که داخل الذین آمنوا هستند و داخل لم یلبسوا ایمانهم بظلم نیستند و مباحثهٔ ایشان با ابراهیم برای طلب تجویز اختلاف
اجتهادات و پیروی ظن بوده و استدلال ایشان این بوده که می ترسیم که الله تعالی زمان را خالی گذارد از صاحب
علمی که قائم بقسط باشد و حل جمیع مشکلات از روی علم کنند و ایشان بسبب این مشترک شدند در باطن و بمقتضای
اینکه الله تعالی فاطر السموات والارض است عمل نکردند پس با در تشرکون به برای سببیت است و استثناء در الا ان
یشاء ربی منفصلست و اشارتست بغیبت امام و مقهوریت آن از دست ظالمان در زمانی زیرا که عالم او در آن زمان قائم
بقسط نخواهد بود نسبت بمؤمنانی که بخدمت او نمیرسند و لاعلاج در آن زمان ساکت خواهند بود در بعض مشکلات و
ایشان را نیز احتیاجی بحکم در آنها نخواهد بود و ایشان بغایت نظم ونسق دنیا را ظالمان بی رجوع بایشان می کنند
اگرچه آخرت خود را میبازند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم باب فی الغیبة ما اشرکتم بتقدیر ما اشرکتم به است و اینجا برای
سببیت است ما لم ینزل عبارت از ائمهٔ ضلالت است با در به اینجا نیز برای سببیت است و سلطان بمعنی برهان است
و اشارتست باینکه فتوای ائمهٔ عدل باعث علم است و فتوای ائمهٔ ضلالت باعث علم نیست فریقین عبارتست از دو
جماعت که اول ایشان در آیهٔ سوم مذکور اند و دوم ایشان داخل الذین آمنوا هستند و داخل لم یلبسوا ایمانهم
بظلم نیستند مراد اینکه پیروان اهل ظن و ائمهٔ ضلالت اند بیان آیت سوم می آید در حدیث سوم باب صد و هفتم والله
اعلم در این باب پنج حدیث است اصل عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله ع انه قال للزندیق الذی سأله
من این اثبت الانبیاء والرسل قال انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعالیا عنا وعن جمیع ما خلق و
کان ذلک الصانع حکیما متعالیا لم یجز ان یشاهده خلقه ولا یلامسوه فیباشرهم ویباشروه ویحاجهم
ویحاجوه ثبت ان له سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه وعباده ویدلونهم علی مصالحهم ومنافعهم
وما به بقاؤهم وفی ترکه فناؤهم شرح اثبتنا بثاء سه نقطه و با یک نقطه در زیر و دو نقطه در بالای
مفتوحه بصیغهٔ ماضی معلوم مخاطب یا مجهول غائب باب افعال است الاثبات شناختن چیزی چنانچه باید بمعنی قرار دادن
چیزی که معلوم باشد در دل خود ترک کراهت از آن چیز و در قال انا لما اثبتنا است بواسطهٔ فاصله خالق بمعنی تدبیر کننده
چیزی است و صانع بمعنی ایجاد کننده چیزی است از روی تدبیر پس خالق چیزی اعم از خالقیت صانع آن لهذا الله تعالی
خالق کل شیء است و صانع انواع افعال عباد نیست چون فاعل آنها نیست متعالیا بعین بی نقطه و کسر لام و یا دو نقطه در پایین بمعنای
بغایت بلند مرتبه و تعدیهٔ آن بعن برای تضمین معنی منزه است ذکر عنا و عن جمیع ما خلق برای اینکه تعلق ...

او دن ظاهرآن المباشرة بیاء یکنقطه و شین بانقطه و راء بی‌نقطه اتصال جسمی بجسمی دیگر بحرکت جسم اول بجانب جسم دوم
و یا جسم دیگا جیوه کمانه بی‌نقطه و تخفیف جیم مکسوره ابای یکنقطه است بمعنی لقا رقم و لقاء رقوه آلمی اجبه والمحاجب جبدا و
او رسیدن جسمی از جسمی دیگر بحرکت جسم اول و در نسخ بلشه بجیم مفتوحه بی باء یکنقطه هست و آن تصحیف است نماید ثبت
جواب لماست یعنی روایت است از هشام بن الحکم از امام جعفر صادق که گفت زندیقی را که پرسیده بود امام را که از کجا و دلیل
و ثابت کردی پیغمبران و رسولان را که نسبت بهر زمان رسولی است باید که وحی با و آید و مبعوث باشد بهر کروحی باو نیاید
و هر یک از خلایق مضطر است باینکه باد رتحت رسالت او باشد یا خود پیغمبر باشد امام گفت بدرستی که ما وقتی که
دانستیم بیرهان و قرار دادیم که ما را مدبری هست که فاعل ماست از روی تدبیر بغایت بلند مرتبه و منزه است از ما
از جمیع آنچه تدبیر کرده شده است و بود آن خالق حکیم بغایت غالب بر کار خود و ممکن نبود که بعض مردم مشاهده او کنند
و ممکن نباشد که ملامسه او کنند تا باعث امکان این شود که گاهی او حرکت کند و متصل شود بایشان یا ورا گاهی او
حرکت کند و جدا شود از ایشان و گاهی ایشان حرکت کنند و جدا شوند از او و لا احتیاج بوحی معلوم باشد قرار
یافت در دل باینکه آن خالق را سفرا و بندگان هستند و در میان مخلوقین او که میرسانند احوال نیک و بد را از جانب او
بسوی مخلوقین او و بندگان او و راهنمائی می کنند مخلوقین را بر مصلحتهای ایشان در روز جزا و بر آنچه از شرع
الهی که بآن است و لیس بقای مخلوقین و در ترک آن است فنای مخلوقین را بر این معنی که اگر تکلیف برطرف شود آدمیان
بیدین و منع و فساد آن می باشند زیرا که عبث و بازیچه خواهد شد چنانچه مذکور شد الحال حاصل اینکه کمال حکمت خالق
و جمال خلایق بغیب بی‌وحی دلیل ظاهر بر وجود رسل است چه عدم نبوت هریک از مردم حتی عاصیان اظهر من الشمس است
مخفی نماند که این تقریر ظاهر می شود که علم عقلا مختلف نمی شود بضروری بودن نزد بعضی و ضروری نبودن بعضی دیگر
فاصل ثبت الآمرون والناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه والمعبرون عنه جل و عز وهم الانبیاء
وصفوته من خلقه حکماء مؤدبین بالحکمة مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم
لهم فی الخلق والترکیب فی شیء من احوالهم مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمة یعنی
عن الحکیم متعلق بالآمرون والناهون است بتضمن معنی تبلیغ الحکیم است گفتار درست کردار تعلیم بغایت وانائی خلقه
متعلق بالآمرون والناهون است و نیز تواند بود که متعلق به ثبت باشد والمعبرون عطف تفسیر الآمرون والناهون
است الصفوة بفتح و بضم و کسر صاد بی‌نقطه خالص برگزیده و عطف صفوته بر الانبیاء از قبیل عطف صفتی است
بر صفت دیگر تا اشارت شود باینکه هر دو صفت می باید تا رسالت متحقق شود حکماء حال است از الآمرون و
الناهون والمعبرون پس و هم الانبیاء تا آخر جمله معترضه است مؤدبین بتشدید دال مفتوحه لغت حکما ذکر شده است
تا اشارت شود باینکه حکمت ایشان بوحی الهی ممکن نیست مبعوثین لغت دیگر است تا اشارت شود باینکه این نیز و
می باید تا رسالت متحقق شود و همچنین است غیر مشارکین بکسر راء بی‌نقطه علی بمعنی مع است و علی مشارکتهم
متعلق است بغیر لهم و فی الخلق متعلق است بمشارکتهم و فی متعلق است بمشارکین السفیر بفتح سین

بے نقطہ و تشدید یا، و بو نقطہ در پایین کاسوره و تغیره چه همه چیزی لغت دیگر و بر است بیان اینکه فرستادگان است
کنایه توقیف مخدبرای آن دست قمان تقریب است یعنی پس معلوم شد، و در قرآن آئینه و جود امر کنندگان و نهی کنندگان
از جانب حکیم علیم در میان مخلوقان و وجود بیان کنندگان حکیم از جانب خلیم جل و عزو ایشان برگزیدگان اوینند و تعین
و بینه برحالی که راست گفتار و دست کردار اند تسلیم کرده شده اند بنون الکسی تابان راستی و درستی فرستاده شوند
اند آن راستی و درستی بخلایق شریک نیستند با مردم با وجود شرکت ایشان با مردم در مخلوقیت و صورت و اعضا و
اجزا و احوال مردم موفقند نزد حکیم علیم آن راستی و درستی حاصل اینست که اگر این رسولان فرستاده نشده باشند
هر چه که بے عیب در خور نشد و داخل انبیا نیستند الله حکیم علیم نخوا بود چه اکتفا بهمین دنیا بے پیشه رشته زیر
است و جزای نیک و بد در آخرت بے فرستادن رسول ظلم است اصل ثم ثبت فی کل دهر و زمان
مسالتت به الرسل والانبیاء من الدلیل والبراهین لکیلا تخلو ارض الله من حجة یکون معه علم
یدل علی صدق مقالته وجواز عدالته شرح فرق میان دلیل و براهین این است که دلیل که هی مستعمل است
کما فاده ظن می کند پیشتر و برهان مخصوص است مفید علم است العلم بفتح عین بے نقطه و فتح لام معجزه یعنی بعد از آنکه ثابت
شد رسالت مجملاً گو ثابت شد آن رسالت مفصلاً در هر زمان و در هر جزئی از اجزای زمانه سبب آنچه آورده اند
رسولان پیغمبران از معجزات که دلیل و براهین است بر خصوص رسالت هر کدام مفصلاً تا خالی نماند زمین خدا
تعالی از حجتی که بوده باشد با او معجزه که دلالت کند بر راستی دعوی رسالت او و گذرانیدن حکم عدل او در میان خلق
در آنچه اختلاف کنند خواه آن رسول زنده ماند در جمیع زمان رسالت خود و خواه انتقال کند بعد از تعیین امین
حاصل این است که خالی بودن یک زمان از رسولی مخصوص مفصلاً منافات دارد با اضطرار مردم به رسول چون که
بیان کردیم پس مردم مضطر اند در هر زمان به رسولی معین که باو حجت الله تعالی تمام شود بر مشرکان و عاصیان
مخفی نماند که بهمین برهان ثابت می شود که مردم مضطر اند در هر زمانی بعد از رسول تا آمدن رسول دیگر یا انقراض
دنیا بامامی که عالم بجمیع شرع و کتاب مبعوث و مفترض الطاعة باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و موافق است
اقول الله تعالی در سوره نساء لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله عزیزاً حکیماً دوم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام ان الله اجل واکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت
شرح مضمون این گذشت در کتاب التوحید در حدیث سوم باب سوم که باب انه تعالی لایعرف الا به است و
در آنجا چنین بود قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ناظرت قوماً فقلت لهم ان الله تا آخر و بجای الخلق العباد بود
مقرر است یعرفون بصیغه معلوم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که الله تعالی بزرگتر و عزیزتر از آن
است که شناخته شود اسماء و صفات او و چنانچه باید بقیاس بمخلوق او یعنی با استنباط او بلکه بندگان می شناسند
اسماء و صفات لایقه او را باو بسبب وحی او برسل گفت راست گفتی اصل قلت ان من عرف ان له ربا
فقد ینبغی له ان کذلک الرب رضا و سخطا و انه لایعرف رضاه و سخطه الا بوحی

او برسول فمن لم یاته الوحی فقد ینبغی له ان یطلب الرسل فاذا لقیهم عرف انهم الحجة وان لهم الطاعة المفترضة **شرح** قد بر دو جا برای تحقیق است ومینبغی بر دو جا بمعنی لازم می شود الرضا بکسر راء بی نقطه و آخرش الف مقصوره ضد غضب السخط الفتح سین بی نقطه و فتح خاء و بضم سین و سکون و ضم خاء غضب المفترضة بفتح راء بنا بیست واجب یعنی گفتم بدرستی که کسی که شناخت او را که صاحب کل اختیاری هست پس البته لازم است که شناسد آن را که آن صاحب کل اختیار را رسولی هست که بیان رضا و غضب او در روز قیامت بر نیک و بد افعال خلایق کند والا حکیم نخواهد بود و این را که شناخته نمی شود رضا و غضب او در خصوصیات افعال مفصلا مگر بوحی که باین کس آید یا بر کسی که وحی باو آید و او باین کس تبلیغ کند چنانچه بیان شده در حدیث اول این باب در شرح لم یحتج الله تبارک و تعالی بده خلقه ولا یا رسول پس هر که نیامده بخود وحی پس البته لازم هست که طلب کند رسولی از رسولان را پس وقتی که ملاقات کنند یکی از ایشان می شناسد بمعجزات این را که ایشان حجت الله تعالی اند بر مخلوقین و این را که برای ایشان هست طاعت خلایق که بغایت واجب است بر آن خلایق **اصل** وقلت للناس الیس تزعمون ان رسول الله صلعم کان هو الحجة من الله تعالی علی خلقه قالوا بلی قلت فحین مضی صلی الله علیه وآله من کان الحجة علی خلقه فقالوا القرآن **شرح** گفتم مخالفان را آیا نیست اینکه دعوی می کنند که رسول الله صلی الله علیه وآله بود در زمان خود حجت بر خلایق از جانب الله تعالی گفتم پس وقتی که رفت دنیا صلی الله علیه وآله که بود حجت بر مخلوقین پس گفتند قرآن چنانچه مشهور و در صحیح بخاری مذکور است که وقت طلبیدن رسول دوات و قلم را در مرض الموت عمر منع کرد و گفت حسبنا کتاب الله **اصل** فنظرت فی القرآن فاذا هو یخاصم به المرجی والقدری والزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته فعرفت ان القرآن لا یکون حجة الا بقیم فما قال فیه من شیء کان حقا **شرح** المرجی بالجیم بر تقدیری است که مهموز اللام باشد و بامید انداختن و این بر تقدیری است که معتل اللام باشد المرجئ بصیغه اسم فاعل باب افعال و آخرش همزه یا آخرش یاء است کسی که قائل است باینکه ایمان باعث نجات محض علم بعقیده جمیع اخبار رسول است پس افسق فساق شریک جبرئیل و میکائیل است در مرتبه ایمان چه علم مخاطب بشدت و ضعف نمی شود چنانچه بیان می شود در حدیث دوم باب صد و دوم و وجه تسمیه او بمرجی بهمزه مذکور او بخروج عمل از ایمان است هر چند که عمل قلبی باشد و وجه تسمیه او بمرجی بیا بامید انداختن او فاسقان را است باطنها باینکه افسق فساق بمرتبه رود القدری کسی که افعال عباد را در تحت مشیت و اراده و قدر و قضای الهی نمی شمرد چنانچه مذهب اکثر معتزله است و بیان شده در باب سی ام کتاب التوحید و مراد اینجا معتزله است باعتبار اینکه اجتناب هر کبیره را جزو ایمان می شمارد پس مرجی و قدری هر دو از حق بیرون اند مرجی در طرف تفریط است و قدری در طرف افراط است الزندیق کسی که عالم را قدیم می شمرد و نسبت فاعل بالاختیار نمی شمرد و بلکه واجب الوجود را موجب می شمرد چنانچه مذهب فلاسفه است یغلب مرفوع است چه حتی اینجا داخل جمله شده است یعنی پس فکر کردم در قرآن که آیا حجت می تواند بود بعد نبی پس ناگاه بخاطرم رسید که قرآن سند می سازد آن را برای مذهب خود مرجی و قدری و در بحث با هم بلکه می سازد بطریق الزام آن را برای مذهب خود زندیق که ایمان بقرآن ندارد تا بجدی که کافر و آن زندیق

با نقطه و سکون میم لنگی و مانند آن متزر بضم میم و تشدید تاء دو نقطه در بالا مفتوحه و کسر زاے بانقطه و آخرش راے بے نقطه
اسم فاعل باب افتعال است بمعنی لنگ بسته و تاء اول آن منقلب از همزه است و اعتقاد صاحب قاموس آنست که این
قلب در بعض احادیث واقع است و آن تحریف راویان است و آن خبر مبتدا محذوف است که هو باشد یعنی گفت هشام
رسیده بمن مذهب باطلے که بود در آن عمرو بن عبید مراد مذهب معتزله است از جمله مذاهب مخالفین و رسیده بمن نشستن او
در مسجد بصره تا مردم مسائل دین خود را ازو پرسند و جواب گوید پس مشکل آمد آن بر من پس از کوفه بیرون رفتم و متوجه او
شدم و داخل بصره شدم در روز جمعه پس آمدم مسجد بصره پس ناگاه بحلقه رسیدم بزرگ که در آن عمرو بن عبید بود و لباس
او شمله سیاه بود که او لنگ بسته بود و تا بن از پشم بود و شمله دیگر بود که او را ردا کرده بود تا بن و مردم می پرسیدند او را از
مسائل پس راه طلبیدم پس راه دادند مرا بر دور حلقه بعد از آن نشستم در آخر مردم بر دو زانوے خود بعد از آن گفتم
اے دانا بدرستی که مرد غریبم رخصت میدهی مرا در سوالی پس گفت مرا آری **اصل** فقلت له الك عین فقال
یا بنی ای شیء هذا من السؤال وشیء تراه کیف تسأل عنه فقلت هکذا مسئلتی فقال یا بنی سل وان کانت مسئلتك
حمقا فقلت جبنی فیها قال لی سل قلت الك عین قال نعم قلت فما تصنع بها قال اری بها الالوان والاشخاص قلت
فلك انف قال نعم قلت فما تصنع به قال اشم به الرائحة قلت الك فم قال نعم قلت فما تصنع به قال
اذوق به الطعم قلت فلك اذن قال نعم قلت فما تصنع بها قال اسمع به الصوت **شرح** حمقا بیان هذا است
و می تواند بود که براے تبعیض باشد حمقا بضم حاء و سکون میم و آخرش قاف مصدر است بمعنی بے عقلی و می تواند بود که بفتح
حاء و آخر الف ممدوده باشد بمعنی بے عقل یعنی نسبت بکار تو خواهد بود یعنی پس گفتم آیا ترا چشم هست پس گفت اے
فرزندک من چه چیز است این سوال و چیزیکه بینی چگونه می پرسی از آن پس گفتم همچنین است سوال من پس گفت
پس گفت بپرس اگرچه باشد سوال تو بے عقلی گفتم جواب ده مرا در آن سوال گفت مرا باز بپرس گفتم آیا ترا چشم هست
گفت آرے گفتم پس چه میکنی بآن گفت می بینم بآن رنگها و اجسام گفتم پس ترا بینی هست گفت آری گفتم پس چه
میکنی بآن گفت میبویم بآن بوها را گفتم آیا ترا دهان هست گفت آری گفتم پس چه میکنی بآن گفت میچشم بآن مزه را گفتم پس
ترا گوش هست گفت آری گفتم پس چه میکنی بآن گفت میشنوم بآن آواز را مخفی نماند که از حواس خمس متوجه لامسه نشده چه آنکه محل
مخصوص ندارد **اصل** قلت الك قلب قال نعم قلت فما تصنع به قال امیز به کل ما ورد علی هذه الجوارح والحواس قلت
اولیس فی هذه الجوارح غنی عن القلب فقال لا قلت وکیف ذلك وهی صحیحة سلیمة قال یا بنی ان الجوارح اذا شکت
فی شیء شمته او رأته او ذاقته او سمعته ردته الی القلب فیستیقن الیقین ویبطل الشك قال هشام فقلت له
فانما اقام الله القلب لشك الجوارح قال نعم قلت لابد من القلب والا لم تستیقن الجوارح قال نعم **شرح** استیقان
قوت گرفتن اعتقاد تا بحدی که برتبه یقین رسد و حاصل کردن یقین و اول بمعنی اول است و دوم بمعنی دوم الیقین فاعل یستیقن است
اسناد شك و استیقان بجوارح از قبیل اسناد بآلت است و اسناد مجازی است یعنی گفتم آیا ترا دل هست گفت آرے گفتم
پس چه میکنی بآن گفت تمیز میدهم بآن هرچه را که وارد شود بر این اعضا و حواس که در آن اعضا است باین معنی که ذکر میکنم

یا مردم سخن نگفت تا برخاستم **اصل** قال فضحک ابو عبد الله ع و قال یا هشام من علمک هذا قلت شیء
اخذته منک و الفته فقال هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی **شرح** هشام گفت روزت
نقل این حکایت در مجلسی دیگر پس خندید و گرد امام ع و گفت ای هشام که یاد داد ترا این قسم بیان گفتم این مضمونے بود که
یاد گرفته بودم از تو و باین صورت ترتیب کردم آنرا پس گفت این صورت بجز اقسم که مکتوب است در صحف ابراهیم
و موسی اشارت است بقول الله تعالی در سورة الاعلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف
الاولی صحف ابراهیم و موسی و مضمون این مکرر است در قرآن مثل قول الله تعالی در سورة النجم فاعرض عمن تولی
عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم **چهارم اصل** عن یونس بن یعقوب قال کنت عند
ابی عبد الله علیه السلام فورد علیه رجل من اهل الشام فقال انی رجل صاحب کلام و فقه و فرائض
و قد جئت لمناظرة اصحابک **شرح** بیان شد در خطبه در شرح و فیلت الکم تحب تا آخر که مسائل دین بر سه قسم
است اول مسائل اصول دین دوم مسائل اصول فقه سوم مسائل فروع فقه و در اصطلاح قدما اول را کلام
میگفتند و دوم را فقه میگفتند و سوم را فرائض می گفته اند و می تواند بود که مراد بفقه مسائل فروع فقه باشد و
مراد بفرائض مسائل میراث که بعض مسائل فقه است باشد یعنی روایت است از یونس بن یعقوب که گفت بودم نزد امام
جعفر صادق ع پس وارد شد بر او مردی از اهل شام پس گفت بدرستیکه من مردیم ماهر در مسائل کلام و مسائل اصول
فقه و مسائل فروع و بتحقیق آمدم برای مباحثه با یاران تو در مسائلے که اختلاف میان من و شما است **اصل** فقال
ابو عبد الله کلامک من کلام رسول الله صلی الله علیه و آله او من عندک فقال من کلام رسول الله
صلعم و من عندی **شرح** کلام اینجا بمعنی لغوی است و آن سخن است اضافت در کلامک برای اختصاص است بمعنی
سخنی که گوئی و مسلم نزد اصحاب من نباشد و من در آن جا و در سخن و در اول و سوم تبعیضیه است و در دوم و چهارم
ابتدائیه است یعنی پس گفت امام جعفر صادق ع سخنی که گوئی و مخصوص بتو باشد خواه در فن کلام باشد و خواه در فن فقه
و خواه در فن فرائض باشد آیا از جمله سخن رسول الله است یا از نزد تست پس گفت دو قسم است بعض آن
از جمله سخن رسول الله است و بعضی دیگر از جانب من است **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام فانت
اذا شریک رسول الله صلعم قال لا قال فسمعت الوحی عن الله یخبرک قال لا قال فیجب طاعتک کما یجب طاعة
رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا **شرح** الوحی بفتح واو و سکون حا و بیسقطه سخنی که بکسے گفته شود پنهان از دیگران و
آن بر دو قسم است اول آنچه از جانب الله تعالی است چنانچه گفته در سورة شوری و کذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا دوم
آنچه از غیر او است چنانچه گفته در سورة انعام و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول غرورا و عن الله احتراز از قسم دوم است و آن حال است از الوحی یخبرک بخا با نقطه و با دو نقطه زیر یا میم و زا
بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل حال ثانی بعد از حال است یعنی اقا بعد این میکند که وحی از محکمات باشد و محکم
معلوم شود از آن جمیع حاجت بزبان فکر و سوال اهل الذکر و می تواند بود که عن الله متعلق بیخبرک باشد یعنی پس گفت

امام جعفر صادق علیه السلام ترکیبی شده در بن جنگ مر آمده شیری با رسول صلی الله علیه وآله در رسالت یعنی سخن که
غیب را دیگری از الله تعالی تو رسیده شد بجز موم پیغمبر رسانی پس گفت که امام گفت که پس آیا تو شنیدی از وحی ابن رسول
کما انبا نب الله تعالی را شنوا یعنی که آیا از زبان تو شنیدی آیتی را از قرآن بر حالتی که صاحب کل اخبارا کنند ترک بر
علم از روی حق یا دیگران آنکه تو گفتند گفت که امام گفت که پس آیا واجب است فرمان بردن کی از رسول یا سید
یعنی که تو امام مفترض الطاعة در اصل او لولا مریا شی به برای دو نوع شان آورد از معجزی چنانچه می آید در یه لطیف
که بجزی که بعث کان مسنر که تا آخر پس هر چه گوئی از روی علم نماید دلیل تشابهات باشد و احتیاج نباشد بر دم و
سخنان تو بطلب برهانی از تو برای گول آغت که اصلح فالتفت ابو عبد الله علیه السلام الی فقال یا یونس بن یعقوب
هذا قد خصم نفسه قبل ان یتکلم شرح خصم با نقطه وصاد مفتوحه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است یعنی غلبه
نمود که امام جعفر صادق علیه السلام بسوی من پس گفت ای یونس بن یعقوب این مرد ملزم کرد خود را پیش از آنکه سخن
کند با یاران من برای آنکه کلامی که اختلاف همگان در آن و در دلیل آن رود متکلم آن آنرا بنا بر حکم حق در رب
العالمین گفته باشد و رب العالمین نیز باشد تا معقول است و این اشارت شده در سوره نمل قل لا یعلم من
تو ابرهانکم ان کنتم صادقین قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله پس اگر کسی در این مقام گوید که معلوم
پس شده برهانست و مکاشفه یا بندی هم و برهانی نیست گوش به سخن او نباید کرد که این وحی ابلیس و تلبیس است
بسوی اولیای خودش اصلح ثم قال یا یونس لو کنت تحسن الکلام کلمته قال یا یونس فیا لها من حسرة
جعلت فداک انی سمعتک تنهی عن الکلام وتقول ویل لاصحاب الکلام یقولون هذا ینقاد وهذا لا
ینقاد وهذا ینساق وهذا لا ینساق وهذا نعقله وهذا لا نعقله فقال ابو عبد الله علیه السلام انما قلت ویل لهم ان ترکوا ما اقول
وذهبوا الی ما یریدون شرح الاحسان نیکو کردن کاری را یا در یا لها برای تعجب است و ضمیر مبهم است و من بیانیه
و مفسر آن حسرت است الف لام در تنهی عن الکلام برای عهد خارجی است اشارت است بکلام مشهور در میان اکثر متکلمین
چه اگر برای جنس باشد منافات دارد با آنچه می آید که تعلم الکلام من علی بن الحسین صلوات الله علیه پس حاصل
مدعای یونس اینست که چون الشر منهی عنه بود و احتراز از آن مشکل بود احتیاط کردیم حاصل جواب اینست که احتراز
از ضابطه باشد مشکل است و در نیا من ابطه هست و آن وجوب سوال اهل الذکر است در مشکلات تا تقلید کشیده
شدن چاره او آن در چاره روائی که می باشد که فرمان بردار باشد و مراد اینجا امکان استدلال بر چیزی است باسانی
از سیاق رانده شدن چاره او آن در چاره روائی می باشد که فرمان بردار باشد و مراد اینجا امکان استدلال
بر چیز لیست به شواری العقل از باب ضرب تعس چیزی که چون می تواند بود که واقع شود و شک تصور شده منع را مانند
آن یعنی بعد از آن گفت ای یونس اگر خوب ورزیده می بودی علم کلام را سخن می گفتی با او باز گفت ای یونس
پس بزرگ حسرتی است این حسرت که خوب نورزیدی علم کلام را پس گفت قربانت شوم من درستی که من شنیدم
که نهی می کردی از کلام و می گفتی وای برای کلام چه می گویند در مسئلتی که اختلاف همگان در آن ...

آن میرود در محکمات نیست براین مسئله استدلال میتوان کرد بآسانی و بر نقیض آن نمی توان کرد و بر این مسئله استدلال
نمی توان کرد بدشواری و بر نقیض آن نمی توان کرد و این مسئله را التصور میتوانیم کرد که چون واقع باشد و نقیض
آن را التصور نمی توانیم کرد و میتواند بود که مراد بانقیاد خفاء و لین باشد چون منقاد در پس امام است و مراد
بانسیاق ظهور دمیل باشد چون منساق در پیش سابق است و مراد بعقل دعوی بداهت باشد با وجود اختلاف
بیکابره و بهر تقدیر مراد این است که بمجرد ظنی که حاصل شود بیکی ازین سه شق حکم در آن مسئله می کنند پس گفت
امام علیه السلام جز این نیست که گفتم وای بر ایشان اگر در مسئله که بیکابره در آن ردود و در دلیل آن ردود در
محکمات نباشد ترک کنند آنچه را من می گویم و بظن خود روند بهر رای که خواهند چنانچه ازین سه شق معلوم می شود
اصل ثم قال لی اخرج الی الباب فانظر من ترى من المتكلمين فادخله قال فادخلت حمران بن اعين فكان
يحسن الكلام وادخلت الاحول وكان يحسن الكلام وادخلت هشام بن سالم وكان يحسن الكلام وادخلت
قيس الماصر وكان عندي احسنهم كلاما وكان قد تعلم الكلام من علي بن الحسين صلوات الله عليه **شرح**
الماصر بکسر صاد بی نقطه کسی که اسب را خوش راه میکند یعنی بعد از آن گفت مرا بیرون رو بدر خیمه نگاه کن که را می بینی از
متکلمان پس داخل کن او را یونس گفت پس بیرون رفتم و داخل کردم حمران بن اعین را و خوب میدانست کلام را و داخل
کردم محمد بن نعمان احول را و خوب میدانست کلام را و داخل کردم هشام بن سالم را و خوب میدانست کلام را و داخل کردم قیس ماصر را
و بود قیس باعتقاد من بهتر ایشان از روی علم کلام و یاد گرفته بود کلام را از علی بن الحسین صلوات الله علیه **اصل** فلما
استقر بنا المجلس وكان ابو عبد الله عليه السلام قبل الحج يستقر اياما في جبل في طرف الحرم في فازة له مضروبة
قال فاخرج ابو عبد الله عليه السلام راسه من فازته فاذا هو ببعير يخب فقال عليه السلام هشام ورب
الكعبة **شرح** فاذا هو ببعير يخب معترضه است و از کلام یونس است الفازة بفا والف و زای با نقطه خیمه کوچک دو ستون
دار و قال جواب معترضه دیگر است و آن کلام راوی از یونس است و ذکر آن برای اشعار بمجیء یونس کرده و فاخرج
بی ذکر فا در جواب لما صحیح نیست الخبب بفتح خای با نقطه و فتح بای یک نقطه و آخرش نیز بای یک نقطه مصدر باب نصر
قسمی از دویدن یعنی پس چون قرار گرفت مجلس ما باین معنی که هر یک بجای خود نشستیم و امام علیه السلام پیش از حج
قرار میگرفت چند روز در کوهی در بیرون حرم در خیمه که او را زده می شد تا مردم مسائل حج را تحقیق کنند یونس گفت
پس بیرون کرد امام علیه السلام سر خود را از خیمه خود پس ناگاه امام بنظر گرفت شتری را که می دوید اسوارش پس
میگفت این مرد هشام است برب کعبه قسم **اصل** قال فظننا ان هشاما رجل من ولد عقيل كان شديد المحبة
له قال فورد هشام بن الحكم وهو اول ما اختطت لحيته وليس فينا الا من هو اكبر سنا منه قال فوسع له ابو عبد الله
عليه السلام وقال ناصرنا بقلبه ولسانه ويده **شرح** اول منصوب بر ظرف زمان است و ظرف خبر مبتدا است و ما
مصدریه است و مراد از زمان اختطاط چه مصادر گاهی بجای زمان می باشند مثل رایت زیدا مجی الحاج الاختطاط روئیدن
موی از روی پسر باشد تا نوشته یعنی یونس گفت پس گمان بردیم که هشامی که نام برد مردیست از اولاد عقیل بن ابیطالب چه او بسیار

مؤمنان حجتی و راهنمائی تا اضطراب و اختلاف بمکابره نکنند و تا راست کند آن حجت و راهنما کجی ایشان را و خبر دهد ایشان را
باحکام صاحب کل اختیار ایشان در فروع فقه اگر گوش با آن حجت و راهنمائی کنند هشام گفت پس کیست آن حجت
و راهنما شامی گفت آن رسول الله است صلی الله علیه و آله **اصل** قال هشام فبعد رسول الله صلی الله علیه
وآله من قال الکتاب والسنة قال هشام فهل نفعنا الیوم الکتاب والسنة فی رفع الاختلاف عنا قال الشامی نعم
قال فلم اختلفت انا وانت وصرت الینا من الشام فی مخالفتنا ایاک **شرح** گفت هشام پس بعد از رسول الله
علم کیست آن حجت و راهنما شامی گفت آن محکمات قرآن و محکمات طریقه ایست که منقول از رسول است گفت هشام پس
آیا فائده داده ما را امروز محکمات قرآن و طریقه رسول در برطرف کردن اختلاف در مسائل از ما گفت شامی آری هشام گفت
پس چرا اختلاف کردم من و تو در امامت و آمدی بسوی ما از شام برای اختلاف ما و تو در مسائل بسیار که بعضی از آنها
درین مجلس میان تو و این یاران مذکور شد پیش از گفتگوی با من **اصل** قال فسکت الشامی فقال ابو عبد الله
علیه السلام للشامی ما لک لا تتکلم قال الشامی ان قلت لم نختلف کذبت وان قلت ان الکتاب والسنة یرفعان
عنا الاختلاف ابطلت لانهما یحتملان الوجوه وان قلت قد اختلفنا وکل واحد منا یدعی الحق فلم ینفعنا اذن
الکتاب والسنة الا ان لی علیه هذه الحجة **شرح** راوی گفت پس ساکت شد شامی پس گفت امام علیه
السلام شامی را چیست ترا که سخن نمی گوئی گفت شامی اگر گویم اختلاف بی مکابره نکرده ایم و درین مسائل دروغ
گفته ام و اگر گویم اختلاف بمکابره برای این است که بعض ما هنوز رجوع بمحکمات قرآن و طریقه رسول نکرده و قرآن
و طریقه رسول برطرف میکند اختلاف بمکابره را در جمیع این مسائل اگر رجوع با آنها کنیم سخن بکار نیامدنی گفته ام
چه آنها احتمال راههای مختلف دارند و اگر گویم بعد از رجوع بقرآن و طریقه رسول اختلاف بمکابره کرده ایم
درین مسائل و هر کدام از ما دعوی حق برای خود میکنند پس فائده نکرده خواهد بود ما را در رفع اختلاف رجوع
بقرآن و طریقه رسول غیر این گفتگوی ندارم که مرا نیز بر او حجتی و دلیل است یعنی اینکه حجتی را بر حجت گردانم برای
و ابطال مذهب او نیز همین دلیل می کنم **اصل** فقال ابو عبد الله علیه السلام سله تجده ملیا فقال الشامی یا هذا
من انظر للخلق ربهم او انفسهم فقال هشام ربهم انظر لهم منهم لانفسهم فقال الشامی فهل اقام لهم من یجمع لهم
کلمتهم ویقیم اودهم ویخبرهم بحقهم من باطلهم **شرح** الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یاء دو نقطه در پایین
فعیل بمعنی مفعول است از مثل اللام واوی بمعنی فائده داده شده و بتخفیف یاء و آخرش همزه از باب منع فعیل
بمعنی مفعول است بمعنی پر کرده شده از علم از باب علم و حسن فعیل بمعنی فاعل است بمعنی پر از علم و هر دو اینجا مناسب است
یعنی پس گفت امام علیه السلام سؤال کن او را تا یابی او را فائده داده شده از امام خود پس گفت شامی ای شخص
کدام کارسازتر است برای مؤمنان آیا صاحب کل اختیار ایشان یا خود ایشان پس گفت هشام که صاحب کل
اختیار ایشان کارسازتر است برای ایشان از ایشان برای خود ایشان پس گفت شامی که پس آیا وا داشته است
برای ایشان کسی را که جمع کند برای ایشان سخن ایشان را و راست کند کجی ایشان را و خبر دهد ایشان را [illegible] که کدام است

ترنقیح بہمزہ و فتح تا وسہ نقطہ سخنی کہ منقول باشد از خدا و رسول شل محکمات قرآن و محکمات طریقہ رسول علیہ السلام
ثم بعد از ان التفات کرد امام علیہ السلام بسوی حمران پس گفت روان می کنی سخن خود را بنا بر اثر پس ثانی
بر این معنی کہ اثری را کہ سند خود می کنی کہ ورد انقع مستند میشود و از محکمات است و التفات کرد بسوی ہشام
بن سالم پس گفت می خواہی کہ جاری کنی کلام خود را بنا بر اثر نمی شناسی اثر را باین معنی کہ آنچہ سند خود می کنی
سند تو نمیشود و از محکمات نیست اصل ثم التفت الی الاحول فقال قیاس رواغ یکسر باطلا بباطل
الا ان باطلک اظہر شرح القیاس بقاف و یاء دو نقطہ در پائین مفتوحہ مشددہ و آخرش سین بی نقطہ
بغایت قیاس کنندہ و مراد بقیاس اینجا نقض اجمالی است چہ در آن تشبیہ باطل بباطل دیگر ہست و ممکن تواند بود کہ اعم
از ان و دلیل الزامی باشد و می آید در حدیث پنجم این باب مثال کلام احول کہ مشتمل بر قیاس است و بیان مے شود
در شرح ترقعت لہ جبلت خدا کہ انتم افضل ام الانبیاء تا آخر الرواغ بفتح را و بے نقطہ و واو مفتوحہ مشددہ و
آخرش عین بے نقطہ جوش آمدہ و در بعضی نسخ لغین با نقطہ است ماخوذ از روغ بمعنی حیلت الظہور ظاہر شدن
بر خصم در گفتگو یعنی بعد از ان التفات کرد بسوی احول و گفت تو قیاس عجیبی می کنی باطلے را بباطلے دیگر تفاوتی نیست
میان باطل تو و باطل خصم تو و غیر اینکہ باطل تو مناسب تر است از باطل خصم تو باین معنی کہ باعث غلبہ تر است بر خصم چنانکہ می آید
در حدیث پنجم این باب در شرح نقعت لہ جبلت خدا کہ من شفقتہ علیک تا آخر مثال کلام باطل احول در مقابل کلام باطل
خصمش اصل ثم التفت الی قیس الماصر فقال تتکلم و اقرب ما یکون من الخبر عن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ و ابعد ما یکون منہ تمزج الحق مع الباطل و قلیل الحق یکفی عن کثیر الباطل انت و الاحول قفازان
حاذقان شرح واو اقرب حالیہ است و اقرب مرفوع است تا مبتدا باشد مضاف است بما و ابعد رفع عطف است بر اقرب
و خبرش محذوف است مثل انت و مالک بتقدیر انت و مالک مقرونان و ضمیر فریا تجویز نصب الک کردہ تا واو بمعنی
مع باشد بتقدیر انت مقرون و مالک لیس و العبد بر مذہب او منصوب میشود از القفز بقاف و فاء و زای با نقطہ
جستن و مراد اینجا عدم استقرار بر حقیقت یا بسبب خلط باطل و حق با ہم چنانچہ قیس کردہ یا بسبب عدم ذکر اصل
حق میان چنانچہ احول کردہ الحاذق بجیم و راء بی نقطہ و آخرش فاء کنارہ روندہ یعنی بعد از ان التفات
کرد بسوی قیس ماصر پس گفت سخن میگوئی و نزدیکتر آنچہ میباشد از جملہ چیزہا از رسول م و دورتر آن را با ہم ذکر میکنی
مراد نزدیکتر احادیث متواترہ است یا اعم از آنہا و محکمات قرآن و مراد بدورتر احادیث مخالف آن است یا اعم از
آنہا و احادیث مختص بشیعہ چہ آنہا دور است از تسلیم خصم خلط می کنی حق را با باطل و حال آنکہ کم حق سبب بے نیازی
می کند از بسیار باطل تو و احول بغایت جہندہ آید کنارہ روی اصل قال یونس فظننت واللہ انہ یقول لہشام
قریبا مما قال لہما ثم قال یا ہشام لا تکاد تقع تلوی رجلیک اذا ہممت بالارض طرت مثلک فلیکلم الناس
فاتق الزلۃ و الشفاعۃ من ورائہا ان شاء اللہ شرح ثم برای تعجب است یا برای تراخی در زمان لا تکاد بصیغہ
مجہول مخاطب است تقع بصیغہ مخاطب مستانف بیانی است تلوی بصیغہ مخاطب باب ضرب جملہ حالیہ است اذا ہممت

اگر الله تعالی را در زمین البته امام معصوم مفترض الطاعة هست و در هر زمانی چنانچه اعتقاد شیعهٔ اهل حق است پس کسی که با
تو خروج نکند اهل نجات آخرت است و کسی که خروج کند با تو اهل هلاک آخرت است اشارت است باین بنا بر این شق ظاهر
است فسق زیدیه بعان او در آن خروج که مبنی است بر مذهب ظاهر الفساد او که یا فاطمی بودن اجتهاد و خروج بسیف را
شرط امامت می شمرده چه ازین مذهب لازم می آید که قول امام حجت بر مجتهدان نباشد و وجود امام مطلق لازم باشد
چه جای امام حق چه در زمان صلح امام حسن علیه السلام و علی بن الحسین شما هیچ خروج بسیف نکرد و اگر نیست الله تعالی را
امام مفترض الطاعة در زمین پس کسی که خروج با تو نکند و کسی که خروج کند با تو برابرند بحسب ظاهر در آخرت
چه بر این تقدیر هر کسی را میرسد که باجتهاد خود عمل کند و خصوصیت اتباع اهل البیت لغو خواهد بود مراد این است که
چون شیعهٔ امامیه قائل بشق اول‌اند با تو خروج را نخواهند کرد و اگر بفرض محال قائل بشق ثانی نیز باشند خروج نمی کنند
و جان من تنها برای تو کاری نمیسازد و نفعی نمی‌ماند که عدم خروج بنا بر شق ثانی برای این است که خروج حرام خواهد بود حقیقة
چه بر تقدیر جواز اجتهاد منع کسی از آن بمقاتله و جهاد مانند منع از عبادت خواهد بود **اصل** قال فقال لی یا ابا جعفر
کنت اجلس مع ابی علی الخوان فیلقمنی البضعة السمینة ویبرد لی اللقمة الحارة حتی تبرد شفقة علیّ ولم یشفق
علیّ من حر النار اذ اخبرک بالدین ولم یخبرنی به **شرح** الخوان بکسر و ضم خاء با نقطه چیزی که بر بالای آن
طعام خورده میشود مثل سفره التلقیم در دهن کسی لقمه گذاشتن البضعة بفتح و کسر باء یک نقطه پارچه گوشت التبرید
خنک کردن چیزی گرم یعنی البرد از نصر خنکی ولم یشفق بتقدیر استفهام انکاری است و میتواند بود که استفهام در کنت اجلس
مقدر باشد و در هیچ یعنی احول گفت پس زید گفت مرا ای ابو جعفر می نشستم با پدرم بر سر سفره پس بدهن من می گذاشت
پارچه گوشت فربه را و خنک میکرد برای من لقمهٔ گرم را تا خنک شود تا نخورم برای ترس آزار بدهن آیا نترسید بر من از
گرمی آتش دوزخ و تنها بتو خبر داد ترا بآنچه رستگاری آخرت در آنست و خبر نداد مرا آن مراد شق نیست که اگر آنچه گفتی حق می بود
بمن میگفت **اصل** فقلت له جعلت فداک من شفقته علیک من حر النار لم یخبرک خاف علیک ان لا تقبله
فتدخل النار واخبرنی انا فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار **شرح** چون احول نسبت
کرد به زید گوید که شاید این سخن که ترا خبر نکرده دروغ باشد چه صحیح آن بود که گوید شواهد ربوبیت در خلق آسمانها
و زمین و محکمات قرآن که در آنها نهی از خود رائی است مرکب دال است بر اینکه هر که خود عالم بجمیع احکام و حجت و مهبط
ملائکه در شب قدر نیست امور ست مترک ریاست و متابع حجت خواه پدرش باشد و گفته باشد و خواه نه لیکن احول عدول
کرده از حق صریح بباطلی که می گفتند بآن باطل خصمش را چنانچه عادت اوست و بیان شد در شرح حدیث چهارم این باب
یعنی پس گفتم قربانت شوم از ترس او بر تو از آتش جهنم خبر نکرده خواهد بود ترا بآنچه گفتم ترسیده خواهد بود بر تو که قبول نکنی
آنچه را که گوید پس داخل آتش جهنم شوی و خبر داد مرا که اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم باکی نداشت که داخل
آتش شوم **اصل** ثم قلت له جعلت فداک انتم افضل ام الانبیاء قال بل الانبیاء قلت یقول یعقوب لیوسف
یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا لم لم یخبرهم حتی کانوا لا یکیدونه ولکن کتمهم ذلک فکذا ابوک کتمک

اللوح دریه و ... عنو یعنی برو و شمال ♦ اَلدَّرِیئة بفتح دال بے نقطہ وکسر راے بے نقطہ و یاے دو نقطہ در پائین ساکن
و ہمزہ و تاے تانیث حلقہ کہ تیر اندازان و غیرہ اندازان بنشانہ سنگ گذارند تا تیر اندازی را توب یاد گیرند یعنی پس حج کردم
پس حکایت کردم امام جعفر صادق علیہ السلام را سخن زید و آنچہ گفتہ او را پس گفت مرا گرفتی او را از پیش او و از پس او و از جانب
دست راست او و از جانب دست چپ او و از بالای سر او و از زیر قدم او و نگذاشتی برای او راہی کہ از آن راہ برود
و در نگارش شرح ... ویبئی العطف ... چہ فقرات کہ اول بازید گفتہ و ہر فقرہ مقصد را ... بلکہ ... است

باب دوم از اصل باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیہم السلام

شرح النبی بفتح نون وکسر باے یکنقطہ و تشدید یاے دو نقطہ در پائین و گاہے بتخفیف یا و آخرش ہمزہ مے باشد
انسانی کہ تعلیم کند او را اللہ تعالی غیب بی واسطہ انسانی دیگر مراد بغیب چیزے است کہ احتمال بے ... درآن
و دلیل آن ... آن ... از حواس معلوم نشدہ باشد الرسول انسانی کہ نبی باشد و مبعوث بر غیر او باشد
الامام بفتح ہمزہ وکسر یای دو نقطہ در پائین و در قرائت ابن عامر و کوفیین بدو ہمزہ است بخلاف قیاس جمع امام انسانی
کہ ریاست عامہ نسبت بجمیع اعدای خود داشتہ باشد در دین و دنیا باین معنی کہ ہر کس ہر مشکلی از مسائل شرع کہ برسد
نزد او اند و ہر کس ہر چہ فرماید اطاعت او واجب باشد بر آنکس یعنی این باب بیان آنست کہ نبوت انبیا ہر چند مرتبہ
است و رسالت رسل ہر چند مرتبہ است و امامت ائمہ ہر چند مرتبہ است چہ امامت با جمیع مراتب نبوت و مراتب رسالت
انبیا شدہ ... باشد درین باب چہار حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد اللہ علیہ السلام الانبیاء
والمرسلون علی اربع طبقات فنبی منبأ فی نفسہ لا یعدو غیرہا **شرح** المنبأ بصیغہ اسم مفعول از باب تفعیل
یا باب افعال خبر کردہ شدہ فی برای تعلیل است مثل لنفسہ قرب یعنی گفت امام جعفر صادق علیہ السلام کہ انبیا و رسل بر چہار
مرتبہ اند این روش کہ اول نبی است کہ خبر کردہ شدہ از جانب اللہ تعالی بوسیلہ نفس خود باین معنی کہ در نفس او علم انند
علم غیب ... نمیکند و میرسد بوسیلہ دیگر غیر نفس خود مثل خواب دیدن فرشتہ یا شنیدن آواز فرشتہ در بیداری
و اشارت باین مرتبہ شدہ در سورۃ الشوری ما کان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیا **اصل** ونبی یری فی النوم ویسمع
الصوت ولا یعاینہ فی الیقظة ولم یبعث الی احد وعلیہ امام مثل ما کان ابراہیم علی لوط علیہما السلام
شرح داود ... یسمع بمعنی او است ... بود کہ برای جمع باشد باعتبار دو وقت تا اشارت شود باینکہ این دو
حالت ... گرچہ باعتبار دو وقت باشد ولا یعاینہ عطف است بر یسمع و ہر یک ضمیر منصوب در ولا یعاینہ راجع
است بما کہ ... است در یری و یسمع الصوت فی الیقظة متعلق است بکل واحد از یسمع ولا یعاینہ الیقظة بفتح
یا و فتح قاف مصدر باب حسن و علم بیداری ... یبعث الی احد برای احتراز از دو مرتبہ آیندہ است مثل منصوب
است بر مفعول مطلق و عامل آن متعلق ظرف است بمعنی حاکم و ما مصدریہ است پس مراد از مثل ما کان ... امام
است ... از آن نیز لوط مبعوث بود بقوم خود چنانچہ در سورۃ صافات گفتہ و ان لوطا لمن المرسلین
و ... مرتبہ دوم نبی است کہ فرشتہ را با وی فرستادہ شدہ مے بیند بصورت فرشتہ در بیداری و مبعوث

شده بسوی احدی و حکم پیمبر او امامی هست باین معنی که این مرتبه لازم ندارد امامت را مانند اکثر سابق امامت باشد پیغمبر
بود که بر او امامی نه شده مانند حاکم بودن ابراهیم بر لوط علیهما السلام و در سورهٔ الشوری ادمن و راء حجاب اشاره بدین
است اصل و نبی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین الملک وقد ارسل الی طائفة قلوا او کثروا
کیونس قال الله لیونس وارسلناه الی مائة الف او یزیدون قال یزیدون ثلثین الفا وعلیه امام شرح
امام و رعیه یونس یعنی فی است او و را و یزیدون برای تقسیم هست و اشارت است بانکه زمان رسالت یونس وقت
بسیار بوده پس قوم او بمردن و زائیدن زیاد و کم میشده اند و هیچ وقت از صد هزار کمتر نبوده اند و قول امام
یزیدون ثلثین الفا اشارت باین است که هیچ وقت از صد و سی هزار زیاده نبوده اند یعنی مرتبهٔ سوم نبی است که
می بیند فرشته را در خواب خود و می شنود در بیداری آواز او و بصورت فرشته می بیند در بیداری فرشته را که او
فرستاده شده و تحقیق فرستاده شده بسوی قومی خواه کم باشند و خواه بسیار مانند یونس علیه السلام چه گفت الله تعالی در حق
یونس در سورهٔ الصافات و فرستادیم او را بسوی صد هزار کس یا زیاده می شدند امام گفت زیاده می شدند سی هزار کس
و بر او امامی هست باین معنی که این مرتبه نیز لازم ندارد امامت را و در سورهٔ الشوری او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء
اشارت باین مرتبه و مرتبه بعد از این است چه تفاوت میان این دو مرتبه در کیفیت تکلم الله تعالی نیست بلکه
چیزی دیگر است که خارج از آنست اصل والذی یری فی نومه و یسمع الصوت و یعاین فی الیقظة وهو امام
مثل اولی العزم شرح و مرتبه چهارم آنکس است که می بیند فرشته را در خواب خود و می شنود آواز او در بیداری
و می بیند فرشته را در بیداری و او امام بر جمیع خلایق است مانند صاحبان جد در کار الهی و بیان می شود در حدیث
سوم این باب و ذکر ایشان بر سبیل مثال است چه هیچ زمان خالی از امام نبوده اصل وقد کان ابراهیم علیه السلام
نبیا ولیس باماما حتی قال الله انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی فقال الله لا ینال عهدی الظالمین
من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما شرح الصنم صورت ساخته از سنگ و چوب و مانند آنها الوثن معبود بغیر حق مثل
ایمه ضلالت یعنی و تحقیق بود ابراهیم علیه السلام پیغمبر بی آنکه امام باشد تا آنکه گفت الله تعالی او را بعد از اجتماع
شروط امامت بدرستی که من گردانندهٔ توام برای مردم امام ابراهیم گفت آیا تو از اولاد من هم این شروط مطلوب
خواهد بود تا امام شوند پس گفت الله تعالی در زمین یا بد تعیین خلیفه من بیما کنندگان را معنی اینکه چنین شروط و اینها
نیز مطلوب خواهد بود امام گفت هر که عبادت کند بت ظاهری را یا پیشوای ضلالت را که حکم بغیر علم می کند نمی باشد امام
خلایق خواه تابع رای دیگر فصل توضیح این بنقل آیت و تحقیق آن می شود در سورهٔ بقره چنین است اصل و
اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
شرح در این آیت چند احتمال است از آنجمله اینکه از طرف قال است و می تواند بود که برای تعلیل باشد الابتلاء
آزمودن و مراد اینجا سوال یا ز مشکلات است الاتمام رسانیدن چیزی بکمال و مراد اینجا جواب سوال است چنانچه
آید و شاید این کلام بر سبیل استعاره تمثیلیه است و مراد تعلیم الله تعالی است بطریق وحی ابراهیم را علوم که شرط

امامت است و تکلیف یعنی بمقتضای آنها است یا توفیق جامل اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال است چه عمل کرده در امامت
ومن ذریتی بتقدیر استفهام تعجبی است چنانچه می آید در حدیث دوم این باب در شرح فمن عظمها فی عین ابراهیم قال ومن
ذریتی ومن متعلق بطلب محذوف است که دلالت میکند بر آن ابتلاء و اتمام بتقدیر او و تطلب من ذریتی اتمام الکلمات
حتی یلیها ائمة و این حسن طلب عدم اتمام است از ذریت او تا مبادا از عهدهٔ آن بر نیایند و ذریت او امام نشوند
و این مشتمل است بر حسن طلب امامت برای ذریت خود نیز پس اینجا دو طلب است یکی مستجاب نمی شود و دیگری
می شود چنانچه می آید در حدیث اول باب پانزدهم در شرح تم اکرم الله تا آخر لا ینال جواب است بعنوان رد احتمالی که
ابراهیم قرار داده و بحسب ظاهر در آن مفسده نمی دانسته العهد قرارداد شروطی که با آن نظام مملکت
بسر شود وقت تعیین پادشاه حاکمی را و مانند آن و آن را سلام نیز می نامند چنانچه می آید در کتاب العشرة
در حدیث چهارم باب التسلیم که فان سلام الله لا ینال الظالمین گاهی مستعمل می شود در نامه که پادشاه برای
تعیین حاکمی نویسد و گاهی مستعمل می شود در قسم و مراد اینجا تعیین امامی است که الله تعالی بر خود لازم ساخته که هیچ
زمانی خالی از آن نباشد مانند کسی که قسم خورده باشد و تغییر از آن نظر کرده و در سورهٔ یونس گفته و لولا کلمة
سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون و اگر نبودی کلماتی که در زمان پیشین صادر شده از صاحب کمال اختیار
تو که زمین را خالی از امام نمی کنم هر آینه مذکور می شد جمیع احکام صریحا در کتب الهی تا اختلافی میان مردم نشود
که مراد اشارت است بکلمه سوره البقره که پیش از آنجا در آدم بملائکه گفته انی جاعل فی الارض خلیفة و بیان
می شود در حدیث اول باب چهارم النظم کار صریحا و مراد اینجا شرک است چه کسی که حکم در میان جمیع خلایق کند
بی علم جمیع احکام پیروی ظن در بعض احکام خواهد کرد و آن شرک است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول ان الله تبارک وتعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا وان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه
رسولا وان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا وان الله اتخذه خلیلا قبل ان یجعله اماما **شرح**
اتخذ مصاحب در دو نیت اینجا عبارت از مقرب بکمال تقرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت بدرستیکه
الله تبارک وتعالی گرفت برای خود ابراهیم علیه السلام را بندهٔ صالح پیش از آنکه گیرد او را پیغمبر و بدرستیکه الله تعالی
گرفت برای خود ابراهیم را پیغمبر پیش از آنکه بگیرد او را پیغمبر مرسل مبلغ و بدرستیکه الله تعالی گرفت برای خود ابراهیم
را پیغمبر رسول پیش از آنکه گیرد او را خلیل و بدرستیکه الله تعالی گرفت برای خود ابراهیم را خلیل پیش از آنکه کند
او را امام **اصل** فلما جمع له الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما قال فمن عظمها فی عین ابراهیم قال
ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال لا یکون السفیه امام التقی **شرح** فا برای بیان است
ما شئ از ست در بیکر ظرفی و تعلیلی می تواند بود و اینجا هر دو مناسب است جمع بصیغه معلوم است از باب منع یا از
باب تفعیل برای مبالغه الاشیاء عبارت از کلمات است و آن علم حیث که شرط امامت و ابراهیم علیه السلام اتمام
آنها کرده چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب ضمیر عظمتها راجع بالاشیاء است اعظمه بکسر عین بی نقطه و فتح

امامت است و تکالیف بعمل بمقتضای آنها است یا توفیق جاعل اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال است چه عمل کرده در اماما
ومن ذریتی بتقدیر استفهام تعجبی است چنانچه می آید در حدیث دوم این باب در شرح فمن عظمها فی عین ابراهیم قال ومن
ذریتی ومن متعلق بطلب محذوف است که دلالت میکند بر آن ابتلاء و اتمام بتقدیر او وتطلب من ذریتی اتمام الکلمات
حتی یصیروا ائمة و این حسن طلب عدم اتمام است از ذریت او تا مبادا از عهده آن بدر نیایند و ذریت او امام نشوند
و این مشتمل است بر حسن طلب امامت برای ذریت خود نیز پس مرجع او طلب است یکی مستجاب نمی شود و دیگری
مستجاب چنانچه می آید در حدیث اول باب پانزدهم در شرح ثم اکرمه الله تا آخر لا ینال جواب است بعنوان رد احتمالی که
ابراهیم قرار داده و بحسب ظاهر در آن مفسده نمی دانسته العهد قرار داد و شروطی که با آن نظام مملکت
هر سه در وقت تعیین پادشاه حاکمی را و مانند آن و آن را سلام نیز می نامند چنانچه می آید در کتاب العشرة
در حدیث چهارم باب التسلیم که فان سلام الله لا ینال الظالمین گاهی مستعمل می شود در نامه که پادشاه برای
تعیین حاکمی نویسد و گاهی مستعمل می شود در قسم و مراد اینجا تعیین امامی است که الله تعالی بر خود لازم ساخته که هیچ
زمانی خالی از آن نباشد مانند کسی که قسم خورده باشد و تعبیر از آن بکلمه کرده در سوره یونس گفته ولولا کلمة
سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون و اگر نمی بود کلمات که در زبان پیشینیان مادر رسیده از صاحب کمال اعتبار
بود که زمین را خالی از امام نمی کنم هر آئینه مذکور می شد جمیع احکام صریحا در کتب الهی تا اختلاف میان مردم نشود
و گر هم باید باشارت است بکلمه سوره بقره که پیش از آنجا داد بملائکه گفته انی جاعل فی الارض خلیفة و بیان
می شود در حدیث اول باب چهارم الظلم کاهر جا و مراد اینجا شرک است چه کسی که حکم در میان جمیع خلایق کند
بی علم جمیع احکام پیروی ظن در بعض احکام خواهد کرد و آن شرک است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول ان الله تبارک وتعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا وان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه
رسولا وان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا وان الله اتخذه خلیلا قبل ان یجعله اماما **شرح**
اتخاذ مناسب در و فی اینجا عبارت از مقرب بکمال تقرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت بدرستیکه
الله تبارک وتعالی گرفت برای خود ابراهیم علیه السلام را بنده صالح پیش از آنکه گیرد او را پیغمبر و بدرستیکه الله تعالی
گرفت برای خود ابراهیم را پیغمبر پیش از آنکه بگیرد او را پیغمبر مرسل بخلق و بدرستیکه الله تعالی گرفت برای خود ابراهیم
را پیغمبر مرسل پیش از آنکه گیرد او را خلیل و بدرستیکه الله تعالی گرفت برای خود ابراهیم را خلیل پیش از آنکه کند
او را امام **اصل** فلما جمع له الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما قال فمن عظمها فی عین ابراهیم قال
ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال لا یکون السفیه امام التقی **شرح** تا برای بیان است
ما قبل اوست در یکطرفی و تعلیلی نمی تواند بود در اینجا بهر دو مناسب است جمع بصیغه معلوم است از باب منع یا از
باب تفعیل برای مبالغه الاشیاء عبارت از کلمات است و آن علومیست که شرط امامت است و ابراهیم علیه السلام اتمام
نمود چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب ضمیر عظمها راجع بالاشیاء است العظمة بکسر عین بی نقطه

بتعلیم جمیع احکام خود تا در یکی بلغزد گفت او را ای ابراهیم بدرستی که من گردانیده‌ام تو را برای مردم امام پس از
کمال اشتغال آنچیز او در نظر ابراهیم گفت ای صاحب کل اختیار من آیا نیز از اولاد من امام این کلمات مطلوب خواهند
امام شوند گفت آری در یکی باید تعیین خلیفه من بجا کنندگان را توضیح این است. در شرح حدیث اول این باب

باب سوم اصل باب الفرق بین الرسول والنبی والمحدث

شرح الرسول پیغمبری که مبعوث باشد بغیر خود النبی پیغمبری که مبعوث نباشد المحدث بضم میم و فتح حای بی نقطه و فتح دال
بی نقطه شده کسی که ملائکه با او سخن گویند در شب قدر و مانند آن نه برای تعلیم علی حده بلکه برای تنبیه و تذکیر بر بدیهیات یا محکمات
مانند آنها از معلومات تا مدد شود در استنباط مجهول از معلوم یکدیگر یعنی این باب در بیان فرق است میان رسول و نبی و محدث
در فرستادن الله تعالی فرشته را با ایشان و از حیثیت تحدیث در این باب چهار حدیث است **اول اصل**
سألت ابا جعفر ع عن قول الله عز و جل و کان رسولاً نبیاً ما الرسول و ما النبی **شرح** پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از قول الله تعالی عز و جل در سوره مریم در حکایت موسی و در حکایت اسماعیل و بود رسول نبی
که چیست معنی رسول در اینجا و چیست معنی نبی در اینجا چون مرتبه رسالت اعلی از مرتبه نبوت است و لکن بحسب ظاهر
خطا میکند که ذکر رسول بعد از ذکر نبی باید سائل توهم کرده که در اینجا لفظ رسول و لفظ نبی در معنی دیگر مستعمل باشد
و این سوال را کرده **اصل** قال النبی الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک **شرح** حاصل جواب که
مفهوم میشود از این فقره تا آخر حدیث این است که لفظ رسول و نبی در اینجا مستعمل در معنی مشهور آنها است و ذکر
رسول پیش از نبی برای رفع است که رسول بر دو قسم است اول آنکه رسالت او ابتدائی است و مسبوق به نبوت است
دوم آنکه سابق نبی بوده تا اهلیت مرتبه کامل رسالت بهم رسانده و آخر رسول شده و مرتبه قسم دوم اعلی از مرتبه قسم
اول است یعنی گفت نبی کسی است که می بیند در خواب خود فرشته را و میشنود در بیداری آواز فرشته را و آشکارا نمی بیند
فرشته را در بیداری بصورت فرشته **اصل** و الرسول الذی یسمع الصوت و یری فی المنام و یعاین الملک
شرح و رسول کسی است که میشنود در بیداری آواز فرشته را و می بیند در خواب فرشته را و آشکارا می بیند در
بیداری فرشته را **اصل** قلت الامام ما منزلته قال یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک **شرح**
گفتم امامی که رسول نباشد و نبی نباشد چیست مرتبه او گفت می شنود در بیداری آواز فرشته را و نمی بیند در
خواب فرشته را و نمی بیند در بیداری فرشته را مراد این نیست که فرشته را بصورت فرشته نمی بیند یا مراد این نیست که نمی بیند
فرشته را که او فرستاده شده باشد به آنکه بغیر او فرستاده شده پس منافات ندارد با آنکه می آید در باب آخر کتاب
که امام دید جبرئیل را بصورت دحیه کلبی دیدار **اصل** ثم تلا هذه الآیة و ما ارسلنا من قبلک من رسول
و لا نبی و لا محدث **شرح** بعد از آن خواند این فقره را از سوره حج برای بیان اینکه رسول بر دو قسم است بلکه
بر سه قسم است اول آنکه رسالت او ابتدائی است مسبوق به نبوت او نیست دوم آنکه رسالت او مسبوق به نبوت
است اما نبوت او مسبوق به تحدیث او نیست سوم آنکه رسالت او مسبوق به نبوت او است و نبوت او مسبوق به تحدیث

میکنند محکمات را تکذیب میکنند و بدرستی که ظالمان هر آئینه در شقاق کبری دور از حقند و جزای آن است که در آتش
جهنم کرده شوند و الله علیم با نچه نو فرستاده شده و در قرآن که آنچه القا میکنند شیطان و رافع سند نیست البته آن صاحب
کمال اختیار تو بمعنی اینکه او خبر داده بآن پس ایمن کنند تا بجان خود را از عذاب و از خطا در قبول خبر او نفع آن پس من
فارغ شود برای آن دلهای ایشان و دلگیر نشوند از آن و بدرستی که الله تعالی هر آئینه راهنمائی کننده است جهت تصحیح ما
که اهل ایمان اند بسوی راه راست که صبر بر قضا و قدر الهی باشد و همیشه خواهند بود همچنین که کافر شده اند بربوبیت
الله تعالی در شک و انکار ربوبیت بسبب آنچه شیطان القا می کنند تا وقتی که آید ایشان را عذاب قیامت یا اینکه
مرده شوند بدنیا و معذب در زمان ظهور قائم علیه السلام شوند یا آید ایشان را عذاب زمان ظهور قائم علیه السلام
شق اول در حق بعض کافران است که الذین فی قلوبهم مرض عبارت از ایشان است و شق دوم در حق بعض دیگر است
که القاسیة قلوبهم عبارت از ایشان است والله اعلم **دوم اصل** کتب الحسن بن العباس المعروفی الی الرضا
علیه السلام جعلت فداک اخبرنی ما الفرق بین الرسول والنبی والامام قال فکتب او قال الفرق بین الرسول
والنبی والامام ان الرسول الذی ینزل علیه جبرئیل فیراه ویسمع کلامه وینزل علیه الوحی وربما رأی فی
منامه نحو رؤیا ابراهیم ع **شرح** ینزل در اول بصیغه معلوم از باب ضرب است و در دوم از باب تفعیل است و
فاعلش ضمیر راجع بجبرئیل است یا از باب ضرب است و فاعلش الوحی است رؤیای ابراهیم عبارت از خوابی است که دید
که ملک خبر داد او را که اسمعیل را ذبح خواهی کرد و این لازم ندارد دیدن او را که او مامور بذبح اسمعیل باشد چنانچه بیان
شد در کتاب التوحید در باب بیست و ششم در شرح حدیث چهارم یعنی نوشت حسن بن عباس معروفی بسوی امام رضا
که قربانت شوم خبر ده مرا که چیست فرق میان رسول و نبی و امام راوی گفت پس نوشت یا گفت شک از راوی
است فرق میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که نازل می شود بر او جبرئیل پس می بیند جبرئیل
را بصورت خود و می شنود سخنش را و نازل می سازد جبرئیل بر او وحی را و بسا که می بیند جبرئیل را در خواب خود نیز
مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام در زمان ذبح اسمعیل **اصل** والنبی ربما سمع الکلام وربما رأی الشخص
ولم یسمع **شرح** الشخص بفتح شین با نقطه و سکون خاء با نقطه سیاهی آدمی و مانند آن که دیده شود و صورت
آن معلوم نباشد یعنی و نبی بسا که شنید سخن فرشته را که هاتفی سخنی گفت و بسا که دید در بیداری سیاهی فرشته را و
نشنید آواز او مراد این است که فرشته که باو فرستاده شد بصورت فرشته در بیداری نمی بیند مثل این دو قسم نیست
پس بسا که در خواب وحی باو رسد یا در بیداری شخص را بیند و آواز را نشنود **اصل** والامام هو الذی
یسمع الکلام ولا یری الشخص **شرح** امام کسی است که میشنود در بیداری سخن فرشته را در شب قدر مثلاً و باو
فرستاده شد برای تنبیه و تذکیر نه برای تعلیم و نمی بیند سیاهی آن فرشته را **سوم اصل** سألت ابا جعفر
علیه السلام عن الرسول والنبی والمحدث قال الرسول الذی یأتیه جبرئیل قبلا فیراه ویکلمه فهذا الرسول
شرح القبل بفتح قاف و فتح باء یک نقطه و بضم قاف و ضم باء و بضم قاف و فتح باء و بکسر قاف و فتح باء بمعنی

نوعی از عوض باشد نظر نسبت ہی بصلوٰة ودر آیه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر چنانچه بیان می شود در حدیث اول
کتاب القرآن **اصل** واما المحدث فهو الذی یحدث فیسمع ولا یعاین ولا یری فی منامه **شرح**
یحدث بصیغه مجهول باب تفعیل است **یعنی** واما محدث پس او کسی است که خبر داده می شود از جانب ملائکه
ومی شنود آواز ملائکه ونمی بیند ایشان را در بیداری ودر خواب نمی بیند ایشان را **چهارم اصل**
عن برید عن ابی جعفر وابی عبد الله علیهما السلام فی قوله عز وجل وما ارسلنا من قبلک من رسول
ولا نبی ولا محدث قد جعلت فداک لیست هذه قراءتنا فما الرسول والنبی والمحدث **شرح** روایت
است از برید بضم بای یک نقطه وفتح رای بی نقطه از امام محمد باقر وامام جعفر صادق در قول الله تعالی در سوره حج
ونفرستادیم پیش از تو هیچ رسول ابتدائی ونه رسولی که رسالت او مسبوق بنبوت او باشد ونبوت او مسبوق
بتحدیث او باشد ونه هیچ رسولی که رسالت او مسبوق بنبوت او ونبوت او مسبوق بتحدیث او باشد تتمه ذکر آیه و
بیان این شد در کلام شرح حدیث اول این باب مراد این است که هر کدام از امامین در مجلسی علاحده واین آیه را باین
روش خوانده گفت قرائت شما چنین نیست این روش قرائت مشهور میان ما پس چیست معنی رسول ومعنی نبی ومعنی
محدث **اصل** قال الرسول الذی یظهر له الملک فیکلمه والنبی هو الذی یری فی منامه وربما اجتمعت النبوة
والرسالة لواحد والمحدث الذی یسمع الصوت ولا یری الصورة **شرح** گفت رسول کسی است که ظاهر می شود
برای او بصورت خود جبرئیل پس سخن با او میگوید ونبی آنکس است که می بیند جبرئیل را در خواب وبسا که جمع شده نبوت و
رسالت برای کسی باینمعنی که مدتی نبی بوده وآخر رسول شده چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب اشارت باینکه
این است مراد بنبی در این آیت رسولی است که پیش از رسالت نبی بوده باشد مدتی ومحدث کسی است که میشنود آواز ملک را که
برای او فرود آمده وصورت او را چنانچه هست نمی بیند **اصل** قال قلت اصلحک الله کیف یعلم ان الذی رای فی النوم
حق وانه من الملک قال یوفق لذلک حتی یعرفه ولقد ختم الله بکتابکم الکتب وختم بنبیکم الانبیاء **شرح** برید
گفت گفتم نگاهدارد ترا الله تعالی نبی چون میداند که آنچه دیده در خواب بکار آمدنی است بی تاویل واینکه از جبرئیل است گفت توفیق
برای آن علم میباید تا بشناسد که حق است مراد نیست که بمرتبه جزم میرسد واحتمال خطا در ذهن او نمیماند چنانچه جمیع از ان خلایق
توفیق این یافته اند که یک نصف دوست بی دلیل وبی امارت وچون سوال برید مبنی بر این بوده که معلوم سازد
کیمیا خوابهای که مردم در این زمانها نقل میکنند ودعوی جزم بمضمون آنها میکنند میتواند بود یا نه امام علیه السلام در بیان
این دعویها گفت دیگر آنکه تحقیق ختم کرده الله تعالی بقرآن کتابها را که دیگر کتابی که مشتمل بر تعلیم غیب باشد
نخواهد آمد وختم کرده بنبی شما انبیا را که دیگر نبی بعد از او نبوده ونخواهد بود پس این دعویها باطل وافتراء است

باب چهارم اصل باب ان الحجة لا تقوم لله علی خلقه الا بامام

شرح این باب اثبات کند غالب شدن برهان ربوبیت درست ومستقیم نمی شود برای الله تعالی بر خلق تا
اگر نگر حقیقت ربوبیت رب العالمین شده اختلاف ونیز وسوسه نکرده اند مگر بسبب امامی که

سوم باب ششم در تسمیه دقال انه آخر من یموت الامام و ابن بابویه در اول کتاب کمال الدین و تمام النعمة این حدیث را بر این معنی
کرده اما بنابر این مناسبت این حدیث بعنوان این باب درست چه اگر مراد مع الخلق بیان توقف قیام حجت الهی بر بعثت قبل بعد
درست نمیشود و آنمراد محض بیان واقع است مناسب عنوان نیست و ایضا مراد با آخر من یموت الامام سنی حقیقی آن نیست چنانچه بیان میشود

باب پنجم اصل باب ان الارض لا تخلو من حجة

شرح این باب در بیان آنست که زمین خالی نمیشود از امامی که در باب سابق مذکور شد باینمعنی که لزوم وجود امام مخصوص
بعض زمانها نیست و مخصوص بعض زمین نیز نیست درین باب سیزده حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام یکون الارض لیس فیها امام قال لا قلت یکون امامان قال لا الا واحدهما صامت **شرح** الف لام الارض
برای عهد ذهنیست پس لیس فیها امام نعت آنست یا الف لام برای عهد خارجی یا جنس است پس لیس فیها امام حال است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا میباشد زمینی که باعث بناشد در آن امامت امامی گفت نه اشاره است
بقول الله تعالی در سورة البقرة لا ینال عهدی چه دلالت میکند بر اینکه الله تعالی لازم ساخته بر خود امامی را و بیان شد
در شرح حدیث اول باب دوم گفتم آیا میباشد در زمین دو امام در یک زمان گفت نه مگر بر جائی که یکی از آن دو ساکت
باشد و حکم او جاری نباشد تا مدتی که آن دیگر از دنیا انتقال کند چنانچه امیر المومنین در زمان رسول علیه السلام بوده
اشاره است بقول الله تعالی در سورة البقرة انی جاعل فی الارض خلیفة چنانچه حکم الله تعالی مخصوص بعض اهل زمین نیست
حکم خلیفه او در زمین نیز مخصوص بعض اهل زمین نیست **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته
یقول ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا اتمه لهم **شرح**
الا برای استثنای منقطع است و واو برای ابتدای کلام است کی بمعنی لام تعلیل است ما کافه است المؤمنون بضم میم و
سکون همزه و کسر میم و فتح نون جمع مومن گروندگان بتمام دل بر ربوبیت رب العالمین و بلوازم آن که وجوب بعثت رسل و
تعیین حجج است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که می گفت بدرستی که زمین خالی
نمیشود از خلیفه الهی لیکن در زمین همیشه امامی هست تا اگر زیاده کنند مومنان تکلیفی را مثل رهبانیت ریاضت کشان برگرداند
ایشان را و اگر کم کنند تکلیفی را تمام کند بر ایشان آن تکلیف را بمعنی اینکه بیان کند آنرا و تتمه سایر تکلیفات سازد
مخفی نماند که مراد نیست که مومنان گاهی زیاده و کم میکنند و امام بر طرف میکند بلکه مراد این است که اگر او نمی بود مومنان
زیاده و کم میکردند و معذور می بودند مثل اینکه کسی گوید عقل در مکلفین لازم است تا اگر چیزی از بدیهیات را ندانند
آن تمام کنند و ذکر مومنون اشارت است بجواب از شبه مخالفان که میگویند اگر امام معصوم مفترض الطاعة محتاج الیه در
دین میبود می بایست که ظاهر باشد تا مردم پیروی او کنند پیروی ظن زیاده و کم در شرع ننمایند و حاصل جواب اینست که مردم در زمان
غیبت امام بر دو قسم اند اول جمعی که مومن نیستند بحقیقت ربوبیت رب العالمین و احتیاج برسول و بعد از رسول
امام حجت و مدار قضا و افتای دنیا بر ایشانست دوم جمعی که مومن اند و پیرامون قضا و افتا در غیر معلومات مثل ضروریات
دین نمیگردند و در عمل خود نیز سعی ایشان ظن نیست چه متضمن حکم بغیر معلوم است بلکه در غیر معلوم عمل بظاهر قرآن و احادیث

امیر المومنین علیه السلام گفت خدایا بدرستیکه تو خالی نمیگذاری زمین خود را از خلیفه تو بر مخلوق تو که از ایشان
فساد و خونریزی آید خواه آن خلیفه ظاهر مشهور باشد و خواه نهان در پرده **هشتم اصل** عن ابی جعفر ع
قال قال والله ما ترک الله ارضا منذ قبض الله آدم علیه السلام الا وفیها امام یهتدی به الی الله و
هو حجته علی عباده ولا تبقی الارض بغیر امام حجة لله علی عباده **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
راوی گفت که گفت بخدا قسم که وانگذاشته الله تعالی هیچ جزو از اجزای زمین را از وقتی که قبض روح آدم ع کرده مگر
بحالی که در آن خلیفه از جانب الله تعالی هست که راه یافته میشود باو بسوی احکام الله تعالی و چون اختلاف
در آنها جائز نیست و او حجت الهی است بر بندگان که خود رائی و شرک ورزند و باقی نمیماند بعدم انتظام زمین بی خلیفه
الهی که حجت است بر بندگانش ذکر زمان آدم کرده برای آنکه احتیاج بذکر نیست چه نص بر آن شده در قرآن در سوره
بقره انی جاعل فی الارض خلیفه **نهم اصل** قال ابو الحسن علیه السلام ان الارض لا تخلو من حجة انا والله ذلک
الحجة **شرح** گفت امام علی النقی علیه السلام بدرستی که زمین خالی نمیشود از خلیفه الهی که حجت بر بندگانش باشد
و من بخدا قسم که در این زمان آن حجتم **دهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بغیر امام قال
لو بقیت الارض بغیر امام لساخت **شرح** ساخت اگر بسین بی نقطه و الف و حای بی نقطه است ماخوذ از سیح بفتح
سین و سکون یا بمعنی روان شدن است و مراد اینجا زلزله ساعت قیامت است و اگر بخای با نقطه است ماخوذ از سوخ بفتح
سین و سکون واو بمعنی فرو رفتن است و مراد اینجا ویران شدن است و حاصل هر دو یکی است یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را آیا میماند زمین بی خلیفه الهی که حجت باشد بر خلایق گفت اگر باشد زمین بی خلیفه هر آینه مضطرب و ویران
میشود و مراد اینست که در زمان بقای تکلیف و نظام زمین خالی نمیباشد از خلیفه **یازدهم اصل** عن ابی الحسن الرضا
علیه السلام قال قلت له اتبقی الارض بغیر امام قال لا قلت فانا نروی عن ابی عبد الله علیه السلام انها لا تبقی بغیر
امام الا ان یسخط الله علی اهل الارض او علی العباد فقال لا لا تبقی اذا لساخت **شرح** نروی بصیغه مضارع مجهول متکلم
مع الغیر از باب تفعیل است للترویة نقل حدیث بدیگری تا نگاه دارد و لا در فقال لا تکذیب آن روایت است لا تبقی استیناف
بیانی آن تکذیب است اذا لساخت استیناف بیانی استیناف سابق است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلام که گفت
گفتم او را آیا میماند زمین بی خلیفه الهی گفت نه گفتم پس چیست حقیقت آنچه منقول میشود که شیعیان از امام
جعفر صادق علیه السلام که زمین نمیماند بی خلیفه مگر وقتی که غضب کند الله تعالی بر اهل زمین یا بر بندگان شک از راوی است
پس گفت د باقی نمیماند زمین بی خلیفه بر این نظام خود در وقتی که بی خلیفه باشد هر آینه مضطرب بزلزله ساعت قیامت
و ویران میشود **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت
باهلها کما یموج البحر باهله **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر اینکه خلیفه الهی برداشته شود
از زمین یکساعت بمعنی یکدم هر آینه بحرکت و اضطراب در می آید زمین با اهل زمین چنانچه حرکت و اضطراب میکند دریا
با اهل دریا که در کشتی اند **سیزدهم اصل** سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام هل تبقی الارض بغیر امام قال

ضرب گمراہی و بضم ضاد و تشدید لام جمع ضال دیمر دو اینجا مناسب است و بنابر اول مصدر بمعنی فاعل ست و بنابر دوم
تعدد باعتبار معنی است نه لفظ و میتواند بود که بفتح صاد بی نقطه و تخفیف لام باشد بمعنی آب کند بنابر تشبیه یعنی گفت
مرا امام محمد باقر علیه السلام جز این نیست که عبادت صحیح میکند الله تعالی را کسی که می شناسد الله تعالی را بمعنی اینکه رد
مختلف فیه بسوی او میکند چنانچه گفته در سورة الشوری فما اختلفتم من شیء فحکمه الی الله ذلکم الله ربی علیه توکلت والیه
انیب پس اگر رد بسوی او نکند نشناخته خواهد بود که رب العالمین یعنی صاحب کل اختیار بر کس و بر هر چیز است شریک
در حکم ندارد و اما کسی که نشناخته الله تعالی را پس جز این نیست که عبادت کند الله تعالی را بر حال کوری و گمراهی یعنی
که عبادت او صحیح نیست **اصل** قلت جعلت فداك فما معرفة الله قال تصديق الله عز وجل وتصديق
رسول الله صلى الله عليه وآله وموالاة على والائتمام به وبائمة الهدى عليهم السلام والبراءة الى الله
عز وجل من عدوهم هكذا يعرف الله **شرح** چون لفظ معرفت گاهی مستعمل در علم میشود و گاهی مستعمل در عمل
بمقتضای علم میشود و معنی اول مکلف به و باعث ثواب نمیتواند بود چه فاعل آن الله تعالی است امام علیه السلام
در جواب بیان این کرد که مراد معنی دوم است التصدیق راستگو شمردن خدا و رسول در وعید چنانچه راستگو شمرده میشود
در وعد و این ابطال قول جمعی است که میگویند وعید خدا و رسول محض تهدید و از قبیل انشا است خبر نیست تا تصدیق
بصدق و تکذیب در آن رود و خود را بازی میدهند بقول شاعر که گفته ع وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی
ومنجز موعدی و تنبیه نمیشوند بقول الله تعالی در سورة زمر وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیئات ما کسبوا
وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن والموالاة مرفوع و معطوف بر تصدیق است الموالات بی فاصله کردن دو چیز مراد اینجا
خلیفه بی واسطه شمردن است و ذکر آن برای اینست که بی آن تصدیق الله تعالی و رسول ممکن نیست والائتمام مرفوع
و معطوف بر تصدیق است الائتمام اقتدا با امام کردن و مراد اینجا سوال مشکلات است اگر میسر باشد و سکوت ترک
حکم و عمل بظن است اگر میسر نباشد و ذکر آن برای اینست که تصدیق و موالاة بی آن ممکن نیست ضمیر به راجع بعلی یا برسول
است والبراءة مرفوع و معطوف بر تصدیق است و ذکر آن برای اینست که ائتمام بی آن ممکن نیست چنانچه گفته ومن یکفر
بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی عدوهم عبارت از کسی است که موالاة علی و ائتمام نکرده یعنی گفت قربان
شوم پس چیست مراد بشناخت الله تعالی گفت راستگو دانستن الله عز وجل و رسول الله صلعم در وعید بر کردن فرقه
بر اختلاف و خود رائی و پیروی ظن و سائر معاصی کبائر و بیفاصله امام شمردن علی علیه السلام و اقتدا او را در احکام شرعیه
با او و با امامان راستی علیهم السلام که اقوال ایشان از روی علم و مستحکم است و بیزار شدن بسوی الله تعالی عز وجل از دشمن
ایشان که ائمه ضلالت و تابعان ایشان باشند که اقوال و اعمال ایشان از روی ظن و سفه است اینچنین شناخته میشود
الله تعالی بربوبیت نه بمحض علم بآن و دعوی آن **اصل** عن احدهما علیهما السلام انه قال لا یکون العبد مؤمنا
حتی یعرف الله ورسوله والائمة کلهم وامام زمانه ویرد الیه ویسلم له قال کیف یعرف الآخر وهو یجهل
الاول **شرح** روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نمی باشد بنده صاحب ایمان

الله تعالی که باعث نجات آخرت است مگر بچهار چیز اول شناخت الله تعالی باینکه او رب العالمین است شریک در حکم ندارد
دوم شناخت رسول او باینکه بعثت او لازم ربوبیت الله تعالی است سوم شناخت امامانی که اوصیای رسول الله
وگذاشته اند باینکه امامت هر یک لازم ربوبیت و رسالت است چهارم شناخت امام زمان آن مومن باینکه امامت او
لازم ربوبیت و رسالت و امامت امامان گذشته است و واگذاشتن حکم مشکلات بسوی امام زمان بسوال اگر حیّ
باشد والا بسکوت و قبول کردن دلالت محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است بر امامت او
یا امر او قبول کردن فتوای اوست در هر مشکل بعد از ان امام علیه السلام گفت برای رد بر کسی که دعوی معرفت
امام زمان خود میکنند و مع هذا اختلاف و پیروی ظن میکنند که چون می شناسند آخر را که امام زمان باشد و حال آنکه
منکر میشود ربوبیت الله تعالی را و شریک او در حکم میشود پس او را رب العالمین بمعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز
نمی شمرد سوم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام اخبرنی عن معرفة الامام منکم واجبة علی جمیع الخلق فقال
ان الله عزوجل بعث محمدا صلی الله علیه وآله الی الناس اجمعین رسولا وحجة الله علی جمیع خلقه شرح
روایتیست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبر ده مرا از شناخت امام از جمله شما بمعنی رد مختلف فیه بسوی او
در جایی که از محکمات کتاب و سنت رسول معلوم نشود که آیا واجب است بر جمیع خلایق یا بعضی معذورند در عدم
شناخت پس گفت بدرستی که الله عزوجل فرستاد محمد صلی الله علیه وآله را بسوی مردم همه بر جا سی که رسول او
خلیفه الهی است بر جمیع خلائق در زمین او و حاصل اینست که عموم وجوب و اعتراف بامامت مثل عموم وجوب اعتراف
برسالت محمد است و آن نسبت بجمیع خلائق است چنانچه گفته در سوره سبا و ما ارسلناک الا کافة للناس بعض
بر مستضعفان واجب نیست معرفت او نه بعنوان از عزیمت بلکه بعنوان رخصت برای عذر مثل رخصت در
اکل میتة و تحصیل پس وجوب معرفت او در عموم و خصوص مثل همانست اصل فمن امن بالله وبمحمد رسول الله
واتبعه وصدقه فان معرفة الامام منا واجبة علیه ومن لم یؤمن بالله وبرسوله ولم یتبعه ولم یصدقه ویعرف
حقهما فکیف یجب علیه معرفة الامام وهو لا یؤمن بالله ورسوله ولم یعرف حقهما شرح من امن یعنی کسی که
علیه الایمان است و برین قیاس است اتبعه وصدقه یعنی پس هر که واجب شد بر او شناخت ربوبیت الله تعالی و
برسالت محمد که رسول الله است و اینکه تابع شود محمد را بر مختلف فیه بسوی او و راستگو شمرد او را پس بدرستیکه شناخت
امام از جمله ایرد مختلف فیه بسوی او واجبست بر او و هر که واجب نشد بر او شناخت بربوبیت الله تعالی و برسالت
رسول و تابع نشد رسول را و او را راستگو نشمرد او را و نشناخت حق الله تعالی را که رب العالمین است و حق رسول را که
خلیفه الهی و مفترض الطاعة است بسبب اینکه مستضعف است مثل اطفال و مجانین پس چگونه واجب میشود بر او شناخت
آن امام و حال آنکه واجب نیست بر او ایمان بربوبیت الله تعالی و برسالت رسول او و نشناختن حق ایشان و معذور است
مخفی نماند که ازین تقریر ظاهر میشود که مراد اینست که بر مکلفان مشترک اعتراف بامامت واجب نیست اصل قال قلت
فما تقول فیمن یؤمن بالله ورسوله ویصدق رسوله فی جمیع ما انزل الله یجب علی اولئک حق معرفتکم قال نعم الیس شرح

من یؤمن اخبار نیز بمعنی من یجب علیه الایمان است و براین قیاس است بصدق الحق بکار کسانی و مراد کیق معرفتکم رد و
مختلف فیه بسوی ایشانست بسبب اعتراف باینکه معصوم مفترض الطاعتند و امامت ایشان لازم ربوبیت رب
العالمین است اگر یکی از ایشان بعد از رسول علیه السلام امام نباشد ربوبیت باطل میشود یعنی راوی گفت گفتم بسیج
میگوئی در جمیع واجب است بر ایشان ایمان بربوبیت رب العالمین برسالت رسول و در استگو شمردن رسول او
در جمیع آنچه فرو فرستاده الله تعالی آیا واجب است بر آن جماعت بکار آمدن شناخت شما گفت آری واجب است

سوم اصل الیس هولاء یعرفون فلانا وفلانا قلت بلی قال اترى ان الله هو الذی اوقع فی قلوبهم معرفة هولاء
والله ما اوقع ذلک فی قلوبکم الا الشیطان لا والله ما الهم المؤمنین حقنا الا الله عز وجل **شرح** یعرفون بعنیه مصارع
معلوم باب ضرب است و مراد بمعرفت فلان و فلان انجار و مختلف فیه است بسوی واحدی از مجتهدان اهل ضلالت
یا ائمهٔ اهل ضلالت که مدار ایشان بر تجویز اختلاف و پیروی ظن است باوجود آنکه منافی صریح است یا محکمات کتاب الٰهی و
سنت رسالت پناهی یعنی آیا نیستند آن جماعت مخالفان اینکه تقلید میکنند فلان و فلان را یا بمعنی که رد مختلف فیه در
مسائل دین میکنند بسوی فلان مجتهد و فلان مجتهد من گفتم بلی گفت آیا گمان میبری که الله تعالی اوست که انداخته
در دل آن جماعت تقلید آن مجتهدان را بخدا قسم که نینداخته در دل آن جماعت مگر شیطان چنین است، حال
مؤمنان بخدا قسم که مؤمنان نینداخته حق شناخت ما را مگر الله عز وجل بتوضیح دلالت شواهد ربوبیت و
محکمات قرآن و اظهار جهالت مجتهدان و مقلدان ایشان و تشدید دلهای مؤمنان **چهارم اصل**
اباجعفر علیه السلام یقول انما یعرف الله عز وجل ویعبده من عرف الله وعرف امامه منا اهل البیت
ومن لا یعرف الله عز وجل ویعرف الامام منا اهل البیت فانما یعرف ویعبد غیر الله هکذا والله ضلالا
شرح اهل هر دو جا منصوب است باختصاص و یعرف الامام عطف است بر یعرف الله پس حرف نفی بر مجموع من
حیث المجموع در فعل در آمده و میتواند بود که واو حالیه باشد از فاعل یعرف و حاصل هر دو یکی است گذشت در
باب چهارم کتاب التوحید که باب المعبود است اینکه چون کنه ذات الله تعالی و تشخص او در ذهن کسی در نمی آید پس اگر
کسی غلط کند در یکی از صفات و اسمای او او را نشناخته و عبادت او نکرده بلکه او غیر او را شناخته و عبادت کرده
امام علیه السلام در وقت گفتن هکذا دو چشم خود را پوشانیده تا اشارت بکوری باشد یعنی شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام که می گفت جز این نیست که می شناسد الله عز وجل را و عبادت میکند او را کسی که شناخته الله تعالی را
باسما و صفات واقعی و شناخته امام خود را از جملهٔ ما که اهل بیت رسالتیم اشارت است باینکه شناخت امامت
ملازم شناخت ربوبیت رب العالمین است و کسی حاصل نکرده شناخت الله تعالی و شناخت امام از جملهٔ ما را
که اهل بیت رسالتیم پس جز این نیست که شناخته و عبادت کرده غیر الله تعالی را چنین بخدا قسم گمراه اشارت است
بینکه کسی را شناخته و عبادت کرده که در ذهن خود در آورده که رب العالمین بمعنی صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز نیست و لهٰذا به پیروی ظن در احکام شرع شریک او در حکم می شود **پنجم اصل** سمعت اباعبدالله

باب معرفة الامام والرد الیه

علیه السلام عن الائمة بعد النبی صلی الله علیه وآله فقال کان امیر المؤمنین علیه السلام اماما ثم کان الحسن اماما ثم
کان الحسین اماما ثم کان علی بن الحسین اماما ثم کان محمد بن علی اماما من انکر ذلک کان کمن انکر معرفة الله
تبارک وتعالی ومعرفة رسول الله صلی الله علیه وآله شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از امامان بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وآله پس گفت بود امیر المؤمنین علیه السلام امام بعد از آن بود حسن امام بعد از آن بود حسین امام
بعد از آن بود علی بن الحسین امام بعد از آن بود محمد بن علی امام هر که انکار کند آن امامان را هست مانند کسی که
در آخر منکر شود اعترافی را که کرده پیش از آن بالله تبارک وتعالی و اعترافی را که کرده برسول الله صلی الله
علیه وآله اصل ثم قال قلت ثم انت جعلت فداک فاعدتها علیه ثلث مرات فقال لی انما حدثتک
لتکون من شهداء الله تبارک وتعالی فی ارضه شرح تانیث ضمیر اعدتها باعتبار ارجاع بکلمه است که عبارت
است از ثم انت جعلت فداک میتواند بود که ابتداء ثلث مرات داخل باشد پس مجموع چهار شود و میتواند که داخل
باشد لتکون اگر نون متکلم است من برای تبعیض است واگر تای مخاطب است من برای تکملیت مجازیه است و میتواند
بود که برای تبعیض باشد الشهداء جمع شاهد گواهان ربوبیت رب العالمین یعنی حجج معصومین که اگر یکی از ایشان نه
باشد منکران ربوبیت بر الله تعالی غالب شوند و عذر ایشان در اختلافات و پیروی ظن مقبول می شود چنانچه
می آید در باب نهم و میتواند بود که مراد اقرار کنندگان باشد بمحکمات قرآن که در آنها نهی از اختلافات و پیروی ظن
است فی ارضه متعلق است بشهداء یا بتکون یعنی بعد از آن راوی گفت گفتم بعد از ایشان امام تو ای تا بار
سوم پس تکرار کردم آن کلمه را بر او سه بار پس گفت مراد از این نیست که گفتم ترا من انکر ذلک تا آخر تا باشی از جمله حجج الله
تبارک وتعالی در زمین باینمعنی که حجت ما معلوم تو شود یا مراد این است که تا باشی از اتباع حجج الله نه از پیروان ظن
که اهل جهالت اند و برای اشاره است بسورۀ مائده فاکتبنا مع الشاهدین اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
انکم لا تکونون صالحین حتی تعرفوا ولا تعرفوا حتی تصدقوا ولا تصدقوا حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا بآخرها ضل
اصحاب الثلثة وتاهوا تیها بعیدا شرح الصالح اسم فاعل باب منع وحسن ضد فاسد و مراد بصالح اینجا کسی است
که قابل دخول جنت باشد بشفاعت و مانند آن اشارت است بقول الله تعالی در سوره رعد و سوره مؤمن و
من صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم پس فاسد کسی است که قابل شفاعت نیست مثل ناصب چنانچه ظاهر میشود در
کتاب الایمان والکفر در حدیث ششم باب هشتاد و چهارم که باب السعی فی حاجة المؤمن است حتی تعرفوا بصیغه معلوم
جمع مذکر مخاطب باب ضرب است المعرفة شناختن و مراد اینجا شناختن الله تعالی است چنانچه بیان شد در حدیث
اول این باب و اینجا از کاتبان کافی غلطی شده چه این حدیث می آید در حدیث سوم باب بیست و سوم کتاب الایمان
والکفر و در آنجا بجای ولا تعرفوا ولا تعرفون است و بجای ولا تصدقوا ولا تصدقون است و چنین بجای
تصدقوا در دو جا بصیغه معلوم مخاطب باب تفعیل است تسلموا نیز بصیغه معلوم مخاطب باب تفعیل است ابوابا
مفعول تسلموا است و عبارت است از توبه وایمان و عمل صالح و اهتداء که مذکور میشود در آیه سوره طه لا یصلح

بصیغہ معلوم باب افعال است نظیر آیت سورۂ احزاب یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم
بوی آید در کتاب الروضہ در ذیل حدیث ابی بصیر مع المراۃ او لہا عبارت از ہر یک واز توبہ و ایمان و عمل صالح است
آخرہا عبارت از ہر یک از ایمان از عمل صالح خواہند است الثلثۃ عبارت از مجموع توبہ و ایمان و عمل صالح است
التیہ بفتح و کسر تاء دو نقطہ در بالا و سکون یاء دو نقطہ در پائین مصدر باب ضرب سرگردانی وصف تیہ بعید
برای مبالغہ طاعت است بر جمعی کہ خود را از شیعہ امامیہ می شمرند و مع ہذا در بعض عبادات خود پیروی ظن
می کنند چہ عبادت شمردن آن مشتمل است بر تجویز پیروی ظن و آن بدتر از زنا و سرقہ بے اصرار و مانند
آنہا است چنانچہ میگوید واشر کوا من حیث لا یعلمون و تفصیل این می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
اول باب سیزدہم کہ باب دعائم الاسلام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ شما نمی باشید
صالحان مگر آنکہ بشناسید اللہ تعالیٰ را بربوبیت عالمیان و نمی باشید شناسا یا وگر آنکہ تصدیق کنید رسول او را در ہر چہ
آوردہ و تصدیق نمیکنید او را مگر آنکہ قبول کنید چہار در مغفرت را کہ صالح نمیکند کسی را اول آنہا مگر با آخر آنہا گمراہ
شدند جمعی کہ اہل سہ درند و سرگردان شدند سرگردانی دور از راہ **اصل** ان اللہ تبارک وتعالیٰ لا یقبل الا العمل
الصالح ولا یقبل اللہ الا الوفاء بالشروط والعہود فمن وفی اللہ عز وجل بشرطہ واستعمل ما وصف فی عہدہ
نال ما عندہ واستکمل وعدہ **شرح** لا یقبل در اول بصیغہ مضارع معلوم باب افعال است برای تعریض
و میتواند بود کہ از باب علم باشد و در دوم از باب علم است و می تواند بود کہ از باب تفعیل باشد برای مبالغہ و از
آن ماخوذ است تقبیل بمعنی بوسہ دادن العمل الصالح عبارت از عبادتیست کہ ارکان و اجزای آن موافق ماموربہ
باشد و فسادی در آنہا نباشد مخفی نماند کہ در حدیث سوم باب بست و سوم کتاب الایمان والکفر بجای بالوفاء
است و چنین بہتر است و ما این را شرح می کنیم اگرچہ حاصل ہر دو یکی است الشروط جمع شرط آنچہ بے آن چیزی
نباشد و مراد اینجا شروط قبول عمل صالح است العہود جمع عہد مکتوبی کہ بادشاہ بجمعی فرستد برای تعیین حاکمی و مراد
اینجا آیات محکمات قرآن است کہ مجموع جمیع آنہا موافق مضمون آیۃ سورۂ طہ است کہ مذکور میشود مثل آیات محکمات
ناہیہ از پیروی ظن ذکر شود بلفظ مفرد اشارت است باینکہ شرط آخر کافیست چہ تحقق آن بے سہ شرط اول محال
است و در حدیث سوم باب بست و سوم کتاب الایمان والکفر شروط بلفظ جمع است و ذکر عہدہ بلفظ مفرد اشارت
است باینکہ مضمون جمیع آن آیات محکمات یکی است و تکرار آن بالفاظ مختلفہ برای تاکید توضیح است یعنی بیان اینست
آنکہ بدرستی کہ اللہ تبارک وتعالیٰ در عرصہ قبول نمی کند مگر عمل صالح را و قبول نمی کند اللہ تعالیٰ عمل صالح را مگر
بموافق شروطی کہ قرار دادہ برای قبول عمل صالح و موافقت با محکمات کتب الہی پس ہر کہ موافقت کند
برای اللہ عز وجل بشرط او یعنی آورد آنچہ را کہ بیان کردہ در محکم کتاب خود در نمی باید بثواب او را و تمام صاحب میشود
وعدہ جنات عدن را کہ مذکور است در سورۂ مومن **اصل** ان اللہ تبارک وتعالیٰ اخبر العباد بطرق الہدیٰ
وشرع لہم فیہا المنار واخبرہم کیف یسلکون فقال وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اہتدیٰ

حتی یعرفوا من تتم به النبی صلی الله علیه و آله فقال کان امیر المؤمنین علیه السلام اماما ثم کان الحسن اماما ثم
کان الحسین اماما ثم کان علی بن الحسین اماما ثم کان محمد بن علی اماما من انکر ذلک کان کمن انکر معرفة الله
تبارک و تعالی و معرفة رسول الله صلی الله علیه و آله. شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از آنان که بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت بود امیر المؤمنین ع امام بعد از آن بود حسن امام بعد از آن بود حسین امام
بعد از آن بود علی بن الحسین امام بعد از آن بود محمد بن علی امام هرکه انکار کند آن را امامت هست مانند کسی که
در آخر منکر شود اعتراف را که کرده پیش از آن بالله تبارک و تعالی و اعتراف را که کرده به رسول الله صلی الله
علیه و آله. اصل ثم قال قلت انا انت جعلت فداک فاعدتها علیه ثلث مرات فقال انی انما حدثتک
لتکون من شهداء الله تبارک و تعالی فی ارضه. شرح ثم تاکید ضمیر اعدتها باعتبار ارجاع بلفظ حدیث و عبارت
است از ثم انت جعلت فداک میتواند بود که ابتداء تمت در مرات داخل نباشد پس مجموع چهار شود و میتواند داخل
باشد لتکون الکون متکلم است من برای تبعیض نیست و اگر بتای مخاطب است من برای تکثیر یا زاید است و میتواند
بود که برای تبعیض باشد الشهداء جمع شاهد گواهان ربوبیت رب العالمین یعنی حجج معصومین که اگر کسی با ایشان
نباشد منکران ربوبیت بر الله تعالی غالب شوند و عذر ایشان در اختلاف و پیروی ظن معقول می شود بنا بر
آیه در باب سوم و میتواند بود که مراد اقرار کنندگان باشد محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن
هست فی ارضه متعلق است بشهداء یا بتکون یعنی بعد از آن راوی گفت گفتم بعد از ایشان امام تو ای پس
شوم پس تکرار کردم آن کلمه را بر او سه بار پس گفت مراد از این نیست که گفتم تو امامی انکر ذلک تا آخر یا شوم از جانب الله
تبارک و تعالی در زمین با ینمعنی که حجت را معلوم تو شود یا مراد این است که تا باشی تو از حجج او بر ایشان که بر ظن
کو اهل جهالت و پیروی اشارت است بسوره مائده فاکتبنا مع الشاهدین. اصل عنه عن ابی عبد الله علیه السلام قال
انکم لا تکونوا صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفوا حتی تصدقوا و لا تصدقوا حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا بآخرها ضل
اصحاب الثلثة و تاهوا تیها بعیدا. شرح الصالح اسم فاعل باب منع و حسن ضد فاسد و مراد بصالح اینجا کسی است
که قابل دخول جنت باشد و شفاعت و مانند آن اشارت است بقول الله تعالی در سوره رعد و سوره مومن و
من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم پس فاسد کسی است که قابل شفاعت نیست مثل ناصب چنانچه ظاهر میشود در
کتاب الایمان و الکفر در حدیث ششم باب هشتاد و چهارم که باب السعی فی حاجة المؤمن است حتی تعرفوا بصیغه معلوم
جمع مذکر مخاطب باب ضرب است المعرفة شناختن و مراد اینجا شناختن الله تعالی است چنانچه بیان شد در حدیث
اول این باب و در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده چه این حدیث می آید در حدیث سوم باب بست و سوم کتاب الایمان
و الکفر و در آنجا بجای و لا تعرفوا و لا تعرفون است و بجای و لا تصدقوا و لا تصدقون است و همچنین جابجا
تصدقوا هر دو جا بصیغه معلوم مخاطب باب تفعیل است تسلموا نیز بصیغه معلوم مخاطب باب تفعیل است ابوابا
مفعول تسلموا است و عبارت است از توبه و ایمان و عمل صالح و اهتدا که مذکور میشود در آیه سوره طه انی لغفار

بصیغۂ معلوم باب افعال است نظیر آیت سورۂ احزاب یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم
می آید در کتاب الروضہ در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأۃ اولہا عبارت از ہر یک واز توبہ وایمان وعمل صالح است
آخرہا عبارت از ہر یک از ایمان وعمل صالح واہتدا است الثلثۃ عبارت از مجموع توبہ وایمان وعمل صالح است
البتبع بفتح وکسر تاء دو نقطہ در بالا وسکون یاء دو نقطہ در پائین مصدر باب ضرب سرگردانی وصف تبیعید
برای مبالغہ طاعت است بر جمعی کہ خود را از شیعہ امامیہ می شمرند ومع ہذا در بعض عبادات خود پیروی ظن
می کنند چہ عبادت شمردن آن مشتمل است بر تجویز پیروی ظن وآن بدتر از زنا وسرقہ بے اصرار مانند
آنہاست چنانچہ میگوید واشرکوا من حیث لا یعلمون وتفصیل این می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
یم باب سیزدہم کہ باب دعائم الاسلام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ شما نمی باشید
صالحان مگر آنکہ بشناسید اللہ تعالی را بربوبیت عالمیان ونمی باشید شناسا با دگر آنکہ تصدیق کنید رسول او را در ہر چہ
آوردہ وتصدیق نمیکنید او را مگر آنکہ قبول کنید چہار در مغفرت را کہ صالح نمیکند کسی را اول آنہا مگر بآخر آنہا گمراہ
شدند جمعی کہ اہل سہ در بودند سرگردان شدند سرگردانی دور از راہ **اصل** ان اللہ تبارک وتعالی لا یقبل الا العمل
الصالح ولا یقبل اللہ الا الوفاء بالشروط والعہود فمن وفی اللہ عز وجل بشرطہ واستعمل ما وصف فی عہدہ
نال ما عندہ واستکمل وعدہ **شرح** لا یقبل در اول بصیغۂ مضارع معلوم باب افعال است برای تعریض
ومیتواند بود کہ از باب علم باشد ودر دوم از باب علم است ومی تواند بود کہ از باب تفعیل باشد برای مبالغہ واز
آن ماخوذ است تقبیل بمعنی بوسہ دادن العمل الصالح عبارت از عبادتیست کہ ارکان واجزای آن موافق مامور بہ
باشد وفسادی در آنہا نباشد مخفی نماند کہ در حدیث سوم باب بست وسوم کتاب الایمان والکفر بجای بالوفاء
است وچنین بہتر است وما این را شرح می کنیم اگرچہ حاصل ہر دو یکی است الشروط جمع شرط آنچہ بے آن چیزی
نباشد ومراد اینجا شروط قبول عمل صالح است العہود جمع عہد مکتوبی کہ بادشاہ بجمعی فرستد برای تعیین حاکمی ومراد
اینجا آیات محکمات قرآن است کہ مجموع جمیع آنہا موافق مضمون آیۂ سورۂ طہ است کہ مذکور میشود مثل آیات محکمات
ناہیہ از پیروی ظن ذکر شود بلفظ مفرد اشارت است باینکہ شرط آخرہ نیست چہ تحقق آن بے سہ شرط اول محال
است ودر حدیث سوم باب بست وسوم کتاب الایمان والکفر شروط بلفظ جمع است وذکر عہدہ بلفظ مفرد اشارت
است بآنکہ مضمون جمیع آن آیات محکمات یکی است وتکرار آن بالفاظ مختلفہ برای تاکید توضیح است یعنی بیان اینکہ
آنکہ بدرستی کہ اللہ تبارک وتعالی در عرصہ قبول نمی کند مگر عمل صالح را وقبول نمی کند اللہ تعالی عمل صالح را مگر
بموافق شرط وجلی کہ قرار دادہ برای قبول عمل صالح وموافقت با محکمات کتب الہی پس ہر کہ موافقت کند
برای اللہ عز وجل شرط او بجا آورد آنچہ را کہ بیان کردہ در محکم کتاب خود در نمی یابد ثواب او را وتمام صاحب میشود
بوعدہ جنات عدن را کہ مذکور است در سورۂ مومن **اصل** ان اللہ تبارک وتعالی اخبر العباد طرق الہدی
وشرع لہم فیہا المنار واخبرہم کیف یسلکون فقال وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اہتدی

وقال انما یتقبل الله من المتقین فمن اتقی الله فیما امره لقی الله مؤمنا بما جاء به محمد صلی الله علیه وآله

شرح این فقره استیناف بیانی و شروط وجود است طرق الهدی عبارتست از آیات نامیه از اختلاف و پیروی ظن است که بآنها مراد یافته می شود بجاهای رحمت الهی که ایمه معصومین عالمین بجمیع احکام الهی باشند خواه رسول و خواه اوصیای او خواه در دین شریعت و خواه در شریعت انبیای سابقین و شرع تا آخر اشارت است بقول الله تعالی در سوره شوری شرع لکم من الدین ما وصی تا آخر و بیان می شود در حدیث اول باب سی و سوم الشرع بفتح شین با نقطه و سکون رای بی نقطه از باب منع بغایت بلند و واضح کردن چیزی و مراد اینجا محکم آوردن آیات نهی از اختلاف و پیروی ظن و تصریح بعدم نسخ آن نهی و تحقق آن در هر شریعتی است و مراد کثرت تکرار آن محکمات است المنار بفتح میم و تخفیف نون و بعد از الف رای بی نقطه چیزی که بآن خوب دلیل در تاریکیها باشد مشعل و اخبرهم تا آخر اشارتست بقول الله تعالی در سوره آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ تا آخر چه دلالت می کند بر وجوب تقدیم اتباع محکمات بر اتباع متشابهات در راه معرفت قرآن و امام عالم بجمیع مسائل السلوک مصدر باب نصر رفتن براهی الام ولیل عمل غفارست باین معنی که گناهان ایشان را بغایت آمرزگارم هر چند که کبایر بسیار باشد اما بی اصرار تقدیم توبه بر ایمان اما قبیل تقدیم رفع مانع بر تحصیل مطلوب است چنانچه گفته لمن یغفر بالله اغوثة و یومن بالله تنوین صالحا برای تعظیم است و اشارتست بعهد و صالحات که عبارتست از اعتراف بامامت عالم بجمیع احکام است خواه رسول و خواه وصی او مثل ولایت اهل البیت علیهم السلام چنانچه می آید در حدیث هشتاد و پنجم باب بعد و ثم اهتدی عبارتست از یاد گرفتن مجهولات مسائل عبادات است بوسیله هدایت امام حق عالم بمسائل حلال و حرام و معانی متشابهات و اشکالها باین معنی که در عبادت هر چند کناه باشد پیروی ظن نشود چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که باب دعایم الاسلام است که فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته الیه که گفتیم برای الیست که سه چیز اول تجدید می شود و اهتدا تجدید است تا آخر عمر می آید در باب نود و پنجم که عمل صالح عبارتست از حجت و اهتدا عبارتست از آمدن بدر خانه ایمه و سوال از مسائل دین است و این موافق است با آنچه گفتیم چه اصل فرض حج برای وفا بعهد امام بجمیع احکام است تا وسیله اهتدا شود چنانچه گذشت در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل و الحج و غیره و چنانچه گفته واذن فی الناس بالحج یاتوک و موافق این مضمون می آید در حدیث پنجم باب هشتادم الحقیقة ترسانی از عذاب الهی بوفا بشروط مغفرت گناهان و صحت عبادات و مراد اینجا کسی است که خود را در عبادت خود نگاه دارد از پیروی ظن چنانچه طریقه ایمه ضلالت و پیروان ایشان است پس صالح و قابل شفاعت خواهد بود اگر چه بسیاری از کبایر بی اصرار از وصادر شده باشد فیامر و اشارتست باینکه مراد متقی اینجا پرهیزگار از کبایر مطلقا نیست و اینجا مراد پرهیزگار از پیروی ظن در بیان عبادت که کلام در قبول آن است نیست بلکه مراد پرهیزگار از پیروی ظن در جمیع عبادات خود است زیرا که اتیان بکبیره بی اصرار نه کفر است و نه شرک چنانچه می آید در کتاب الایمان

دو [illegible]

والکفر در باب الظلم وعمل البطن در آنچه فاعلش آنرا عبادت شمرد هر چند که نافل باشد شرک است چنانچه می آید و اشرکوا
من حیث لا یعلمون یعنی بیان این آنکه بدرستی که الله تبارک و تعالی خبر کرده بندگان را بر اهبهای راستی و بغایت
بلند کرده برای ایشان و ران راهها مشعلها او خبر کرده ایشان را که چون روند در آن راهها پس از آن گفته در
سوره طه و بدرستیکه من هر آئینه بغایت آمرزنده ام برای کسی که رو گردان شد از روشهای ضلالت و گروید
بربوبیت رب العالمین باین معنی که اصرار بر کبیره نکرد و بر اعتراف بامام عالم بجمیع مسائل کرد بعد از آن تا آخر عمر
بوسیله هدایت امام راه یافت بمشکلات مسائل عبادت خود و گفته در سوره المائده که قبول نمی کند الله تعالی
عبادت را مگر از ترسندگان از عذاب الهی که لیس هر که ترسید از عذاب الهی که برای خود را یا آن است در آنچه امر کرده او را
مثل نماز و روزه بجا آورد الله تعالی را در وقت مرگ و قیامت بر حال ایمان بآنچه آورده آنرا محمد صلعم هر چند که
مرتکب کبایر بی اصرار کرده باشد **اصل** صفات فیهات ذات قوم دما توا فیل ان یاتی دا دطلوا الامم امنوا و
اشرکوا من حیث لا یعلمون انه من اتی البیوت من ابوابها اهتدی و من اخذ فی غیرها سلک طریق الردی **ترجمه**
اتقوت مردن مراد بظن اینجا اعتقاد ثابت است نه آنچه از قرینه باشد و مراد بعلم اینجا ضد جهل نیست بلکه ضد تغافل است
واو در و اشرکوا عاطفه میتواند بود و حالیه بتقدیر قد هم تواند بود انه بکسر همزه استیناف بیانی است یا بفتح همزه مفعول
یعلمون است من اتی البیوت من ابوابها اشارت است بقول الله تعالی در سوره البقره و اتوا البیوت من ابوابها
الردی بفتح رای بی نقطه و دال بی نقطه و الف مقصوره هلاک و ناراستی و هر دو اینجا مناسب است یعنی هر درست
از حق و درست از حق خیال خام جمعی که خود را صالحان شمرده اند بی فالشرط آخر که اهتدی است بیان این آنکه مردند جمعی
پیش از آنکه راه یابند بوسیله امام حق که مصداق ربوبیت است باین معنی که توبه و ایمان و عمل صالح کرده اند لا اهتدیا
نکردند چنانچه مأموربه است در آیه طه که ثم اهتدی و گمان کردند که ایمان ایشان بربوبیت رب العالمین
مقبول شده و مشرک شدند از راهی که تغافل می کنند از نیکه آن اشتراک است بدرستی که هر که آمد نزد خانهای رحمت
الهی از درهای آنها راه یافت چنانچه در سوره طه است و هر که شروع کرد در غیر آن درها سلوک راه هلاک کرد
فصل در سوره بقره چنین است یسألونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس و الحج و لیس البر بان تأتوا البیوت
من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون و درین آیه چند احتمال است از آنجمله
اینکه چون فلاسفه و امثال ایشان حساب سال و ماه بنا بر انتقالات شمس ببروج و مانند آن قرار داده اند برای
مصلحت زراعات و امثال آنها از امور معیشت دنیا و اهل شرع عدول از آن کرده بنا بر خروج الشعاع و ظهور هلال قرار
داده اند این سؤال برای طلب وجه عدول است المواقیت جمع موقوت معلوم واضح نزد همه کس للناس خبر
بعد از خبر است الحج شروع در حرکت از جای خود بجانب مکه برای مناسک و الحج عطف است بر الناس بر دو شق که لام
بر مجموعی من حیث المجموع در آید چه جمیع از جنس مکلف نیست پس مراد اینست که برای رعایت مصلحت مردم و سفر
ایشان بجانب مکه است و این قسم عطف را عطف الاستحباب مانند آنکه بکسر باره و فاد بمقتضای قسم عنایت باید اینجا

بقول الله تعالی در سورهٔ نساء والذین عقدت ایمانکم و بیان میشود در حدیث اول باب بیست و ششم ذکر و مومن
تا آخر بمناسبت اینست که حج نوعی از وفا بعهد است و اصل فرض آن برای ملازمت امام و طلب علم دین است چنانچه
گفته اذن فی الناس بالحج یاتوک و گذشت در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل و الجهل و نفقه و بذل المهجة
برای مضمون می آید در حدیث پنجم باب هشتادم البیوت عبارت از ائمهٔ هدی است چنانچه بیان میشود درین
حدیث و مراد اینست که ایشان خانهای رحمت و علم الهی اند چنانچه می آید در حدیث دوم باب سی و یکم که و
بیت الرحمة و معدن العلم و اتیان بیوت عبارت از تصدیق امامت ائمهٔ هدی است و ظهور جمیع ظهر بمعنی جانبی که مقابل
جانب در خانه است و اتیان بیوت از ظهور عبارت از جمع میان تصدیق امامت ائمهٔ هدی و میان پیروی ظن در
بعض عبادات خود است و اشارت است باینکه درین صورت انتفاعی از بیوت نخواهد بود و اتیان بیوت از ابواب
عبارت از جمع میان تصدیق امامت ائمهٔ هدی و میان پیروی ایشان است در عبادتی از عبادات خود چنانچه
می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث پنجم باب سیزدهم که فیه و اله ولیکون جمیع اعمالکم بدلالة الیه و اشارت است باینکه
درین صورت انتفاع از بیوت خواهد بود چنانچه مفصل میشود در حدیث پنجم باب سیزدهم کتاب الایمان و الکفر و لیس
البر من اتقی تقدیره ولکن البر البر من اتقی است و بیان من اتقی شده در تشریح انما یتقبل الله من المتقین ترجمه می‌پرسند
ترا از هلالها که چرا ابتدای شهور شده و چرا دوازده دوازده حساب میشود و هر دوازده آن سال شمرده
و کم و زیاده نیست بگو آنها بغایت واضح است نزد همه کس برای رعایت جانب مردم و حج است باین
معنی که بنابر آنها همه کس میدانند که چه وقت از جانب خود حرکت میباید کرد بجانب مکه تا موسم حج دریافته شود و
اگر کمتر از دوازده دوازده میبود بر مردم بسیار مشکل میبود اجتماع در مکه در هر سال و اگر بیشتر میبود بسیار
دیر میشود اجتماع برای حج و تعلیم احکام دین بتعویق می افتاد و قضا و افتا که موافق شرع باشد بر طرف
میشد چنانچه بسبب ظالمان در زمان غیبت امام شده نیست وفا بعهد الهی که شرط قبول اعمال است باینکه تصدیق
امامت ائمهٔ هدی کنید از نشانهای ایشان باینمعنی که دانسته باشید که تصدیق امامت ایشان برای چه خبر در و فرض
شده و لیکن وفا بعهد الهی حال کسی است که نگاه داشته است خود را از پیروی ظن در عبادات چنانچه طریقه قوم حسب است
و تصدیق امامت ائمهٔ هدی کنید از درهای باینمعنی که دانسته باشید که تصدیق امامت ایشان برای این ضرور است
که محکمات قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن است دروغ شمرده نشود چه پیروی ظن در عبادتی از عبادات
نشود و بترسید از عذاب الهی که در انکار آیات محکمات کتاب الهی قرار داده تا شاید که شما رستگار شوید

اصل وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله و طاعة رسوله بطاعته فمن ترک طاعة ولاة الامر لم یطع الله و لا
رسوله وهو الاقرار بما انزل من عند الله عز و جل **شرح** الوصل متصل کردن چیزی بچیزی دیگر بنحوی که
از آن جدا نشود و مراد اینجا تعلیق طاعة الله و رسول بر طاعت ولی امر است در سورهٔ نساء یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بنا بر اینکه امر الله تعالی مومنان را باطاعت خود علی التعیین

خصوصیت فریضه غنوداست و همچنین امر بطاعت رسول پس ذکر آن در تقریب بیان طریق انها و تعیین خصوصیت
فریضه است به بیان اینکه طریق انها بعد از رسول علیه السلام منحصر است در طاعت ولی امر و این دلالت می کند
بر عصمت ولی امر از خطا در حکم آلولی کسی که کار سازی چیزی کند امر بمعنی کار خلائق است پس اضافه در ولی
امر و مثل اضافه در حب رمان است ضمیر هو راجع بطاعة ولاة الامر است که مصدر رسیست والف لام در الاقرار
خبر مبتدا است برای حصر است و این جمله برای بیان سه وصل است یعنی متصل کرده الله تعالی طاعت متولی امر
خلائق او را بطاعت رسول او و طاعت رسول او را بطاعت او پس هر که ترک کند طاعت متولیان او را طاعت نکرده
الله تعالی را و نه رسول او را و طاعت متولیان امر و پس اقرار است بعد از رسول بآنچه فرو فرستاده شده از
جانب الله عز و جل که محکمات قرآن باشد بمعنی اینکه طاعت پیروان ظن منافی اقرار بمحکمات قرآن است چه در محکمات
قرآن نهی از اختلاف و پیروی ظن صریح شده **اصل** خذوا زینتکم عند کل مسجد **شرح** این فقره اقتباس
است از سوره اعراف الزینة آرایش و مراد اینجا لباس تقوی و علم باحکام الهی است السجدة خضوع برای
رب العالمین بقبول ربوبیت او و مسجد امام حق است و اتباع او مصداق قبول ربوبیت رب العالمین پس امام
محل سجده خلائق برای رب العالمین است چنانچه گفته در سوره الجن وان المساجد لله و بیان میشود در حدیث
شصت و پنجم باب صد و هفتم و می آید در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب هفتادم که باب اسباب الامام بجمعة و
الخطبة والانصات است که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل خذوا زینتکم عند کل مسجد قال فی
العیدین والجمعة و بیان می شود یعنی فرا گیرند علم بمسائل حلال و حرام را که آن آراستگی شما است با آن امام است که
مصداق ربوبیت رب العالمین است و طاعت او مصداق سجده برای رب العالمین است **اصل** والتمسوا البیوت
التی اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه فانه اخبرکم انهم رجال لا تلهیهم تجارة عن ذکر الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار **شرح** در سوره النور بعد از آیه نور
که آید تفسیر آن در حدیث پنجم باب سیزدهم چنین است فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها
بالغدو والآصال الی قوله تا آخر و بیوت خبر مبتدای محذوف است بتقدیر نوره فی بیوت یا رجال هستند است و فی
بیوت خبر بنا بر قرارت ابن عامر و روایت بکر از عاصم که یسبح را بصیغه مجهول خوانده اند و وقف بر الآصال کرده اند
امر و التمسوا مبنی بر این است که در یخافون وعید است بر ترک ذکر و اقامت صلوة و ایتای زکوة و مراد
به بیوت خانه های ائمه هدی است که مکانهای نور و رحمت الهی اند و گفته در سوره یونس واجعلوا
بیوتکم قبلة الاذن رخصت و مراد اینجا تدبیر وقوع فعل است برفع مانع عقلی بعد از رفع مانع عادی و توضیح این
شده در شرح حدیث اول باب بست و پنجم کتاب التوحید فی در فیها هر دو جا برای سببیت است و می تواند
بود که برای ظرفیت باشد ضمیر اسمه راجع بالله تعالی است و ضمیر فانه راجع بالله تعالی یا ضمیر شان است انهم بفتح
همزه و فتح نون مشدده و ضمیر جمع است و ضمیر راجع بالتماس است که مفهوم میشود از التمسوا النعمة جمع عدلها

رسول علیه السلام بعد از او دوازده بائمه هدی حالت هرکه دیده وری کرد بیان این آنکه الله عز و جل در سورهٔ حج بعد از
ذهاب نصرت بائمهٔ هدی در آخر کار و اشارت بتکذیب جماعت اصحاب قول رسول را در وصی او و تشبیه او
و آن میگوید بیان این آنکه هدر شیکه حال و تصدیق این است که بعد از تو کور نخواهد شد چشمهای ایشان و لیکن کور خواهد شد
دلهای ایشان که در سینه هاست کنایه ازین است که ظاهر ایشان بر دعوی ایمان بخدا و رسول باقی میماند و
در باطن ایشان کفر قرار میگیرد مانند منافقان و چون راه یابد بحق با کسی که دیده وری نکرده و چون دیده وری
کند کسی که بالکل نکرده در محکمات قرآن که مشتمل بر نهی از اختلاف و پیروی ظن و راهنما بحق ائمه هدی است
اصل اتبعوا رسول الله صلی الله علیه وآله واهل بیته واقروا بما نزل من عند الله واتبعوا آثار الهدی
فانهم علامات الامانة والتقی شرح مراد از ما نزل محکمات قرآن است که در آنها امر بطلب علم و نهی از
پیروی ظن است و دلالت میکنند بر وجوب قصد طاعت امام و تعلم احکام از و اکرام میسر باشد الآثار جمع اثر بقیه و
چیزی و مراد اینجا ائمه اهل البیت است که وارثان علم الهی اند که بر رسول وحی شده و اشارت است بقول الله تعالی
در سورهٔ هود بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین بیان میشود در حدیث پنجم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام الامانة
ضد خیانت اشارت است بآنکه اگر اقتدا بایمه هدی نکنند داخل الذین خانوا الله و رسوله میشوند التقی بضم و فتح قاف
و الف مقصوره ترس عذاب الهی بواز رسیدن عهود اینها که بر گردن خلایق است که ترک خود رائی و پیروی ظن
کنند و الا بعذاب گرفتار شوند یعنی تابع باشید رسول الله صلی الله علیه وآله را که محکمات قرآن آورده و اهل بیت
او را که گفت من از دنیا میروم و میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب الهی و اهل بیت خود را و اقرار کنید بقرآن
که نازل شده از جانب الله تعالی و تابع باشید ائمه معصومین را که بقایای علم الهی در میان خلایق اند چه
ایشان علامتهای امانت و ترس عذاب الهی اند باین معنی که اتباع ایشان علامت ترک خیانت بالله تعالی
و رسالت است و علامت تقوی است اصل واعلموا انه لو انکر رجل عیسی بن مریم علیه السلام واقر
بمن سواه من الرسل لم یؤمن شرح و بدانید که اگر کسی تجویز کند که زمانی خالی از خلیفهٔ الهی باشد مثل
آنکه در زمان عیسی بن مریم علیه السلام دین موسی برطرف شده باشد و اوصیای او منقرض شده باشند
و هیچکس خلیفه الهی نباشد عیسی و نه غیر عیسی هر چند اقرار کرده باشد بجمیع رسل سوای عیسی ایمان بربوبیت
رب العالمین نیاورده و اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ البقرة لا نفرق بین احد من رسله اصل
اقتصوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب الآثار تستکملوا امر دینکم وتؤمنوا بالله ربکم
شرح الاقتصاص واز پی رفتن کسی بآثار راهی که جوش دارد الطریق راه و مراد اینجا محکم قرآن است المنار
مشعل و مراد اینجا امام زمان است یا مراد علم باحکام واقعه حلال و حرام است الحجب بضم حای بی نقطه و ضم جیم جمع حجاب
و سولان و پرده او بفتح حا و سکون جیم در پرده کردن چیزی را و همه اینجا مناسب است الآثار باقی ماندگان که
وارثان علم رسول اند و احادیثی که از ائمه گذشته منقول میشود و هر دو اینجا مناسب است یعنی وا رسید

بعبادة يجهد فيها نفسه ولا امام له من الله فسعيه غير مقبول وهو ضال متحير والله شانئ لاعماله شرح
الاجتهاد و تعب انداختن النابهى الشانئ بشين با نقطه و نون بعد الف و همزه دشمن یعنی بروایتست از محمد بن مسلم که
گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت هر که قرض بجا آورد عبادت الله عز وجل را بعبادتی که آزار کند در آن خود
را و نباشد برای او امامی که الله تعالی بزبان رسولش تعیین او کرده در محکمات قرآن پس سعی او مقبول
درگاه الهی نیست و او گمراه حیرانست در اعمال خود چه نمیداند مسئله فقه را و نه مسئله اصول فقه را و آنها پیروی ظن میکند
و الله تعالی دشمنست اعمال او را چندانکه بیشتر میکند استحقاق عذاب آخرت بیشتر میشود **اصل** و مثله كمثل
شاة ضلت عن راعيها و قطيعها فهجمت ذاهبة و جائية يومها فلما جنها الليل بصرت بقطيع
غنم مع غير راعيها فحنت اليها و اغترت بها فباتت معها في ربضها فلما ان ساق الراعي قطيعه انكرت
راعيها و قطيعها فهجمت متحيرة تطلب راعيها و قطيعها **شرح** المثل بفتح میم و فتح مثلثه و رسه نقطه حالتیکه نقل
داشته باشد الهجوم مصدر باب نصر خراب شدن خانه و مراد اینجا اضطراب است ابصر بفتح باء و صاد والبصارة بفتح
و کسر پای مصدر باب حسن دیدن الحنين بفتح حاء و کسر نون و سکون یای مصدر باب ضرب میل بسوی
چیزی الربض بفتح میم و سکون راء بی نقطه و کسر بای یک نقطه و آخرش ضاد با نقطه خوابگاه گوسفند و شتران بفتح
جزو و تخفیف نون زائده است برای تاکید النكار بسوق یعنی و حالت او مانند حالت گوسفندیست
که راه گم کرد فکم شد از شبان خود و گله خود و مضطرب شد به حال رفتن و آمدن در روز خود که گم شده در آن
پس وقتی که پوشانید آن گوسفند را شب تاریکی بینا شد گله گوسفندی با شبانی آن پس میل کرد بجانب آن
گله و بازی خورد از آن گله پس شب ماند با آن گله در خوابگاه آن پس وقتی که راند شبان گله خود را همانندم
بیگانه دانست گوسفند شبان را و گله را که با ایشان است پس مضطرب شد بر حالت حیرت بر حالیکه میطلبید
شبان خود را و گله خود را این تمثیل حال اهل قیاس است که عمل طرق پیروان ظن است بیان این آنکه
انتقال از رای خود در ایشان بسیار است مثل اینکه قیاس می کنند مسئله را به جمیل از مسائل که باشد کلا انحو واسطه
شباهت میان آنها که مانند شبان است پس چون فکر می کنند ظاهر می شود که این مسئله با آن مسائل شباهت
ندارد بر میگردد و مضطرب میشود **اصل** فبصرت بغنم مع راعيها فحنت اليها و اغترت بها فصاح بها الراعي
الحقي براعيك و قطيعك فانت تائهة متحيرة عن راعيك و قطيعك فهجمت ذعرة متحيرة تائهة لا
راعي لها يرشدها الى مرعاها او يردها فبينا هي كذلك اذا اغتنم الذئب ضيعتها فاكلها **شرح**
الذعر بفتح ذال با نقطه و کسر عین بی نقطه و آخرش راء بی نقطه ترسناک الضيعة بفتح ضاد با نقطه و سکون
یای دو نقطه در پایین و فتح عین بی نقطه بی نگاهبان بودن از برای مفاجاة است چنانچه مشار فیه است البدال
بینا و بینما یعنی پس بینا شد بگله دیگر با شبان آن پس میل کرد بسوی آن گله و بازی خورد با آن پس آوازی زد
آن گوسفند را شبان که لاحق شو بشبان خود و گوسفندان خود چه تو سرگردانی و حیرانی و دور افتاده از شبان

برسیع چیزے از آنها یا مراد اینست که توانائی ندارند بسبب آنچه کرده اند که انکار ربوبیت باشد بر چیزے از اعمال
خود از انکار ربوبیت با اعمالی که امید ثواب از آنها باشد و انتفاعی با آنها اصلاً نباشد گمراهی دور از حق است
چه خسران دنیا و آخرتست و اشارت باینست که فساق اہل زیغ و ضلالت از عباد ایشان یکسر نیستند چون
در اول حدیث گفته واللہ شانی لاعماله معلوم میشود که دو سر نیستند **کھوا اصل** سمعت ابا عبد الله ع
یقول جاء ابن الکواء الی امیر المؤمنین صلواة الله علیه فقال یا امیر المومنین و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم فقال نحن علی الاعراف نعرف انصارنا بسیماهم و نحن الاعراف لا یعرف الله عز و
جل الا بسبیل معرفتنا و نحن الاعراف یعرفنا الله عز و جل یوم القیمة علی الصراط و لا یدخل الجنة
الا من عرفنا و عرفناه و لا یدخل النار الا من انکرنا و انکرناه **شرح** توضیح این حدیث بذکر ما قبل و ما بعد
این فقره قرآن و بیان آنها بذکر احتمال که مناسب این حدیث است می شود در سورهٔ اعراف چنین است

و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم
یطمعون و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین و نادی اصحاب

الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة
ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون ضمیر بینهما راجع باصحاب الجنة و اصحاب النار است بمعنی سابقان بجنت پیش از
دخول باقی اہل جنت و سابقان بنار پیش از دخول باقی اہل نار حجاب عبارت از جمعی است که واسطه اند و هنوز
حکم بجنت و نار در ایشان نشده و ایشان هفت صنف اند **اول** اہل خلط عمل صالح و عمل سیئی **دوم** مرجون لامر الله
سوم مستضعفون **چهارم** اصحاب الاعراف که ایشان جمعی اند از جمله شیعه امامیه که ادراک صحبت امام زمان
خود کرده اند و برائے کثرت معاصی در حجاب مانده اند **پنجم** المولفة قلوبهم **ششم** من یعبد الله علی حرف **هفتم** معارف
و هر یکی ازین هفت طائفه در بابی علیحده در کتاب الایمان و الکفر بیان می شود برائے کمال مناسبت الاعراف جمع
عارف مثل انصار و ناصر و مراد باعراف در و علی الاعراف طائفه از شیعهٔ امامیه است که بعد از وفات رسول
علیه السلام ائمه هدی را شناخته اند اما بسبب کثرت معاصی از جمله طوائف حجاب شده اند پس اعراف اعم مطلق
است از اصحاب اعراف مراد برجال اوصیای رسول علیهم السلام است مراد بکلا کل واحد از احاد اعراف
است ضمیر و نادوا راجع باعراف است لم یدخلوها و هم یطمعون بتقدیر قالوا لم یدخلوها است و کلام اہل الجنة است
با یکدیگر در مقابل کلام اعراف باین معنی که سلام روستائی بے طمع نیست نعمتی برائے ایشان مے باید
فرستاد مراد باعراف در اصحاب الاعراف ائمه هدی علیهم السلام است که تعبیر شده از ایشان برجال یعرفون کلا
بسیماهم رجالا عبارت از اصحاب ائمه ضلالت است ضمیر مرفوع در یعرفونهم راجع باصحاب الاعراف است و ضمیر منصوب
راجع برجالا است ما در ما کنتم موصوله است و عبارت از ائمه ضلالت است تستکبرون بتقدیر تستکبرون به است مشار الیه بهؤلاء ائمه
ضلالت اند اقسام کسی را قسیم الجنة و النار شمردن بمعنی اینکه او را امام حق شمردند لا ینالهم الله برحمة قالوا الا ینالهم است و کلام

که صراط در دنیا هست و سبیل در دنیا ذکر او بفضل مصافحه با مخالفان است که گمان کرده اند که ولایت ایشان با تفصیل
تا تعافی نخواهد بر ایشان جمع می شود الغرض نهم در سوره مؤمن چنین است وان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط
لناکبون یعنی بدرستیکه الله تبارک و تعالی اگر میخواست هر آینه شناسا میکرد بندگان را خودش ولیکن گردانید
ما را چه شناسا کردن او بندگان را و راه او به بهشت در قیامت و راه او بحق در دنیا و جهتی که آمده میشود از آن جهت
پس هر که کج بیند از دوستی ما یا زیاد شمرد بر ما احدی هم از ایشان در روز قیامت از صراط میلغزید بجهنم می افتند
اصل فلا سواء من اعتصم الناس به و لا سواء حیث ذهب الناس الی کدرة یفرغ بعضها فی بعض و
ذهب من ذهب الینا الی عیون صافیة تجری بامر ربها لا نفاد لها و لا انقطاع شرح فا برای بیانست و تواند
بود که برای تفریع باشد لا اشتباه لیس است سواء مرفوع است تا خبر لا باشد چه در صورت تقدیم خبر عمل لا باطل میشود
پس اسم لاست و در و لا سواء اقتصار است چه تقدیر چنین است و لا سواء من اعتصم به و اشاره است بقول الله تعالی
در سوره فاطر و لا یستوی الظلمات و لا النور و تکرار لا در امثال این برای مبالغه است در نفی تساوی ظلمات
با نور مثلا بشارت باینکه ظلمات از بسکه ناخوش است با هیچ چیز که نسبتی با آن داشته باشد برابر نیست پس چون با نور
برابر باشد و نور از بسکه خوب است با هیچ چیز که نسبتی با آن داشته باشد برابر نه پس چون با ظلمات برابر باشد کدره
بفتح کاف و کسر دال بی نقطه تیره و الحاق تا برای افاده معنی جمعی است الی کدرة است و در بعض نسخ چنین است
الی عیون کدرة الافراغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه ریختن روی آب شدن در قالب جسمی و اینجا عبارت از
قیاس مسئله بمسئله دیگر است و در بعض نسخ بجای من بعض فی بعض است الامر کار و مراد اینجا قرآن است که تبیان کل
شیء است انفاد بفتح نون و فا و آخرش دال بی نقطه آخر شدن یعنی بیان این آنکه نیست برابر امامی که شما دست
ندیده باو چه رفته اند مخالفان بسوی حکمهای نا انصاف که ریخته میشود بعض آنها از بعض دیگر یا در قالب بعض
دیگر یعنی اینکه حکمهای ایشان قالبی است و رفته کسی که رفت بسوی ما اهل بیت رسول علیه السلام بسوی چشمهای
صاف که جاری است بامر صاحب کل اختیار آن آنها آخر شدن نیست آنها را و بریده شدن نیست آنها را
این معنی احتیاج باین نیست که در قالب یکدیگر ریخته شوند تا تیره شوند دهم اصل عن ابی حمزة قال
قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا حمزة یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا وانت بطرق السماء اجهل
منک بطرق الارض فاطلب لنفسک دلیلا شرح مراد بطرق السماء راه های دین است که بوحی از آسمان
نازل شده یا مراد راههای بهشت است چون بهشت در آسمان است یعنی بروایت از ابو حمزه گفت که گفت
امام محمد باقر علیه السلام ای ابو حمزه گاه هست که بیرون میرود یکی از شما چند فرسخ پس طلب میکند برای خود راهنمائی
یا برای سفری که در پیش دارد و تو براههای آسمان جاهلتری از تو براههای زمین پس کن برای خود امامی که
راهنمائی آنها را درست و موافق حق کند یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز و جل و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا فقال طاعة الله و معرفة الامام شرح الحکمة خود

فرمان شوم پس گفت مراد بحسنه شناخت ولایت اولی الامر و دوستی با اهل بیت است و مراد بسیئه انکار ولایت
اولی الامر و دشمنی با اهل بیت است بعد از آن خواند بر ابو عبد الله آن آیت را تا خوب تطبیق کند یعنی بر آن حاصل
این است که مراد بحسنه حکمت است که بیان این شد در حدیث یازدهم این باب و مراد بسیئه ضد حکمت است
و مراد بما کنتم تعملون طاعات باطل است که مبنی بر پیروی ائمه ضلالت است

باب هشتم اصل باب فرض طاعة الائمة علیهم السلام

شرح الفرض مصدر باب نصر لازم ساختن الله تعالی چیزی را بر خلائق در محکمات قرآن الطاعة مصدر باب
نصر فرمان برداری یعنی این باب بیان این است که الله تعالی لازم ساخته بر خلائق در محکمات قرآن فرمان برداری
ائمه علیهم السلام را درین باب هفده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ذروة الامر
و سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضاء الرحمن تبارک و تعالی الطاعة للامام بعد معرفته ثم
قال ان الله تبارک و تعالی یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم
حفیظا **شرح** الذروة بضم و کسر ذال با نقطه و سکون رای بی نقطه بلند تر اجزای چیزی که باقی اجزاء در آن
نمایان باشند الامر کار و مراد اینجا کاری است که باعث ثواب آخرت شود السنام بفتح سین بلندی ماخوذ است از
سنام بمعنی کوهان شتر چون بلند ترین اعضای اوست سنامه مجرور و معطوف است بر الامر و مراد اینجا توحید الله تعالی
و بلند ترین کارهای باعث ثواب است و میتواند بود که مرفوع و معطوف بذروة باشد از قبیل عطف تفسیر و مفتاحه
عطف است بر ذروة و باب عطف است بر مفتاح از قبیل عطف تفسیر الرضا بکسر را و الف مقصوره خوشنودی و رضاء
عطف است بر الاشیاء ان الله تا آخر خبر لا لیست بر و مفتاحه تا آخر چنانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب بیست و سوم
کتاب التوحید که این آیه مبنی بر خلط امام با الله تعالی است یعنی روایت است از امام محمد باقر که گفت بلندی کار دین که باعث علم
بمسائل دین میشود و بلندی بلند تر کار دین که باعث علم بمسائل توحید میشود و کلید کار دین و در کارهای دین و دو
رضای رحمن تبارک و تعالی فرمان برداری است امام را خواه آن امام رسول باشد و خواه وصی رسول بعد از آن
برای بیان اینکه اطاعت الله تعالی مقدم بر اطاعت امام نیست بلکه عین اوست گفت بدرستی که الله تبارک و
تعالی میگوید در سوره نساء هر که اطاعت کند رسول را که امام است در زمان خود پس بتحقیق او اطاعت کرده
الله تعالی را و دیگر اینکه هر که پشت گردانید از اطاعت رسول پس نفرستاده ایم ترا بر ایشان نگاهدار که
جبر کنی ایشان را بر حق اشارت باینست که واگذار ایشان را که انتقام خود را از ایشان خواهیم کشید **دوم
اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اشهد ان علیا امام فرض الله طاعته و ان الحسن
امام فرض الله طاعته و ان الحسین امام فرض الله طاعته و ان علی بن الحسین امام فرض الله طاعته
و ان محمد بن علی امام فرض الله طاعته **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت گواهی میدهم اینکه
علی امامی است که فرض کرده الله تعالی در محکمات قرآن اطاعت او را و اینکه حسن امامی است که فرض کرده الله تعالی

و استفهام مقدر نیست ان اطعتم بفتح همزه و تشدید نون خبر مبتدا است آنوقت که رحمن در منکم برای ابتدا است و ظرف
مستقر است از اولی الامر یعنی اینکه هر کدام ایشان در زمانی اولی است بمومنان از خود شان یعنی گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را آیا قول ما شیعیان در اوصیای رسول اینست که اطاعت خلایق ایشان را لازم کرده شده است
در محکمات قرآن پس گفت آری ایشانند که گفته الله عز و جل در حق ایشان در سوره نساء اطاعت کنید الله را و
اطاعت کنید رسول را و جمعی را که صاحبان هر کار اند که از شما صادر شود بیان این آیت شد در حدیث ششم
باب هفتم در شرح وصل الله تا آخر و ایشانند که الله عز و جل در حق ایشان در سوره مائده در مقام استیناف بیای
خطاب کرد بجمعی از اصحاب رسول که ایمان آورده اند و مرتد میشوند بعد از رسول و گفته بیان این آنکه جز این نیست
که ناکم شما الله است و رسول او ست و جمعی اند که ایمان آورده اند بتمام دل بر بوبیت رب العالمین شامل امیر المومنین
و حسن و حسین علیهم السلام بیان این می آید در حدیث سوم باب شصت و چهارم اگر گوئی ظاهر
حدیث اینست که غیر اوصیا مومن نیستند بنا بر اینکه الذین آمنوا مستعمل شده باشد در اوصیا بآن معنی که می آید
در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی و این اینجا مناسب نیست چه در آیت پیش ازین متصل باین گفته

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم ای جماعتی که ایمان آورده اند
هر که مرتد شود از شما از دین خود پس باکی نیست چه بتفاصل بسیار خواهد آورد الله تعالی قومی را که دوست میدارد
ایشان را و دوست می دارند ایشان او را فروتنی کنندگان بر مومنان سرکشان بر کافران جهاد می کنند
در راه الله تعالی و نمی ترسند از سرزنش سرزنش کننده از فضل الله تعالی است خواهد داد آن هر کرا که
بخواهد و الله تعالی بغایت قادر است چه درین آیت اهل ارتداد را داخل الذین آمنوا کرده و بغایت بعید است
بعد از آن مخصوص باشد باوصیا گوئیم ظاهر حدیث آن نیست که گفتی بلکه چون ائمه هدی در تقیه بوده اند در
اکثر اوقات تصریح نکرده اند بکفر و نفاق ائمه ضلالت مراد این است که آیت دلالت میکند بر اینکه اهل ارتداد از
جمله اصحاب رسول الله متصف بایمان شده اند و مرتد خواهند شد از دین خود باعث ارتداد ایشان ائمه الجور
اند و داخل را ائمه خواهند کرد کسی را که ایمان در گرد خاطرش نگردیده و منافق بوده همیشه چنانچه می آید تصریح باین
کتاب الروضه در حدیث ابی الحسن موسی علیه السلام و مذکر فی الجزء الخامس بر اسلوب کلام بلغا وارد شده اند که در
مقامی که قصد اشعار بجنس و احتراز از جنسی دیگر کرده اند آنست کنند بلفظ مفید استغراق می آورند هر چند که مراد
یک شخص یا دو شخص یا جمعی مخصوص از آن جنس باشند تا اشعار باین باشد که رضای هر یکی بفعل چنین کسی مجموع
را در حکم شخص واحد کرده مثل قول الله تعالی در سوره آل عمران و نادته الملائکة چه منادی یک
ملک بوده و در سوره انعام لا احب الآفلین نظر اینست و الا میگفت لا احب افلا و گاه باشد که فاعل
خاص در ظاهر لفظ نباشد اصلا مثل قول الله تعالی در سوره بقره و اذ قتلتم نفسا اگر گوئی شاید که مراد بولی

حاکم نباشد بلکه مراد ناصر باشد و قلیلی از اصحاب رسول طلب نصرت غیر مومن کرده باشند گوییم محض طلب نصرت
غیر مومن باعث ارتداد او از دین نمیشود چنانچه ظاهر می شود از طلب رسول علیه السلام نصرت جمعی از اعراب را
چنانچه می آید در باب سعد و پانزدهم پس ترک واو با لواو احتمال بیانی در آنها ولیکم الله خوب نمیشود و ایضا
آنچه گفتیم منافی آیت پیشین از نیست که گفته فسوف یاتی الله بقوم چه دلالت میکند بر اینکه اهل قوت و کثرت که
رواج دکان امام منوط بایشان است مرتد میشوند و تلافی ایشان را قومی میکنند که هنوز موجود نشده اند و الا
می بایست که بجای فسوف یاتی الله بقوم گوید فیبعث الله قوما و از این ظاهر می شود که مراد بقوم لشکر مهدی علیه
السلام است که قوت رواج امام حق دارند و تلافی ایشان باین روش است که جمعی از مرتدان مرده و بدنیا
شوند تا عذاب یوم عقیم ایشانرا در یابند چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سوم یا باین روش که عذاب را
انتقام بفعل مرتدان عذاب مرتدان است چنانچه بیان شد الحال یا باین روش که سیاق این تتمه تمثیلیه باشد در قول
الله تعالی در سورهٔ توبه که الا تنصروه فقد نصره الله ایضا و در سورة الفتح ولی لا در مقابل نصیر آورده گفت
ثم لا یجدون ولیا ولا نصیرا بدانکه از اکتفای امام علیه السلام باین فقره ظاهر می شود که تتمه آیت که الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون باشد محتاج الیه درین استدلال نیست بلکه مقوی استدلال است
بوجهی دیگر از دلالت چنانچه بیان میشود در شرح حدیث شانزدهم این باب **هشتم اصل**
سال رجل ابا الحسن علیه السلام فقال طاعتک مفترضة فقال نعم قال مثل طاعة علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه و آله فقال نعم **شرح** پرسید مردی از فارس امام رضا را باین روش گفت
اطاعت خلایق ترا لازم کرده شده الله تعالی است در محکمات قرآن پس گفت آری گفت مثل اطاعت علی
بن ابیطالب صلوة الله علیه و آله پس گفت آری اشارت باینست که در آنها نهی از شرک و پیروی
و دلالت بر لزوم اعتراف بربوبیت رب العالمین است **نهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال سالته
عن الائمة هل یجرون فی الامر و الطاعة مجری واحد قال نعم **شرح** یجرون بصیغه معلوم باب ضرب است
الامر فرمودن و مراد اینجا امارت در شب قدر است چنانچه بیان می شود در باب چهل و یکم یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از امامان گذشته و حال و آینده که آیا جاری می شوند
در امارت و فرض طاعت خلایق ایشان را در یکراه باین معنی که آیا واجبست بر خلایق که اطاعت کنند یا نه
هیچ زمانی خالی از امام معصوم مفترض الطاعة نبوده و نیست و نخواهد بود خواه رسول و خواه وصی رسول
گفت آری فرقی نیست میان حال و میان ماضی و مستقبل **دهم اصل** کنت قائما علی راس الرضا
علیه السلام بخراسان و عنده عدة من بنی هاشم و فیهم اسحق بن موسی بن عیسی العباسی فقال
یا اسحق بلغنی ان الناس یقولون انا نزعم ان الناس عبید لنا لا و قرابتی من رسول الله صلی الله
علیه و آله ما قلته قط و لا سمعته من احد من آبائی قاله و لا بلغنی عن احد من آبائی قاله

ولکنی اقول انهم عبید لنا فی الطاعة موال لنا فی الدین فلیبلغ الشاهد الغائب **شرح** العبید
بفتح عین بی نقطه وکسر بای یکنقطه جمع عبد بمعنی غلام وهرگاه مطلق باشد متبادر ازان غلامی است که توان فروخت
او را وهرگاه مقید شود بطاعت بمعنی تابعیت بکمال تابعیت **یعنی** بودم ایستاده بر سر امام رضا علیه السلام و
مجلس او در خراسان و نزد او جمعی از بنی هاشم بودند در ایشان اسحاق بن موسی بن عیسی که از بنی العباس است
بود پس امام علیه السلام گفت ای اسحاق بمن رسیده که مردم میگویند بدرستی که ما دعوی می کنیم که مردم غلامان مااند
قسم بنزدیکی و خویشی من برسول الله صلی الله علیه و آله که نگفته ام آنرا هرگز و نشنیده ام آن را از یکی از پدران من که گفته باشد
آن را و نرسیده بمن از یکی از پدران من که گفته باشد آن را ولیکن من می گویم که مردم غلامان مااند در فرمانبرداری
و تابعان مااند در دین پس باید که برسانند حاضران بغائبان این سخن را **یازدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول نحن الذین فرض الله طاعتنا لا یسع الناس الا معرفتنا
ولا یعذر الناس بجهالتنا من عرفنا کان مؤمنا ومن انکرنا کان کافرا ومن لم یعرفنا ولم ینکرنا کان
ضالا حتی یرجع الی الهدی الذی افترض الله علیه من طاعتنا الواجبة فان یمت علی ضلالة
یفعل الله به ما یشاء **شرح** مراد بمعرفتنا اینجا اعتراف بامامت ائمه حق است و مراد بجهالتنا بفتح جیم اینجا
عدم اعتراف بامامت ائمه حق است خواه با اطلاع بمحکمات قرآن باشد و خواه نه و مراد بانکار اینجا عدم اعتراف
بامامت ایشان است با اطلاع بر محکمات قرآن و کنه آنها و بیان این می شود در کتاب الایمان والکفر در باب
الضلال که باب صد و نهم و دو هم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
شنیدم از او که میگفت که ماآن جمعیم که لازم ساخته در محکمات قرآن الله تعالی بر جمیع خلایق اطاعت ما را اینجا نیست
مردم را مگر اعتراف بامامت ما و معذور نیستند مردم بعدم اعتراف بامامت ما باین معنی که شواهد ربوبیت که معلوم
هر کس است دلالت بر امامت ما میکند هر که شناخت ما را مومن است و هر که اعتراف بامامت ما نکرد و با اطلاع کنه
بر محکمات قرآن منکر ربوبیت رب العالمین و کافر است و هر که اعتراف بامامت ما نکرد و منکر نشد باین معنی که از عوام
الناس و کنه محکمات قرآن را ندانسته است گمراه است تا وقتی که برگردد بسوی راه راستی که لازم ساخته الله تعالی در
محکمات قرآن بر او آن راه راست اطاعت ماست که لازم است بر او بشواهد ربوبیت اشارت است بانچه بیان
شد در خطبه مصنف در جواب سوال اول برابر در شرح والا رفی الشاک تا آخر که عوام الناس معذور
نیستند با آنکه محکمات مانند انبیه اند چه اتمام حجت الهی بر ایشان بشواهد ربوبیت رب العالمین شده و ایشان
دو خطر دارند یکی در دنیا و دیگری در آخرت پس اگر آنمرد کافر صریح نشد و خطر دنیا را گذرانید و مرد بر ضلالت میکند
الله تعالی با او آنچه خواهد یعنی اینکه خطر آخرة باقی است **دوازدهم اصل** عن محمد بن
الفضیل قال سألته عن افضل ما یتقرب به العباد الی الله عز وجل قال افضل ما یتقرب به العباد الی
الله عز وجل طاعة الله وطاعة رسوله وطاعة اولی الامر قال ابو جعفر علیه السلام حبنا ایمان

در بغضنا کفر **شرح** روایت است از محمد بن فضیل گفت پرسیدم امام جعفر صادق و روایت است از امام محمد باقر علیه السلام ازو از چیزی که بیشتر
چون بندگان بسوی الله نزدیک شوند گفت بهترین چیزی که نزدیک شوند بآن بندگان بسوی الله عز وجل اطاعت خدا تعالی است
و اطاعت رسول او و اطاعت صاحبان امر است. مراد این است که اینها هر سه یک است
بهتر و در ارل یکی بود در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم. امام باقر علیه السلام گفت دوستی ما
ایمان است و دشمنی با ما کفر است. **سیزدهم اصل** عن اسماعیل الجعفی قال دخل رجل علی ابی جعفر
علیه السلام اعرض علیك دینی الذی ادین الله عز وجل به قال فقال هات قلت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله والاقرار بما جاء به من عند الله وان علیا
کان اماما فرض الله طاعته ثم کان بعده الحسن اماما فرض الله طاعته ثم کان الحسین اماما فرض
الله طاعته ثم کان علی بن الحسین اماما فرض الله طاعته حتی انتهی الامر الیه ثم قلت انت
یرحمك الله قال هذا دین الله ودین ملائکته **شرح** هات بکسر تا اسم فعل است بمعنی بده
و ناصب مقدر است بقرینه عطف والاقرار بران پس کلام مرفوع است تا خبر مبتدا محذوف باشد یعنی
اشهد و در مثل این رفع و نصب جائز است والاقرار مرفوع است ظاهر این است که بجای ثم قلت چنین
قلت ثم انت یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را عرض میکنم بر تو دین خود را که معامله میکنم با الله تعالی بآن پس
پس امام گفت بده یعنی بگو آنچه را که دین تو است پس گفتم دین من شهادت است باینکه نیست معبودی
مگر الله تعالی شریکی نیست او را و اینکه محمد بنده و رسول اوست و اقرار است بهر چه آورده محمد از نزد الله
و اینکه علی بود امامی که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را در محکمات قرآن بعد ازان بود بعد از وی امامی
که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را بعد ازان بود حسین امامی که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را
بود علی بن الحسین امامی بعد از ایشان که فرض کرده الله تعالی اطاعت او را تا رسید کار بسوی امام محمد باقر علیه
السلام بعد ازان گفتم رحمت کناد ترا الله تعالی راوی گفت پس امام گفت این دینی است که الله تعالی
بآن راضی است **چهاردهم اصل** قال امیر المؤمنین اعلموا ان صحبة العالم واتباعه دین یدان الله
به وطاعته مکسبة للحسنات ممحاة للسیئات وذخیرة للمؤمنین ورفعة فیهم فی حیاتهم وجمیل بعد مماتهم
شرح هر یک از مکسبه و ممحاة اسم مکان است برای افادت کثرت و قرینه بکسر را و بی نقطه و سکون نون
گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدانید که مصاحبت دانا بجمیع مسائل دین و تابعان او دینی است که معامله کرده میشود
با الله تعالی بآن یعنی انیکه معامله اهل آن دین صحیح است نه باطل و اطاعت دانا آن جای کسب بسیار حسنات
است و جای محو بسیار سیئات است و ذخیره است برای مؤمنان یعنی نگاهداشته اهل دنیا میدارند و ذخیره میکنند
ایشان را برای روز جزا و خیره میکنند و شرف است در میان ایشان در زندگی ایشان چه هیچ شرفی بهتر از علم مسائل
دین نیست و آن ازین مصاحبت و اطاعت بهم میرسد و باعث ذکر جمیل است بعد از مردن ایشان ...

معانی که کسب علم از اہل البیت کرده باشند بهترین آثار مردم است **پانزدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه
السلام ان الله اجل واکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت قلت ان من عرف
ان له ربا فقد ینبغی له ان یعرف ان لذلک الرب رضا وسخطا وانه لا یعرف رضاه وسخطه الا بوحی
او رسول فمن لم یاته الوحی فینبغی له ان یطلب الرسل فاذا لقیهم عرف انهم الحجة وان لهم الطاعة
المفترضة فقلت للناس الیس تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان هو الحجة من الله علی
خلقه قالوا بلی قلت فحین مضی صلی الله علیه وآله من کان الحجة قالوا القرآن فنظرت فی القرآن فاذا هو
یخاصم به المرجی والقدری والزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته فعرفت ان القرآن
لا یکون حجة الا بقیم فما قال فیه من شیء کان حقا فقلت لهم من قیم القرآن فقالوا ابن مسعود قد کان
یعلم وعمر یعلم وحذیفة یعلم قلت کله قالوا لا فلم اجد احدا یقال انه یعلم القرآن کله الا علیا صلوة الله
علیه واذا کان الشیء بین القوم فقال هذا لا ادری وقال هذا لا ادری وقال هذا انا ادری فاشهد
ان علیا علیه السلام کان قیم القرآن وکان طاعته مفترضة وکان الحجة علی الناس بعد رسول الله
صلی الله علیه وآله وان ما قال فی القرآن فهو حق فقال رحمک الله **شرح** این گذشت در دوم باب
اول **اصل** فقلت ان علیا علیه السلام لم یذهب حتی ترک حجة من بعده کما ترک رسول الله صلی
الله علیه وآله وان الحجة بعد علی الحسن بن علی واشهد علی الحسن علیه السلام انه لم یذهب حتی ترک
حجة من بعده کما ترک ابوه وجده وان الحجة بعد الحسن الحسین وکانت طاعته مفترضة فقال رحمک
الله فقبلت راسه فقلت واشهد علی الحسین انه لم یذهب حتی ترک حجة من بعده علی بن الحسین و
کانت طاعته مفترضة فقال رحمک الله فقبلت راسه وقلت واشهد علی علی بن الحسین انه لم یذهب
حتی ترک حجة من بعده محمد بن علی ابا جعفر وکانت طاعته مفترضة فقال رحمک الله قلت اعط راسک
حتی اقبله فضحک قلت اصلحک الله قد علمت ان اباک لم یذهب حتی ترک حجة من بعده کما ترک ابوه و
اشهد بالله انک انت الحجة وان طاعتک مفترضة **شرح** پس گفتم بدرستی که علی علیه السلام نرفت از دنیا
مگر وقتیکه واگذاشت حجتی را بعد از او چنانچه واگذاشت رسول الله صلی الله علیه وآله و بدرستیکه حجت بعد از علی
حسن بن علی است و گواهی میدهم بر حسن علیه السلام اینکه نرفت از دنیا مگر وقتیکه واگذاشت حجتی را بعد از و چنانچه واگذا
شت پدرش و جدش و اینکه حجت بعد از حسن حسین است و بود اطاعت حسین فرض کرده شده بر خلایق در محکمات قرآن کرد
آنانی اما فلان پیروی ظن است پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی پس بوسیدم سرش را پس گفتم و گواهی میدهم
بر حسین اینکه نرفت از دنیا مگر وقتیکه واگذاشت حجتی را بعد از و که علی بن الحسین باشد و بود اطاعت علی بن
الحسین فرض کرده شده بر خلایق در محکمات قرآن پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی پس بوسیدم سرش را
و گفتم گواهی میدهم بر علی بن الحسین اینکه نرفت از دنیا مگر وقتیکه واگذاشت حجتی را بعد از و که محمد بن علی ابو جعفر

تمام دال بر ربوبیت رب العالمین حجتی که بپا خواهند داشت بعد از رسول نماز را و خواهند داد زکوة را بر جاییکه
ایشان مظلوم اند بیان معنی ایشان بوجهی دیگر می آید در حدیث دهم باب صد و بیست و دوم که مولد ابی محمد
الحسن بن علی علیهما السلام است **هفدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
السمع والطاعة ابواب الخیر السامع المطیع لا حجة علیه والسامع العاصی لا حجة له وامام المسلمین
تمت حجته واحتجاجه یوم یلقی الله عز وجل ثم قال یقول الله یوم ندعوا کل اناس بامامهم **شرح**
السمع شنیدن و مراد اینجا شنیدن محکمات قرآن است آنطاعه مصدر باب نصر فرمان برداری امام مفترض الطاعة
است یا مراد فرمان برداری محکمات قرآن است که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است و حاصل هر دو یکی است
جمع ابواب باعتبار کثرت افراد سمع و طاعت است چه محکمات بسیار است و طاعت آنها بطاعت امام بسیار است الخیر
خوب و مراد اینجا ثواب الهی در روز قیامت است ذکر دو قسم سامع کرد و متعرض غیر سامع نشد برای اشارت بآنکه کار
او با الله تعالی است چنانچه بیان شد در حدیث یازدهم این باب و احتجاجه بفتح است یوم یلقی خبر مبتدا است **یعنی** شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت شنیدن محکمات قرآن و فرمان برداری درهای ثواب آخرت است
شنوای فرمان بردار حجتی نیست امام را بر او در روز قیامت و شنوای نافرمان حجتی نیست او را که باعث عذرخواهی
او شود و امام مسلمانان تمام است برهان امامت او و تمسک بآن برهان میکند در روزی که ملاقات میکند الله تعالی
را یعنی روز قیامت بعد از آن گفت برای بیان اینکه احتجاج او در قیامت است میگوید الله تعالی در سوره بنی اسرائیل
یاد کن ای محمد روزی را که میخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان تا هر که متابعت کرده شد احتجاج بر او کند

باب نهم اصل باب فی ان الائمة شهداء الله عز وجل علی خلقه

شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلام گواهان الله عز وجل اند بر مخلوقان او باین معنی که احتمال خطا در حکم ایشان
نمیرود و هر چه گویند در دنیا یا در قیامت از روی یقین است نه ظن پس قول ایشان حجت است در این باب پنج حدیث
است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فکیف اذا جئنا من کل امة
بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال نزلت فی امة محمد صلی الله علیه وآله خاصة فی کل
قرن منهم امام منا شاهد علیهم ومحمد صلی الله علیه وآله شاهد علینا **شرح** القرن بفتح
قاف و سکون رای بی نقطه زمانه و مراد اینجا اهل زمانه است **یعنی** گفت امام جعفر صادق ع در قول الله عز وجل در
سوره نساء پس چون خواهد بود حال مردم وقتی که آوردیم از هر امتی گواه یقینی را و آوردیم ترا بر این گواهان گواه یقینی
امام گفت این آیت نازل شده در امت محمد صلی الله علیه وآله و پس مراد اینست که امم انبیاء سابقه داخل مراد از کل
امت نیستند بلکه مراد هر اهل قرنی از امت محمد صلی الله علیه وآله است بیان اینکه در هر اهل قرنی از امت محمد صلعم
امامی هست از جمله ما که گواهی یقینی است بر ایشان و محمد صلی الله علیه وآله گواه یقینی است بر ما مراد این است که

برهانی چه رسانیده باز جانب الله عز و جل و ما گواهان یقینیم بر مردم پس هر که راست گفته باشد در دعوی ایمان بربوبیت
رب العالمین تصدیق او میکنیم در روز قیامت و هر که دروغ گفته باشد باین روش که مرتد و کافر شده باشد تکذیب
او میکنیم در روز قیامت توضیح این می آید در شرح حدیث چهارم این باب **سوم اصل** سالت ابا الحسن
علیه السلام عن قول الله عز و جل فمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه فقال امیر المؤمنین
صلوة الله علیه الشاهد علی رسول الله صلعم و رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینة من ربه **شرح**
پرسیدم امام رضا علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ هود آیا پس کسے که هست بر برهانی از جانب صاحب کل
اختیار خود و بعد از او می آید گواهی یقینی که از آنکس باشد پس گفت که امیر المؤمنین صلوة الله علیه آن گواه است
بر صدق دعوی رسول الله صلی الله علیه و آله که هیچ زمانے خالی از عالم بجمیع احکام الهی نیست و رسول الله
صلی الله علیه و آله آن کس است که بر برهانی از جانب صاحب کل اختیار خود است مراد اینست بینه عبارت از معجزه
دال بر رسالت است و امیر المؤمنین نیز گواه صدق رسالت است چنانچه در سورهٔ رعد قل کفی بالله شهیدا بینی
و بینکم و من عنده علم الکتاب بیان شد در خطبه مصنف در شرح فهذبهم تا آخر و می آید در شرح حدیث دوم باب
سیزدهم و چنان بود که در اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای علی من باید و این معتبر است بعنوان این باب
فصل توضیح این بحث نقل پیش و پس این فقره و توضیح آنها بر سبیل احتمال میشود در هود چنین است من کان یرید
الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما
صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة
اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک و لکن اکثر الناس
لا یؤمنون و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم
من کان یرید علی ربهم من کان یرید عبارت از خلفای ثلثه و امثال ایشان است که مراد ایشان از اظهار ایمان
نکر و فسق دنیا بود و حکومتها یافتند فمن کان استفهام انکاریست نا برابری تعریف است من مبتدا است و
من قبله کتاب موسی جمله معترضه است برای تقویت مضمون سابق و لاحق و اشارت است بقول الله تعالی در
سورهٔ اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و بیان شد در خطبه مصنف در شرح فهذبهم
الی معرفتنا آخرا اماما حال است از فاعل یتلوه اولئک یؤمنون به خبر مبتدا است مشار الیه اولئک من کان یرید الحیوة
الدنیا است و من یکفر به عبارت از من کان نیست بلکه عبارت از اتباع ایشان است که بعد از ایمان مرتد شوند
و بیان شد در شرح حدیث هفتم باب ششم ضمیر انه راجع بکفر آخرت است الحق واقع شد فی اقتضا و قدر الهی السیئة
یعنی آن کس که اراده سیئه داشت از اظهار ایمان زندگی دنیا و آرایستگی دنیا میری کنم بسوے ایشان جزای اعمال
ایشان را در دنیا و ایشان در دنیا کرده بخشش نما اصلا ایشان جمعی اند که نیست برای ایشان در آخرة
مگر آتش جهنم و ضایع شده در آخرت آنچه در دنیا کردند از اعمال و نکار شیا مدلی است آنچه میکردند در دنیا آیا پس شاید

استیناف بیانی است برای تسلی مخاطبین و ترغیب ایشان بامور با لجنبون تفتح بای یکیفظه است الضیق تنگی در مسائل
دین بهر سد الحرج بغایت تنگی مثل اشکال که در مسائل دین بهم رسد و بدر رود و اصلا نتوان یافت فاذه فالحرج برای
تعریف است و در این جمله وضع دلیل در موضع مدلول شده بتقدیر این است که لم یجعل الله تبارک وتعالی
فی الدین من حرج لان الحرج اشد من الضیق ملة منصوب است بتقدیر اعنی و عبارت از نفی حرج است ما کلمه
طریقت ملة ابراهیم عبارت از نفی حرج از او است در مسائل دین با بتلای الله تعالی او را بکلمات و اتمام او آن
کلمات را و اشتراط اتمام آن کلمات در امامت ذریت ابراهیم چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم
پس قول الله تعالی در سوره نحل اتبع ملة ابراهیم اشاره است بتعیین امامی که اتمام کلمات کند چنانچه با براهیم گفته که
لا ینال عهدی الظالمین و مضمون این امور در سوره بقره و آل عمران و انعام نیز هست النسبة یکی را امام
کردن یعنی گفت قول الله تعالی در سوره حج ای آن جمعی که امین گردند یا گردید تو بتقضای الهی فروتنی کنید
و بغایت فروتنی کنید و بکشید هر کدام شما آن سلوکی را در میان خلائق که با خبر شما را او از آن سید ایشم تا شاید تطلب
خود رسید و جهاد کنید در راه الله تعالی چنانچه باید چه الله تعالی شما را برگزیده از این خطاب که را خواسته گفت
ما ائمه اهل البیت را خواسته و ما ئیم برگزیده ها امام گفت برای بیان تتمه کرد ما جعل علیکم فی الدین من حرج
و نگردانیده الله تبارک و تعالی در مسائل دین هیچ ضیق هر با بسی حرج بر ما نخواهد بود در مسائل بطریق اولی چه
حرج سخت تر از ضیق است ملة ابیکم ابراهیم ما را خواسته الله تعالی باین خطاب امام گفت و بیان هو سماکم المسلمین الله
عزوجل امام کرده ما را مسلمانان و در بیان من قبل گفت در کتابهای گذشته و در بیان و فی هذا گفت مشار الیه
هذا قرآن است و در بیان لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس گفت بیان این که رسول
الله صلی الله علیه و آله گواه یقینی است بر ما آنچه رسانیده بما از جانب الله تبارک و تعالی باین معنی که قول او
حجت است بر ما چون از روی علم است و ما بمعنی ما و شیعه ما چنانچه بیان می شود در شرح حدیث هفتم باب جمل و کم
گواه یقینی ایم بر مردم غیر شیعه در روز قیامت پس هر که راست گفت در دعوی ایمان در دنیا ما تصدیق
می کنیم او را و هر که دروغ گفت تکذیب میکنیم او را ذکر روز قیامت تا آنکه مراد از شهادت حجت در دنیا است
برای اشارت باینست که غیر اهل اسلام عمل بآن نمیکنند در دنیا و ضرر آن با ایشان خواهد رسید در روز قیامت

پنجم اصل عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال ان الله تبارک و تعالی طهرنا و عصمنا و جعلنا
شهداء علی خلقه و حجته فی ارضه و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لا نفارقه و لا یفارقنا

شرح روایت است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی پاکیزه کرده از گناهان
ما ائمه اهل البیت را و نگاه داشته ما را از خطا در احکام الهی و گردانیده ما را گواهان یقینی مخلوقین خود و حجت خود در
زمین خود و گردانیده ما را با قرآن و گردانیده قرآن را با ما و مفارقت نمی کنیم قرآن را و مفارقت نمیکند قرآن از ما باین معنی
که ما هرگز جاهل بجمیع قرآن نمی شویم و علم جمیع قرآن نزد غیر ما نیست چنانچه بیان می شود در باب سی و پنجم که باب انه

لم یجمع القرآن کله الا الائمة وانهم یعلمون علمه کله

باب دهم باب ان الائمة علیهم السلام هم الهداة

شرح این باب بیان آنست که امامان اهل البیت علیهم السلام ایشانند پس هادیانی که الله تعالی در سورهٔ رعد گفته ولکل قوم هاد درین باب چهار حدیث است **اول اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ولکل قوم هاد فقال کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ رعد ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد میگویند جمعی که کافر شده اند چرا فرود نیامد بر محمد نشانی از صاحب کل اختیار او یعنی بلای آسمانی که مخصوص منکران نبوت او شود تمام مردم را علانیه با دیگر و نه جز این نیست که تو ترساننده عذاب آخرتی نه دنیا برای همه جمعی راهنمائی است که آنچه ایشان میگویند با وجود نیست یعنی که عذابهای امم سابقه مثل طوفان و مسخ وغیر آنها ازین امت برطرف شده پس فرق میان گمراه واهل حق درین امت محض عذاب وثواب آخرت است پس امام گفت در بیان آنکه هاد معطوف بر منذر نیست بلکه مبتدا لکل قوم هاد معطوف است بر انت منذر سیر امامی را انتهاست اهل قرنیکه او در ایشان است خواه مردم اطاعت کنند وخواه نه **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل انما انت منذر ولکل قوم هاد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله المنذر ولکل زمان منا هاد یهدیهم الی ما جاء به نبی الله صلی الله علیه وآله ثم الهداة من بعده علی ثم الاوصیاء واحد بعد واحد **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ رعد جز این نیست که تو ترسانندهٔ عذاب آخرتی و هر جمعی را راهنمائی است پس گفت رسول الله صلعم آن ترساننده است و برای هر اهل زمانی از جملهٔ ما راهنمائیست که راه می نماید ایشان را بسوی آنچه آورد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله بعد از آن راهنمایان بعد از محمد علی است بعد از علی اوصیای علی یکی بعد از یکی **سوم اصل** عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انما انت منذر ولکل قوم هاد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله المنذر وعلی الهادی **شرح** ابن ظاهر است از سابق **اصل** یا ابا محمد هل من هاد الیوم قلت بلی جعلت فداک ما زال منکم هاد من بعد هاد حتی دفعت الیک فقال رحمک الله یا ابا محمد لو کانت اذا نزلت آیة علی رجل ثم مات ذلک الرجل ماتت الآیة مات الکتاب ولکنه حی یجری فیمن بقی کما جری فیمن مضی **شرح** ابو بصیر را ابو محمد نیز کنیت بوده یکی از بنی تمیم می بایست لیکن نحاة نقل کرده اند که در کلام اعراب نوا مثال ایشان بلی در جواب استفهام محض واقع شده و قلیل است ثم مات عطف است بر نزلت مات الآیة جزای اذا نزلت است مات الکتاب جزای لو کانت است **یعنی** ای ابو محمد آیا هیچ راهنمائی هست امروز گفتم بلی قربانت شوم همیشه بوده از شما اهل بیت رسول راهنمائی بعد از راهنمائی تا آنکه سپرده شد هدایت بتو پس گفت رحمت کناد ترا الله تعالی ای ابو محمد اگر چنین می بود که هرگاه فرود آمده آیتی از قرآن که متشابه

باشد بهر دهی بعد از ان وفات یا بعد آن بر دو میبرد آن آیت نیز باینمعنی که هیچکس تاویل آنرا نداند بعلم یقینی تا تنها نماید
خلائق را بآن اگر اطاعت میکنند مرده می بود کتاب الهی که قرآن باشد ولیکن قرآن زنده است چنانچه گفته در سورهٔ
حجر انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بیان این آنکه احکام آن خواه احکام محکمات آن وخواه احکام متشابهات آن
جاری است در مردمی که هستند چنانچه جاری شده بر مردمی که رفته اند **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه
السلام فی قول الله عز وجل تبارک وتعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله المنذر وعلی الهادی **شرح** این ظاهر است از سابق **اصل** اما والله ما ذهب منا وما زالت
فینا الی الساعة **شرح** آگاه باش بخدا قسم که نرفته هدایت از ما اهل البیت وهمیشه بوده در ما تا حال

باب یازدهم اصل باب ان الائمة علیهم السلام ولاة امر الله وخزنة علمه

شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلام متولیان کار الله تعالی اند که قرآن باشد وخزینه داران علم الله
تعالی اند و درین باب شش حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول نحن ولاة
امر الله وخزنة علم الله وعیبة وحی الله **شرح** العیبة بفتح عین بی نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین
و بای یک نقطه موضع سر های کسی **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت ما متولیان قرآن ایم و
خازنان علم الله تعالی ایم و موضع سر وحی الله تعالی بر رسولانیم باین معنی که علم متشابهات کتب الهی نزد ما است
دوم اصل قال لی ابو جعفر علیه السلام انا خزان الله فی سمائه وارضه لا علی ذهب ولا فضة
الا علی علمه **شرح** فی سمائه متعلق بخزان است ذکر ذهب وفضه بر سبیل مثال است پس جمیع اعیان موجوده در آسمان
و زمین داخل است الا برای استثنای منقطع است **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام بخدا قسم که ما هر آئینه خازنان الله
تعالی ایم در آسمان او و زمین او نه بر طلا و نه نقره بلکه بر علم الله که نزد حاملان وحی از ملائکه است و نزد انبیا و رسل است
سوم اصل عن ابی جعفر ع قال قلت له جعلت فداک ما انتم قال نحن خزان علم الله ونحن تراجمة وحی
الله ونحن الحجة البالغة علی من دون السماء ومن فوق الارض **شرح** التراجمة بفتح تای دو نقطه در بالا و
رای بی نقطه وکسر جیم جمع ترجمان بضم تا وضم جیم وبفتح تا وفتح جیم وبفتح تاء وضم جیم کسانیکه تفسیر سخنی کنند بزبان دیگر ونحن
الحجة البالغة اشارت بقول الله تعالی است در سورهٔ انعام فلله الحجة البالغة پس الله تعالی را حجتی هست که علم
آن حجت بر مشکل رسیده است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام وی گفت گفتم او را قربانت شوم
چه چیز شما یعنی چه مرتبه شما چیست گفت ما خازنان علم الله تعالی ایم و بازگویان وحی الله تعالی ایم که بر رسل و
انبیا کرده باینمعنی که جمیع زبانها را میدانیم پس بهر کس بزبان آنکس تفسیر میکنیم وما حجت رسانیم بر هر که در زمین آسمان است
و بر هر که در بالای زمین است مراد جن وانس است **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله
تبارک وتعالی استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک ولایة علی والاوصیاء من بعدک فان فیهم
سنتک وسنة الانبیاء من قبلک وهم خزانی علی علمی من بعدک ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله

نقل اتیانی جبرئیل علیه السلام با اسماء ایشان و اسماء آباء ایشان تعنی حیث من درس من ترک بفتح میم و موصوله است بدل
یا عطف بیان الاشقیاء است یا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هم من ترک و میتواند بود که بکسر میم و حرف جر باشد برای
سببیت و اول موافق ترست با آنچه می آید در حدیث چهارم ایشوند هم الولایة بکسر و فتح واو و متولی امر شدن قدر بودن آن
نیم برای سببیت است السنة روش اضافه نیز بفتح مشک و سنة الانبیاء اضافه مصدر بفاعل است بلکه اضافه مصدر
بمفعول بواسطه حرف جر است بتقدیر سنة الله فیک و سنة الله فی الانبیاء یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت الله تبارک و تعالی در حدیث قدسی کامل ساختن تعجب من بر تمیم است که نشان ناعافیت بخبر سے دارد
از جملهٔ امت تو کسی که ترک کرده امامت علی را و سائر اوصیا بعد از تو را بسبب علی و اوصیا را است روش الله
تعالی در تو روش او در پیر رسول پیش از رسالت نبوت داشته پیش از تو اشارت ساست بر روشی که بیان شد
در آیت سورهٔ حجر در شرح حدیث اول باب سوم و علی و سائر اوصیا خازنان من اند بر علم من بعد از تو بعد از آن
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله برآینه تحقیق خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام بنامهای آن اوصیا و نامهای پدران
ایشان **پنجم اصل** عن عبد الله بن ابی یعفور قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا ابن ابی یعفور ان الله
واحد متوحد بالوحدانیة متفرد بامره فخلق خلقاً فقدرهم لذلک الامر فنحن هم یا ابن ابی یعفور
فنحن حجج الله فی عباده وخزانه علی علمه والقائمون بذلک **شرح** متوحد بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل
است برای مبالغه وحدانی بفتح واو و سکون حاء بصیغهٔ منسوب بوحدان است بزیادهٔ الف و نون برای مبالغه
و تا برای ارادهٔ معنی مصدری است متفرد نیز بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعل است برای مبالغه الامر فرمودن و اراده
اینجا امارت و حکومت است یعنی روایت است از عبد الله ابن ابی یعفور گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای پسر
ابی یعفور بدرستیکه الله تعالی یگانه است در ربوبیت عالمین بغایت یگانه است بکمال یگانگی در ربوبیت عالمین بی
بی شریک است بحکومت خود پس آفرید جمعی را پس تدبیر کرد ایشان را برای آن حکومت خود باین معنی که ایشان خلفاء
الهی اند نه حاکمان از پیش خود باجتهاد پس ما ایشانیم ای ابن ابی یعفور پس ما حجت های الله تعالی ایم در بندگان او
و خازنان اوایم بر علم او و امر و نواهی او و استادگی کنندگانیم بآن علم **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه
السلام ان الله عز وجل خلقنا فاحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا وجعلنا خزانه فی سمائه وارضه
ولنا نطقت الشجرة وبعبادتنا عبد الله عز وجل ولولانا ما عبد الله **شرح** تا در فاحسن برای بیان
لازم و در صورنا برای سببیت است النطق از باب نصر سخن گفتن و اینجا استعاره شده برای ابتدا کردن بمیوه گذشت
در حدیث پنجم باب بیست و سوم کتاب التوحید که باب النوادر است مانند این حدیث و در آنجا اثمرت الاشجار
و اینعت الثمار و الشجر بفتح شین و فتح جیم جمع شجرة و درختان یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه الله
عز وجل آفرید ما را باین روش که خوب کرد آفریدن ما را و صورت داد ما را باین روش که خوب کرد صورتهای
ما را و گردانید ما را خازنان علم او در آسمان او و زمین او و بسبب ما ابتدا بمیوه دادن میکنند درختان و بعبادت

با عبادت کرده می شد الله عز و جل را اگر نمی بودیم عبادت کرده نمی شد الله تعالی اشارت بایں است که اگر امام نباشد هیچ کس نمی ماند که بجا آورده عابدان ایشان یعنی عبادت شیعه مبنی بر اقتدای ایشان است و عبادت غیر شیعه باطل است چنانچه بیان شد در حدیث ششم از باب هشتم

باب دوازدهم اصل باب ان الائمة عليهم السلام خلفاء الله عز وجل في ارضه وابوابه التي منها يؤتى

شرح این باب بیان آنست که ائمه هدی علیهم السلام جانشینان الله عز و جل اند در زمین او باین معنی که آنچه در سوره بقره گفته انی جاعل فی الارض خلیفة مصداق آن ائمه اند خواه رسول باشند خواه نه و ایشان درهای الله تعالی اند که از آن در او پیش آمده می شود بسوی ثواب الله تعالی و در این باب سه حدیث است

اول اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الائمة خلفاء الله عز و جل فی ارضه **شرح** این ظاهر است از بیان عنوان باب **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الاوصیاء هم ابواب الله عز و جل التی یؤتی منها **شرح** این نیز از بیان عنوان باب ظاهر است **اصل** ولولاهم ما عرف الله عز و جل وبهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه **شرح** و اگر ائمه نمی بودند شناخته نمی شد الله تعالی بربوبیت عالمین چه شریک قرار حکم به پیروی ظن میداشت پس اعتقاد مردم بربوبیت او جهل مرکب می شد و بایشان و بس حجت خود را تمام کرده بر مشرکان پیروی ظن از جمله مخالفان او **سوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله جل جلاله وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم قال هم الائمة **شرح** تمام آیت اینست و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون و هر آینه بعوض خواهد داد ایشان را بعد از ترس ایشان امن را چه عبادت میکنند مرا چیزی شریک نمیسازند با من چیزی را اصلا و هر که کافر شود بعد از آن پس ایشان اند فاسقان وعده که درین آیه است بعنوان قسم است چنانچه گفته در سوره بقره لا ینال عهدی و بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم و لهذا در جواب آن گفته لیستخلفنهم چه لام توطیه قسم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله جل جلاله در سوره نور وعده کرده الله تعالی جمعی را که مومن شده اند از جمله شما و کرده اند اعمال صالحه را که هر آینه ایشان را خلیفه رسول خواهد کرد البته در زمین چنانچه خلیفه رسل سابق کرد جمعی را که پیش از ایشان بودند امام گفت آن خلفا ائمه معصومین اند بدانکه مرتبه لفظی مراد است آن معنی الذی آیت تمام نیست که چون این آیت استیناف بیان آیت سابق و متصل بانست که قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول الا البلاغ المبین ربط این آیت بهم باین روش است که ضمیر علیه و ضمیر تطیعوه راجع به رسول است باعتبار وصیتی که کرده چنانچه ظاهر می شود از آیت سوره حدید و آمنوا برسوله

باب جهل ودیکم که فقد یکن ولاة الامر لبعد محمد صلعم بالعلم چهارم اینکه تو فهم را البعنوان اضافه مفید تعریف آورد تا
اشارت دیگر شود بانچه تشبیه کما استخلف فهمیده شده و آسنار البعنوان نکره آورد تا افاده نوعی عظیم یا نوعی سهل کند
پس میتواند بود که آسنا عبارت از ظهور مهدی علیه السلام باشد چه امن او امن امیرالمومنین است چنانچه می آید در باب
صد و دوازدهم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل شئ فلم یکن فیه وکان فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه است
و باین اشارت می شود در حدیث هفتم باب چهل ویکم که اما ابان اجاز الذی یظهر فیه الدین منا تا آخر و می تواند
که امنا عبارت از عود حکومت در آخر عمر با میرالمومنین ع باشد و آن سهل بود باعتبار اینکه منقطع شد و باز حیات
او نرسید و او نیز مستقل در حکومت خود نبود و می تواند بود که امنا عبارت از امن در آخرت از فزع روز قیامت
باشد و آن عظیم است دیگر برای تمکین و امن تمکین و امن دنیا در زمان خلفای ثلثه حق بود چنانچه مخالفان سعی
کرده اند که فقره ولیبدلنهم مقدم بر فقره ولیمکنن بود بلکه فقره ولیبدلنهم لغو می شود چه فقره ولیمکنن آن را لازم
می داشت پنجم اینکه یعبدوننی استیناف بیانی است برای امامت ایشان نه برای ختم ایشان تا تاکید فقدان خوف
از امنوا باشد کما نچه می آید در حدیث هفتم باب چهل ویکم که یقول یعبدوننی با یمان ششم اینکه لا یشرکون بی
شیئا استیناف او ست تا نشان دیگر شود و اشارت باشد باینکه هر کدام که پیرو نخن غیبت امام است دیگری
امام نیست هفتم اینکه ومن کفر تا آخر افاده می کند که مخالف حق در امامت کافر است پس امامت از اصول دین
است هشتم اینکه بعد ذلک افاده این می کند که نشانهائی که گفته شد بغایت واضح است پس هر که
بعد از اطلاع بر آنها مخالفت کند بغایت کامل در فسق است در میان کافران نهم اینکه سید مرتضی رحمه الله تعالی
در کتاب شافی در فصل پانزدهم گفته این آیت را علمای اهل البیت علیهم السلام تاویل بزمان مهدی علیه السلام
کرده اند و ابن بابویه در کتاب کمال الدین وتمام النعمة در باب ما روی عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام موافق
آن روایت کرده و بنا بر این میتواند که استخلاف بمعنی بر طرف کردن مخالفان و قرار اهل حق بجای ایشان باشد
و کما استخلف اشارت بهلاک قوم نوح و بقای مومنان باشد چنانچه در روایت ابن بابویه صریح شده و تمکین
دین بمعنی رفع تقیه در عبادات و ارتفاع نزاع میان اهل زمین باشد و این منافات ندارد بانچه مذکور شد

سابقا چه قرآن را ظاهر و باطن است والله العالم بحقیقة الحال

باب سیزدهم اصل باب ان الائمة علیهم السلام نور الله عز وجل

شرح این باب بیان اینست که در قرآن تعبیر الائمة بنور الائمة بنور الله تعالی شده باعتبار اینکه چون علم الهی که
وحی شده بر رسل نزد ایشان است و نور عبادت از علم است در این باب شش حدیث است **اول الاصل**
عن ابی خالد الکابلی قال سالت اباجعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل فامنوا بالله ورسوله
والنور الذی انزلنا فقال یا اباخالد النور والله الائمة من ال محمد صلی الله علیه واله الی یوم القیمة
وهو والله نور الله الذی انزل وهو والله نور الله فی السموات وفی الارض **شرح**

دعای موسی در طلب کتابت حسنهٔ دنیا و آخرت برای تابعی که گویند نه از دین فرعون عذاب من که امام ضلالت
است برسانم آن را به آن هر کرا که میخواهم و رحمت من که امام هدی است وسعت دارد علم او هر مختلف فیه و
هر حادث در آسمان و زمین را از ابتدای دنیا تا آخر دنیا و علم تورات و علم عیسی و علم اوصیای شما چنین نسبت
پس خواهم نوشت حسنهٔ این دنیا و آخرت را در میان جمعی که عدول کردند از دین فرعون برای جمعی که
پرهیزگاری میکنند عذاب فردا میدهند بنابر خالص گفتگو را که از روی علم است نه از روی ظن و جمیع ایشان
علامات کمال قدرت ما که ائمه هدی اند و هر یک عالم است بجمیع کتابی که تبیان کل شیء است میکردند یعنی
روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ اعراف ایشانند در میان بنی اسرائیل
جمعی اند که تابع میشوند رسول را که پیش از رسالت نبوت داشته و اصل است جمیع انبیا طفیل او یند کسی است که
می یابند صفت او را نوشته نزد خود شان در تورات و انجیل امر می کنند ایشان را بشناخته شده و در هر شریعتی که
پیروی امام عالم بجمیع احکام الهی است و نهی میکنند ایشان را از انکار کرده شده در هر شریعتی که پیروی امام
ضلالت و اهل ظن و اختلاف و خود رائی است و حلال میشمرد برای ایشان کلمات پاکیزه را و حرام میشمرد
برای ایشان کلمات خبیثه را تا قول الله تعالی که و تابع شدند نوری را که فرود آورده شده با او باین معنی که
اول کسی است که ایمان باو آورده چنانچه اشارت باین میشود در شرح حدیث اول باب پنجاه و ششم
یا باین معنی که فرود آورده شده باو در مرتبه از مراتب علم چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث اول باب
اختلاف الحدیث که او در موروث دار یا باین معنی که فرود آورده شده با او از اصلاب پدران و ارحام
مادران مانند و مراد را ان جماعت در میان بنی اسرائیل ایشانند و پس رسندگان بطلب امام گفت مراد
بنور در اینجا امیر المومنین است و باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم حکم او دارند چه اگر مراد قرآن میبود بجای
مع میگفت علیه توضیح این می آید در حدیث هشتاد و سوم باب صد و نهم **سوم اصل**
قلت لابی جعفر علیه السلام لقد آتی الله اهل الکتاب خیرا کثیرا قال و ما ذاک قلت قول الله عز و جل
الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون الی قوله اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا
قال فقال قد آتاکم الله کما آتاهم ثم تلا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل
لکم نورا تمشون به یعنی اماما تأتمون به تمشی سیوم در سورهٔ قصص بعد از یؤمنون و پیش
از اولئک این است و اذا یتلی علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین یعنی که خوانده میشود
قرآن بر ایشان گویند ایمان آوردیم بآن بدرستیکه ایمان بکار آمدنی است از جانب صاحب کل اختیار ما
بدرستیکه ما بودیم پیش از آن اهل توحید یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را هر آئینه تحقیق داده الله تعالی
اهل کتاب را مراد مومنین بنی اسرائیل است خوبی بسیار گفت چیست آن گفتم قول الله عز و جل جمعی که دادیم
ایشان را علم محکمات کتاب که تورات و انجیل باشد پیش از قرآن ایشان بقرآن ایمان میآورند

محذوفست بتقدیر هذا مثل نوره چنانچه در عنوان باب باستعارت است پس کمشکوة نیز خبر مبتدای محذوف است بتقدیر کمشکوة و ظاهر این حدیث اینست که نوره عبارت از امیر المؤمنین است بتقدیر مثل نوره فی ائمة محمد و کاف تشبیه در کمشکوة باعتبار اینست که کفو فاطمه بغیر علی علیه السلام کسی نیست یا باعتبار اینکه هر کدام اصل باقی ائمه اند و مشکوة اسم آلهٔ است از معتل اللام یائی ماخوذ است از شکیه بالفتح شین و سکون کاف و فتح یای دو نقطه در پائین باقی ماندن چیزی ظاهر این است که شاکی السلاح بمعنی حاضر یراق نیز ازین ماخوذ باشد شاذ معتل اللام واوی چنانچه مشهور است و هم چنین اشکیه بمعنی اینکه داد خواهی او کردم و اطلاق شکیه بر بقیه چیزی مجاز است و اطلاق مشکوة بر فاطمه برای این است که سبب بقای علم دین است تا قیامت چون مادر باقی ائمه است و علم دین بقیة الله است چنانچه در سورهٔ هود بقیة الله خیر لکم ظرف است در فیها باعتبار این است که فرزند در شکم مادر مدتی می باشد المصباح خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو المصباح و جمله صفت مصباح است برای مبالغه نظیر این آن است که می گویند رایت رجلا جنّ الرجل برفع جنّ و اضافه آن به الرجل متعارف است که میگویند در فرزندی که مادر و پدر بوجود او خوشحال باشند جگر و دل مادر و پدر است و مبالغه برای این است که رسول و امیر المؤمنین و فاطمه بوجود او خوشحال شدند فی زجاجة بمعنی مع است تعبیر از حسین علیه السلام بزجاجة بمعنی شیشه باعتبار اینست که در وقت ولادت او جبرئیل علیه السلام خبر داد رسول را بکشته شدن او در کربلا و شکسته شدن مانند شیشه و مادر و پدر او دل شکستند و سبب این قضیه اند و همچنین بوده اند الزجاجة نیز خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو الزجاجة و جمله صفت زجاجه است برای مبالغه و مبالغه برای اینست که در میان چندین هزار از دست دشمن از اصحاب و غیر اصحاب شکسته می شود کانها کوکب جمله صفت دیگر مشکوة است توقد بصیغه مضارع مجهول از باب افعال مذکر روایت حفص است از عاصم و مؤنث روایت بکر است از عاصم اول مبنی بر کوکب است و دوم مبنی بر مشکوة است و حاصل هر دو یکی است و بر تقدیر یوقد صفت دیگر مشکوة است و اشارت است باینکه بار حمل او از امامی است که از سلسلهٔ ذریت ابراهیم است که سلسلهٔ ازان مبارکتر است پس زیتونة بدل شجرة است بدل البعض از الکل و عبارت از امیر المؤمنین است که ذریت او با ذریت فاطمه جمع شده و ائمه حاصل شده اند و علی بن ابراهیم در تفسیر والتین والزیتون گفته التین رسول الله و الزیتون امیر المؤمنین ضمیر زیتها راجع بمشکوة است و اشارت باینست که ممکن و نزدیک بود که ائمه اولاد و ذریت او و پس متولد شوند مانند عیسی از مریم لیکن مصلحت این بود که ازدواج میان علی و فاطمه بعمل آید پس نار عبارت از علی علیه السلام است باعتبار روشنی علم یا باعتبار اینکه آتش الهی است بر کفار و منافقین و ازینها بسبیل تصریح نشده برای حیا چنانچه مروی است که ان الله حیی یحب الحیی و خوانده امام علیه السلام ولینزب الله الامثال للناس را آنکه معنی آنرا گویید تا آخر آیت خواند اشارت باینست که این تاویل اینست که گفتیم که تمثیل برای چراغدان و درخت و زیتون و روغن متعارف نیست بلکه برای حجج الله در مردم است و اشارت باینست که هر که چنانچه گفتیم نفهمیده باشد داخل بهایم است منظور در این خطاب نیست والله تعالی

بهر چیز دانا است میداند که مراد باین مثلها که میزند دیگر روشنائی که مینماید و نجاتی دارد و تشبیه کرده نور خود را بمشکوة
دیواری که سیاه می شود از دود چراغ الله تعالی عالم است باحوال اهل آسمانها و زمین است اینکه می گوئیم صفت
محل علم او در این است محل علم او مانند مشکوة نیست که در این چراغی است که آنست چه چراغ باشد که آن
است نیست آن مشکوة در کمال صفا گویا ستاره ایست درخشان آن مشکوة افروخته میشود از سلسله مبارک از
درختی که وسط است نه افراط دارد و نه تفریط نزدیک است که زیت آن مشکوة روشنی دهد هرچند که نرسیده
باو آتش اینها که گفتیم نوری است بر نوری راه مینماید الله تعالی بسوی نور خود هر کرا که میخواهد و میزند الله تعالی این
مثلها را برای مردم و برای مجادلات مثل چراغدان و شیشه و لغت و الله تعالی بهر چیز بنهایت دانا است گفت
امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سورۂ نور الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة که
مراد بمشکوة فاطمه علیها السلام است و گفت در فیها مصباح که مراد بمصباح حسن علیه السلام است و گفت در المصباح
فی زجاجة که مراد بزجاجه حسین علیه السلام و گفت در الزجاجة کانها کوکب دری که مراد آنست که فاطمه علیها السلام
مانند ستارۂ درخشان است میان زنان اهل دنیا گفت در یوقد من شجرة مبارکة مراد بشجره سلسله ذریت ابراهیم
علیه السلام و گفت در زیتونة لا شرقیة ولا غربیة که مراد آنست که آن سلسله نه یهودی است که نماز
کنند بسوی المغرب و نه نصرانی است که افراط کنند در ریاضتها و گفت در یکاد زیتها یضیء که مراد این است که
نزدیک است که علم زاینده شود بسبب او و گفت در ولو لم تمسسه نار نور علی نور که مراد این است که امامی از اولاد
فاطمه بعد از امامی است بعد از امامی و گفت در یهدی الله لنوره من یشاء که مراد این است که راه مینماید
الله تعالی بسوی ائمه علیهم السلام هر کرا که میخواهد و گفت یضرب الله الامثال للناس یعنی اینکه دلالت بر اینها
که گفتیم میکند مخفی نماند که امام علیه السلام فقرات قرآن را میخواند و در روایت آنچه معنی آنها میخواست که
اظهار کند چیزی میگفت پس کسی که از این توهم نکند که سیاق این حدیث دلالت بر این میکند که المصباح مبتدا
باشد و فی زجاجة خبرش باشد و الزجاجة مبتدا باشد و کانها کوکب خبرش باشد تا منافات داشته باشد با آنچه
که ذکر کردیم مخفی نماند که چون قرآن را ظاهر و باطن متعدد است تفسیر دیگر برای این آیت می آید در اواخر کتاب
الروضه اصل گفت او کظلمات قال الاول و صاحبه یغشاه موج الثالث من فوقه موج ظلمات
الثانی بعضها فوق بعض معاویة لعنه الله وفتن بنی امیة اذا اخرج یده المؤمن فی ظلمة فتنتهم
لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا اماما من ولد فاطمة علیها السلام فما له من نور امام
یوم القیمة تمشی حم در سورۂ نور بعد از آیتی که بیان شد باندک فاصله چنین است والذین کفروا اعمالهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب او
کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل
الله له نورا فما له من نور و مراد بظلمات برای تقسیم است نه تردید پس حاصل مجموع این کلام تشبیه

قاعده عقلی بمحض منکران نور الهی در اصول فقه بسبب السبت و تشبیه قواعد تغلبه الشیطان که استنباط الاحکام از قرآن
کرده اند در اصول فقه ظلمات است و گاهی تشبیه منکر نور الهی خود بسراب می شود در این که خود را آب
و باعث حیوة وا می نماید و هر تشنه التفات بآن وا نمودن می کند زیرا که منکر چون در هیچ مسئله گوید
تجویز پیروی ظن و مانند عقل وا می نماید شواهد ربوبیت و محکمات قرآن را که نزد یک لیقبل جا اینهایند احادیث
موضوعه در هیچ پیروان ظن و مانند آنها را که و و را رعقل است چنانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث
هفتم باب مجالسة اهل المعاصی و در کتاب العشرة در حدیث هفتم باب من یکره مجالسته و مراد فقیه که ایاک و
مصاحبة الکذاب فانه بمنزلة السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب ظاهر و وجد الله عنده در آیه و لفظ المومن
در این حدیث اینست که جملهٔ یحسبه الظمآن نعت دیگر سراب نیست بلکه خبر دیگر اعمالهم است یا استیناف است
برای بیان جملهٔ اعمالهم کسراب و افراد ضمیر یحسبه با آنکه راجع باعمالهم است باعتبار این است که مراد باعمال اصل آنها
است که عبارت است از قاعده اهل ضلالت در اصول فقه یا مراد مجموع من حیث المجموع آنها است یا باعتبار
تشبیه بمفرد است و نظیر آن است که گذشت در آیه سابق که در بعض قراءت یوقد بصیغه مذکر است و
دران ضمیر راجع بمشکوة است با آنکه مشکوة مونث است پس لفظ ظمآن در ما بر حقیقت خود مستعمل نشده
بلکه استعاره است مراد بظمآن مومنی است که هنوز در علم دین کامل نشده باشد و مراد با گفتگو کسی است که
از روی علم باشد حتی اذا جاءه اشارت باینست که مومن هر چند که بی وقوف باشد چون فکر کند و مطلع بر
اصل اعمال مخالفان شود که بمحض عقل خود قرار داده اند میداند که پوچ و منافی اعتراف بربوبیت و محکمات کتاب
الهی است و وجد الله بمعنی وجد حساب الله است و حساب الله بمعنی اظهار الله تعالی ربوبیت خود را است و توفیه
حساب عبارت است از اظهار عدد بسیار از شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی است که هر یک دال است بر بطلان
پیروی ظن و سرعت حساب عبارت است از اظهار الله تعالی ربوبیت خود را بر اطفال در اوائل سن
نه جای این ظمآن و اشارت است بآیت سورهٔ اعراف و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و
اشهدهم علی انفسهم و بیان می شود در شرح حدیث چهارم باب ششم کتاب الایمان والکفر یا عبارت است از
سهولت اطلاع بر عدد بسیار از شواهد ربوبیت و محکمات کتاب الهی و مراد بظلمات جهالاتی است که مبنی
بر تفسیر قرآن بظن خود را است و بحر لجی عبارت از متشابهات قرآن است یا عبارت از مجموع قرآن است
ضمیر یغشاه راجع ببحر لجی است موج عبارت از بر هم زدن قرآن را بسبب سوختن موج عبارت است از بر هم زدن عمر
قرآن را است که بر هم زدن عثمان بعد مردن او است من فوقه سحاب ظلمات در قراءت مشهور است
که سحاب با تنوین است و ظلمات مرفوع است و قراءت ابن کثیر بروایت بزی اینست که سحاب بی تنوین است
و ظلمات مجرور است و بر هر تقدیر سحاب عبارت از شیطان است که قرین عمر است و مسلط است بر عمر و جمیع
اتباعش و در کردن این دو است و ظاهر قول امام علیه السلام که ظلمات الثانی اینست که مبنی بر روایت بزی است

ایشان مفسران تفسیرهای متشابهات قرآن بظن خود کردند بفرمودهٔ ایشان و بسبب آنست که تا حال هر زمره تو بحق
در متشابهات تمیز دهند مگر کسی که تتبع احادیث اهل البیت علیهم السلام کنند چنانچه شاید و باید و باین اشاره کرد
که گفت اگر بیرون آورد دست خود را مومن نزدیک نیست که ببیند آنرا یا نمی‌بیند که ضمیر اخرج بظلمات راجعست و مراد
اینست که مومن تشنه لب که اطلاعی بر احادیث اهل البیت ندارد و پندارد که آن مفسران مردم خوب بوده‌اند
حیران و سرگردان میماند در آن تفسیرهای مختلف سردرگم که نه موافق نظم و نسق کلام بلغا است و نه صحیح بحسب کلام
عوام عرب است چه جای بلغاء مثل آنچه گذشت در تشبیه نور الله تعالی بسوراخ دیوارے که سیاه میشود بچراغ که
در آن باشد و هر که نکرده باشد الله تعالی بتوفیق خود برای او نوری یعنی امامی از اولاد فاطمه علیها السلام که بیان
شده در آیت سورهٔ نور در اول این حدیث پس نیست برای او نورے یعنی امامی که در روز قیامت بکار او آید
و او را به بهشت رساند و مراد اینست که این تفاسیر که در زمان بنی امیه شده جهالات و باعث جهنم است **اصل**
و قال فی قوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ائمة المؤمنین یوم القیمة تسعی بین ایدی المؤمنین
و بایمانهم حتی تنزلوهم منازل اهل الجنة **تشریح** و گفت در قول الله تعالی در سورة الحدید روان می‌شود
نور مومنین و مومنات پیش ایشان و بطرف دست راست ایشان که ائمه مومنین مثلاً در روز قیامت روان
میشوند پیش مومنان و بدست راست ایشان تا فرود آورند ایشان را در منزلهای اهل بهشت یعنی آنکه هر کدام
را در منزلے که مناسب اوست فرود آورند و مراد این است که طرف دست راست راه بهشت است
و طرف دست چپ راه دوزخ پس تخصیص براست بمعنی اینست که در پیش فقط سه قسم متصور است گاهی بطرف
مقابل است و گاهی بطرف راست است و گاهی بطرف چپ است و اینجا راست است **اصل**
عن ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن قول الله تبارک و تعالی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
قال یریدون لیطفؤا ولایة امیر المؤمنین صلوات الله علیه بافواههم قلت قوله تعالی والله متم نوره
قال یقول والله متم الامامة والامامة هی النور و ذلک قوله آمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا
قال النور هو الامام **تشریح** در سورة الصف چنین است و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو
یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم الظالمین یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون قراءة ابن کثیر و حمزه و کسائی
و روایت حفص از عاصم متم بی تنوین نوره بجر است و قراءة باقی متم با تنوین نوره بنصب است ترجمه کیست
بیجا کننده‌تر از کسی که افترا کرد بر الله تعالی دروغ را یعنی قول علی الله بغیر علم را بر حالی که او خوانده میشود
بسوی نفی شریک در ربوبیت عالمین از الله تعالی والله تعالی هدایت نمیکند فوج بیجا کنندگان را چه میخواهند
که خاموش کنند نور الله تعالی را بدمهای خود والله تعالی اتمام کننده نور خود است یا تمام می‌کند نور خود را هر چند
نخواهند منکران ربوبیت عالمین بیان این آنکه الله تعالی آن کسی است که فرستاده رسول خود را براستی

فضیلت بر جمیع خلائق و در زمانش یا یعنی که بر جمیع خلائق و حجت عمل بامر و نهی او حبیب جو بر علی علیه السلام و در
چیزی از احکام او و در زمان امامتش باشد عیب جو بر الله تعالی و بر رسول اوست و بر گرداننده سخن او بر او در مسئله
کوچک یا بزرگ بر مرتبه شرک بالله تعالی است اشارت باینست که برگردانیدن او مبنی بر پیروی ظن است و آن
شکست بود امیر المؤمنین در الله تعالی که آمده نمی شود الله تعالی مگر از آن دروازه الله تعالی هر که رجوع بغیر آن
را و جهنمی میشود **اصل** وکذلک یجری الائمة الهدی واحد بعد واحد جعلهم الله ارکان الارض ان
تمید باهلها والحجة البالغة علی من فوق الارض ومن تحت الثری **شرح** واحد منصوبست بتقدیر اعنی
برای اینکه بدل ایمه است که منصوبست مجاز ان تمید بتقدیر من ان تمید است و جار و مجرور متعلقست بارکان
باعتبار استعمال ارکان بمعنی حفظ چنانچه در سوره انبیا وجعلنا فی الارض رواسی ان تمید متعلق است برواسی
برای اشتمال رواسی بر معنی حفظ باء در باهلها بمعنی مع است والحجة البالغة اشارت است بقول الله تعالی در سوره
انعام فلله الحجة البالغة یعنی و حجتشان جاری است فرض طاعت در امر و نهی برای بالله راستی منحوا هم یکی را بعد از
یکی بیان این آنکه گردانیده ایشان را الله تعالی باعتبار نظام و نسق زمین که حفظ می کنند زمین را از اینکه
مضطرب می شود با اهل زمین و گردانیده ایشان را حجت رسای خود بهر که در بالای زمین است و هر که
در زیر گل نشناخت معنی رسائی اینست که هیچ کس از زمان امامت ایشان از تحت حکم ایشان بیرون نیست
در هیچیک از احکام الهی مجهول الشان نیست چنانچه گفته در سوره اعراف ورحمتی وسعت کل شیء و بیان
شده در شرح حدیث دوم باب سیزدهم **اصل** وکان امیر المؤمنین صلوة الله کثیرا ما یقول انا قسیم الله
بین الجنة والنار وانا الفاروق الاکبر وانا صاحب العصا والمیسم ولقد اقرت لی جمیع الملائکة والروح
والرسل بمثل ما اقروا به لمحمد صلعم ولقد حملت علی مثل حمولته وهی حمولة الرب وان رسول الله صلی الله
علیه وآله یدعی فیکسی وادعی فاکسی ویستنطق واستنطق فانطق علی حد منطقه **شرح** ما زائده است
برای تاکید کثرت قسیم فعیل بمعنی فاعل است الفاروق بصیغه مبالغه لغایت فرق کننده میان حق و باطل العصا
بفتح عین بی نقطه و صاد بی نقطه چوبی که بهر آن راه میروند و مراد اینجا اجتماع مسلمانان است در مسائل باعتبار
اینکه اسلام بود آن راه میرود بهذا الاختلاف را شق عصا المسلمین می نامند بمعنی ضعیف کردن آنچه اسلام بآن راه
میرود مانند شکاف انداختن در چوبی که مدد راه رفتن است المیسم بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح
سین بی نقطه آلت نشان کردن چیزی و مراد اینجا آلت نشان امامت است و آن محکمانی است که در آنها
نهی از اختلاف و پیروی ظن هست و دلالت می کند بر اینکه نشان امامت علم بجمیع قرآن و احکام است و ظاهر
کلام شیخ طبرسی و از مجمع البیان در تفسیر اخرجنا لهم دابة من الارض از سوره نمل اینست که حمل کرده عصا را به
عصای موسی و میسم را بر خاتم سلیمان و بیان می شود در شرح حدیث سوم ولقد اقرت لی تا آخر اشارت
بتفسیر قول الله تعالی در سوره النجم اذ یغشی السدرة ما یغشی و بیان شد در شرح حدیث دوم باب نهم

اہل سعادت کہ از آب خوشگوار آفریدہ شدہ اند واہل شقاوت کہ از آب شور تلخ آفریدہ شدہ اند فصل الخطاب عبارت از فرق میان حق و باطل است در منازعہ و در دعوای میان خلائق یا عبارت از قرآن است کہ تبیان کل شیٔ است جملۂ علم الیقین تہدید خاطر خفای ضلالت و تابعان ایشان است یا سبقتنی عبارت از سر خلیفہ کل حق است آ من سبقتنی بگفت یا اشارت بہ جلے عقل ایشان باشد تا غائب عنی عبارت از تدبیر است و افسادات عالم بازار خلفاء و مددگاران ایشان است و ترعصب خلافت مثل اجتماع در کعبہ و تم قسم شدن ورکاغذ نوشتن و بیان شد در شرح حدیث دوازدہم باب اول کتاب العقل و در شرح و قال ام من ہو قانت تا آخر بشر داودی بصیغہ معلوم مستکلم باب تفعیل است و جملۂ استیناف بیانی علم الیقین تا آخر است علمہ عبارت از قرآن است کہ تبیان کل شیٔ است یا عبارت از علم امیر المومنین است بقرآن کہ بتوفیق اللہ تعالیٰ کسب کردہ یا عبارت از علم اللہ تعالیٰ است بہ مصالح و حاصل ہمہ کیفیت یعنی از ہر آئمہ داودہ شدہ ام تعلیم رسول چہار خصلت کہ پیشی نگرفتہ بر من بسوے آنہا کسی کہ پیش از من دعوی خلافت کرد اول اینکہ تعلیم کردہ شدہ ام راحتہا ے کہ مقصود است و بسبب طاعت پیش مومنان آمدہ و می آید دوم اینکہ تعلیم کردہ فتنہا ے کہ بر سر عاصیان آمدہ و می آید سوم اینکہ تعلیم کردہ شدہ ام وصایاے رسل بانبیاء ہر دو تم باصل خود خواندہ چہ از ان و خواہ از امامان و خواہ غیر آنہا چہارم اینکہ تعلیم کردہ شدہ ام کلامی کہ در ان فرق میان حق و باطل است پس از علم من در نگذشتہ آنچہ پیش از من واقع شد از احوال خلائق و از علم من غائب نشدہ آنچہ غائب شد از من مثل احوال مستقبل یا حالی کہ غائبانہ باشد بیان این آنکہ بشارت میدہم مومنان را بجنۂ دنیا و آخرت برخصت اللہ تعالیٰ و میرسانم بہر دوم از جانب اللہ تعالیٰ احوال ایشان را باذن الٰہی ہمہ آنچہ گفتم از جانب اللہ تعالیٰ متمکن ساختہ مرا و آن بسبب قرآن او یا بسبب علم من بقرآن در جانب خدا توفیق اوست یا بسبب علم او بمصالح و اختیار او مرا برای این کار

دوم اصل دخلت انا و سلیمان بن خالد علی ابی عبد اللہ علیہ السلام فابتدانا فقال یا سلیمان ما جاء عن امیر المومنین یؤخذ بہ وما نہی عنہ انتہی عنہ جری لہ من الفضل ما جری لرسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ ولرسول اللہ صلعم الفضل علی جمیع من خلق اللہ المعیب علی امیر المومنین فی شیٔ من احکامہ کالمعیب علی اللہ عز وجل وعلی رسولہ صلی اللہ علیہ والہ والراد علیہ فی صغیرۃ او کبیرۃ علی حد الشرک باللہ کان امیر المومنین صلوات اللہ علیہ باب اللہ الذی لا یوتی الا منہ وسبیلہ الذی من سلک بغیرہ ہلک وبذلک جرت الائمۃ علیہم السلام واحد بعد واحد جعلہم اللہ ارکان الارض ان تمید بہم والحجۃ البالغۃ علی من فوق الارض ومن تحت الثری وقال قال امیر المومنین علیہ السلام انا قسیم اللہ بین الجنۃ والنار وانا الفاروق الاکبر وانا صاحب العصا والمیسم ولقد اقرت لی جمیع الملائکۃ والروح بمثل ما اقرت لمحمد صلعم ولقد حملت علی مثل حمولتہ وہی حمولۃ الرب وان رسول اللہ صلعم یدعی فیکسی ویستنطق وادعی فاکسی واستنطق فانطق علی حد منطقہ

ولقد اعطیت خصالا لم يعطهن احد قبلي علمت علم المنايا والبلايا والانساب وفصل الخطاب فلم يفتني
ما سبقني ولم يعزب عني ما غاب عني ابشر باذن الله واؤدي عن الله عز وجل كل ذلك مكنني الله فيه باذنه
شرح المعيب بصیغه اسم فاعل باب افعال یا تفعیل کسی که چیزی را عیب و انا ید بکسی نمود و در بعض نسخ بجای این
المتعقب است لم يعطهن بصیغه مجهول باب سوم افعال است و مضمون این حدیث مثل حدیث اول است سوم
اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال فضل امير المؤمنين عليه السلام ما جاء به آخذ به وما نهى عنه
انتهي عنه جرى له من الطاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ما لرسول الله صلى الله عليه
وآله والفضل لمحمد صلى الله عليه وآله المتقدم بين يديه كالمتقدم بين يدي الله ورسوله والمتفضل
على رسول الله صلى الله عليه وآله والراد عليه في صغيرة او كبيرة على حد الشرك بالله فان رسول الله
صلى الله عليه وآله باب الله الذي لا يؤتى الا منه وسبيله الذي من سلكه وصل الى الله عز وجل و
كذلك كان امير المؤمنين عليه السلام من بعده وجرى للائمة واحدا بعد واحد جعلهم الله عز وجل
اركان الارض ان تميد باهلها وعمد الاسلام شرح فضل خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا فضل المتقدم
بصیغه اسم فاعل باب تفعیل پیش گرفته کار بتقدم اشاره است بقول الله تعالی در سوره حجرات یا ایها الذین آمنوا
لا تقدموا بین یدی الله ورسوله بنا بر قرائت مشهور که لا تقدموا بضم تاء و کسر دال است اشاره است بعدم ایمان اهل
منزلت اهل الله و بنا بر قرائت بعضی که بفتح تاء و فتح دال است بتقدیر لا تتقدموا است و خالی است از آن اشارت و تمام
توضیح آیه در کتاب الطهارت در حدیث پنجم باب سی و دوم که باب الشک فی الوضوء ومن نسیه او قدم او اخر گذشت که
این آیت برای وجوب موالات در وضو دانسته و توضیح میباید در شرح آن در اینجا میگوییم اقتدا بامام معصوم فرض است بالم
بجمیع احکام عبادتیست و تقدیم غیر او بر او باعث عدم موالات و بطلان آن عبادت است المتفضل بصیغه اسم فاعل
باب تفعل است بمعنی طالب زیادتی برای خود بر کسی دیگر العمد بفتح عین و فتح میم و بضم عین و ضم میم جمع عمود و ستون تا
مضمون این فقره از بیان حدیث اول ظاهر میشود اصل ورابطة على سبيل هداه لا يهتدي هاد الا
بهداهم ولا يضل خارج من الهدى الا بتقصير عن حقهم امناء الله على ما اهبط من علم او عذر او نذر و
الحجة البالغة على من في الارض يجري لآخرهم من الله مثل الذي جرى لاولهم ولا يصل احد الى ذلك
الا بعون الله شرح الرابط ... والرابطة جمع رابطه جمعی که در سرحد است می نشینند تا مهیای جهاد با دشمنان
باشند و محکم و امیدوار کنند مردم را بر کاری و هر دو اینجا مناسب است الهدایة راه یافتن و راه نمودن و مراد اینجا
معنی اول است التقصیر کوتاهی کردن امناء مرفوع است بتقدیر هم امناء یا منصوب است بتقدیر اعنی اهبط بصیغه مجهول است
و ممکن است که معلوم باشد العلم بکسر عین و سکون لام دانستن و مراد اینجا آیات محکمات است چون آنها مایه علم یقینیست است
عذر بضم عین و سکون و فتح ذال قبول عذرخواهی کسی کردن و مراد اینجا آیات متشابهاتست که جهت قبول
عذر عبیدست چون مضمون آنها معلوم ایشان نیست اصلا نذر بضم نون و سکون و ضم ذال

ترسانیدن و مراد اینجا متشابهاتیست که در مخالفت آنها وعید هست پس مراد اینجا ترسانیدن رعیت است چون
مضمون آنها معلوم ایشان است نسبت رسول و ائمه علیهم السلام یعنی و گردانید ایشان را الله عز و جل حافظان
سر حد راه راستی الله تعالی را یعنی یا بد راه یافته مگر براستی ایشان و گمراه نمیشود بیرون از راستی مگر بکوتاهی از معرفت
حق ایشان امینان الله تعالی اند بر آنچه فرستاده شده بر رسول علیه السلام که محل علم است یا محل قبول عذر هست یا
محل ترسانیدن از عذاب است و ایشان حجت رسااند بر هر که در زمین است جاری میشود برای آخر ایشان
از فرض اطاعت خلایق ایشان را از جانب الله تعالی مثل آنچه جاری شد و از فرض اطاعت برای اول ایشان
که رسول یا امیر المومنین علیهما السلام باشد و نمیرسد کسی بآنها که بیان کردیم مگر بتوفیق الله تعالی **فصل**
و اهبط من علم او عذر او نذر اشارت است بتفسیر قول الله تعالی والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا و
الناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا باین روش که آیات قرآن بر دو قسم است محکمات و
متشابهات و متشابهات بر دو قسم است پس مجموع سه قسم میشود اول عرف بمعنی محکمات که معلوم خلایقست بی حاجت
برجوع بنسبت رسول و ائمه و چون در اکثر آنها نوعی از اختلاف و پیروی ظن هست عمل بآنها بغایت مشکلست بر جمعی و
از سختی آنها مضطرب و از جا در آمده میشوند بتاویل آنها از روی مکابره والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا
عبارت از قسم اول آنها است دوم عذر بمعنی متشابهاتی که معلوم خلایق نمیشود بی حاجت برجوع نسبت رسول و ائمه
پس فکر مردم در معنی آنها متفرق میشود و متعهد در آنها سنت متواتره نرسیده بسبب غیب رسول یا امام یا بسبب
دیگر پس عمل در آنها بخبر واحد و مانند آنست بشروطی که در کتاب العقل در باب بیست و دوم که باب اختلاف الحدیث
است مذکور شد پس رعیت در آنها معذورند اگر در خبر واحد مثلا خطا واقع شود سوم نذر بمعنی متشابهاتی که
معلوم خلایق نمیشود بی حاجت نسبت رسول و ائمه و فکر مردم در معنی آنها متفرق میشود و در آنها سنت
متواتره هست مثل اینکه نماز ظهر چهار رکعت است چه قرآن تبیان کل شیء است پس این مسئله نیز در آن هست
لیکن معنی محل آن معلوم ما نیست پس مردم در ترک عمل بمضمون آنها ترسانیده شده اند و معذور نیستند و
الناشرات تا آخر عبارت از قسم دوم و قسم آخر است پس عرف و عذر و نذر مصادر اند که مستعمل شده اند در محل
معانی مصدریه و عرفا منصوبست تا حال از المرسلات باشد و عذرا و نذرا منصوب است تا حال از الناشرات باشد
و برای تعمیم است نه تردید ترجمه قسم آیاتی که فرستاده شده است بر رسول علیه السلام بر حال معروف بودن
آنها پس آن آیات مانند باد سخت بر هم زننده مردم است نوعی از بر هم زدن که مختص اشقیا است و قسم آیاتی که
پراگنده کننده فکر رعیت است در معنی آنها نوعی از پراگنده کردن که اشقیا مغرور بفکر خود شده و حکم میکنند
از روی ظن و سعدا حکم نمیکنند و محقق بر اظهار احتمال اکتفا میکنند پس بسبب این پراگنده کردن باعث فرق میشود
میان امام حق که دانا بمعنی جمیع متشابهات باشد و امام باطل که حکم کند از روی ظن نوعی از فرق که علم و ...
آن مختص بسعدا است چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب اول و در شرح فنظرت فی القرآن تا آخر پس بسبب ...

بر این پنجم اینکه بدرستی که من هر آئینه صاحب خبرهای مشهورم که اهل اسلام بر اهل شرک یافتند باین معنی که هر جا که فتحی رو
داد بسبب من بود و صاحب پادشاهی پادشاهیهاام باین معنی که اشرف پادشاهیها که پادشاهی اهل اسلام باشد
بسبب جهاد من شد ششم اینکه بدرستی که منم هر آئینه صاحب عصای اسلام و صاحب آلت نشان امامت و مسما
بجانوری که سخن میگوید با مردمی که مخالف من اند تفسیر عصا و میسم گذشت در شرح حدیث اول این باب فصل در
سورهٔ نمل چنین است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون و مانحن بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون قراءت عاصم و حمزه و کسائی بفتح همزه در ان
الناس است و قراءت باقی بکسر و ظاهر لفظ تکلم الناس در این حدیث اینست که مراد بضمیر تکلمهم و الناس یک جماعت باشد
و در کیفیت دابه و وقت خروج آن و موضع خروج آن اقوال و روایات بسیار واقع شده و اینجا می گوئیم محتمل
است که مراد بدابة فرشته باشد که قبر شکافته میشود و او بیرون می آید و سوال می کنند از ولایت امیر المؤمنین علیه
السلام و تعبیر از و بدابة الارض شده برای اینکه بصورت صیب ظاهر میشود و حرکت او در میان زمین شکافتن
زمین ناشی است بحرکت و دواب دیگر که بر روی زمین است در هوا بشکافتن هوا چنانچه می آید در کتاب الجنائز
در حدیث اول باب آن طفیت مثل له ماله تا آخر که باب هشتاد و پنجم است که تحیران اشعار بها و یخدان الارض
اقدامها و در حدیث هفتم باب بعد از ان که باب المسئلة فی القبر است که یبحثان الارض بانیابهما و یطآن
فی شعورهما و نظیر این گذشت در حدیث هفتم باب اول کتاب العقل که تعبیر از فرشته برجل شده چون
بصورت رجل بوده والله العالم ترجمه و نیستی تو راه نماینده بر گرداننده کوران از گمراهی ایشان که بعد
از تو گمراه میشوند نمیشنوانی حق مگر کسی را که راه بگیرد در علامات ربوبیت ما کنایه از ائمه هدی علیهم السلام
است چنانچه می آید در باب هفتم که باب ان الآیات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه هم الائمة علیهم السلام
است چه تصدیق شواهد ربوبیت در زمین و آسمان و محکمات قرآن مستلزم تصدیق امامت ائمه هدی است
بیان این آنکه گروندگان بآیات ما اند بر حقیقت اسلام بمعنی نفی شریک در ربوبیت نه دیگران و وقتی که فرود آید
قول الهی کل نفس ذائقة الموت است بر منکران آیات ما بیرون می آوریم برای ایشان جانوری از زمین
قرینه ان که با ایشان سخن گوید این تهدید و وعید است باین معنی که خاطر نشان ایشان میکنند امامت ما را و آن
وقت خوب میشوند که خود شان با ائمه ایشان بودند در تمام زمان جیوة تکبر دیده اند تبدیل علامات ربوبیت
واشارت باینست که در این دعوی ایمان ایشان بوجود رب العالمین و رسول محض زبان و کناره دسینه
والا پیروی ظن ائمه ضلالت کسی را شریک بارب العالمین در حکم نمیکردند

باب پانزدهم اصل باب نادر جامع فی فضل الامام علیه السلام وصفاته

شرح باب آنوین است یا در فروع ولیست باب است النادر بر کمیاب و مراد اینجا غایت پر فایده و است
و جامع قسمت دیگر است یعنی این بابیست که بغایت پر فایده است جامع کرده است بسیاری از مضامین را

من التفریط و حاصل هر دو یکی است آلمعالم بفتح میم و کسر لام جمع معلم بفتح میم و فتح لام چیزی باشد که بآنها معلوم شود چیزی
مثل معلومیت احکام دین با امام عالم بجمیع احکام و معلومیت امامت آن امام بمحکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف
و پیروی ظن هست در هر زمان آلقصد بفتح قاف و سکون صاد متوسط میان افراط و تفریط آلعلم بفتح عین و فتح لام
چیزی که بآن معلوم شود چیزی مثل معلومیت جمیع احکام دین با امام یعنی بیان سابق اینکه هر بستی که همه عز و جل
قبض نکرد روح پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله مگر وقتیکه کامل ساخت برای او دین اسلام را بمعنی اینکه جمیع مسائل که
با علم بآنها احتیاج به پیروی ظن نیست برای او بیان کرد و فرو فرستاد برای او جمیع قرآن را بجائیکه در آن بیان تمام
و اضح هر چیز است چه بیان کرد در آن حلال و حرام و حدود و احکام را و هر چیز را که احتیاج دارند بآن مردم همه
محتاج الیه را نه اکثر را بیان این آنکه گفت عز و جل در سوره انعام تفسیر نکردیم درین کتاب که قرآن باشد از هیچ
چیز نه اصلا و فرو فرستاد و در سوره مائده در حجی که در آن رسول علیه السلام وداع مردم کرد و در روز غدیر خم
آن آخر عمرش بود صلی الله علیه و آله امروز کامل کردم برای شما اسلام را که دین شما باشد بعد از رسول نیز یعنی که هر بعض
محال بالیقین امام عالم بجمیع مسائل دین نمیگردد راضی بشرک شما می بودم بعد از رسول یا مراد اینست که راضی نبودم
بشرک شما در زمان رسول نیز بنابر اینکه رسول اگر تعیین امام بجمیع احکام نکند تبلیغ او احکام را مانند عدم تبلیغ لغو
خواهد بود چنانچه گفته درهمین سوره یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ای
فرستاده شده بخلایق برسان آنچه را که در تعیین وصی فرو فرستاده شده بتو از صاحب کل اختیار تو اگر نکردی
پس نرسانیدی پیغام او را اصلا و هر چه کردی لغو بود و اشارت باینست که رضای بخالی بودن یک وقت از
امام عالم بجمیع احکام لازم دارد تجویز اختلاف و پیروی ظن را در آن وقت و این تجویز لازم دارد لغو بودن جمیع
رسل و کتب الله ابداً آنچه مصنف رحمه الله تعالی بیان کرده در خطبه و کار امامت از جمله تمام دین است و ترک پیغمبر صلی الله
علیه و آله نکرد وقتی که بیان کرد برای امت خود مواضع علم دین ایشان را و واضح ساخت برای ایشان راه
ایشان را که باید بآن راه روند و واگذاشت ایشان را بر میانه راه حق و برپا داشت برای ایشان علی علیه السلام را علامت
احکام دین و امام و ترک نکرد چیزی را که محتاج میشوند بآن امت لیکن بیان نکرد آنرا پس هر که دعوی کند که الله عز و جل
کامل نکرده دین اسلام را بمعنی که بعض احکام را بظن مردم واگذاشت پس بتحقیق رد کرده محکمات کتاب الله تعالی را
و هر که رد کند محکمات کتاب الله تعالی را پس او کافر است **اصل** هل یعرفون قدر الامامة و محلها من
الامة فیجوز فیها اختیارهم ان الامامة اجل قدراً و اعظم شانا و اعلی مکانا و امنع جانبا و ابعد غوراً
من ان یبلغها الناس بعقولهم او ینالوها بآرائهم او یقیموا اماما باختیارهم **شرح** آلجواز گذرا بے
الاختیار برگزیدن چیزی بتوانائی خود بمعنی تعیین آن نامباح بودن تعیین دیگری و مراد اینجا انشای امامت
در کسی است به بیعت و مانند آن چنانچه مخالفان میگویند که امامت ابوبکر منعقد شد به بیعت چهار کس آلمنع مصدر
باب حسن بودن چیزی بحیثیتی که دست کسی بآن نرسد آلجانب جهت چیزی جانبا منصوب بر تمیز ضمیر امنع و نسبت

میتواند بود که تراخی زمان باشد اهل مجرور بدل بعض ذریة است فا در فقال برای بیان است آنانکه بخشش
ومراد اینجا بخشش چیزی است که مالبیده شده است وکلاً عبارت از جمیع نافله است بمعنی جمیع آنچه از ذریت ابراهیم
مصداق قبول طلب ابراهیم الزکوة حصه از مال که واجب است رسانیدن آن بمستحقین وخالص فتوی وقضا
ومعنی اول اینجا مناسب تر است اگر مراد به فعل واقام وایتاء افعال رعایا باشد ودوم مناسب تر است
اگر مراد افعال ائمه باشد تقدیم جار ومجرور در لنا عابدین دلالت بر حصر میکند تا احتراز شود از جمعی که به بتی یا طین
فتوی دهند ومشرک شوند یعنی با وجود آن گرامی کردن ابراهیم را الله تعالی باکیزه گردانید امامت را او در ذریت
او در اهل فتوی وقضای خالص واهل باکیزگی از گناهان از جمله ذریت او وبیان این آنکه گفت وو هبنا
انبیا وبخشیدیم برای ابراهیم اسحق ویعقوب را بر حالیکه اسحق ویعقوب مصداق استجابت دعای ابراهیم که
حسن طلب امامت ذریه است بودند وجمیع مصداقات استجابت دعای ابراهیم را قابل امامت کردیم بدادن
استعداد واتمام کلمات وگردانیدیم ایشان را امامانی که راه نمایند خلایق را بحق بسبب کتاب ما ووحی کردیم بایشان
کردن کارهای خوب را بمعنی کیفیت سلوک با خلایق در حال شدت ودر حال عافیت وبلا وحیا بودن داشتن نماز
را وادادن زکوة را وبودند پرستش کنندگان ما وپس مخفی نماند که وحی با همه در اینجا بمعنی این است که بهر کدام
که انبیا ورسل بودند بی واسطه وحی کردیم وبهر کدام که وحی محض بودند بواسطه رسل وحی کردیم ومی تواند بود
که جمیع اوصیا از زمان ابراهیم تا زمان خاتم الانبیاء علیهم السلام جامع میان وصایت ونبوت باشند ومیتواند
بود که وحی اینجا عبارت از خلق استعداد وتوفیق باشد چنانچه در نظیر این گفته واوحی ربک الی النحل اصلی
فلم تزل فی ذریته یرثها البعض عن بعض قرنا فقرنا حتی ورثها الله عز وجل النبی صلی الله علیه وآله
فقال جل وتعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی
المؤمنین فکانت له خاصة فقلدها صلعم علیا بامر الله عز وجل علی رسم ما فرض الله تشرح
از رسم بفتح رای بی نقطه وسکون سین بی نقطه اثر وبفتح سین خوش رفتاری وهر دو اینجا مناسب است یعنی
پس همیشه بود امامت در ذریت ابراهیم میراث میبردند امامت را بعض ذریت از بعضی در زمانی پس زمانی
تا آنکه بمیراث داد آن را الله عز وجل بخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بیان این آنکه گفت جل وتعالی در سوره آل عمران
بدرستی که سزاوارتر مردم باینکه مصداق استجابت دعای ابراهیم باشند هر آینه جماعتی اند که مانند ابراهیم اتمام کلمات کردند
واین نبی وجمعی که گرویدند به ربوبیت رب العالمین والله تعالی یار گرویدگان است مخفی نماند که والذین آمنوا
تعریض است بجماعه ضلالت که اصلا نگرویده اند چنانچه بیان شد در حدیث پنجم باب هشتم وحدیث سوم باب
دوازدهم پس نبود امامت برای خاتم الانبیاء وپس در زمان او یعنی که امام در آن زمان دو کس نبود پس
گردانید علی علیه السلام را آنحضرت آخر العمر بسوره الله تعالی برای آنچه الله تعالی لازم ساخت بر خود که البته تعیین
امامی کند که ظالم نباشند یا لازم ساخت بر رسول در کیفیت تعیین اوصیا یا بر شرط حسن سلوک الله تعالی

بسبب تصدیق بامامت مقبول بودن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و بسیار بودن آنچه از مشرکان بدست آید
بغلبه و تصرفات و جاری ساختن حدود بر اهل فساد و حکمها میان اهل نزاع و حفظ سرحدها و طرفهای بلاد اسلام
از مشرکان اشارت بآنست که جمعی که تصدیق امامت امام حق نکرده اند عبادات ایشان مقبول نیست و آنچه بدست
آورند از لشکر کشیها از قبیل غارت بعض اهل شرک بعضی دیگر را است و اجرای حدود و احکام از ایشان مثل اقامت
انو حدود و احکام اهل شرک **اصل** الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب
عن دین الله و یدعو الی سبیل ربه بالحکمة و الموعظة الحسنة و الحجة البالغة **شرح** الذب از
باب نصر دفع دید عوتا آخر اشارتست بآیت سوره نحل که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم
بالتی هی احسن و مراد بحکمت احکام حلال و حرام کتاب الهی است و مراد بموعظه حسنه نصایح کتاب الهی است از وعد و
وعید و مانند آنها و الحجة عطف است و اشارت است بالحکمة بآنست التی برای آنست که موصوف آن حجت است یعنی بیان
این که امام حلال و اینها یعنی حلال الله تعالی را و حرام را حرام الله تعالی را و بپای میدارد حدود الله تعالی
را و دفع میکند ضرر شیطان را از مسائل دین و میخواند مردم را بسوی راه الله تعالی بحکمت که در قرآنست و نصیحت
خوب که در قرآنست و بحجت رسا که براهین توحید ربوبیت است که در قرآن است **اصل** الامام کالشمس الطالعة
المجللة بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الایدی و الابصار الامام البدر المنیر و السراج
الظاهر و النور الساطع و النجم الهادی فی غیاهب الدجی و اجواز البلدان و القفار و لجج البحار **شرح**
المجللة بجیم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل احاطه کننده بجمیع چیزها الافق مرتبه بلند الغیاهب بفتح غین بانقطه و کسر ها جمع
غیهب بفتح غین و سکون یاء دو نقطه در پائین و فتح ها و بای یک نقطه شب بغایت تاریک الدجی بضم دال بی نقطه
و جیم و الف جمع دجیه بضم دال و سکون جیم تاریکیها اضافه غیاهب بدجی برای مبالغه است الاجواز بجیم و زاء بانقطه
جمع جوز بفتح جیم و سکون واو میانها القفار بکسر قاف جمع قفر بفتح قاف و سکون فا زمین خالی از آبادانی اللجج
بضم لام و فتح جیم جمع لجه بضم لام موانع عمیق دریا یعنی امام مانند آفتاب طلوع کرده فرو گرفته بروشنی خود تمام عالم
را است بر حالی که در مرتبه بلند در مکان است که در نمی یابد آن آفتاب را دستها و دیدها امام ماه تمام است که
روشنی دهنده است و چراغ درخشان است و روشنی بالا رفته است و ستاره الست راه نما در شبها بغایت
تاریکها و در میانهای شهرها و بیابانها و موانع عمیق دریاها **اصل** الامام الماء العذب علی الظماء و
الدال علی الهدی و المنجی من الردی الامام النار علی الیفاع الحار لمن اصطلی به و الدلیل فی
المهالک من فارقه فهالک **شرح** الظما بفتح ظاء بانقطه و آخرش همزه یا آخرش الف ممدوده بغایت تشنگی الهدی
بضم ها و آخرش الف راستی الردی بفتح راء بی نقطه و دال بی نقطه و آخرش الف افتادن بجاه و هلاک شدن و
بردو اینجا مناسب است الیفاع بفتح یای دو نقطه در پائین و فا و آخرش عین بی نقطه تشنه الاصطلاء مصدر
باب افتعال دفع ضرر سردی هوا از خود المهالک بفتح میم و کسر لام جمع مهلکه بفتح میم و سکون ها و فتح لام اسم مکان

وحصرت الخطباء وجهلت الالباء وکلت الشعراء وعجزت الادباء وعیبت البلغاء عن وصف شان من شانه
او فضیلة من فضائله فاقرت بالعجز والتقصیر **شرح** فا برای تفریع است من ذا الذی استفهام انکاری
است ومطلب امتناع علم بتفاصیل استعدادات وشروط امامت چنانچه در برهان لمی بیان شد واین منافات
ندارد با جواز علم اجمالی بحصول استعدادات وشروط امامت در شخصی بسبب نص خدا ورسول یا بسبب علم بعدم
استعدادات وشروط در جمیع ما سوای از جمله مدعیان امامت واجماع است بر انحصار امامت در ایشان و شخصی چنانچه در برهان
انی بیان شد الحلوم بضم حاء بی‌نقطه وضم لام جمع حلم بکسر حاء وسکون لام استحکام فکر الالباب جمع لب و لما و خرد مند بیان
واول اینجا مناسب تر است خسئت بخاء با نقطه وسین بی‌نقطه وهمزه بصیغه معلوم باب علم ومنع است ومی تواند بود
که بصیغه مجهول باب منع باشد الخسوء بضم خاء وضم سین وسکون واو وآخرش همزه مصدر باب علم ومنع دور
شدن والخسء بفتح خاء وسکون سین وهمزه مصدر باب منع دور کردن التصاغر بغایت کوچک شدن التقاصر
بغایت کوتاه شدن حصر بحای بی‌نقطه وراء بی‌نقطه از باب علم است الخطباء جمع خطیب یعنی کسی که در کلام منثور
در وعظ و مانند آن ورزش داشته باشند الالباء بفتح همزه وکسر لام وتشدید بای یکنقطه ومد جمع لبیب یعنی کسی که
در رفع کلفات دنیا مشورت با ایشان کنند الادباء بضم همزه وفتح دال بی‌نقطه وبای یکنقطه ومد جمع ادیب یعنی کسی که
در ضبط کلام ایشان خللی بحسب قواعد عربیه ومانند آن نباشد البلغاء بضم باء وفتح لام وغین با نقطه جمع بلیغ
یعنی کسی که رسا باشند در کلام خود هرچه قصد بیان آن داشته باشند ومصعد دانا باشند بدقائق مقام سخن الشان
بفتح شین با نقطه وسکون همزه کار بزرگ که استعداد آن باشد وخوردش بنا شد ومراد اینجا صفتی است که با آن قابلیت
امامت بهم میرسد پیش از وقت امامت مثل اتمام کلمات که مذکور شد در شرح حدیث اول باب دوم الفضیلة
کمال ومراد اینجا شرط امامت که در وقت حدوث امامت میباید ضمیر اقرت راجع بمجموع فاعلهای سابق
از العقول تا البلغاء است یعنی پس کیست آنکس که رسد بخودی خود بشناخت امام به برهانی که بر خصوص شخصی باشد یا
ممکن باشد او را برگزیدن شخصی برای امامت بی‌حاجت به برهان بر خصوص شخصی ودور است آن خیال از حق
بیان این آنکه گم شده خردمندیها و سرگردان شده استواریهای فکر و حیران اند دلها و دور شده دیده‌ها و
بغایت کوچکند بزرگان و بغایت حیران اند حکیمان و بغایت کوتاه اند عاقلان ولال اند سخنوران نثر ونادانند
تجربه کاران وگنگند سخنوران نظم وعاجز اند قاعده دانان سخن وراه بسخن نمی یابند رسایان بجهت قصد از بیان
استعدادی از اجزاء استعداد امام یا کمالی که شرط امامت باشد از جمله کمال امام و اقرار کردند جمیع ایشان به درماندگی
و کوتاهی از آن بیان مخفی نماند که این منافات ندارد با آنکه نا خردمندان وناقصان اقرار بعجز وتقصیر نکنند چنانچه
زیدیه میگویند شان امام فاطمی بودن وفضیلت امام اجتهاد وخروج بسیف است **اصل** وکیف یوصف
بکله او ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه ویغنی غناءه لا کیف وانی وهو
بحیث النجم من ید المتناولین ووصف الواصفین فاین الاختیار من هذا واین العقول عن هذا

هلاک شده یا مفعول به بعید خدا اسم فاعل از باب افعال است قاتلهم الله اقتباس است از سوره توبه است و نفرین است بخصومت الهی با
ایشان یا تعجب است از گمراهی ایشان یؤفکون بصیغه مضارع مجهول باب ضرب و علم است الافک بفتح همزه و سکون فا
برگردانیدن کسی را از حق و فاعل محذوف شیطان است باغوای یا رخصت بخذلان انی یؤفکون تعجب است از
حال ایشان در بعض نسخ بعد از قاتلهم نیز داد و الابعد چنین است قال الصفوانی فی حدیثه قاتلهم الله انی یؤفکون ثم رجعنا
فی الروایة و این از الحاقات کاتبانست و مراد بصفوانی ابو محمد بن جعفر الکوفی است چنانچه بیان میشود در جهاد و سوم
و او شاگرد مصنف است و ضمیر رجعنا راجع بصفوانی و ابن قولویه است که استاد شیخ مفید و شاگرد مشهور مصنف است
و معنی این کلام اینست که ابن قولویه رحمه الله تعالی قاتلهم الله انی یؤفکون را روایت نکرده از مصنف بخلاف صفوانی
آنرا روایت کرده او و در ما قبل و ما بعد ابن قولویه و صفوانی متفق اند یعنی آیا گمان بیبرند این اهل مرود که آن مرتبه
امامت یافته میشود در غیر اهل بیت رسول که محمد است صلی الله علیه و آله دروغ گفته ایشان را انجا کسم نفسهای
ایشان در یکار این انتقد را خواب و انمودند ایشان و داده نفسهای ایشان ایشانرا ابغایت باطلها
آن از روی خام آنها کنند پس بالا رفتند محل بالا رفتن مشکل لغزنده که میلغزد از آن تا پائین جهنم پاهای ایشان
بیان این آنکه قصد کردند وا داشتن امام را بجبر دانی که حیران بالکل ناقص است و خبهائی که گمراه کننده است
پس زیاد نکردند برای خود از امام مگر دوری را الله تعالی خصومت کناد ایشانرا کجا برگردیده می شوند از حق
دل خود که محکمات قرآن باشد اضل ولقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيرة
اذ تركوا الامام عن بصيرة و زين لهم الشيطان اعمالهم عن السبيل وكانوا مستبصرين تا آخر
الافک بکسر همزه و سکون فا دروغ و از زین تا آخر ماخوذ از سوره عنکبوت است یعنی و هر آینه قصد کردند چیزیکه
را گفتند دروغ و غیر او گمراه شدند گمراهی دور و دور از حق افتادند در حیرانی در احکام الهی چه ترک کردند امام را از بصیرت
و زینت داد برای ایشان شیطان عملهای ایشان را که از روی غفلت باحکام الهی پس منع داشت ایشانرا
از راه او آنست که پیروی علما شد اگر سوال اهل الذکر از مشکلات میسر است و الا سکوت و بودند تا بحکمات
الهی که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول صلی الله علیه و آله الی اختیارهم
والقرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم سبحان الله و تعالی عما یشرکون یعنی
هوا و ورد القرآن حالیه است الخیرة بکسر خا و فتح تا اختیار چیزیست بدل چیزی دیگر من برای بدل است
مثل ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة الامر کار و مراد اینجا امارت است مثل و اولی الامر منکم و امامت را برای اینکه
امر و امامت مینامند که برای نظم و نسق کارهای خلایق است و در سوره قصص چنین است و ربک یخلق ما یشاء و
یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون پس در این حدیث نقل مضمون آن و اشاره بتغییر آن
شده باین روش که مانند آیه سوره اعراف است که الا له الخلق و الامر یعنی بیان این آنکه دوری جستند از برگزیده
الله تعالی و برگزیدن رسول او صلی الله علیه و آله و رفته اند بسوی برگزیدن خود و حال آنکه قرآن صریح می خواند

ولی ایشان مرضی هست معانی آیات قرآن را که در آنها بیان علم اولی الامر بمارست بی پیروی ظن ما اختلاف باستنباط از
قرآن هست مثل آیه سورهٔ نساء یعنی لعلمه الذین یستنبطونه منهم وغیر این از آیات تمام مراد اینست که فرا نمیگیرند محکمات
قرآن را که در آنها امر باقرار بربوبیت رب العالمین ونهی از خود رائی وحکم بظن در مسائل حلال وحرام هست بلکه
آیا بر دلی چند قفل آنهاست ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ودر سورهٔ توبه چنین است وطبع علی قلوبهم
فهم لا یفقهون ودر سورهٔ منافقین چنین است فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون پس این کلام امام است واقتباس
این دو سوره است یعنی بلکه آیا مهر نهاده الله تعالی بر دلهای اهل اختیار پس ایشان نمی فهمند شواهد ربوبیت
ومحکمات کتاب الهی را یعنی ام قالوا سمعنا هم ولا یسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم
الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ودر سورهٔ انفال چنین است ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا تا آخر پس این
کلام امام است واقتباس از آن سوره است اضافه در شر الدواب از قبیل اضافهٔ افعل التفضیل است بر چیزی
که مضاف داخل مضاف الیه نباشد مثل یوسف احسن اخوته ومیتواند بود که لفظ دواب استعاره باشد برای
منکران ربوبیت رب العالمین خواه از اول وخواه بروش ارتداد وبرین تقدیر مضاف داخل مضاف الیه
است یعنی بلکه آیا اهل اختیار بخیال اینکه شنیدن ظاهری شنیدن است گفتند شنیدیم آیات قرآن را وحال آنکه
ایشان نمی شنوند در حقیقت بیان این آنکه مدرسی که مدتها چار دوایان بعضی ندشر از چار دوایان نزد الله تعالی
جمعی اند که کران و لال اند که نمی فهمند معانی آیات متعلقه باولی الامر از جملهٔ قرآن را وایشان جمعی اند که اگر میدانست الله
در ایشان خوبی گردیدن بفهمیده را هر آینه می فهمانید ایشان را آن آیات قرآن واگر می فهمانید ایشان را
آن آیات قرآن هر آینه پشت میگردانیدند بر حال انکار فهمیده ودانسته توضیح این می آید در شرح حدیث
سوم باب سی ونهم ام قالوا سمعنا وعصینا اقتباس از سورهٔ نساء است که من الذین هادوا یحرفون الکلم عن
مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا بلکه آیا اهل انتخاب گفتند شنیدیم محکمات کتاب الهی را ومخالفت کردیم تقصیص براه تاویل
مشتبهات یهودان اشارتیست باکثر تابعان ائمه ضلالت از اصحاب که مرتد شدند اصل بل هو فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم شرح اقتباس از سورهٔ جمعه است بلکه لحوق باخرین از جملهٔ امینین که اوصیای
رسول الله والله تعالی ایشان را تعیین کرده برای امامت فضل الله تعالی است میدهد آنرا بهر که میخواهد والله تعالی صاحب
فضل بزرگیست اصل فکیف لهم باختیار الامام والامام عالم لا یجهل وداع لا ینکل معدن القدس والطهارة
والنسک والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول صلی الله علیه واله ونسل المطهرة البتول لا
مغمز فیه فی نسب ولا یدانیه ذو حسب فی البیت من قریش والذروة من هاشم والعترة من الرسول صلی الله
علیه واله والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامی العلم کامل الحلم مضطلع بالامامة
عالم بالسیاسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل حافظ لدین الله شرح
اختیار با تنوینست وجلهٔ مجرور متعلق بلهم است والامام مرفوعست تا مبتدا باشد وخبرش کیف استفهام اینست که مقصود

ربوبیت رب العالمین آن الناصح گویند و سخن بغش دین الله عبارت از اسلام است و آن نفی شریک است از رب العالمین و تهمت
بترک اختلاف و پیروی ظن یعنی پس چگونه باشد برای ایشان امام و حال آنکه امام دانائی است که مجهول او نمی‌باشد
هیچ مسئله از مسائل دین در نهایت کننده حقوقی الهی است که توقف نمیکند در هیچ حق از اصلا و مستعجبه یعنی بیگناهی
و مداومت بر روش خوب و بی رغبتی در دنیا و دانش و عبادت است و برگزیده شده است از سایر اصحاب
و دعای رسول صلی الله علیه و آله یعنی اولاد معصومه قبول از و است نیست طعنی در او در نسب و نزدیکی او هیچ کس
صاحب کمال در خانواده و شرف است از جانب قریش و در اعلی مراتب شرف است از جانب هاشم و تربیت
یافته شده است بکمال اهتمام از جانب رسول صلی الله علیه و آله و بغایت مرضی است از جانب الله عز و جل فخر اهل
فراست باجمعی که بسر معرفت حق او مومن است و عظیم القدر است از جانب عبد مناف و شنیده و دانش بیش
یعنی اینکه بر شب قدر و مانند آن دانش او زیاده می‌شود چنانچه می‌آید در احادیث باب جهل و کیم کامل صبر است
بر اسباب و شروط امامت و دانا است بکیفیت او ب آموزی اطاعت او لازم ساخته شده است بیرون حق در
محکمات قرآن که در آنها نفی از اختلافات و پیروی ظن است ایستادگی کننده و است بکار و امر الله تعالی گویند و سخن او نص
است برای بندگان الله عز و جل نگاهبان است برای اسلام اصل الهام انبیاء و الائمه صلوات الله علیهم یوقفهم
الله و یوتیهم من مخزون علمه وحکمه ما لا یوتیه غیرهم فیکون علمهم فوق علم اهل زمانهم فی قوله تعالی جل وتعالی
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تفهمهم یوفقهم
ترجمات برفا الصیغه مضارع مجهول باب تفعیل و باب افعال است و ضمیر اغلبه و که تقدیم فا مرقات از باب تفعیل باشد
چنانچه در اکثر نسخ است فیکون مرفوع است فی برای تعلیل است یعنی پیغمبران و امامان صلوات الله علیهم
مطلع میسازد و ایشان را الله تعالی و میدهد ایشان را از محفوظ علم خود در حکم خود در مسائل شرع چیزی را که نمیدهد به غیر
ایشان اگر بسوال ایشان پس میباشد علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان از غیر انبیا و ائمه بدلیل قول الله
عز و جل در سوره یونس آیا پس کسی که راه مینماید بسوی حق سزاوارتر است باینکه متبوع شود یا کسی که راه نمیبابد
مگر باینکه سوال کند و راه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید بتفضیل جاهل بر عالم مخفی نماند که تمام بودن
این استدلال و امثال این بضم مقدمه ایست که از خارج معلوم است که جمعی که دعوی امامت ایشان میبود و میشود
و میدانستند عالم بجمیع احکام نیستند پس دیگران بطریق اولی عالم بجمیع نیستند و علم امام بالای علم جمیع اهل زمانش است
و قوله تبارک و تعالی من یوتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا این آیه یوتی الحکمه من یشاء و من یوت تا آخر استینافیات
بیانی آیت سابق است دلالت میکند بر اینکه مراد بحکمت ضد فحشا است که در آیت سابق مذکور است که شیطان امر
آن میکند و تفسیر حکمت بعقل و فهم شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و در حدیث چهاردهم آن باب
گفت و الحکمه و ضدها الهوی و مصنف رحمه الله تعالی گفت در آخر باب چهاردهم کتاب التوحید و الحکمه و ضدها
الخطاء و جاهلیم طبیعت و آن اینست که حکمت پیروی علم در قول و عمل است که ضد پیروی ظن است در قول یا در عمل

و به دلیل قول الله تبارک و تعالی و هر که داده شود به توفیق الله تعالی حکمت پس تحقیق داده شده خیر بسیار و
حکایت در سورة البقرة چنین است الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع
علیم یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوا الالباب توضیح وعده دادن کردن
خبری خوب با اعتقاد کسی که امید دارد آن می شود و استعمال فقر در موعود شیطان برای استلزام آن فقر است
شیطان وعده می کند شما را چیزی که مستلزم فقر روز قیامت است و امر می کند شما را به سواکه پیروی ظن باشد
و الله تعالی وعده می کند شما را و امر می کند به سواکه پیروی علم در قول و عمل باشد آمرزش گناهان از خود
و تفضل ثواب والله تعالی بغایت قادر و دانا است بیان این آنکه می رسد به توفیق خود پیروی علم در قول و
عمل هر که می خواهد و هر که داده شود حکمت پس تحقیق داده شده خیر بسیار و به خاطر خود جا نمی دهد آن را مگر صاحبان
خرد مند بیان مراد امام علیه السلام است که این آیت تصریح است با آنکه امام عالم است بجمیع آنچه خلایق را به آن احتیاج می شود
والا حکمت نخواهد داشت در قول و عمل چه سکوت و توقف در مسائل مختلف فیه میسر نیست پس تا بیان
و بطریق اولی حکم نخواهند بود و از اهل اختیار خواهند بود و می خواهند بود که مراد به دادن حکمت بمعنی آن باشد که
مناط حکمت او باشد پس مخصوص عالم بجمیع احکام خواهد بود **اصل** و قوله فی طالوت ان الله اصطفاه علیکم
و زاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم **شرح** و به دلیل
قول او در سورة البقرة در حکایت طالوت که از اوصیای موسی و امام زمان خود بوده و بزرگان آن
زمان چون امامت او را قبول نداشتند به پیغمبری از پیغمبران آن زمان که در تحت حکم طالوت بوده و ایشان
پیغمبری او را قبول داشتند گفته اند بقصد آنکه شاید امامی دیگر تعیین شود که با او امر جهاد شود امامی نصب کن تا
با او جهاد کنیم والله تعالی امر جهاد فرستاده اما امامی دیگر نفرستاده و ایشان باز منکر امامت او شدند بسبب آنکه
وسعت در مال ندارد و پیغمبر ایشان گفت از جانب الله تعالی به درستیکه الله تعالی برگزیده طالوت را بر شما و
زیاده بر شما داده او را وسعت علم و وسعت باعتبار بدن والله تعالی می دهد خلافت خود را به هر که می خواهد والله تعالی
بغایت توانا و داناست مراد به وسعت علم دانستن جمیع معانی کتاب الهی است و مراد به وسعت بدن قیام بجمیع
حقوق الهی و اوامر و نواهی است مثل شجاعت و کرم و امثال آنها پس عبارت از عصمت است **اصل** و قال لنبیه
صلی الله علیه و آله انزل علیک الکتاب والحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما
شرح و به دلیل آنکه گفت پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله فرو فرستاد بتو قرآن را و حکمت را یعنی آنکه ترا مناط حکمت
کرده و تعلیم کرد ترا آنچه ممکن نبود که از خود بدانی و بود بخشش از نبوت تو و امام انسان تر توفیق الهی بر تو بزرگ یعنی
این نقل بالمعنی است و در سورة نساء چنین است ولولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک
و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب تا آخر عبارت از توفیق تصدیق
ربوبیت رب العالمین است و برحمت عبارت از امام زمان قبل از نبوت نبی صلی الله علیه و آله است که از اوصیا

عیسی بوده آنهم از باب تعبیر کبد شدن در قصد کار رسے و مایوس از وقوع آن نشدن احسن الاضلال بیرون کردن کسے
را از راه حق که در وانست و اگر نمی بود فضل الهی بر تو و رحمت پیش از زمان نبوت تو هر آئینه بجد قصد میکردند
طائفه از اهل خطا و گناه واین ایکه بیرون برند ترا از تصدیق به بوبیت بسبب خفاے امام یا عدم التفات مردم
بود که باعث جهل تو در بعض احکام انجیل و سکوت تو در آنها شده بود و بدر نمی برند از راه تصدیق بر بوبیت مگر خود
را اشارت باین است که علم بوجود امام بسبب علم بر بوبیت دارند و خود را از مقتضای آن بدر برده و ضرر نمی رساند
در دین اضلال خود ترا اصلا فرود فرستاده الله تعالی بر تو قرآن را و حکمت را تا امام تو باشی و بالکلیه قطع طمع ایشان کنی
در اضلال تو شود **اصل** وقال فی الآیة من اهل بیت نبیه وعترته وذریته صلوات الله علیهم
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
فمنهم من آمن ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا **شرح** بدلیل اینکه گفت در حق امامان از اهل بیت پیغمبر
خود تربیت یافته او و اولاد او صلوة الله علیهم در سوره نسا بلکه آیا حسد می برند اهل بیت محمد را بر اینکه داده
ایشان الله تعالی از فضل خود که امامت باشد پس بتحقیق دادیم آل ابراهیم را کتاب و در راست گفتار و
درست کرداری بترک پیروی ظن در احکام الهی و دادیم ایشان را امامت پس از جمله مردم کسی بود که ایمان
باین آورد و از جمله ایشان کسی بود که منع کرد مردم را از این و بسبب جهنم باعتبار سے اینکه افروخته شده برای
عذاب ایشان بیان این آیت و سابق و لاحقش مفصلا می آید در احادیث باب شانزدهم **اصل** وان العبد
اذا اختاره الله عزوجل لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم
الهاما فلم یعی بعده بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب فهو معصوم مؤید موفق مسدد قد امن الخطا
والزلل والعثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه وذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم **شرح** الامور جمع امر کار دشوار سوا السوا سے خلائق از مشکلات ینابیع
عبارت از عزیورات قرآن است و حکمت عبارت از نتایج آن عزیورات است که مستنبط از آنها می شود لیکن توضیح
این می آید در باب پنجاهم و پنجاه و دوم الالهام انداختن تصورات قضایا سے معلومه در دل کسی در وقت
حاجت تا حاصل شود بفکر در آنها علم بقضیه نظریه که نتیجه آنهاست الف لام العلم برای عهد خارجیست اشارت به
ینابیع اطلاق علم بر معلوم شده برای مبالغه چه هم معلوم است و هم فتح معلومات لا نهایت بسیار است و سے تواند
بود که مبالغه برای این باشد که اشتباه مظنون بمعلوم بسیار میشود الهاما مفعول مطلق برای نوع است و مراد
الهام در هر وقت حاجتست مثل شب قدر و مانند آن آلعی بکسر عین بے نقطه و یاے مشدده مصدر باب علم
و ماضی در سخن تحیر بجای حی نقطه و یای دو نقطه در پائین و زاے بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است
التحیر چیده دگردیده شدن از چیزی ضمیر فیه راجع بجواب است امن ماضی مجهول یا معلوم باب علم است
و ذلک اقتباس از سوره جمعه است و مشار الیه ذلک در اینجا صفات امام حق است و این منافات ندارد با اینکه

که بر دو جمله جزیه باشد الذین آمنوا عبارت از ایمه است بنابر آنچه می آید در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما
السلام یا عبارت از گروندگان بربوبیت است وصلی الله علیه جمله دعائیه است یا خبریه است و عطف است بر جمله قهم
الله پس بنابر اینکه اند افتند محکمات را مذمت کرد ایشان را الله تعالی و ناخوش شمرد ایشان را و نسبت بهلاکت
داد ایشان را پس گفت جل و تعالی در سوره قصص و کیست گمراه تر از کسی که پیروی کند خواهش نفس خود را
بی محکمی از جانب الله تعالی را و نمی نماید به لوح هیچ کنندگان را و گفت در سوره محمد علیه السلام یا ایها الذین آمنوا ان
تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم والذین کفروا فتعسا لهم ای جمعی که ایمان آورده اند بربوبیت رب العالمین اگر یاری
کنید کسی را که یاری او مانند یاری الله تعالی است باعتبار اینکه خلیفه الله تعالی است و خطا در حکم او نمی باشد
یاری میکند شما را الله تعالی و ثابت قدم میکند شما را بر تصدیق بربوبیت او و جمعی که منکر شدند محکمات قرآن را که
یاری او و گرفتار اختلاف و پیروی ظن شدند پس هلاکت باد ایشان را و گم کناد الله تعالی اعمال ایشان را یعنی
اینکه البته هالک و گم اعمال اند و گفت در سوره مومن جدال جمعی در آیات قرآن بی آنکه بنا بر آن جدال بر
سلطنت برهانی باشد که از جانب الله تعالی آمده بشواهد ربوبیت و محکمات قرآن بزرگ است جدال ایشان
باعتبار ناخوش داشتن نزد الله تعالی و نزد جمعی که مومن شدند جدال بی سلطان اعم از تاویل و تخصیص
محکمات و تفسیر متشابهات بظن است و شامل محض اظهار احتمال در متشابهات نیست چنان مهر می نهد الله تعالی
بر دل کسی که سر در آمیز بود از تصدیق ربوبیت رب العالمین بسبب خود حکم میکند در خلایق تا مردم اطاعت او
کنند مراد اینست که حال اهل مهر بجایی میرسد که جدال در آیات بی سلطان نیز میکنند و صلوة فرستد بر محمد
و آل او و سلام فرستد سلامی بسیار **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی خطبة له یذکر فیها حال
الائمة علیهم السلام و صفاتهم ان الله عز و جل اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه
و ابلج بهم عن سبیل منهاجه و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه فمن عرف من امة محمد صلی الله علیه و آله
واجب حق امامه وجد طعم حلاوة ایمانه و علم فضل طلاوة اسلامه شرح بعضی ازین حدیث
گذشت در خطبه مصنف رحمه الله فی خطبته لا شعار باینست که بعض فقرات خطبه منقول شده و بعضی محذوف
شده اضافه در واجب حق دو و نظیر بیانیه است الطلاوة بضم و فتح و کسر طای بی نقطه و لام و الف و واو
بهجت و خوشی یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در خطبه که او را بود مذکور می کرد در آن خطبه حال
امامان حق علیهم السلام و صفات ایشان را این بود که الله عز و جل پرده برداشت بامامان راستی بیت پیغمبر ما
از مشکلات دین خود و رفع شبهت کرد بایشان از راه محکم آیات خود یا بمعنی که اگر علم ایشان نمی بود و نهی از پیروی
ظن که در محکمات است پیدا نمی بود و گشود عقده ها را بایشان از درون چشمه های علم خود یعنی درون متشابهات
کتاب خود پس هر که شناخت از جماعت محمد صلی الله علیه و آله واجب حق امام خود را دریافت مزه شیرینی ایمان
خود را و دانست نفیسی بهجت اسلام خود را فرق میان ایمان و اسلام می آید در باب الایمان یشرک الاسلام

امام حسین علیه السلام از فرزندانی بر امامی یا معنی که بعد برادر منتقل نشد چه جای خویشان دیگر و این برای ابطال
قول فرقه زیدیه است برگزیده ایشان را برای آنچه مذکور شد که علم بمشکلات و انتخاب ایشان میکرده و راضی
شده بایشان برای هدایت مخلوقین خود و راضی بخلافت ایشان میشده هر وقت که از دنیا رفت از ایشان
امامی وا داشت برای مخلوقین خود از فرزندان خود کسی را که پیش از رفتن او بهم رسیده باشد ظاهر باشد و
راهنمای ایشان باشد و پادشاه ایشان دگی کننده باشد و حجت والا باشد ایشان امامان اند از جانب الله تعالی
راهنمائی میکنند خلایق را بالقرآن و بالقرآن بعدالت در میان خلائق میکنند اصل حجج الله و دعاته و رعاته
علی خلقه یدین بهدیهم العباد و یستهل بنورهم البلاد و ینمو ببرکتهم التلاد جعلهم الله حیوة
للانام و مصابیح للظلام و مفاتیح للکلام و دعائم للاسلام جرت بذلک فیهم مقادیر الله علی
محتومها شرح التلاد بکسر تای دو نقطه در بالا و آخرش دال بی نقطه جمع تلد بفتح تای و فتح لام اصل
تولد بوده کسی که در بلاد شرک متولد شود و در کوچکی ببلاد اسلام آورده شود و مراد اینجا مطلق اولاد است
با در بذلک برای سببیت است و ظرف متعلق است بجرت و ظرف در فیهم منصوب و حال است از ذلک و ظرف
در علی محتومها متعلق است بجرت المقادیر بفتح میم جمع مقدار بکسر میم اندازه که لایق چیزی است و مراد اینجا
اراده است باعتبار اینکه علم بآن اندازه باعث اراده الهی بآن تقدیر می شود چنانچه گفته در سوره رعد و کل
شیء عنده بمقدار المحتوم بحای بی نقطه و تای دو نقطه در بالا بصیغه اسم مفعول قسمی از واقع که وقوع آن
باختیار مخلوقین نباشد مثل آسمان و زمین و قسمی را که باختیار مخلوقین است معروف می نامند مثل ایمان و کفر
با وجود آنکه متعلق می شود اراده الهی بر دو قسم چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بست و ششم کتاب التوحید
که ان الله تعالی ارادتین و مشیتین اراده حتم و اراده عزم و در حدیث سوم باب سی و یکم کتاب التوحید
و لیست اراده حتم انما هی اراده اختیار ضمیر محتومها راجع بمقادیر است و اضافه در محتومها از قبیل اضافه
مراد باراده است یعنی ایشان حجتهای الله تعالی و خوانندگان او و شبانان او بر مخلوقین او میشوند عمل میکنند
براستی ایشان بندگان رستگار می شود بروشنی ایشان شهرها وسعه رو میدهند به برکت ایشان اولاد
را گردانید ایشان را الله تعالی زندگی برای مردم و چراغها برای تاریکی و کلیدها برای سخن و ستونها
برای اسلام جاری شد بسبب آنچه گفتیم در صفات ائمه در ان ائمه اراده و تقدیرهای الله تعالی بر محتوم آن
اراده‌ها یعنی که از خلق آن صفات در ائمه کسی بود فعلی از الله تعالی سر نمی برد اصل فالامام هو المنتجب
المرتضی والهادی المنتجی والقائم المرتجی اصطفاه الله بذلک و اصطنعه علی عینه فی الذر حین ذراه
وفی البریه حین براه ظلا قبل خلق نسمة عن یمین عرشه محبوا بالحکمة فی علم الغیب عنده شرح
المنتجب بصیغه اسم مفعول باب افتعال بنون و جیم و بای یک نقطه و بجای با نقطه بدل جیم برگزیده شده و المرتضی
بصیغه اسم مفعول باب افتعال مقبول کسی برای خدمت خود و المنتجی بصیغه اسم مفعول باب افتعال بنون و جیم

بقیة منصوب است تا حال از مفعول اختیاره و انتجبه باشد یا بتقدیر اعنی یا مرفوع است یا خبر مبتدا محذوف باشد بتقدیر هو بقیة و اعراب خیرة و مصطفی و سلالة و صفوة مثل اعراب بقیة است فرق میان آل و عترة این است که آل اهل بیت کسی است مطلقا و عترة اهل بیتی است که بغایت نزدیک و عزیز است نزد آن کس مانند فلاده که از مشک و سائر بوهای خوش باشد و معنی اهل بیت می آید در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و هفتم برگزیده خدا تعالی و انتخاب کرده او را بسبب عصمت امام برحالی که باقی مانده است از آدم که علم آدم نزد او است مختار است از جزو اولاد نوح و صاف شمرده شده است از جمله اهل بیت ابراهیم و فرزند است از اسمعیل و خالص است از جمله اهل بیت عزیز محمد صلی الله علیه و آله **اصل** لم یزل من عیا بعین الله یحفظه و یکلاه بستره مطرود اعنه حبائل ابلیس و جنوده مرفوعا عنه وقوب الغواسق و نفوس کل فاسق مصروف عنه قوارف السوء من العاهات محجوب عن الآفات معصوما من الفواحش کلها معروفا بالعلم و الورع فی یفاعه منسوبا الی العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه مسند الیه امر والده صامتا عن النطق فی حیوته **شرح** یحفظه از باب علم است و یکلاه از باب منع قریب بمعنی تفسیر است مطرودا و نظائر آن خبر بعد از لم یزل است الوقوب مصدر باب ضرب داخل شدن الغواسق بغین با نقطه و سین بی نقطه جمع غاسقه شبهتهای که تاریک است و عکس پر از علم حق کج بیننده بوهم اندازد یا بشک اندازد یا بظن اندازد و یا بتقلید اندازد النفوث بادمیدن در چیزی و مراد اینجا و سوسه شیاطین انس است در مثل فرمودن بحکم نفثن القوارف بقاف و رای بی نقطه و فاجمع قارفه صفتی چند که باعث کسب بدی می شود الیفاع بفتح یای دو نقطه در پایین نزدیک بلوغ شدن مراد بوالد نسبی است باعتبار اینکه کلام در ائمه اولاد امام حسین است و اگر کلام را در امیر المؤمنین مطلق ائمه کردیم مراد بوالد اینجا تربیت کننده است که پدر حسبی است خواه پدر نسبی باشد و خواه نه همیشه رعایت کرده شده است بنظر الله تعالی میان این آنکه نگاه میدارد او را و حراست میکند او را به پرده عصمت خود همیشه دور کرده شده بوده از امام دامهای شیطان و لشکرهای شیطان مندفع بوده از امام راه یافتن شبهتهای تاریک و اضلال هر سرکش از فرمان الهی گردیده شده بود از امام باعثهای کسب گناه منزه بود از علتهای بدی که در ذات او باشند در بچه بوده از آنهایی که از خارج ملحق می شود مثل مصاحب بد نگاه داشته شده بود با وکار پدر که ولی عهد پدر بوده ساکت بوده از سخن در زندگی پدر **دوم اصل** فاذا انقضت مدة والده الی ان انتهت به مقادیر الله الی مشیته و جاءت الا لذة من الله فیه الی محبته و بلغ منتهی مدة والده صلی الله علیه و آله مضی و صار امر الله الیه من بعده و قلده دینه و جعله الحجة علی عباده و قیمه فی بلاده و ایده بروحه و آتاه علمه و انباه فصل بیان علمه و نصبه علما لخلقه و جعله حجة علی اهل عالمه و ضیاء لاهل دینه **شرح** الانقضاء بقاف و ضاد با نقطه مصدر باب انفعال آخر شدن المدة بضم میم مصدر باب نصر [illegible] شدن

حاصل می‌یابد و نه خود کرده با و فرائض قرآن را و عمده قرآن را پس وا داشت امام میزان عدل میان
منافق را که محکمات قرآن باشند نزد حیرت اہل جہالت که آیا عمل باین محکمات چون میسر شود و نزد مکابره
سخت بعد از آنکه جمیع متاولین محکمات میکنند این وا داشتن بسبب روشنی با فرا گرفته او ست شفا اند در هر مکانی
است این معنی که در دیار را بالکلیه بر طرف میکند بسبب بکار آمدنی و انضح و هر پرده هر دو داشتن اند بر پرده جمله
از شبهات مخالفان که اہل جهل و اہل چه سند بر او محکم قرآن کرده اند بر آن راه راست گویان از عهد آن
آدم مراد این است که هر روز با اند ره وی علم است نه از روی حکم بظن و اہل ایمان شد که بوده چه منافی محکمات
است و نه از روی احتمال چه اگر امید نیز جاہل باشند و با احتمال اکتفا کنند بعلامی بغیر مرتبه ظن و ابطال محکمات
متشبه می خواهد بود پس انحصار شک نمی کند در حق این قسم عالی مگر کسی که نشان با عافیت پیشتر وارد و مگر
نشود حق او را اگر گمراه و منع نمیکند مردم را از حق او مگر صاحب جرأت بر دشمنی اہل بیت علیهم

باب شانزدهم اصل باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل

شرح هم الذین نعت ولاة الامر نیز هست یعنی این باب بیان است که امامان حق علیهم السلام اولی الامر اند
که در سوره نسا امر باطاعت ایشان شده و ایشانند مردم حسد برده شده که ذکر کرده ایشان را الله عز وجل
در سوره نسا و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله جل
وعز اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فکان جوابه الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا یقولون
لائمة الضلالة والدعاة الی النار هؤلاء اهدی من آل محمد سبیلا اولئک الذین لعنهم الله و
من یلعن الله فلن تجد له نصیرا **شرح** حاصل سوال این است که مراد باولی الامر منکم کیانند و حاصل جواب
نیست که چند آیه که تتمه این آیت است در سوره نسا دلالت میکند بر اینکه ایشان جمعی اند که مذهب کسی که نسبت
مردم را انجمالی آن میکنند خطر ندارند زیرا که حکم ایشان از روی علم است نه ظن و ایشان آل رسول
اند و امامت ایشان از جانب الله تعالی است نه باختیار است الامر کامن در منکم چه راست ابتدا است
و ظرف حال با صنعت الامر است بمعنی جمیع که اولی متصرف اند در کارها مگر پسا در شوارا از خودشان باشند
نبی علیه السلام چنانچه گفته در سوره احزاب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا آخر الایمان امین کردن
در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام دعوی توانند بود که ایمان بمعنی گرویدن به بوعیت باشد
و مبنی بر این باشد که الله تعالی دانسته که منازعان با امام حق در امامت جمعی باشند که اصلا ایمان بگرویده خاطر شان
نگردیده و همیشه منافق بوده اند پس تر اسبیا کرده برای بیان اینکه هر کدام که مومن است باتفاق جمیع امت
امام است و باشد چون متنازع فیه است مومن نشده اصلا و امام نیست و نظیر این آن است که گوید آنچه

پیروی ظن میکنند که معلوم می شود که آن یکی پیروی ظن میکنند و امامت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله
تعالی در سورهٔ نساء یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ای جماعتی که گرویده‌اند بر بوبیت رب العالمین فرمان برید الله را و فرمان
برید رسول او و صاحبان کار صادر از شما را پس بود جواب امام علیه السلام نقل و بیان قول الله تعالی در سورهٔ نساء
سابق بر این آیت که آیا نگاه نکردی بسوی جمعی که داده شده‌اند علم بعض کتاب الهی که محکمات باشند که در آنجا نهی از اختلاف
و پیروی ظن هست میکردند بجبت و شیطان و میگویند برای جمعیکه کافر شدند محکمات کتاب الهی این جماعت راه یافته‌تر
از جمعیکه مومن شده‌اند باعتبار راه و مذهب و امام علیه السلام گفت مراد اینست که میگویند برای ائمه ضلالت
و خوانندگان مردم بسوی آتش در دولت که این جماعت راه یافته‌تراند از اهل بیت محمد باعتبار مذهب آن جماعت که
این ترجیح داده‌اند جمعی اند که دور کرده از رحمت خود ایشان را الله تعالی و هر که دور کند او را از رحمت خود الله تعالی
پس هرگز نه کسی که نخواهی یافت برای او هرگز مددگاری در دین مراد بدور کردن از تصدیق امامت امام حق است
بخذلان و در این تجدید اشعار است بسعی رسول علیه السلام در تاکید وصیت برای علی علیه السلام تا شاید که جمیع
اصحاب تابع شوند بسبب کردن الله تعالی رسول را با آنکه تاکید بسیار فایده برای تابعیت ملاعین نمیکند **اصل**
ام لهم نصیب من الملک یعنی الامامة والخلافة فاذا لا یؤتون الناس لیخرجن الناس عن ابته والنقیر النقطة التی
فی وسط النواة **شرح** تتمه بیان تمهید است از سورهٔ نساء ام منقطعه است ضمیر لهم راجع بمرجع ضمیر یقولون است
فاء در فاذا عاطفه است اذن بنون است و حرف است و بنا دریں اختصار اذا کان است و چون در وقف نون آن
منقلب بالف می شود کتابت آن بالف میشود نزد بصریین بخلاف کوفیین لا یؤتون مضارع بمعنی حال است چه جمله
سابق بر آن اسمیه است و بحال بودن اولی است و لهذا اذا عمل نصب در آن نکرده چه عمل نصب اذا شرط است
که مضارع بمعنی مستقبل باشد و میتواند بود که لا یؤتون بمعنی مستقبل باشد چه عمل نصب اذا بعد از حرف عطف
مثل فا و واو بر سبیل جواز است نه وجوب و بنابر احتمال اول نشادن امامت عبارتست از منقسم شدن منافقان
در کعبه را باهتمام ایشان که امامت نه با اهل البیت واگذارند چنانچه بیان شده در حدیث دوازدهم باب اول کتاب
والعقل در شرح و قال الم من ... تا آخر بلکه آیا برای جمعیکه ترجیح میدهند کافر را بر مومن در امامت حصه از امامت
هست پس بنابر اینکه آن حصه مال ایشان و باختیار ایشان باشد نمیدهند مردم مومن را هیچ چیزی از آن حصه امام گفت
ایشان آن مردمی که خواسته الله تعالی در این آیة و نقیر اسم نشانی که جلیست که در میان پشت استخوان خرماست **سیوم**
اصل ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله نحن الناس المحسودون علی ما آتانا الله من الامامة دون
خلق الله اجمعین فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یقول وجعلنا منهم الرسل والانبیاء والائمة
فکیف یقرون به فی آل ابراهیم و ینکرونه فی آل محمد صلی الله علیه و آله فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه و
کفی بجهنم سعیرا ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزا حکیما **شرح** تتمه بیان تمهید از سورهٔ نساء ام منقطعه است و ضمیر یحسدون راجع

پنجم اصل عن ابی الصباح قال سألت اباعبد الله علیه السلام عن قول عزوجل ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقال یا ابا الصباح نحن المحسودون **شرح** این ظاهر است از شرح اول حدیث این باب **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب و اتیناهم ملکا عظیما جعل منهم الرسل والانبیاء والائمة فکیف یقرون فی آل ابراهیم علیه السلام و ینکرونه فی آل محمد صلی الله علیه و آله **شرح** این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول **اصل** قلت و اتیناهم ملکا عظیما قال الملک العظیم ان جعل فیهم ائمة من اطاعهم اطاع الله ومن عصاهم عصی الله فهو الملک العظیم **شرح** راوی گفت گفتم و دادیم آل ابراهیم را پادشاهی بزرگ چه معنی دارد گفت پادشاهی بزرگ اینست که گردانیده در آل ابراهیم امامت را که هر که اطاعت ایشان کند اطاعت الله تعالی کرده و هر که نافرمانی ایشان کند نافرمانی الله تعالی کرده پس این است پادشاهی بزرگ نه لشکر و خزینه و مملکت روی زمین که در دنیا

باب هفدهم اصل باب ان الائمة هم العلامات التی ذکر الله عزوجل فی کتابه

شرح این باب بیان اینست که ائمه معصومین از اهل البیت ایشانند مراد از علامات که ذکر کرده آنها را الله عزوجل در قرآن در سورۀ نحل و در این باب سه حدیث است **اول اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول وعلامات وبالنجم هم یهتدون قال النجم رسول الله صلی الله علیه و آله والعلامات الائمة علیهم السلام

شرح در سورۀ نحل چنین است والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم وانهارا وسبلا لعلکم تهتدون وعلامات میتواند بود که مراد برواسی انبیاء و اوصیا باشند چنانچه می آید در حدیث شانزدهم باب صد و پانزدهم که انی واثنی عشر من ولدی واتت یا علی زر الارض یعنی اوتادها وجبالها و مراد بانهار کتب الهی باشند و مراد بسبل محکمات نامه ازهر روی ممکن باشد که انهار انهاست آن نهرها و مراد باشد اوراه یافتن بنهرها باشند و مراد بعلامات نشانها باشد که بسبب آنها در آن راهها توان رسید بهر جای که آن نهرها خواهند و می تواند بود که مراد کوهها و رودها و راهها باشد و مراد بنشانها مانند آنها در راه یافتن بآن شهرها یا بربوبیت رب العالمین باشند و بهر تقدیر ان تمید بتقدیر من ان تمید است و ظرف متعلق برواسی است برای استعمال آن بر معنی حفظ و بیان شده در شرح خطبۀ مصنف که حفظ کوهها زمین را از حرکت باعتبار سنگینی کوهها نیست چنانچه عوام خیال کرده اند بلکه باعتبار بریده وار شدن زمین و احاطۀ هوا و آب و در آن براهها است و بنابر احتمال دوم ترجمۀ آیت اینست که الله تعالی انداخت در زمین کنگره ای نگاهدار این که جنبد با شما و انداخت در زمین نهرها را که تقدیر آبهای آنهاست و راهها را باین معنی که زمین را بسیار سخت نیافرید که قدمها در آن اثر نکند مثل کوه و بسیار نرم نیافرید که اثر قدم زود بهر طرف شود از دن مثل ریگ تا شاید که شما راه یابید بجائی که می خواهید یا بربوبیت رب العالمین چه آنها بمحض تدبیر است و از ایجاب طبع کوه و زمین و نهر نیست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت و انداخت در زمین علامتی چند را و بسبب اصل ستاره می یابند آن علامتها بحق امام گفت مراد النجم رسول است صلی الله علیه و آله و مراد بعلامات ائمه هدی علیهم السلام اند اشارت است

ایشان را بمعنی آنکه هر کدام مصلحت باشد خبر رسیدیم و هر کدام که مصلحت نباشد خبر نرسیدیم بعد از آن گفت لیکن من خبر رسیدیم ترا
بتفسیر این آیه گفتم عم یتساءلون یعنی آنکه تقاضای تفسیر کردم راوی گفت پس امام گفت این آیه نازل شده در
امیر المومنین علیه السلام بیان این آنکه بسیار امیر المومنین گفت نیست الله عز و جل را آیتی که آن بزرگتر از
من باشد اشارتست بتفسیر قول الله تعالی در سورهٔ عم بعد از این آیه در حق جمعی که منکر نبا عظیم شده اند و کذبوا
بآیاتنا کذابا و نبا الله تعالی را نیست چیزی بزرگتر از من مراد اینست که معنی آیه و معنی نبا بکیخبر راجع میشود و آن نشان
ربوبیت رب العالمین است بعد از خاتم الانبیا و امیر المومنین عم بزرگتر افراد آن نشان است چه فضیلت او عرض
شده بر جمیع امتان انبیای سابق با اختلاف زبانهای ایشان بمعنی اختلاف کتابهای آسمانی در زبان چنانچه
در کتاب بصائر الدرجات تصنیف محمد بن الحسن الصفار در باب فی الائمة وان الجن تاتیهم مذکور است که اسم
امیر المومنین در تورات الیا است و در انجیل حیدا است پس هیچکدام از آن امتان گمراه و جاهل نشدند بفضل امیر المومنین
علیه السلام را و ایضا تکذیب بامامت او بر امسلا لازم دارد تکذیب همه اوصیای او را و این است معنی بزرگی خبر

باب نوزدهم اصل باب ما فرض الله عز و جل و رسوله صلی الله علیه و آله من الکون مع الائمة علیهم السلام

تمامی شرح این باب بیان چیزیست که واجب و لازم ساخته آنرا الله عز و جل و رسول او صلی الله علیه و آله که بودن با ائمه تا بعضی
علیهم السلام است و در این باب هفت حدیث است **اول اصل** سالت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین قال ایانا عنی **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در
سورهٔ توبه پرهیز کنید از عذاب الله تعالی و باشید با راست گویان در فتوی و قضا گفت ما را خواسته از راستگویان
اشارت باین است که حکم از روی ظن کذب است نزد الله تعالی چون منهی عنه است هر چند که موافق واقع افتد چنانچه
می آید در کتاب الایمان و الکفر در حدیث دوازدهم باب مجالسة اهل المعاصی و نظیر این آنکه الله تعالی کسی را
که نسبت زنا دهد بدیگری و چهار گواه نیاورد کاذب گفته در سورهٔ نور که لولا جاءوا علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء
فاولئک عند الله هم الکاذبون **دوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سالته عن قول الله عز و جل
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین قال الصادقون هم الائمة والصدیقون بطاعتهم
شرح الصدیقون بفتح صاد و تخفیف دال دوستان عطف است بر الائمة و بطاعتهم متعلق بصدیقون و احتراز است
از جمعی که دعوی دوستی میکنند و فرمان نمی برند یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از قول الله عز و جل در سورهٔ توبه که ای کسانی که ایمان آوردند پرهیز کنید از عذاب الله تعالی و باشید با راستگویان
گفت راستگویان دو طائفه اند اول ائمه دوم دوستان ائمه بفرمان برداری اشارتست باینکه این قسم دوستان
حکم بظن نمیکنند نه صریح مثل فتوی و قضا و نه غیر صریح مثل عمل که از روی ظن باشد پس راستگو اند نزد الله تعالی خواه
عمل ایشان موافق حکم واقعی باشد خواه نه چون منهی عنه نیست و این عکس آنست که نظیر آن گذشت در شرح حدیث
را **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احب ان یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی

الشهداء ویسکن الجنان التی غرسها الرحمن فلیتول علیا ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة من بعده فانهم عترتی
خلقوا من طینتی اللهم ارزقهم فهمی وعلمی وویل للمخالفین لهم من امتی اللهم لا تنلهم شفاعتی **شرح**
المیتة بکسر میم وسکون یای دو نقطه پائین نوعی از مردن الجنان بکسر جیم جمع جنة بفتح جیم باغهای درختان یعنی
گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلم هر که دوست دارد که زندگی کند زندگی که مانند زندگی پیغمبران باشد و میرد مردنی که مانند مردن
شهیدان باشد و ساکن شود در باغهائی که درختان آنها را نشانیده است هر چیز بدست قدرت خود بی توسط فعل مخلوقی
پس باید که امام خود بداند علی را و باید که دوست دارد دوست علی را و باید که اقتدا کند با امامان بعد از علی اشارت باین است
که علی را امام اول داند و بعد از او اقتدا بائمه اولاد او کند چه ایشان اهل بیت من اند مخلوق شده اند از گل که من از آن
مخلوق شده ام خدایا روزی کن علی و ائمه بعد از او را فهم من و علم من و وای بر مخالفان علی و ائمه بعد از او از امت من
خدایا نصیب مکن ایشان را شفاعت من **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله تبارک وتعالی
یقول استکمال حجتی علی الاشقیاء من امتک من ترک ولایة علی ووالی اعداءه وانکر فضله وفضل الاوصیاء من بعده
فان فضلک فضلهم وطاعتک طاعتهم وحقک حقهم ومعصیتک معصیتهم وهم الائمة الهداة من بعدک
جری فیهم روحک وروحک جری فیک من ربک وهم عترتک من طینتک ولحمک ودمک وقد اجری الله عز وجل
فیهم سنتک وسنة الانبیاء قبلک وهم خزانی علی علمی من بعدک حق علی لقد اصطفیتهم وانتجبتهم واخلصتهم
ونجا من احبهم ووالاهم وسلم لفضلهم ولقد اتانی جبرئیل علیه السلام باسمائهم واسماء آبائهم واحبائهم المسلمین
لفضلهم **شرح** بعض این ظاهر شد بعضی از شرح حدیث چهارم باب یازدهم گفت رسول الله علیه السلام بدرستی که
الله تبارک وتعالی میگوید کامل ساختن حجت بر جمعی است که نشان ناعاقبتی بخیری دارند از امت تو کسی که ترک کرد امامت
علی را و امام شمرده دشمنان او را و منکر شد فضیلت او را یعنی که بعد از تو او را افضل خلائق شمرد و منکر شده
فضیلت اوصیای بعد او را چه فضیلت تو فضیلت ایشان است و طاعت تو طاعت ایشانست و بکار آمدنی تو
بکار آمدنی ایشانست و مخالفت تو مخالفت ایشانست و ایشانند امامان و راه نمایان بحق بعد از تو بیان این آنکه جاری
شد در ایشان روح تو و روح تو جاری شد در تو از جانب صاحب کل اختیار تو اشارت بر جسد که مذکور میشود و ایشان
اسباب نجاه و خویش و ایشان آل تو اند که تو تربیت ایشان کردی از گل تو و گوشت تو و خون تو اند و تحقیق جاری ساخته
الله عز وجل در ایشان طریقه پیغمبران پیش از تو و ایشان خزینه داران منند بر علم من بعد از تو سوگند بر من که هر آینه
برگزیدم ایشان را و پاکیزه کردم ایشان را و خالص از عیب کردم ایشان را و قابل خدمت کردم ایشان را و نجات یافت کسی
که دوست داشت ایشان را و امام خود شمرد ایشان را و فروتنی کرد برای قبول فضیلت ایشان رسول صلعم گفت آورد
آورده نزد من جبرئیل علیه السلام نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و دوستان ایشان را که تسلیم میکنند
که ایشان افضل خلائق اند **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد ان یحیی حیوتی ویموت
میتتی ویدخل جنة عدن التی غرسها الله ربی بیده فلیتول علی بن ابیطالب ولیتول ولیه ولیعاد عدوه

ویسلّم للاوصیاء من بعده فانهم عترتی من لحمی ودمی اعطاهم الله فهمی وعلمی الی الله اشکو امر امتی المنکرین
لفضلهم القاطعین فیهم صلتی وایم الله لیقتلن ابنی لا انالهم الله شفاعتی **شرح** ایم بفتح همزه وسکون یای
دو نقطه در پائین وآخرش میم مرفوعست تا مبتدا باشد واصلش ایمن بوده که جمع یمین بمعنی قسم است نون برای تخفیف
افتاده ومضافست بالله بتقدیر ایم الله بمعنی آنکه یعنی قسمهای الله تعالی قسم منست مراد مبالغه در قسم است ابنی بفتح بای
مشدده وتثنیه ابن است که مضاف بیای متکلم شده یعنی گفت رسول صلی الله علیه وآله هر که خواهد که زندگی کند بروش زندگی
من و میرد بروش مردن من و داخل شود بهشت جاودانی را که درختان آنرا نشانیده الله تعالی بدست قدرت خود پس
باید که امام خود داند علی بن ابیطالب را و باید که دوست دارد دوست او را و باید که دشمن دارد دشمن هیچ او را و باید
که انقیاد کند برای اوصیای بعد از او چه ایشان عترت من از گوشت وخون منند داده ایشان را الله تعالی فهم من و
علم من اشارت است بوحی که می آید در احادیث باب جهل و ششم بسوی الله تعالی شکایت میکنم از کار امت من که
منکر فضیلت ایشانند و برندگانند بسبب ایشان وصلت میان من و خود را و قسمهای خدا که هر آینه خواهند شهید کرد این
دو پسر را نصیب کناد ایشان را الله تعالی شفاعت من مراد بدو پسر امام حسن علیه السلام که بفرموده معویه ونایبانش
بزهر شهید شد و امام حسین علیه السلام که بفرموده یزید ونایبانش در کربلا شهید شد و سوای این دو از رسول
علیه السلام پسری نمانده و باعث هر دو و جمیع امثال آنها بنای کج ابو بکر وعمر ونایبان ایشان شد **ششم**

اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سرّه ان یحیی حیوتی ویموت میتتی ویدخل الجنة التی وعدنی ربی
ویتمسک بقضیب غرسه ربی بیده فلیتول علی بن ابی طالب واوصیاءه من بعده فانهم لا یدخلونکم فی باب
ضلال ولا یخرجونکم من باب هدی فلا تعلّموهم فانهم اعلم منکم وانی سألت ربی ان لا یفرّق بینهم وبین
الکتاب حتی یردا علی الحوض هکذا وضم بین اصبعیه وعرضه ما بین صنعاء الی ایلة فیه قدحان
فضة وذهب عدد النجوم **شرح** القضیب بفتح قاف وکسر ضاد با نقطه شاخ درخت الحوض مجرورست وعلی بالف
حرف جر است یا منصوبست بر مفعول فیه وعلی بیای مشدده مفتوحه مرکب از حرف جر که الف قلب بیای شده و
یای متکلم است وضم بین اصبعیه داخل کلام رسول نیست الاصبع بکسر وفتح وضم همزه وکسر وفتح وضم بای یکنقطه
انگشت ومراد باصبعیه دو سبابه است که در دو دست است الصنعاء بفتح صاد بی نقطه وسکون نون بمعنی منبسط
وده شهریست بسیار درخت بسیار آب در یمن الابلّة بضم همزه وضم بای یکنقطه وتشدید لام شهریست نزدیک بصره بر
دریا معروف بآنکه یکی از جنتهای دنیا است وبفتح همزه وسکون یای دو نقطه در پائین وتخفیف لام شهریست
معروف میان مصر وشام وکوهیست میان مکه ومدینه نزدیک ینبع وبکسر همزه وسکون یای دو نقطه در پائین نیز هست
در بازوزد و موضع دیگر هست القدحان بضم قاف وسکون دال بی نقطه وحای بی نقطه جمع قدح بفتح قاف وفتح دال جام
آبخوری که دو کس را سیراب کند وگاهی بر کوچکتر وبزرگتر از آن نیز اطلاق میکنند ودر جمع فعل بفتح فاء وفتح عین فعلان بکسر
فای نیز می آید اما در صحیح العین نادر است عدد منصوب بنزع خافض است بتقدیر بعدد عدد النجوم مستعمل میشود

بے نقطہ زیاد شدن نعمت روز بروز دستم بیم الکرامة بفتح کاف ورای بی نقطه عزیز و شریف بودن المغفرة بفتح میم و سکون غین با نقطه و کسر فا پوشانیدن گناه کسی و بخشایش المعافات بضم میم و عین بی نقطه مبالغه در بخشایش الیسر بضم یای دو نقطه در پایین و سکون سین بی نقطه بی نیازی بسبب کمال سهولت عیش البشری بضم بای یک نقطه و سکون شین و رای بی نقطه و الف مقصوره مژده ثواب الرضوان بکسر رای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه راضی بودن القرب بضم قاف و سکون را نزدیکی و ذکر آن بعد از رضوان برای اینست که گاهی رضوان نسبت بملازمی که خدمت در دم نشنه باشد متحقق میشود النصر بفتح نون ظفر دادن کسی را بر دشمن او النجاح مصدر باب تفعل کمال قرب منزلت نزد پادشاه الرجاء بفتح را و جیم و الف ممدوده امید واری المحبة بفتح میم و فتح حای بی نقطه دوستداری ایتم بکسر همزه و سکون یای دو نقطه در پایین و تشدید میم مفتوحه بوده بصیغه ماضی باب افتعال و چون واو متصل بان شد همزه افتاد و یای چون منقلب از همزه بود عود بهمزه کرد تبری بیای یک نقطه و رای بی نقطه واو آخرش همزه بصیغه ماضی باب علم است تسلیم بصیغه ماضی باب تفعیل است حقا مفعول مطلق عامل مقدرست و برای تو عست برای افاده اینکه حقیت شفاعت رسول صلعم موقوف برخصت الهی است و در این شفاعت خواه عامل مقدر فعل ماضی یا مستقبل باشد تا جمله فعلیه شود و افاده تجدد نیز کند و خواه مصدر باشد چنانچه در جمله بعد از این است تا جمله اسمیه شود و افاده استمرار کند ان لستجیب مبتدا است حق خبر مقدم بر مبتدا است مراد با تباع حبیبی است که خواهند انچه را که رسول خواسته و اشاره است باینکه امامت امیر المومنین را رسول صلعم استدعا کرده و الله تعالی استجابت آن کرده و تا منسلک شود تابع رسول از مرتد فقری چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم باب نکت والفتن گفت امام محمد باقر علیه السلام بر شیعیان باعث زندگی و سبکی و خلاص از آزار و مددگار و رسیدن بمطلب و برکت و عزت و بخشایش گناه و کمال عافیت و بی نیازی و مژده و رضا و نزدیکی و نصرت و تقرب و امیدواری و دوستی از جانب الله عز و جل برای کسی است که امام خود داند علی را و اقتدا باو کند در اعمال خود و تبرا کند از دشمنان او و اعتقاد کند برای فضیلت او و برای فضیلت اوصیای بعد از او لازم بنده نوعی از لازم شدن بر من که داخل کنم ایشان را در شفاعت خود و لازم است بر صاحب کل اختیار من که قبول کند برای من شفاعت را در ایشان چه بدرستی که ایشان تابعان منند و هر که تابع من شود پس بدرستی که او از من است

باب ان اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الائمة علیهم السلام

شرح این باب بیان اینست که اهل الذکری که امر کرده الله تعالی مخلوقین را بپرسیدن ایشان اوصیا اند چنانچه بعضی خیال کرده اند که مراد مجتهدان اند و جمعی از مخالفین خیال کرده اند که علمای یهود و نصاری اند و درین باب نه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا الذکر و الائمة اهل الذکر و قوله عز و جل و انه لذکر لک و لقومک و سوف تسئلون قال ابو جعفر عم نحن قومه و نحن مسئولون شرح الذکر بکسر ذال و سکون کاف مصدر باب نصر یا علم

و دردن ربوبیت رب العالمین که معلوم است بیشتر تاملی مستقیما آن شود و گاهی اطلاق ذکر بر رسول و ارسال
او میشود چنانچه گفته در سورهٔ طلاق قد انزل الله الیکم ذکراً رسولا و در سورهٔ جمعه فاسعوا الی ذکر الله و در سورهٔ عنکبوت
و لذکر الله اکبر بنا بر آنکه می آید در اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله و نحن اکبر و بر کتاب الهی اطلاق میشود چنانچه
می آید در حدیث پنجم این باب و جمیع این اطلاقات باعتبار آنست که سبب دانش یاد آوردن ربوبیت است چه آن از
تعالی از کتاب و عالم بجمیع کتاب باشد مردم مضطر بکم علم خواهند شد بلی بقعیه خود شیان و این ابطال ربوبیت است
و بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث چهارم باب فطرة الخلق علی التوحید که باب سی و ششم است که ربوبیت
معلوم بر قبلی است که تمیز رسیده باشند و نظر در آسمان و زمین و مابین آنها از شواهد ربوبیت کرده باشند چنانچه در
سورهٔ اعراف گفته قالوا بلی شهدنا تا قوله مجرور و معطوفست بر قول الله مرجع ضمیر و انه در قول الله تعالی فاستمسک
بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم و میتواند بود که ضمیر راجع بمضمون انک علی صراط مستقیم باشد یعنی متوکل بودن
بر جمیع احکام الهی راجع باستمساک باشد یا راجع بالذی باشد یا راجع بصراط مستقیم باشد و حاصل همه یکیست آنست سوف
بود که سوف برای محض تاکید و میتواند بود که برای استقبال بعید باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر در
قول الله عزوجل در سورهٔ نحل و سورهٔ انبیاء پس بپرسید اهل الذکر را اگر باشید که ندانید گفت ذکر رسول الله
صلی الله علیه و آله ذکر آیت تم نسبت باو ثبت خود می ائمه اهل بیت من آل الذکر اند در این آیت بعد از من بیشتر
در قول او عزوجل در سورهٔ زخرف و بدرستی که متوکل بودن بر احکام الهی یاد آوردن ربوبیت است برای
تو و قوم تو باین معنی که غیر تو کسی متوکل نیست و ذکر او سوال یا سکوت است و البته شما مسئول میشوید باین معنی که
البته خلایق مامور شده بسوال شما میگویم چون مضمون سابق امر است جمیع خلایق ذی السوال رسول و قوم او از
مسائل نه دانسته و اکثر اصحاب رسول اطاعت رسول در زمان او نمیکردند و خود را بیها میکردند در آن زمان
چه جای اطاعت جمیع خلایق برای نسل رسول گفت و بعد از این بر مال البسار که زمان ظهور قائم آل محمد علیه السلام
باشد پرسیده خواهد شد از خلایق در حرام بر جمیع خلایق و ظاهر نیز در میتواند بود که مراد وعده روز قیامت باشد
و اشارت باشد بانکه ائمه اشهاد اند چنانچه بیان شده در باب نهم گفت امام محمد باقر علیه السلام خود و ائمه قوم
او یعنی قوم که مامورند جمیع خلایق بسوال ایشان دوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون قال الذکر محمد صلی الله علیه وآله و نحن اهله الذکر قال قلت قوله وانه لذکر لک ولقومک
و سوف تسألون قال ایانا عنی و نحن اهل الذکر و نحن المسئولون شرح این ظاهر شد از سابق اصل
قلت فانتم المسئولون و نحن السائلون قال نعم قلت حقا علیکم ان تجیبونا قال ذاک الینا ان شئنا فعلنا و
ان شئنا لم نفعل اما تسمع قول الله تبارک و تعالی هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب شرح گفتم
پس شما پرسیده شده اید و ما پرسنده ایم گفت آری گفتم لازم شده بر ما که از شما بپرسیم
شده گفت آری گفتم لازم شده بر شما که جواب گوئید ما را از هر چه پرسیده شوید

گفت نه آن است که تو می‌گویی مصاحف مبنی باست اگر خواهیم میگیریم و اگر نخواهیم نمی‌گیریم آیا نمی‌شنوی قول الله تبارک و تعالی را
در سوره ص این قرآن باعتبار آیاتی که مشتمل بر رموز است بخشش باست لیس منت کن بر مردم بزبان آن رموز را
یا خود دار انکار از بیان بی آنکه در آخرت حساب بمعنی مؤاخذه باشد این آیه در بیان حکایت سلیمان واقع شده
و می آید در حدیث دهم باب پنجاه و دوم که مخاطب سلیمان است و جاری شده در رسول الله صلی الله علیه
و آله و اوصیای او حکم در آن این منافی آن نیست که گذشت در حدیث اول باب یازدهم کتاب العقل که ان الله
لم یأخذ علی الجهال عهداً بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهداً ببذل العلم للجهال یعنی مراد آنجا نفی وجوب جواب
سؤال است نه نفی وجوب جواب سؤال از ضروری این مسئله بلکه آنچه گذشت در ثانی شرح اول و توضیح
این میشود در شرح حدیث نهم این باب **سیوم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل وانه
لذکر لک ولقومک وسوف تسألون فرسول الله صلی الله علیه و آله الذکر واهل بیته علیهم السلام المسؤولون و
هم اهل الذکر **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **چهارم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
تبارک و تعالی وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسألون قال الذکر القرآن ونحن قومه ونحن المسؤولون **شرح**
ضمیر قومه راجع برسول است و معنی این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **پنجم** اصل کنت عند
ابی جعفر علیه السلام ودخل علیه الورد اخو الکمیت فقال جعلنی الله فداک اخترت لک سبعین مسئلة
ما تحضرنی منها مسئلة واحدة قال ولا واحدة یا ورد قال بلی قد حضرنی منها واحدة قال وما هی قال قول الله تبارک و تعالی
فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون من هم قال نحن قال قلت علینا ان نسألکم قال نعم قلت علیکم ان
تجیبونا قال ذاک الینا **شرح** الاختیار بجای بی نقطه و زای بانقطه جمع کردن و بجای با نقطه و راء بی نقطه
برگزیدن یعنی گفت ورد نزد امام محمد باقر علیه السلام و داخل شد بر مجلس او ورد برادر کمیت پس گفت گرداناد مرا الله
تعالی قربان تو جمع کردم برای تو هفتاد مسئله که بپرسم ترا از آنها بخاطر من نمی آید از آنها یک مسئله گفت از روی
تعجب و نه یک مسئله ای ورد گفت بلی تحقیق بخاطر رسیده الحال از آنها یکی گفت و کدام است آن مسئله تتمه بیان [illegible]
در شرح حدیث سوم این باب **ششم** اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ان من عندنا
یزعمون ان قول الله عز وجل فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انهم الیهود والنصاری قال اذن
یدعونکم الی دینهم ثم قال بیده الی صدره نحن اهل الذکر ونحن المسؤولون **شرح** اذن بکسر همزه و فتح ذال و نون
و اول بفتح همزه است بمعنی هنگامی که و لهذا اذن عمل نصب نکرده و آن چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول
باب شانزدهم ... متعلق است به قال ... یعنی روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت
محمد بن مسلم بدرستیکه جمعی که نزد ما اند دعوی میکنند اینکه قول الله عز وجل در سوره نحل و سوره انبیاء پس سؤال کنید
اهل الذکر را اگر نمیدانید ... باشد اینکه اهل الذکر ... قول یهود و نصاری است امام گفت اگر چنین باشد
میخوانند یهود و نصاری شما را بدین خود پس از آن گفت باشاره دست خود بسوی سینه خود ما اهل الذکریم

اگر خواهیم جواب میگوئیم و اگر خواهیم خود داری میکنیم بیان این شد در حدیث سوم این باب ششم **اصل** کتبت الی الرضا
علیه السلام کتابا فکان فی بعض ما کتب قال الله عز وجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وقال الله عز
وجل وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون فقد فرضت علیهم المسئلة ولم یفرض علیکم الجواب
شرح نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام کتابتی پس بود در جمله آنچه نوشتم اینکه گفت الله عز وجل در سورهٔ
نحل و در سورهٔ انبیا پس سوال کنید آل رسول را اگر نمیدانسته باشید و گفت الله عز وجل در سورهٔ براءة و نمی
بود که مومنان حرکت کنند از جاهای خود همه و الا تکلیف آن میباشد پس چرا حرکت نمیکنند از هر فرقه از اعراب و مانند
ایشان بعضی تا یاد گیرند مسائل را در دین و تا اعلام کنند بعنوان ترسانیدن از مخالفت قوم خود را وقتیکه برگردند
بسوی ایشان تا شاید که دوری کنند از عذاب الهی که برای ترک علم دین مقرر کرده پس مفروض شده بر ایشان
سوال بدلالت این دو آیه و مفروض نشده بر شما جواب مرادش اینست که چه وجه دارد که با وجود عدم فرض جواب
فرض است سوال **اصل** قال قال الله تبارک وتعالى فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و
من اضل ممن اتبع هواه **شرح** ضمیر لم یستجیبوا راجع بجمعی است که انکار صدق توریة و قرآن کرده اند و رسول ص
طلب کرده از ایشان کتابی دیگر مثل اینها از جانب الله نعوذ آورند که بهتر از اینها باشد تا اشارت شود باینکه علم در حلال و حرام
بوحی الهی ممکن نیست و ابطال دعوی علم با نها سبب مکاشفه و مانند آن شده مذهب زمخشری اینست که انما بفتح همزه
افاده حصر میکند مانند انما بکسر همزه و جمعی از نحویان منکر آنند مراد با هواء ظنون و آراء است چنانچه فلاسفه در کتب حکمت
علیه عمل کرده اند یعنی امام علیه السلام در جواب این سوال گفت بمعنی اینکه نوشت که گفت الله تعالى در سورهٔ قصص
پس اگر قبول نکنند امر ترا به پیروی کتاب الهی پس بدانکه البته تابع میشوند خواهشهای خود را نه علم را و کیست گمراه
از کسی که تابع خواهش خود شود مراد اینست که امر بسوال بمعنی نهی از پیروی ظن است و عدم وجوب جواب مبنی
بر عادت جمیع مردم یا اکثر مردم است در تجاوز از حد سوال واجب پس در صورتیکه ساکت و تارک نتوانند بود
مثل مسائلی که متعلق بایشان و اهل ایشان نباشد سوال اهل الذکر نیست و وقتی که بپرسند چنانچه عادت مردم
است جواب لازم نیست و در صورتیکه ساکت یا تارک نتوانند بود سوال لازم است و جواب نیز لازم است

باب بیست و یکم اصل باب ان من وصفه الله تعالى فی کتابه بالعلم هم الائمة صلوات الله ع

شرح این باب بیان اینست که کسی که صفت کرده او را الله تعالى در قرآن بعلم آن ائمه اهل البیت اند صلوات الله علیهم
در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب قال ابو جعفر انما نحن الذین یعلمون والذین لا یعلمون
عدونا وشیعتنا اولوا الالباب **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ زمر آیا برابر
میتوانند بود جمعی که میدانند مسائل دین را و جمعی که نمیدانند خبر این نیست که بجز از خود جاهلند این فرق را اصحابان

سوی سوست فاجابهم نیز منبدا است آلا یا آن ایمن کردن از عذاب الهی و از خطا چنانچه می آید در حدیث دوم ابی محمد الحسن
بن علی علیهما السلام و گرو بدان و هر دو اینجا مجتمع است و معنی اول مناسب تر است بسیاق این حدیث و بر تقدیر اول
با در به معنی فی است یا برای سببیت است و بر تقدیر دوم صلهٔ آمنا است و بر هر تقدیر ضمیر به راجع بما تشابه است چنانچه
می آید در کتاب الدعاء در باب پنجاه و ششم که باب الدعاء عند قرائة القرآن است وایضاً متشابها راجع بتاویله است
خاص و علم اشارت باینست که ما یعلم تاویله الا الله خاص است و لا یعلم الغیب الا الله عام است چه برای نفی حال
و لا برای نفی حال و استقبال است و حال بر دو قسم است یکی حال تکلم و دیگری حال محکی عنه و مراد اینجا قسم دوم است
پس وقف بر الا الله افاده این میکند که تاویل متشابه در حال نزول آن داخل غیب است و در آن حال هیچکس غیر الله
تعالی علم بآن نمیداند حتی رسول صلی الله علیه و آله چه جای دیگران و بعد از آن الله تعالی تعلیم رسول کرده چنانچه گفته در سورهٔ
قیمة فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و رسول تعلیم راسخان در علم کرده بعضی بی واسطه و بعضی با واسطه
اگر مان پس ما یعلم تاویله الا الله افاده این نمیکند که داخل تاویل متشابه است معلوم غیر الله تعالی نیست منفاد لا یعلم
الغیب الا الله اینست که مادام چیزی داخل غیب است هیچکس غیر الله آنرا نمیداند حتی رسول علیه السلام و مقصود
که بنا بر وقف بر الا الله نمیدانستند تاویل متشابه را اگر گویند عالم سخنی در متشابه از روی علم باین معنی که اعتماد
بر راسخان در علم نمیکنند پس ابطال خیال ایشان کرده الله تعالی بقول خود که میگویند ما راسخان در علم که این
کردیم شیعه خود را از عذاب و از خطا در متشابه باین معنی که اگر غیر شیعه اعتماد بر ما نکنند در تاویل متشابه باکی
نداریم بلکه مراد این است که گرویدیم بمتشابه باین معنی که تصدیق کردیم باینکه علم بتاویل آن نمیدارد غیر الله تعالی و
آن در وقت نزول آن داخل غیب است و ما را نمیرسد تعمق در فکر بی توسط وحی بر رسول قدرت بر کسب علم بآن
نداریم بیان این آنکه هر چه نزد ما است در تاویل متشابه از جانب وحی صاحب کل اختیار ما است بر رسول اشارت باینست
که کل در بنجا بمعنی هر یک از محکم و متشابه نیست چنانچه مخالفان خیال کرده اند چه اهل زیغ نیز همین اعتقاد دارند و این
الکلام برای ابطال خیال اهل زیغ و متبوعان ایشان است مخفی نماند که موافق این مضمون است آنچه در نهج البلاغه
است در خطبهٔ که اولش اینست الحمد لله الذی لا یفره المنع که امیر المؤمنین علیه السلام گفته واعلم ان الراسخین فی
العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فمدح الله
تعالی اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخاً و قرآن خاص است
و علم است اشارت است باینکه ما یعلم خاص است و آن جمیع خیال کرده اند که عام است مخفی نماند که ازین ظاهر می شود
که وقف بر الله بهتر است و ایضاً قرآن محکم است و متشابه است و ناسخ است و منسوخ است پس راسخان در علم
میدانند آنرا جمیعاً اشارت است باینکه در همین آیه مذکور است که محکمات ام الکتاب است باین معنی که باقی کتاب بوسیلهٔ آن معلوم
میشود و این دلیلست بر اینکه بنابر آن جمیع نباشند است و ذکر ناسخ و منسوخ در اینجا برای این است که منسوخات از جمله
متشابهات است و محکمات از جملهٔ ناسخات است و بیان می شود در کتاب الایمان و الکفر در حدیث اول باب بیست و نهم

قرآن را بمعنی علم و عمل قرآن آنها ایشان ائمه اهل البیت اند علیهم السلام و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** سألت
ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد
ومنهم سابق بالخیرات باذن الله قال السابق بالخیرات الامام والمقتصد العارف للامام والظالم لنفسه الذی
لا یعرف الامام **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ فاطر بعد از وحی قرآن ثم
بمیراث دادیم در مشیت و ارادت خود علم و عمل قرآن را جمعیکه برگزیدیم ایشانرا از جمله بندگان خود پس بعضی از
بندگان ظالمند مر نفس خود را و بعضی از ایشان میانه رواند و بعضی از ایشان سبقت گیرنده اند بر دیگران بنیکوترها به
تمکین و توفیق الهی امام گفت که مراد بسابق بالخیرات امامست و مراد بمقتصد شناسا امام را است و مراد بظالم لنفسه کسی است که
نشناسد امام را **دوم اصل** عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا فقال ای شیء تقولون انتم قلت نقول انها فی الفاطمیین قال لیس حیث تذهب لیس
یدخل فی هذا من اشار بسیفه ودعا الناس الی ضلال فقلت فای شیء الظالم لنفسه قال الجالس فی بیته
لا یعرف حق الامام والمقتصد العارف بحق الامام والسابق بالخیرات الامام **شرح** اهل کتب رجال گفته اند
که سلیمان بن خالد زیدی بوده و با زید خروج کرده بوده و انگشت او یا دست او بریده شده بوده و در آخر توبه کرده و
رجوع بحق کرده مذهب زیدیه اینست که در امام سه چیز شرط است فاطمی بودن و اجتهاد بظن در احکام شرع و خروج
بسیف یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله تعالی در سورهٔ
فاطر بعد از وحی قرآن ثم بمیراث دادیم علم و عمل کتاب را جمعی که برگزیدیم ایشانرا از جمله بندگان ما پس امام گفت در تفسیر این
چه میگوئید شما زیدیه گفتم میگوئیم که این آیه در فرزندان فاطمه است باینمعنی که الذین اصطفینا عبارت از بنی فاطمه است
بعیان از زمان رسول و امیر المؤمنین مطلقا و ضمیر منهم در تتمهٔ آیه سه جا راجع بالذین اصطفینا است پس هر یک از ظالم
و مقتصد نیز داخلست در الذین اصطفینا باعتبار اینکه در برگزیده نیز اعلی و اوسط و ادنی میباشد امام گفت نیست
آنجا که تو میبری باینمعنی که راست است که الذین اصطفینا در فرزندان فاطمه است اما نه در مطلق ایشان بلکه مخصوص
ائمه است و آن دو شرط دیگر که ضم میکنی داخل شروط امامت نیست بیان این آنکه داخل نمیشود در الذین اصطفینا کسی
که خروج بسیف کند و مردم را بضلالت و پیروی ظن و خلاف محکمات قرآن خواند اشارتست باینکه اذن الله تعالی علم و
عمل کتاب را ببرگزیدهای خود منافاتست با ادعای پیروی ظن که تو شرط امامت میشماری و منافات دارد با سفاهتی که زید
کرد در خروج **مخفی نماند** که لفظ اشار بسیفه اشارتست بسفاهت زید که خروج او محض جنبانیدن شمشیر بود و کار
فرمودن آن نبود پس نه علم داشت و نه شجاعت راوی گفت پس گفتم چه معنی دارد الظالم لنفسه که در تتمه است
گفت مراد کسی است که نشسته در خانه خود نمی شناسد حق امام خود را که برود بخانه او و فرا گیرد مسائل دین را کسب کند **مخفی نماند**
که این شق مخصوص جالس در بیت نیست بلکه فقط این برای تعریض است بزید و توبیخ که کسب علم نکردند از امام خود و باین
عنوان زندگی کردند تا وقت خروج شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که چون زید به داعیه خروج بهم رسانید

شمرد ایشان را در سخنی پس از من نیست و با من نیست و من از و بیزارم **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال ان الائمة فی کتاب الله عز وجل امامان قال الله تبارک وتعالی وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا
لا بامر الناس یقدمون امر الله قبل امرهم وحکم الله قبل حکمهم قال وجعلناهم ائمة یدعون الی النار یقدمون امرهم قبل امر الله وحکمهم قبل حکم الله ویاخذون باهوائهم خلاف ما فی
کتاب الله عز وجل **شرح** الامر کار و مراد اینجا محکمات کتاب و مانند آنست از قرارداد با قبل بفتح قاف و سکون
بای یکنقطه است و بجای قبل علی نگفت تا اشعار باین باشد که منافات نیست میان امر الٰهی و امر ائمه عدل در نفس
الامر و منافات نیست میان امر الٰهی و امر ائمه ضلالت بزعم ایشان چه کفر ایشان صریح نیست مراد تقدیم امر الله تقدیم آن بر امر مخالفان است قبل امرهم بتقدیر قبل تقدیم امرهم علی امر مخالفهم است و برین قیاس است نظیر این در فقرات
دیگر خلاف منصوبست بر مفعول فیه یا بر مفعول له است یا مجرور و نعت اهوائهم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت امام گفت بدرستیکه امامان در قرآن دو قسم اند بیان این آنکه گفت الله تبارک وتعالی
در سورهٔ انبیاء و گردانیدیم آل ابراهیم را امامانی که راهنمائی میکنند بقرارداد ما امام گفت نه بقرارداد مردم بیان این
آنکه مقدم میدارند قرارداد الله تعالی را بر قرارداد مخالفان خود پیش از آنکه تقدیم کنند قرارداد خود را بر قرارداد
مخالفان مراد اینست که آنچه در محکمات کتاب الٰهی است که نهی از اختلاف و پیروی ظن است منظور ایشان است
همه جا پس قرارداد ایشان از روی علم است نه ظن و مقدم میدارند حکم الله تعالی را در متشابهات بر حکم مخالفان
خصوصیات مسائلی که در محکمات نیست پیش از تقدیم حکم خود بر حکم مخالفان مراد اینست که حکم ایشان بر وفق متشابهات
بعد از علم بمعانی متشابهات است الله تعالی در سورهٔ قصص گفته و گردانیدیم در مشیت و ارادت خود ظالمان را
پیشوایان مانند فرعون و جنود او که میخوانند مردم را بسوی جهنم می توانند بود که مراد ملاعین مشهوره باشند که در
این و بنا لعنت از پی ایشان جدا نمیشود امام گفت مقدم میدارند قرارداد خود را بر قرارداد مخالفان خود و مقدم
میدارند حکم خود را بر حکم مخالفان خود در متشابهات پیش از تقدیم الٰهی بر حکم مخالفان و قرار میگیرند بظنهای
خود مخالف آنچه را که در کتاب الله عز وجل است از محکمات که در آنها نهی از پیروی ظن است

باب بست و ششم اصل باب

شرح چون حدیثهای این باب در معنی از قبیل حدیثهای باب سابق است و در صورت جدائی و دارد از آن
علیحده آورد با عنوان علیحده و در این باب دو حدیث است **اول اصل** سالت ابا الحسن علیه السلام
عن قول الله عز وجل ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت
ایمانکم قال انما عنی بذلک الائمة علیهم السلام بهم عقد الله عز وجل ایمانکم **شرح** در سورهٔ نساء چنین است
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله من فضله ان الله
کان بکل شیء علیما ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله
کان علی کل شیء شهیدا درین دو آیت چند احتمال است و موافق تر احتمالات با این حدیث اینست که ما موصوله

عبارت از امامت است خواه با رسالت یا نبوت باشد و خواه با نبوت تنها باشد و نهی محمد است آن برای مسیند
که اکثر شروط آن برای اینست آن کسی نیست پس باعث تسلط شیطان در دعوی بعضی بر آن میشود که نفس بنو
بعضی بر بعضی بسبب امامت عبارت از اختصاص عارف با امام بشریف و رونمائی است و رتقی و اختصاص
امام بنقصان یکچیز است بل الرجال بیان اینست که تفضیل بعضی بر بعضی یکچیز نیست بلکه باعتبار رشیت و از شیب
پس مراد نصیب بعضی از فضل و بعضی از نقصان است و من در مما برای سببیت است و ما مصدریه یا موصوله است
تنوین و الکل عوض مضاف الیه است تقدیر و لکل واحد من الفاضل و الناقص من الرجال و النساء و مراد بر حمد
پوشیده بودن است برای فاضل و سلسله ائمه ضلالت است برای ناقص من و در مما نیز بر اسے سببیت است
و ما مصدریه یا موصوله است و استعاره اینست که در اعتقاد با امام باطل چنین پدر و مادر و دین خویشان و مصاحبان
نزدیکتر و غلو او در و در اعتقاد با امام حق آنچه معقود بهمین خلائق بربوبیت الهی با آن شده و داخل در انعقادا ایمانه
ضرب بانفسهم غلیظ شدن و دوشاب در مانند آن و مراد اینجا غلیظ شدن قسم و مانند الست التعقید محکم کردن سمه
تعالی قسم کسی را و مانند آن و در لغت بهم عقد الله بعینه مانی باب تفعیل اشارت باینست که الذین عقدت ایمانکم
بتقدیر الذین بهم عقدت ایمانکم است ضمیر بهم راجع بالذین است یا راجع بمجموع الوالدان و الاقربین و الذین
چه چنانچه دادن حق امام تصدیق اوست باقرار محبت او دادن حق پدر و مادر و خویشان و مصاحبان بر حقیقت
بودن از اضلال ایشان است و عبرت گرفتن از اضعاف اهل مذهب باطل که همه یا اکثر پیشوایان ایشان ضعیف
اند و بنا بر احتمال اول میتواند بود که الذین مبتدا باشد و فاتوهم خبر باشد یعنی بر سیدم امام رضا علیه السلام
یا موسی کاظم علیه السلام را از قول الله تعالی در سوره نساء و بر اسے هریک از فاضل و ناقص مردان و زنان
قرار داده ایم شیت و ارادت خود سلسلة امامی را و این قرار دادن بسبب آنست پدران و مادران و نزدیکی
مصاحبان و خویشان و نسب ایشان است و بسبب آن جمعی است که غلیظ شده و عهد یا و قسمهای شما و قبول
ربوبیت الهی بسبب ایشان امام گفت جز این نیست که خواسته الله تعالی بان لفظ که لفظ موالی و لفظ الذین عقدت
ایمانکم باشد امامان حق را بیان این که ایشان تعقید کرده الله عز و جل قسمهای شما را یعنی که اگر ایشان
نمی بود بند عهد مردم در اقرار ربوبیت رب العالمین سست و بلی اعتبار میبود چه علامتی بغیر مرد ظن و شک
با الله تعالی و در حکم حلال و حرام نمی بود پس با در بهم برای سببیت است و میتواند بود که مراد گرفتن او
عهد امامت ایشان باشد چنانچه گذشت در کتاب توحید در حدیث هفتم باب بستم که و لا تمینا موکده علیه و هم
المیثاق و بر این تقدیر باء در بهم برای ملابست است **دوم را اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی
قوله ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم قال یهدی الی الامام **شرح** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل بدرستی که این قرآن راه مینماید بملتی که
صحیح ترست و مستقیم ترست از جمیع ملتها امام گفت مراد اینست که راه مینماید باعتبار محکمات مشتمل بر تو

از اختلاف و پیروی ظن بسوی امامی که صحیح تر از جمیع ائمه است باینمعنی که تمام کلمات کرده باشد و ظالم نبوده باشد اصلا چنانچه ملت ابراهیم است و بیان شد در شرح حدیث اول باب دوم

باب بست و هفتم اصل باب ان النعمة التی ذکرها الله فی کتابه عز وجل الائمة علیهم السلام

شرح این باب بیان اینست که مراد از نعمت که ذکر کرده آنرا الله تعالی در قرآن ائمه هدی است علیهم السلام و در این باب چهار حدیث است **اول اصل** قال امیر المومنین علیه السلام ما بال اقوام غیروا سنة رسول الله صلی الله علیه وآله وعدلوا عن وصیه لا یتخوفون ان ینزل بهم العذاب ثم تلا هذه الآیة الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم ثم قال نحن النعمة التی انعم الله بها علی عباده وبنا یفوز من فاز یوم القیمة **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام چیست حال طائفه که تغیر دادند طریقه رسول الله را صلی الله علیه وآله ترک کردند وصی او را با وجود این در دل نمی ترسند از اینکه فرود آید بایشان عذاب الٰهی بعد از آن خواند این آیت را از سوره ابراهیم آیا نظر کردی بسوی جمعی که بجای نعمت الله تعالی کفر قبول کردند و فرود آوردند دوستان و تابعان خود را در خانه هلاکت که جهنم است اشارت است بعهدی که قریش بستند در کعبه که اگر محمد بمیرد یا کشته شود خلافت را باهل بیت او وا نگذارند بعد از آن امام علیه السلام گفت مائیم آن نعمتی که انعام کرده الله تعالی بآن بندگان خود را و بسبب ما بمطلب می رسد در آخرت کسی که بمعرفت ما فائز شده در دنیا **دوم اصل** الحسین بن محمد عن معلی رفعه فی قول الله عز وجل فبای آلاء ربکما تکذبان ابالنبی ام بالوصی نزلت فی الرحمٰن **شرح** روایت کرد حسین بن محمد از معلی بالا برد معلی حدیث را تا صاحب الزمان علیه السلام بتوسط سفر یا با امامی دیگر بتوسط راوی بیان در قول الله عز وجل پس بکدام نعمت های صاحب کل اختیار خود تکذیب میکنید ای دو طائفه جن و انس امام گفت آیا برسول یا بوصی رسول نازل شده این آیت در سوره الرحمٰن و میتواند بود که مراد این باشد که لفظ ابالنبی ام بالوصی نازل شده و داخل قرآن بوده و مردم اخراج کردند و بنا بر اول نزلت بصیغه مجهول باب تفعیل است و نقل تنزیل و تفسیر از کتاب علی علیه السلام است و بنا بر دوم بصیغه معلوم باب ضرب است **سوم اصل** عن ابی یوسف البزاز قال تلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الآیة واذکروا آلاء الله قال اتدری ما آلاء الله قلت لا قال هی اعظم نعم الله علی خلقه وهی ولایتنا **شرح** روایت است از ابو یوسف بزاز گفت خواند امام جعفر صادق علیه السلام این آیت از سوره آل عمران و بیاد خود آورید نعمت های الله تعالی را گفت آیا می دانی که چیست نعمت های الله تعالی گفتم نه گفت این بزرگتر نعمتهای الله تعالی است بر بندگانش و آن امامت ما اهل البیت است **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا الآیة قال عنی بها قریش قاطبة الذین

عليهما السلام تنظر بمعنى فكر واستنباط است ومراد بنور قرآنست كه تبيان كل شئ است يا مراد قوت استنباط القرآنست كه مراد از آن در آيت حجر لبسبيل شده يعنى روايتست از امام محمد باقر عليه السلام در قول الله عز وجل در سوره حجر بدرستى كه در آن هر آئنه دلائل است براى متوسمان گفت متوسمان ائمه اند وسبيل عليه السلام بيان اين آنكه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله حذر باشيد از استنباط امام احوال شما را مر هر چند بودن اشارت است با نچه گذشت در حديث سوم باب آئنده همه استنباط بكفر سيكند بعد قرآن در قول الله تعالى در سوره حجر مراد اينست كه مراد بمتوسم صاحب استنباط هر چيز است از قرآن وآن منحصر است در امام معصوم مفترض الطاعة از اهل البيت

چهارم اصل عن ابى عبد الله عليه السلام فى قول الله عز وجل ان فى ذلك لآيات للمتوسمين فقال هم الائمة وانها لبسبيل مقيم قال لا يخرج منا ابدا **شرح** اين ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابى جعفر عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلوات الله عليه فى قوله ان فى ذلك لآيات للمتوسمين قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله المتوسمين وانا من بعده والائمة من ذريتى المتوسمين **شرح** اين ظاهر است از سابق

باب بست ونهم اصل باب عرض الاعمال على النبى صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام

شرح اين باب اينست كه اعمال مردم عرض ميشود بر پيغمبر صلى الله عليه وآله وبر ائمه اهل البيت عليهم السلام مراد بعرض دادن الله تعالى نشاط طبع وقوت دماغ براى استنباط احوال واعمال از قرآن است چنانچه مذكور شد در حديث رسول صلى الله عليه وآله در حديث سوم باب سابق چه اگر علحده باشد بر امام نبى خواهد شد ودر اين باب شش حديث است **اول اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال تعرض الاعمال على رسول الله صلى الله عليه وآله اعمال العباد كل صباح ابرارها وفجارها فاحذروها وهو قول الله عز وجل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله وسكت **شرح** تعرض بصيغه مجهول باب نصر است اعمال مرفوع بدل الاعمال است كل منصوب بظرفيت باعتبار مضاف اليه ابرار مرفوع بدل اعمال العباد است ضمير ابرارها وفجارها راجع باعمال است چنانچه ضمير فاحذروها راجع باعمال است واطلاق نيكوكار وبدكار بر عمل باعتبار نسبت مجازى است مثل جد جده خطاب در اعملوا بمومنانست كه جمع كرده اند ميان اعمال نيك وبد والله تعالى وعده قبول توبه ايشان كرده فيرى براى استقبال قريب است ومحمول بر روز قيامت نشده بقرينه اينكه بعد از آن گفته وستردون الى عالم الغيب والشهادة يعنى روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت نموده ميشود عملها بر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عملهاى بندگان هر صبح نيكوكارها وبدكارها پس حذر كنيد از شرح عملها وآنچه گفتم مدلول قول الله تعالى است در سوره توبه در كار خود باشيد يعنى كه عمل صالح كنيد چه خواهد ديد الله تعالى عمل شما را ورسول او وراوى گفت وامام ساكت شد يعنى كه تتمه آيت كه والمؤمنون باشد نخواند **دوم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون قال هم الائمة عليهم السلام **شرح** المؤمنون ايمن كنندگان ايمان خود را از خطا در حكم وايشان امامان اهل البيت اند وباقى اين ظاهر است

باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی وان لو استقاموا علی الطریقة
لاسقیناهم ماء غدقا قال یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین علی والاوصیاء من ولده علیهم السلام
وقبلوا طاعتهم فی امرهم ونهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان والطریقة هی الایمان
بولایة علی والاوصیاء **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله تعالی در سورة الجن که بگو ای محمد که
اگر راست میشوند مردم بر راه توحید الله تعالی بصفات ربوبیت هر آئینه می آشامیدیم ایشان را آبی بسیار امام گفت
مراد اینست که اگر راست می شوند بر تصدیق امامت امیر المؤمنین علی و اوصیائی که از اولاد اویند علیه السلام و قبول
میکردند فرمان برداری ایشان را در امر ایشان و نهی ایشان هر آئینه می آشامیدیم ایشان را آبی بسیار میگوید می آشامیدیم
دلهای ایشان را ایمان بسبب علم بمسائل بسیار که یاد گیرند از ائمه خود و قول و عمل ایشان ابع علم شود چه قول و عمل
بی علم و به پیروی ظن باعث این میشود که ایمان در ظاهر دل و محض دعوی و عاریت باشد و بدل مخلوط نباشد
و در راه توحید الله تعالی اینجا همین ایمان بامامت علی بن ابی طالب و اوصیا است مراد اینست که مصداق آن راه
ایمان است بعد از رسول **دوم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقال ابو عبد الله علیه السلام استقاموا علی الائمة واحد بعد واحد تتنزل
علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورة فصلت حم که گفتند صاحب کل اختیار ما الله است بعد از آن راست شدند
بر مقتضای این قول خود پس گفت امام علیه السلام مراد اینست که راست شدند بر ائمه معصومین یکی بعد از دیگری
اشارت باین است که اقرار بربوبیت رب العالمین باقتدا به و آن ظن منافات دارد و ایشانند که الله تعالی
در تتمه آیت گفته نازل میشوند بر ایشان ملائکه با بشارت اینکه مترسید و غمگین مباشید و فرحناک باشید به بهشتی که وعده
داده میشدید تفسیر آن آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست می آید در شرح حدیث دوم باب جهل و یکم

باب سی ویکم اصل باب ان الائمة علیهم السلام معدن العلم وشجرة النبوة ومختلف الملائکة

شرح المعدن بفتح میم و سکون عین و فتح و کسر دال قرارگاه چیزیست الشجرة بفتح شین و فتح جیم پلید درخت و مراد اینجا چیزی
است که بسته شده باشد بر آن چیزی دیگر از غذائی نشود درختی که جیوانی بر آن بسته شود تا گم نشود و از این ماخوذ است
شجر بطنین بفتح و سکون جیم مصدر باب نصر بمعنی بستن النبوة بضم نون و ضم با و تشدید واو پیغمبری و مراد
اینجا مجموع چیز هاییست که بحضرت رسول علیه السلام وحی شد المختلف بضم لام بصیغه اسم مکان باب افتعال
محل آمد و رفت این باب بیان اینست که ائمه معصومین علیهم السلام مکان علم دین و مناط احکام شرع و محل
آمد و رفت ملائکه در شب قدر اند درین باب سه حدیث است **اول اصل** قال علی بن الحسین علیه السلام
ما ینقم الناس منا فنحن والله شجرة النبوة وبیت الرحمة ومعدن العلم ومختلف الملائکة **شرح**
ما شرطیه است و ینقم بنون و قاف بصیغه مضارع غائب باب ضرب و علم مجزوم است و کسر میم برای التقاء

الله تعالی و هر که لگاهدارد و ضامن الله تعالی را و بیان او را

باب سی و دوم اصل باب ان الائمة ع ورثة العلم یرث بعضهم بعضا العلم

شرح این باب بیان این است که ائمه معصومین وارثان علم جمیع مسائل شرعند میراث می برد بعض ایشان از بعض دیگر ایشان علم را باین معنی که از اختلاف و دیگر نیست در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا کان عالما والعلم یتوارث ولن یهلک عالم الا بقی من بعده من یعلم علمه او ما شاء الله **شرح** یتوارث بصیغه مجهول باب تفاعل است التوارث میراث بردن جمعی از هم چیزی باین معنی که وارث و مورث از یک سلسله باشند بیگانه نباشند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستی که علی علیه السلام عالم بود بجمیع محتاج الیه امت بعد از رسول و آن علم بمیراث برده میشود در یک سلسله که معصومین باشند و هرگز از دنیا نرفته عالمی که مذکور شده مگر آنکه باقی مانده بعد از او کسی که او میداند علم او را یا آنچه که خواست الله تعالی مخفی نماند که او برای شک نیست و برای تردید و تقسیم امه بر دو قسم نیست بلکه برای تقسیم زمان بقای امام وارث است چه در اول امامت علم او منحصر در جمیع علم امام سابق است و در شب قدر و امثال آن علم با وفات حوادث بسبب استنباط از قرآن برای او حاصل می شود و این علم نزد امام سابق نبوده اگرچه علم باصل آن آنست در قرآن است بوده چه کمال معتد به در معرفت این جزئیات نیست مگر کسی را که حاجت او بآن افتد مثل اینکه وز سال امامت او باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع والعلم یتوارث وکان علی علیه السلام عالم هذه الامة وانه لم یهلک منا عالم قط الا خلفه من اهله من علم مثل علمه او ما شاء الله **شرح** خلف بصیغه ماضی باب نصر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه علمی نازل شده با آدم صفی علیه السلام برداشته نشده تا حال و علم محتاج الیه خلائق بمیراث برده میشود در سلسله معصومین و بود علی علیه السلام عالم این امت باین معنی که همچنان او عالم بوده و بدرستیکه از دنیا نرفته از اهل بیت رسول عالمی هرگز مگر آنکه بجای او نشسته از خانواده او کسی که دانست مثل دانش او و یا آنچه را که خواست الله تعالی بیان این شد در شرح حدیث سابق **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان فی علی علیه السلام سنة الف نبی من الانبیاء وان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع وما مات عالم فذهب علمه والعلم یتوارث **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه در علی علیه السلام ظاهر شده عادت الهی در هزار پیغمبر از پیغمبران بزرگ مراد رسولانیست که قبل از رسالت نبوت داشته اند ظاهر این است که عدد مجموع ایشان منحصر در هزار باشد سوای پیغمبر آخر الزمان ﷺ و نیز مراد نسبت ایشان عادتی است که مکرر بیان شده انه اجمالا در شرح حدیث اول باب سوم که اوصیای آن انبیا بعد از ایشان مظلوم بوده اند و بدرستی که علمی که نازل شده با آدم علیه السلام برداشته نشده و نیست اینکه مرده باشد عالمی یا رفته باشد از میان مردم علم او و علم محتاج الیه مرده بمیراث

بردہ میشود و بسلسلہ معصومین **چهارم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع وما مات عالم فذهب علمه **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام یمصون الثماد ویدعون النهر العظیم قیل له وما النهر العظیم قال رسول الله صلی الله علیه وآله والعلم الذی اعطاه الله ان الله عز وجل جمع لمحمد صلی الله علیه وآله سنن النبیین من آدم وهلم جرا الی محمد صلی الله علیه وآله قیل له وما تلک السنن قال علم النبیین باسره وان رسول الله صلی الله علیه وآله صیر ذلک کله عند امیر المؤمنین علیه السلام فقال له رجل یا ابن رسول الله فامیر المؤمنین اعلم ام بعض النبیین فقال ابو جعفر علیه السلام اسمعوا ما یقول ان الله یفتح مسامع من یشاء انی حدثته ان الله جمع لمحمد علم النبیین وانه جمع ذلک کله عند امیر المؤمنین وهو یسألنی أهو اعلم ام بعض النبیین **شرح** المص از باب علم ونصر تمهید آن ضمیر یمصون راجع بجمعی است که طلب علم از کتب فلاسفه یا متکلمین معتزله واشاعره یا فقهای اهل ضلالت و مانند ایشان میکنند والثماد بکسر مثلثه و آخرش دال بی نقطه آب کم که بی ماده باشد و مراد اینجا علم است چه آن مناسب تر است بالنفظ یمصون تشبیه علم با آب شایع است و در اینجا تشبیه علم رسول علیه السلام بنهر عظیم شده برای اشارت بدو چیز **اول** اینکه جاری است باینمعنی که از اولین باو بمیراث رسیده و از او باهل بیت او تا آخر الزمان بمیراث میرسد دوم اینکه کمال وسعت دارد والعلم عطف است بر رسول از قبیل عطف مقصود بر تمهید لهم بفتح ها وضم لام وتشدید میم مفتوحه بمعنی بیا اسم فعل است وجرا مفعول آن است بتقدیر معنی وتنظر از رفتار اشتغها بد بخوانید بود و موصولی تواند بود والمسامع جمع مسمع بکسر میم آلة شنیدن **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام اینجماعت مے مکند نم را و وامیگذارند نهر بزرگ را التفات بآن نمی کنند گفته شد او را که وچیست آن نهر بزرگ که میگوئی گفت آن علم رسول الله صلی الله علیه وآله است که داده او را الله تعالی بوحی بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل جمع کرده برای محمد صلی الله علیه وآله طریقهای پیغمبرانرا از آدم و بیا تماشا کن کشیدن آن سلسله را تا محمد صلی الله علیه وآله گفته شد امام را که وچیست آن طریقها گفت علم انبیا است بهمگی آن علم و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله جمع کرد آن علم را همه آنرا نزد امیر المومنین علیه السلام پس گفت امام را مردی ای پسر رسول خدا پس امیر المومنین داناتر است یا بعضی از انبیا بمعنی اینکه هر کدام از انبیا که فاضل یا مفضول باشند نسبت با امیر المومنین بیان کن پس گفت امام علیه السلام باهل مجلس بشنوید که چه میگوید بدرستی که الله تعالی میگشاید گوشهای دل هر کرا که میخواهد اشارت بکودنی آن مرد است بدرستی که من گفتم اورا که الله تعالی جمع کرد برای محمد علم همه انبیا را و اینکه محمد جمع کرد همه آن علم را نزد امیر المومنین و با وجود این او می پرسد که آیا علی داناتر است یا بعض انبیا مراد اینست که این سوال بسیار بیجا است چه کلام من صریح است در اینکه علی اعلم از جمیع انبیا سابق است **ششم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان العلم یتوارث

للا یموت عالم الا ترک من یعلم مثل علمه او ما شاء الله **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **هفتم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العلم الذی نزل مع آدم لم یرفع وما مات عالم الا وقد ورث علمه
ان الارض لا یبقی بغیر عالم **شرح** مراد بعالم داناء بجمیع محتاج الیه مردم از مسائل است و ورث بصیغه ماضی معلوم
یا مجهول باب تفعیل است یا بصیغه مجهول باب حسب است بمعنی میراث داد یا داده شد یا برده شد و معنی زیاده
ظاهر است از شرح سابق

باب سی وسوم اصل باب ان الائمة علیهم السلام ورثوا علم النبی وجمیع الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام الذین من قبلهم

شرح این باب بیان اینست که ائمه اهل البیت علیهم السلام بمیراث برده اند علم پیغمبر را و علم جمیع پیغمبران و
اوصیاء علیهم السلام را که پیش از ایشان بوده اند درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن
عبد الله بن جندب انه کتب الیه الرضا علیه السلام اما بعد فان محمدا صلی الله علیه وآله کان امین الله فی
خلقه فلما قبض علیه السلام کنا اهل البیت ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا علم البلایا والمنایا
وانساب العرب ومولد الاسلام وانا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان وحقیقة النفاق وان
شیعتنا المکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم اخذ الله علینا وعلیهم المیثاق یردون موردنا ویدخلون
مدخلنا لیس علی ملة الاسلام غیرنا وغیرهم ونحن النجباء النجاة افراط الانبیاء ونحن ابناء الاوصیاء
ونحن المخصوصون فی کتاب الله عز وجل ونحن اولی الناس بکتاب الله ونحن اولی الناس برسول الله
صلی الله علیه وآله **شرح** مولد بفتح میم و سکون واو و کسر لام مصدر میمی است اذا رأیناه اشارت باینست
که این معرفت از قبیل علم الغیب نیست بلکه از قبیل استدلال و توسم است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول
باب بیستم و هشتم الحقیقة نشان چیزی مثل علم در لشکرگاه ملة الاسلام اشارت بملة ابراهیم است که مامور به است
در قرآن تا اسلام مقبول گردد حقیقة النجباء جمع نجیب عزیزان نزد الله تعالی خبر نحن است النجاة بفتح نون مصدر است
بمعنی خلاص از آتش دوزخ خبر بعد از نحن است باعتبار اینکه ائمه باعث نجات شدند و از جمله هفتاد و سه فرقه رسول
علیه السلام و فرقه ناجیه شیعیان ایشان اند الافراط بفتح همزه و سکون فا و راء بی نقطه و الف و طاء بی نقطه
جمع فرط بفتح فا و فتح راء فرستاده و بمعنی سفارشها و کلمات حکمت که بعنوان وصیت انبیا باوصیای خود گفته اند
الانبیاء بتقدیم نون بر باء یکنقطه جمع نبأ بفتح نون و فتح باء و آخرش همزه چیزهائیکه اوصیا بخلائق رسانیده
اند مخصوص بمعنی ممتاز است تا افاده کند آنرا که امامت در غیر ما نیست نه آنرا که اخبار امامت ندارد یعنی روایتست
از عبد الله بن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم و فتح دال بی نقطه و بکسر جیم و فتح دال اینکه نوشت ابو امام رضا علیه
السلام اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که محمد صلی الله علیه وآله بود امین الله تعالی بر احکام او در خلق پس
وقتیکه رفته شد یعنی اینکه بیرون برده شد از دنیا بودیم ما اهل بیت او وارثان علم او پس ما امینان الله تعالی ایم در زمین

نزد ماست علم رحمتها و راحتها و نسبهای عرب بیان اینها شد در شرح حدیث اول باب چهار نود و هشتم و نزد ماست
ولادت اهل اسلام بمعنی اینکه نسب ایشان نیز معلوم ماست و بدرستیکه ما هر آینه می شناسیم مرد عی اسلام را وقتیکه ببینیم
او را به نشان ایمان که در رو دارد و نشان نفاق که در رو دارد و میتواند بود که مراد بحقیقت ایمان از نشان رو و نشان
سخن و نشان افعال باشد و بر هر تقدیر مراد اینست که می دانیم که او مومن است یا منافق است و بدرستیکه شیعه ما نوشته
شده اند نزد ما باعتبار نام و نشانهای ایشان و نام و نشانهای پدران ایشان گرفته الله تعالی بر ما و بر ایشان
پیمان دوستی که ایشان ما را دوست دارند و ما ایشان را دوست داریم حاضر میشوند هر جا که ما حاضر در آنجا ایم از
کنار حوض کوثر مراد اینست که می آشامند از آنچه ما و داخل میشوند در منزل ما در بهشت نیست بر حقیقت اسلام
که آن ملت ابراهیم میناسند و از اقرار خالص بربوبیت رب العالمین است کسی که غیر ما و غیر شیعیان ما باشند و
ما ائمه نجیبان خلاصی مردم از عذاب الهی بمعنی اینکه باعث خلاصی اقرار بامامت ماست بعد از رسول علیه السلام
و ما ائمه وصیت های پیغمبران و ما ائمه اخیار اوصیای پیغمبران باینمعنی که جمیع آن وصایا و آن اخبار نزد ماست و ما ائمه
مخصوصان بامامت بعد از رسول صلی الله علیه و آله در قرآن باینمعنی که در قرآن دلالت صریح بر امامت ما و
بطلان امامت غیر ما هست و ما سزاوارتر و نزدیکتر مردمیم بقرآن و ما سزاوارتر و نزدیکتر مردمیم برسول الله صلی الله
علیه و آله **فصل** توهم منافات میشود میان و انا لنعرف الرجل تا آخر و میان قول الله تعالی در سوره توبه ومن
اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم و بعض اهل مدینه صاحب وقوف و برآمده شده اند بر نفاق نو نمیدانی
ایشان را ما میدانیم ایشان را چه هر گاه رسول نداند اوصیای او بطریق اولی نمیدانند **جواب** بر دو احتمال است
اول اینکه آیت برائت قبل از نزول مجموع قرآن نازل شده و مجموع قرآن تبیان کل شیء است پس معنی آن
پس میتواند بود که در اوائل بعثت و اواسط آن علم رسول کمتر از آخران باشد دوم اینکه آیت برائت محمول
باشد بر جهل رسول بقدر نفاق ایشان نه باصل نفاق و لهذا اینجا لا تعرفهم لا تعلمهم گفته و در جای دیگر گفته
لتعرفنهم فی لحن القول و در حدیث حکم بمعرفت ایشان بسبب معلومیت حقیقت اصل نفاق شده نه معلومیت
حقیقت عوارض آن مثل مقدار نفاق و در شدت و ضعف **دوم** **اصل** و نحن الذین شرع الله لنا دینه فقال
فی کتابه شرع لکم یا آل محمد من الدین ما وصی به نوحا قد وصانا بما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک
یا محمد وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی فقد علمنا وبلغنا علم ما واستودعنا علمهم نحن ورثة
اولی العزم من الرسل وان اقیموا الدین یا آل محمد ولا تتفرقوا فیه وکونوا علی جماعة کبر علی المشرکین من
اشرک بولایة علی ما تدعوهم الیه من ولایة علی ان الله یا محمد یهدی الیه من ینیب من یجیبک الی ولایة
علی علیه السلام **شرح** در سوره شوری چنین است شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی
اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله
یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب پس زیاد و کم در این حدیث از امام است مناسب الحجه می آید در حدیث

اول باب هفدهم کتاب الایمان والکفر است که یکجای لفظ ابنا باشد و یکجای با آل محمد پر دو جا با آل محمد باشد و حاصل
این باشد که اگر وجود اوصیای عالمین بجمیع احکام دین نمی بود و نهی از تفرق در مسائل دین باجتهادات
معقول نمی بود و ما انچه را که انجا است شرح میکنیم و میگوییم الشرع آسان و واضح کردن چیزی برای کسی بر وجهی که
هیچ اشکال او برادر علم بانجز نماند یا آل محمد اشارت بانیست که مخاطب در لکم جمیع امت نیست و ظاهر اینست که
رسول داخل باشد بقرینه الیک من در من الذین تبعیضیه نیست بلکه صلة شرع بتضمین شرع معنی کشف ما وصی
محلا مجرور است تا بدل الذین باشد قد وصانا با وصی به نوحا بیان بعضی نیست چه شریعت نوح غیر شریعت
ما است بلکه برای اشارتست از خارج بطول زمان مظلومیت اهل البیت و وجوب امر ایشان بتکذیب
مشرکان مانند نوح تا وقتیکه مخالفان بسبب ظهور قائم علیه السلام و رعب آن هلاک شوند او در و الذی بمعنی مع
است پس افاده میکند که مقصود اولی شریعت محمدی است و شرائع دیگر برای زیادتی بصیرت و مقصود ثانوی
است و ما وصینا عطف است بر ما وصی به نه بر والذی بقرینه تغییر اسم موصول چه در اول و آخر ما است و در میان
الذی است تا در تقدیر برای بیان و تغییر آیت است از اول علمنا بالبینة ماضی معلوم غائب باب تفعیل است و ضمیر
مستتر راجع بالله تعالی است و بلغنا نیز بصیغه ماضی معلوم غائب باب تفعیل است علم مفعول به است ما مضاف
الیه علم است و عبارتست از الذی اوحینا الیک علمنا بالبینة ماضی معلوم متکلم مع الغیر باب تفعیل است و استودعنا
بالبینة ماضی معلوم غائب باب افتعال است علمهم مفعول به است و عبارتست از ما وصی به نوحا و ما وصینا به ابراهیم
و موسی و عیسی پس ضمیر راجع بنوح و ابراهیم و موسی و عیسی است نحن و ورثة استیناف بیانی است و اشارتست
باینکه تخصیص ذکر این پنج رسول با آنکه علم جمیع رسل نزد ما است برای عمده بودن ایشان است باعتبار اینکه
اولو العزم اند چنانچه می آید در حدیث دهم با آل محمد برای ولایت بر نیست که ان در ان اقیموا مفعول شرع نیست
و مفسر مفعولات افعال بعد از شرع نیست و مفسر ان افعال نیز نیست بلکه مفسر شرع لکم است بمعنی اینکه تعلیم و توضیح
جمیع مسائل شریعت محمدی و ضم تعلیم و توضیح جمیع مسائل شرائع اولو العزم سابقین بان برای زیادتی بصیرت
سانح میشود نهی از اختلاف پیروی ظن پس ان اقیموا محلی از اعراب ندارد و من اشرک بولایة علی بیان معنی المشرکین نیست بلکه
بیان مصداق است این در شرک کسی تجویز کند که غیر علی امامی بعد از رسول بی فاصله باشد البته تجویز کرده که حاکمی در حلال و حرام غیر
الله تعالی هست چه بخشمان علی بهوان ظنند یعنی و ما اهل بیت رسول آنند جمیع که بغایت واضح ساخته الله تع برای ما مسائل دین خود
یعنی شریعت محمدی را پس گفت برای بیان این پایان زیادتی برای تاکید بصیرت با در شریعت محمدی در کتاب خود در سوره
بغایت واضح ساخته الله تع برای شما ای اهل بیت محمد از مسائل دین مطلقا که رسول خود وحی کرده و انچه را که سفارش کرده بان
نوح را امام گفت سفارش کرده بان نوح با انچه بوحی فرستادیم بسوی تو ای محمد و بغایت واضح ساختیم برای شما انچه را که
سفارش کردیم بان ابراهیم را و انچه را که سفارش کردیم بان موسی را و انچه را که سفارش کردیم بان عیسی را امام گفت بیان آیت
اینکه بتحقیق تعلیم کرد الله تعالی ما را و رسانید بما همه رسول علیه السلام علم انچه را که تعلیم کردیم خلائق را که علم

جاینست که بهترین جاهای چیزی باشد مثل محکمات در قرآن که آنها ام الکتاب اند چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور است
و در فقره بیانیه اینست مشار الیه هذه مجموع خابیه و ذوابه است تا اشارت بهذه و بانکه می تواند با وجود آنکه مکتوب بر خابیه
را قبول میکنند مکتوب بر ذوابه را قبول نمیکنند پس سببی ندارد سوای آنکه اول مذهب هوای نفس خبیثه ایشان
نیست و دوم بطلان آنست و می تواند بود که مشار الیه هذه ذوابه باشد یا و یا منعنا زائده است برای مبالغه در
منع واو در واما نیا حالیه است، و عامل آن منعنا است اما منا بفتح همزه منصوب است بر ظرفیت و متعلق آن
مرفوع است تا خبر مبتدا باشد الثقلین مبتدا است و عبارت از محکمات قرآن است یا عبارت از دیوان بزرگ الائمه
در روز قیامت است یعنی بر پایین قرآن نوشته شده که حمزه شیر الله تعالی و شیر رسول او و بزرگ شهدا است
در روز احد مراد اینست که این مضمون در متشابهات قرآن است یا مراد اینست که حدیث رسول است باعتبار آنکه
رسول بمنزلهٔ پایه عرش است و اعتماد عرش در زمان رسول بر او بوده و در اعلای عرش است علی امیر المومنین
است مراد اینست که این مضمون در محکمات قرآن است و التقدیر مکرر شده در محکمات که نزد همه کس معلوم است اشارت
است بتفسیر قول الله تعالی در سورة الزخرف وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم بنا بر آنکه ضمیر شان باشد و فی ام الکتاب
اشارت باشد بمحکمات بسیار اقلا بمحکماتیکه در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن شده و التقدیر مکرر شده که منکران و
تفسیص از هر مکابره کنند گمراه تر اند پس این برهان است بر جمعیکه منکر شده اند حق ما را و غصب کرده اند
میراث ما را و منع تبلیغ کرده اند بحبس و کشتن و مانند آنها ما را از سخن در طلب حق خود و حال آنکه در مجملها و الثقلان
محکمات قرآن است که افاده یقین حقیت ما و بطلان ایشان میکند پس کدام برهان در دنیا و عقبی برای الزام
و اسکات آن مخالفان رساتر است از این یقین ما از اینکه بکشتن و تهدید و مانند آنها منع تبلیغ میکنند ما را و شیعیان
ما را از سخن تا عوام الناس یقین را نفهمند یا نشنوند یا از آنکه بر ذوابه عرش نوشته شده

سوم اصل

قال ابو عبد الله علیه السلام ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان وانا ورثنا محمدا وان
عندنا علم التوراة والانجیل والزبور وتبیان ما فی الالواح قال قلت ان هذا لهو العلم قال لیس
هذا هو العلم ان العلم الذی یحدث یوما بعد یوم وساعة بعد ساعة شرح تبیان مجرور و معطوف بر التوراة است
و اشارت است بانچه محمد بن الحسن الصفار در کتاب بصائر الدرجات در باب عند الائمة من کتب الانبیاء نقل کرده
از امیر المومنین علیه السلام که گفت ان یوشع بن نون کان وصی موسی بن عمران وکانت الواح موسی من زمرد
اخضر فلما غضب موسی القی الالواح من یده فمنها ما تکسر ومنها ما ارتفع فلما ذهب عن موسی الغضب قال یوشع بن
نون عندک تبیان ما فی الالواح قال نعم تا آخر حدیث پس ظاهر اینست که در الواح موسی غیر توراة چیزی مکتوب باشد
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه سلیمان بمیراث گرفت علم را از داود چنانچه الله تعالی گفته در
سوره نمل که و ورث سلیمان داود و بدرستیکه محمد بمیراث برد علم را از سلیمان و بدرستیکه ما اهل بیت محمد بمیراث بردیم
علم را از محمد و بدرستیکه علم است نزد ما توراة موسی و علم انجیل عیسی و علم زبور داود و علم نسخه که بیان و شرح الواح

موسی است یا تمیمی که مرجع آن شکستن بعض الواح خوانده یا از یاد رفتن بعض الواح مجهول باشد از آن که
شخص باید چنانچه در سورهٔ اعراف گفته و فی نسختها هدی و رحمة راوی گفت گفتم بدرستیکه این آنها است
و لیس علم عظیم یا تمیمی که منحصر است علم عظیم در این گفت نیست این و لیس علم عظیم بدرستیکه علم عظیم آنست که
حادث میشود یا استنباط و فکر در معلوم ها که مذکور شد روز بروز و ساعت بساعت مراد آنست که این قسم علوم
نزد اهل علم عظیم است پس منحصر در سابق نیست و میتواند بود که مراد این باشد که عمده حادث است یا باعتبار
اشکال استنباط یا باعتبار آنکه در علم باحوال حوادث زمانه خود لذت بیشتر است یا باعتبار دیگر چنانچه می آید
در شرح حدیث اول باب پنجاهم **چهارم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده ابو بصیر
فقال ابو عبد الله علیه السلام ان داود ورث علم الانبیاء و ان سلیمان ورث داود و ان محمدا
صلی الله علیه و آله ورث سلیمان و انا ورثنا محمدا صلی الله علیه و آله و ان عندنا صحف ابراهیم و الواح
موسی فقال ابو بصیر ان هذا لهو العلم فقال یا ابا محمد لیس هذا هو العلم انما العلم ما یحدث
باللیل و النهار یوما بیوم و ساعة بساعة **شرح** بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و نزد او ابو بصیر
ابو بصیر پس گفت امام علیه السلام بدرستیکه داود میراث برد علم انبیای سابق را و بدرستیکه سلیمان وارث شد
داود را یعنی آنکه میراث برد علم او را و بدرستیکه محمد صلی الله علیه و آله وارث شد سلیمان را و بدرستیکه ما اهل
بیت وارث شدیم محمد را صلی الله علیه و آله و بدرستیکه نزد ما است صحف ابراهیم و الواح موسی پس گفت
ابو بصیر بدرستیکه این است و لیس هر آینه علم عظیم پس گفت ای ابو محمد نیست این و لیس علم عظیم جز این نیست که علم عظیم
آن است که حادث میشود در شب و روز روز بروز و ساعت بساعت مراد باین ظاهر شد از شرح سابق **پنجم اصل**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال یا ابا محمد ان الله عز و جل لم یعط الانبیاء شیئا الا و قد
اعطاه محمدا قال و قد اعطی محمدا جمیع ما اعطی الانبیاء و عندنا الصحف التی قال الله عز و جل صحف ابراهیم
و موسی قلت جعلت فداک هی الالواح قال نعم **شرح** روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت گفت ای ابو محمد بدرستیکه الله عز و جل نداد پیغمبران را چیزی از علم مگر آنکه بتحقیق داد آن را بمحمد صلی الله
علیه و آله و بتحقیق داد محمد را جمیع آنچه داد پیغمبران را و ذکر این برای دفع توهم نسیان بعضی در وقت بعضی دیگر
از علوم [illegible] آنها است و نزد ما است صحفی که گفته الله عز و جل در سورة الاعلی صحف ابراهیم و موسی گفتم
قربانت شوم هر یک از صحف ابراهیم و صحف موسی الواح است و یا جمیع نیست یا مراد آنست که صحف موسی
آن الواح است که در قرآن در حکایت موسی مذکور است گفت آری **ششم اصل** عن ابی عبد الله
[illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام انه سأله عن قول الله عز و جل و لقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر ما الزبور و ما الذکر قال الذکر عند الله و الزبور الذی انزل علی داود و کل کتاب نزل
فهو عند اهل العلم و نحن هم **شرح** الذکر باب فعلی و آن عبارت است از ایجاد سبب اول از اسبابی که

آنچه بوده و آن ایجاد و ابداعیست آنچه مبنا است چنانچه بیان شد در حدیث آخر باب البداء از کتاب التوحید و این قسم
ذکر نزد الله تعالی است و بس یا بمعنی که در آن وقت انبیا و ملائکه هنوز موجود نبوده اند تا مطلع بر آن شوند اول
ذکر قول و العبادات او اعلام آنچه هست انبیا و مانند ایشان را و این قسم ذکر نزد غیر الله تعالی نیز هست
یعنی روایتست از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که عبد الله پرسید امام را از قول الله
عز و جل در سوره انبیاء و هر آئینه بتحقیق نوشتیم در زبور بعد از یاد کردن با آن مکتوب را اینکه کل زمین تصرف
بندگان من که صالح باشند یعنی آید در آخر الزمان که زمان ظهور قائم علیه السلام باشد سوال اینست که چیست مراد
زبور و چیست مراد بیاد کردن گفت مراد بیاد کردن آنست که نزد الله تعالی است یا بمعنی که مراد قسم اول
یاد کردن است و مراد بزبور کتابیست که فرود آورده شد بر داود علیه السلام و هر کتابی که فرود آمده از جانب
الله تعالی پس آن نزد اهل علم هست و ما آن اهل علمیم مراد اینست که جمیع آنچه در آنهاست معلوم ماست بتحقیق

اصل عن ابی الحسن الاول قال قلت له جعلت فداك اخبرنی عن النبی صلی الله علیه و آله ورث النبیین
کلهم قال نعم قلت من لدن آدم حتی انتهی الی نفسه قال ما بعث الله نبیا الا و محمد صلی الله علیه
و آله اعلم منه شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت گفتم او را قربانت شوم
خبر ده مرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آیا بمیراث برد علم پیغمبران همه ایشان را گفت آری گفتم از زمان آدم
تا وقتیکه رسید بخود و نفس یعنی اینکه آیا هیچ پیغمبری خارج نماند گفت نه فرستاد الله تعالی پیغمبری را مگر در حالیکه محمد صلی الله
علیه و آله اعلم از او باشد اشارتست باینکه علم هر یک را ابرد مع شیء زاید بی استثنا پیغمبری مخفی نماند که اگر
علم پیغمبران سابق متداخل باشند این عبارت افاده این میکند که اعلم مجموع من حیث المجموع نیز هست و الا فلا

اصل قال قلت ان عیسی بن مریم کان یحیی الموتی باذن الله قال صدقت و سلیمان بن داود کان
یفهم منطق الطیر و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل شرح
جمله و سلیمان تا المنازل دو احتمال وارد اول اینکه از کلام امام باشد و سلیمان مرفوع باشد بر ابتدا یا
منصوب و معطوف بر اسمین یعنی عیسی و استفهام در و کان مقدر نباشد دوم اینکه از کلام راوی باشد و
سلیمان منصوب و معطوف باشد بعطف نسق بر عیسی و قال صدقت جمله معترضه باشد میان معطوف و معطوف علیه
و در و کان استفهام مقدر باشد بتقدیر او کان یعنی راوی گفت گفتم بدرستیکه عیسی بن مریم زنده میکرد
مرده ها را برخصت الله تعالی یعنی اینکه چیزی را امید است که آن مرده زنده شود امام گفت راست گفتی و سلیمان
بن داود می فهمید سخن مرغان را و رسول الله صلی الله علیه و آله قادر بود بر این مراتب بود علم

اصل قال فقال سلیمان بن داود قال للهدهد حین فقده و شك فی امره فقال ما لی لا اری الهدهد ام کان
من الغائبین حین فقده و غضب علیه فقال لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان
مبین و انما غضب لانه کان یدل علی الماء و هذا و هو طائر قد اعطی ما لم یعط سلیمان و قد کان

الريح والنمل والانس والجن الشياطين المردة له طائعين ولم يكن يعرف الماء تحت الهواء وكان الطير
يعرفه شرح قال للهدهد بتشدید لام تعیینه یا معنی منها عقب باب مفاعلة مشتق است از مقاله بمعنی قلّت یعنی
آب از ترس تشنگی و مراد اینجا اظهار کمی علم است برای اعلام از خود تا تعلیم کند للهدهد متعلق بقالت و لام برای صله است
حین فقده ظرف قال است و شک عطف است بر قال الهدهد یا بر فقده و غضب نیز عطف است بر قال للهدهد یا بر فقده و جزء
هو ظاهر حالست از هذا و عامل آن اشاره است که مفهوم است از هذا یا حال است از نائب فاعل اعطی و مقدم شده بر عامل و مصاحب
حال بر تحت الهوا اشارتست باینکه معرفت هدهد آب را باعتبار مشاهده آن کیفیت هوائی بود که در بالای آب بوده
یا اشارتست ایضا باینکه آبی که هدهد را معلوم میشده در زیر زمین نبوده بلکه بر روی مکانی معلوم غیر هدهد نمی شده
چون بهوای بالای آن استدلال بر آن نمی توانسته اند کرد الطیر بفتح طاء و سکون یاء جمع طائر و بر یکی نیز اطلاق می کنند
و اینجا معنی دوم مراد است و الف لام برای عهد خارجی است یا مراد معنی اول است و الف لام برای جنس است و
مقصود نسبت معرفت بجنس طیور است هر چند که در جنس یکی باشد و مثل اوست الملائکة پس امام علیه السلام گفت هدهد بسبب آنکه
سلیمان بن داود جهل خود را ظاهر ساخت برای هدهد و چون نیافت هدهد را در جای خود و شک کرد در کار
خود یا کار هدهد باین روش که گفت چنانچه الله تعالی حکایت کرده در سوره نمل چه حالست مرا که نمی بینم هدهد را اگر
اینجا است بلکه آیا هست که از غائبانست این شک در هنگامی بود که ندید هدهد را در جای خود و غضب کرد بر هدهد باین
روش که گفت هر آینه عذاب خواهم کرد البته او را عذابی سخت یا هر آینه ذبح خواهم کرد البته او را یا هر آینه خواهد آورد البته
نزد من برهانی ظاهر که باعث قبول عذر او و دفع عذاب و ذبح از او شود و او یا هر آینه خواهد شد اشارتست بجهل او
بوجود آبادانی سبا و اهل آنجا که آفتاب می پرستند و چرا نیست که غضب کرد برای اینکه راه نمی نمود هدهد سلیمان را
بر آب پس این جانور بر حالی مرغیست تحقیق داده شده چیزی که داده نشده آن بسلیمان و حال آنکه بتحقیق بودند باد
و مورچه و آدمیان و جنیان و شیاطین سرکش آن عبادت رحمن او را مطیعان و نمی شناخت آب را در زیر هوا
و آن مرغ میشناخت آنرا اگر گوئی در استدلال بجهل سلیمان فی الجمله احتیاج بمقاله برای هدهد که صریحا از آیت
معلوم نمی شود نیست چه شک او در حال خود یا حال هدهد صریحست و ایضا تردید در حین غضب دلالت بر جهل بحقیقت
حال میکند صریحا گوئیم جهل بامثال این جزئیات مخصوص سلیمان نیست بلکه مشترکست میان او و رسول و اهل البیت
چنانچه می آید در حدیث ششم باب سی و هشتم پس این جهل در مخلوقات نقص نیست مطلقا بلکه آنچه در ایشان نقص است
جهالت بقواعد کلیه مستنبط شود از آنها علم بامثال این جزئیات مثل جهل سلیمان بقاعده که از آن بوجود آب در طرفی
معلوم شود و جهل است بجزئیاتی که جهل بآنها مستلزم جهل بقواعد کلیه است مثل جهل بر رسول و کتاب و امام و از این
تحقیق ظاهر میشود که قول هدهد در اثبات سلطان مبین که احطت بما لم تحط به و جئتک من سبأ بنبأ یقین برای
اظهار علم بآن قاعده است که مستنبط شد وجود آنها در شهر سبا و از آن مستنبط شد وجود خلقی بسیار در آنجا و آن باعث
استفسار از دین آن قوم شد که عبادت رب العالمین چرا نمیکنند و تفحص امام زمان چرا نمی شناسند بوجود ... قوم

حجت عقل تر ایشان بشواهد ربوبیت اصل وان الله یقول فی کتابه ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او
قطعت به الارض او کلم به الموتی وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذی فیه ما تسیر به الجبال وتقطع
به البلدان ویحیی به الموتی ونحن نعرف الماء تحت الهواء شرح درین فقرات بیان اینست که قدرت ما بر
وسعت ملک بیشتر از سلیمان است وانچه او جاهل بآن بود ما عالمیم بآن جملهٔ شرطیه تا قرآن است برای تنکیر بمعنی بر تعظیم است
بمعنی قرآنا فی صدور الذین اوتوا العلم خبر او محذوف است برای اکتفا بقرینه تقدیره لو ان قرآنا استعمل لامر کذا لکانت
میکند بران محذوف انچه در سورة الرعد بعد این فقره است که بل لله الامر جمیعا سیرت به الجبال تا آخر جمله خبریه است
التقطیع ریگاره تنگ کردن جاها ومانند اینها در زینت بسیر والقطع بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است ویحیی بصیغهٔ مجهول
باب افعال است یعنی بدرستیکه الله تعالی میگوید در قرآن در سورهٔ رعد واگر اینکه قرآنی که عظیم الشان است بکار برده میشد
برای کاری حرکت داده میشد بآن کوهها یا تقطیع وزینت داده میشد بآن زمین یا بهم زبانی درآورده میشدند
بآن اموات بلکه برای رضای الله تعالی است پس کار اهل آن قرآن همه بمعنی اینکه لیکن ایشان طلب بزرگی دنیا
نمیکنند بیجا امام گفت بتحقیق بمیراث گرفتیم ما این قرآنی را که در آن هست چیزیکه حرکت داده میشود بآن کوهها و زینت
داده بآن شهرها بنهرها و امثال آنها و زنده کرده میشوند برای همزبانی اموات بآنمعنی که این کار دانان ممکن است
وما میدانیم آب را در زیر هوا بآنمعنی که قاعدهٔ استنباط رسیدانیم واین منافات ندارد با جهل بوجود آب پیش از
استنباط اصل وان فی کتاب الله لآیات ما یراد بها امر الا ان یاذن الله به مع ما قد یاذن الله مما کتبه
الماضون جعله الله لنا فی ام الکتاب ان الله یقول وما من غائبة فی السماء والارض الا فی کتاب مبین
ثم قال ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فنحن الذین اصطفانا الله عز وجل واورثنا
هذا الذی فیه تبیان کل شیء شرح تنوین لآیات برای تعظیم است ما نافیه است وجملهٔ یراد استیناف بیانی است
در جواب سوالی مقدر گویا سائلی گفته که اگر چنین آیات هست پس چرا طلب امارت و حکومت دنیا نمیکنند علما
بان امارت و مراد اینجا مناسب است ان یاذن بصیغهٔ مضارع غائب باب علم است و چون اذن اینجا متعدی
به باشد بمعنی اعلام است و مراد اعلام حسن چیزی و تجویز کردن آنست ضمیر به راجع بامر است قد تاذن بصیغهٔ ماضی
معلوم غائب باب تفعیل است التاذن اعلام کردن جمله جعله استیناف بیانی وقد ورثنا تا آخر است ضمیر جعله راجع
به موروث مفهوم از جمله است ام الکتاب عبارت از محکمات قرآن است چنانچه در سورهٔ آل عمران گفته منه آیات
محکمات هن ام الکتاب ومراد بمحکم آیتی است که صریح باشد نزد صاحب انصاف واحتمال نسخ در آن نباشد مثل اینکه
از جملهٔ خبریه باشد نه از جملهٔ انشائیه جمله ان الله یقول تا آخر استیناف بیان جعله است و دلالت میکند بر اینکه این دو آیت
از محکمات است و منکر معنی آن یا بنفی آن مکابره میکند تا آخره غائبه برای مبالغه است بمعنی غائبیت نهان یعنی
بدرستیکه آن قرآن آیات عظیم الشان هست که حکومت کل روی زمین بآنها میسر است آیا اراده کرده نمی شود
بآنها کاری بآنمعنی که ما که دانایان آیاتیم اراده نمی کنیم بآنها امری مگر وقتیکه رخصت کند الله تعالی

آن و ملحق سازد از آن چیزها یکه رخصت کرده الله تعالی آنها چیزهای است که نوشته اند سابقین در کتب خود از
خوارق عادات و در کتاب لب باب الدرجات بجای المامونون المامنین است و بنا بر آن مراد این است که اخبار
چیزهایست که نوشته الله تعالی در قرآن در حق سابقین مثل حکایت خوارق عادات عیسی و سلیمان گردانیده و همه
تعالی بمیراث علم قرآن را برای ما در محکمات قرآن که ما در قرآن و اصل آنست بیان این آنکه عنقریب میاید الله تعالی میگوید
در سوره نمل و نیست هیچ غایبت پنهان که واقع باشد در آسمان و زمین مگر آنکه ثابت است در کتابی که ظاهر است
نزد علمای آنکتاب مراد قرآنست که معلوم است نزد رسول و ائمه هدی بعد از آن گفته در سوره فاطر بعد از
وحی قرآن ثم بمیراث دادیم قرآن را بجمعیکه برگزیدیم ایشانرا از جمله بندگان ما بیان این آیت شده در احادیث
باب بیست و چهارم امام گفت پس ما آن جمعیم که برگزیده ما را الله عزوجل و بمیراث داده ما را از رسول این قرآن
که در آن بیان واضح همه چیز است اشارت است بآیت سوره نحل نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء

باب سی و چهارم اصل باب ان الائمة علیهم السلام عندهم جمیع الکتب التی نزلت من عند الله عزوجل وانهم یعرفونها علی اختلاف السنتها

شرح این باب بیان اینست که ائمه معصومین علیهم السلام نزد ایشان است جمیع کتابهائی که نازل شده از
جانب الله عزوجل و اینکه ایشان میشناسند آن کتابها را بمعنی اینکه علم بآنها دارند و آنکه همه ایشان نوفقت میکنند
اخبار آنها باهم و با عزل در این باب دو حدیث است **اول اصل** عن هشام بن الحکم فی حدیث بریه انه
لما جاء معه الی ابی عبدالله علیه السلام فلقی ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فحکی له هشام بن
الحکم الحکایة فلما فرغ قال ابو الحسن لبریه یا بریه کیف علمک بکتابک قال انا به عالم ثم قال کیف
ثقتک بتاویله قال ما اوثقنی بعلمی فیه فابتدأ ابو الحسن یقرأ الانجیل فقال بریه ایاک کنت اطلب منذ
خمسین سنة او مثلک **شرح** بریه بضم بای یکنقطه و فتح رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و
آخرش های معنز ابراهیم است و ابن بابویه در کتاب خود در توحید باب الرد علی الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة
بریه گفته و نقل حکایت او کرده و مجلس اینکه او اعلم علمای نصاری بوده و شهرت او بحدی بوده که نصاری
در هر دیار بوجود او فخر می کردند و بسبب او ترجیح میدادند دین خود را بر جمیع ادیان و او هفتاد سال اعلم
علمای آن دین بوده و معهذا در دل او شکی بود در دین خود و او را زنی بود و در خلوت با آن زن بیان
میکرد ضعف دین نصاری و ضعف کسی را که جمیع نصاری او را اعلم علمای خود میدانستند و او هر روزی ظن
حکم میکند پس در تفحص مذاهب اهل اسلام و اعلم علمای هر مذهبی افتاد و هر بار که با طائفه گفتگو میکرد میدانست
که اهل باطلند تا آنکه شنید که طائفه دیگر از اهل اسلام هستند که ایشان را شیعه امامیه می گویند و در میان هشام بن
الحکم بغایت عالم است و آمد با علمای بسیار از نصاری بمدرسه هشام و با او گفتگو کرد و ملزم شد و آزرده بخانه
خود برگشت و چون زنش پرسید که چرا چنین دلگیری و نقل حکایت کرد زنش گفت آیا تو میخواهی حق

باشی و بر حق بمیری یا بر باطل گفت بر حق گفت پس هر جا که بحق بر خوری میل بآن کن و ما حجت مکن که شوم است
و اهلش در جهنم است این سخن او را خوش آمد و فردا نزد وی تنها نزد هشام رفت و گفت آیا کسی دیگر هست در
این گفته شما که تو عمل بقول او کنی گفت آری و صفات امام جعفر صادق علیه السلام را بیان کرد بریه گفت آنها موافق
صفات عیسی است پس هشام و بریه و زنش از کوفه رفتند بمدینه بقصد ملاقات امام علیه السلام یا و را آیا علم را بحبیب
است دیشوا اند بود که صلاحیت عالم باشد و بریه تقدیر تقدیم آن بر عالم افاده حصر میکند او تعنی صیغه تعجب است یا در تعلیمی
برای سببیت است او مثل همزهٔ استفهام و او عطف است و معطوف علیه مقدر است بتقدیر اکبر منک لیعرف هذه
المعرفة و مثلک پس مثلک مرفوع است تا مبتدا باشد و خبرش محذوف است تقدیر مثلک لیعرف هذه المعرفة
یعنی روایت است از هشام بن الحکم در حکایت بریه که چون آمد او بسوی امام جعفر صادق پس در خورد سر راه
ابوالحسن بن موسی بن جعفر علیه السلام را پس نقل کرد برای او هشام بن الحکم حکایت بریه را بالتمام پس چون
فارغ شد از حکایت گفت ابوالحسن علیه السلام بریه را که ای بریه چون است دانش تو بانجیل گفت من بسبب آن نسبت به
پس بآن دانا شده ام گفت چون است خاطر جمعی تو بریه بر دانستن آن بسوی بیان قرائت گو عیسی آن قرائت انجیل قرائت
میکرده گفت عجب بآن خاطر جمعیم بسبب علمی که دارم در آن باب باین معنی که میدانم که عیسی بچه روش قرائت انجیل
میکرده چنانچه در قرائت قرآن منقول شده که اقرأکم ابی هشام گفت پس شروع کرد ابوالحسن علیه السلام قرائت
میکرد انجیل را ابن بابویه در اینجا نقل کرده که بریه گفت قسم بعیسی که هر آئینه عیسی قرائت انجیل بهمین روش
میکرده و قرائت نکرده این روش مگر عیسی پس گفت بریه ترا میطلبیدم پنجاه سال تا حال آیا مثل تو طفلی تا حال میبایست علم
میدانسته اصل قال فآمن بریه وحسن ایمانه وآمنت المرأة التی کانت معه فدخل هشام وبریه والمرأة
علی ابی عبد الله علیه السلام فحکی له هشام الکلام الذی جری بین ابی الحسن موسی وبین بریه فقال
ابو عبد الله علیه السلام ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم شرح نصب ذریة بر حالیت از آل
ابراهیم است یا بدل از آن از قبیل بدل بعض از کل یا منصوب بفعل مقدر است که اصطفی باشد و جمله استیناف
بیانی سابق است یعنی هشام گفت پس ایمان آورد بریه و با اخلاص شد ایمان او و ایمان آورد آن زن که با او بود
پس داخل شد هشام و بریه و زن او بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس نقل کرد برای امام علیه السلام
هشام سخنی را که گذشت میان موسی بن جعفر و میان بریه پس گفت امام علیه السلام آیت سورهٔ آل عمران
که الله تعالی برگزید آل ابراهیم را در حالیکه فرزندان باشند که تولد و تعلم بعض ایشان از بعض دیگر باشد باین معنی که
رسول و نبی نباشند و پسر از پدر یاد گیرد و الله تعالی شنوای داناست فصل در سورهٔ آل عمران چنین است
قل اطیعوا الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران
علی العالمین ذریة تا آخر و در معنی این آیات چند احتمال است از آنجمله اینست که بگو ای محمد اصحاب خود را که اطاعت کنند
الله تعالی و رسول او در قبول وصی پس اگر قبول نکنند پس بدرستیکه الله تعالی دوست نمیدارد کافران را

آمدیم نزد تو میخواستم اذن داخل شدن را بر تو پس شنیدیم که سخنی میگفتی که بلغت عربی نبود پس خیال کردیم که خود که آن بلغت سریانی خواهد بود و بعد از آن گریه کردی پس گریه کردیم از گریه تو پس گفت آری سریانی بود و یاد کردم الیاس ع پیغمبر را و بود از عبادت کنندگان پیغمبران بنی اسرائیل پس گفتم چنانچه میگفت در سجود خود اصل ثم اندفع بالسریانیة فلا والله ما راینا قسا ولا جاثلیقا افصح لهجة منه به ثم فسره لنا بالعربیة فقال کان یقول فی سجوده اتراك معذبی وقد اظمأت لك هواجری اتراك معذبی وقد عفرت لك فی التراب وجهی اتراك معذبی وقد اجتنبت لك المعاصی اتراك معذبی وقد اسهرت لك لیلی قال فاوحی الله الیه ان ارفع راسك فانی غیر معذبك شرح القس بفتح قاف و تشدید سین منقوط رئیس نصاری و در علم الجاثلیق اعلم علمای نصاری در بلاد اسم الهواجر جمع هاجره وقت ظهر و شدت گرما یعنی بعد از آن شروع کرد امام علیه السلام در آن سخن بلغت سریانیه پس بخدا قسم که ندیدیم عالم نصاری را و نه عالم علمای ایشان را که فصیح تر باعتبار لهجه باشند از امام علیه السلام بسریانی مراد این است که او فصیح تر از ایشان بود بعد از آن تفسیر کرد آن سخن را برای ما بلغت عربیه باین روش که گفت امام علیه السلام که الیاس ع میگفت در سجود خود که آیا خود را چنین می بینی که عذاب کنی مرا و تحقیق تشنه کرده ام برای رضای تو روزهای میانهای روز گرم میان گرم خود را باینمعنی که تشنگی روزه در آن وقتها کشیده ام آیا خود را می بینی که عذاب کنی مرا و تحقیق مالیده ام برای رضای تو در خاک روی خود را آیا خود را می بینی که عذاب کنی مرا و تحقیق دوری کرده ام برای رضای تو از گناهان بسیار آیا خود را می بینی که عذاب کنی مرا و تحقیق بیدار کرده ام برای رضای تو شب خود را باینمعنی که بیداری کشیده ام در شبها امام گفت پس وحی کرد الله تعالی بسوی الیاس ع که بردار سر خود را چه بدرستیکه من عذاب کننده تو نیستم مخفی نماند که ظاهر کان یقول و ظاهر فاوحی اینست که الیاس ع این کلام را مکرر میگفت در سجدات و هر بار وحی می آمد بگذار باز آخر آمده اصل قال فقال ان قلت لا اعذبك ثم عذبتنی کان ماذا الست عبدك وانت ربی قال فاوحی الله الیه ان ارفع راسك فانی غیر معذبك فانی اذا وعدت وعدا وفیته شرح فرق میان انی غیر معذبك و میان لا اعذبك اینست که اول افاده نفی عذاب میکند در حال و در آنچه در حکم حال است باینمعنی هنوز که احتمال تغیر و عاقبت بگی نمیکنی چنانچه الحال هستی عذاب نمی کنم ترا پس وقوع عذاب بحکم ترا پس وقوع عذاب در زمان مستقبل احتیاج بتخصیص خارجی برای این کلام ندارد و دوم افاده نفی عذاب میکند در حال و در استقبال مطلقا در ظاهر لفظ لیکن این قسم وعده الهی مخصص میباشد بتخصیص خارجی مثل آیات وعید که دلالت میکند بر اینکه اگر کسی اخلال بشروط بندگی کند در زمان مستقبل و بنای تکلیف معذب می شود و مدلول ظاهر این کلام بهم طرف می شود پس وقوع عذاب در زمان مستقبل بنابر کلام دوم العبد می شود از آن بنابر کلام اول و لهذا الیاس ع علیه السلام عرض کرد که اگر لا اعذبك بفرمائی خاطر من جمع نمی شود چه جای اینکه انی غیر معذبك گفتی و این برای حسن طلب وعده عدم عذاب است بی تخصیص داخلی و خارجی و الله تعالی جواب گفته که سر بردار که طول سجود باعث این وعده نمی شود زیرا که اگر این وعده کنم وفا بآن می بایدم کرد

ابهام و تعظیم است تفسیر القرآن بنا بر علم تفسیر القرآن است احکامه بکسر همزه منصوب و معطوف بر تفسیر است و ضمیر راجع
بقرآن است الاحکام ضبط چیزی بکوئی که هیچ چیز از آن فوت نشود الحدثان بکسر حای بی نقطه و سکون دال بی نقطه و ثاء سه نقطه
جمع حدث تازه بهم رسیده جمله اذا اراد استیناف بیانی است برای بیان علم اولو الامر یا بنها مراد آنست که الله تعالی
بیان علم اولو الامر باینها کرده مثل آنکه گفت در سوره نساء لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لیکن مخالفان نمی شنوند
الاسماع شنوانیدن چیزی به کسی که فهمیده شود لم یسمع در اول بصیغه معلوم باب تفعیل است التسمیع کسی را
لائق شنوائی شمردن و این اشارت است بتفسیر آیت سوره انفال که گذشت در حدیث اول باب پانزدهم و اشارت است
بدفع شبهه مشهوره در قول الله تعالی لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون که دو جمله است اول صغری
و دوم کبری و مرتب میشود از آنها قیاسی از شکل اول و جامع جمیع شروط انتاج که نتیجه میدهد که لو علم الله فیهم خیرا لتولوا
و هم معرضون و این محال است و حاصل جواب آنست که این قیاس جامع شروط انتاج نیست چه گوئیم حد اوسط مکرر
نیست و بعبارتی دیگر میگوئیم که کبری کلیه نیست زیرا که عادات شرط در صغری لو امتناعیه است پس مراد بمقدم کبری اسماع
بر تقدیر عدم علم خیر است در ایشان است نه مطلقا و تالی کبری اشارتست بانچه می آید در کتاب الایمان والکفر در باب
وجوه الکفر که باب صد و شصت و ششم است که انکار حق بر دو قسم است اول انکار از روی ظن و بازی دادن خود
چنانچه گفته در سوره بقره ان هم الا یظنون و دوم انکار فهمیده و دانسته از روی مکابره چنانچه گفته در سوره نمل و جحدوا بها
و استیقنتها انفسهم پس مراد بکبری آنست که اکثر ایشان را اخراج از قسم اول میکرد در قسم دوم داخل میشدند
لم یسمع در دوم بصیغه معلوم علم است بنیة بضم او کسر نون و تشدید یای دو نقطه در پائین و گاه بی یای دوم را
طلب بجد میکنند چنانچه بنیت طلب میکنند بمعنی چیزی است لبیس مصغر بنیة بفتح او فتح نون و تای تانیث بمعنی چیز است
اصلش بنوط بوده و چون در تصغیر واو عود کرد یا یا جمع شد قلب بیا شده ادغام شد الادعیه جمع دعای بکسر واو ظرف نها و
مراد اینجا جمعی است که بر زبان ایشان تبدی و دو روشان عقل باشند تا سر فاش نکنند و در کتاب بصائر الدرجات
دعای است المستراح بضم میم و سکون سین بی نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و الف و آخرش
حای بی نقطه موضع استراحت بمعنی کسی که پناه دهد و بیرم از ضرری که از هر که گوئی بهر سد یا بمعنی کسی که از نفس او
ضرری بما نرسد یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستیکه از جمله علمی عظیم که داده شده ایم از جانب الله
علم تفسیر قرآن و علم ضبط جمیع قرآن است چنانچه نازل شده و علم تفسیر زمانست مثل انقراض دولتی و حدوث دولتی
دیگر و علم حوادث زمان است و نشکر امداد کند الله تعالی بحالت گردیدن بمعلوم خود شما از ما چیزی مطلوب است از امامی که
دلالت بر احاطه علم ما تا تمام کند و اگر میخواهند کسی را که لائق فهمیدن نشمرده او را امر آینه پیش میگزارند بر حال
مکابره چنانچه لو یا لائق فهمیده آن آیات را بعد از آن امام علیه السلام خود را از سخن نگاه داشت اندک زمانی بعد از آن
گفت و اگر می یافتم کسانی را که بند زبان داشته باشند یا مواضع استراحتی را هر آینه میگفتم آنها را هر چند که انکار نکنند اصلا
برای زیادتی اتمام حجت و الله تعالی است طلب یاری کرده شده ما موضع طلب یاری

چهاردهم اصل

کرد علی آن الله تعالی است و دال بر صدق دعوی رسالت است و من عنده علم الکتاب اشارت بدلیل خواهد بود که
اولا بیان شد لیکن اکتفا بمقدمه دوم شده بنابر اینکه آن عمده بوده درین مقام و چون عمده بودن مختلف میشود
باختلاف مقامات و مخاطبین این منافات ندارد با آنکه در بعض آیات اکتفا بمقدمه اول شده باشد

باب سی و ششم اصل باب ما اعطی الائمة علیهم السلام من اسم الله الاعظم

شرح این باب بیان چیزیست که داده شده اند ائمه معصومین علیهم السلام از جمله اسم اعظم الله تعالی و درین باب سه
حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اسم الله الاعظم علی ثلثة وسبعین حرفا وانما
کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه وبین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده
ثم عادت الارض کما کانت اسرع من طرفة عین ونحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان وسبعون
حرفا وحرف عند الله تبارک وتعالی استاثر به فی علم الغیب عنده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
شرح الحرف بفتح های بی‌نقطه و سکون رای بی‌نقطه کناره چیزی چون اسم اعظم عبارتست از کنه ذات الهی که معلوم
غیر الله تعالی نیست اصلا و جزو ندارد اصلا پس حرف در اینجا بمعنی کناره که جزو چیزی باشد نیست بلکه بمعنی کناره خارج
است بیان این آنکه ذات الله تعالی را دو قسم صفات است قسم اول صفاتیست که معلوم عامه خلائق میشود و داخل نود و نه
نام و قسم دوم صفاتیست که معلوم نیست مگر بعضی از بعض خواص را بر قدر مراتب ایشان و چون قسم دوم از نسبت
بذات از قسم اول خفی تر گویا که متصل است بذات آنها را کناره ذات گفته فخسف بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است ضمیر
مستتر راجع بآصف یا راجع بحرف است و باء در بالارض برای تعدیه است ثم عادت برای تعجب است یعنی روایت
است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت بدرستیکه اسم الله تعالی که اعظم است بر هفتاد و سه کناره است و جز این نیست
که بود نزد آصف از آن کناره یک کناره پس سخن گفت بآن یک حرف پس فرو کرد زمین را مقدار میان خود و میان
تخت بلقیس چنانچه اگر کسی خواهد که دو سر چوب را بهم متصل کند میان را فرو میکند تا آنکه فرا گرفت تخت بدست
خود را چون آن عود کرد زمین حالیکه بود زودتر از یک چشم بر هم زدن مخفی نماند که بنابر این سرعت ممکن است که میان
آصف و تخت خلق بسیار باشند و در روز در حالت بیداری فرو رفته باشند بتغیر زمین و خبردار نشده باشند چنانچه جماعت
انگور دست طرف آب و ماهتاب از راه بر نشیب میکنند و نمیبرد اصلا و فی الحال ایشان ممکن نیست که دلی نداشته باشد امام
علیه السلام گفت ما اهل بیت رسول نزد ما از اسم اعظم هفتاد و دو کناره هست و یک کناره نزد الله تبارک و تعالی
است ممتاز کرده خود را بآن در علم غیب نزد خود نیست پیچیدگی عزم از کاری و نه قوت عزم در کاری مگر بوسیله انگیزی
الله که بلند مرتبه بزرگ مرتبه است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان عیسی بن مریم
صلی الله علیه اعطی حرفین کان یعمل بهما واعطی موسی اربعة احرف واعطی ابراهیم ثمانیة احرف
واعطی نوح خمسة عشر حرفا واعطی آدم خمسة وعشرین حرفا وان الله تبارک وتعالی جمع ذلک
کله لمحمد صلی الله علیه وآله وان اسم الله الاعظم ثلثة وسبعون حرفا اعطی محمد صلی الله علیه وآله

استیاز داده شده بانسبت در علم غیب که مخصوص الله تعالی است

باب سی و هفتم اصل باب ما عند الائمة علیهم السلام من آیات الانبیاء ع

شرح این باب بیان چیزی است که نزد ائمه معصومین علیهم السلام است که نشانهای عجیب پیغمبران سابق است
علیهم السلام و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کانت عصی موسی لآدم
فصارت الی شعیب ثم صارت الی موسی بن عمران وانها لعندنا وان عهدی بها آنفا وهی خضراء کهیئتها
حین انتزعت من شجرتها وانها تنطق اذا استنطقت واعدت لقائمنا علیه السلام یصنع بها ما کان
یصنع موسی وانها لتروع وتلقف ما یافکون وتصنع ما تؤمر به انها اقبلت حیث تلقف ما یافکون
یفتح لها شفتان احدیهما فی الارض والاخری فی السقف وبینهما اربعون ذراعا تلقف ما یافکون
بلسانها فتشی انتزعت بصیغه معلوم و مجهول می تواند بود الانتزاع کنده شدن و کندن لتروع برای منقوطه
و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائبه مجهول باب تفعیل است ماخوذ از ترویع بمعنی به کسی چیزی را انداختن و دل را ربودن
بضم رای و سکون واو میگویند بالصیغه معلوم از باب نصر است ماخوذ از روع بفتح رای و سکون واو بمعنی کسی را
ترسناک و مضطرب کردن یا بمعنی برجوع یا از باب تفعیل است ماخوذ است از ترویع بمعنی کسی را ترسناک و مضطرب کردن
و اضطراب را روع بفتح رای و سکون واو میگویند یا الغین بانقطه بصیغه معلوم باب نصر است ماخوذ از روغ بفتح رای
منقوطه و سکون واو بمعنی میل از جانبی بجانبی و بمعنی رجوع و همه مناسب است اینجا چه عصا ملهم می شود بانچه زبونیش
ملهم میشود بکار خود به تفریع و ترس می اندازد ظالمان را و حرکت میکند در جواب برای کاری که فرموده میشود
در رجوع میکند بحال صفتی که در زمان موسی برای فرا گرفتن آلات سحر بهم رسانیده بود تلقف بصیغه مضارع
غائبه معلوم باب علم است و اشارت است بآیت سوره اعراف التلقف فرا گرفتن چیزی بکمال زودی یافکون بصیغه
مضارع غائب باب ضرب است و عاید بجای محذوفست بتقدیر یافکونه الافک بفتح همزه و سکون فای برگردانیدن
کسی از راه حق بسببی مثل کتب ضلالت و مجرابها علی ما ادانهما بکسر و فتح همزه و بفتح همزه و فتح فای دروغ گفتن
جمله تلقف ما یافکون حال مقدره است از فاعل اقبلت مراد بالسقف آسمان است بمعنی جانب او یعنی ...
از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود عصای موسی برای آدم پس گردید بشعیب بعد از آن گردید بموسی بن عمران
و بدرستیکه آن نزد ماست و بدرستیکه وارسیدن من بآن درین وقت بود از نزد است مانند حالیست آن
وقتی که کنده شد از درخت خود و بدرستیکه آن برآینه سخن میگوید وقتیکه بسخن در آورده شود و مهیا کرده
شده است برای قایم آل محمد علیه السلام بآن آنچه را که میکرد موسی و بدرستیکه آن عصا ملهم شود که چه
باید کرد و فرو میگرد و بزودی نزد در اضطراب و از او قتی را که می افکنان بابها فریب میدهند مردم را و از حق میگردانند
بوسیله کتب ضلالت چیزها را که فرموده شود بآن بدرستیکه عصا در حالیکه آمد تا فرا گیرد بزودی آنچه را که بآن
فریب میدهند گشوده می شود برای او یکی از آن دو در زمین و دیگری در آسمان و میان آن دو لب

در مدینه که در آن ساعت در خواب غفلت بودند و میتواند بود که با معویه و لشکر او باشند در صفین یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بیرون آمد امیر المومنین علیه السلام از منزل خود در ساعتی
که بود در اول شب بود بعد از ثلث اول شب بر حالی که میگفت به پنهانی که آنچه میگویم سخن نهانست و این شب شب
تاریکست بیرون آمده بر شما امام زمان بر حالی که بر بدن او پیراهن آدم است و در دست او انگشتر سلیمان است و عصای
موسی است مراد اینست که در این وقت قادرم بر استیصال شما بر نوعی که هیچکس نداند که چه سبب شد لیکن الله تعالی
را مصلحتی است در آنچه مرا آن فرموده و صبر میکنم برای رضای الهی نه برای عجز از رفع شما بیان این مضمون
شد در حدیث هفتم باب سی و سوم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول اتدری
ما کان قمیص یوسف علیه السلام قال قلت لا قال ان ابراهیم علیه السلام لما اوقدت له النار اتاه جبرئیل
علیه السلام بثوب من ثیاب الجنة فالبسه ایاه فلم یضره معه حر ولا برد فلما حضر ابراهیم الموت جعله
فی تمیمة وعلقه علی اسحق وعلقه اسحق علی یعقوب فلما ولد یوسف علیه السلام علقه علیه فکان فی
عضده حتی کان من امره ما کان فلما اخرجه یوسف بمصر من التمیمة وجد یعقوب ریحه وهو قوله
انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون فذلک القمیص الذی انزله الله من الجنة قلت جعلت
فداک فالی ای شیء صار ذلک القمیص قال الی اهله ثم قال کل نبی ورث علما او غیره فقد انتهی الی آل
محمد صلی الله علیه وآله **شرح** التمیمة بفتح تای دو نقطه در بالا و کسر میم و سکون یای دو نقطه در پایین و میم و تای
ثابت بازوبندی مانند آن التعلیق بستن چیزی بر کسی یعنی روایت است از امام جعفر علیه السلام راوی گفت
شنیدم او را میگفت آیا میدانی از چه بود پیراهن یوسف علیه السلام گفتم نه گفت بدرستیکه ابراهیم علیه
السلام که افروخته شد برای او آتش آورد نزد او جبرئیل علیه السلام جامه از جامهای بهشت پس پوشانید
او را آن جامه پس ضرر نکرد او را آن جامه گرما و نه سرما پس وقتی که رسید ابراهیم را مرگ گردانید آن جامه را در
بازوبندی و بست بر اسحق و بست آنرا اسحق بر یعقوب پس وقتی که متولد شد یوسف بست یعقوب آنرا بر یوسف
پس بود در بازوی او تا آنکه واقع شد از کار یوسف آنچه مشهور است باحوال یوسف از رفتن کید برادران تا عزیز مصر شدن
پس چون بیرون کرد جامه را یوسف پس بود آنجامه در بازوی یوسف بمصر یافت یعقوب بوی آنرا از کنعان و این است
مضمون قول یعقوب تا قول الله تعالی در حکایت یعقوب در سوره یوسف ولما فصلت العیر قال ابوهم انی
اشارت است باینکه لما ظرف قول است و پس نظرف وجد ان نیز چه اجد برای حال حاضر نیست بلکه برای
استمرار است مثل لفعل ابد بالشاء و فصل بمعنی انفصال از مصر غیبت بمعنی قطع است و مراد
قطع مسافت میان یوسف و حوالی کنعان است چه فصل بمعنی جدا شدن در استعمالات لغت نیست
و مع هذا در اینجا لفظی ندارد چه مناسب تر اینست که بوی او از مصر شنیده باشد نه نگفته باشد یا از شدت
بوی او دانسته باشند که در مادم نشیمن سهو و تکذیب او استمراری نخواهد داشت و صدق او زود ظاهر میشود

کردند بنا بر اینکه مدار اینها در از کلام ایشان اینست که آن امام غیر مخاطب باشد و تصریح بامامت خود موافق مصلحت نبود و راوی را
گفت پس گفتند او را بتحقیق خبر داده شد مرا از تو جماعت اعتمادی که تو فتوی میدهی و اقرار می کنی و قائل می شوی
بامام مفترض الطاعة که موجود است مراد اینست که هر گاه در میان شما نباشد پس در میان کیست و می تواند بود که
مراد این باشد که فتوی میدهی که در میان اهل البیت موجود است و این خلاف گفته تو الحال و سنت و نام می بریم آن
کسان را برای تو که نشان فلان و فلان اند و ایشان از جمیع اند که دروغ نمیگویند پس غضبناک شد امام و گفت من
امر نکردم ایشان را بگفتن این سخن پس چون دیدند اثر غضب را در روی امام بیرون رفتند از مجلس پس گفت
مرا آیا می شناسی این دو مرد را گفتم آری ایشان از مردم بازار روغن فروشی ما اند یا مراد اینست که همسایه ما اند در بازار
و ایشان از زیدیه اند و ایشان دعوی میکنند که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عبد الله بن الحسین است پس
امام گفت دروغ گفته اند لعنت کند خدا ایشان را بخدا قسم که ندیده آنرا عبد الله بن الحسن نه بیک چشم خود و نه بهر دو چشم
و نشناسست بایکی یک چشم عبد الله و ما آواز کرده شده بود مگر دیده آنرا پدرش خدا یا ندیده باشد آن را نزد امام
زین العابدین علیه السلام پس نزد خود هیچکدام ندیده اند اصل فان کانا صادقین فما علامة فی مقبضه
وما اثر فی موضع مضربه وان عندی لسیف رسول الله صلی الله علیه و آله وان عندی لرایة رسول الله
صلی الله علیه و آله ودرعه ولامته ومغفره فان کانا صادقین فما علامة فی درع رسول الله صلی الله
علیه و آله وان عندی لرایة رسول الله صلی الله علیه و آله المغلبة وان عندی الواح موسی
وعصاه وان عندی لخاتم سلیمان بن داود وان عندی الطست الذی کان موسی یقرب به
القربان شرح المقبض بفتح میم و سکون قاف و فتح و کسر بای یکنقطه و آخرش ضاد بانقطه و بکسر میم و فتح بای
جائیکه بدست گرفته میشود از شمشیر و مانند آن المضرب بفتح میم و سکون ضاد بانقطه و فتح و کسر رای بی نقطه و
آخرش بای یکنقطه تیزی شمشیر الرایة برای بی نقطه و الف و یای دو نقطه در پایین نشانی که در لشکرگاه بلند میشود
والدرع بکسر دال بی نقطه و سکون رای بی نقطه و آخرش عین بی نقطه زره بدن اللامة بفتح لام و سکون همزه و میم
و تای تانیث زره سر چنانچه ظاهر حدیث که لما انصرف النبی علیه السلام من الخندق وهو وضع لامته اتاه جبرئیل
وامره بالخروج الی بنی قریظة اشعار بآن دارد المغفر بکسر میم و سکون غین بانقطه و فتح فای و آخرش رای بی نقطه
زره سر و باعتبار اینکه زیر آن می پوشانند و اصل غفر پوشانیدن است خود فهمیده و اینجا مناسب است
المغلبة بفتح میم و سکون غین بانقطه و بفتح لام و بای یک نقطه و تای تانیث مصدر باب ضرب غالب شدن بر کسی
بقهر و در اینجا اسم علمی از رسول علیه السلام است و منصوب است تا عطف بیان رایه باشد الطست بفتح طای
بی نقطه و سکون سین بی نقطه و بانقطه الشت یقرب بصیغه استمرار مضارع باب علم یا باب حسن است و ادخال کان
بر مضارع برای افاده استمرار در ماضی است مثل اینکه در هر سالی در شب قدر واقع میشده باشد یا در هر برای
سببیت است یا بمعنی فی است القربان بکسر و ضم قاف و سکون رای بی نقطه مصدر باب علم و باب حسن نزدیکی و مراد

که از غلط کاتبان کافی باشد چون در کتاب بصائر الدرجات همین حدیث بعینه نقل شده بے نقطی و موافق
این می آید در حدیث اول باب سی و نهم فخطت بجای بانقط و تای بے نقطه مشدده بصیغهٔ ماضی معلوم غائبه
باب نصر است خطیط مصدر خط است اسم فکانت ضمیر مستتر راجع بذریع است و خبرش محذوف است بتقدیر فکانت
خطت تکرار و کانت برای افاده آنست که این خط از یاد بر خط پدرم بود یا آنست که پیش از من و پدرم نیز چنین
بوده نسبت بامام زین العابدین علیه السلام یعنی و بدرستیکه نزد من است آن اسم الله تعالی از حروف اسم
اعظم که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتیکه میگذاشت آنرا بمعنی اینکه میخواند آنرا میان لشکر اسلام و لشکر اشراک
نمیرسید از اهل اشراک بسوی اهل اسلام یک تیر و بدرستیکه نزد من است هر آینه مانند آنچه آوردند آنرا ملائکه مراد تابوت
است که آوردند نزد بنی اسرائیل تا علامت امامت طالوت باشد چنانچه گفته در تتمه آیت بقره تحمله الملائکة وصفت
عجیب سلاح رسول در باینمعنی است رسول علیه السلام مانند صفت عجیب تابوت است در بنی اسرائیل بیان این
آنکه بودند بنی اسرائیل این روش که هر خانواده که یافت میشد تابوت در های ایشان داده می شدند نبوت
یعنی امامت بعد از رسالت بعد از نبوت چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب سوم و هر که گردید بسوی او
سلاح رسول صلی الله علیه و آله از جمله داده می شود امامت و هر آینه بتحقیق پوشید امام محمد باقر علیه السلام زره
بدن رسول الله را پس نشانی کشید در وقت راه رفتن بر زمین نشانگی و پوشیدم من آنرا پس بود و بود باینمعنی
که نشان کشید بر زمین و نشان کشید زیاده بر پدرم و قائم آل محمد کسی است که وقتیکه پوشید او زره را پر کند او آن زره
را باینمعنی که زره زیاده از او نباید اگر خواسته باشد الله تعالی این برای تبرکیست **دوم اصل** سمعت
اباعبدالله علیه السلام یقول عندی سلاح رسول الله ص لا انازع فیه ثم قال ان السلاح
مدفوع عنه لو وضع عند شر خلق الله لکان خیرهم **شرح** لا انازع بصیغهٔ مجهول است عنه نائب فاعل
مرفوع است لو وضع شرطیه است که چون مقدم آن محال است لازم دارد نقیض خودرا و این قسم کلام برای
تاکید افادهٔ وجوب تالی است یعنی شنیدم از امام محمد جعفر صادق علیه السلام که می گفت نزد من است سلاح
رسول الله صلی الله علیه و آله کسی با من نزاع ندارد بعد از آن گفت بدرستیکه سلاح رسول مدفوع است
شر بیان این آنکه اگر گذاشته شود نزد بدترین خلق خدا هر آینه خواهد بود بهترین خلق خدا **اصل** ثم قال
ان هذا الامر یصیر الی من یلوی له الحنک فاذا کانت من الله فیه المشیة خرج فیقول الناس
ما هذا الذی کان و یضع الله له یدا علی راس رعیته **شرح** یلوی مضارع غائب معلوم باب
علم یا مجهول باب تفعیل است ماخوذ از لوی بفتح لام و فتح واو و آخرش الف مقصوره بمعنی کجی یا از تلویه بمعنی
کج کردن لام برای سببیت است و ضمیر له راجع بمن است الحنک بفتح نون آنچه دندانهای بالین در آن است
از نرخ کجی حنک بسبب او عبارتست از استهزای مخالفان و اشارت ایشان بکج کردن نرخ بضعف شیعه ایمه
بسبب طول غیبت امام و تقاضای شیعه بر اعتقاد وجود او باعتبارست از استدلالات اهل ضلالت بر امتناع بقای

ذات البیت شمشیری و زرهی را و نیزه کوچکی را و زینی را و استری را که کبود بود پس بمیراث برد آنها همه را علی بن
ابی طالب علیه السلام **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لبس ابی درع رسول الله
صلی الله علیه وآله ذات الفضول فخطت ولبستها انا ففضلت **شرح** لبس بصیغه معلوم باب علم است
ذات منصوب است یا عطف بیان درع باشد الفضول بضم فاء و بضم ضاد با نقطه جمع فضل بفتح فاء و سکون
ضاد زیادتیها و تسمیه زره بذات الفضول باعتبار اینست که در ان چهار حلقه نقره دو در پیش دو در پس
بوده چنانچه بیان می شود در شرح حدیث نهم این باب یا باعتبار اینست که نسبت باشخاص قدر زیادتی آن مختلف
میشود چنانچه از این حدیث و حدیث اول این باب مفهوم می شود و نیز آن میتواند بود که این باشد که در وقت آن زره
اقسام بند شبیه بلوک باشد و نسبت بهر کس بندی جدا شود خود بخود این اخیر در کتاب نهایه گفته تسمیه آن بذات الفضول
برای وسعت آن است فخطت بصیغه غائبه معلوم از باب نصر و علم است **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت پوشید پدرم زره رسول الله صلی الله علیه وآله را که اسم آن ذات الفضول است
پس نشانی بر زمین کرد در وقت راه رفتن و پوشیدم آن را من پس زیاد آمد بمعنی که زیادتی آن بر قد من بیشتر
از زیادتی آن بر قد پدرم بود **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن ذی الفقار
سیف رسول الله صلی الله علیه وآله من این هو قال هبط به جبرئیل علیه السلام من السماء
وکانت حلیته من فضة وهو عندی **شرح** الفقار بفتح فاء جمع فقره بفتح فاء استخوانهائی که بر بالای هم چیده
شده در پشت از میان دو دوش نام تسمیه شمشیر رسول الله علیه السلام بذی الفقار برای این است که فقارها را
می شکافت در وقت زدن و بعضی گفته اند برای اینست که در ان کوهای کوچک ضرب بوده و کوه را فقره بضم
فاء و سکون قاف میگویند الحلیة بکسر حای بی نقطه و گاهی مفتوح میباشد و سکون لام و یای دو نقطه در پائین
یراق شمشیر **یعنی** روایتست از امام رضا علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ذی الفقار که شمشیر رسول الله
صلی الله علیه وآله بود از کجا بود آن گفت فرود آورد آن را جبرئیل علیه السلام بر رسول از آسمان و بود یراق آن از
نقره و آن نزد من است **ششم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال السلاح موضوع عندنا
وضع عند شر خلق الله کان خیرهم لقد حدثنی ابی انه حیث بنی بالثقفیة وکان قد شق له فی الجدار فنجد
البیت فلما کان صبیحة عرسه رمی ببصره فرای حذوه خمسة عشر مسمارا ففزع لذلک وقال لها
تحولی فانی ارید ان ادعو موالی فی حاجة فکشطه فما منها مسمار الا وجده مصرفا طرفه
عن السیف وما وصل الیه منها شیء **شرح** بنی بیای یک نقطه و نون بصیغه معلوم باب ضرب است
شق بصیغه معلوم است ضمیر له راجع بسلاح است نجد بصیغه مجهول باب تفعیل است التنجید بنون و جیم و دال بی نقطه
آراستن خانه بفرشها و مانند آنها الفزع بفتح و کسر فاء و سکون رای با نقطه و فتح فاء ترسیدن و مصدر باب علم است
اضطراب الکشط بشین با نقطه و طای بی نقطه مصدر باب نصر رفع حجاب از چیزی و ضمیر کشطه راجع بسلاح است

امام حسن علیه السلام پس وقتی بعد از ان گردید بسوی امام حسین علیه السلام پس وقتی که ترسیدیم که احاطه
کرده شویم بدشمن باینمعنی که انچه با ما باشد تاراج شود چنانچه در کربلا شد سپرد آن صحیفه سربمهر را امام حسین علیه السلام
بام سلمه حاصل جواب اینست که دران صحیفه تفصیل میراث رسول که نزد وصی می باشد و آن کتب علم و سلاح و مانند
آنها متعلق بآنهاست بود و مهر امام حسین علیه السلام بود بانچه آن در تفصیل شده بود بام سلمه سپرده شده بود بعد از ان
گرفت آن صحیفه را بانچه دران نوشته شده بود امام زین العابدین علیه السلام راوی گفت پس گفتم آری بعد از
حسین گردیده بسوی پدرت امام زین العابدین گفت آری بعد از ان رسیده بتو گردیده بعد از ان بسوی آن گفت آری

هشتم اصل سالت اباعبد الله علیه السلام عما یتحدث الناس انه دفع الی ام سلمة صحیفة
مختومة فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما قبض ورث علی علیه السلام سلاحه وما هناک
ثم صار الی الحسن ثم صار الی الحسین قال قلت ثم صار الی علی بن الحسین ثم صار الی ابنه ثم انتهی
الیک فقال نعم **شرح** مضمون این باب و مطابق یکیست فرق اینست که در سابق بیان شد که صحیفه را با انچه مکتوب
دران بوده امام حسین علیه السلام سپرده بوده و درینجا اکتفا شده باشارت باینکه دران صحیفه تفصیل علم و سلاح
و مانند آن ها متعلق است بآنها مکتوب بوده **نهم اصل** عن ابان بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الوفاة دعا العباس بن عبد المطلب و امیر المومنین علیه السلام
فقال للعباس یا عم محمد تاخذ تراث محمد و تقضی دینه و تنجز عداته فرد علیه فقال یا رسول الله انا
شیخ کثیر العیال قلیل المال من یطیقک و انت تباری الریح قال فاطرق صلی الله علیه و آله هنیئة قال
یا عباس اتاخذ تراث محمد و تنجز عداته و تقضی دینه فقال بابی انت و امی شیخ کبیر کثیر العیال
قلیل المال و انت تباری الریح قال اما انی ساعطیها من یاخذها بحقها **شرح** در بعض نسخ بجای
و تنجز عداته فرد علیه فقال یا رسول الله چنین است فقال بابی انت و امی تاخذ بتقدیر استفهام است التراث بضم تا
و دو نقطه در بالای میراث اصل تا واو بوده دینه بفتح دال است تباری بیای یکنقطه در زیر بعد بای نقطه و یای دو نقطه
در پائین بصیغه مخاطب باب مفاعله است بمعنی اینکه برابری میکنی با باد و ضرب المثل است در سخاوت چنانچه میگویند
فلان باد دست است سر این آنست که عفونت را که باعث وبا و طاعون است برطرف میکند و درختان را بستن میکند
و زراعت را پرورش میدهد و سخاوت ابر نیز نتیجه باد است چه باد ابر را می آورد بیان هنیئة گذشت در حدیث سوم باب
سی و نهم ضمیر منصوب در ساعطیها راجع بکلمه است که عبارت از حسن طلب است که باستفهام در اتاخذ تا آخر مفهوم میشود یعنی
روایت است از ابان بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وقتیکه نزدیک شد رسول الله را صلی الله علیه
و آله وفات طلب نمود عباس بن عبد المطلب و امیر المومنین علیهما السلام را گفت عباس را ای عم محمد آیا فرا میگیری
میراث محمد را و ادا کنی دین او را و بجا آوری وعده های او را پس عباس برگردانید بر رسول باینمعنی که جواب داد
و با باید نزد وی که گفت ای رسول خدا من پیرم بسیار عیال کم مال که تاب داده ترا باینمعنی که کسی نمی تواند که ادای

دین تو کنند کجا آورد وعده‌های ترا و حال آنکه تو برابر مسکینی یا باد در سخاوت امام گفت پس سر و تنش انداخت رسول
صلی الله علیه و آله اندک زمانی بعد از آن گفت ای عباس آیا فرا میگیری میراث محمد را و بجا آوری وعده‌های او را
و ادا کنی دین او را ایس عباس گفت فدای تو باد پدرم و مادرم من پیرم بسیار عیال کم مال تو برابری با سکینی یا باد در
سخاوت رسول علیه السلام گفت آگاه باش بدرستیکه خواهم گفت این کلمه را بکسی که فرا گیرد این کلمه را چنانچه باید و
اصل ثم قال یا علی یا اخا محمد اتنجز عدات محمد و تقضی دینه و تقبض تراثه فقال نعم بابی انت وامی
ذاک علی ولی قال فنظرت الیه حتی نزع خاتمه من اصبعه فقال تختم بهذا فی حیوتی قال فنظرت الی الخاتم
حین وضعته فی اصبعی فتمنیت من جمیع ما ترک الخاتم شرح مشار الیه ذلک سه چیز است انجاز و قضا و قبض
علی الطرد و سابق است ولی ناظر بسوم است التمنی قرار دادن چیزی در خاطر من برای بدلیت است ما ترک عبارت
از دیون و عدات هست یعنی بعد از آن گفت ای علی برادر محمد آیا بجا می آری وعده‌های محمد را و ادا میکنی دین
او را و فرا گیری میراث او را پس گفت آری فدای تو باد پدرم و مادرم انجام بر من است یعنی با یلا انجاز و قضا و قبض بر من است
و میراث برای من است گفت امیر المومنین علیه السلام بعد از نقل این حکایت تا عباس نظر انداختم بسوی رسول تا آنکه
کند انگشتر خود را از انگشت خود پس گفت در انگشت خود کن این انگشتر را در زندگی من امیر المومنین گفت پس
نظر انداختم بسوی انگشتر وقتی که گذاشتم آنرا در انگشت خود پس در خاطر خود قرار دادم عوض جمیع دیون و عدات
که گذاشت رسول انگشتر را اظهار بی تقوی عباس است با نمیعنی که اگر میراث دیگر غیر انگشتر نمی بود که انگشتر دفاع
دیون و عدات میکرد یا باعتبار قیمت سوقی یا باعتبار شرف و سبب نزد امیر المومنین علیه السلام اصل
ثم صاح یا بلال علی بالمغفر والدرع والرایة والقمیص وذی الفقار والسحاب والبرد والابرقة
والقضیب قال فوالله ما رأیتها غیر ساعتی تلک یعنی الابرقة فجیء بشقة کادت تخطف الابصار فاذا هی
من ابرق الجنة فقال یا علی ان جبرئیل اتانی بها وقال یا محمد اجعلها فی حلقة الدرع واستذفر بها
مکان المنطقة شرح علی بفتح عین بی نقطه و فتح لام و فتح یای دو نقطه در پایین مشدد اسم فعل است
یعنی اعطنی یا نزدیک من آر و با زایده است برای تقویت چه گاهی علی متعدی بنفسه می باشد المغفر والدرع والرایة بیان شده در شرح
اول باب سی و ششم القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا و صاد بی نقطه پیراهن می تواند بود که عبارت
پیراهن آدم باشد که مذکور شده در حدیث چهارم باب سی و ششم و می تواند بود که از پیراهن یوسف باشد که مذکور شده در حدیث
پنجم این باب السحاب بفتح سین بی نقطه و حای بی نقطه و الف و بای یک نقطه اسم عمامه بود که در روز فتح مکه بر سر رسول
علیه السلام بود و بر سر امیر المومنین گذاشته و رنگ سیاه بود و البرد بضم بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و دال
بی نقطه جامه بسیار عریض الابرقة بفتح همزه و سکون بای یک نقطه و فتح رای بی نقطه و قاف و تای وحدت یعنی قطعه
و مهره را که دو رنگ باشد ابرق می نامند و در اینجا اسم پارچه ایست که بیان می شود القضیب بفتح قاف و کسر
ضاد با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و بای یک نقطه چوبی که بدست گیرند برای راندن شتر و مانند آن

بکسر شین بانقطه و تشدید فاف و یای وحدت یک نصف پارچه که در طول قسمت شده باشد مخطف بجای بانقطه و طای
بی‌نقطه و فا بصیغهٔ مضارع غائب باب علم و ضرب است می‌آید در کتاب الروضه باشیر حدیث الذی یحیای عیسی علیه السلام
مانند که ذریع ذات الفضول در حلقهٔ نقره و در مقدم داره و دو حلقهٔ نقره در موخر دارد و پوشید آنرا علی علیه السلام
در روز جنگ آلا ستذفار بذال بانقطه و فا و رای بی‌نقطه دو احتمال دارد اگر ذال آن اصلی است بمعنی ماخوذ از اشتفر چیزی
بغایت خوشبو است و اگر ذال آن مبدل از تای سه نقطه است بمعنی میان دو ران خود کردن پارچه ایست که در کمر بند
باشد و مراد اینجا بستن بر شکم بالذریع است چنانچه می‌آید در کتاب الروضه بعد از انچه مذکور شد الحال پارا
آویختن شقه است از پیش کمر بند با بخیرش که میان این در کمر بند بند یه و دو طرف آن آویخته باشند و آن شقه
را منطق بکسر میم و سکون نون و فتح طای بی‌نقطه و نطاق بکسر نون نیز میگویند مکان منصوب است بر ظرفیت
المنطقه بکسر میم و سکون نون و فتح طای بی‌نقطه و قاف کمر بند **یعنی** بعد از آن آواز برآورد که ای بلال بده بمن مغفر
و ذریع و رایه و قمیص و ذی الفقار و سحاب و برد و ابرقه و قضیب را امیر المومنین گفت پس بخدا قسم که ندیده بودم
آن را غیر آن ساعت مراد ش ابرقه است پس آورده شد شقه که نزدیک که کال برق آن بر طرف کند دیده‌ها را
پس ناگاه آن از جنس پارچه‌های نورانی بهشت بوده رسول الله علیه السلام گفت ای علی بدرستیکه جبرئیل
داد مرا آن و گفت ای محمد قرار داده آنرا در حلقه زره و بر شکم خود بند آنرا در جای کمر بند **اصل** ثم دعا
بزوجی نعال عربیین جمیعا احدهما مخصوف و الآخر غیر مخصوف و القمیصین القمیص الذی اسری به
فیه و القمیص الذی خرج فیه یوم احد و القلانس الثلاث قلنسوة السفر و قلنسوة العیدین
و الجمع و قلنسوة کان یلبسها و یقعد مع اصحابه **شرح** النعال بکسر نون جمع نعل بفتح نون و سکون
عین انچه بآن پا را نگاه دارند از زمین المخصوف بخا با نقطه و صاد بی‌نقطه و فا رنیه کرده شده الاسراء بردن
جبرئیل رسول علیه السلام را در شب معراج از مسجد مکه تا مسجد اقصی **یعنی** بعد از آن طلبید دو جفت نعلهارا
که عربی بود هر دو جفت یک جفت پینه کرده شده بود و دیگری پینه کرده نشده بود و دو پیراهن را پیراهنی که برده
شده بود در شب بمسجد اقصی در آن پیراهن و پیراهنی که بیرون آمد و بود در آن در روز جنگ احد و سه
کلاه عید شهر رمضان و عید قربان و روزهای جمعه و کلاهی که می‌پوشید آنرا و می‌نشست با یاران خود برای دیوان
و مانند آن **اصل** ثم قال یا بلال و علی بالبغلتین الشهباء و الدلدل و الناقتین العضباء و القصواء
و الفرسین الجناح کانت توقف بباب المسجد بحوائج رسول الله صلی الله علیه و آله یبعث الرجل
فی حاجته فیرکبه و یرکضه فی حاجة رسول الله صلی الله علیه و آله و حیزوم و هو الذی کان یقول
اقدم یا حیزوم و الحمار عفیر فقال اقبضها فی حیوتی فذکر امیر المومنین علیه السلام ان اول
شیء من الدواب توفی عفیر ساعة قبض رسول الله صلی الله علیه و آله قطع خطامه ثم مر
یرکض حتی اتی بئر بنی خطمه بقبا فرمی بنفسه فیها فکانت قبره **شرح** الدلدل بضم دال و سکون

نام و ضم دال دوم رونده و صاحب خرام در رفتار و هر دو اینجا مناسب است العضباء بفتح عین بی‌نقطه و سکون ضاد
با نقطه و بای یک نقطه و آخرش الف ممدوده شتری که گوش آن شکافته باشد و در اینجا علم است چه گوش آن شکافته
نبوده و بعضی گفته اند شکافته بوده و گاهی عضباء بمعنی چارپای دست کوتاه استعمال میکنند و بعضی گفته اند
در اینجا از ان ماخوذ است القصواء بفتح قاف و سکون صاد بی‌نقطه و آخرش الف ممدوده و چارپائی که دو ربع
شتری که ربع گوش آن بریده باشد و بنابر دوم بعضی گفته اند که در اینجا لقب آن شتر است چه گوش آن بریده نبوده
و بعضی گفته اند بریده بوده الجناح بفتح جیم و تشدید نون و الف و حاء بی‌نقطه چادر و اسپی که بهر جانب روی
ماخوذ است از جناح بتخفیف نون بمعنی ناحیه الرکض بفتح راء بی‌نقطه و سکون کاف و ضاد با نقطه مصدر باب
نصر دوانیدن و دویدن و معنی اول اینجا مراد است و در آینده معنی دوم مراد است ضمیر کان و ضمیر تقول راجع
بالذی است و مراد طلب پیشی از خود است در معرکه جهاد برای مبالغه در تندی است یا راجع برسول است و
عاید الذی محذوف است بتقدیر الذی کان یقول له الحیزوم بفتح حاء بی‌نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم
زاء با نقطه و سکون واو و میم است شک و میتواند بود که همین است باشد عفیر بضم عین بی‌نقطه و فاء و سکون یای
دو نقطه در پائین و راء بی‌نقطه است تصغیر عفر و کسر فاء رنگ خلطیده بهم رنگ خاک ماخوذ است از عفر بفتح
عین و فتح فاء و سکون راء روی زمین و هر دو اینجا مناسب است فذکر تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است
و می تواند بود که کلام ابان بن عثمان باشد مثل وردی که می آید در حدیث بعد ازین توفی بصیغه ماضی باب
تفعیل است معلوم و مجهول میتواند بود ساعة منصوب است بر ظرف زمان و مضاف است بجمله قبض بصیغه مجهول
است الخطام بکسر خاء با نقطه و حاء بی‌نقطه و الف و میم رسنی که بر بینی شتر است و مراد اینجا افسار است بنی خطمة
بفتح خاء با نقطه و سکون طاء بی‌نقطه قبیله از انصار اند تانیث ضمیر فیها و فکانت بر وجه تانیث بر است
یعنی تنبه ان گفت ای بلال بیار نزد من دو اشتر را که شهباء است و دلدل و دو ناقه را که عضباء است
و قصواء و دو اسپ را که جناح است و وا داشته میشد در در مسجد رسول علیه السلام بسبب حاجتهای رسول الله
صلی الله علیه و آله می فرستاد مرد را برای حاجت خود پس سوار میشد آنرا و می دوانید برای حاجت رسول الله
صلی الله علیه و آله و حیزوم و آن اسپی است که میگفت در روز جنگ وقتی که رسول علیه السلام بر آن سوار بود
خود بخود که پیش رو ای حیزوم یا میگفت آنرا رسول علیه السلام در روز جنگ وقتی که بر آن سوار می شد
رو ای حیزوم و میتواند بود که آن کنایه از دعا طلب ظفر از الله تعالی باشد چه در وقت گریز دشمن است پادشاه
پیش میرود و میتواند بود که عبارت از اراده حمله آوردن خود بر دشمن باشد و الاغ را که عفیر است پس
رسول علیه السلام گفت بتصرف خود در آورید آنها را در زندگی من پس حکایت کرد امیر المومنین علیه السلام که اول
چیزی که از چارپایان وفات یافت عفیر بود بیان آن اینکه در ساعتی که گرفته شد رسول الله صلی الله علیه و آله از
دار دنیا پاره کرد ریسمان افسار خود را بعد از ان رفت میدوید تا رسید بچاه بنی خطمة در قبا پس انداخت

خود را خود را چاه پس بود از چاه قبر او با غمی که عفیر را از آن بیرون یاوردند و آنرا خاک ریز کردند **دهم اصل** عن بعد ان امیر المومنین علیه السلام قال ان ذلك الحمار كلم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال بابي انت وامي ان ابي حدثني عن ابيه عن جده عن ابيه انه كان مع نوح في السفينة فقام اليه نوح فمسح على كفله ثم قال يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار **شرح** دردی تا آخر کلام ابان بن عثمان است که در سند حدیث سابق مذکور شد و کسی که حکایت بهدهد سلیمان و امثال آنرا در قرآن دیده از امثال این زیاده تعجبی نمیکند **یعنی** منقول شد که امیر المومنین علیه السلام گفته که آن الاغ سخن گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله باین روش که گفت فدای تو باد پدرم و مادرم پدر من که پدرم حکایت کرد برای من از پدرش که او بود با نوح در کشتی پس برخاست بسوی او نوح پس دست مالید بر کفل او بعد از آن گفت بیرون می آید از پشت این الاغ که سواری شود آنرا بزرگ پیغمبران و آخر ایشان پس سپاس الله تعالی را که گردانید مرا حمار

باب سی وهو اصل باب ان مثل سلاح رسول الله صلى الله عليه واله مثل التابوت في بني اسرائيل

شرح مراد این باب بیان آنست که صفت عجیب سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله مانند صفت عجیب تابوت است در بنی اسرائیل در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل كانت بنو اسرائيل اي اهل بيت وجد التابوت على بابهم اوتوا النبوة فمن صار اليه السلاح منا اوتي الامامة **شرح** این گذشت در حدیث اول باب سی ونهم **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل حيثما دار التابوت دار الملك فاينما دار السلاح دار العلم **شرح** حیثما بضم حای بی نقطه و اینما بفتح نون مرکب است از حیث و مای کافه متضمن معنی شرط است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت جز این نیست که صفت عجیب سلاح در این امت مانند صفت عجیب تابوت است در بنی اسرائیل هر جا که میگردید تابوت میگردید پادشاهت پس هر جا که میگردید در این امت سلاح میگردید علم بجمیع احکام بمعنی امامت که علم شرط آنست **سوم اصل** کان ابو جعفر علیه السلام یقول انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل حيثما دار التابوت اوتوا النبوة وحيثما دار السلاح فينا فثم الامر قلت فيكون السلاح مزايلا للعلم قال لا **شرح** المزايلة مصدر باب مفاعله مفارقت است و ضمیر انهم **یعنی** میگفت امام محمد باقر علیه السلام جز این نیست که صفت عجیب سلاح در این امت صفت عجیب تابوت است در بنی اسرائیل هر جا که میگردید تابوت داده می شدند پیغمبری مراد امامت یا قسمت هر جا که میگردید سلاح در این امت پس آنجا است امارت بمعنی امامت گفتم پس آیا سلاح مفارق میباشد علم را گفت نه **چهارم اصل** قال ابو جعفر

وليس بذاك **شرح** تا در جامعه برای نقل و غلبه اسمیه است چه مراد بآن کتابیست که جمیع آن جمیع است تخذ و جس
بمعنی اینکه جمع جمیع حلال و حرام و هر محتاج الیه است و می تواند بود که تای تانیث باشد باعتبار اینکه موصوف آن
صحیفه است یا در برای استفهام انکاریست آلا دلیه مصدر باب افعال تفهیمانیدن ضمیر هم راجع بمخالفین است که چون
ایمنی کرده اند همه وقت در خاطر بستند یا دریا الجامعة هر دو جا برای استفهام محض است الذراع بکسر ذال بانقط از
طرف آرنج تا بند دست است و مراد بذراع رسول الله آنحضرت است که از روی ذراع مستوی الخلقه در آن زمان
قرار داده بود و می تواند بود که مراد ذراع دست رسول علیه السلام باشد الاملای گفتن کسی چیزی را تا دیگری
نویسد الفلق بکسر فای و گاهی مفتوح می باشد و سکون لام شکاف مراد از ذکر من فلق فیه تاکید است کانه مغضب
بصیغه اسم فاعل باب افعال حال است از فاعل قال یعنی راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت ای ابو محمد
بدرستی که نزد ماست جامعه و نمیدانند مخالفان که چیست جامعه راوی گفت گفتم قربانت شوم و چیست جامعه
گفت طوماریست که درازی آن هفتاد ذراع است بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و گفته شده او از شکاف
دهن او و خط علی علیه السلام بدست راست او جامعه است هر حلال و حرام و هرچه محتاج الیه مردم است از احکام تا تاوان
در خراشی که کسی در بدن دیگری کند خود را بمن پس گفت مرا رخصت میدهی ای ابو محمد راوی گفت پس
فشرد مرا بدست خود یعنی بدو سر انگشت دست خود و گفت تا تاوان این نیز چنانچه او غضبناک باشد باین معنی که
شد گفت حتی ارش هذا راوی گفت گفتم این بخدا قسم علم عمده است پس گفت بدرستیکه آن هر آینه علم عمده
است و نیست آنقدر **اصل** ثم سکت ساعة ثم قال وان عندنا الجفر وما يدريهم ما الجفر قال قلت
وما الجفر قال وعاء من أدم فيه علم النبيين والوصيين وعلم العلماء الذين مضوا من بني اسرائيل
قال قلت ان هذا هو العلم قال انه لعلم وليس بذاك **شرح** الجفر بفتح جیم و سکون فاء و رای بی نقطه
صندوقیکه از چرم باشد و چوب نداشته باشد اصلا الادم بضم همزه و ضم دال بی نقطه جمع ادیم بفتح همزه و
کسر دال پوستهای اصلاح یافته بدباغت و مأخوذ است از ادم بکسر همزه بمعنی نان خورش و آدم بفتح همزه و فتح
دال اسم جمع است و بر هر تقدیر مراد اینجا جنس نوشته‌هاست و کثرت مراد نیست بقرینه اینکه می آید که در جلدی
از جلد ثور مراد بعلم النبيين كتابهای الهی است مثل صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و مراد به نبیین
پیغمبران صاحب شریعت علیحده است از جمله ائمه و عطف الوصيين بی تکرار لفظ علم اشعار باتحاد اصل هر دو علم
است و نسبت علم وصیین و سابق تعلیم ایشان مثل نسبت احادیث اهل البیت علیهم السلام بقرآنست در بین است چه اینها
تفصیل که صاحب کتاب و شریعت علیحده نبوده خواه بایشان وحی می شده باشد و خواه از انبیا اخذ کرده
باشند و مراد بعلم العلما چیزهاییست که وحی می شده بانبیای بنی اسرائیل که داخل ائمه نبوده اند مثل مواعظ و کلمات
حکمت است یعنی بعد از آن ساکت شده یکساعت بعد از آن گفت و بدرستی که نزد ماست جفر و نمی دانند
مخالفان که چیست جفر راوی گفت گفتم و چیست جفر گفت صندوق است از جنس پوستها و در آن علم صاحبان

که تعیین وقت هر حادثی بر دستی که معلوم شود که کدام بعد از کدام است و در کدام اشکال است و تسکلر از جمیع مراتب
سابقه است و علم بآنها باستنباط از قرآن در شبهای قدر و امثال آن بهم رسید **دوم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول تظهر الزنادقة فی سنة ثمان وعشرین ومائة وذلک انی نظرت فی مصحف
فاطمة علیها السلام قال قلت وما مصحف فاطمة علیها السلام قال ان الله لما قبض نبیه علیه السلام دخل
علی فاطمة علیها السلام من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا الله عز وجل فارسل الیها ملکا یسلی
غمها ویحدثها فشکت ذلک الی امیر المؤمنین علیه السلام فقال لها اذا احسست بذلک وسمعت
الصوت قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیر المؤمنین یکتب کل ما سمع حتی اثبت من ذلک مصحفا
قال ثم قال اما انه لیس فیه شیء فی الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون **شرح** الظهور انباب
منبع قوة گرفتن مراد زنادقه خلفای بنی العباس است از ابتدای ترویج کتب فلاسفه در بلاد اسلام از ایشان شد
تا اظهار استعداد خلافت برای خود کنند و علوم ائمه هدی متروک شود چنانچه محمد بن محمود شهرزوری در کتاب
تاریخ الحکما در ترجمه عبد الله بن المقفع گفته که اول کسی که در بلاد اسلام کتب فلسفه ترجمه کرد ابن المقفع بود
که سه کتاب ارسطو را برای منصور دوانیقی از زبان یونانی نقل بعربی کرد و این قباحت مستمر شد چنانچه در بیان
کتاب در ترجمه ارسطو ذکر کرده که کتابهای فلسفه ارسطو در روم در خانه مقفل بوده و مردم روم بر دین نصاری
بوده اند و هر پادشاهی که می آمده قفل دیگر بر در آن خانه میزده تا بحدی رسیده که عامه مردم نمی دانسته اند
که در آن خانه چه چیز است و چون مامون خواست که در بلاد اسلام کتابهای ارسطو را شهرت دهد نزد
پادشاه روم و قیصر پیام فرستاد که از کتب ارسطو آنچه میسر باشد بفرستد و چون پادشاه روم از مامون ترسناک
بود بتجسس در آمده آخر معلوم ساخت که آن کتابها در آن خانه است و علمای دین خود را جمع کرده استقصای
در باب فرستادن آنها کرد و فتوی دادند که در فرستادن آنها پادشاه را بسیار ثواب است بنابر آنکه این کتابها در میان
اهل هر شریعتی که داخل شود ارکان آن شریعت را متزلزل میسازد و لهذا علمای دین نصاری پادشاهان را
وصیت بتجدید قفل بر آن کرده اند و آخر فرستاد مخفی نماند که چنان شد که آن علما گفته اند و در شدت است
تا ظهور قائم علیه السلام قوت گرفتن خلفای بنی العباس اشاره نیست بآنچه اهل تاریخ نقل کرده اند که در سنه
صد و بست و هشت هجری سرگروه خلفای بنی العباس که ابراهیم بن محمد بن عباس باشد باصحاب خود
که در خراسان در پنهانی بدعوت مشغول بودند نوشت که ابو مسلم مروزی را بر خراسان ساختیم که هیچکس
از صواب دید او تجاوز ننماید و مقرر چنان است که هر موضعی را که در حیطه تصرف و تسخیر آورد بر آن موضع حاکم
و فرمانروا باشد و تا این سال هفتاد داعیان عباسیه در خراسان بسیار بودند اما هنوز مردم را از حاکم دعوت
نمیکردند التسلی مصدر باب تفعیل فراموش ساختن چیزی مخفی نماند که ارسال ملک بسوی فاطمه
برای تسلی و گفتگو داخل وحی نیست چه آن نصیحت و تذکیر انقلاب دنیا و مراتب شرف رسول و مانند

یک تازیانه که هر کدام در چه گناه بباید زد و تفاوت خراش که شخصی در بدن دیگر کند **اصل** وعندی الجفر الاحمر قال قلت وای شیء فی الجفر الاحمر قال السلاح وذلک انما یفتح للدم یفتحه صاحب السیف للقتل فقال عبد الله بن ابی یعفور اصلحک الله ایعرف هذا بنو الحسن فقال ای والله کما یعرفون اللیل انه لیل والنهار انه نهار ولکنهم یحملهم الحسد وطلب الدنیا علی الجحود والانکار ولو طلبوا الحق بالحق لکان خیرا لهم **شرح** وذلک انما یفتح للدم اشارت بوجه استعاره احمر است مراد از بنو الحسن عبد الله بن الحسن بن الحسن و برادران او و پسر او محمد که خروج کرد و امثال ایشان است و احوال ایشان مذکور میشود در حدیث سیم باب هشتادم یعنی و نزد منست صندوق سرخ راوی گفت سلاح رسول الله علیه السلام است و آن صندوق جز این نیست که گشوده خواهد شد برای خونریزی می‌گشاید آنرا صاحب شمشیر آن رسول علیه السلام مراد قائم علیه السلام است برای کشتن منافقان پس گفت امام را عبد الله بن ابی یعفور نگاه دارد ترا الله تعالی آیا می‌شناسند آنرا که گفتی که جفر احمر نزد شما است فرزندان امام حسن علیه السلام پس امام گفت آری بخدا قسم چنانچه میشناسند شب را که شب است و روز را که روز است ولیکن میدارد ایشان را حسد ایشان و طلب دنیا بر نفی و انکار آنچه گفتم و اگر طلب میکردند کار آمدن دنیا را احلال باشد بوسیله که بکار آمدنی باشد که اعتراف بفضیلت ائمه هدی باشد هر آئینه بهتر می‌بود برای ایشان مراد اینست که اگر اقرار بحق ائمه هدی و استغفار از انکار آن میکردند مفتوح میشد برای ایشان درهای رزق حلال و فراغبال و حسن حال چنانچه تجربت شده در طالبان رزق که هرکه از حرام مجتنب و از وسیله‌ای نامعقول محترز است وسعت مال او بیشتر از اهل حرام و وسیله‌های نامعقول است و اگر در بعضی نادرا تنگی مالی باشد فراخی سینه بتوکل و رضا بقضا بالاتر از فراخیست یا مراد اینست که اگر طلب عزت و بزرگی دنیا میکردند بتقویت جانب امام حق تا امامت مستقیم میشد بیشتر از آن عزیز و بزرگ میبودند که الحال با طلب امامت برای خود دارند

چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان فی الجفر الذی تذکرونه لما یسوؤهم لانهم لا یقولون الحق والحق فیه فلیخرجوا قضایا علی وفرائضه ان کانوا صادقین وسلوهم عن الخالات والعمات ولیخرجوا مصحف فاطمة علیها السلام فان فیه وصیة فاطمة ومعه سلاح رسول الله صلی الله علیه واله ان الله عز وجل یقول فاتوا بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین **شرح** ذکر کرد مصنف رحمه الله این حدیث را در پهلوی حدیث سابق برای افاده اینست که ضمیرهای جمع در یذکرونه تا آخر راجع است به بنو الحسن که دعوی امامت برای خود کردند لا یقولون الحق اشارت است بقول الله تعالی

در سوره احقاف ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی یعنی نیافریدیم آسمانها و زمین را مگر برای اینکه پیروی حق کنند و جزای نیک و بد را در قیامت دریابند و در سوره یونس و سوره النجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستی که ظن چاره کار آمدنی نمیگیرد اصل فاتوا نقل بالمعنی است چه در سوره احقاف

دارد ذکر یکی از آن موافق تقیه نیست چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب بدرستیکه فاطمه زهرا بماند
بعد از رسول علیه السلام هفتاد و پنج روز و داخل شد بر او اندوه بسیار بسبب فوت پدرش و آنچه بسبب ذنب پدرش
واقع شد از غصب خلافت و جبرئیل علیه السلام می آمد نزد او پس نیکو میکرد تعزیت او را بر فوت پدرش و خرم
میکرد خاطر او را و خبر دار میکرد او را از احوال پدرش و منزلت او نزد الله تعالی باینمعنی که یاد او می آمد و او را
خبر میکرد او را بآنچه واقع خواهد شد بعد از او در اولاد او باینمعنی که مقدمات استنباط آنها از آن قرآن اعطا
میکرد و مینوشت علی علیه السلام آنچه را که مذکور شد پس این نوشته علی مصحف فاطمه علیها السلام است تمت
اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان عندنا ما لا نحتاج معه الی الناس وان الناس لیحتاجون
الینا فان عندنا کتابا املاء رسول الله صلی الله علیه و آله وخط علی علیه السلام صحیفة فیها
کل حلال وحرام وانکم لتاتون بالامر فنعرف اذا اخذتم به ونعرف اذا ترکتموه شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه نزد ما چیزی است که احتیاج نداریم با او بمردم و بدرستیکه مردم هر آئینه
احتیاج پیدا میکنند بما چه بدرستیکه نزد ما کتابی است که آن گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است برای نوشتن
وخط علی علیه السلام است آن طوماریست که در آن است هر مسئله حلال و حرام و بدرستیکه شما هر آئینه
تنها میکنید کار را پس میشناسیم آنرا وقتیکه شروع در آن میکنید و میشناسیم آنرا وقتیکه تمام میکنید اشاره است بقوت
استنباط حوادث از قرآن در شب قدر و مانند آن هفتم اصل ان عبد الملك بن اعین قال لابی عبد الله
علیه السلام ان الزیدیة والمعتزلة اطافوا بمحمد بن عبد الله فهل له سلطان فقال والله ان عندی
لکتابین فیهما تسمیة کل نبی وکل ملك یملك الارض لا والله ما محمد بن عبد الله فی واحد
منهما شرح چون زید بن علی بن الحسین وقتیکه اراده خروج کرد نزد واصل بن عطا که رئیس معتزله است
درس خواند بخیال کسب استعداد امامت زیدیه و معتزله شرط نکنند در جواز اجتهاد و در این که مرتکب یک کبیره
ابی نور مخلد در جهنم است فرق اینست که زیدیه قائل بامامت امیر المومنین علی بی واسطه اند و معتزله قائل بامامت
ابو بکر اند محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب ملقب به النفس الزکیه است و از ائمه زیدیه
است لشکر منصور دوانیقی او را مقتول ساختند در سن صد و چهل هجری در مدینه و احوال او مذکور میشود
در سفد هم باب شانزدهم تعریف سلطان برای تنکیر است و مراد اعم از امامت حق و پادشاهی باطل است ظاهر این
است که کتابین همه و جفر و مصحف فاطمه است و باین تقریب این حدیث را مصنف رحمه الله درین باب مذکور
ساخته النبی بفتح نون و کسر باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پائین و آخرش همزه طریق واضح و مراد اینجا امام
حق است و میتواند بود که تشدید یاء باشد بمعنی پیغمبری و مضاف مقدر باشد و مراد کل وصی نبی باشد و کل
ملك عبارت از هر پادشاه ناحق است یعنی بدرستیکه عبد الملك بن اعین گفت امام جعفر صادق علیه السلام
را که بدرستیکه زیدیه و معتزله احاطه کرده اند محمد بن عبد الله پس آیا او را هیچ قسمی از سلطنت هست پس گفت

کعبه وسعی میان صفا و مروه در ایام هفته مرحبا بفتح میم و سکون رای بی نقطه و فتح حای بی نقطه و بای یک نقطه مصدر
میمی است بمعنی وسعت و منصوبست بتقدیر صادفنا و برای سببیت است آلصه اقه بفتح صاد و از باب نصر مهربانی در
گفتگو بقول آنچه از حق گفته شود و باشد آن یعنی روایت کردند محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن از سهل بن
زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن سهل و احمد بن محمد هر دو روایت کردند از حسن بن العباس بن الجریش از امام محمد تقی
علیه السلام گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام در اثنای آنکه پدرم طواف میکرد بکعبه ناگاه مردی که
معجر بر سر و زره داشت بتحقیق رسانیده شد برای او پس بر بدید پدرم اشواط سبعگانه پدرم را تا آنکه داخل کرد پدرم
را بسوی خانه در پهلوی صفا پس کس فرستاد آن مرد بطلب من پس بودیم سه کس در آن خانه پس آن مرد
گفت بمن رسیدیم بخوشحالی بملاقات پسر رسول صلی الله علیه و آله یعنی آنکه پیش آمدی بعد از آن گذاشت دست
خود را از روی مهربانی بر سر من و گفت مبارک کناد الله تعالی در تو یعنی آنکه نفع تو را بمتعلمان بسیار رسانید
ای امین الله تعالی بعد از پرسیدنش پدرم را گفت ای جعفر اگر خواهی پس حکایت کن برای من و اگر خواهی
پس سوال کن مرا و اگر خواهی پس سوال کنم ترا و اگر خواهی پس مهربانی کن با من بقبول آنچه بشنوی از حق
و اگر خواهی پس من مهربانی کنم با تو پدرم گفت همه اینها را میخواهیم باین معنی که هر کدام واقع شود خوبست اصل
قال فایاک ان ینطق لسانک عند مسالتی بامر تضمر لی غیره قال انما یفعل ذلک من فی قلبه علمان
یخالف احدهما صاحبه وان الله عز وجل ابی ان یکون له علم فیه اختلاف قال هذه مسالتی و
قد فسرت طرفا منها اخبرنی عن هذا العلم الذی لیس فیه اختلاف من یعلمه قال اما جملة العلم
فعند الله جل ذکره واما ما لابد للعباد منه فعند الاوصیاء شرح گفتن چیزی با اضمار غیر آن
عبارت است از فتوی از روی اجتهاد چه چون مجتهد تجویز خطا در فتوای خود میکند در نیت او هست که اگر خطای
و دران ظاهر شود فتوای بنقیض آن دهد من فی قلبه علمان تا آخر عبارت است از اهل اجتهاد که میدانند
محکمات قرآن که فتوای بعلم جائز نیست و با وجود آن میدانند که پیروی ظن اختلاف مجتهدان از مفتی خود
بسیار است والا فرق میان مسائل خلافیه و مسائل اجماعیه نخواهد بود چون نمی خواهند که از فتوی از روی
ظن بگذرند خود را بحیلت بازی سبد میدهند و در دل خود قرار میدهند که در صورت فتوی از روی اجتهاد
علم هست بآنچه فتوای باز میدهیم و ظن در طریق آنست نه در آن و در صورت رجوع از مفتی نیز چنین است
و ان الله عز وجل تا آخر بیان بطلان آن خیال است این روش که الله تعالی تکلیف بمحال نمی کند پس تکلیف
او بفتوی از روی علم در ضمن تکلیف بفتوی از روی اجتهاد نیست چه میدانند که در معلومات تناقض
نمی باشد و آن حیلت اهل اجتهاد رفع در معلومات نمی کند الطرف بفتح طاء بی نقطه بعض از آن جمله بضم
جیم و سکون میم مجموع یعنی آن مرد گفت پدرم را پس زنهار خود را الکن مدار از آنکه گویا شود زبان تو در
سوال من بچیزی که در نیت داشته باشی برای من غیر آن را اگر خطای آن ظاهر شود پدرم گفت جز این نیست

تعذب ارواح الکفرة من الاموات و تلحق بهم ارواح اشباههم من الاحیاء ثم اخرج سیفا ثم قال ها ان هذا
منها قال فقال ابی ای والذی اصطفی محمدا علی البشر **شرح** حاصل سوال اینست که چرا غالب نمی شود
علم اوصیا بر جهل مشرکین بجهاد و ملائکه مسومین چنانچه در زمان رسول علیه السلام میشد و حاصل جواب اینست که
فرقی نیست میان زمان رسول و زمان اوصیای او چه رسول در اوائل امور بجهاد نبود برای مصلحتی از روی
عجز و حال اوصیا نیز چنین است آخر در زمان مهدی ع غالب میشود علم ایشان بجهاد و ملائکه مسومین صعوبت این
مسئله باعتبار صعوبت اصل جواب آن نیست بلکه باعتبار صعوبت چیزی اکثر مومنان بر مقتضای جواب است و لهذا
امام علیه السلام خنده کرده برای اظهار عدم صعوبت آن بر اوصیا یمتحن بصیغه مضارع غائب باب افتعال است
ممتحنا بصیغه اسم مفعول است باب افتعال است الامتحان خالص کردن طلا و نقره بگداختن ایم بفتح همزه و سکون یای
دو نقطه در پائین مخفف ایمن جمع یمین است و آن مبتدا است و خبرش محذوفست بتقدیر ایم الله یمینی ان بفتح
همزه و تخفیف نون زائده است و آن متعارفست میان قسم و لو شرط و او در والملائکة حالیه است والملائکة مبتدا است و باء در
بسیوف برای ملابست است بمعنی مع بین خبر مبتدا است تعذب بصیغه مضارع غائبه است و ضمیر مستتر راجع بملائکه است و جمله یمتحن فی
بیان جمله حالیه است و تلحق بصیغه مضارع غائبه است از باب افعال و ضمیر مستتر راجع بملائکه است و تعذب ناظر بوجود ملائکه
است و تلحق بوجود سیوف با ایشان و ذکر خصوص سیوف آل داود برای تشبیه سیوف ایشان بسیوف سلیمان است
که مجموع روی زمین را مسخر کرده بود ها بالف مقصوره و گاهی ممدوده نیز میباشد و همزه آن مثل کاف خطاب
در مفرد مذکر مفتوح است و در مفرد مونث مکسور است و برین قیاس و آن اسم فعل است بمعنی خذ
یعنی ابی ای نعم و گفت ره است گفتی ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم داد شما را سوالی که مشکل است خبر ده
مرا ازین علم بجمیع محتاج الیه که اختلاف در آن نمیرود و چیست آنرا که غالب نمیشود بجهاد چنانچه غالب میشود بر رسول الله
صلی الله علیه و آله امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس خبر کرد پدرم علیه السلام و گفت ابا کرده الله تعالی
از اینکه مطلع سازد بر علم او که نزد اوصیا است بمعنی اینکه توفیق و تصدیق بتحقیق آن علم دهد مگر کسی را که خالص کرده
شده است برای ایمان باو بمعنی تصدیق بر ولایت رب العالمین چنانچه حکم کرده بود بر رسول الله صلی الله علیه
و آله که صبر کند در اوائل بر آزار قوم خود و جهاد با ایشان نکند مگر بعذر موده او پس لبا آن اقسام پنهان کردن
علی که بتحقیق پنهان کرد رسول علیه السلام خود را بآن قسم پنهان کردن تا وقتیکه گفته شد او را در سورة حجر
تصریح کن بآنچه مامور میشوی و روگردان شو از مشرکان و قسمهای الله تعالی قسم من است که اگر تصریح میکرد
پیش از آن هر آینه ایمن میبود و ضرری از مشرکین باو نمیرسید ولیکن جز این نیست که محافظت فرمان برداری
الله تعالی کرد و ترسید خلاف حکم الله تعالی را پس برای آن خود را از جهاد نگاه میداشت در آن مدت پس دوست
داشتم که چشم تو باشد با مهدی این امت در آخر الزمان بر حالیکه ملائکه با شترهای مانند شمشیرهای آل داود
در میان آسمان و زمین باشند باین روش که عذاب کنند ارواح کافران از مردگان را و ملحق سازند

ما خواهند گفت نخواهند نیست که این آیت صریحست در اختصاص شب قدر بحالتی که غیر وحی است و اجماع امت برین منعقد شده پس نزول ملائکه و روح بعد از رسول اوصیای او و مستلزم نبوت ایشان نیست **اصل** فقل لهم فهل کان لما بلغ من تطهره فیقولون لا فقل لهم فهل کان فیما اظهر رسول الله صلی الله علیه واله من علم الله عز ذکره اختلاف فان قالوا لا فقل لهم فمن حکم بحکم الله فیه اختلاف فهل خالف رسول الله صلی الله علیه واله فیقولون نعم فان قالوا لا فقد نقضوا اول کلامهم **شرح** تا اینجا است آخر برهان و ما بعد این برهان دیگر است فقل التفات است از غیبت بخطاب و ارجع بمفرد چه آن بجای فیقولون است اول کلامهم عبارتست از لا در فان قالوا لا و میتواند بود که عبارت از لا در فیقولون لا باشد یا عبارت از مجموع سه لا باشد یعنی پس بگو مخالفان را پس بنابر اینکه رسول را علم بجمیع احکام حاصل باشد و نزول ملائکه و روح در شب قدر برای استنباط و بصیرت در اجرای جزئیات قضایای آن سال بر قواعد کلیه باشد آیا بود چیزی که دانسته بود باستنباط چاره آن ظاهر شدن در رسولات و محاکمات مردم و مانند آنها در آن سال پس میگویند مخالفان که چاره نبود پس ایشان را پس آیا بود در آن چه ظاهر ساخت رسول الله صلی الله علیه و اله در رسولات خلایق و محاکمات ایشان از علم الله عز ذکره که استنباط از وحی کرده بود اختلاف و تناقض باین معنی که بعض آن حکام از روی اجتهاد باشد و اگر خطای آن ظاهر شود حکم بنقیض آن کند پس اگر گویند چنانچه معلوم است تمهید آیت سورة القدر پس بگو ایشان را پس هر که تجویز میکنند که حکم کند بحکم الله تعالی هر جائیکه در آن اختلاف باشد بمعنی اینکه تجویز حکم بظن و اجتهاد میکنند پس آیا مخالفت کرده رسول الله تعالی امام او علیه و اله بمعنی اینکه بدعت کرده در دین و احداث شریعتی تازه کرده طریقه رسول علیه السلام نبوده پس میگویند آری باین معنی که میباید شان گفت آری چه مخالفان درین مقام مکابره میکنند بنابر شبهات و دعوی اجماع بمحض عمل امیه ضلالت و تابعان ایشان چنانچه گفته پس اگر گویند نه پس تحقیق شکسته اند اول سخن خود را **اصل** فقل لهم ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم فان قالوا من الراسخون فی العلم فقل من لا یختلف فی علمه فان قالوا فمن هو ذاک فقل کان رسول الله صلی الله علیه واله صاحب ذلک فهل بلغ او لا فان قالوا قد بلغ فقل فهل مات والخلیفة من بعده یعلم علما لیس فیه اختلاف فان قالوا لا فقل ان خلیفة رسول الله صلی الله علیه واله مؤید ولا یستخلف رسول الله صلی الله علیه واله الا من یحکم بحکمه والا من یکون مثله الا النبوة وان کان رسول الله صلی الله علیه واله لم یستخلف فی علمه احدا فقد ضیع من فی اصلاب الرجال ممن یکون بعده **شرح** این شروع در برهانی دیگر است بر بطلان طریقه مخالفان و مبنی بر قطع نظر از تناقض آن در کلام مخالفان است که در برهان اول مذکور شد در ینجا توهم باشد که امام علیه السلام وقف بر الا الله نکرده باشد و الراسخون را عطف بر الله گرفته باشد و نه چنین است چه مقصود امام علیه السلام اینجا دو قسم از کلام مخالفانست اول

پس یک از امامت خود را پس تحقیق ضایع گذاشته خواهد بود مردمی را که در پشتهای مردان بوده اند ایشان
جمعی اند که می آیند بدنیا بعد از ما تا آخر الزمان مراد این است که این تعلیل با وجود آنکه ضروری است در آن نباشد
در راسخان در علم در امت او مانند محال است **اصل** فان قالوا لک فان علم رسول الله صلی الله
علیه وآله من القرآن فقل حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الی قوله انا کنا
مرسلین فان قالوا لک لا یرسل الله عز وجل الا الی نبی فقل هذا الامر الحکیم الذی یفرق فیه
هو الملائکة والروح التی تنزل من سماء الی سماء او من سماء الی ارض فان قالوا من سماء
الی سماء فلیس فی السماء احد یرجع من طاعة الی معصیة فان قالوا من سماء الی ارض و اهل الارض احوج
الخلق الی ذلک فقل فهل لهم بد من سید یتحاکمون الیه **شرح** این شروع در برهانی دیگر بر بطلان
طریقه اجتهاد مخالفان است و مبنی بر تسلیم نیست که الراسخون فی العلم آن معنی دارد چه که در برهان ثانی مذکور
شد من در من القرآن برای سببیت است و مراد بودن علم رسول الله بسبب قرآن این است
که عدم اختلاف در علم رسول بسبب نزول قرآن بر او بوده نه بسبب دخول او در مفهوم لفظ الراسخون
فی العلم پس عدم اختلاف در علم مخصوص او است و خلفا همه اختلاف در علم دارند با وجود آنکه همه در مفهوم
لفظ الراسخون فی العلم داخل اند و اسطر که نقل شده اینست انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا
من عندنا در حم احتمالات منقول شده در کتب تفاسیر از آنجمله اینکه علی بن ابراهیم در تفسیر سورهٔ زخرف
گفته از حروف اسم اعظم است و شاید که مراد این باشد از حروف محمد است در حدیث چهارم مولد ابی الحسن
موسی علیه السلام که در مقطوع الحروف پس منادی واقع شده بحذف حرف ندا و بیان شد در کتاب التوحید
در شرح حدیث دوم باب پانزدهم و حدیث چهارم باب بست و سوم که ائمه اسماء الهی اند کتاب مبین
عبارتست از کتاب محو و اثبات که در هر شب قدر بر امام زمان نازل می شود در هر سالی را کتابی است
مخصوص چنانچه در سورهٔ رعد گفته لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و بیان شد در شرح حدیث سوم باب
بست و چهارم کتاب التوحید که باب [illegible] است تقدیم ظرف در فیها یفرق برای حصر است الامر کار دینی معتد به
باشد الحکیم محکم که ضد متشابه است کل امر حکیم عبارتست از احکام هر چه مقتضای مجموع سالی است که ابتدای
آن از شب قدر است یعنی ای محمد قسم بکتاب ظاهر کننده که بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب مبین را در شبی
مبارک که شب قدر است بیان این آنکه بدرستی که ما بوده ایم همه وقت ترسانندگان از تکذیب انزال کتاب مبین
در شب قدر بیان این آنکه در لیله مبارکه و پس از آن کرده می شود از لوح محفوظ در بیت معمور که مطاف
ملائکه است هر امری حکیم میخواهیم امری که از جانب ماست باین معنی که با کمال علم و حکمت خود اثبات آن کرده ایم
در لوح محفوظ در بیت معمور تا رسانیده شود بسوی امام زمان بیان این آنکه ما بوده ایم همیشه فرستندگان ملائکه
در شبهای قدر بسوی امام زمان تا مردم خود را الی [illegible] بهذا الامر عند است فی در فی برای سببیت است

و روح نازل می شوند بر خلیفه ایشان چنانچه در برهان ثالث مذکور شد و حاصل این برهان اینست که این آیت از
سوره بقره چون استیناف بیانی سابق است و دلالت بر این میکند که میان امام حق و امام باطل اشتباهی نیست
چه مکلفان از دو قسم بیرون نیستند یا سر مستند و تابع عالمند یا کافرند و تابع جاهلند پس باید که مخالفان نگری
در کار خود کنند که ما آیا عالمیم و خلفای ایشان جاهلند یا این عکس است چه اجماع مرکب شده از است که امام
از ما و ایشان یا بیرون نیست مراد بالخلیفه یکی از خلفای بنی امیه است که در آنوقت پادشاهی داشته الحکم
بفتح حای بی نقطه و فتح کاف داود در واسط که نقل شده اینست والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ترجمه الله تعالی دوست جمعی است که گرویده اند
بحقیقت ربوبیت رب العالمین بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی روشنی توبه و مغفرت
چنانچه می آید در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم از تاریکیهای جهل متشابهات بسوی روشنی علم و جمعیکه منکر حقیقت
ربوبیت اند دوستان ایشان شیاطین اند بیرون می آورند ایشان را از روشنی مغفرت یا علم محکمات بسوی
تاریکیهای گناهان یا شبهات آنجماعت اهل آتشند ایشان در آن پاینده اند لا و لعمری مفتوح است برای تاکید
ابتدای کلام است و عمر مضاف بیای متکلم و مرفوع است تقدیرا تا مبتدا باشد تقدیرا تا مبتدا باشد بتقدیر
لعمری قسمی العمر بفتح و ضم عین و سکون میم و بضم عین و بضم میم زندگانی و در مقام قسم بفتح عین و سکون میم
است و بسبب این قسم در مقام ظهور حق و طلب ملایمت میباشد نه در مقام بقای جدل و طلب ظهور حق پس
بصورت قسم است اما حقیقت قسم نیست و لهذا اضافات ندارد با آنکه قسم بغیر الله جائز نباشد و با آنکه لام ابتدا
با قسم محذوف باشد با آنکه قسم بر قسم حقیقت معقول نیست لم یخطه بخای با نقطه و طای بی نقطه بصیغه مضارع غائب
معلوم ناقص باب افعال است بر لغت بعضی از اعراب که همزه لام الفعل را در اخطأ قلب بیا میکنند و جنبوا اینجا
که در رسم الخط از کاتبان غلطی شده باشد لم یخطی باید یعنی پس اگر بر سبیل مکابره گویند پس میگوییم که خلیفه از بنی امیه
است میان او دست آن داود و مردم که میگوئی الیس بگو بر سبیل برهان دیگر این آیت را از سوره بقره تا قول او
خالدون که دلالت میکند بر عدم اشتباه میان امام اهل حق و امام اهل باطل بیان او عدم اشتباه اینکه
برائنه زندگانی من قسم منت که نیست در زمین و نه در آسمان دوستی برای الله عز ذکره مگر بر حالیکه او مدد
کرده شده باشد از جانب الله تعالی و هر که مدد کرده شد از جانب او خطا نمیکند در افعال و اقوال اصلا
و نیست در زمین دشمنی برای الله عز و جل به دعوی امامت ناحق مگر بر حالی که واگذاشته شده باشد پیچید
از جانب الله تعالی و هر که واگذاشته شد پیچید و در نمی یابد حق را در افعال و اقوال باین معنی که خطای او بسیار
ظاهر میشود بر خلائق چنانچه مسلم در آخر ثمن اول صحیح خود روایت کرده بچندین سند که پرسید مردی از عمر که
جنب شدم آب غسل نیافتم گفت نماز مکن و چون ! و گفتند که این خلاف نص قرآن و سنت رسول الله
علیه السلام در باب پنجم در زشتی کرد بسر بن عبد الله بعد از وعده گفت که اگر مردم مرخص میشدند در عمل بآیت

تظهر فی الارض ولیس فی حکمه راد لها ومفرج عن اهلها فقال ههنا تفلجون یا بن رسول الله
اشهد ان الله عز ذکره لاقد علم بما یصیب الخلق فی مصیبة فی الارض او فی انفسهم من
الدین او غیره فوضع القرآن دلیلا **شرح** ضمیر وقف راجع بامام محمد باقر علیه السلام وضمیر فقال راجع
بالرجل است مشار الیه ههنا برهان عقلی محض است الغامض بغین بالنقطه وضاد بانقطه از باب نصر وحسن
سخن غیر واضح وزبین تشبب او استعمال وآن هردو اینجا مناسب است ارایت بهمزه استفهام وتای خطاب
بمعنی آیا دانستی است وجزای او دلالت از آنچه خبر کن مرا اگر دانستی ان بکسر همزه وتخفیف نون شرطیه است
وجزای او ودلالت بر آن میکند ارایت لبعض اهل الارض مصیبة سوره وبانیکه درایت فی الارض
رعیت است مصیبة بصیغه چیزے که دریابد کسی را از ناسے براے نقل است آن وصفیت والحکم
بضم حاے وسکون کاف عطف بر السنة است ومراد حکم بعدم اختلاف اینجا غیر آن است که در
اوائل این حدیث است چه مراد اینجا اجماع امت است، بر حکم رسول بچیزے مثل اینکه نماز صبح دو رکعت
است ولیست فی القرآن عطف است بر ماهی فی السنة خبر لیس فیه اختلاف ومراد این است که در محکم
قرآن نیست الفتنة بکسر فای اختلاف مردم در آراے تظهر بصیغه مضارع غائبه باب منع است وضمیر مستتر راجع
بالمصیبة است یا راجع بالفتنة است حکمه بفتح حای وفتح کاف یا بضم حای وسکون کاف است وضمیر راجع بالله
تعالی است ضمیر من مصیبة فی الارض او فی انفسهم راجع است باهل یامرون وینهون واشارتست بقول الله تعالی
در سوره حدید ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک
علی الله یسیر الکیلا تاسوا علی ما فاتکم بر نخورده مخلوقین را هیچ بر خورده خواه در اهل زمین که غیر مخاطب باشند
وخواه در خودتان ای اهل قرآن مگر آنکه نوشته شده وقوع آنها وحکم شرعی آنها در آیاتے که قرآن مشتمل
بر آنهاست پیش از آنکه بسازیم آن مصیبت را چنانچه در سوره نحل گفته تبیانا لکل شیء بدرستیکه آن نوشتن
احوال حوادث تا قیام قیامت در کتابی بغایت کم لفظ بر الله تعالی آسان است این نوشتن برای این است
که شما اهل قرآن آزرده نباشید بر سر حکومتی که ناحق از شما رفت چنانچه کسی اگر یقین داند وقوع را پیش
از وقوع آن دل نهاد خود میکند آنرا وآزرده نمی شود از وقوع آن اصلا من الدین او غیره اشارت است
بتقسیم هر یک آن مصیبت رعیت ومصیبت ائمه بدو قسم **اول** مشکل از رهگذر مسائل شرع تعلق
بهر واقع **دوم** مشکل وقائع نادره فیاست مثل بیماری وضرر مال فوضع القرآن دلیلا اشارت است بآنکه
مراد بکتاب در قول الله تعالی الا فی کتاب قرآن است که مشتمل است بر مسائل دین متعلق **بعنی** گفت
امام جعفر صادق علیه السلام بعد از آن ساکت شد بدرم پس آنمرد گفت درینجا که آخر گفتی اے پسر رسول الله
درد اعتراضی است که پنهان ولیست است بانمعنی که برای ظهور بطلان آن اکثر مردم ابا دارند که از آن در
آیند اگرچه بعض عوام از آن در می آیند خبر ده مرا که اگر گویند مخالفان حجت الله تعالی بر خلائق بعد از

داده الله تعالی و نه بخود و یا بمذهب و را از نیامده اہل ارض مشکلی در دین یا در نفس و یا در مال او بر حالیکه نبوده باشد
در زمین او کسی که حکم او قطع و فیصل کننده باشد در آن مشکل امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس گفت
آنمرد اما درین امر پس بتحقیق تبلیغ یافتید به دشمن خود مگر آنکه بگوید که دشمن شما بافترای بر الله تعالی پس گویید
نیست الله را حجتی بر خلق و لیکن خبر ده مرا از تفسیر تتمه آیت سورهٔ حدید که بیان هر مشکلی در قرآن هست
تا است نخورند بر آنچه از شما فوت شد بمعنی اینکه تعلیم خود بقرآن و بوقوع فتنهای که حادث خواهد شد تسلی یابید
این فقره ای چیز یا نیست که مخصوص شده علی علیه السلام یا مراد اینست که ائمه بعد از و مخاطب باین و خوشحال
مشوید بآنچه داده الله تعالی بقضا و قدر خود شما را مراد آن مراد نیست که آیا مخاطب باین فقره کیست و آیا
عطف است بر لاتاسوا و لاتفرحوا نیست و جز علیحده است و لا ناهیه است **اصل** قال فی ابی فلان و
اصحابه واحدة مقدمة و اخری مؤخرة لاتاسوا علی ما فاتکم مما خص به علی علیه السلام و لاتفرحوا بما اتاکم
من الفتنة التی عرضت لکم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الرجل اشهد انکم
اصحاب الحکم الذی لا اختلاف فیه ثم قام الرجل و ذهب فلم اره **شرح** مراد با ابی فلان
ابی بکر است و این تعبیر از امام جعفر صادق است برای فتنه در وقت نقل خبر از پدرش در مجالس آنحضرت است
واحدة باعتبار اینست که موصوف الفقره است مقدمه بکسر دال و مؤخره بکسر خاء است و مراد اینست که یکی
برای ائمه هدی است و دیگری برای تهدید و ضم ائمه ضلالت است که غصب خلافت کردند پس لا در لاتفرحوا
ناهیه است مخفی نماند که تخصیص فقره اول با امیر المؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام و تخصیص فقره ثانیه
ابی بکر و تابعان او بعد رو بش ممکن است اول اینکه مخاطب در فقره اول عین مخاطب فقره ثانیه باشد مثل
یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبک دوم اینکه مخاطب در هر فقره خلایق باشد لیکن در اول باعتبار
بعضی و دیگر مثل ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا چنانچه بیان می شود
در شرح حدیث چهارم باب ششم کتاب الایمان و الکفر یعنی پدرم گفت فقره و لاتفرحوا بما آتاکم در ابی بکر است
و یاران اش یک فقره تقدیم کننده است و یک فقره تاخیر کننده است بیان این آنکه لاتاسوا علی ما فاتکم از جمله چیزهاست
که مخصوص بآن شده علی و ائمه بعد از و علیهم السلام و خوشحال مشوید بآنچه بقضا و قدر داده الله تعالی
شما را که امتحانیست که عارض شده شما را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت آنمرد گواهی میدهم
که شما اهل آن حکمید که اختلاف نیست در آن بمعنی اینکه از روی اجتهاد نیست بعد از آن برخاست
آنمرد و رفت پس دیگر ندیدم او را **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا ابی
علیه السلام جالس و عنده نفر اذا استضحک حتی اغرورقت عیناه دموعا ثم قال هل تدرون
ما اضحکنی قال فقالوا لا قال زعم ابن عباس انه من الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فقلت له
هل رایت الملائکة یا ابن عباس تخبرک بولایتها لک فی الدنیا و الآخرة مع الامن من الخوف و الحزن

شدباخود انکه در تمام عمر مصر برانکار بود و خنده کردم و الحال نیز چون بخاطرم رسید مرا بخنده آورد

اصل ثم قلت صدقت یا ابن عباس انشدك الله هل فی حکم جل ذکره اختلاف قال فقال لا فقلت ماترى فی رجل ضرب رجلا الله اصابعه بالسیف حتی سقطت ثم ذهب الی رجل آخر فاطار کفه فاتی به الیك وانت قاض کیف انت صانع به قال اقول لهذا القاطع اعطه دیة کفه واقول لهذا المقطوع صالحه علی ما شئت وابعث به الی ذوی عدل قلت جاء الاختلاف فی حکم الله عز ذکره ونقضت القول الاول ابی الله عز ذکره ان یحدث فی خلقه شیئا من الحدود ولیس تفسیره فی الارض اقطع قاطع الکف اصلا ثم اعطه دیة الاصابع **شرح** صدقت تصدیق ابن عباس است درانیکه این آیت شامل غیر ائمه نیز نیست فی الجمله و باقی کلام برای بیان اینست که آن غیر شیعه امامیه اند و آن ابن عباس داخل الشان نیست مراد باختلاف اینست که حکم از روی اجتهاد باشد پس اگر منافی آن ظاهر شود حکم بآن منافی باید کرد انشدك بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است منصوب بنزع خافض است بتقدیر بالله و این عبارت در قسم دادن دیگری مستعمل می شود بمعنی سوال میکنم ترا بالله تعالی که راست گوئی اصابعه بنصب بدل بعض از کل است فاطار بصیغه مجهول است و نائب فاعلست و با برای تعدیه نیست و فاعل محذوف رجلست که پیدا است و ضمیر بارز راجع است برجل آخر ذوی بفتح ذال بالنقط و فتح واو و سکون یا تثنیه ذو بضم ذال و سکون واو در صورتیکه مجرور یا منصوب باشد و در صورت رفع بجای یا الف است من الحدود بیانت شیئا است الحدود جمع حد قراءة است و مراد اینجا چیزهائیست که دوراز باقرار داده است مجملا لیس تفسیر لغت دیگر شیئا است اصلا منصوب بخافض است بتقدیر من اصل یعنی بجد از خنده گفتم راست گفتی ای پسر عباس قسم میدهم ترا بالله تعالی که آیا در حکمی که اینکس کند در شرع الله جل ذکره اختلاف و تناقض میرود گفت پس ابن عباس گفت نه پس گفتم چه میگوئی در مردی که زد مردی را و انگشتان دو را بشمشیر تا افتاد این انگشتان بعد از ان رفت آن مرد نزد مردی دیگر پس برآیند دست آن مرد را که انگشتان ندارد پس آورده شد بسوی تو در حالی که تو قاضی باشی چه کار تو خواهی کرد گفت میگویم این مرد را که دست دیگر را بریده بده با و دیت دست او را تمام و میگویم این مرد را که دست او را دیگری بریده مصالحه کن با آن مرد با نچه خواستی یعنی اینکه چیزی از دیت دست واپس ده با و بر روش مصالحه و برای تعیین قدر آن چیز میفرستم او را با خصم او بسوی دو صاحب عدالت گفتم آمد اختلاف در حکم الله عز ذکره و شکستی سخن اول را که در حکم الله تعالی اختلاف نمیرود اشارتست باینکه این حکم از روی چه حکم بر روشی دیگر است مثل آنچه میگویم ابا و امتناع دارد الله عز ذکره از اینکه حادث کند در مخلوقیت خود چیزیرا از جمله فرا داده ای الهی که نیست تعیین حد آنچیز در زمین نزد کسی بر روشی که اختلاف در ان است بتردد ببر دست ظالم را از بیخ بعد از ان بده او را دیت انگشتان که حکمت است که از بیت المال باشد یا از مال

مردی باشد که تمام ص مردی اوست با تفصیلی داشته باشد مثل اینکه اگر صاحب مال باشد از مال او داده شود و الله از بیت المال العلم عند الله اصل من احکم الله لیلة ینزل فیها امره ان جعل تحت بعدها سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله ثم ادخل الله النار کما اعمی بصرک یوم جعلتها علی ابن ابی طالب قال فلذلک عمی بصری قال وما علمک بذلک فو الله ان اعمی بصره الا من صفقة جناح الملک قال فاستضحکت ثم ترکته یومه ذلک لسخافة عقله شرح نسبت این حکم بشب قدر اشارتست باینکه مدلول مطابقی و تضمنی قرآن نیست بلکه مدلول التزامی است که احتیاج باستنباط دارد و لیلة منصوب منون است جمله ینزل فیها امره صفت لیلة است چه اگر لیلة مضاف الیه جمله می بود لیلة میباید که جمله حال باشد تا حکم بلیلة باشد چنانکه عرض آنست که چنانچه در جایی که حال باشد یا صفت باشد شرطست اشتمال بر ضمیر در جمله که مضاف الیه باشد شرطست خلو از عاید مثل یوم ینفع الصادقین صدقهم الحمد از باب منع الکار یعادار رعیه یا موصول است و عبارتست از انچه رسول علیه السلام برای اوصیای خود گفته مثل اینکه میان حکم اوصیا و حکم قرآن افتراق نمی شود تا وقتیکه وارد شوند بر حوض کوثر یا امثال این و میتواند بود که مصدریه باشد و سماع از رسول الله صلی الله علیه و آله اعم از سماع قرآن باشد مثل انچه دلالت بر وجود امام مفترض الطاعة در هر وقت میکند یا انچه دلالت بر نزول ملائکة الهی در شب قدر میکند در سوره نحل و سوره فصلت و سوره دخان و سوره القدر مجرور و منصوب است میگوییم که جعلت بعد حقه لیس ضمیر مفعول دوم است که مقدم شده بر مفعول اول که علی باشد فلذلک عمی بصری بتقدیر استفهام انکاریست قال کلام امام جعفر صادق است و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر است یا استفهامیه است و علمک و علمک امام جعفر صادق است یا یکی از ان چند نفر که در مجلس حکایت بوده اند و بس این قول اما علمک الملک بعد از مجلس ابن عباس بوده در وقت نقل این حکایت برای جماعت و همچنین لیس استضحکت تا آخر یعنی امیست حکم الله تعالی در خبری که نازل شده در ان امر الله تعالی مراد شب قدرست اگر منکر شوی آنرا بعد از انچه شنیدی از رسول الله صلی الله علیه و آله بس داخل میکند ترا الله تعالی در جهنم چنانچه کور کرد الله تعالی چشم ترا در روزی که منکر آن شب شدی علی بن ابیطالب را ابن عباس گفت پس برای آن کور شده چشم من امام محمد باقر علیه السلام گفت یکی از اهل مجلس بر او چه دانست علم تو باین کور شدن چشم عباس بیان این آنکه بچه دانستی که کور شده چشم او مگر از دن بال فرشته امام محمد باقر علیه السلام گفت پس خنده کردم بعد از ان و گذاشتم ابن عباس را در ان روز برای سبکی عقل او تا شاید که بعد از فکر کند تنهایی دیگر و فکر کند در سبب الم که از چه کور شده و رجوع نمود بسوی حق کند تا مبادا که در شقی

کنا اصل ثم لقیته یا ابن عباس ما تکلمت بصدق مثل امس قال لک علی بن ابی طالب علیه السلام ان لیلة القدر فی کل سنة وانه ینزل فی تلک اللیلة امر السنة وان لذلک الامر ولاة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت من هم فقال انا واحد عشر من صلبی ائمة

محدثون فقلت لا اراها كانت الا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فتبدى لك الملك الذي
يحدثه فقال كذبت يا عبد الله رأت عيناي الذي حدثك به علي ولم تره عيناه ولكن وعى
قلبه ووقر في سمعه ثم صفقك بجناحه فعميت قال فقال ابن عباس ما اختلفنا في شيء فحكمه
الى الله فقلت له فهل حكم الله في حكم من حكمه بامرين قال لا فقلت ههنا هلكت واهلكت
شرح انس بمعنى بكسر و بمعنى ديدن و تصديق ديدن عبارت از اعتراف بنزول ملائكه بر امام زمان است در شب قدر
مثلا و جمله قال الک تا آخر استيناف است براى آنكه بيان اينكه پيش از ديروز هرگز اقرار باين نكرده انا خبر مبتدا
محذوف است بتقدير هم انا يا مبتدا خبرش محذوف است بتقدير انا لهم و ميتواند بود كه انا مبتدا باشد و المحدثون خبر آن
باشد تبدى بصيغه ماضى معلوم معتل اللام واوى باب تفعل است براى اشكال در كارى و او در ولم تره
حاليه است ولم تره عيناه ولكن وعى قلبه وقر فى سمعه براى بيان قصد مجاز است چه وجود ليلة القدر
تا آخر الزمان و وجود ائمه اثنا عشر محسوس ملك نشده بود در آن وقت وقر بصيغه ماضى معلوم باب ضرب است بمعنى جلس
يا از باب حسب است بمعنى استقر و حاصل سر دويمى ست ما اختلفنا فى شيء فحكمه الى الله اشارت به آيت سورة
الشورى است كه و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله ليكن اختصار بيجا كرده و ما موصوله يا عامه گذاشته
ديگر بجاى فيه من ميگفت تقدير عبارت ممكن مى بود حكم الله بصيغه ماضى معلوم باب نصر است فى حكم بضم
حا و حكمه بضم حاى و كافست و ضمير راجع بالله تعالى است يعنى بعد از آن ملاقات كردم
او را در فرداى آن روز پس گفتم اى پسر عباس گفتم اى هرگز نگفتى سخن حق مثل ديروز بيان آنكه گفتن را على ابن
ابى طالب عليه السلام بدرستى كه شب قدر در هر سال مى باشد تا آخر الزمان و بدرستى كه شأن ايشست
كه نازل ميشود در آن شب امارت يعنى نظام و نسق امارت سال تا شب قدر ديگر اشاره نشست
بآيه سورة دخان و سورة القدر و بدرستى كه براى آن امارت واليان هستند كه نظام آن برايشان
نازل ميشود و بعد از رسول الله صلى الله عليه و آله پس گفتى كيانند ايشان پس گفت من و يازده فرزند از
من ايشان امامانند كه ملائكه با ايشان سخن ميگويند در شب قدر پس گفتى گمان ندارم شب قدر را كه
بوده باشد با كسى مگر با رسول الله صلى الله عليه و آله پس ديروز ظاهر شد براى تو فرشته كه سخن مى گفت
على عليه السلام را پس آن فرشته گفت دروغ گفتى اى عبد الله بدرستيكه ديد دو چشم من آنچه را كه سخن گفت
ترا بآن على و حال آنكه نديده بود آنرا حقيقة دو چشم فرشته و ليكن حفظ كرده بود آنرا دل او و نشسته و صاحب
استقرار شده بود آن سخن در گوش فرشته بوحى الهى بعد از آن زد ترا ببال خود پس كور شدى امام
محمد باقر عليه السلام گفت پس گفت ابن عباس آنچه اختلاف كرديم در چيزى پس حكم آن بسوى الله تعالى
ست از آن آيت چنين مفهوم او شد كه اختلاف است در حكم جائز باشد تا حكم شود الله تعالى در قرآن بهم
پس گفتم او را آيا بهمين خيال كه كردى از اين آيت آيا حكم كرده الله تعالى در حكمى از احكام بدو چيز

یا در صورت اختلاف امت هیچکدام آن اهل اختلاف در آیت و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
داخل نباشند چنانچه متصوبه اهل اجتهاد توهم کرده اند گفته نه پس گفتیم در این خیال جهنمی شدی و جهنمی کردی مردمی را
که ایشان را به پیروی ظن و اختلاف دعوت کردی و قبول کردند اشارت باینست که مراد باختلاف در آیت
شوری اختلاف اذهانست در ادراکات نه اختلاف اقوال در فتوا و بتقدیر تسلیم دلالت بر تجویز اختلاف
اقوال نمیکند چه اهل اسلام در زمان جاهلیت اختلاف اقوال کرده اند و مقاتله هنوز ترک نکرده بوده اند

سوم اصل و بهذا الاسناد عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله عز وجل فی لیلة القدر
فیها یفرق کل امر حکیم یقول ینزل فیها کل امر حکیم والمحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد فمن حکم
بما لیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله عز وجل ومن حکم بامر فیه اختلاف فرای انه مصیب
فقد حکم بحکم الطاغوت انه لینزل فی لیلة القدر الی ولی الامر تفسیر الامور سنة سنة یؤمر
فیها فی امر نفسه بکذا وکذا وفی امر الناس بکذا وکذا وانه لیحدث لولی الامر سوی ذلک
کل یوم علم الله عز ذکره الخاص والمکنون العجیب المخزون مثل ما ینزل فی تلک اللیلة من الامر ثم
قرأ ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
ان الله عزیز حکیم حدیث ششم صحیح تعلق این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که این معلوم میشود که مراد
بلیلة القدر همان لیلة مبارکه است که در آیت سوره دخان مذکور است و بیان شد در شرح حدیث
اول این باب الامر کاری که معتد به باشد الحکمه بکسر حاء و سکون کاف استوار بودن و استوار کردن و حکیم بجا
فعیل بمعنی فاعلست و ماخوذ آن معنی اولست و در عزیز حکیم ماخوذ آن معنی دوم است و محکم بصیغه اسم مفعول
باب افعال ماخوذ آن معنی اولست و تفسیر حکیم بمحکم باعتبار حاصل معنی است و آنچیزیست که در آن اصلا خطرات
نفس نیست غیری بتخفیف همزه بصیغه معلوم باب منع اصرار است از صدور لی که اصرار در آن نیست و حیوانات
که بتشدید همزه بصیغه ماضی باب تفعیل یا بالف و همزه از باب مفاعلة باشد و احتراز از آن شد از حکمی که بمحض
ذهن باشد از نهیه والمرآة والمرائی و انمودن خود را بخصلتی که خلاف واقع است سنة سنة اشارت
باینست که تا م در لیله برای وحدت شخصی نیست بلکه برای وحدت نوعیست پس شامل است هر شب قدر را
میتواند بود که واو در والبحر حالیه باشد و الف لام برای استغراق باشد و جمله والبحر یمده حال محققه باشد از
ما فی الارض و ضمیر بارز یمده راجع بما فی الارض باشد و جمله من بعده سبعة ابحر حال مقدره باشد از ضمیر مستتر
در یمده و این بمذهب سیرافیست که حال بودن جمله اسمیه که بی واو است هر گاه ضمیر صاحب حال در صدر
جمله باشد ضعیف نیست اگرچه جمعی از نحاة مخالفت باو کرده اند یعنی در روایتست باین سند که در حدیث
اول مذکور شد از امام محمد تقی علیه السلام گفت که گفته الله عز وجل در حق شب قدر در سوره دخان در آن
شب مبارک و بس جدا کرده میشود از لوح محفوظ در آن هر امری که استوار است و استوار کرده شده نیست

دو چیز متنافی مراد اینست که حکیم آنست که معلوم باشد نه مظنون والحکم بمنافی آن در وقتی دیگر ممکن خواهد بود
و اختلاف در آن ممکن خواهد بود جز این نیست که حکم یک چیز است چه تنافی معلومین محالست پس هر که حکم کند
بچیزی که نیست در آن اختلاف باینمعنی که اختلاف در آن ممکن نیست پس حکم او از روی حکم الله عزوجل خواهد بود
چنانچه گفته در تتمه آیت که امر من عندنا و هر که حکم کند بامری که در آن اختلاف میرود پس بهوا و هوس بگمانی کند
یاد آنماید که او حق را یافته پس بتحقیق حکم کرده بحکم شیطان بیان اینکه بدرستی که هر آینه نازل میشود در شب قدر
بسوی امام زمان تفسیر کارهای معتد بها سال بسال امور میشود امام زمان در آن شب در کار خودش
بچنین و چنین و در کار مردم بچنین و چنین و بدرستیکه هر آینه حادث میشود برای صاحب اختیار کار
معتد به خلائق سوای آنچه در شب قدر حادث می شود هر روز از علم الله عز ذکره که خاص اوست و مخزون غیب
خزینه است چنانچه نازل می شود در آن شب قدر از کار معتد به بعد از آن خواندن از سوره لقمان و اگر میبود
اینکه در آنچه در زمین هست از درخت قلمها باشد در حالی که دریاهای روی زمین که موجود است کشانند
آنرا بر کاغذها باینمعنی که مداد آن قلمها باشد بر حالی که مقدار چنین باشد که بعد از آن دریاها که موجود هست
هفت برابر آنها موجود شود و مداد شود تمام نمیشود سخنان الله تعالی باینمعنی علومی که الله تعالی تعلیم
خلفای خود کرده بدرستیکه الله تعالی بیهمتاست استوار کننده خود است باینمعنی که هر کرا که منکر
ربوبیت شود بخود را بی عذاب میکند و این ظلم نیست چه چنین امام عالم همیشه هست و ایشان بدر خانه
جهال الفتنه مخفی نمانند که در این آیت اشارتست باینکه اگر درختها قلم شود و جمیع دریاها که موجود هست
مداد شود آن مداد و آن قلم خواهد کرد و بهای هفت مثل دیگر مداد میباید تحقیقا یا تقریبا لا یعلم الغیب
الا الله **چهارم اصل** وبهذا الاسناد عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی بن الحسین
علیهما السلام یقول انا انزلناه فی لیلة القدر صدق الله عزوجل انزل الله القرآن فی لیلة
القدر وما ادریک ما لیلة القدر قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا ادری
قال الله عزوجل لیلة القدر خیر من الف شهر لیس فیها لیلة القدر قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وهل تدری لم هی خیر من الف شهر قال لا قال لانها تنزل الملائکة والروح فیها
باذن ربهم من کل امر واذا اذن الله عزوجل بشیء فقد رضیه سلام هی حتی مطلع الفجر
یقول یسلم علیک یا محمد ملائکتی وروحی بسلامی من اول ما یهبطون الی مطلع الفجر **شرح**
مراد بقرآن در ما انزل الله القرآن مجموعیست که آیت انا انزلناه فی لیلة القدر و آیت شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن خبر آن نیست زیرا که اخبار بلفظ ماضی مشکل میشود و ایضا محالست که یک چیز هم حکایت باشد و هم
محکی عنه آن حکایت باشد چه حکایت مشتمل است بر نسبت چیزی و نسبت خواه خبری و خواه انشائی خارج
از طرفین خود هست و هرگاه جزو امر خارج از امری باشد کل آن نیز خارج خواهد بود و لهذا میگوییم و اگر کسی

گوید کل کلامی کاذب و این کلام را نیز داخل در مراد بکل کلامی کند گفته بود جملهٔ خبریه نیست چنانچه انشائیه نیست
پس نه صادق است و نه کاذب و انحصار خبر در صادق و کاذب منتقض نمی شود و این گفته بیان حقیقت انزال
قرآن در شهر رمضان که مراد انزال به البیت المعمور است و تعیین شب قدر که مراد شب بیست و سوم است
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث سوم حدیث باب النوادر و در حدیث ششم این باب نیز تعیین شب قدر
میشود مراد بذکر قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا ادری و امثال آن بیان تحقیق اذن نیست بلکه مراد و ما ادریت
یعنی استیناف بیانی است که مفهوم میشود از ترک واو در جملهٔ لیلة القدر خیر من الف شهر و در جملهٔ تنزل الملائکة
چنانچه اهل عربیت می گویند که جملهٔ استینافیهٔ بیانیه در جواب سوال مقدر میباشد. قال لا بنا بر جهل نبه نزول
تا آخر الزمان یا برای بر امر است نه جهل با صل نزول بر خود ش نیز چه محالست که ملائکه بر شخصی فرود آیند
برای تحدیث و او نداند و میتواند بود که تنزل تا آخر الزمان برای هر امر نیز معلوم رسول باشد و قال الخ بنا بر
جهل بتعلیل باشد نه جهل به علت بنا برانچه می آید در باب چهل و ششم شاید که نزول روح و سلام این
عبارت از نزول و سلام جوهری باشد که صورت مثالی روح است و صورت نظیر مثالی قرآن
که مذکور میشود در حدیث اول کتاب فضل القرآن مراد اینجا با ذن علم است و با برای تعدیه است
من برای سببیت است الامر کاری که معتد به باشد اذن بهمزه و الف لینه ماضی معلوم باب افعال ا
السلام انچه از جانب آن حضرت نباشد و اگر ضرری کسی با دمان بهم رساند از مخالفت آن باشد و مراد
اینجا عهد و میثاق الهی است چنانچه می آید در کتاب العشرة در حدیث چهارم باب التسلیم که فان سلام الله لا ینال
الظالمین لقول تا آخر اشارتست باینکه سلام هی از قبیل تسمیهٔ ظرف باسم مظروف است و بیان حقیقت سلام
بر رسول الله می آید در حدیث چهارم مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته یعنی و روایت باین نسند که
مذکور شد در حدیث اول از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میگفت امام زین العابدین علیه السلام برای تفسیر
سورة القدر که انا انزلناه فی لیلة القدر است گفت الله عز و جل فرو فرستاده الله تعالی قرآن را در شب قدر
و چه میدانی تو فضیلت شب قدر را گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل این نمیدانیم گفت الله
عز و جل شب قدر بهتر است باعتبار نفع مومنان بآن از هزار ماهی که نباشد در آنها شب قدر باین معنی که
سر کند بآن بگذر یعنی اصلاح امر باو الله تعالی گفت رسول را صلی الله علیه و آله و آیا میدانی چرا شب قدر
بهتر است از هزار ماه گفت نه گفت برای اینکه فوج فوج نازل میکنند در آن شب ملائکه و روح علم صاحب
را اختیار خود را برای هر کاری معتد به وقتی که اعلام کند الله عز و جل بحیه پس بتحقیق راضی شده بآن
آنحضرت است باحکام مقتضای ضلالت و مانند آن ایشان که بیوان بی اعلام الهی هست مرضی الله تعالی است
و باینکه اذن اینجا از قبیل اذنی نیست که از خصال سبع است و مذکور شد در کتاب التوحید در باب بیست
و پنجم باب فی انه لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة است سلام هست این شب تا طلوع صبح الله تعالی

میگوید دراینجا که بیان عرض میکنند بر توای محمد ملائکه من از روح من بیان من که بر خلفای من میباشد از اول
فرود آمدن ایشان تا طلوع صبح مراد اینست که اگر آن نزول نمیبود آفت وضرر بسیار میداشتی در خلافت
الٰہی **اصل** ثم قال فی بعض کتابه واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة
فی انا انزلناه فی لیلة القدر وقال فی بعض کتابه وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی
الله الشاکرین یقول فی الآیة الاولی ان محمدا حین یموت یقول اهل الخلاف لامر الله
عز وجل مضت لیلة القدر مع رسول الله صلی الله علیه وآله فهذه فتنة اصابتهم
خاصة وبها ارتدوا علی اعقابهم لانهم ان قالوا لم تذهب فلابد ان یکون لله
عز وجل فیها امر واذا اقروا بالامر لم یکن له من صاحب بد **شرح** من و منکم برای سببیت
یا برای ابتداست وظرف خبر مبتدای محذوفست وتقدیرش هی فتنة اصابتهم خاصة چه دلالت میکند براینکه
مخاطب در منکم مومنانند نه مشرکان صریح ونه منافقان ودر می باید فتنه مومنان او پس چه مشرکان
ومنافقان تصدیق بلیلة القدر اصلا نکردند پس قول ایشان بذهاب آن بعد از رسول علیه السلام
متصور نیست در بیان آیت اولی حین یموت گفت وذکر قتل نکرد چه آن مبنی بر علم الله تعالی است بنابر تردید
در آیت ثانیه بر حکایت تردید منافقانست که در کعبه عهد بستند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود امامت را باہل بیتش
ندهند چنانکه از ند بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل در شرح وقال ام من هو قانت تا آخر
چه ایشان عالم نبوده اند که کدام واقع خواهد شد واین منافات ندارد با اینکه مخاطب در انقلبتم علی اعقابکم
مومنان باشد چنانچه ظاهر این حدیث است ودلالت میکند بر آن ارتداد چه انقلاب در غیر مومن متصور نیست
وبها ارتدوا علی اعقابهم بیان بیان آیت ثانیه وتطبیق آن بر آیت اولی است لانهم تعلیل یقول است
یعنی بعد از آن الله تعالی گفت در بعض کتاب خود در سوره انفال وحذر کنید ای مومنان اختلاف
را که بر نمیخورد جمعی را که کافر شده اند آن فتنه از شما است وپس در سوره انا انزلناه فی لیلة القدر
بمعنی اینکه در تکذیب مضمون آن سوره است وگفت در بعض کتاب خود در سوره آل عمران ونیست
محمد مگر رسول یعنی که همیشه بر باقی ماند بیان این آنکه بتحقیق گذشته اند پیش از او رسولان دیگر آیا پس
بنا بر عهدی که منافقان کردند اگر بمیرد یا کشته شود برمیگردید ای مومنان بر پاشنه های خود یا معنی که
شما ارتداد را بر بیان میکنید وهر که برگردد بر دو پاشنه خود پس هرگز ضرر نمیرساند الله تعالی را
اصلا وخواهد جزای خیر داد الله تعالی شاکران نعمت الٰهی را که عبارت از امام عالم بجمیع احکام باشد الله تعالی
میگوید در آیت اول بدرستیکه محمد وقتی که بمیرد میگویند اہل مخالفت فرموده الله عز وجل که رفت شب قدر
با رسول الله صلی الله علیه وآله پس این اختلاف است که بر خورده مومنان را او پس بسبب آن اختلاف

صافی شرح اصول کافی

نرفته‌اند خود چه ایشان اگر گویند که شب قدر برطرف شده پس ناچار است که بوده باشد الله عزوجل را در آن شب کاری معتد به که از جانب او باشد و وقتی که اقرار کردند بآن ضرور خواهد بود آن امر را از صاحبی چاره یعنی لازم می‌آمد ایشان را که اقرار کنند بوجود صاحبان آن امر بیکی در زمانی و اقرار بفرض طاعت ایشان کنند **پنجم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی علیه السلام کثیرا ما یقول اجتمع التیمی والعدوی عند رسول الله صلی الله علیه وآله یقرأ انا انزلناه بتخشع وبکاء فیقولان ما اشد رقتک لهذه السورة فیقول رسول الله صلی الله علیه وآله لما رأت عینی ووعی قلبی ولما یری قلب هذا من بعدی فیقولان وما الذی رأیت وما الذی یری قال فیکتب لهما فی التراب تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر قال ثم یقول هل بقی شیء بعد قوله عزوجل کل امر فیقولان لا فیقول هل تعلمان من المنزل الیه بذلک فیقولان انت یا رسول الله فیقول هل تکون لیلة القدر من بعدی فیقولان نعم قال فیقول هل ینزل ذلک الامر فیها فیقولان نعم قال فیقول الی من فیقولان لا ندری فیاخذ براسی ویقول ان لم تدریا فادریا هو هذا من بعدی قال فان کانا لیعرفان تلک اللیلة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله من شدة ما یداخلهما من الرعب **شرح** ما در کثیرا ما برای ابهام است یعنی نوعی از کثیرات که متجاوز از عدد است تیمی ابوبکر است عدوی بقبیله عمر است فیقولان و امثال آن عطف است بر یقرا که در جمله حالیه است با در باذن برای تعدیه است و اذن بمعنی علم است من در من کل امر برای سببیت است و امر بمعنی کار است که تعدیه با شده باو بنا که برای سببیت است و مشار الیه ذلک کل امر است فان کانا بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است لیعرفان بصیغه مجهول است لکن معمول فیه است المداخله مبالغه در دخول یعنی در روایتست بهمان سند که مذکور شد در حدیث اول این باب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بغایت بسیار علی علیه السلام میگفت جمع شدند ابوبکر و عمر نزد رسول الله صلی الله علیه وآله بر حالی که قرائت میکرد سوره انا انزلناه را بکمال خشوع و گریه پس میگفتند چه بغایت است نازکی دل تو برای این سوره پس میگفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برای آنکه دید چشم من و حفظ کرد دل من و برای آنکه می‌بیند دل این بعد از من اشاره بعلی علیه السلام است پس میگفتند و چیست آنچه دیدی و چیست آنچه می‌بیند گفت پس بقدرت الله تعالی نوشته میشد برای خواندن ایشان در خاک این آیت تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر یعنی که فوج فوج نازل میکنند ملائکه و روح در شب قدر بعلم صاحب کل اختیار ایشان را بجای هر کار معتد به گفت بعد از آن رسول علیه السلام میگفت آیا باقی ماند چیزی از کار معتد به بعد از قول الله تعالی که کل امر پس میگفت آیا میدانید که کیست آنکس که فرود آورده شده بسوی او است

صافی شرح اصول کافی

برای هر کار معتدبه یا بمعنی که انزل فرود آورده میشده بسوی او برای هر کار معتدبه پس میگفتند تو ای رسول
پس میگفت آیا بیابان شد شب قدر بعد از من پس میگفتند آری گفت پس رسول علیه السلام میگفت پس آیا بدل
میشود آن امر یعنی علم آن در آن شب پس میگفتند آری گفت پس میگفت بسوی کر پس میگفتند نمیدانیم پس
میگرفت سر مراد میگفت اگر نه انستید پس ابدا نمیدانید و اینست بعد از من علی علیه السلام گفت بدرستیکه شان
اینست که آن دو کس هر آینه شناخته میشدند در آن شب بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله از شدتی که لاحق
داخل میشد ایشانرا از هیبت آنچه میشنیدند در بعض آن شب بتشدیم **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال
یا معشر الشیعة خاصموا بسورة انا انزلناه تفلحوا فوالله انها لحجة الله تبارک وتعالی علی الخلق
بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وانها لسیدة دینکم وانها لغایة علمنا یا معشر الشیعة خاصموا
بحم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فانها لولاة الامر خاصة
بعد رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** الغایة بغین با نقطه والف و یای دو نقطه در پائین
نشانی که در لشکرگاه بلند میشود والعلم بفتح عین وفتح لام کوه بلند و میلی که بر سر راه نهاده میشود تا راه گم نشود
و فاصله میان دو زمین و استعاره اینجا مناسب است الامر آنچه معتدبه باشد و مراد موافق سورهٔ
دخان فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا و سورة القدر من کل امر و سورهٔ نساء و اولی الامر منکم یعنی
در روایتست بسندی که مذکور شد در حدیث اول این باب از امام محمد تقی علیه السلام گفت ای جماعت
شیعهٔ امامیه مباحثه کنید با خصم خود بسورهٔ انا انزلناه و تا ظفر یابید بیان این آنکه مجد اقسم که بدرستی که این سوره
هر آینه برهان الله تبارک وتعالی است بر مخلوقین یا و بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله بر منکران ربوبیت
رب العالمین بجود رائی و اختلاف و پیروی ظن یا بمعنی که قاطع عذر منکرانست که میگویند نیست عالم بجمیع احکام
در روی زمین نیست علاجی بغیر حکم بظن و تعلیم و بیان این برهان شد در حدیث چهارم و پنجم این باب
و بدرستیکه این سوره هر آینه سورهٔ بزرگ دین شما جماعت شیعهٔ امامیه است بدرستیکه آن سوره نشان بالای کوه
بلند است یا بمعنی که کسیکه نگاه کند در آن اصلا اشتباهی در امامی باقی نماند در حقیقت امامت ای جماعت
شیعهٔ امامیه مباحثه کنید با خصم خود باول سورهٔ دخان چنانچه بیان شد در حدیث اول همین باب چه آن
آیت از برای اولی الامر است بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله باین معنی که امامت رسول علیه السلام
در رسول سابقه و در اوصیای ایشان داخل در مقصود اصلی از کل امر حکیم امرا من عندنا نیست اگرچه ایشان
نیز مهبط ملائکه و روح در شب قدر هستند چنانچه بیان میشود در حدیث هفتم این باب و مختار است اینکه چنانچه
سورة القدر من کل امر دلالت میکند بر بطلان امامت مخالفان و بیان شد در حدیث پنجم همچنان در سورهٔ دخان
کل امر حکیم دلالت بر آن میکند **اصل** یا معشر الشیعة یقول الله تبارک وتعالی وان من امة
الا خلا فیها نذیر قیل یا ابا جعفر نذیرها محمد صلی الله علیه وآله قال صدقت فهل کان نذیر وهو

صافی شرح اصول کافی

حتی یدخل من البعثة فی اطراف الارض فقال السائل لا قال ابو جعفر علیه السلام ارأیت بعیثه
الیس نذیره کما ان رسول الله صلی الله علیه وآله فی بعثته من الله عز وجل نذیر فقال
بلی قال فکذلک لم یمت محمد صلی الله علیه وآله الا وله بعیث نذیر قال فان قلت لا فقد ضیع
رسول الله صلی الله علیه وآله من فی اصلاب الرجال من امته شرح مراد استدلال
دیگر است بر بطلان امامت اهل ضلالت بآیت سورهٔ فاطر بروشی که ظاهر شود مراد منذرین که مذکور
شد از سورهٔ وخان الخلو بضم خاء و ضم لام و تشدید واو بمعنی بودن و مراد اینجا خالی بودن از تبیع و آن
بیل یحکام الهیست چنانچه ظاهر شد از بیان آیت فاطر در حدیث ششم باب هفتم در شرح ان الله قد
استخلص تا آخر النذیر اعلام کننده بچیزی یا ترسانیدن از مخالفت آن و مراد اینجا امامست که امر و نهی
خلائق متعلق باوست البعثة بفتح با فرستادن و بکسر با از برای نوعست بعثه مرفوع و مبتداست
و جمله استفهامیه خبرست البعیث فعیل بمعنی مفعول فرستاده شده یعنی ای جماعت شیعه امامیه میگوید
الله تبارک و تعالی در سورهٔ فاطر و نبود هیچ امت رسول محمد مگر آنکه خالی نبوده در آن امت امامی مراد
اینست که پس در این امت نیز چنین خواهد بود گفته شد در مجلس که ای ابو جعفر نذیر این امت محمد است
صلی الله علیه وآله گفت راست گفتی پس میگویم آیا بود چاره و بعالی که محمد زنده بود از فرستادن مردم
در اطراف زمین تا اعلام کنند خلائق را یا خبر که خود را ای و آمدن بطلب علم مسائل دین از رمح دانسته
آن پس گفت سائل که نه چاره نبود گفت ابو جعفر علیه السلام خبر ده که فرستاده محمد را نوفت آیا نبود نذیر او در
دین کار خبرای چنانچه رسول صلی الله علیه وآله در حین فرستادن او از جانب الله عز وجل نذیر بود پس سائل
گفت بلی امام گفت پس همچنان شمرده محمد صلی الله علیه وآله تا جائی که او را فرستاده که
نذیر باشد بعد امام گفت پس اگر گوئی نه پس بتحقیق ضائع گذاشته خواهد بود رسول الله
صلی الله علیه وآله مردمی را که در پشت مردان اند از امت خود **اصل** قال وما یکفیهم القرآن قال
بلی ان وجدوا له مفسرا قال وما فسره رسول الله صلی الله علیه وآله قال بلی قد فسره لرجل
واحد وفسر للامة شأن ذلک الرجل وهو علی بن ابی طالب علیه السلام **شرح**
وما یکفیهم بتقدیر استفهام عطف بر مقدرست بتقدیر افسروا الناس من انفسهم وما فسره رسول الله
یعنی سائل گفت آیا و کافی نبود مردم را قرآن امام گفت بلی کافی بود بشرط آنکه یابند برای آن بیان
کننده و سائل گفت بیان نکرده آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله امام گفت بلی بتحقیق بیان کرده آنرا برای یک مرد و بیان کرده
برای امت مرتبه عالی آن فرد را و او علی بن ابی طالب است تفصیل این گذشت در حدیث دوم باب اول
اصل قال السائل یا ابا جعفر کان هذا امر خاص لا یحتمله العامة قال ابی الله ان یعبد
الا سرا حتی یأتی ابان اجله الذی یظهر فیه دینه کما انه کان رسول الله صلی الله علیه وآله

مع خدیجة علیها السلام مستترا حتی امر بالاعلان قال السائل ینبغی لصاحب هذا
الدین ان یکتم قال او ما کتم علی بن ابی طالب علیه السلام یوم اسلم مع رسول الله صلی الله
علیه و اله حتی ظهر امره قال بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله **شرح** الایان بکسر همزه
و تشدید یای یکنقطه و الف اول وقت چیزی است و نون اصلی است و بر وزن فعالست و بعضی گفته اند
نون زایده است و بر وزن فعلان است یعنی یراق گیری برای بر گشتن مسافر بوطن و بهر دو تقدیر اینجا
مناسب است یعنی بتقدیر استفهامست یعنی گفت سائل ای ابو جعفر چنین می نماید که این چیزی که
خاص شیعه امامیه است یعنی آن مذهب و عوام امام گفت آیا ضایع کرده الله تعالی از اینکه عبادت کرده شود
گر پنهانی تا آید اول وقت او که ظاهر شود میان خلائق در این فرقت دین او که حقیقت اسلام است
چنانچه بود رسول الله صلی الله علیه و آله بیست سال ... در خانه خدیجه پنهان تا وقتی که مامور شد بظاهر ساختن
دین الهی گفت سائل آیا می باید کسی را که آن رعیت باشد و صاحب این دین باشد اینکه پنهان کند
امام گفت آیا پنهان نکرد علی بن ابی طالب علیه السلام در روزی که اسلام آورد با رسول الله صلی الله
علیه و آله ... در عیت نبود تا وقتیکه ظاهر شد کار رسول علیه السلام سائل گفت بلی امام گفت
پس همچنین است کار ما یعنی کار شیعه ما می باید که پنهان کنند تا وقتیکه برسد آنچه الله تعالی مکتوب و مقدر
کرده که مظلومیت ما باشد تا آخر آن **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لقد خلق الله
جل ذکره لیلة القدر اول ما خلق الدنیا و لقد خلق فیها اول نبی یکون و اول وصی یکون
و لقد قضی ان یکون فی کل سنة لیلة یهبط فیها بتفسیر الامور الی مثلها من السنة المقبلة
من جحد ذلک فقد رد علی الله عز و جل علمه و لا تقوم الانبیاء و الرسل و المحدثون الا ان یکون
علیهم حجة بما یاتیهم فی تلک اللیلة مع الحجة التی یاتیهم بها جبرئیل علیه السلام قلت
و المحدثون ایضا یاتیهم جبرئیل او غیره من الملائکة علیهم السلام قال اما الانبیاء
و الرسل صلی الله علیهم فلا شک و لا بد لمن سواهم من اول یوم خلقت فیه الارض الی آخر
فناء الدنیا ان یکون علی اهل الارض حجة ینزل ذلک فی تلک اللیلة الی من احب
من عباده **شرح** اول منصوب بر ظرف زمانیت و مصدریه است تکون بصیغه ماضی معلوم باب
تفعلست و آخر بصیغه مضارع باب نصر است باعتبار وقت خلق آدم پیش از او لا دوست و یعنی
بر اینست که ابتدای خلق آدم پیش از دمیدن روح در او و القای وحی با وست و خلق لیلة القدر
و خلق اول نبی و اول وصی در لیلة القدر لازم ندارد این را که خلق آدم و وصی او در یکشب شخصی باشد
و تلک کلام حسن بن العباس است که در سند حدیث اول این باب مذکور شد اما الانبیاء و الرسل صلی الله
علیه و آله فلا شک برای بیان اینست که ذکر انبیاء و رسل در لا تقوم الانبیاء و الرسل تا آخر بتقریب

لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک یعنی بهذا فهم
بتحقیق گفت الله عز و جل در کتاب خود برای اثبات امامت متولیان امارت در شب قدر بعد از محمد صلی الله علیه و آله
پس در سوره نور وعده کرده الله تعالی جمعی را که ایمان آورده اند از جمله شما ای مدعیان خلافت بجا آورده اند
عملهای صحیح را که البته خلیفه خواهد کرد ایشان را در زمین چنانچه خلیفه کرد جمعی را که پیش از ایشان بوده اند
تا قول او که فاولئک هم الفاسقون چنانچه مفصلا مذکور شده در شرح حدیث سوم باب دوازدهم و در اینجا
امام علیه السلام بیان کرده که گفت **اصل** یقول استخلفکم لعلمی و دینی و عبادتی بعد نبیکم
کما استخلف وصاة آدم من بعده حتی یبعث النبی الذی یلیه یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
یقول یعبدوننی بایمان لا نبی بعد محمد صلی الله علیه و آله فمن قال غیر ذلک فاولئک هم
الفاسقون فقد مکن ولاة الامر بعد محمد صلی الله علیه و آله بالعلم و نحن هم فاسألونا فان
صدقناکم فاقروا و ما انتم بفاعلین اما علمنا فظاهر و اما ابان اجلنا الذی یظهر فیه الدین
منا حتی لا یکون بین الناس اختلاف فان له اجلا من ممر اللیالی و الایام اذا اتی ظهر و کان
الامر واحدا **شرح** در نسخ کافی کما استخلف بصیغهٔ مجهول غائب ماضی و یبعث بصیغهٔ مجهول مضارع علیه
بصیغهٔ معلوم مضارع غائب است و میتواند بود که کان استخلفت بصیغهٔ معلوم متکلم وحده و نبعث بصیغهٔ مجهول
ماضی و عاما بصیغهٔ معلوم ماضی باشد و از کاتبان سهوی شده باشد در نسخ کافی صدقناکم بکاف نسبت و میتواند
بود که بفاء باشد و بنابراین نیز از کاتبان سهوی شده باشد العدف الفا از باب ضرب منع کردن از چیزی
در برابر تقدیر فان صدقناکم متعلق بتفسیر و لیبدلنهم است اما علمنا ناظر بتفسیر و لیمکنن است و اما ابان و ناظر
بتفسیر و لیبدلنهم است الابان بکسر همزه و تشدید بای یک نقطه اول چیزی و زمان گیری چنانچه بیان شد در شرح
حدیث ششم این باب و اینجا بمعنی دوم مناسب تر است **یعنی** الله تعالی میگوید خلیفه میکنم شما را برای تعلم
تو دو دین خود که حقیقت اسلام است و برای عبادت من بعد از پیغمبر شما چنانچه خلیفه کرده شد اوصیای آدم
بعد از آدم پی در پی در پنهانی از ... تا وقتیکه مبعوث شود پیغمبر صاحب شریعتی که متصل با آدم است که نوح
است با تسمیه الله تعالی در یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا میگوید عبادت میکنند مرا بگرویدن بربوبیت من نیست پیغمبری
صاحب شریعت بعد از محمد صلی الله علیه و آله اشارت است باینکه یعبدوننی استیناف بیانی است برای تاکید نهی
فهمیده شده از ضمیر با بمعنی که علت استخلاف اینست که ایشان مومن نیستند و باینکه لا یشرکون
استیناف برای بیان آن بنا لست باین نزدش که قرب با الله تعالی لازم همیشه ایشان است چه حکم
موافق شریعت محمدی میکنند و شریعتی دیگر بعد از او نخواهد بود هر که گفت غیر آنرا که گفتیم پس ایشانند سرکشان
از حکم الهی در باب امامت پس ظاهر شد از این آیت که بتحقیق تمکین کرده الله تعالی متولیان امارت شب قدر
را بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجمیع دین و ما آن متولیانیم پس سوال کنند ما را از مشکلاتست

پس آگاه است گوییم شما را وقت آمدن امام دین بشنوید یا مده هر صبح که نیم شما را از مطلب آن تردد و مخالفت من پس
او مر کنید بگفته او یعنی که عمل آن کنید و نیستید شما اهل کشندگان گفته شما شما میدانید است الیاس شیعه من تعجب
تکبر چند می توانید بود که مراد سنی اینجا اخبار ما از جمیع غیر الله تعالی باشد بقیه را سند او زمان غیبت امام
بودن او و جاهل بودن مخالفان ما پس ظاهر است تردد موافق و مخالف و الامیراث کبری وقت که کتاب
میشود در آن وقت دین النبی تمام نبوده باشد میان مردم حکم نظنی که اختلاف در آن میرود و معانی حقیقت
اسلام است که دین الهی است پس بدرستیکه آن بیان کبری ما وقتی است که حاصل میشود بسبب مرور
شبها و روزها و تشکیک تمام آن بیان کبری ظاهر شد آن دین و شما است یکی با یعنی که امامت باطل بر طرف
باشد بالکلیه. اصل وایم الله لقد قضی الامر ان لا یکون بین المؤمنین اختلاف ولذلک
جعلهم شهداء على الناس لیشهد محمد صلى الله علیه وآله علینا ولنشهد على شیعتنا ولتشهد
شیعتنا على الناس ابى الله عز وجل ان یکون فی حکمه اختلاف او بین اهل علمه تناقض. شرح لیشهد
محمد تفسیر آیت سوره حج است که هو سماکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء
على الناس باین روش که شهادت ائمه بر مردم تفصیلی ندارد که آیت صریح نیست و اشارت آن شده و تبدیل
لفظ المسلمین به الناس جهت افاده این میکند که در خطاب علیکم نه مسلمین نیز داخلند و بیان این شد و
در شرح حدیث چهارم باب نهم او در او در حکمه او دارد و فرق این است که اگر در او و میگفت اناث الا الکل یا احد
علیه ره میکرد و افاده میکند که معطوف و معطوف علیه فصل از هم اند پس آیا هر کدام که باشد کافیست
و بجای اما انسان دیگر است یعنی در قسمهای خدا قسم هست که محکوم به آن شده عبارت از آن امر برای
اینکه نبوده باشد میان مومنان بر ربوبیت رب العالمین خواه از اولی الامر باشد و خواه تکلم نظنی که اختلاف
در آن میرود و برای آن عدم اختلاف دلیل گردانیده الله تعالی مومنان را خواه اولی الامر باشند
و خواه نه گواهان بر مردم و مضمون آیت سوره حج این است که گردانید الله تعالی امت ائمه اهل اسلام را گواه
ببلاغ جمیع ایشان که هر که در حجت برنا باشد چون اختلاف بر قول او نیست و نه گواهی داده پیغمبر شیعه او در حجت
باشد بر ایشان چون اختلاف در قول مومن نیست اشارت بآنست که اگر اختلاف در حکم محمد می بود
گواهی او برما مقبول نمی بود و اگر اختلاف در حکم ما میبود گواهی ما بر شیعه مقبول نمی بود و اگر اختلاف
در حکم شیعه ما میبود گواهی ایشان بر مردم مقبول نمیبود و ابا و امتناع کرده الله عز وجل از اینکه باشد
در حکم بندگان او در شریعت او اختلاف یا بوده باشد میان اهل علم او که تکلیف کرده بندگان را بآن علم تناقض
بیان این شد در حدیث اول این باب در شرح قال فلك الی آخر. اصل ثم قال ابو جعفر
علیه السلام فضل ایمان المؤمن بجملة انا انزلناه وبتفسیرها على من لیس مثله فی الایمان بها
کفضل الانسان على البهائم وان الله عز وجل لیدفع بالمؤمنین بها عن الجاحدین لها فی الدنیا

لکمال عذاب الآخرة لمن علم الله انه لا یتوب منهم تا یلیق بالمجاهدین عن القاعدین ولا اعلم ان فی
هذا الزمان جهاداً الا الحج والعمرة والجوار شرح الجهاد بضم جیم و سکون ہا نیم مجموع ما اینجا عبارت
از سوره است و در بعض نسخ بفتح ہا است فی نقطه است بمعنی و بطعن او شمس آورده برای دفع الیشا
با دیا رفع مصدر است و مفعول مطلق برای توضیح است الجوار بکسر جیم مراد اینجا نزدیکی با ائمه
اہل البیت علیہم السلام است برای کسب علوم دین یعنی بعد از آن گفت امام محمد تقی علیه السلام زیادتی
شرف ایمان کسیکه ایمان آورد بسوره انا انزلناه و تفسیر حق آن سوره بر کسیکه نیست مثل او در ایمان بآن
سوره و تفسیر حق آن مانند زیادتی شرف آدمیست بر چهارپایان و بدرستیکه الله عز و جل دفع بلا میکند بسبب
مؤمنان بآن سوره از منکران آن سوره در دنیا برای زیادتی عذاب آخرت بسبب اتمام حجت برای
کسیکه با وجود رحمت و دفع بلا توبه نمیکند از جمله منکران و نمیدانم دفع بلا بسبب مجاهدان از نشستگان بی
جهاد میدانم که در این زمان مشغول بطاعت اولی الامر جهادی باشد مگر حج که وسیله طلب علم حقیقت چنانچه بیان شد
در حدیث ششم باب هفتم دیگر عمره که با انضمام آن بحج طلب علم دین بیشتر میشود و دیگر مجاورت امام علیه السلام
که بیشتر از آن در دنیا وسیله علم دین است میتوانند بود که مراد مجاورت بدن باشد در زمان حضور و بدل
باشد در زمان غیبت باینمعنی که در مشکلات ساکت و منتظر باشند و آن حکم تحصیل علوم دین در شأنه باشد
چنانچه می آید در احادیث باب سوم که هر که منتظر قائم علیه السلام باشد مثل آنست که در خیمه
او علیه السلام باشد **هشتم اصل** قال قال رجل لابی جعفر علیه السلام یا ابن رسول الله
لا تغضب علی قال لماذا قال لما ارید ان اسالک عنه قال قل قال ولا تغضب قال ولا اغضب قال
ارأیت قولک فی لیلة القدر تنزل الملائکة والروح فیها الی الاوصیاء یأتونهم بامر لم یکن
رسول الله صلی الله علیه وآله قد علمه او یأتونهم بامر کان رسول الله صلی الله علیه وآله
یعلمه وقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله مات ولیس من علمه شیء الا وعلی علیه السلام له واع قال
ابو جعفر علیه السلام وصلوات الله وتحیاته علیه مالی ولک ایها الرجل ومن ادخلک علینا قال
ادخلنی علیک القضاء لطلب الدین **شرح** ضمیر مستتر در قال رابع حسن بن عباس است که در
سند حدیث اول این باب مذکور شد لا تغضب نهی است ولا تغضب برفع بتقدیر استفهام است و به مقدر است
بتقدیر اقوال فلا تغضب ولا اغضب برفع عطف بر مقدر است بتقدیر فقول ولا اغضب قول کسی مرفوع است
مبتدا باشد تنزل بصیغه مضارع باب تفعل مجرور و معطوف بر لیلة است یا توهم مقدر بیان با حسبه
دانهمال آنست و محلا مرفوع است تا خبر مبتدا باشد و قد علمت بصیغه خطاب باب تفعیل یا باب علم
بصیغه متکلم باب علم جمله حالیه است و اشارت باعتراض است باین دو شق که بنا بشق اول لازم می آید
که علم اوصیا زیاده بر علم رسول علیه السلام باشد و بنا بر شق دوم لازم می آید که ملائکه در شب قدر

صافی شرح اصول کافی

تحصیل حاصل کند انی و مانند آن تا آخر نوعی از آن مغالطه است که متعارف است در مقام الجاء صعوبت مسئله پس از
قبیل غضب نیست تا خلف وعده لازم آید و لهذا سایل از روی دلیری گفت او غلطنی تا آخر یعنی حسن گفت
گفت مردی امام محمد تقی علیه السلام را ای پسر رسول الله غضبناک مشو به من گفت چرا این را میگوئی
گفت برای چیزی که میخواهم سوال کنم ترا از آن گفت بگو گفت بپرسی یا گیا یا میگوئیم و غضبناک نمیشوی که
گفت میگوئی و غضبناک نمیشوم گفت خبر ده مرا که سخن تو در لیلة القدر و قائل شدن ائمه در وحی در
شب قدر بسوی اوصیا این است که میدانستند اوصیا امرها یعنی نظام و نسق امارت تعلیم چیزی که نمیدانست
رسول الله صلی الله علیه و آله را این است که میدانستند اوصیا امرها یعنی که رسول الله صلی الله علیه و آله میدانست آن را
و حال آنکه تو تعلیم نمیکردی که رسول الله صلی الله علیه و آله مرد به حالی که غایب است از علم چیزی مگر به حالی که علی
علیه السلام آن را حافظ است گفت امام محمد تقی علیه السلام چه افتاده مرا با تو و ترا با من از سبب
مردی که داخل کرد ترا بر مجلس من گفت داخل کرد مرا بر تو قضای الهی برای طلب علم به مسائل دین

اصل قال فافهم ما اقول لک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسری به لم یهبط حتی اعلمه
الله جل ذکره علم ما قد کان وما سیکون وکان کثیر من علمه ذلک جملا یأتی تفسیرها فی لیلة
القدر وکذلک کان علی بن ابی طالب علیه السلام قد علم العلم جملا یأتی تفسیره فی لیلة القدر کما کان
مع رسول الله صلی الله علیه و آله قال السائل او ما کان فی الجمل تفسیر قال بلی ولکنه انما یأتی بالامر
من الله تعالی فی لیالی القدر الی النبی صلی الله علیه و آله والی الاوصیاء افعل کذا وکذا
لامر قد کانوا علموه امروا کیف یعملون فیه **شرح** قد علم بصیغه مجهول باب تفعیل یا معلوم
باب علم است و ما کان عطف بر مقدر است تقدیرا کان الجمل و ما کان حاصل جواب این است که بنا بر
شق دوم تحصیل حاصل لازم نمی آید چنانچه گاهی عالم بکل مسائل نحو یا تفسیر آنها غافل میشود در علم بقاعده
ظاهر از آن قواعد و معنی لغت میکند با وجود علم به آن و تفسیر آن و چنانچه عالم بکل قواعد نحو حیران میشود
در الحاق ترکیبی منافی با آن قواعد تا فکر کند و استنباط کند و گاهی پیش از فکر و استنباط آن گمان میکنیم
و بعد از فکر و استنباط بر میگردد از آن و این منافات ندارد با علم و به جمیع قواعد و تفسیر آنها و منافات
ندارد با کمال رسول و اوصیا و چند جمل یکی از ایشان بجزئیات که متعلق بوقت امامت او نیست
نقص نیست و چنانچه صغری و کبری برهانی در وقت فکر ملتفت الیه یکجا نمی شود با وجود آنکه هر دو به یقین
او نیست و معلوم بر ما قلیست یعنی امام گفت پس بفهم آنچه را که میگوئیم ترا بدرستیکه رسول الله صلی الله
علیه و آله چون برده شد در شب از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی و از آنجا به آسمان فرود نیامد تا آنکه
اعلام کرد او را الله جل ذکره هر چه تحقیق شده و هر چه خواهد شد و بعد بسیاری از آن علم مجملها
با این معنی که قواعد کلیه بود که از آنها استنباط احکام قضایای جزئیه که در میان خلایق واقع شود

صافی شرح اصول کافی

بیدوان کرد بی‌درمان اگر غفلتی واقع نشود و صغری آن بهر اسهین معلوم باشد و ملتفت الیه شود می آید تفسیر آن
مجمل) در شب قدر و مجمل آن بود علی بن ابی طالب به بیان این که تحقیق تعلیم کرده شده بود علم رسول صلعم
بر حالیکه مقدر این بود که آیه تفسیر آن علم شب قدر چنانچه بود آن تفسیر با رسول در شب قدر گفت سائل آیا
تعلیم مجملا بود و نبود در آن مجملا تفسیر آنها گفت بلی بود و لیکن شان اینست که چنین نیست که جبرئیل می آورد
امارتها را از جانب الله تعالی در شبهای قدر بسوی نبی صلعم و بسوی اوصیا که بکن چنین و مکن چنین برای فرمودن
تحقیق دانسته بودند آنرا مامور میشدند به که چون عمل کنند در آن علم خود **اصل** قلت فسر لی هذا قال لم یمت
رسول الله صلی الله علیه وآله الا حافظا لجملة العلم وتفسیره قلت فالذی کان یاتیه فی لیالی القدر علم ما هو
قال الامر والیسر فیما کان قد علم **شرح** این سوال و آن حسن بن عباس است در میان سوالهای
آخر ده امام علیه السلام جواب او بر گفته یعنی گفتم بیان کن برای من این جواب را که آخر دو گفتی گفت نمرد
رسول الله صلی الله علیه وآله مگر بر حالی که بود حافظ او بود مجموع علمی که در شب معراج حاصل کرده بود و تفسیر آن
مجموع نیز گفتم پس آنچه می آمد او را در شب های قدر علم چه چیز بود گفت آن فرمودن بکارهای کردنی بود
و آسان بود در آنچه دانسته بود و در حفظ داشت **اصل** قال السائل فما یحدث لهم فی لیالی القدر
علم سوی ما علموا قال هذا مما امروا بکتمانه ولا یعلم تفسیر ما سألت عنه الا الله عز وجل
شرح فیما یحدث بتقدیر استفهام است الکتمان بکسر کاف پوشانیدن خواه از جمیع مردم و خواه از بعضی لا یعلم
بصیغه معلوم باب تفعیل است یعنی گفت سائل پس بنابر اینکه گفتم آیا حادث نمی شود اوصیا را در شبهای قدر
علمی سوای آنچه دانسته اند امام جواب این سوال آن چیزهائی است که مامورند اوصیا که به هیچکس نگویند و تعلیم
نمیکنند جواب آنچه را که پرسیدی از آن مگر الله عز و جل یا بمعنی که اوصیا باید فهمی بکسی بدهند تا جواب آنرا فهمد
تا در بیان نیستیم که بگوییم آنرا تفهیم کنیم یا بمعنی که بی اذن الهی تعلیم کسی نمیتوانیم کرد و بهر تقدیر اشارت است
بنبودن سائل را عدم قابلیت فهمیدن او که با وجود تصریح بحقیقت جواب با آن بر سر لفظ در مانده چه آنچه پرسیده
مضایقه لفظی است بعنوان گفت سوای آنچه دانسته حادث میشود اگر مراد از علم تعلیم کمالی باشد باعتبار آنکه علم
کمالی منحصر است در علم بقواعد کلیه نه بجزئیه که محتاج الیها در وقت حاجت نه جزئیه که مطلقا باشند و بعنوان گفت
سوای آنچه دانسته حادث میشود اگر مراد تعلیم اعم آن کمالی و غیر کمالی که علم بجزئیات در زمان سابق بر وقت
حاجت بهمت باشند لیکن گفتن اول بهتر است و با ذهب نزدیکتر است و لهذا در سابق و لاحق این فقره مذکور
است **اصل** قال السائل فهل یعلم الاوصیاء ما لا یعلم الانبیاء قال وکیف یعلم وصی غیر علم
ما اوصی الیه قال السائل فهل یسعنا ان نقول ان احدا من الوصاة یعلم ما لا یعلم الآخر قال لا لم یمت
نبی الا وعلمه فی جوف وصیه وانما تنزل الملائکة والروح فی لیلة القدر بالحکم الذی یحکم به
بین العباد قال السائل وما کانوا علموا ذلک الحکم قال بلی قد علموه ولکنهم لا یستطیعون امضاء

که لیلة القدر مبهم باشد در هر سال یا بمعنی که چه نشان شناسیم لیلة القدر را در هر سال گفت وقتیکه آمد شهر رمضان
پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس وقتیکه آمد شب بست و سوم پس بدرستی که تو نظر خواهی کرد
بآنچه باعث تصدیق آن شود که پرسیدی از آن **هو اصل** و قال قال ابو جعفر علیه السلام
لما ترون من بعثه الله عز وجل للشقاء علی اهل الضلالة من اجناد الشیاطین وازواجهم اکثر
مما ترون خلیفة الله الذی بعثه للعدل والصواب من الملائکة قیل یا ابا جعفر وکیف تکون
شیء اکثر من الملائکة قال کما شاء الله عز وجل **شرح** ضمیر و قال راجع بحسن بن عباس است
که در سند حدیث اول این باب مذکور شد لام در لما ترون مفتوح و ابتدائی است و جواب قسم محذوف است
ما موصوله و مبتدا است ترون بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب است و عائد محذوف است بتقدیر ترونه و رویت
اینجا عبارت است از علم بآیات قرآن که در آنها ارسال شیاطین یعنی ایشان بر کافرین است مثل قول الله تعالی
در سوره مریم الم تر انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا یا در آنها القای شیاطین واشباه الشیاطین
اکاذیب را در دل اهل ضلالت است مثل وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم و مثل الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس من در من بعثه حرف جر است و برای بیان ما است و بعثه بکسر بای
یکنقطه و سکون عین بی نقطه و ثای سه نقطه و آخرش تاء مصدریه باب منع است بمعنی نوعی از فرستادن
و اگر بفتح بای یکنقطه باشد بمعنی یک فرستادن خواهد بود الله مجرور و مضاف الیه است من در من اجناد سببیت
است و متعلق به الضلالة است وازواجهم بزای نقطه دار و جیم بمعنی اشباههم است اکثر مرفوع و خبر مبتدا است ما در
مما موصوله است ترون در ترون خلیفة الله بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب است و اشاره است بامثال آیت
سوره نحل و ینزل الملائکة بالروح علی من یشاء من عباده و عائد محذوف است بتقدیر ترونه خلیفه منصوب
بنزع خافض است چه در ینجا اختصاری است بتقدیر ترون من بعثه الله عز وجل للسعادة خلیفة الله
وجهل قرین این فقره و سابق دلالت بر این میکند این اختصار واقع شده والذی صفت خلیفه است بعثه
بعثه بمعنی معلوم است ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و ضمیر بارز راجع بالذی است من در من الملائکة
برای سببیت است و متعلق بالعدل والصواب است یعنی و گفت حسن که گفت امام محمد تقی علیه السلام هر آینه
آنچه می بینید در قرآن که فرستادن الله عز وجل برای شقاوت اهل ضلالتی که از لشکرهای شیاطین و مانند
شیاطین بیشتر است از آنچه می بینید در قرآن که فرستادن الله عز وجل است بر خلیفه الٰهی که فرستادن او را
برای عدالتی و راستی که از ملائکه است چون بعض اهل مجلس غافل شده از دقائق این گفتگو گفته شده در مجلس
که ای ابوجعفر و چون مبهم باشد چیزی بیشتر از ملائکه گفت چنانچه خواسته الله عز وجل یعنی اینکه چنانچه گفتیم نه چنانچه
تو فهمیدی و آنچه گفتیم بیان فعل الله تعالی و مشیت او است نسبت باهل ضلالت و اهل هدایت **اصل**
قال السائل یا ابا جعفر انی لو حدثت الشیعة بهذا الحدیث لانکروه قال کیف ینکرونه قال یقولون

دلیل انکار کردن مبنی بر غفلت از سه دقیقه است اول اینکه ملائکه نزد امام هدی نمی آیند مگر بعد از سیا حسنهای آن دوم اینکه اشباه شیاطین نیز داخلند در زمره آن ائمه ضلالت پس ایشان دو جنس اند نه یک جنس سوم اینکه امام علیه السلام آنرا بیشتر و کثیر تعداد بعثت است نه مبعوث پس میتواند بود که عدد تعبئت ملائکه باشد یا باعتبار کثرت ائمه ضلالت و وحدت امام هدی هرچند که عدد ملائکه بیشتر از عدد شیاطین باشد **اصل** وایمة الله ان صدق بلیلة القدر لیعلم انها لنا خاصة لقول رسول الله صلی الله علیه واله لعلی علیه السلام حین دنا موته هذا ولیکم من بعدی فان اطعتموه رشدتم ولکن من لا یومن بما فی لیلة القدر منکر ومن امن بلیلة القدر ممن علی غیر راینا فانه لا یسعه فی الصدق الا ان یقول انها لنا ومن لم یقل فانه کاذب ان الله عز وجل اعظم من ان ینزل الامر مع الروح والملائکة الی کافر فاسق فان قال تنزل الی الخلیفة الذی هو علیها فلیس قولهم ذلک لشیء وان قالوا انه لیس ینزل الی احد فلا یکون ان ینزل شیء الی غیر شیء وان قالوا سیقولون لیس هذا بشیء فقد ضلوا ضلالا بعیدا **الشرح** لقول متعلق است بیعلم ومراد این است که هرکه تصدیق کرده سید اند که مراد رسول از ولی صاحب امر شب قدر است پس سید اند بمجرد این کلام رسول هرچند که دلیل دیگر ندانند که امارت لیلة القدر از ماست و پس نظر این گفتگو اینست که میگویند العاقل تکفیه الاشارة تخصیص ذکر این قول برای این است که مخالفان نیز نقل کرده اند ان الله استیناف بیانی است برای استدلال بر کذب قول مخالفان به تردد در حصر آن در سه شق که هر سه باطل است اول اینکه منزل الیه کفار و مشرکین باشند دوم اینکه منزل الیه خلیفه باشد که او مستولی است بر خلافت بر درد لشکر پس علیها بالعین بی نقطه وبا دو نقطه در پائین است و میتواند بود که بعین بالنقطه ویای بکنقطه بالصیغة ماضی معلوم باب ضرب وضمیر مستتر راجع بخلیفه باشد و حاصل هر دو یکی است وضمیر ها راجع بخلافت است که در ضمن خلیفه مذکور است سوم اینکه منزل الیه هیچکس نباشد وان قالوا از تتمه شق سوم است سیقولون بصیغه غائب یا بصیغه مخاطب مقول قالوا است واشاره است بوقت غیبت امام علیه السلام که در آن زمان مذکور بوده که واقع خواهد شد چنانچه الحال شد وضمیر راجع بشیعه امامیه است لیس هذا الشیء مقول سیقولون است مشار الیه هذا منزل الیه است یعنی وقسمهای خدا قسم من است که بدرستیکه هرکه تصدیق ببقای لیلة القدر تا آخر الزمان کرده میدانند که امارت الکتب از ماست ولیس بمحض قول رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام وقتی که نزدیک شد مرگ رسول علیه السلام که این صاحب امر لیلة القدر است از جمله شما بعد از من پس اگر اطاعت کردید او را از راه بهشت یافتید امام گفت ولیکن نه کسی که ایمان ندارد بانچه در شب قدر است منکر دلالت این قول است بر اختصاصیکه مذکور شد چون مومن ببقای لیلة القدر بر دو قسم است اول شیعه امامیه دوم مخالفان ایشان و در علم قسم اول باختصاص لیلة القدر بالمهدی اشتباهی نیست امام علیه السلام بیان قسم دوم کرد و گفت هرکه ایمان آورده ببقای لیلة القدر

و لنون مفتوح برای تاکید و بنا بر ردّ جمع ظهر است و بر بر تقدیر مبنی میان شما بعنوان قسمت گرمی است گویا که گفته است در پیش است و دیگری در راست و دیگری در عقب یعرج بصیغهٔ مضارع مجهول است و نائب فاعل بها است و با برای تعدیه است و فاعل محذوف ملائکه است اذا کان ذاک الشأن و مراد اینجا امر بزرگ عالی است جملهٔ یعرج بها الی السماء استیناف بیانی بودن است یا حال از ارواح مذکوره است حتی داخل جمله شده پس توافی مرفوع است بتقدیر توافی با بصیغهٔ مضارع معلوم غائبه باب مفاعله است و ضمیر مستتر راجع بارواح مذکوره است الموافاة رسیدن بچیزی العرش تخت پادشاه که بر آن دیوان میان خلائق میکنند و مراد اینجا کتاب الهی است و طواف بعرش کتاب از مطالعه آنها است و قوائم عبارت از متشابهات آن است و نماز نزد هر قائمه عبارت از مکتب شدن آنها برای استنباط جزئیات بتوجه بکتاب الهی چنانچه وارد شده که الصلوة معراج المؤمن ترد بصیغهٔ مضارع مجهول غائبه مفاعله است و ضمیر مستتر راجع بارواح است فیصبح بصیغهٔ مضارع غائب یا غائبه باب افعال است و از افعال ناقصه است تدبلوا بصیغهٔ ماضی مجهول جمع مذکر غائب مهموز اللام است و حال است از فاعل فیصبح واو در و قد حالیه است الزیادة کامل کردن و کامل شدن زید بصیغهٔ ماضی مجهول معتل العین است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بوصی است اگر زید مشتق از متعدی باشد و نائب فاعل فی علمه است اگر زید مشتق از لازم باشد مثل منصوب و قائم مقام مفعول مطلق است و مثل الجم بفتح جیم و تشدید میم مجموع الغفیر بفتح غین با نقطه و کسر فای و سکون یا و دو نقطه در پایین و رای بی نقطه چیزی که از بسیاری بپوشاند روی زمین را و مراد اینجا بغایت بسیار است یعنی روایت است از ابو یحیی صنعانی از امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله گفت که امام گفت مرا ای ابو یحیی بدرستیکه ما را در شبهای جمعه هر آئنه مرتبهٔ عظیمی از جملهٔ جنس مرتبه هست گفتم قربانت شوم و چیست این مرتبه گفت رخصت داده میشود برای ارواح انبیای مرده علیهم السلام و ارواح اوصیای مرده و روح وصی که میان شما است بالا برده میشود بسوی مرتبهٔ عالی فکر در دقائق تا ملاقات میکنند محل دیوان صاحب کل اختیار خود را بر گرد آن میگردند هفت نوبت و نماز میکنند نزد هر پایه آن با نهایت آن محل دیوان دو رکعت بعد از آن برگردانیده میشوند بسوی بدنهای که بودند در آنها باین معنی که از آن مرتبه عالی فرود می آیند پس بصبح جمعه میرسند انبیا و اوصیا بحالیکه تحقیق برده شده اند باعتبار خوشحالی بعلم حوادث و بصبح جمعه میرسد وصی که میان شما است بحالیکه تحقیق زیاده کرده شده در علم او زیادتی که مثل مجموع عدد بسیار انبیا و اوصیا است باین معنی که هیچ علمی نیست که یکی از ایشان را حاصل شده باشد و او را نشده باشد **دوم اصل**

عن المفضل قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام ذات یوم وکان لا یکنینی قبل ذلک یا ابا عبد الله قال فقلت لبیک قال ان لنا فی کل لیلة جمعة سرورا قال قلت زادک الله وما ذاک قال اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله صلی الله علیه وآله العرش و وافی الائمة علیهم السلام معه و وافینا معهم فلا ترد ارواحنا الی ابداننا الا بعلم مستفاد ولولا ذلک

لانفدنا **شرح** لا یکنفنی بصیغهٔ معلوم مضارع غائب معتل اللام باب تفعیل است انکفیتنی کسی را بی نیست شوا صرف شده نابود و خاروداو ار نفدنا بصیغهٔ ما متکلم الغیر مجهول باب افعال است ماخوذ از نفاد بفتح نون مصدر باب علم بمعنی بپایان رسیدن و مراد اینجا بنهایت رسیدن علم کسی است پس انفاد بمعنی بنهایت رسیدن علم کسی است یعنی روایت است از مفضل که گفت که ابو عبد الله بود گفت که گفت مرا امام صادق علیه السلام در میان روزی و من خواندم او را بکنیت پیش از این و ازاست ابو عبد الله مفضل گفت گفتم لبیک گفت بدرستیکه ما را در هر شب جمعه خوشحالی عظیمی هست گفتم زیاد کناد خوشحالی ترا الله تعالی و چیست این خوشحالی گفت وقتیکه شود شب جمعه ملاقات میکند رسول الله صلی الله علیه و آله محل دیوان الهی را و ملاقات میکنند ائمه سابق علیهم السلام با رسول الله علیه السلام خود او انبیاء خود را و اوصیای ایشان و ملاقات میکنیم ما اوصیای رسول علیه السلام با ایشان پس بر نمیگردد در وجهای ایشان بنهای ما مگر با علم تازه مکتسب شده و اگر نمی بود آن بنهایت رسانیده میشدیم در علم بجزئیات محتاج الیه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب **سوم اصول** عن ابی عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ما من جمعة لیلة الا ولاولیاء الله فیها سرور قلت کیف ذلک جعلت فداک قال اذا کان لیلة الجمعة وفی رسول الله صلی الله علیه وآله العرش ووافی الائمة علیهم السلام ووافیت معهم فما ارجع الا بعلم مستفاد ولولا ذلک لنفد ما عندی **شرح** مضمون این موافق سابق است فرق این است که نفاد اینجا بمعنی بنهایت رسیدن علم است و در سابق بمعنی بنهایت رسیدن کسی است باعتبار علم و حاصل هر دو یکی است

باب چهل و سوم اصول باب لولا ان الائمة علیهم السلام یزدادون لنفد ما عندهم

شرح این باب بیان اینست که اگر نمی بود اینکه ائمه علیهم السلام زیاد میشوند باعتبار علم هر آئینه بنهایت میرسید آنچه نزد ایشان است که علم بجزئیات محتاج الیها باشد درین باب چهار حدیث است **اول اصول** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول کان جعفر بن محمد علیه السلام یقول لولا انا نزداد لانفدنا **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم باب سابق **دوم اصول** عن ذریح المحاربی قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا ذریح لولا انا نزداد لانفدنا **شرح** این نیز مثل سابق است **سوم اصول** عن زرارة قال سمعت ابا جعفر صلی الله علیه وسلم یقول لولا انا نزداد لانفدنا **شرح** این نیز مثل سابق است **اصول** قال قلت یزدادون شیئا لا یعلمه رسول الله صلی الله علیه وآله قال اما انه اذا کان ذلک عرض علی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم علی الائمة ثم انتهی الامر الینا **شرح** چون گویی لا یعلمه لغت لم یعلمه مستحق این جواب شده چه اگر فرض لغت جواب بانه بود که بیان شد در حدیث هشتم باب چهل و یکم در شرح حدیث قال انا اهل قرة عینها

تمام تا آخر ودر شرح قال السائل ابدا ایست تا آخر یعنی زیاده گفت گفتم آیا زیاده میشود شما باعتبار علمی که نداشتید
آنرا از رسول الله صلی الله علیه وآله گفت آگاه باش بدرستیکه وقتی که شود آن زیاده بدرستیکه معروض میشود
بر رسول الله صلی الله علیه وآله بعد از ان بر ایمه دیگر بعد آن از ان میرسد کار بما چہارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس یخرج شیٔ من عند الله عز وجل حتی یبدأ
برسول الله صلی الله علیه وآله ثم بامیر المومنین علیه السلام ثم بواحد بعد واحد
لکیلا یکون آخرنا اعلم من اولنا شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون نمی آید
علمی از جانب الله تعالی عز وجل برای ما در شب قدر ودر شب جمعه و مانند آنها باستنباط جزئیات از قرآن
بمعد ملائکه مگر آنکه ابتدا کرده میشود برسول الله صلی الله علیه وآله بعد از ان بامیر المومنین علیه السلام
یکے بعد از یکی تا نبوده باشد آخر ما دانا تر از اول ما بجزئیات نیز توضیح باشد در شرح حدیث سابق

باب چہل وچہارم اصل باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون جمیع العلوم التی خرجت الی الملائکة والانبیاء والرسل علیهم السلام

شرح این باب بیان اینست که ایمه علیهم السلام میدانند جمیع علومی را که بیرون آمده از جانب الله تعالی
بجهت ملائکه وانبیاء ورسل علیهم السلام ودرین باب چہار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع
قال ان لله تبارک وتعالی علمین علما اظهر علیه ملائکته وانبیاءه ورسله فما اظهر علیه
ملائکته ورسله وانبیاءه فقد علمناه وعلما استاثر به فاذا بدا لله فی شیٔ منه اعلمنا ذلک
وعرض علی الائمة الذین کانوا من قبلنا شرح روایتیست از امام جعفر صادق گفت بدرستیکه
الله تبارک وتعالی را دو قسم علم است یکی علمی که مطلع کرده بران ملائکه خود وانبیاء خود ورسولان خود را پس آنچه
مطلع کرده بر آن ملائکه خود ورسل خود وانبیای خود را پس تحقیق دانسته ایم آنرا ویکی علمی که مخصوص خود کرده آنرا
یعنی که هنوز مطلع نکرده بر آن کسی را اگرچه مطلع کرده باشد بر مقدمات استنباط آن مثل علم بوقت ظهور
قائم علیه السلام که مذکور می شود در حدیث دوم باب آینده پس چون کاری بهم رسد برای الله تعالی
در چیزی از ان اعلام کرده میشویم و آن معروض میشود بر ائمه که بوده اند پیش از ما شبیه این حدیث
گذشته در حدیث نہم باب بست وچہارم کتاب التوحید ودر آن باب تحقیق معنی بدا نشسته دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله عز وجل علمین علما لا یعلمه الا هو لا یطلع علیه واحد من خلقه
وعلما نبذه الی ملائکته ورسله فما نبذه الی ملائکته ورسله انتهی الینا شرح النبذ ترک
وظاهر میشود سوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان لله عز وجل علمین علم مبذول
وعلم مکفوف فاما المبذول فانه لیس من شیٔ یعلمه الملائکة والرسل الا نحن نعلمه
واما المکفوف فهو الذی عند الله عز وجل فی ام الکتاب اذا خرج نفذ شرح

ما ابتدع السموات والارض ولم یکن قبلهن سموات ولا ارضون اما تسمع بقوله تعالی وکان عرشه
علی الماء **شرح** بدیع السموات والارض در سورهٔ انعام و بقره هست اما این حدیث مناسب آیت
سورهٔ انعام است و در اینجا چنین است بدیع السموات والارض انی یکون له ولد ولم یکن له صاحبة وخلق کل شیء
وهو بکل شیء علیم بدیع فعیل بمعنی فاعل یا بمعنی مفعول است از باب منع و بنا بر اول صفت بحال موصوفست
مثل ضارب الرجل و بنا بر دوم صفت بحال متعلق موصوفست مثل حسن الوجه آلبدیع والبدعة بکسر با و سکون
دال از باب منع والابتداع معید در باب افتعال ابتداع فعل چیزی بی ماده سابق خواه آن ابتدا باحداث چیزی
باشد و خواه باحداث ماده آن چیز باشد بیشتر ظاهر باینکه آن ماده آن چیز خواهد شد المثال بکسر میم صاحب شکل و مراد اینجا
جسم است چنانچه می آید در حدیث ششم باب صد و سی و یکم کتاب الایمان والکفر که ان الفحش لو کان مثالا لکان
مثال سوء ضمیر قبله راجع بمصدر ابتداع است فا در فابتدع برای تفریع است واو در ولم یکن عاطفه است
یعنی شنیدم از حمران بن اعین که می پرسید امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ انعام اختراع
کننده آسمان و زمین است یا اختراع کرده شده است آسمانها را و زمین او پس گفت امام علیه السلام که بتحقیق
الله عز و جل در احداث آب اختراع کرد چیزهای غیر خودش را همه آن از العلم غیب خود که آبی احداث کرده تا در جمیع
آن اشیا خواه بوده باشد جسمی که بوده باشد پیشتر از آن اختراع پس بنا بر آنچه گفتیم اختراع کرده در وقت احداث
آب آسمانها را و اجزای زمین را و نبوده پیشتر از وجود آنها آسمانهای و نه اجزای زمینی آیا نمی شنوی قول الله تعالی
در سورهٔ هود و هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء والله تعالی آن کس است
که آفرید و ثابت کرد آسمانها و زمین را در شش روز بر حالی که بود تخت پادشاهی او بر آب یا یعنی که بعض
احداث آب جمیع را ثابت و تدبیر کرد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب چهاردهم کتاب التوحید که باب الاراده
انها من صفات الفعل و سائر صفات الفعل است که خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة و این آیت
بیان شد در شرح حدیث هفتم باب بیستم کتاب التوحید **اصل** فقال له حمران ارایت قوله جل ذکره
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا فقال له ابو جعفر علیه السلام الا من ارتضی من رسول
وکان محمد صلی الله علیه و آله ممن ارتضاه واما قوله عالم الغیب فان الله عز و جل عالم بما غاب
عن خلقه فیما یقدر من شیء ویقضیه فی علمه قبل ان یخلقه وقبل ان یفضیه الی الملائکة فذلک
یا حمران علم موقوف عنده الیه فیه المشیة فیقضیه اذا اراد ویبدو له فیه فلا یمضیه
فاما العلم الذی یقدره الله عز و جل ویقضیه ویمضیه فهو العلم الذی انتهی الی رسول الله صلی
الله علیه و آله ثم الینا **شرح** در سورهٔ جن گفته قال ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون ام یجعل له ربی
امدا عالم الغیب و ظاهر آنچه می آید در حدیث نود و یکم باب صد و نهم و در تفسیر آیات سابقه بر این است که مراد
بما توعدون ظهور قائم علیه السلام باشد و الف لام الغیب برای عهد خارجی باشد و مراد ظهور وقت

و يحيى البزاز و داود بن كثير في مجلس ابي عبد الله عليه السلام اذ خرج الينا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه
قال يا عجبا لاقوام يزعمون انا نعلم الغيب ما يعلم الغيب الا الله عز و جل لقد هممت بضرب جاريتي
فلانة فهربت مني فما علمت في اي بيوت الدار هي قال سدير فلما ان قام من مجلسه و صار
في منزله دخلت انا و ابو بصير و ميسر و قلنا له جعلنا فداك سمعناك و انت تقول كذا و كذا في
امر جاريتك و نحن نعلم انك تعلم علما كثيرا و لا ننسبك الى علم الغيب **شرح** ان در فلما ان قام بفتح
همزه و تخفيف نون براى تاكيد اتصال است يعنى روايت است از سدير گفت بودم من و ابو بصير و يحيى بزاز
و داود و كثير در مجلس امام جعفر صادق عليه السلام ناگاه بيرون آمد بسوى ما در حالى كه او غضبناك بود پس
نشست در جاى خود گفت اى عجب براى جمعى چند كه دعوى ميكنند كه ما ائمه هدى ميدانيم غيب را نميداند
غيب را مگر الله عز و جل اشارت است بقول الله تعالى در سوره نمل ء اله مع الله قل هاتوا برهانكم
ان كنتم صادقين قل لا يعلم من في السموات و الارض الغيب الا الله مخفى نماند كه قول لا يعلم
تا آخر براى رفع دخل است تا كسى نگويد كه من بحدث يا بمكاشفه معلوم كرده ام و احتياج ببرهان
ندارم بيان اين آنكه هر آئنه بتحقيق قصد كردم زدن فلانه كنيز خود را پس گريخت از من پس ندانستم كه در
كدام از خانهاى سراى است آن كنيز گفت سدير پس چون كه برخاست از مجلس خود و رفت بخلوتخانه
خود داخل شدم من و ابو بصير و ميسر كه ملازم دائمى امام بود گفتيم او را قربانت شويم شنيديم از تو در حاليكه
ميگفتى چنين و چنين در حكايت كنيز خود و ما ميدانيم كه تو ميدانى بسيار و نسبت نميدهيم ترا بعلم غيب مراد
اينست كه با وجود عدم علم بغيب مقدار علم خود را بيان كن **اصل** قال فقال يا سدير الم تقرأ
القرآن قلت بلى قال فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز و جل قال الذي عنده
علم من الكتاب انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك قال قلت جعلت فداك قد قرأته
قال فهل عرفت الرجل و هل علمت ما كان عنده من علم الكتاب قال قلت اخبرني قال
قدر قطرة من الماء في البحر الاخضر فما يكون ذلك من علم الكتاب قال قلت جعلت فداك ما
اقل هذا فقال يا سدير ما اكثر هذا ان ينسبه الله عز و جل الى العلم الذي اخبرك به يا سدير
فهل وجدت فيما قرأت من كتاب الله عز و جل ايضا قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم
و من عنده علم الكتاب قال قلت قد قرأته جعلت فداك قال افمن عنده علم الكتاب كله
افهم ام من عنده علم الكتاب بعضه قلت لا بل من عنده علم الكتاب كله قال فاومأ
بيده الى صدره و قال علم الكتاب و الله كله عندنا علم الكتاب و الله كله عندنا
شرح ضمير مجرور در اخير اليه راجع بكان عنده است و اشارت است بآنكه رجل را ميدانم كه آصف
بن برخيا است كه وزير و وصى سليمان است و الاخضر سبز و آن رنگى است معروف و مراد اينجا بسيار عميق است

باعتبار آنکه عرب و عجم رنگی را که مائل بسیاهی باشد اخضر و سبز میگویند چنانچه آسمان را اخضر را می گویند و بعض
مردم هندوستان سبز میگویند و آب مواضع دریا که بسیار عمیق باشد در نظر مائل بسیاهی مے نماید و ما در ما استفهامیه است
سن تعجبیه است ما اثقل هذا و ما اکثره و صیغه تعجب است ان نسیه بفتح همزه و تخفیف نون بدل یا عطف بیان
نبیا ست اخبرک بصیغه غائب است و میتواند بود که بصیغه متکلم باشد که چهار جا مرفوع و تاکید علم است
افهم بصیغه افعل التفضیل است چنانچه از استادی مولانا نصر رحمه الله تعالی مسموع مرفوع و تاکید
علم است افهم بصیغه افعل التفضیل باشد و بنابراین استفهام در نفس جمله مقدر خواهد بود و در
حواشی شیخ محمد بن شهید دیده شده که علی صفة الاستفهام و الفاعل ضمیر جمع المذکر و بنابراین بتقدیر
افهم اعلم خواهد بود و در نفس استفهام مقدر نخواهد بود لعلم مرفوع است و بدل بعض است از علم
یعنی سدیر گفت پس امام گفت ای سدیر آیا نخواندی قرآن را گفتم بلی خواندم گفت پس آیا یافتی
در آنچه خواندی از کتاب الله عز و جل در سوره نمل گفت آنکه نزد او علمی از جمله کتاب الهی بود من می آرم
نزد تو تخت بلقیس را پیش از آنکه بر گردد بسوی چشم تو بیان این آیت شده در شرح حدیث پنجم باب سی و یکم
سدیر گفت گفتم قربانت شوم بتحقیق خواندم آنرا گفت پس آیا شناختی آن مرد را و آیا دانستی که چه قدر
بود نزد او از جمله علم کتاب الهی سدیر گفت گفتم خبر ده مرا بآن گفت به قدر قطره از آب در دریای بسیار
عمیق چه قدر خواهد بود آن از جمله علم کتاب الهی سدیر گفت گفتم قربانت شوم چه کم بود این علم آصف
پس امام گفت ای سدیر چه بسیار بود این علم آصف که نسبت دهد او را الله عز و جل بعلمی که خبر داده ترا
بآن در قرآن مراد این است که در حد ذات خود بسیار است اگر چه نسبت بکل علم کتاب الهی کم است
ای سدیر پس آیا یافتی در آنچه خواندی از جمله کتاب الله عز و جل نیز در سوره رعد بگو ای محمد منکران رسالت
ترا کافی است الله تعالی باعتبار الهی بشواهد ربوبیت و معجزات دال بر رسالت میان من و شما
و کسی که نزد او است علم کتاب الهی بیان این آیت شده در شرح حدیث ششم باب سی و یکم سدیر
گفت گفتم بتحقیق خواندم آنرا قربانت شوم گفت پس آیا کسی که نزد او همه علم کتاب الهی باشد بیشتر فهمنده
و رسیده تر است در تحصیل علم مجهول خود یا کسی که نزد او بعض علم کتاب الهی باشد گفتم نه بلکه آنکه نزد او همه
علم کتاب است سدیر گفت پس امام علیه السلام اشارت کرد بدست خود بجانب سینه خود و گفت علم کتاب
الهی بخدا قسم همه آن نزد ما ائمه هدی است علم کتاب بخدا قسم همه آن نزد ما است اشارت است بآنکه با وجود
این ما فکر و استنباط علم مجهول خود نمیکنیم علم بوجهی میشود که بر کیفیت مثلا نمی توانیم بهم رسانید پس دعوی
بغیب بحدس و مانند آن نامعقول است بلکه باعث دعوی عوام علم غیب را خواهش دعوی علم است
با وجود عجز از ادراک برهان بلکه جمیع دعوی علم بانتساب نور ما از نور آفتاب میکنند بحدیث بمعنی انتقال
از مقدمات بمجهول بی حاجت بفکر و ترتیب آن مقدمات علم بآن ندارند چه اگر رسیده شوند که آن برهان

که بآن حاجت است شب آن باعث علم شما کدام است میگویند اختلافات تشکلات بدریه و هلالیه و دانستند آنها را و اگر
گوئیم این هم امر اشرحات شب میشوند نمیتوانند چه مبنی بر نفی قدرت خالق عالم است پس معلوم میشود
که ظن قوی را ملحق بعلم ساخته اند الله تعالی گفته در سوره احقاف قل ائتونی باثارة من علم ان کنتم صادقین
و قرینه بطلان این ظن اینکه اگر از نور آفتاب می بود می بایست که شب چهاردهم ماه گرفتن از شب
تحت الشعاع باشد و حال آنکه بر عکس است **چهارم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام
من الامام یعلم الغیب فقال لا ولکن اذا اراد ان یعلم الشیء یعلمه الله ذلک **شرح** پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از حال امام که آیا میداند غیب را پس گفت نه ولیکن وقتی که اراده کند
بداند که دانند چیزی را که اعلام میکند او را الله آن چیز مراد اینست که انچه محتاج الیه خلائق است و وقت حاجت
بآن میرسد الله تعالی در شب قدر و شب جمعه و مانند آن بطریق استنباط از قرآن را یاد میدهد بملائکه و روح
و مانند آنها و او استنباط میکند بی آنکه رسالت یا نبوت داشته باشد

باب چهل و ششم اصل باب ان الائمة علیهم السلام اذا شاءوا ان یعلموا اعلموا

شرح علموا البنیة معلوم مجرد یا مجهول باب تفعیل است و در بعض نسخ بصیغه مجهول باب افعال است
و حاصل همه اینست که استنباط از قرآن میکنند بتائید الهی یعنی این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلام
وقتی که خواهند بعد که دانند چیزی را میدانند بیان این شد در شرح حدیث آخر باب سابق و درین باب
سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الامام اذا شاء ان
یعلم علم **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث آخر باب سابق **دوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان الامام اذا شاء ان یعلم اعلم **شرح** این نیز ظاهر است **سوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک **شرح** این نیز ظاهر است

باب چهل و هفتم اصل باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون متی یموتون وانهم لا یموتون الا باختیار منهم

شرح این باب بیان اینست که ائمه علیهم السلام میدانند که کی میمیرند و اینکه نمی میرند مگر برضا از جانب
ایشان و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ای امام
لا یعلم ما یصیبه والی ما یصیر فلیس ذلک بحجة الله علی خلقه **شرح** گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هر مدعی امامتی که نمیتواند دانست باستنباط از قرآن که چه بسرش می آید و بسوی چه میگردد
عاقبت کارش پس نیست آن امام حجت برای الله تعالی بر خلق او **دوم اصل** عن الحسن بن
محمد بن بشار قال حدثنی شیخ من اهل قطیعة الربیع من العامة ببغداد ممن کان ینقل عنه قال

قال لی فهل رایت بعض من تقولون بفضله من اهل هذا البیت فما رایت بمثله قط فی فضله
ونسکه فقلت له من وکیف رایته جمعنا ایام السندی بن شاهک ثمانین رجلا من الوجوه
المنسوبین الی الخیر فادخلنا علی موسی بن جعفر فقال لنا السندی یا هؤلاء انظروا الی هذا
الرجل هل حدث به حدث فان الناس یزعمون انه قد فعل به ویکثرون فی ذلک وهذا
منزله وفراشه موسع علیه غیر مضیق ولم یرد به امیر المؤمنین سوء وانما ینتظر
به ان یقدم فیناظر امیر المؤمنین وهذا هو صحیح موسع فی جمیع اموره فسلوه قال ونحن
لیس لنا هم الا النظر الی الرجل والی فضله وسمته فقال موسی بن جعفر اما ما ذکر من التوسعة
وما اشبهها فهو علی ما ذکر غیر انی اخبرکم ایها النفر انی قد سقیت السم فی سبع تمرات
وانا غدا اخضر وبعد غد اموت قال فنظرت الی السندی بن شاهک یضطرب ویرتعد
مثل السعفة تتمہ صحیح القطیعہ بفتح قاف وکسر طای بی‌نقطہ وسکون یای دو نقطہ در پایین وعین
بی‌نقطہ اسم چند موضع است در بغداد که منصور دوانیقی بامرای دولت خود داده تا آباد کنند
واز الیشان واہل الشان باشد از الجملہ دو موضع ربیع بفتح رای بی‌نقطہ وکسر بای یک‌نقطہ ابن یونس
داشتہ بود یکی درون بغداد ودیگرے بیرون بغداد وان اہل اول است اسمعیل بن ابراہیم بن مقسم
الیابنہ بتشدید میم مخالفان شیعہ اما سیّد بغداد صنعت تبیح است واحتراز از اہل قطیعہ دوم
است تفعل بصیغہ مجہول است تقولون بصیغہ مخاطب غایب است وبر ہر تقدیر ضمیر راجع بشیعہ امیر
است مشار الیہ ہذا البیت رسول اللہ علیہ السلام است النسک بفتح وضم وکسر نون وسکون سین بی‌نقطہ
وبضم نون وضم سین عبادت جمعنا بصیغہ مجہول است سندی بکسر سین بی‌نقطہ وسکون وکسر دال بی‌نقطہ
وتشدید یای زندانبان ہارون بود شاہک بشین بانقطہ والف وفتح ہا است ثمانین حال است از
ضمیر جمعنا الوجوہ مشہوران کہ مردم متوجہ ایشان میشوند فادخلنا بصیغہ مجہول است الحدث بفتح حا
وفتح دال بلائی کہ حادث شود فعل بصیغہ مجہول است از باب منع بہ نایب فاعل است یکثرون بصیغہ
معلوم باب افعال است وہذا مبتدا است منزلہ خبر است وفراشہ بکسر فای بلند است موسع بصیغہ
اسم مفعول باب تفعیل خبر است لم یرد بصیغہ معلوم باب افعال است ینتظر بصیغہ مضارع غایب مجہول
از باب افتعال ان یقدم بصیغہ معلوم غایب باب افعال نایب فاعل است ضمیر مستتر راجع بہ الرجل است
الاقدام جرأت است در گفتگو وما بعد آن وہذا خبر مبتدای محذوف است بتقدیر وحال ہذا وجملہ ہو صحیح تا آخر
استیناف بیانی ہذا است فسلوہ بفتح سین بی‌نقطہ وضم لام بصیغہ امر باب منع است بقلب ہمزہ بالف
وحذف آن برای جزم واو در ونحن حالیہ است وجملہ حال ضمیر لنا است در فقال لنا السندی
بفتح سین بی‌نقطہ وسکون نون سیمای اہل صلاح غیر منصوب است بر استثنای منقطع انا بفتح ہمزہ ونون مشدد الی

است سنبت بصیغهٔ مجهول است السقی آشامیدن و در عرف بر خورانیدن چیزی را که برای علاج باشد خواه بقصد
ضرر خواه بقصد نفع آشامانیدن میگویند هر چند که آن چیز روان نباشد احضر بصیغهٔ مجهول متکلم باب نصر و علم
است بمعنی اینکه حاضر میشود مرا مرگ السعفة بفتح سین بی نقطه و فتح عین بی نقطه و تای قرشت واحد شکیر برگ
درخت خرما و شاخ آن و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایت است از حسن بن محمد بن بشار بفتح بای یک نقطه
و تشدید شین با نقطه گفت حکایت کرد مرا پیری از اهل قطیعة الربیع از محلهٔ بغداد و بود او از جملهٔ جمعی که نقل حدیث
از ایشان می شد حسن گفت آن پیر گفت مرا بتحقیق دیدم بعض جمعی را که قایل میشوند بفضیلت و امامت
ایشان از جملهٔ اهل این خانوادهٔ رسول علیه السلام پس ندیدم مثل او را هرگز در فضیلت و عبادت او
پس گفتم او را که بود او و چون دیدی او را گفت جمع کرده شدیم در روزگار سندی ابن شاهک هشتاد
مرد از آن مشهورانی که نسبت داده میشدند بخوبی پس داخل کرده شدیم بر جای موسی بن جعفر پس گفت
ما را سندی ای جماعت نظر کنید بسوی این مرد که احادیث باو بالائی چه بد رسیده که مردم میگویند که شان
اینست که کاری بر سر او آورده شده و سخن بسیار میگویند درین باب و این مکان اوست یعنی که
مکانی خوب دارد و آنچه انداخته شده در زیر او فراخ کرده شده است برای او تنگ کرده نشده و اصلا اراده
نکرده باو بار ولی بدی را و جز این نیست که انتظار برده میشود با او اینکه چه این کند یعنی که بگوید حجت خود
بر ادعوی امامت تا مباحثه کند یا زبون و نرم شود حال او و این است که می بینید او تندرست است فراخ
کرده شده است برای او در جمیع کارهای او پس سوال کنید او را از احوال او تا معلوم شما شود این گفت و
حال آنکه ما نبود کسی را اینست مطلبی مگر نگاه بسوی آن مرد و بسوی فضیلت و اثر صلاح که در او است
یعنی که هیچکدام فرصت سوال نداشتیم از کمال دهشت و تعجب از شمایل او پس گفت موسی بن جعفر اما آنکه
ما سوال کنیم اما آنچه سندی گفت که فراخ کردن فراش و مانند آن باشد که منزل است پس آن بر همانه نیست
مگر گفت الا آنکه من خبر میدهم شما را ای جماعت که من بتحقیق آشامانیده شده ام زهر در هفت دانه خرما و مرگ من
فردا حاضر میشود یعنی که علامات آن ظاهر میشود و بعد از فردا می میرم پیر گفت پس نظر کردم بسوی سندی
بن شاهک که اضطراب میکرد و میلرزید مثل برگ درخت خرما **سوم اصل** عن جعفر عن ابیه انه
اتی علی بن الحسین علیهما السلام لیلة قبض فیها بشراب فقال یا ابة اشرب هذا فقال یا بنی ان هذه
اللیلة اقبض فیها رسول الله صلی الله علیه و اله **شرح** لیلة منصوب بنزع الخافض است جملهٔ اقبض
صفت لیلة است یا ابة بفتح بای یک نقطه و تای تانیث است و فتحه مبدل از کسره و تای تانیث مبدل از یای متکلم
است و تای تانیث در وقف قلب بها میشود و تردد غیر فرد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام از پدرش
از امام محمد باقر که داد امام زین العابدین به جعفر صادق را شبی که گرفته شد از دنیا در آن شب
شربتی پس گفت ای پدر بیاشام این را پس گفت ای پسرک من بدرستیکه این شب گرفته میشوم

محذوفست بتقدیر ادیم مقتولون و جمله نفسی ادیهم استیناف بیانی خبری است و دال بر مفعول خبری دست که
محذوفست در غیری بتقدیر خیری نفسی و ایاهم است یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام گفت
بدرستیکه الله تعالی غضب کرد بر شیعه که ترک تقیه کردند پس مخیر کرد مرا باینکه من کشته شوم یا جمیع ایشان
کشته میشوند تا از گناه پاک شوند بسبب آزاری که در هر کدام هست در دنیا پس نگاه داشتم شیعه را بخدا قسم
بجان خود باینمعنی که اختیار کشته شدن خود کردم تا ایشان کشته نشوند **ششم اصل** عن المسافر ان
ابا الحسن الرضا علیه السلام قال له یا مسافر هذه القناة فیها حیتان قال نعم جعلت فداك فقال
انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله البارحة وهو یقول یا علی ما عندنا خیر لك **شرح**
مشار الیه بهذه القناة کاریز سناباد طوس است الحیتان بکسر حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین جمع حوت
ماهیها اشارتست بآنچه منقول شده در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب ما حدث به ابو الصلت
الهروی من ذکر وفات الرضا علیه السلام که وقتیکه قبر امام الرضا علیه السلام کنده شد آب و ماهیها ظاهر شد
در آن و اشارتست بآنکه آب و ماهیها از آن کاریز بقبر خواهد آمد باینکه چنانچه اینجا هست در قبر من نیز
خواهد بود و می تواند که این رسول برای این باشد که بیشتر در کاریز سناباد ماهی نبوده باشد و حدوث
آنها علامت قرب اجل آن امام باشد یعنی روایت است از مسافر خادم علی بن موسی الرضا علیه السلام
که علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت او را ای مسافر این کاریز در آن ماهیها هست گفت آری قربانت شوم
پس گفت بدرستیکه من دیدم در خواب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دوش و او میگفت ای علی
آنچه نزد ما هست که بهشت جاودانی باشد بهتر است برای تو **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کنت عند ابی علیه السلام فی الیوم الذی قبض فیه فاوصانی باشیاء فی غسله و فی کفنه و فی دخوله
قبره فقلت یا اباه والله ما رأیتك منذ اشتکیت احسن منك الیوم ما رأیت علیك اثر الموت
فقال یا بنی اما سمعت علی بن الحسین علیهما السلام ینادی من وراء الجدار یا محمد تعال عجل
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بودم نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام در روزیکه
گرفته شد از دنیا در آخر روز پس وصیت کرد مرا به چیزی چند در کیفیت غسل او و در کیفیت کفن او و در
کیفیت داخل شدن او در قبر او پس گفتم ای پدر بخدا قسم که ندیدم حال ترا از وقتی که بیمار شده ای بهتر از
حال تو امروز ندیدم بر تو اثر مرگ پس گفت ای پسرک من آیا نشنیدی از علی بن الحسین علیه السلام که
میطلبید مرا از پس دیوار که ای محمد بیا در آمدن تعجیل کن **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال انزل الله عز وجل النصر علی الحسین علیه السلام حتی کان بین السماء والارض ثم خیر النصر
او لقاء الله فاختار لقاء الله عز وجل **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرو فرستاد
الله عز وجل فرشته را که یاد نصرت بر امام حسین علیه السلام در کربلا تا آنکه ایستاد نصر میان آسمان و زمین

باشد مثل ماده جمیع آن قرآن است و علم قرآن بمیراث نزد ماست و قدرت بر استنباط دوم اصل
عن الحارث بن المغیرۃ وعدۃ من اصحابنا منہم عبد الاعلی و ابو عبیدۃ وعبد اللہ بن بشیر الخثعمی سمعوا
ابا عبد اللہ ع یقول انی لاعلم ما فی السموات وما فی الارض واعلم ما فی الجنۃ واعلم ما فی النار واعلم ما کان
وما یکون قال ثم مکث ھنیئۃ فرای ان ذلک کبر علی من سمعہ منہ فقال علمت ذلک من کتاب اللہ
عز وجل ان اللہ عز وجل یقول فیہ تبیان کل شیء شرح روایتست از حارث بن مغیرہ و جمعی از
یاران ما از انجملہ است عبد الاعلی و ابو عبیدہ و عبد اللہ بن بشر بکسر بای یکنقطہ و سکون شین با نقطہ و رای بی نقطہ
خثعمی بفتح خای با نقطہ و سکون ثای سہ نقطہ و فتح عین بی نقطہ شنیدند از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ
میگفت بدرستیکہ من ہر آئینہ میدانم ہر چیزی را کہ در آسمانہا است و ہر چیزی را کہ در زمین است و میدانم ہر چیزی را
کہ در بہشت است و میدانم ہر چیزی را کہ در جہنم است و میدانم ہر چیزی را کہ شدہ و ہر چیزی را کہ میشود راوی گفت
بعد از ان چہ کرد اندک زمانی ساکت ماند پس دانست کہ آنچہ گفت مشکل نمود بر ہر کہ شنید آنرا از و باعتبار
اینکہ توہم علم غیب یا نبوت میشود و علم غیب مخصوص اللہ تعالی است و نبوت بعد از رسول علیہ السلام
طرفست یا باعتبار اینکہ توہم تناقض میشود میان این و میان امثال آنچہ گذشت در حدیث سوم باب نہم
کہ جاریہ کنیز خود را ندانستہ بود پس گفت دانستم آنرا کہ گفتم از قرآن یعنی اینکہ از قرآن استنباط میتوانم کرد اگر
اہتمام کنم بی علم غیب و نبوت بدرستیکہ اللہ عز وجل میگوید در سورہ نحل این مضمون را کہ در قرآن بیان
واضح ہر چیز است یا یعنی کہ باعث علم میشود برای اہلش نہ محض ظن سوم اصل کان المفضل
عند ابی عبد اللہ علیہ السلام فقال المفضل جعلت فداک یفرض اللہ طاعۃ عبد علی العباد
ویحجب عنہ خبر السماء قال لا واللہ اکرم وارحم وارأف بعبادہ من ان یفرض طاعۃ عبد
علی العباد ثم یحجب عنہ خبر السماء صباحا ومساء شرح بود مفضل نزد امام جعفر صادق علیہ السلام
پس گفت او را مفضل قربانت شوم آیا فرض میکند اللہ تعالی فرمان برداری بندہ را بر بندگان دیگر و پنہان
میکند از او خبر آنچہ را کہ صادر میشود از ملائکہ و مانند آن در آسمان گفت نہ اللہ تعالی کریم تر و رحیم تر و بلکہ
مہربان تر است بہ بندگان خود از اینکہ فرض کند فرمان برداری بندہ را بر بندگان بعد از ان پنہان
کند از او خبر آسمان را ہر صبح کہ در شب چہ واقع شدہ و ہر شام کہ در روز چہ واقع شدہ و توضیح این انکار این
نیز مستلزم علم غیب یا نبوت نیست و مستلزم تناقض نیز نیست گذشت در شرح حدیث سابق چہارم
اصل سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول وعندہ اناس من اصحابہ عجبت من قوم یتولونا ویجعلونا
ائمۃ ویصفون ان طاعتنا مفترضۃ علیہم کطاعۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ثم یکسرون
حجتہم ویخصمون انفسہم بضعف قلوبہم فینقصون حقنا ویعیبون ذلک علی من اعطاہ اللہ
برہان حق معرفتنا والتسلیم لامرنا اترون ان اللہ تبارک وتعالی افترض طاعۃ اولیائہ

اهل عبادة ثم یخفی عنهم اخبار السموات والارض وینقطع عنهم مواد العلم فیما یرد علیهم
مما فیه قوام دینهم **شرح** یتولونا ویحبونا ویفتقصونا بیک نون مخففه است که نون ضمیر است و نون
رفع محذوف است و میتواند بود که یحبوننا و یفتقصوننا بتشدید نون باشد و چون لام در یتولونا مفتوح است
و لام و صاد در آنها مضموم است پس التقای ساکنین در آنها جائز است چنانچه در تامرونی در سورۂ
زمر نافع بیک نون مخففه خوانده اند اول مفتوح و دوم مکسور و باقی قراء سبعه بیک نون مشدد و
خوانده اند مفترض اسم مفعول باب افتعال است الافتراض مبالغه فرض بکسر دون از باب ضرب است
و یخصمون نیز از باب ضرب است و شاذ است چه مبالغه از هر باب که باشد نقل بباب نصر میشود مگر در جائیکه
عین فعل آن حرف حلق باشد که از باب منع است مگر معتل الفاء و معتل یائی که از باب ضرب است والتسلیم
بجر عطف بر حق است یا بنصب عطف بر برهان است یخفی بصیغه معلوم باب افعال است والاخبار منصوب است
وینقطع بصیغه معلوم باب منع عطف تفسیر است المواد جمع ماده اصل چیزی مثل مقدمات که استنباط نتیجه از آن
شود میرود بصیغه معلوم معتل الفاء باب ضرب است القوام بکسر قاف آنچه چیزی بآن راست ایستد **یعنی**
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت و نزد او جمعی از یاران او بود من تعجب کردم از جمعی که ما را
ولی امر شب قدر میدانند ما را امام خود میکنند و بیان میکنند که فرمانبرداری ما بغایت لازم کرده شده است
بر ایشان مانند فرمانبرداری رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن میکنند دلیل خود را آیا
مراد این نیست که شکست میدهند امام خود را و ملزم میکنند خود شان را به بی جرائی و لساے ایشان در
مخالفت قواعد اهل ضلالت پس کم میدهند حق ما و عیب میشمارند آن حق را بر کسیکه داده او را الله
تعالی برهان بکار آمدنی شناخت او و گردن نهادن برای امارت ما در شب قدر و مانند آن آیا
خیال میکنند که الله تبارک و تعالی بغایت فرض کرده فرمانبرداری دوستان خود را بر بندگان خود
بعد از آن پنهان میکند از آن دوستان خبرهای آسمانها و زمین را و می برد از ایشان در شبهای
قدر و مانند آن اصول علم را بر نهجی که منبع علم باشد در آنچه وارد میشود بر ایشان از احکام قضایا و
احوال حوادث محتاج الیها که در آنها آلت استادگی دین ایشان است باین معنی که اگر علم آنها نباشد
لابد که حکم بظن کنند و دین ایشان باطل شود **اصل** فقال له حمران جعلت فداك ارایت ما
کان من امر قیام علی بن ابی طالب والحسن والحسین علیهم السلام و خروجهم و قیامهم
بدین الله عز ذکره و ما اصیبوا من قتل الطواغیت ایاهم والظفر بهم حتی قتلوا وغلبوا
فقال ابو جعفر علیه السلام یا حمران ان الله تبارك وتعالی قد کان قدر ذلك علیهم وقضاه
وامضاه وحتمه علی سبیل الاختیار ثم اجراه فبتقدم علم الیهم من رسول الله صلی الله علیه
وآله قام علی والحسن والحسین وبعلم صمت من صمت منا **شرح** ما کان مبتدا است خبرش محذوف است

[illegible]

بتقدیر کیف قیام علی بن ابی طالب علیه السلام اشارت است بجمع لشکرها و تعیین سرداران بار دیگر
برجوع بصفین که بگفته بگذاشت تا ضربت ابن ملجم و برگشتن لشکر او و شکستند مانند گوسفندان بی شبان که از
هر جانب گرگان رو بایشان آورند چنانچه در نهج البلاغة مذکور است در ذیل و من خطبة له علیه
السلام روی عن نوف البکالی و تا آخر قیام حسن علیه السلام لشکر کشیدن با معاویه و رجوع از انجا
است و قیام حسین ع حکایت کربلاست قدر بصیغه معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است التقدم پیشی سفارش
و وصیت و تمهید آینده یعنی پس گفت او را حمران قربانت شوم خبر ده مرا که انچه واقع شد که کار ایشان
علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام باشد بیرون رفتن ایشان با لشکر و ایستادن ایشان
بتر الطرین الله عز ذکره و انچه بر ایشان آورده شد که کشتن شیاطین ضعفا ایشان را باشد و ظفر
یافتن آن شیاطین بایشان تا انکه کشته شده اند اینها همه چون واقع شد با ضمیمی که چون جمع می شود
اینها با علم ائمه چیز پس گفت امام محمد باقر علیه السلام ای حمران بدرستیکه الله تبارک و تعالی بتحقیق تقدیر کرده
بود بر ایشان و قطع کرده بود آنرا و گذر کرده بود آنرا و لازم کرده بود آنرا بر راه اختیار ایشان بعد
از ان اختیار جاری ساخت آنرا پس با وجود پیشی علمی که رسید بایشان از رسول الله صلی الله
علیه و آله که چه واقع خواهد شد و شما را در انوقت چه باید کرد ایستادند علی و حسن و حسین و انچه واقع شد
از ایشان و بهمان علم از رسول علیه السلام ساکت شد انکه ساکت شده از جمله ما اشارت است بانچه
انچه در نهج البلاغة مذکور است در و من کلام له علیه السلام قال لمروان بن الحکم بن البصرة که در روز جمل
مروان اسیر شد پس حسن و حسین را شفیع خود ساخت و آزاد شد و امیر المومنین علیه السلام گفت
ان له امرة کلعقة الکلب انفه و هو ابو الاکبش الاربعة و ستلقی الامة منه و من ولده یوما احمر یعنی و بدرستیکه
او راست امارتی مانند لیسیدن سگ بینی خود را و او پدر چهار خلیفه ناحق است و خواهد رسید امت را
از او و از اولاد او روزگاری بغایت سخت از خونریزی بسیار گویا که سرخ شده اصل و لو انهم یا حمران
حیث نزل بهم ما نزل بهم من امر الله عز و جل و اظهار الطواغیت علیهم سألوا الله عز و جل ان یدفع
عنهم ذلک و الحوا علیه فی طلب ازالة الطواغیت و ذهاب ملکهم اذا لاجابهم و دفع ذلک عنهم ثم کان
انقضاء مدة الطواغیت و ذهاب ملکهم اسرع من سلک منظوم انقطع فتبدد و ما کان ذلک الذی اصابهم
یا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبة معصیة خالفوا الله فیها و لکن لمنازل و کرامة من الله اراد ان یبلغوها
فلا تذهبن بک المذاهب فیهم تشهیر و اظهار بجر لطعن تغییر امر است و اگر میبود انکه ایشان ای حمران بتحقیق
نازل شد که تعنیر قدر الله عز و جل و غالب ساختن شیاطین بر ایشان باشد می طلبیدند از الله عز و جل که دفع کند
از ایشان آنرا و الحاح میکردند بر الله تعالی در طلب برطرف کردن آن شیاطین و رفتن پادشاهی آن شیاطین هر آینه
هر آینه قبول طلب ایشان میکرد و دفع میکرد آنرا از ایشان بعد از ان قبول میبود با خر رسیدن زمان شیاطین

رمانان من الجنة فلقی علیاً فقال ما هذان الرمانان قال لا قال اما الاولی فالنبوة لیس لک فیها نصیب واما الاخری فالعلم انت شریکی فیه فقلت اصلحک الله کیف کان یکون شریکه فیه قال لم یعلم الله محمداً صلی الله علیه وآله علماً الا وامره ان یعلمه علیاً علیه السلام **شرح** کیف کان یکون شریکه فیه استفهام تعجبی است ومبنی بر توهم احتمالی است که مراد این باشد که بی نبوت علم بغیب حاصل نشود بی تبلیغ پیغمبر از خدا چنانچه عوام توهم میکنند واین محال است یعنی روایت است از حمران بن اعین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستیکه جبرئیل علیه السلام داد رسول الله صلی الله علیه وآله را دو انار از بهشت پس خورد رسول الله صلی الله علیه وآله یکی از آن دو را و شکست دیگر را بدو نصف پس خورد نصفی را و خورانید نصفی را بعلی علیه السلام بعد از آن گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله ای برادر من آیا میدانی که چیست این دو انار گفت نه گفت اما اول پس نشان نبوت است نیست ترا در آن نصیبی واما دیگری پس نشان علم است تو شریک منی در آن حمران گفت پس گفتم امام جعفر صادق را نگاه دارد ترا الله تعالی چون میبود علی شریک پیغمبر در علم گفت تعلیم نکرد الله تعالی محمد را صلی الله علیه وآله علمی مگر بر حالی که امر کرد او را که تعلیم کند بعلی علیه السلام **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة وکسر الاخری بنصفین فاعطی علیاً علیه السلام نصفها فاکلها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها شیء واما الاخری وهو العلم فانت شریکی فیه **شرح** مضمون این از شرح سابق ظاهر میشود **سوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول انزل جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله برمانتین من الجنة فلقیه علی علیه السلام فقال ما هاتان الرمانتان اللتان فی یدک فقال اما هذه فالنبوة لیس لک فیها نصیب واما هذه فالعلم ثم فلقها رسول الله صلی الله علیه وآله بنصفین فاعطاه نصفها واخذ رسول الله صلی الله علیه وآله نصفها ثم قال انت شریکی فیه وانا شریکی فیه قال فلم یعلم والله رسول الله صلی الله علیه وآله حرفاً مما علمه الله عز وجل الا وقد علمه علیاً علیه السلام ثم انتهی العلم الینا ثم وضع یده علی صدره **شرح** مضمون این نزدیک است بمضمون حدیث اول تفاوت در دو چیز است اول اینکه در تعبیر دیگر مذکور است پس جبرئیل دو انار را که آورده از بهشت دوم اینکه در آخر این حدیث این است که بعد از آن رسید علم آن دو کس بما ائمه یعنی بعد از آن گذاشت دست خود بر سینهٔ خود تا افاده

این کند که آن علم لامحال در سینه است

باب پنجاهم اصل باب جهات علوم الائمة علیهم السلام

شرح این باب بیان راههای علوم ائمه علیهم السلام است یعنی اقسام علوم ائمه که طریق حصول هر یکی از طریق حصول دیگر نیست و در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام

علیه السلام قال ان مبلغ علمنا علی ثلثة وجوه ماض و غابر و حادث فاما الماضی فمفسر و اما الغابر فمز
بور و اما الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الاسماع و هو افضل علمنا و لا نبی بعد نبینا صلی الله
علیه و آله شرح غابر بغین با نقطه و بای یکنقطه و رای بی نقطه آن اضداد است بمعنی باقی مانده و معنی
گذشته و مراد اینجا معنی اول است و مراد در حدیث سوم باب این معنی دوم است المزبور بزای با نقطه و
بای یکنقطه و رای بی نقطه نوشته شده و مراد اینجا مستعمل فیه الفاظ قرآن است یعنی روایت است از امام موسی کاظم
علیه السلام راوی گفت که گفت مجموع علم ما بر سه قسم است اول علمی که متعلق است بحوادث
گذشته پیش از امامت مراد حوادثی است که داخل مزبور نیست دوم علمی که متعلق است بآینده و سوم
علمی که حاصل نشده پیش از امامت و سال بسال و هفته بهفته و روز بروز بحادث میشود و بیان این آنکه
اما قسم اول پس بیان کرده شده است باین معنی که هر امام سابق با امام لاحق میگوید آنرا صریحا و تفسیر میشود
علیه از قرآن و مانند آن نداریم در حصول آن و اما قسم دوم پس متعلق است بآنچه در قرآن ثبت شده مانند آن
نوشته شده باین معنی که علم است مستعمل فیه الفاظ قرآن و مانند آن که منسوخ نمیشود تا قیامت و در این
قرآن است و داد که استنباط احکام طلب باید و احوال حوادث است در شبهای قدر و مانند آن و اما قسم سوم
پس سبب انما ختم الله تعالی مزبور را در وقتهای امامت ترتیب فتح کردن جبرئیل و ملائکه است از مزبور در وقت
نوشتهای با ترتیب فتح و آن قسم سوم افضل ترین علم ما است باین معنی که مشکل تر است چنانچه ظاهر میشود
از کتاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار در باب ما عند الائمة مما لیس فی الکتاب و السنة من المعضلات
یا باین معنی بهتر است چنانچه بیاید در وافی و بیشتر از باید محفوظ است و نیست نبی بعد از نبی ما صلی الله علیه و آله
اشارت است بآنکه قذف و نقر تصویر معلومات سابقه است نه القای علم بقضیه نو که مراد است که استنباط مجهول
از معلوم مختص نبی نیست پس فرق میان این مرتبه و مرتبه نبوت باید کرد حاصل آنست که علم هر امامی
بر دو قسم است اول علم بآنچه نوشته شده در قرآن و صحیفه جامعه و وصیت نامه رسول و مصحف فاطمه
و امثال آنها و طریق حصول آن بر ائمه آسان است دوم علم بتعیین آن از حوادث و قسم دوم بر دو قسم
اول آنچه متعلق است بحوادث واقع پیش از حدوث امامت و طریق حصول آن آسان است برای آنکه
چه امام سابق وقت وصیت و مانند آن تصریح بآن میکند برای امام لاحق دوم آنچه متعلق است بحوادث
واقع بعد از حدوث امامت و طریق حصول آن مشکل است و باستنباط از خود شان است از قرآن و مانند آن
دوم اصل عن الحارث بن المغیرة عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت اخبرنی عن علم عالمکم
قال وراثة من رسول الله صلی الله علیه و آله و من علی علیه السلام قال قلت انا نتحدث انه
یقذف فی قلوبکم و ینکت فی آذانکم قال او ذاک **شرح** نتحدث بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر
باب تفعیل است التحدیث نقل سخنی برای یکدیگر یقذف بقاف و ذال بصیغه مجهول غائب از باب ضرب

وبکت بنون وتای دو نقطه در بالا بصیغهٔ مجهول باب نصر است نشان کردن در زمین بسر چوب و مانند آن و
اینجا عبارت از شنوانیدن است یعنی روایتیست از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام
حارث گفت گفتم خبر ده مرا از علم عالم شما که چون بهم رسید گفت بمیراث بردن است از رسول الله صلی الله
علیه و آله و از علم علی علیه السلام گفت گفتم که ما شیعهٔ امامیه بیکدیگر نقل میکنیم که گاهی علم انداخته می شود در
دلهای شما و شنوانیده میشود در گوشهای شما گفت یا این قسم است که گفتی مراد بیان است که بیان شد
در شرح حدیث اول چه قسم آخر چون باستنباط از موروث است میتوان گفت و چون علم حادث است
قسم علیحده میتوان ساخت بی استلزام نبوت پس نزاع لفظی است و اول بادب نزدیکتر است سوم
اصل قلت لابی الحسن علیه السلام روینا عن ابی عبد الله علیه السلام انه علمنا غابر ومزبور
ونکت فی القلوب ونقر فی الاسماع فقال اما الغابر فما تقدم من علمنا واما المزبور فما یأتینا واما
النکت فی القلوب فالهام واما النقر فی الاسماع فامر الملك شرح روینا بصیغهٔ ماضی مجهول
متکلم مع الغیر باب تفعیل است و مراد لغابر اینجا رفته است بمعنی گذشته تقدم بفتح تا و ضم قاف و کسر دال مشدده
بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل است التقدم بیان و شنفادش پیش از وقت یأتینا بفتح تای دو نقطه در بالا
و فتح همزه و فتح تای دوم مشدده و الف صیغهٔ ماضی معلوم متکلم مع الغیر است و کتابت الف آن بیا موافق
رسم الخط بعضی است التاتی سهولت و وضوح راهی و آن مطاوع باتیه است که مصدر باب تفعیل است بمعنی
آسان کردن راهی برای کسی یأتینا بتقدیر تاتی لنا است یعنی گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستیکه
نقل کرده شده بما از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفته بدرستیکه علم ما گذاشته است و نوشته شده است
و نشان کردن در دلهاست و کوفتن در گوشهاست پس امام موسی کاظم علیه السلام گفت در تفسیر آن
اما گذشته که متعلق است بهر حادث گذشته پیش از امامت ما پس چیزی است که بیان کرده شده امام سابق است
از جمله علوم ما و اما نوشته که متعلق است بالفاظ مکتوبه بامر الهی که مضمونهای آنها پس چیزی است که راه آن سهل
شده برای ما ائمه هدی بتفسیر رسول در جامع و مصحف فاطمه که بیان شد در احادیث باب چهلم و وصیت نامه
رسول که بیان میشود در باب شصت و یکم و مانند آنها مخفی نماند که بیان سهل بودن این قسم اشارت باینکه آن
قسم بعد از بعثت چنانچه در حدیث اول گذشت و اما نشان کردن در دلها پس تصویر الله تعالی است
باینمعنی که علمی است که باستنباط ما از قرآن و مانند آن بهم میرسد و سبب آن تصویر الله تعالی است
معلومات ما را از قرآن و معلوم آن بترتیب منتج در وقت حاجت مثل شب قدر و اما کوفتن در
گوشها پس کار فرشته است باینمعنی که علمی است که باستنباط ما از قرآن و مانند آن بهم میرسد و سبب آن
شنوانیدن فرشته است معلومات ما را از قرآن و مانند آن بترتیب منتج در وقت حاجت مثل شب قدر

گفت آن دربست که بسته شده بعد از علی علیه السلام مگر اینکه حسین بن علی علیه السلام گشود از آن در اندکی را اما
این سخن که او خبر کرد بعض اصحاب خود را بآنچه بر سر ایشان آمد بعد از آن گفت ای ابو محمد بدرستیکه
اصحاب علی و اصحاب حسین علیهما السلام بود بر دهنهای ایشان بند تا مراد این است که اگر اصحاب من
نیز مانند ایشان می بودند میگفتم اسرار را

باب پنجاه و دوم اصل باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و الی الائمة علیهم السلام فی امر الدین

شرح التفویض واگذاشتن کاری بکسی و مراد اینجا قدر مشترک میان سه واگذاشتن است اول
واگذاشتن استنباط بعض مدلولات قرآن دوم واگذاشتن اظهار بعض مدلولات قرآن سوم
واگذاشتن حکم بدلالت بعض الفاظ قرآن بر مستعمل فیه آنها بیان این آنکه درین مقام سه تقسیم است که
ظاهر میشود در سه تقسیم **تقسیم اول** اینکه مدلولات قرآن بر دو قسم است مذکور است و آن عبارت از
مدلولات مطابقیه و تضمنیه که مستعمل فیه الفاظ قرآن است و علم این قسم حاصل است برای رسول بتعلیم
جبرئیل و برای اوصیا بتعلیم رسول نیست بایشان واگذاشته نشده مستنبط است از مذکور در شبهای قدر و
مانند آنها و آن عبارت از مدلولاتی است که خارج از مدلولات مطابقیه و تضمنیه است و علم بعض
این قسم حاصل نیست برای رسول و ائمه علیهم السلام مگر در وقت حاجت و حضور قضیه که باعث احتیاج
بآن شود و در شب قدر و مانند آن استنباط نشود و علم این قسم واگذاشته شده باستنباط رسول و ائمه
علیهم السلام **تقسیم دوم** اینکه بیان مدلولات بر دو قسم است اول بیان مذکور است و آنچه مانند مذکور است
در حاجت خلائق قدر زکوة و مانند آن و این قسم بکسی واگذاشته نشده چنانچه گذشته در سوره القیمة ثم
ان علینا بیانه و در سوره آل عمران بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و بیان این آیت عمران
شد در شرح حدیث اول باب یازدهم کتاب العقل دوم بیان غیر مذکور و غیر محتاج الیه و این قسم
واگذاشته شده باختیار رسول و ائمه علیهم السلام چنانچه گذشت در حدیث سوم باب هجدهم که ذلک الینا
ان شئت اخبرتهم و ان شئت لم اخبرهم در حدیث سوم باب بیستم لا ذلک الینا تا آخر **تقسیم سوم** اینکه
مستعمل فیه الفاظ قرآن بر دو قسم است اول آنچه صریحست و این بکسی واگذاشته نشده بلکه علم آنها الله
تعالی خود بذهن هر کس انداخته دوم آنچه ظاهر است و علم بآن موقوفست بر احاطه بجمیع قرآن و علم
باستقصای قراین صارفه و این قسم علم مخصوص برسول و ائمه است و علم درین قسم بایشان واگذاشته شده
بآنمعنی که کسی از رعیت را جائز نیست حکم در آن بظن چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و فی
فی امر الدین برای ظرفیت است و اشارت است باینکه آنچه واگذاشته بعض کارهای دین است که داخل
مجموعست چنانچه بیان شد درین سه تقسیم یعنی این باب بیان واگذاشتن الله تعالی است بسوی

علی را این کرد و را پس شما شیعهٔ امامیه قبول کردید تفویض رسول را و منکر شدند مردم عامه پس بخدا قسم
که هر آئینه دوست میدارم شما را که هر وقتیکه گویند ما گوئیم و ساکت باشید وقتیکه ما ساکت شویم باینمعنی که ابتدا
کثرت سوال نکنید یا باینمعنی که در مشکلات آن پیش خود حکم نکنید پس اگر بسبب ترک سوال اهل الذکر سوال نکنید
گویند و اگر میسر نیست مثل زمان غیبت امام ساکت باشید در آنها و ما واسطه میان شما و میان الله
عزوجل باینمعنی که بثواب الهی نمیرسید بی تعلیم او بی شفاعت ما بیان این آنکه نگردانیده الله تعالی برای
هیچکس خوبی در مخالفت مقتضای امارت ما **حدیث دوم اصل** عن موسی بن اشیم قال کنت عند ابی عبد الله
علیه السلام فسأله رجل عن آیة من کتاب الله عزوجل فاخبره بها ثم دخل علیه داخل فسأله عن
تلک الآیة فاخبره بخلاف ما اخبر الاول فدخلنی من ذلک ما شاء الله حتی کان قلبی یشرح
بالسکاکین فقلت فی نفسی ترکت ابا قتادة بالشام لا یخطی فی الواو وشبهه وجئت الی هذا یخطی
هذا الخطاء کله فبینا انا کذلک اذ دخل علیه آخر فسأله عن تلک الآیة فاخبره بخلاف ما اخبرنی
واخبر صاحبی فسکنت نفسی فعلمت ان ذلک منه بتقیة قال ثم التفت الی فقال لی یا ابن اشیم
ان الله عزوجل فوض الی سلیمان بن داود علیهما السلام فقال هذا عطاؤنا فامنن او امسک
بغیر حساب وفوض الی نبیه علیه السلام فقال ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه
فانتهوا فما فوض الی رسول الله صلی الله علیه وآله فقد فوضه الینا **شرح** خلاف کسر
خا در ثانی رد و غیر مستعمل میشود و مراد اینجا معنی دوم است تشرح بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است برای
مبالغه یا از باب منع است ابو قتاده عددی از علمای عامه و تابعی است و اسم او تمیم بن نذیر بضم نون
و فتح ذال بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه است کله منصوب بر تاکید هذا است که
نائب مفعول مطلق برای نوعیت ما اخبرنی باعتبار شنیدن است مراد خطاب نیست صاحبی بتشدید
یای مفتوح تثنیه صاحب است که مضاف بیای متکلم شده و مشار الیه ذلک خلاف ما اخبر الاول است
بتقیه بفتح یای یکنقطه و کسر قاف و یای دو نقطه در پائین مشدده است فسکنت نفسی اشارتست بظهور
اینکه اینقدر مخالفت در یک مجلس از روی خطا نیست یعنی روایتست از موسی بن اشیم بفتح همزه و
شین بانقطه و فتح یای دو نقطه در پائین گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را
مردی از آیتی از کتاب الله عزوجل پس خبر داد او را بمعنی این آیت بعد از ان داخل شد بر مجلس او شخصی
پس پرسید او را از همان آیت پس خبر داد او را بمعنی که غیر آن بود که خبر داده بود آن سائل اول را پس
شد مرا از ان اختلاف در جواب غم و اندوه آنقدر که خواسته باشد الله بحدی که گویا دل من پاره پاره
میشود بکاردها پس گفتم بخدا اگذاشتم ابو قتاده را در شام هر جائی که خطا نمیکرد در واو و مانند
او و آمدم نزد این مرد همه جائیکه خطا میکند این نوع خطا همه آن باینمعنی که تا آخر سخن هیچ بخاطر

راست کرده شده ودر تقریر استنباط احکام از مزبور قرآن توفیق داده شده مدد کرده شده بجبرئیل بین این آنکه نمی لغزید وخطا نمیکرد در چیزی از آنچه ادب آموزی میکرد بآن خلق قبین ما پس ادب او ادب شد بآداب الله تعالی باینمعنی که تفضولی استنباط ممکن نمیباشد اگر حکم بطن کنی **اصل** ثم ان الله عز وجل فرض صلوة رکعتین رکعتین عشر رکعات فاضاف رسول الله صلی الله علیه واله الی الرکعتین رکعتین والی المغرب رکعة فصارت عدیل الفریضة لا یجوز ترکهن الا فی سفر وافرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر والحضر فاجاز الله له ذلك کله فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة ثم سن رسول الله صلی الله علیه واله النوافل اربعا وثلثین رکعة مثلی الفریضة فاجاز الله عز وجل له ذلك والفریضة والنافلة احدی وخمسون رکعة منها رکعتان بعد العتمة جالسا تعد برکعة مکان الوتر **شرح** بعد ازان تفویض بدرستی که الله عز وجل لازم کرد در مزبور قرآن نماز یومیه را دو رکعت که ده رکعت باشد در پنج وقت پس ضم کرد باستنباط از مزبور قرآن رسول الله صلی الله علیه وآله بسوی آن دو رکعت دو رکعت دیگر را وبسوی دو رکعت شام یک رکعت را پس آن ضمیمه گردید همتای لازم در مزبور بیان این آنکه جائز نیست ترک آن رکعات ضمیمه مگر در سفر جدا کرد آن رکعت را که ضمیمه شام بود باین روش که واگذاشت ایستاده بحال خود در سفر وحضر پس گذرکرد الله عز وجل برای رسول علیه السلام آنرا همه باینمعنی که استنباط رسول علیه السلام را از مزبور قرآن تحسین کرد وبسا آنها پس گردید نماز فریضه که اعم از مزبور ومستنبط از مزبور باشد هفده رکعت بعد ازان طریقه قرار داد باستنباط از مزبور قرآن رسول الله صلی الله علیه وآله نمازهای مستحب راسی وچهار رکعت دو برابر فریضه گذر کرد الله تعالی برای رسول علیه السلام آن حکم واستنباط را ونماز فریضه ونافله پنجاه ویک رکعت است از آنها دو رکعت بعد از نماز خفتن است نشسته شمرده می شوند بحساب یک رکعت بجای وتر باینمعنی که بصورت دو رکعت شده تا اگر کسی را نماز ادا کردن وتر بهم رسد این یک رکعت زائد بحسب صورت جای آنرا گیرد در ثواب آخرت یا منافع دنیا که مترتب بر نماز وتر بعد از نماز شب است **اصل** وفرض الله فی السنة صوم شهر رمضان وسن رسول الله صلی الله علیه واله صوم شعبان وثلثة ایام فی کل شهر مثلی الفریضة فاجاز الله عز وجل له ذلك وحرم الله عز وجل الخمر بعینها وحرم رسول الله صلی الله علیه واله المسکر من کل شراب فاجاز الله له ذلك وعاف رسول الله صلی الله علیه واله وکربتها ولم ینه عنها نهی حرام انما نهی عنها نهی اعافة وکراهة ثم رخص فیها فصار الاخذ برخصة واجبا علی العباد کوجوب ما یاخذون بنهیه وعزائمه **شرح** الخمر شراب مست کننده که از انگور گرفته شود وآنچه از غیر انگور است مثل خرما ومویز وعسل وجو گندم مانند آنها را نبیذ وفقاع گویند صاف کرده شده را نقیع

مبنا میشود و بیان بشود می آید در حدیث ششم باب پنجاه و دوم العیف بفتح عین بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و فا مصدر باب علم و ضرب ناخوش آمدن کسی را چیزی الاعافة ناخوش شمردن چیزی را
نزد کسی یعنی و لازم کرد در مزبور قرآن الله تعالی در سال روزه ماه رمضان را و طریقت قرار داد
باستنباط از مزبور قرآن رسول الله صلی الله علیه و آله روزه شعبان و سه روزه از هر ماهی از روزها
را پنجشنبه اول و چهارشنبه میان و پنجشنبه آخر که آن روزه ده برابر فریضه است پس گذارد کرد الله
تعالی عز و جل برای رسول آن حکم و استنباط را و حرام کرد الله عز و جل در مزبور قرآن
شراب انگوری را بخصوص آن و حرام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله باستنباط از مزبور قرآن هر
مسکر کننده را از هر آشامیدنی پس گذارد کرد الله تعالی از و آن حکم و استنباط او را و ناخوش شمرد رسول الله
صلی الله علیه و آله چیزی را و مکروه کرد آنها را و نهی کرد از آنها مانند نهی که از حرام است جز این نیست
که نهی کرد از آنها نهی ناخوش وانمودن و مکروه بودن بعد از آن برای تصریح باینکه این از مثل
نهی حرام رخصت داد در آنها پس گردید فرا گرفتن رخصتهای او واجب بر بندگان مثل فرا گرفتن
نهی او و لوازم او که واجبات باشد مراد اینست که مکروه را حرام شمردن حرام است چه حال آن مرکب
است از نهی و نهی محض **اصل** ولم یرخص لهم رسول الله فیما نهاهم عنه نهی حرام ولا فیما امر به
امر فرض لازم فکثیر المسکر من الاشربة نهاهم عنه نهی حرام لم یرخص رسول الله صلی الله
علیه و آله لاحد تقصیر الرکعتین اللتین ضمهما الی ما فرض الله عز و جل بل الزمهم ذلک الزاما
واجبا لم یرخص لاحد فی شیء من ذلک الا للمسافر ولیس لاحد ان یرخص ما لم یرخص رسول الله
صلی الله علیه و آله فوافق امر رسول الله صلی الله علیه و آله امر الله عز و جل ونهیه
نهی الله عز ذکره و وجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم لله تبارک و تعالی **شرح** من
الاشربة حال کثیر است بمعنی عدد بسیاری از انواع مسکر که آن بسیاری از جنس اشربه است و بنا بر این مقدار
از هر نوعی از آنها حرام خواهد بود و در کلام اشارت باین خواهد بود که انواع مسکر در اشربه بیشتر از انواع
مسکر در جامدات است و فا در فکثیر برای تفریع خواهد بود و اگر من الاشربة حال از المسکر باشد
دلالت بر این میکند که مقصود درین مقام بیان حرمت مقداری است که مستی از آن حاصل میشود
و بیان حرمت مقدار کمتر از آن احتیاج بدلیلی دیگر دارد مثل اینکه روایت شده که الشراب الذی
کثیره مسکر قلیله و کثیره حرام و بنا بر این مراد بمسکر مقدار مست کننده خواهد بود و اضافت کثیر بمسکر بیانیه
خواهد بود و ذکر کثیر اینجا برای تصریح بمراد خواهد بود چه در سابق ذکر شده بود و فا در فکثیر برای بیان
خواهد بود یعنی و رخصت نداد بندگان را رسول الله صلی الله علیه و آله در آنچه نهی کرده ایشان را
از آن نهی که از حرام می باشد و نه در آنچه امر کرده بآن امری که بفرض لازم می باشد پس عدد بسیاری

از مسکرات برحالی که از جمله اشربه است نهی کرده رسول الله صلی الله علیه و آله بندگان را از ان نهی کم از حرام است
و رخصت نداده در ان عدد بسیار هیچکس را و رخصت نداده رسول الله صلی الله علیه و آله هیچکس را
در رکعت که ضم کرد آنها را بسوی آنچه فرض کرده آنرا الله عزوجل در مزبور قرآن بلکه لازم کرده
ایشان را آن دو رکعت لازم کردنی که ثابت است و منسوخ نشده بیان این آنکه رخصت نداده
هیچکس را در قسمی از آن دو رکعت ضمیمه مگر برای مسافر و نیست هیچکس را که رخصت دهد چیزی را که
رخصت نداده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس معلوم شد که موافق است امر رسول الله صلی الله
علیه و آله امر الله عزوجل را و موافق است نهی او نهی الله عز ذکره را و واجب است بر بندگان قبول برای
الله تبارک و تعالی اشارت است باینکه امر و نهی او باستنباط لوازم از مزبور قرآن است و تسلیم لازم
لازم تسلیم ملزوم است و انکار آن مستلزم انکار ملزوم است **پنجم اصل** عن زرارة انه سمع اباجعفر
واباعبدالله علیهما السلام یقولان ان الله تبارک و تعالی فوض الی نبیه صلی الله علیه
واله امر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلا هذه الآیة ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام
قال ان الله تبارک و تعالی ادب نبیه علیه السلام فلما انتهی به الی ما اراد قال له انک لعلی
خلق عظیم ففوض الیه دینه فقال وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا **شرح**
این نیز ظاهر است از سابق **اصل** ان الله عزوجل فرض الفرائض ولم یقسم للجد شیئا وان
رسول الله صلی الله علیه واله اطعمه السدس فاجاز الله جل ذکره له ذلک وذلک
قول الله عزوجل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب **شرح** و بدرستیکه الله عزوجل
جدا کرد در مزبور قرآن حصص میراث را و تعیین نکرد در مزبور قرآن برای جد چیزی و بدرستیکه
رسول الله صلی الله علیه و آله باستنباط از مزبور اطعام جد را که با برادران میت جمع باشد ششیک
میراث پس گذارکرد الله جل ذکره برای رسول علیه السلام آن حکم و استنباط آنرا و آنچه گفتیم مضمون
قول الله عزوجل است سلیمان را این بخشش ما است پس ببخش یا مده بی آنکه حسابی بر تو باشد اشارت است
باینکه آیت در رسول علیه السلام جاری است چنانچه می آید در حدیث دهم **هفتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال وضع رسول الله صلی الله علیه واله دیة العین ودیة النفس وحرم
النبیذ وکل مسکر فقال له رجل ووضع رسول الله **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت باستنباط از مزبور قرآن قرار داد رسول الله صلی الله علیه و آله دیت چشم را و دیت قتل نفس را
و حرام کرد شیره جو را تا آن را و هر مست کننده را پس گفت امام را مردی بر سبیل تعجب آیا قرار داد
رسول الله صلی الله علیه و آله بی آنکه آمده باشد در آن چیزی در مزبور قرآن گفت آری تا بدانند

از مسکرات مرحالی که از جوہر اشربہ است نہی کردہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بندگان را از ان نہی کراہت نہ حرام است
و رخصت نداده در ان عدد بسیار ہیچکس را و رخصت نداده رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہیچکس را
بقصر دو رکعت که ضم کرد آنہا را بسوی آنچه فرض کرده آنرا اللہ عز و جل در مزبور قرآن بلکه لازم کرده
ایشان را آن دو رکعت لازم کردنی که ثابت است و منسوخ نشده بیان این آنکه رخصت نداده
ہیچکس را در نسی از آن دو رکعت ضمیمه مگر برای مسافر و نیست ہیچکس را که رخصت دہد چیزی را که
رخصت نداده آنرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ پس معلوم شد که موافق است امر رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ امر اللہ عز و جل را و موافق است نہی او نہی اللہ عز ذکرہ را و واجب است بر بندگان قبول برای
اللہ تبارک و تعالی اشارت است باینکه امر و نہی او باستنباط لوازم از مزبور قرآن است و تسلیم لازم
لازم تسلیم ملزوم است و انکار آن مستلزم انکار ملزوم است **پنجم اصل** عن زرارۃ انه سمع ابا جعفر
و ابا عبد اللہ علیہما السلام یقولان ان اللہ تبارک و تعالی فوض الی نبیه صلی اللہ علیه
و آله امر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلا هذه الآیة ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
عنه فانتهوا **شرح** این ظاهر است از شرح سابق **ششم اصل** عن ابی عبد اللہ علیه السلام
قال ان اللہ تبارک و تعالی ادب نبیه علیه السلام فلما انتهی به الی ما اراد قال له انک لعلی
خلق عظیم ففوض الیه دینه فقال و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا **شرح**
این نیز ظاهر است از سابق **اصل** ان اللہ عز و جل فرض الفرائض و لم یقسم للجد شیئا و ان
رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله اطعمه السدس فاجاز اللہ جل ذکرہ له ذلک و ذلک
قول اللہ عز و جل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب **شرح** و بدرستیکه اللہ عز و جل
جدا کرده در مزبور قرآن حصص میراث را و تعیین نکرده در مزبور قرآن برای جد چیزے و بدرستیکه
رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله باستنباط از مزبور اطعام جد را که با برادران میت جمع باشد ششیک
میراث پس گذرا کرد اللہ جل ذکره برای رسول علیه السلام آن حکم و استنباط آنرا و آنچه گفتیم مضمون
قول اللہ عز و جل است سلیمان را این بخشش ما است پس بده یا مده بی آنکه حسابی بر تو باشد اشارت است
باینکه این آیت در رسول علیه السلام جاری است چنانچه می آید در حدیث دہم **ہفتم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال وضع رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله دیة العین و دیة النفس و حرم
النبیذ و کل مسکر فقال له رجل و وضع رسول **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام که
گفت باستنباط از مزبور قرآن قرار داد رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله دیت چشم را و دیت قتل نفس را
و حرام کرد شیره جو را و ہر چه مست کننده را پس گفت امام را مردی بر سبیل تعجب آیا قرار داد
رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله بی آنکه آمده باشد در ان چیزے در مزبور قرآن گفت آری تا بدانند

بصیغهٔ معلوم باب افعال چنانچه بود مأخوذ از اشباه بمعنی مانند بودن چیزی دیگری را ذکر یا در بعض نسخ یجیو و
الکراهیة بفتح کاف و کسر ها و تخفیف یای مفتوح آبا و امتناع کردن از چیزی و اینجا بمعنی حرام کردن است
یعنی این بابیست در اینکه اوصیای خاتم الانبیاء علیهم السلام بیکدیگر مانند شمرده میشوند از جملهٔ گذشتگان
و در حرام کردن الله تعالی آنرا که قائل شود کسی در ایشان بنبوت و درین باب هشت حدیث است
اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ما موضع العلماء قال مثل ذی القرنین و صاحب
سلیمان و صاحب موسی علیهما السلام **شرح** ذو القرنین عالم بمزبور کتاب الهی بوده و استنباط
اسرار از آن میکرده و نبی نبود بلکه وصی رسول سابق بر او بود و صاحب سلیمان آصف بن برخیا است
که وزیر و وصی سلیمان بود و از کتاب الهی علم او بود و باستنباط از مزبور کتاب الهی و حکایت او حدیث
بود و هشتم میتواند بود که خضر باشد که مذکور شد در حدیث اول باب چهل و هشتم و این مبنی بر اینست که خضر
پیغمبر نباشد چنانچه آید در حدیث پنجم این باب که و لم یکونوا نبیین یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام
چیست مرتبهٔ اوصیای خاتم الانبیاء که عالمند باسرار گفت مثل مرتبهٔ ذو القرنین و مثل مرتبهٔ یار سلیمان
و مثل مرتبهٔ یار موسی **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انما الوقوف علینا فی الحلال
و الحرام فاما النبوة فلا **شرح** الوقوف ایستادن بچیزی بترک بی تجاوز از آن یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام جز این نیست که وجوب ایستادن خلائق بر ما و عدم تجاوز از ایشان از ما بسوی ائمهٔ ضلالت
در حلال و حرام است باینمعنی که برای اینست که یاد گیرند از ما آنچه را که تواند کرد و آنچه را که نتواند کرد
از افعال جوارح و افعال قلب مثل تصدیقات قضایا فاما برای نبوت ما پس نه باینمعنی که برای
این نیست که وحی بما رسد و با ایشان نقل کنیم **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان الله عز و جل ذکره ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا و ختم بکتابکم الکتب
فلا کتاب بعده ابدا انزل فیه تبیان کل شیء و خلقکم و خلق السموات و الارض
و نبأ ما قبلکم و فصل ما بینکم و خبر ما بعدکم و امر الجنة و النار و ما انتم صائرون الیه
شرح و خلقکم بسکون لام منصوب و معطوف به تبیان است و مجرور و معطوف بر کل شیء است
و همچنین و خلق مراد مدبر ای فلاسفه است که نوع انسان را و آسمانها و زمین را قدیم بایجاب
میشمارند نه مخلوق باختیار و اگر گویند قدیم بودن منافات با اختیاری بودن ندارد محض نزاع لفظی
خواهد بود خالی از معنی چه تخلف معلول از علت تامه را محال میشمرند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت بدرستیکه الله عز و جل ذکره آخر کرد به پیغمبر شما پیغمبران را پس پیغمبری نیست بعد از پیغمبر
او هرگز و آخر کرد بکتاب شما که قرآن باشد کتابها را پس کتاب الهی نخواهد بود بعد از آن کتاب هرگز که تخفیف
کتابی از آسمان نوشته فرو افتد بزمین مثلا کتابی رسد بدل پیغمبر و فرود فرستاده در قرآن بیان واضح

این خبر را و مخلوقیت شما نوع انسان را و مخلوقیت آسمانها و زمین را و خبر آنچه را که پیش از انواع انسان
بوده و محاکمه آنچه را که میان شما نوع انسان واقع است و خبر آنچه را که بعد از انقطاع توالد و تناسل
نوع انسان میشود یکار بهشت و جهنم را و آنچه را که شما بر میگردید با آن از حساب و ثواب و عقاب را
مانند آنها **چهارم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان علیا علیه السلام کان محدثا فقلت فتقول
نبی قال فحرک بیده هکذا ثم قال او کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین او ما
بلغکم انه علیه السلام قال وفیکم مثله. شرح تحریک راوی در وقت گفتن یکجا دست خود را بالا
برده چنانچه متعارفست در وقت اراده چیزے او کصاحب عطف است بر نبی باین معنی که او قوال انه نبی
او کصاحب و این کلام برای اشارت باین است که محدثیت مستلزم نبوت نیست بلکه مستلزم قدر
مشترک میان نبوت و ولایت است هر چند که معلوم باشد در خصوص این ماده که نبوت نیست عطف کصاحب
موسی و عطف کذی القرنین بواو نشده چنانچه در حدیث اول بوده بلکه باو شده برای اشارت
بتوزیع سه حال بر امیر المومنین علیه السلام چه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله مانند آصف بود
و در زمان خلفای ثلثه مانند صاحب موسی مختفی داشت و بعد از آن مانند ذو القرنین بود او ما بلغکم
بهمزه استفهام و واو عطف بر مقدر است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستیکه علی علیه السلام بود
سخن گفته شده از جانب ملائکه پس گفتم پس بنا بر این میگوئی پیغمبر است راوی گفت پس امام علیه السلام جنبانید
دست خود را باین روش تا اشارت شود باینکه نه بعد از آن گفت مثل یار سلیمان یا مثل یار موسی یا
مثل ذی القرنین و بیان شده در شرح حدیث اول این باب آیا این خبر نرسیده بشما که علی علیه السلام بعد از
بیان احوال ذی القرنین گفته و در میان شما مانند او هست اشارتست بروایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر
سوره کهف نقل کرده که و سئل امیر المومنین علیه السلام عن ذی القرنین انبیا ام ملکا فقال لا نبیا و لا ملکا
بل عبدا احب الله فاحبه و نصح الله فنصح له فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الایمن فغاب عنهم ماشاء الله ان یغیب
ثم بعثه الثانیة فضربوه علی قرنه الایسر فغاب عنهم ماشاء الله ان یغیب ثم بعثه الثالثة فمکن الله له فی
الارض و فیکم مثله یعنی نفسه بلکه الفتح لام است الثانیة منصوب است بنیابت مفعول مطلق بتقدیر البعثة
الثانیة و همچنین الثالثة باعث سوال توهم اینست که چون الله تعالی در سوره کهف گفته و قلنا یا ذا القرنین
مے باید که وحی حقیقی بذو القرنین آمده باشد پس اگر آدمی است پیغمبر خواهد بود و الا فرشته خواهد بود
حاصل جواب اینست که قول و قلنا مجمل است بر الهام بودن بسبب استنباط از مرتبه کتاب الله و
توفیق است چنانچه در و اوحینا الی النحل بمعنی الهام و باعث ساختن است و بنا بر این ضمیر مستتر در فنصحه
راجع بعبد است احب الله و مصدر نصح له میتواند بود و راجع بالله تعالی میتواند بود یعنی و پرسیده شد
امیر المومنین علیه السلام از حال ذی القرنین که آیا پیغمبر بوده یا فرشته پس گفت نه پیغمبر و نه فرشته

بنده بود که دوست داشت الله تعالی او را و خالص کرد عمل خود را برای الله تعالی پس خالص کرد
توفیق خود را الله تعالی برای او پس این باعث شد او را که برود بسوی جماعت خود تا ایشان را براه
حق دعوت کند پس ضربتی زدند بر سر او طرف راست پس غائب شد از ایشان آنقدر که خواست
الله تعالی که غائب شود بعد از آن باعث شد او را بار دوم پس ضربتی زدند او را بر سر از جانب چپ
پس غائب شد از ایشان آنقدر که خواست الله تعالی که غائب شود بعد از آن باعث شد او را
بار سوم پس تمکین کرد او را در زمین و در ستها باشد ذو القرنین در قول الهی یا او در شب قدر و مانند
آن ای نبوت و بے فرشته بوده است علی بن ابراهیم گفت سیخواهد خدا بخشش را صاحب قاموس که از
محققانست ذکر کرده که ذو القرنین اسکندر الرومی لانه لما دعاهم الی الله تعالی ضربوه علی قرنه فمات فاحیاه
الله ثم دعاهم فضربوه علی قرنه الآخر فمات ثم احیاه الله او لانه بلغ قطری الارض او لضفيرتين له او المنذرين
ماء السماء لضفيرتين كانتا فی قرنی راسه و علی بن ابی طالب لقوله صلی الله علیه و سلم ان لک فی الجنة بیتا
و یروی کنزا و انک لذو قرنیها ای ذو طرفی الجنة و ملکها الاعظم تسلک ملک جمیع الجنة کما سلک
ذو القرنین جمیع الارض او ذو قرنی الامة فاضمر وان لم یتقدم ذکرها او ذو جبلیها الحسن و الحسین او
ذو شجتین فی قرنی راسه احدیهما من عمرو بن عبد ود و الثانیة من ابن ملجم لعنه الله و هذا اصح پنجم

اصل عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال قلت له ما منزلتکم و من تشبهون
ممن مضی قال صاحب موسی و ذو القرنین کانا عالمین و لم یکونا نبیین شرح تشبهون
بصیغه معلوم باب افعال است صاحب مبتدا است کانا خبر است یعنی روایت است از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت گفتم هر کدام را که چیست مرتبه شما در علم و کرا میمانید گفت یار موسی
و ذو القرنین کم بودند دانا بجز بود کتاب الهی و آنچه استنباط از مزبور کردند و نبودند پیغمبر مراد این است
که علم ما مانند علم ایشان است و ما مانند ایشانیم در نبوت علم بجز بود بقرآن و مانیز استنباط میکنیم و شبیهانی
و مانند آن داریم ششم اصل عن سدیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان قوما
یزعمون انکم آلهة یتلون علینا بذلک قرآنا و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله فقال
یا سدیر سمعی و بصری و بشری و لحمی و دمی و شعری من هؤلاء براء و برئ الله منهم ما هؤلاء
علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی الله و ایاهم یوم القیامة الا و هو ساخط علیهم قال
قلت و عندنا قوم یزعمون انکم رسل یقرؤن علینا بذلک قرآنا یا ایها الرسل کلوا من
الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم فقال یا سدیر سمعی و بصری و شعری و بشری و
لحمی و دمی من هؤلاء براء و الله و رسوله ما هؤلاء علی دینی و لا علی دین آبائی و الله لا یجمعنی
الله و ایاهم یوم القیامة الا و هو ساخط علیهم قال قلت فما انتم قال نحن خزان علم الله نحن

ان ولاة امر الله نحن قوم معصومون امر الله تبارك وتعالى بطاعتنا ونهى عن معصيتنا نحن
الحجة البالغة على من دون السماء وفوق الارض شرح روایتست از سدیر گفت گفتم امام
جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه جمعی دعوی میکنند که شما ائمه بدی مستحقان عبادتید میخوانند بر ما این
مضمون آیتی از قرآن در سوره زخرف که و الله تعالی او آنکسیست که در آسمان مستحق عبادتست و در زمین مستحق عبادتست
بیان این شد در حدیث دوازدهم باب نوزدهم کتاب التوحید توهم این قوم اینست که الله تعالی و اولیای او
متحد بالذات اند و متغایر بالاعتبار چنانچه بعض صوفیه خیال آن کرده اند نسبت بجمیع ممکنات و تشبیه به
موج میکنند و بعض ایشان استدلال میکنند بقول الله تعالی در سوره فصلت انه بکل شیء محیط
و تفسیر شد در حدیث ششم باب نوزدهم کتاب التوحید امام علیه السلام گفت ای سدیر گوش من و
چشم من و پوست من و گوشت من و خون من و موی من ازین قوم بری است و برائت کرده
الله تعالی ازین قوم نیستند این قوم بر دین من و نه بر دین پدران من که حقیقت اسلام است
بخدا قسم که جمع نمیکند مرا الله تعالی با ایشان در دیوان بزرگ بر حالی که او غضبناک است بر ایشان
سدیر گفت گفتم و نزد ما جمعی اند که دعوی میکنند که شما رسولانید و میخوانند بر ما این مضمون آیتی
از قرآن در سوره مؤمنون که ای رسولان بخورید از پاکیزها و بجا آورید خوب را بدرستیکه من
بآنچه میکنید بغایت دانا ام توهم این قوم مبنی بر اینست که این مربوط نیست بآیات سابقه که نقم ارسفنا
خبری تا آخر باشد تا تقدیر قائلین یا ایها الرسول باشد یا حال از افعال سابقه باشد و افاده این میکند
که هر یکی از رسل گفتیم که جمیع رسل مامور اند هر یکی در زمانی منهی است خود را از اختلاف در شریعت
ایشان و خوردنی پاکیزه و عمل صالح در آن شریعت هر چند که پاکیزه و صالح نباشد در شریعتی دیگر
پس توهم کرده اند که خطاب با رسول الله علیه السلام و اهل بیت اوست پس امام گفت ای سدیر
گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من ازین قوم بری است و الله
تعالی و رسول او نیز بری اند یعنی که این قوم نیستند بر دین من و نه بر دین پدران من بخدا قسم که جمع نمیکند
مرا الله تعالی با ایشان در روز قیامت مگر بر حالی که او غضبناک باشد بر ایشان سدیر گفت گفتم چه
چیزید شما گفت ما خزینه داران علم الله تعالی ایم که بر رسول وحی کرده یا بیان کننده گان کلام الله
تعالی ایم که قرآن باشد ما جمعیم معصوم از گناه امر کرده الله تبارک و تعالی خلائق را بفرمان برداری
ما و نهی کرده از نافرمانی ما ما حجت رسائیم بهر که در زیر آسمان و در بالای زمین است

هفتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الائمة علیهم السلام بمنزلة رسول الله
صلی الله علیه و آله الا انهم لیسوا بانبیاء ولا یحل لهم من النساء ما یحل للنبی فاما ما خلا ذلك
فهم فیه بمنزلة رسول الله صلی الله علیه و آله شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام

که میگفت اوصیای رسول علیه السلام در مرتبه رسول علیه السلام اند در جمیع خصائص رسول علیه السلام
مگر اینکه اوصیا نیستند پیغمبران و حلال نیست ایشان را از زنان آنچه حلال است برای پیغمبر ما اما آنچه وارد
نیست پس ایشان در مرتبه رسول الله صلی الله علیه و آله اند اشارت است باینکه جمیع آنچه شمرده شده
در خواص رسول نسبت برعیت است نه با اوصیا بنظر این دو چیز .

باب پنجاه و چهارم اصل باب ان الائمة علیهم السلام محدثون مفهمون

شرح المحدث بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنکه ملائکه بیاد او سخنی انداخته در وقت حاجت اگرچه
رسول و نبی نباشد المفهم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل آنکه الله تعالی بیاد او چیزی انداخته در وقت
حاجت یعنی این باب بیان اینست که اوصیای رسول علیه السلام گاهی سخن گفته شدگان ملائکه اند
گاهی ملهمانند از الله تعالی بی واسطه ملائکه و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** ارسل
ابو جعفر علیه السلام الی زرارة ان تعلم الحکم بن عتیبة اوصیاء محمد علیه وعلیهم السلام محدثون
شرح ان مفسره است چون ارسال متضمن قول است و تعلم بصیغه معلوم ماضی غائب باب تفعل است
بقرینه اینکه حکم این را از علی بن الحسین شنیده بود چنانچه می آید در حدیث دوم این باب و میتواند بود
که بصیغه مضارع غائب معلوم مجرد و مرفوع باشد بن عتیبه بضم عین بی نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و
سکون یای دو نقطه در پائین و بای یک نقطه از علمای زیدیه است یعنی پیغام فرستاد امام محمد باقر
علیه السلام بسوی زراره که یاد گرفته حکم بن عتیبه که اوصیای محمد علیه و علیهم السلام سخن گفته شدگان
ملائکه اند **دوم اصل** عن زیاد بن سوقة عن الحکم بن عتیبة قال دخلت علی علی بن الحسین علیهما السلام
یوما فقال یا حکم تدری الآیة التی کان علی بن ابی طالب علیه السلام یعرف قاتله بها و یعرف
بها الامور العظام التی کان یحدث بها الناس قال الحکم فقلت فی نفسی قد وقعت علی علم
من علم علی بن الحسین اعلم بذلک تلک الامور العظام قال فقلت لا والله لا اعلم قال ثم
قلت الآیة تخبرنی بها یا ابن رسول الله قال هو والله عز ذکره وما ارسلنا من قبلک من
رسول و لا نبی و لا محدث و کان علی بن ابی طالب محدثا شرح تخبرنی بتقدیر استفهام است
و میتواند بود که بمعنی اخبرنی باشد و ضمیر هو والله راجع بمطلوب سائل است یعنی روایت است از زیاد
بن سوقه از حکم بن عتیبه گفت داخل شدم بر مجلس علی بن الحسین علیهما السلام روزی پس گفت ای حکم
آیا میدانی آن آیتی را که میشناخت علی بن ابیطالب بآن آیت کشنده را و امور بزرگ را که حکایت میکرد بآنها مردم را گفت حکم پس
با خود گفتم بتحقیق مطلع شدم بر علمی عظیم از علم علی بن الحسین خواهم دانست بآن علم امور کارهای بزرگ
را حکم گفت پس گفتم نه بخدا قسم که نمیدانم آن آیت را حکم گفت بعد از آن گفتم آیا خبر میدهی مرا بآن آیت ای پسر
رسول خدا گفت آنچه طلبیده بخدا قسم قول الله عز ذکره در سوره حج و نفرستادیم پیش از تو ای محمد

از انها قائل است بنداد که هر محدث نبی است و لهذا قائل شده که ائمه انبیا اند و شهرستانی در کتاب ملل و نحل
گفته که ابو الخطاب در اوائل گفته که ائمه انبیا اند و در اواخر گفته که الهی اند **سوم اصل**
سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول الائمة علماء صادقون مفهمون محدثون **شرح**
شنیدم که امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام میگفت اوصیای رسول علیه السلام و آله امامان جمیع مسائل اند
راستگویانند که مذکوراند در سوره برائت که وکونوا مع الصادقین میمانند سخن کرده شدگان ملائکه
اند در وقت حاجت **چهارم اصل** ذکر المحدث عند ابی عبد الله علیه السلام فقال انه یسمع
الصوت ولا یری الشخص فقلت له جعلت فداک کیف یعلم انه کلام الملک قال انه یعطی السکینة
والوقار حتی یعلم انه کلام ملک **شرح** السکینة بفتح سین بی نقطه و کسر کاف و سکون یای دو نقطه
و زیادتی نون آرام و مراد اینجا آرام نفس است در مقدمات یقینیه الوقار بفتح و اینجا استحکام و مراد
اینجا استحکام فکر است در مقدمات یقینیه ترتیب آنها بروش اقرب طرق انتاج تعلیم مرفوع است و
منصوب نیز میتواند بود یعنی مذکور شد کسی که رسول و نبی نیست و سخن کرده شده فرشته است نزد امام
جعفر صادق علیه السلام پس امام گفت بدرستیکه او می شنود آواز فرشته و نمی بیند جسم او را و توضیح این
شده در شرح حدیث اول باب سوم پس گفتم او را قربانت شوم چون میداند که آن کلام فرشته است
گفت بدرستی که داده میشود بالهام الهی معرفتانی که در آنها آرام نفس اوست و استحکام در فکر در آنها
تا آنکه میداند که آن کلام فرشته است **پنجم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان علیا علیه السلام
کان محدثا فخرجت الی اصحابی فقلت جئتکم بعجیبة فقالوا وما هی فقلت سمعت ابا جعفر علیه السلام
یقول کان علی علیه السلام محدثا فقالوا ما صنعت شیئا الا سألته من کان یحدثه فرجعت
الیه فقلت انی حدثت اصحابی بما حدثتنی فقالوا ما صنعت شیئا الا سألته من کان یحدثه
فقال لی یحدثه ملک **شرح** ما در ما صنعت نافیه است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض
است من استفهامیه است یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که بود علی علیه السلام
سخن کرده شده پس بیرون آمدم از مجلس بسوی یاران خود پس گفتم آوردم برای شما حکایت
عجیبی پس گفتند و چیست آن پس گفتم شنیدم از امام محمد باقر که میگفت بود علی علیه السلام سخن کرده شده
پس گفتند کاری نساختی باین معنی که این عجیب است چه میتواند بود که قصد این کرده باشد که رسول
علیه السلام با او اسرار میگفته است بایست سوال کنی او را که سخن میکرد با او پس برگشتم بسوی
امام علیه السلام پس گفتم بدرستی که حکایت کردم یاران خود را آنچه حکایت کردی مرا پس گفتند کاری
نساختی میبایست سوال کنی او را که سخن میکرد با او پس گفت مرا سخن میکرد با او فرشته **اصل** قلت
تقول انه نبی قال فحرک بیده هکذا او کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین

قول الله عز و جل است در بیان بعض احوال قیامت در سورهٔ واقعه وقتی که شدید اقسام سه گانه
این روش که قسم اول اصحاب دست راست خواهند شد چیست اصحاب دست راست اشاره به تفاوت
مراتب و احوال مومنان است و قسم دوم اصحاب دست چپ خواهند شد چیست اصحاب دست چپ اشاره
به تفاوت درکات و احوال مشرکان است و قسم سوم پیش خدمتان خواهند شد پیش خدمتان ایشانند مقربان
صاحب عرش امام گفت بیان این قول آنکه پیش خدمتان ایشان رسولان الله تعالی اند که انبیا
و اوصیا باشند از همهٔ مخلوقین الله تعالی گردانیده در پیش خدمتان پنج قسم روح به پنج مدد کردن اول
اینکه مدد کرده ایشان را به روح پاکیزه بودن از هر عیب این روح نوع عالی از انواع فهم و حفظ و
عقل است پس به این روح شناختند همه چیزها را که غیر ایشان نشناختند دوم اینکه مدد کرده ایشان را
به روح گرویدن به صاحب کل اعتبار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی پس به این روح ترسیدند از عذاب الله
عز و جل سوم اینکه مدد کرده ایشان را به روح زور و قوت پس به این روح قادر شدند بر طاعت الله تعالی
و امر و نهی چهارم اینکه مدد کرده ایشان را به روح خواهش از چیزها پس به این روح خواهش کردند
طاعت الله عز و جل را و نفرت کردند از معصیت او پنجم اینکه گردانیده در ایشان روح حرکت ارادیه
را که به آن می روند مردم خواه مومن و خواه کافر و می آیند و گردانیده در مومنان که اصحاب دست راست
خواهند شد چهار روح اول روح ایمان پس به آن ترسیدند از عذاب الهی دوم اینکه گردانیده در ایشان
روح قوت پس به این روح قوی شدند بر طاعت الله تعالی سوم اینکه گردانیده در ایشان
روح خواهش پس به آن خواهش کردند طاعت الله تعالی را چهارم آنکه گردانیده در ایشان
روح حرکت را که به آن می روند مردم و می آیند مخفی نماند که دوم و سوم اگرچه بحسب ظاهر در
مشرکین نیز هست چنانچه تصریح به آن میشود در حدیث پانزدهم باب الکبائر از کتاب الایمان و الکفر
لیکن چون باعث عصیان میشود نه طاعت پس حقیقة موت است در ایشان نه روح پس در کلام اشارت
به این هست که ایمان بی عمل صالح باطل و بی اعتبار است **دوم اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن علم العالم فقال لی یا جابر ان فی الانبیاء و الاوصیاء خمسة ارواح روح القدس
و روح الایمان و روح الحیوة و روح القوة و روح الشهوة فبروح القدس یا جابر
عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری ثم قال یا جابر ان هذه الاربعة ارواح تصیبها الحدثان
الا روح القدس فانها لا تلهو و لا تلعب **شرح** عرش عبارت از علمی است که به رسل وحی
شده در کتب الهی چنانچه بیان شد در کتاب التوحید حدیث اول باب بیستم و ما تحت العرش عبارت
از کل واحد از معلوماتی است که مدلول مجموع عرش است و مراد به تحت العرش تحت مکانی نیست
تا آن مبدا باشد و الی تحت الثری در مقابل آن باشد بلکه تقدیر کلام این است عرفوا ما تحت العرش

قول الله عز و جل است در بیان بعض احوال قیامت در سورهٔ واقعه در وقتی که شدید اقسام سه گانه
باین روش که قسم اول اصحاب دست راست عشند چیست اصحاب دست راست اشارتست بغایت
مراتب و احوال مومنان است و قسم دوم اصحاب دست چپ و شنند چیست اصحاب دست چپ اشارتست
بغایت درکات و احوال مشرکان است و قسم سوم پیشی گیرندگان عشند پیشی گیرندگان ایشانند مقربان
صاحب حرش امام گفت بیان این قول آنکه پیشی گیرندگان ایشان رسولان الله تعالی اند که انبیا
و اوصیا باشند از جمله مخلوقین الله تعالی گردانیده در پیشی گیرندگان پنج قسم روح به پنج مدد کردن اول
اینکه مدد کرده ایشان را بروح پاکیزه بودن از هر عیب این روح نوع عالی از انواع فهم و حفظ و
عقل است پس باین روح شناختند همه چیزها را که غیر ایشان نشناختند دوم اینکه مدد کرده ایشان را
بروح گرویدن بصاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی پس باین روح ترسیدند از عذاب الله
عز و جل سوم اینکه مدد کرده ایشان را بروح زور و قوت پس باین روح قادر شدند بر طاعت الله تعالی
و در امر و نهی چهارم اینکه مدد کرده ایشان را بروح خواهش از چیزها پس باین روح خواهش کردند
طاعت الله عز و جل را و نفرت کردند از معصیت او پنجم اینکه گردانیده در ایشان روح حرکت ارادیه
را که بآن میروند مردم خواه مومن و خواه کافر و می آیند و گردانیده در مومنان که اصحاب دست راست
عشند چهار روح اول روح ایمان پس بآن ترسیدند از عذاب الهی دوم اینکه گردانیده در ایشان
روح قوت پس باین روح قوی شدند بر طاعت الله تعالی سوم اینکه گردانیده در ایشان
روح خواهش پس بآن خواهش کردند طاعت الله تعالی را چهارم آنکه گردانیده در ایشان
روح حرکت را که بآن میروند مردم و می آیند مخفی نماند که دوم و سوم اگرچه بحسب ظاهر در
مشرکین نیز هست چنانچه تصریح بآن میشود در حدیث پانزدهم باب الکبائر از کتاب الایمان و الکفر
لیکن چون باعث عصیان میشوند نه طاعت پس حقیقة موت است در ایشان نه روح پس در کلام اشارت
باین هست که ایمان بی عمل صالح باطل و بی اعتبار است دوم اصل عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن علم العالم فقال لی یا جابر ان فی الانبیاء و الاوصیاء خمسة ارواح روح القدس
و روح الایمان و روح الحیوة و روح القوة و روح الشهوة فبروح القدس یا جابر
عرفوا ما تحت العرش الی ما تحت الثری ثم قال یا جابر ان هذه الاربعة ارواح یصیبها الحدثان
الا روح القدس فانها لا تلهو و لا تلعب شرح عرش عبارت از علمی است که برسل وحی
شده در کتب الهی چنانچه بیان شد در کتاب توحید حدیث اول باب بیستم و ما تحت العرش عبارت
از کل واحد از معلومات است که مدلول مجموع عرش است و مراد به تحت العرش تحت مکانی نیست
تا آن مبدا باشد و الی تحت الثری در مقابل آن باشد بلکه تقیید بر کلام این است عرفوا ما تحت العرش

بر داشت بوته ابلیس وقتی که از دنیا رفت پیغمبر علیه السلام منتقل شد روح القدس پس گردید بسوی
امام اشارت است بعلم امام و عمل او بانچه پیغمبر دانسته و عمل کرده مثل استنباط حوادث از قرآن و در بیان
قدر و بباشند آن و روح القدس نمیخوابد و غافل نمیشود و فریفته دنیا نمیشود و کار دین با سبک نمیشمرد
و آن خیاره بی میخوابند و غافل میشوند و فریفته دنیا میشوند و کار دین را سبک میشمرند و روح القدس
دیده میشد بان هرچه در اطراف زمین است اشارتست باستنباط حوادث از مزبور قرآن بالهام الهی و مدد ملائکه چنانچه
در باب پنجاه و چهارم گذشت

باب پنجاه و ششم اصل باب الروح التی یسدد الله بها الائمة علیهم السلام

تشریح این باب بیان روحی است که بآن سیدادر الله تعالی بآن اوصیای رسول علیه السلام را
مراد بروح اینجا نوعی از فهم و حفظ و عقل است که اعلای جمیع انواع آن است و درین باب شش حدیث
است اول اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله تبارک و تعالی وکذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان قال خلق من خلق الله
عز وجل اعظم من جبرئیل ومیکائیل علیهما السلام کان مع رسول الله صلی الله علیه
وآله یخبره ویسدده وهو مع الائمة من بعده شرح بجای او دیث گفت
ما کنت تدری تا افاده تبعید کند چه زیاد کردن ما و مانند آن بر فعل مضارع در کلام موجب
افاده استمرار در ماضی میکنند و در کلام منفی افاده تبعید ماضی میکنند آلدرایة علمی که بجاره
رهبیر باشد مراد بالکتاب رسول ما صلی الله علیه وآله است و اشارت است بآیت سورة الرسول
النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل و گذشت در حدیث باب سیزدهم و
توضیح می آید در شرح حدیث هشتاد و سوم باب صد و هفتم و مراد بالایمان امیر المومنین است
باعتبار اینکه ایمان بوسیله سعی او باقی میماند تا انقراض دنیا و او اول کسی است که ایمان بنبی آورد چنانچه
بیان شد در شرح حدیث دوم باب سیزدهم و یقینا کسی که تصدیق نبی کند و تصدیق امامت بواسطه
او نکند اسلام دارد و ایمان ندارد چنانچه بیان شاعر نیز آمده اسلام محمد است و ایمانست علی بنجاره
بالقط و بای یسقط و رای بسقط بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است التخبیر بغایت دانا کردن کسی را
رمیتوانند بود که بیاره دو نقطه در پائین باشد التخبیر تفصیل کسی بر امثال او و در سوره شوری چنین است
وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی
حکیم وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا
نهدی به من نشاء من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم و در ترجمه این دو آیت احتمالات بسیار
است از آنجمله انیست و نبوده برای هیچ انسانی اینکه تعلیم کند الله تعالی او را مجهول او مگر بسر عت

صلی الله علیه و آله ما صعد الی السماء و انه لفینا **شرح** اسباط از اصحاب امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام است پس ضمیر سائله احتمال بر دو دارد و نسبت نزول و صعود بر روح مجازی
است چه آن عرض است جسم نیست چنانچه می آید در حدیث ششم یعنی روایت است از اسباط
بن سالم گفت پرسید امام را مردی از اهل هیت بر حالی که من حاضر بودم از قول الله عز و جل در سوره
شوری و همچنان زود رسانیدیم بتو باعث زندگی عظیمی را از کار ما پس گفت از آن وقت که فرود فرستاد
الله تعالی عز و جل آن باعث زندگی را بر محمد صلی الله علیه و آله بالا نرفته بآسمان باین معنی که فهم و
حفظ و عقل که انبیا را و صیای زمان سابق بر رسول علیه السلام بوده از روی زمین بالکلیه برطرف
شده و نخواهد شد تا انقراض دنیا و آن هرآئینه در ما ائمه هدی است **سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام عن قول الله عز و جل یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی قال خلق
اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو مع الائمة و هو
من الملکوت **شرح** الف لام الروح برای عهد خارجی است بمعنی روحی که مخصوص رسول
علیه السلام و ائمه که بعد از وست الملکوت بفتح میم و فتح لام مبالغه ملک بضم میم و سکون لام غایت پادشاهی
و مراد نفوذ اراده است بی حاجت بجنبانیدن خود برای تحریک آلتی یا عضوی من الملکوت تفسیر من امر
ربی است و اشارت است بآیت سوره یس که مذکور شد در شرح حدیث پنجم من ابواب هیئت است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره بنی اسرائیل که می پرسند
مردم ترا از این باعث زندگی که با تست آیا بکار تست یا نه بگو این باعث زندگی بوسیله کار صاحب کل
اختیار من است بفعل من نیست گفت آن روح آفریده الیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل بود
با رسول الله صلی الله علیه و آله و آن با اوصیا است و آن از غایت پادشاهی الهیست اشارتست
بآنکه از قدرت مخلوقین بیرون است **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی قال خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل لم یکن
مع احد ممن مضی غیر محمد صلی الله علیه و آله و هو مع الائمة یسددهم و لیس کلما
طلب وجد **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت این آیت را از سوره
بنی اسرائیل که می پرسند از این باعث زندگی بگو این باعث زندگی بوسیله کار صاحب کل اختیار
من است گفت آفریده الیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نبود با هیچکس از گذشتگان
غیر محمد صلی الله علیه و آله و آن با اوصیا است تقویت را است میدهد ایشان را و نیست اینکه هر وقت
که طلب کرده شود یافته شود باینمعنی که استنباط بآن میسر نیست در شبهای قدر و مانند آنها باینمعنی که
امت منوط باختیار رعیت نیست مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث پنجم

بود پیش از وحی این روح در حالی که نمیدانست این را که آبا و اقرار میکنند که چیست کتاب و نه اینکه چیست
ایمان پس گفتم میدانم که چه میگوئید الشان فربانت شوم ائمه هدی چه میگوئید پس گفت بلی و تحقیق بود
در حالیکه نمیدانست که چیست کتاب و نه اینکه چیست ایمان تا آنکه برانگیخت الله عز و جل آن روحی را که
ذکر کرده درین آیت در او پس وقتیکه بواسطه رسانید آنرا بسوی او دانست بآن علم را و فهم را
و این روح چیست که میدهد آنرا الله عز و جل بهر که خواهد مراد از وحیها است پس وقتی که داد الله تعالی
آنرا بهر و تعلیم کرد الله تعالی او را فهم **ششم اصل** اتی رجل امیر المومنین علیه السلام
یساله عن الروح الیس هو جبرئیل فقال له امیر المومنین علیه السلام جبرئیل علیه السلام من
الملائکة و الروح غیر جبرئیل فکرر ذلک علی الرجل فقال له لقد قلت عظیما من القول ما احد یزعم
ان الروح غیر جبرئیل فقال له امیر المومنین علیه السلام انک ضال تروی عن اهل الضلال
یقول الله عز و جل لنبیه علیه السلام اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی
عما یشرکون ینزل الملائکة بالروح و الروح غیر الملائکة صلوات الله علیهم **شرح**
آمد مردی نزد امیر المومنین علیه السلام می پرسید او را از روح که در سوره قدر و سوره شوری و
سوره بنی اسرائیل است آیا نیست از جبرئیل پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام جبرئیل علیه
السلام و ملائکه است و روح غیر جبرئیل است پس مکرر کرد امیر المومنین آن را بآن مرد پس
گفت امیر المومنین را بر آینه گفتی سخن بزرگی از جمله سخنان هیچکس از مفسران اصحاب نیست که دعوی
کند که روح درین آیات غیر جبرئیل است اشارت باین است که قول تو خلاف اجماع مفسران اصحاب
است پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام بدرستی که تو گمراهی نقل میکنی از اهل گمراهی بیان این
آنکه میگوید الله عز و جل نبی خود علیه السلام را در سوره نحل آمد امر الله تعالی که ایجاد روحی باشد
که بر رسولی نازل شده برای مصلحت است تا انقراض دنیا پس میگوئید این بود که آمد باین معنی که
بعد از رسول روح نازل بر کسی نخواهد شد و مردم همه حکم بظن خواهند کرد منزه است منزه بودنی خوش
و بلند است از شرک این جماعت چه نازل میسازد و بعد ازین نیز ملائکه را با روحی که از کار
او است بر هر که می خواهد از بندگان خود و روح غیر ملائکه است صلوات الله علیهم

باب پنجاه و هفتم اصل با وقت ما یعلم الامام جمیع علم الامام الذی قبله علیهم جمیعا السلام

شرح این باب بیان وقت دانستن امام است جمیع علم امامی را که پیش از او است علیهم جمیعا السلام
درین باب سه حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام متی یعرف الاخیر
ما عند الاول قال فی اخر دقیقة تبقی من روحه **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را

حق ساختیم آن جمع ذریت آن جمع را ناقص نداریم ذریت آن جمع را انجمنی که آورد آن را محمد صلی الله
علیه و آله در حق علی از متشابهات به وجهی و محکمات قرآن و سنت و محبت ذریت با محبت پدران یکیست و
نزد من ظاهرست بیان یکیست یا یعنی که یکی روش است **دوم اصل** عن علی بن جعفر عن ابی الحسن
علیه السلام قال قال لی نحن فی العلم والشجاعة سواء و فی العطایا علی قدر ما نؤمر **شرح**
روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت مرا ما ائمه هدی در علم و
شجاعت برابریم و در بخششهای مال بر قدر آنچیزیم که مأمور میشویم از جانب الله تعالی باستنباط از قرآن
یعنی که در کرم نیز برابریم چه منع غیر مستحق منافات با کمال کرم ندارد چنانچه در دعا واقع شده که یا کریما
فی اعطائه و منعه **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول قال رسول الله
صلی الله علیه و آله نحن فی الامر والفهم والحلال والحرام نجری مجری واحد فاما رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی فلهما فضلهما **شرح** قال بفاست و بقاف تصحیف است و آل مبتدا است
و نحن خبر مبتدا است فی الامر متعلق نجری است و میتواند بود که نحن عطف بیان آل باشد و جمله فی الامر
خبر باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم او را که بعد از سخنی اینجا
منقول شد میگفت پس آل رسول الله صلی الله علیه و آله که صلوة بر ایشان در هر تشهد نماز واجب
است ما ایم در عبادت و در فهم و در حلال بر ما و حرام بر ما میرویم به یک راه فاما رسول الله صلی
الله علیه و آله و علی علیه السلام ایشان را است فضیلت ایشان علیحده چه نبوت مخصوص رسول است
و امیر المومنین بودن مخصوص علی علیه السلام است و در راست کردن لوای اسلام بکشتن مشرکان
به ذو الفقار و مانند آن در وقتی که منسوبان باسلام در غایت کمی بودند مخصوص رسول و علی علیه السلام است

باب پنجاه و هفتم اصل باب ان الامام علیه السلام یعرف الامام الذی یکون من بعده فان قول الله عز وجل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فیهم علیهم السلام نزلت

شرح این باب بیان اینست که امام علیه السلام می شناسد از قرآن و بیان رسول امامی را که باشد
بعد از او و اینکه قول الله عز وجل در سوره نسا که بدرستیکه الله تعالی امر میکند شما را که بسپارید
امانتها بسوی اهل آنها در ائمه علیهم السلام نازل شده در این باب هفت حدیث است **اول اصل**
سألت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عز ذکره ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل قال ایانا عنی ان یؤدی الاول الی
الامام الذی بعده الکتب والعلم والسلاح و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل
الذی فی ایدیکم **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز ذکره به سوره نسا

این سخن همان مامورین را که گفته شده ایشان را که اطاعت کنند الله و رسول و اولی الامر را و معلوم
است که اولی الامر داخل مخاطب آن خطاب نیستند چه اطاعت کسی خود را معقول نیست پس
فان تنازعتم فی شیء بمعنی فان اشرفتم علی تنازع بسبب تنازع مدعیین الامامة است که امام علیه
السلام در تعبیر از ان گفته فان خفتم تنازعا فی امر و تعبیر بخوف با وجود اینکه موقوف علیه تمام بودن
دلیل اول و دوم نیست برای آنست که مبادا کسی خیال کند که این تنازع جائز است **دوم اصل**
سألت الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
قال هم الائمة علیهم السلام من آل محمد صلی الله علیه و آله ان یؤدی الامام الامانة
الی من بعده و لا یخص بها غیره و لا یزویها عنه **شرح** ضمیر هم راجع است بمخاطبین و لا یخص
مرفوع یا منصوب است و بر هر تقدیر مقصود نهی است از بیرون در زمان زندگی بدیگری تا مبادا
که طمع امامت کند و لا یزویها مرفوع یا منصوب است نهی است از پوشانیدن محل آن در زمان
زندگی از امام بعد او باقی ظاهر است از شرح سابق **سوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه
السلام فی قوله عز و جل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال هم الائمة
یؤدی الامام الی من بعده و لا یخص بها غیره و لا یزویها عنه **شرح** این ظاهر است
از شرح سابق **چهارم اصل** سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل
ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها قال امر الله الامام الاول ان یدفع
الی الامام الذی بعده کل شیء عنده **شرح** مراد بکل شیء خواص امام است مثل کتب و علم
سلاح و ظاهر شد از شرح سابق **پنجم اصل** عن ابی عبد الله قال لا یموت الامام حتی یعلم
من یکون من بعده فیوصی **شرح** یعلم بصیغه معلوم مجرد است و میتواند بود که از باب افعال
باشد و میتواند که بصیغه مجهول باب افعال یا تفعیل باشد من در من یکون استفهامیه و موصوله
میتواند بود و باقی ظاهر است از شرح سابق **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان الامام یعرف الامام الذی من بعده فیوصی الیه **شرح** یعرف بصیغه معلوم
باب ضرب است و میتواند بود که از باب تفعیل باشد و باقی ظاهر است از شرح سابق **هفتم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما مات عالم حتی یعلمه الله عز و جل الی من یوصی
شرح مراد بعالم امام است یعلم از باب افعال یا تفعیل است من استفهامیه است و باقی ظاهر است از شرح سابق

باب ششصدم اصل باب ان الامامة عهد من الله عز و جل معهود من واحد علیهم السلام

شرح العهد بفتح عین بی نقطه و سکون ها پیمان لازم کردن کسی چیزی را بر دیگری و اطلاق شده

در اینجا الزام کرده شد بر دیگری برای مبالغه من الله لفت عهد است المعهود خبر که بیان بازگرفته
از کسی بدان واحد خلق معهود است یعنی این باب بیان نیست که امامت بجائی است که از التفات و جبر
نماید شنده بیان باز گرفته شده و از بر یک بسوی ائمه جهد دیگر علیهم السلام باین معنی که تعیین امام
لاحق باختیار امام سابق نیست یا باین معنی که باستنباط او نیست بلکه در مزبور کتاب الهی مذکور است در این
باب چهار حدیث است و مصنف رحمه الله سوم را توضیح کرده **اول اصل** عن ابی بصیر قال
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فذکروا الاوصیاء وذکرت اسمعیل فقال لا والله یا
ابا محمد ما ذاك الینا وما هو الا الی الله عز وجل ینزل واحدا بعد واحد **شرح**
ینزل بصیغه معلوم باب تفعیل است التنزیل فرود آوردن جمعی را هر یکی در مرتبه خود و احدا منصوب
است و مفعول بود که مفعول به محذوف باشد و شبیه به تنزیل الاوصیاء و واحدا بدل تفصیل
مفعول به محذوف باشد یعنی روایت است از ابو بصیر که ابو محمد نیز کنیت او بوده گفت بودم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام پس یاد کردند اوصیای رسول علیه السلام را و یاد کردم اسمعیل پسر بزرگ امام علیه السلام
را که شاید او وصی پدر شود پس امام گفت نه بخدا قسم ای ابو محمد نیست تعیین وصی مفوض بسوی ما و نیست
آن مگر مفوض بامر الله عز وجل ترتیب میدهد ائمه را یکی بعد از یکی باین معنی که باختیار ما نیست یا باین معنی که
باستنباط ما نیز نیست بلکه در مزبور کتاب الهی مذکور است **دوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول اترون الموصی منا یوصی الی من یرید لا والله ولکن عهد من الله ورسوله
علیه السلام لرجل فرجل حتی انتهی الامر الی صاحبه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت آیا گمان میبرید وصیت کنندۀ از جمله ما را وصیت میکند بسوی هر که خود خواهد نه بخدا قسم
ولیکن پیمانی است از الله تعالی و رسول بسوی ما برای مردی پس مردی دیگر تا رسید امارت بصاحب
او مراد مستحق امارت است و مراد از زمان که باشد یا مراد امام آخر از دوازده امام است که امارت او
کل روی زمین را در ظاهر نیز احاطه خواهد کرد **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الامامة عهد من الله عز وجل معهود لرجال مسمین لیس للامام ان یزویها
عن الذی یکون من بعده ان الله تعالی اوحی الی داود علیه السلام ان اتخذ
وصیا من اهلك فانه قد سبق فی علمی ان لا ابعث نبیا الا وله وصی من اهله وکان
لداود علیه السلام اولاد عدة وفیهم غلام کانت امه عند داود علیه السلام
وکان لها محبا فدخل داود علیه السلام حین اتاه الوحی فقال لها ان الله عز وجل
اوحی الی یامرنی ان اتخذ وصیا من اهلی فقالت له امرأته فلیکن ابنی قال
ذلك ارید وکان السابق فی علم الله المحتوم عنده انه سلیمان فاوحی الله تبارك وتعالی

الی داود ان لا تعجل دون ان یاتیک امری **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت چه مشتبه امامت پیمانی است که از الله تعالی صادر شده و پیمان آن گرفته شده برای
مردانی که مذکور امام اند ایشان همه شده نزد امامان سابق بر ایشان پیش از وصیت یعنی امام سابق را که
دور و پنهان نکند امامت را از آن شخصی که امام میشود بعهد الهی بعد از او بدرستی که الله تعالی وحی
فرستاد بسوی داود علیه السلام که فراگیر برای خود وصی از اهل بیت خود زیرا چه بدرستی که شان
اینست که تحقیق گذشته در علم من که رسول نکنم هیچ رسولی را اگر پیش از رسالت نبوت داشته باشد
مگر بر این حال که مقدر باشد که برای او وصی از اهل بیت او باشد و بود داود را پسران متعدد
و در ایشان پسری بود که مادر او زنده بود نزد داود علیه السلام که دوست میداشت او را
پس چون داخل شد داود علیه السلام بر منزل آن زن وقتی که آمد او را وحی آن پس گفت آن زن را
بدرستی که الله عز و جل وحی فرستاد بسوی من امر میکند مرا که فراگیرم برای خودم وصی از اهل بیت
خودم پس گفت او را زن او پس باید که باشد آن وصی پسر من داود گفت آنرا میخواهم امام
علیه السلام گفت و بود گذشته در علم الله تعالی که بی تغییر است نزد او که آن وصی سلیمان است پس
وحی فرستاد الله تبارک و تعالی بسوی داود که تعجیل مکن پیش از آنکه آید ترا فرمان من **اصل**
فلم یلبث داود ان ورد علیه رجلان یختصمان فی الغنم و الکرم فاوحی الله عز و جل
الی داود ان اجمع ولدک فمن قضی بهذه القضیة فاصاب فهو وصیک من بعدک
فجمع داود ولده فلما ان قضی الخصمان قال سلیمان علیه السلام یا صاحب الکرم متی دخلت
غنم هذا الرجل کرمه قال دخلته لیلا قال قد قضیت علیک یا صاحب الغنم باولاد
غنمک و اصوافها فی عامک هذا ثم قال له داود فکیف لم یجتث من اصله و انما اکل
حمله وهو عائد فی قابل **شرح** ان بفتح همزه و تخفیف نون در ان ورد و در ان و در نص
زائده است برای زینت و در ان اجمع مفسره است فکیف لم تقض تا آخر برای استعلام
حقیقت حکم سلیمان است که آیا دانسته شده یا اتفاقی است و قد قوم تا آخر جمله حالیه است که اشارت
اینست که تقویم رقاب غنم بامر من شده برای تمهید حکم و ظاهر تقویم رقاب غنم اینست که من حکم
برقاب غنم خواهم کرد اگر مساوی ثمن کرم باشد پس تو چون از بن ظاهر کنیدی مراد بعلما اهل خبرت
در قیمت مبالغات و ارش جنایات و امثال آنها است ثمن مبلغ است که بآن چیزی خریده شده
قیمت مبلغی است که چیزی بآن ارزد پس ذکر ثمن در کرم کرده برای اینکه [illegible] تفاوت
در قیمت نمیکنند غالب اینست که آنچه خریده شده می ارزد بخلاف گله گوسفند که روز بروز در کمی و
زیادتی است ان الکرم تا آخر بیان علت کبیدن از ظاهر تقویم رقاب غنیمت سلیمان علیه السلام

ازکمال فہم و فطانت دانسته که مقصود داود از امر بتقویم رقاب غنم تسلیم رقاب بر تقدیر مساوات قیمت
آن ثمن کرم نیست بلکه چون غنم مساوی قیمت ما حصل کرم در ما حصل رقاب موقوف است بر تقدیم رقاب
بر آن کرده بدلیل اینکه تالف شد حاصل نکست نه اصل تاک مخفی نماند که اختلاف در حکم در امثال این
مبنی بر اختلاف در نفس حکم شرعی نیست بلکه مبنی بر اختلاف در محل حکم شرعیست بسبب اختلاف در
دلیل و کو دلیلی می آید ان شاء الله تعالی تحقیق آنچه مثال این می نماید در کتاب المعیشة در باب ضمان
ما یفسد البهائم من الحرث والزرع تجتث بجیم و تا و سه نقطه مشدد و مفتوح بصیغه مجهول باب افتعال
است الاجتثاث کندن درخت و مانند آن یعنی پس درنگ نکرده داود بآنکه وارد شدند نزد
او دو مرد نزاع میکردند در گله گوسفند و تاک انگور باغی که فاسد شده بود آن سال بخوردن آن گله
پس وحی فرستاد الله عز و جل بسوی داود که جمع کن پسرانت را پس هر کدام که قطع و فصل کرد درین
واقع که محتاج بقطع و فصل است باین روش که یافت حق را پس او وصی تست بعد از تو پس جمع کرد
داود پسران خود را پس چون آمدند که نقل کردند دو خصم سخن خود را گفت سلیمان علیه السلام ای [illegible]
چه وقت داخل شد گله گوسفند این مرد در تاک تو گفت داخل شد آنرا در شب سلیمان گفت
بتحقیق قطع و فصل کردم بر تو ای صاحب گله گوسفند بآنکه آنچه منافع است مثل آنچه زاید
گله گوسفند تو و پشمهای آن در آن سال بصاحب تاک دهی بعد از آن گفت سلیمان را داود
پس چرا قطع و فصل نکردی بآنکه اصل گله گوسفند را بصاحب تاک دهد و حال آنکه بقیمت در آورده شد
آن اصل گله گوسفند را اهل بنی اسرائیل پس بود بهای تاک محیط بجمیع قیمت اصل گله گوسفند از آن کم
نبود اصلا پس گفت سلیمان بدرستیکه تاک کنده نشده از بیخش و جز این نیست که خورده شد بار آن
درسال و آن بار ها آن تاک بر میگردد بحال خود در سال آینده مراد اینست که چون قیمت گله و قیمت
تاک مساوی است پس منافع هر کدام در یک سال مساوی آن دیگر خواهد بود اصل فاوحی الله
عز و جل الی داود ان القضاء فی هذه القضیة ما قضی به سلیمان یا داود اردت و اردنا
امرا غیره فدخل داود علی امرأته فقال اردنا امرا و اراد الله امرا و لم یکن الا ما اراد
الله عز و جل فقد رضینا بامر الله عز و جل و سلمنا شرح پس وحی فرستاد الله
عز و جل بسوی داود که قطع و فصل حق آنست که قطع و فصل کرد بآن سلیمان ای داود خواستی
کاری را و خواستیم کاری غیر آن را پس داخل شد داود به منزل زنش پس گفت خواستیم کاری را
و خواست الله تعالی کاری غیر آنرا و نشد مگر آنچه خواست الله عز و جل پس بتحقیق راضی شدیم بکار
الله عز و جل و قبول کردیم اصل و کذلک الاوصیاء علیهم السلام لیس لهم ان یتعدوا
بهذا الامر فیتجاوزون من صاحبه الی غیره شرح امام علیه السلام گفت و همچنانند وصیا

علیہم السلام نسبت ایشانرا کہ بگذرانند این امارت را پس میگذرند از صاحب آن بسوی غیر او توضیح

اصل قال الکلینی معنی الحدیث الاول ان الغنم لو دخلت الکرم نہارا لم یکن علی الغنم

شیٔ لان لصاحب الغنم ان یسرح غنمہ بالنہار ترعی وعلی صاحب الکرم حفظہ وعلی صاحب الغنم

ان یربط غنمہ لیلا ولصاحب الکرم ان ینام فی بیتہ شرح می تواند بود کہ قال الکلینی

از زیادتی شاگردان باشد بقرینۂ اینکہ اگر معنی الحدیث تا آخر از تتمۂ کلام امام سے بود مبایست

کہ مقدم بر کذلک الاوصیاء باشد اگرچہ این معنی آید در احادیث باب مذکور کتاب المعیشۃ

وحدیث اول عبارت از گفتگوی سلیمان است اولاً کہ یا صاحب الکرم متی دخلت غنم ہذا الرجل کرمک

وممکن است بود کہ عبارت از ما قبل وکذلک الاوصیاء باشد باعتبار اینکہ آن نقل است واین از پیش خود

پس گویا کہ ہر یک حدیث علیحدہ است وحاصل ہر دو یکی است یعنی گفت شیخ کلینی رحمہ اللہ معنی

از گذشت گفتگوی اول سلیمان اینست کہ گلۂ گوسفند اگر داخل تاک می شد در روز نبود بر صاحب گلہ

چیزے چہ صاحب گلہ را میرسد کہ سر دہد گلۂ خود را در روز تا چرا کنند وبر صاحب تاک واجب است

حفظ آن از چرا کنندہ ومانند آن وواجب است بر صاحب گلہ کہ بندد گلۂ خود را انحصار در بستہ وباشد

آن در شب ومے رسد صاحب تاک را کہ خوابد شب در خانۂ خود چہارم اصل

سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول اترون ان الموصی منا یوصی الی من یرید

لا واللہ ولکنہ عہد من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ الی رجل فرجل حتی

انتہی الی نفسہ شرح مضمون این ظاہر است از شرح دوم حدیث ومراد در

آخر این است کہ رجل فرجل را نام برد تا خودش

باب شصت ویکم اصل باب ان الائمۃ علیہم السلام لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعہد من اللہ عزوجل وامر منہ لا یتجاوزونہ

شرح این باب بیان اینست کہ اوصیاء علیہم السلام نکردہ اند چیزے را نسبت سلوک میان خلائق

ونمیکنند مگر پیمانے کہ از جانب اللہ عزوجل است بر ایشان وفرمانے از جانب او کہ تجاوز نمیشوند کرد

از آن عہد وامر اصلی ودرین باب پنج حدیث است اول اصل عن معاذ بن کثیر عن

ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان الوصیۃ نزلت من السماء علی محمد کتابا لم ینزل علی محمد صلی اللہ

علیہ وآلہ کتاب مختوم الا الوصیۃ فقال جبرئیل علیہ السلام یا محمد ہذہ وصیتک فی امتک عند

اہل بیتک فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ای اہل بیتی یا جبرئیل قال نجیب اللہ منہم

وذریتہ لیرثک علم النبوۃ کما ورثہ ابراہیم صلی اللہ علیہ وآلہ ومیراثہ لعلی

وذریتک من صلبہ قال وکان علیہا خواتیم قال ففتح علی علیہ السلام الخاتم الاول

ومضی لما فیها مشی حرف بمعنی لام است ای مجرور بنتہ یر عندا ی نجیب نیز مجرور است بتقدیر عند
نجیب است ضمیر منہم راجع با هل است و ذریة مجرور و عطف است بر نجیب و ضمیر راجع به نجیب بکسر کاف
بکسر لام صیغه امر غائب است با لفتح لام و بصیغه معنا سع غائب معلوم مرفوع است و ضمیر مستتر راجع به نجیب
است ورثة بصیغه ماضی معلوم باب افعل است و میراثه مبتدا است و ضمیر راجع با براهیم است
ابراهیم است بعلی خبر مبتدا است و ذریتک مبتدا است من صلبه خبر مبتدا است الخواتیم جمع خاتم بفتح تا آنچه
آن مهر کنند چیزی را مثل موم و انگشتر و مراد اینجا آنچی است که مانند موم بآن مهر کرده اند چنانچه می آید در
حدیث دوم و چهارم این باب یعنی روایت است از معاذ بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستیکه وصیت نامه رسول علیه السلام نازل شد از آسمان بر محمد برحالی که مکتوب بود نازل
نشد به محمد صلی الله علیه وآله مکتوبی مهر کرده شده بجز وصیت نامه پس گفت جبرئیل علیه السلام
ای محمد وصیت نامه تو است برای است تو نزد اهل بیت تو پس گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله نزد کدام از اهل بیت من ای جبرئیل گفت نزد الله تعالی از جمله ایشان ذریت او باید که بمیراث
بر دو از ان غزیمه علی را که تو رسیده به رسالت بعد از نبوت باینمعنی که باید که میراث دهی آن علم را با نجیب
بمیراث داد آن علم را وصی با براهیم صلی الله علیه وآله و میراث ابراهیم برای علی است بعد از تو و ذریت تو
از پشت اوست اشاره است باینکه چون علی از ذریت ابراهیم است میراث او امامت را از رسول
همان میراث از ابراهیم است که وعده کرده الله تعالی به ابراهیم که امامت از ذریت او بیرون نباشد
امام گفت و بود بران وصیت نامه و از ده آلت مهر کردن امام گفت پس کشود علی علیه السلام بعد
از رسول صلی الله علیه وآله آلت مهر اول را و رفت بآن را که دران نوشته شده بود تا آخر عمر خود

اصل ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثانی ومضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن علیه السلام
ومضی فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل فاقتل وتقتل واخرج باقوام
للشهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام فلما مضی دفعها الی علی بن الحسین علیهما
السلام قبل ذلک ففتح الخاتم الرابع فوجد فیها ان اصمت واطرق لما حجب العلم فلما توفی
ومضی دفعها الی محمد بن علی علیهما السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فیها ان
فسر کتاب الله وصدق اباک وورث ابنک واصطنع الامة وقم بحق الله عز وجل
وقل الحق فی الخوف والامن ولا تخش الا الله ففعل ثم دفعها الی الذی یلیه شرح
واو در و تقتل حالیه است تقتل بصیغه مجهول مخاطب مرفوع است واخرج بصیغه امر حاضر باب نصر است
و در باقوام برای تعدیه است با در لما حجب سببیه است حجب بصیغه مجهول است اباک بصیغه جمع است
یا بصیغه مفرد است بعض این فقرات دلالت برین میکند که تقیه در احادیث امام محمد باقر علیه السلام نیست

بنا بر آن حکم است چون مقارن زمان عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه بوده و او نسبت بخلفای دیگر
ایشان بهتر بوده و مؤید این است آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سوم باب سی و یکم که باب القنوت
فی الفریضة تا آخر است و اینکه او علیه السلام کافی فتوی نداده از روی تقیه است در کتاب العقل
در حدیث ششم باب اختلاف الحدیث که باب بیست و دوم است یعنی بعد از آن گشود امام حسن علیه السلام
مهر دوم را و یافت بآن را که مأمور شده بود در آن وصیت نامه پس چون گرفته شد امام حسن علیه السلام
از دنیا و رفت بآخرت گشود امام حسین علیه السلام آن مهر سوم را پس یافت در آن وصیت نامه که جهاد کن
پس بکش منافقان را بر حالیکه مقدر است که کشته میشوی و بیرون آور جماعتی چند را برای شهید شدن
نیست شهادت برای هیچ جمعی مگر با تو باین معنی که تا ظهور قائم علیه السلام جهاد و در شهادت بسته می شود
امام گفت پس بجا آورد حسین علیه السلام آن را پس وقتی که رفت بآخرت داد وصیت نامه را بامام
زین العابدین علیه السلام پیش از آن رفتن پس گشود آن مهر چهارم را پس یافت نوشته در آن
وصیت نامه که خاموش باش و سر در پیش افکن برای محجوب شدن علم از میان مردم باین معنی که برای
اینکه محجوب شده پس چون گرفته شد و رفت داد وصیت نامه را بامام محمد باقر علیه السلام پس گشود آن
مهر پنجم را پس یافت در وصیت نامه که تفسیر کن قرآن را و ظاهر ساز راستی پدرانت را با پدرت را
که ترا باقر لقب داده بمعنی شگافنده و وسعت دهنده علوم اولین و آخرین و بمیراث بده علم را به پسرت
و بساز امت رسول را بتعلیم احکام الهی که تا ظهور قائم علیه السلام بعد از عهده آثار تو و پسرت باشند و
ایستادگی کن بحق که الله عز و جل در قرآن آورده و بگو حق را در ترس و امن و مترس مگر از الله تعالی
باین معنی که تقیه مکن پس بجا آورد آن پس بعد از آن داد وصیت نامه را بامامی که متصل با وست
اصل قال قلت له جعلت فداك فانت هو قال فقال ما بی الا ان تذهب یا معاذ فتروی
علی قال قلت اسال الله الذی رزقك من ابائك هذه المنزلة ان یرزقك من عقبك مثلها
قبل الممات قال قد فعل الله ذلك یا معاذ قال فقلت فمن هو جعلت فداك قال هذا
الراقد واشار بیده الی العبد الصالح علیه السلام وهو راقد **شرح** معاذ گفت گفتم
او را قربانت شوم پس تو آن امام متصلی معاذ گفت پس امام گفت نیست مرا باکی مگر اینکه روی
ای معاذ پس نقل کنی بر من که دعوت امامت میکند مراد اینست که منم امام شهرت دهد معاذ گفت پس
گفتم می طلبم از الله تعالی که روزی کرده ترا از پدرانت این مرتبه که روزی کند ترا از اولاد تو مثل
این مرتبه پیش از مردن گفت بتحقیق کرده الله تعالی آن را ای معاذ گفت پس گفتم پس کیست آن
قربانت شوم گفت این خوابیده و اشارت کرد بدست خود بسوی امام موسی کاظم علیه السلام و
او خوابیده بود **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه

علیه السلام کتابا قبل وفاته فقال یا محمد هذه وصیتك الی النجیبة من اهلك قال وما النجیبة
یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب وولده علیهم السلام وکان علی الکتاب خواتیم من ذهب
فدفعه النبی صلی الله علیه وآله الی امیر المؤمنین علیه السلام وامره ان یفك خاتما منه
ویعمل بما فیه ففك امیر المؤمنین خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن علیه السلام
ففك خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین علیه السلام ففك خاتما فوجد فیه ان اخرج
بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معك واشر نفسك لله عز وجل ففعل ثم دفعه
الی علی بن الحسین ففك خاتما فوجد فیه ان اطرق واصمت والزم منزلك واعبد ربك
حتی یأتیك الیقین ففعل ثم دفعه الی محمد بن علی ففك خاتما فوجد فیه حدث الناس
وافتهم ولا تخافن الا الله عز وجل فانه لا سبیل لاحد علیك ثم دفعه الی ابنه جعفر
ففك خاتما فوجد فیه حدث الناس وافتهم وانشر علوم اهل بیتك وصدق
آبائك الصالحین ولا تخافن الا الله عز وجل وانت فی حرز وامان ففعل ثم دفعه
الی ابنه موسی علیه السلام وکذلك یدفعه موسی الی الذی بعده ثم کذلك الی
قیام المهدی صلی الله علیه وآله **شرح** مضمون این با سابق موافق است النجیبة بفتح نون
وفتح جیم مبالغه نجیب بسکون خاء بالفتح برگزیده ومرد واینجا مناسب است الفك از باب
نصر جدا کردن مهر ومانند آن اشر بصیغه امر حاضر از معتل اللام باب ضرب است بمعنی بفروش
والیقین مرگ تصدیق پدران عبارت از اظهار اختصاص علم بجمیع دین باهل البیت است واو
در وانت حالیه است پس دلالت بر وجوب تقیه میکند واگر عاطفه باشد دلالت بر ترک تقیه میکند
اما فی الجملة در مرتبه امام محمد باقر علیه السلام چنانچه در حدیث اول گذشت چه در آنجا بتصریح
بحالت بشارت شده واینجا اشاره چون این حدیث از امام در اواخر عمر صادر شده بتصریح
بجزو دادن وصیت نامه بپسر خود کرده **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال له حمران جعلت فداك أرأیت ما کان من امر علی والحسن والحسین علیهم
السلام وخروجهم وقیامهم بدین الله عز وجل وما اصیبوا من قتل الطواغیت ایاهم
حتی قتلوا وغلبوا فقال ابوجعفر علیه السلام یا حمران ان الله تبارك وتعالی قد کان قدر
ذلك علیهم وقضاه وامضاه وحتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلك الیهم من رسول الله
صلی الله علیه وآله قام علی والحسن والحسین وبعلم صمت من صمت منا **شرح** مضمون
این گذشت در شرح حدیث چهارم باب چهل وهشتم **چهارم اصل** حدثنی موسی
بن جعفر علیه السلام قال قلت لابی عبدالله علیه السلام شهود قال فاطرق طویلا

ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت ولکن حین نزل برسول الله صلی الله علیه وآله الامر
نزلت الوصیة من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک وتعالی
من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک ولا وصیک لیقبضها منا وتشهدنا
بدفعک ایاها الیه ضامنا لها یعنی علیا علیه السلام فامر النبی صلی الله علیه وآله
باخراج من کان فی البیت ما خلا علیا علیه السلام وفاطمة فیما بین الستر والباب
فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت الیک وشرطت
علیک وشهدت به علیک واشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا

شرح الف لام الامر برای عهد خارجی است واشارت است بامر الله در سورهٔ نحل اتی امر الله مسجلا
بسین بی نقطه وجیم بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل است التسجیل کامل کردن کاغذ تمسک بخط قاضی وگواهان
الاقرار مصدر باب افعال خوانانیدن مثل فرستادن کسی بسوی دیگری تا بخواند برا وچیزی.
کتاب مضاف به او کنت بنون وتاء دو نقطه در بالا بصیغهٔ متکلم وحده است یا بتاء وبای
یک نقطه بصیغهٔ معلوم غائب است یعنی حکایت کردم از امام موسی کاظم علیه السلام گفت گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را آیا نبود امیر المؤمنین کاتب وصیت نامه ونبود رسول الله صلی الله علیه وآله خواننده
آن برا و تا نوشته شود برا بحالیکه جبرئیل وملائکه مقربان علیهم السلام گواهان بودند حاصل سوال است
که با وجود این چرا میگوئی که وصیت از آسمان آمده چنانچه گذشت در حدیث اول ودوم این باب
گفت پس سر در پیش افگند زمانی دراز بعد از آن گفت ای ابو الحسن بتحقیق بود آنچه گفتی ولیکن
وقتیکه نازل شد برسول الله صلی الله علیه وآله کار الهی که مذبح باشد که در سورهٔ نحل است که اتی امر الله
و بیان شد در حدیث آخر باب پنجاه وششم نازل شد وصیت نامه از جانب الله تعالی بحالیکه مکتوبی بود
تمام کرده شده وتسجیل رب العالمین وملائکه مقربین نازل ساخت آنرا جبرئیل با امینان الله تبارک
وتعالی از ملائکه پس گفت جبرئیل ای محمد امر کن به بیرون کردن هر که نزد تو است مگر وصی تو تا بتصرف
در آورد وصیت نامه را از ما وگواه گیری ما را بدادن قرآن را بسوی او بحالیکه او ضامن باشد آنرا
مرادش علی علیه السلام بود پس امر کرد نبی صلی الله علیه وآله به بیرون کردن هر که در خانه بود غیر علی علیه السلام و
در ینوقت فاطمه میان پرده ودر بسته بود باین معنی که بیرون بود از خانه ودر عرش دیوار بود
پس گفت جبرئیل ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند ترا سلام ومیگوید این نوشته آن است که پیمان کردم
بسوی تو وشرط کردم بر تو وگواه شدم بمضمون بر تو وگواه گردانیدم بمضمون آن بر تو ملائکه خود را وبس است بمن
ای محمد باعتبار گواه حاصل جواب اینست که وصیت نامه دیگر بر طبق آن وصیت نامه از آسمان آمد
و آنچه مذکور نشود آن اینست با قرار دادیم است که پیمان وصیت نامه را از تراسے تسجیل با آسمان بردند

لی الوفاء بها فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی ادائها
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیمة
فقال علی نعم اشهد فقال النبی صلی الله علیه و آله ان جبرئیل و میکائیل فیما بینی و بینک الآن
وهما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا و انا بابی و امی
اشهدهم فاشهدهم رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** اخذت بتقدیر استفهام است
الوفاء ضد خیانت الموافات دادن کسی را حق او بالتمام و اضافه در موافاتی اضافه مصدر بمفعول به
است و در بها برای الصلت یوم القیمة ظرف موافاة است یعنی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و
آله ای علی آیا گرفتی وصیت نامه مراد شناختی آنرا از اول تا آخر و ضامن شدی برای الله تعالی و برای من
عمل کردن تمام را با آنچه در آنست پس گفت علی آری پدرم فدای تو باد و مادرم نیز هست ضامنی آن
برحالیکه بر الله تعالی باشد مدد من و توفیق من بر عمل او دیان این فقره بجای ان شاء الله تعالی است تا
منافی توکل نباشد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی بدرستیکه من اراده دارم که گواه
گیرم بر تو باینکه در روز قیامت ادای تمام حق من بمن کنی بسبب عمل بوصیت نامه پس گفت علی
آری گواه گیر پس گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستیکه جبرئیل و میکائیل اعیان من و تو اند حالا و
ایشان حاضر اند برحالیکه با ایشانند ملائکه که مقرب اند تا گواه گیرم ایشان را بر تو باینمعنی که گواهان بعالت
عظیم اند مبادا غافل شوی پس علی گفت آری باید که گواه شوند من نیز فدای تو باد پدرم و مادرم
گواه میگیرم ایشان را پس گواه گرفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله **اصل** و کان
فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل علیه السلام فیما امر الله عز و جل ان قال له علی تفی بما فیها
من موالات من والی الله و رسوله و البراءة و العداوة لمن عادی الله و رسوله و البراءة
منهم علی الصبر منک علی العظیم الغیظ و علی ذهاب حقک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک
قال نعم یا رسول الله **شرح** الحرمة بضم حای بی نقطه و سکون و ضم و فتح رای بی نقطه پردگی و عهد
یعنی و بود از جمله آنچه شرط کرد بر علی علیه السلام نبی صلی الله علیه و آله بامر جبرئیل علیه السلام در چیزهائی که
امر کرده بود الله عز و جل اینکه گفت او را ای علی وفا میکنی بآنچه در وصیت نامه هست آن دوستی کسی
است که دوست داشته الله تعالی و رسول او را و نیز او دشمنی برای جمعی است که دشمن داشته الله تعالی
و رسول او را و نیز آن جماعت بر نهج خیر هست از تو فرو بردن خشم و بر رفتن حق خلافت تو و غصب خمس تو
و دریدن پرده تو اشارت است بدآوری عمر پس گفت آری ای رسول الله **اصل** فقال امیر المؤمنین
علیه السلام و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لقد سمعت جبرئیل علیه السلام یقول
للنبی صلی الله علیه و آله یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله

همانندم بریده شده بود عمر او دگشته شده بود علیه السلام می تواند بود که گشت ملائکه برای این باشد که آنها
این خبر را شنیدند که بحال امت تا بعد قتل او سدلا یعلم الغیب الا الله پس گفتند ملائکه ای صاحب کل اختیار بما
اذن دادی برای مدد او پس فرود آمدیم و حال آنکه فرا گرفته بودی او را از دنیا مراد ایشان نیست
که مصلحت در اذن ایشان چه بود پس وحی فرستاد الله تعالی بسوی ایشان که جدا شوید از قبر او تا
وقتیکه ببینید او را به حالی که تحقیق بیرون آمده باشد پس نصرت دهید او را و ما دو را آنوقت و تا آنوقت گریه
کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده که نصرت او باشد چه بدرستیکه شما مخصوص و ممتاز از سائر ملائکه
شده اید به نصرت او و بگرید بر او پس گریه کردند ملائکه برای عزا داشتن و برای اندوه بر آنچه از ایشان
فوت شد که نصرت او باشد پس وقتیکه در آخر الزمان بیرون آید مهیا شوند آن ملائکه مددگاران او مخفی نماند
که ظاهر این حدیث رجوع حقیقی امام حسین علیه السلام بر دشمنان او در آخر الزمان است و می تواند بود
که مراد ظهور مهدی ع و نصرت ملائکه او را باشد چنانچه اشارت بآن میشود در باب صد و بیست و پنجم که
باب وانه اذا قیل فی الرجل شئ فلم یکن فیه وکان فی ولده او ولد ولده فانه هو الذی قیل فیه است

باب شصت و دوم اصل باب الامور التی توجب حجة الامام علیه السلام

شرح این باب بیان چیزهای چندیست که ثابت میکند برهان امامت امام علیه السلام را در این باب هفت
حدیث است **اصل** قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام اذا مات الامام بم یعرف الذی
بعده فقال للامام علامات منها ان یکون اکبر ولد ابیه ویکون فیه الفضل والوصیة
ویقدم الرکب فیقول الی من اوصی فلان فیقول الی فلان والسلاح فینا بمنزلة التابوت
فی بنی اسرائیل یکون الامامة مع السلاح حیث ما کان **شرح** الرکب بفتح رای بی نقطه و سکون
کاف جمع راکب سواران شتر از ده و بیشتر یا اسم جمع است و گاهی بر سواران اسپ نیز اطلاق میکنند
یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را وقتی که امام در گذشت شناخته میشود امامی که بعد از اوست پس گفت امام را
چند علامت است **اول** آنکه بزرگتر اولاد پدرش باشد اگر متعدد باشند مخفی نماند که این علامت در
ائمه بعد از امام رضا علیه السلام بقرینه امام حسین علیه السلام و بقرینه آنچه می آید در حدیث ششم این باب
دوم آنکه فضیلت مثل بی آفتی در استگوئی و غضب و علم بجمیع احکام حلال و حرام و سائر آنچه مذکور شد
در باب پانزدهم در او باشد. دوم آنکه وصیت نامه رسول علیه السلام که بیان شد در باب سابق
نزد او باشد سوم آنکه قافله که می آیند از سفری و میگویند بسوی که وصیت کرده فلان امام که از عالم
رفته پس گفته میشود بسوی فلان یعنی که مشهور باشد میان مردم بی غرض مثل اطفال و عامه خلائق
که او وصی است چهارم آنکه سلاح در ما بمنزله تابوت در بنی اسرائیل است مهیا شد امامت با سلاح
هر جا که باشد بیان این شد در حدیث اول باب سی و هشتم **اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام

ز امام رضا علیہ السلام راوی گفت پرسیدم او را از دلیل صاحب این امارت پس گفت دلیل بر آن بزرگتر
و لاد بودن است اگر متعدد باشند و فضیلت است و وصیت ظاهر است وقتی که آمدند جمعی بشہر پس گفتند بسوی کہ
وصیت کرده فلان گفته شد بسوی فلان و دور زنند با سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ہر جا کہ دور زند
امام درین مسائل مشہوره کہ از حلال و حرام شریعت رسول نیست پس ثبت در آنہا برا سنے برای امامت
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان الامر فی الکبیر ما لم تکن به عاهة **شرح** روایتست
ز امام جعفر صادق علیہ السلام بدرستی کہ امامت در پسر بزرگتر است مادام کہ نبوده باشد با او آفتی اشارت
است باینکہ پسر بزرگتر او علیہ السلام کہ اسمٰعیل باشد پیش از پدر فوت شده پس امامت او چنانچہ جمعی از
اسماعیلیہ بآن رفتہ اند و امامت پسر او محمد بن اسمٰعیل چنانچہ جمعی دیگر از اسماعیلیہ بآن رفتہ اند باطل است
و اشارت است باینکہ پسر بزرگتر او بعد از اسمٰعیل کہ عبد اللہ افطح باشد صاحب فطح است و در دو پا بفتح
فا و فتح طاے بی نقطہ و حاے بی نقطہ بمعنی کجی در پا چنانچہ بر پشت پا در رو ندیا چنانچہ سر دو پا بطرف اندرون
باشد و یا ماساست ہم باشد پس امامت او چنانچہ فطحیہ بفتح فا و فتح طاے بآن رفتہ اند باطل است
ی آید در حدیث دہم باب ہفتادم مذمت عبد اللہ و شیخ مفید رحمہ اللہ در کتاب ارشاد گفتہ و کان عبد اللہ
بن جعفر اکبر اخوته بعد اسمٰعیل ولم یکن منزلته عند ابیه کمنزلة غیره من ولده فی الاکرام و کان متهما
بالخلاف علی ابیه فی الاعتقاد و یقال انه کان یخالط الحشویة و یمیل الی مذهب المرجئة مراد بحشویہ اشاعره
است کہ خود را اہل سنت مینامند و احادیث موضوعہ را تقدیم بر محکمات قرآن کرده بودند و مراد بمرجئہ
جمعی است کہ تاخیر امامت امیر المومنین کرده اند اعم از اشاعره و معتزلہ و مانند ایشان اصل عن ابی بصیر
قال قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فداك بم یعرف الامام قال فقال بخصال اما
ولها فانه بشیء قد تقدم من ابیه فیه باشارة الیه لیکون علیهم حجة و یسأل فیجیب
و ان سکت عنه ابتدأ و یخبر بما فی غد و یکلم الناس بکل لسان ثم قال یا ابا محمد اعطیك
علامة قبل ان تقوم فلم البث ان دخل الینا رجل من اهل خراسان فکلمه الخراسانی
بالعربیة فاجابه ابو الحسن علیه السلام بالفارسیة فقال له الخراسانی والله جعلت فداك
ما منعنی ان اکلمك بالخراسانیة غیر انی ظننت انك لا تحسنها فقال سبحان الله اذا کنت
لا احسن اجیبك فما فضلی علیك ثم قال لی یا ابا محمد ان الامام لا یخفی علیه کلام احد
من الناس و لا طیر و لا بهیمة و لا شیء فیه الروح فمن لم تکن هذه الخصال فیه
فلیس هو بامام **شرح** روایتست از ابو بصیر کہ کنیت دیگر او ابو محمد بوده گفت گفتم امام موسیٰ کاظم
علیہ السلام را قربانت شوم بچہ شناختہ میشود امام ابو بصیر گفت پس امام گفت بچند خصلت اما اول آنہا
پس آن شناخت بچیزی است کہ پیشتر سر زده از پدرش در حق او باشارت بسوی او بامامت تا بوده باشد

امام بآن اشارت بر مردم حجت و دیگری اینکه پرسیده میشود از مسائل حلال و حرام پس جواب از روی
علم میگوید و اگر سکوت عنه باشند باین معنی که مسائل هر دم نشود خود ابتدا بیان مسائل حلال و حرام میکند
در غیر تقیه و دیگرے اینکه خبر میدهد بآنچه فردا میشود باستنباط از قرآن و دیگرے اینکه سخن میگوید با مردم
بهر زبان بعد از آن گفت مرا ای ابا محمد می بخشم ترا علامتی بر امامت خود پیش از آنکه برخیزے از این مجلس
پس درنگ کردم بجا بهم داخل شد بر ما مردے از اهل خراسان پس سخن گفت با امام آن خراسانی بلغت
عربیه پس جواب گفت او را امام علیه السلام بلغت فارسیه راوی میگوید این خراسانی گفت که حاصل بود
تفاوت میان اقسام فارسی پس گفت او را آن خراسانی بخدا قسم قربانت شوم که بازنداشت مرا از اینکه
سخن گویم با تو بلغت خراسانیه غیر اینکه گمان بردم که تو خوب نمیدانی این لغت را پس گفت از روے
تعجب سبحان الله و تنبیکه خوب ندانسته باشم که جواب گویم ترا بلغت تو پس چه خواهد بود فضیلت من بر تو که
مرا امام میدانی بعد از آن گفت مرا ای ابا محمد بدرستی که در امام پنهان نمی باشد سخن هیچیک از مردم و نه
سخن مرغ و نه سخن جاندار و نه چیزے که در روح باشد هست پس هر که نبوده باشد این خصلتها در او پس نیست امام

باب شصت و سوم اصل باب اثبات الامامة فی الاعقاب وانها لا تعود فی اخ و لا عم و لا غیرهما من القرابات.

شرح این باب بیان بقای امامت در اولاد و اینکه امامت بر نمیگردد در برادر چنانچه در حسین
نسبت بحسن علیهما السلام بود و نه در عم و نه در غیر آنها از خویشان چنانچه در علی نسبت به پسران علیهما السلام
بود و در این باب پنج حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تعود الامامة فی
اخوین بعد الحسن والحسین ابدا انما جرت من علی بن الحسین کما قال الله تبارک وتعالی
واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله فلا یکون بعد علی بن الحسین الا فی الاعقاب
واعقاب الاعقاب شرح و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض در دو سوره است در آخر سوره انفال چنین است
والذین آمنوا من بعد و هاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله
بکل شیء علیم و در سوره احزاب چنین است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا
کان ذلک فی الکتاب مسطورا و ظاهر تفسیرے که می آید در حدیث دوم باب شصت و چهارم این است
که مراد اینجا آیه سوره احزاب باشد پس میتوان بود که اولوا الارحام در سوره انفال محمول بر مراد از آن
ال باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر نمیگردد امامت در دو برادر
که هر دو امام باشند بعد از حسن و حسین علیهما السلام هرگز جز این نیست که جاری شد امامت از ابتدای
امامت علی بن الحسین آن زین العابدین کما گفته الله تبارک و تعالی در سوره احزاب و خویشان

نسبی بنی علیه السلام بعض ایشان اولی است بولایتی که برای رسول است بوسیله بعض دیگر در کتاب الهی
بمعنی لوح محفوظ که اثر اسم الکریم اند چنانچه بیان میشود در حدیث دهم باب شصت و چهارم یا بمعنی حکم الهی
تعبیر از حکم بکتاب شده باعتبار ثبت باشد با آنکه هر حکمی که در قرآن هست مضمون آیت بنابراین تقریر آنست
که اولیای رسول همه از خویشان نسبی او هستند و بعض ایشان که در زمان رسول و نزول آیت موجود بودند
که علی و حسن و حسین باشند منصوص علیه علیحده اند و باقی اولیا بسبب قرب نسب بوصی ثالث اولی اند
بامامت و توضیح این می آید در شرح حدیث دوم باب شصت و چهارم پس نمی باشد امامت بعد از علی بن
الحسین مگر در اولاد علی بن الحسین و اولاد اولاد علی بن الحسین **اصل** عن یونس بن یعقوب عن ابی عبد الله
علیه السلام انه سمعه یقول ابی الله ان یجعلها لاخوین بعد الحسن والحسین علیهما السلام
شرح روایتست از یونس بن یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام که یونس شنید از امام که میگفت
امتناع کرد الله تعالی از اینکه گرداند امامت را از برای دو برادر بعد از حسن و حسین علیهما السلام **اصل**
عن محمد بن اسمعیل بن بزیع عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه سئل یکون الامامة فی عم
او خال فقال لا فقلت ففی اخ فقال لا قلت ففی من قال فی ولدی و هو یومئذ لا ولد له **شرح**
روایتست از محمد بن اسمعیل بن بزیع از امام رضا علیه السلام اینکه پرسیده شد که آیا میباشد میراث امامت در عمو
یا خالو پس گفت نه گفتم پس در برادر میباشد پس گفت نه گفتم پس در کیست میراث
امامت گفت در پسرم و او در آن روز پسر نداشت **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال
لا تجتمع الامامة فی اخوین بعد الحسن والحسین انما هی فی الاعقاب واعقاب الاعقاب **شرح** این ظاهر
است از شرح سابق **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان کان کون ولا ارانی الله
فبمن ائتم فاومی الی ابنه موسی قال قلت فان حدث بموسی حدث فبمن ائتم قال بولده قلت فان حدث
بولده حدث وترک اخا کبیرا و ابنا صغیرا فبمن ائتم قال بولده ثم واحدا فواحدا **شرح** ائتم بصیغه مضارع معلوم
متکلم وحده مهموز الفاء و مضاعف باب افتعال است بقرینه اینکه تتمه آن می آید در حدیث هشتم باب هفتادم
و ائتم بلفظ متکلم وحده است پس همزه دوم قلب بالف میشود و در بعض نسخ ایتم بصیغه مجهول ماضی است
پس اگر ابتدای بآن شود در همزه مضمومه و واو ساکنه منقلب از همزه فاء الفعل است و اگر همزه بوصل
رفته همزه فاء الفعل عود میکند و بنابراین در عبارت راوی لحن خواهد بود چه ظرف نائب فاعل
خواهد بود و نائب فاعل همچو فاعل است در اینکه مقدم بر عامل خود نمی شود و لهذا نحاة اعتراض کرده اند
بر زمخشری که گفته در قول الله تعالی در سوره بنی اسرائیل کل اولئک کان عنه مسئولا که عنه نائب فاعل
مسئول است و احدا مفعول فعل محذوف است بتقدیر ثم اعرف واحدا یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را اگر شد آنچه نمی خواهم و نه نماید مرا الله تعالی پس بکه اقتدا کنم اشاره

و تمام نبرد الله تعالی در تصریح بلفظ قرآن برای مردم سه رکعت را و نه چهار رکعت را تا آنکه بود رسول الله
صلی الله علیه و آله او و پس آنکه تفسیر کرد مراد الله تعالی را در نماز برای ایشان و نازل شد بر رسول علیه
السلام زکوة و نام نبرد برای مردم در تصریح لفظ قرآن که از هر چهل درهم یک درهم است تا آنکه بود
رسول الله صلی الله علیه و آله و بود آنکس که تفسیر کرد مراد الله تعالی را در آن برای ایشان و نازل شد
حج پس نگفت ایشان را در تصریح لفظ قرآن طواف کنید هفتگانه تا آنکه بود رسول الله صلی الله علیه و آله
پس آنکس که تفسیر کرد برای ایشان مراد الله تعالی را در آن مراد اینست که اگر دلیل شما تمام باشد بباید
که در این مسائل نیز امت اختیار داشته باشند و چون توهم این میشود که فرق است میان اینها و آن در آنکه
تصریح از رسول صادر شده و در آن نشده بیشتر ممکن که تصریح در آن نیز شده و چون مخالف اشتهای
اهل اجتهاد بود مخالفان قبول نکردند و گفت **اصل** و نزلت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم و نزلت فی علی و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فی علی من کنت مولاه فعلی مولاه
و قال صلی الله علیه و آله اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی فانی سألت الله عز و جل ان لا یفرق بینهما حتی یوردهما
علی الحوض فاعطانی ذلک و قال لا تعلموهم فهم اعلم منکم و قال انهم لن یخرجوکم من باب
هدی و لن یدخلوکم فی باب ضلالة **شرح** و نازل شد در سوره نساء که اطاعت کنید الله تعالی را
و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امارت از جملهٔ شما را و نازل شد در علی و حسن و حسین علیهم السلام بیان اینکه
مراد با اولی الامر ایشانند چه و بروش است یعنی اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در حق علی هر که من
آقای اویم پس علی آقای او است و معلوم است که اگر او آقای پیغامبر باشد حسن و حسین مثل او نیند در
آقائی بعد از او و اینکه امر باتباع اهل البیت مطلق کرد تا معلوم شود که مراد با اولی الامر ایشانند و گفت
علیه السلام سفارش میکنم شما را به پیروی کتاب الله و به پیروی اهل بیت من چه من طلبیدم از الله عز و جل
که جدائی نکند میان آن دو در حکمی از احکام تا وارد سازد آن دو را بر حوض کوثر بر من روز قیامت پس الله تعالی
داد مرا از مطلب و گفت تعلیم نکنند اهل بیت مرا حکمی از احکام به روش سلوک و مانند آنها چه ایشان داناتر
اند از شما به هر چیز و گفت بدرستی که اهل بیت من هرگز بیرون نمی برند شما را از در راستی و هرگز داخل
نمی کنند شما را در گمراهی **اصل** فلو سکت رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یبین من اهل بیته
لادعاها آل فلان و آل فلان و لکن الله عز و جل انزله فی کتابه تصدیقا لنبیه علیه السلام
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فکان علی و الحسن و الحسین و فاطمة
علیهم السلام فادخلهم رسول الله صلی الله علیه و آله تحت الکساء فی بیت ام سلمة ثم قال اللهم ان
لکل نبی اهلا و ثقلا و هؤلاء اهل بیتی و ثقلی فقالت ام سلمة الست من اهلک فقال انک الی خیر
و لکن هؤلاء اهلی و ثقلی **شرح** چون فارغ شد از نقل بیان اینکه مراد با اولوا الامر اهل بیت رسول است

شروع کرده در نقل بیان اینکه مراد با اهل بیت رسول در آن زمان علی و حسن و حسین است و لیست تا معنی
ثابت شود و می آید در حدیث پنجاه و چهارم باب صد و دوم که اهل بیت هر نبی اوصیاء او اند یعنی
پس اگر ساکت میشد رسول الله صلی الله علیه و آله ازین روش که بیان نمیکرد که کیست اهل بیت او که مرجع
است با ولی الامر به آیه در دعوای آن مرتبه میکردند آل فلان و آل فلان آل کنایت از خلیفه و خویشان
اوست که از آل تیم اند و دوم کنایت از عمر و خویشان اوست که از آل عدی اند و لیکن الله عز و جل
انزال ساخت بیان اهل البیت را در کتاب خود برای تصدیق نبی خود علیه السلام باین معنی که و لیکن
تصریح کرد نبی باینکه اهل بیت من که مفسرین الشان اند علی و حسن و حسین و فاطمه است و الله تعالی انزال ساخت برای
تصدیق او در سوره احزاب که جز این نیست که اراده میکند الله تعالی با انزال قرآن که بیان تبعیت از
و امر و نهی زمان رسول است آنکه ببرد از شما مردان اهل بیت شک در ربوبیت رب العالمین و آنچه ان
رسول مخصوص و ممتاز به از جمیع خلائق باینکه اهل بیت رسول بید و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی
اشاره است به دو چیز اینکه علم القرآن مخصوص اهل بیت است و اگر تبیان کل شیء در قرآن نازل نمیشد
اهل البیت اصالت نمیبودند در مشکلات مثل مومنان رعیت و این منافی اولی الامر بودن است
با ایشان نیز مثل ائمه ضلالت حکم بظن میکردند و این رجس بمعنی شک در ربوبیت رب العالمین است
چنانچه می آید در آخر این حدیث اینکه اگر این اوامر و نواهی زمان رسول صریح نمیشد مردم را طعن
بر اهل البیت میجستند و در جنگ جمل و مانند آن پس پاکیزگی عظیمه نمی بود و این تصریح بعصمت مخاطبین است
زاگر راه توهم عصیان ایشان بسته شود راه عصیان بطریق اولی بسته شد و پس حاضر بودند در وقت
علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس داخل کرد ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله در زیر عبا
در منزل ام سلمه زوجه رسول علیه السلام بعد از آن گفت خدایا بدرستی که هر نبی را اهل که اهل الامر
اند از جمله اهل بیت او است و نفیسی که در کمال عزت نزد او هست خواه از اهلی که اولی الامر اند باشند
و خواه نه و این جماعت اهل بیت من و نفیس منند پس گفت ام سلمه آیا نیستم من از جمله اهل تو مراد این است
که چرا داخل نکردی مرا پس گفت بدرستی که تو متوجه بسوی خیر ولیکن غرض بیان این است که متوجه بسوی
شر و کفر بودند و لیکن این جماعت اهل من و نفیس منند باینکه تو داخلی جنگ ام حسنی مخفی نماند که از
داخل ساختن فاطمه در زیر کسا لازم نمی آید که در خطاب عنکم که مخصوص مردان است داخل باشد
بلکه مراد رسول علیه السلام این است که او نفیس است اگرچه از جمله داخلین در این خطاب نیست و باسته
اهل بیت اند و نفیس نیز هستند و از این تقریر ظاهر میشود که اهل البیت منصوص بر اختصاص است
اصل فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله کان علی اولی الناس بالناس لکثرة ما بلغ
فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و اقامته للناس و اخذه بیده فلما مضی علی علیه السلام

لم يكن يستطيع علي ولم يكن ليفعل ان يدخل محمد بن علي ولا العباس بن علي ولا واحداً من ولده اذاً
لقال الحسن والحسين ان الله تبارك وتعالى انزل فينا كما انزل فيك وامر بطاعتنا كما امر بطاعتك
وبلّغ فينا رسول الله صلى الله عليه وآله كما بلّغ فيك واذهب عنا الرجس كما اذهبه عنك
فلما مضى علي عليه السلام كان الحسن اولى بها لكبره بشرح پس وقتی که گرفته شد از دنیا
رسول الله صلى الله عليه وآله بود علی اولی بتصرف از همه مردم بجهت بسیاری آنچه تبلیغ
کرده بود از جانب الله تعالی در حق علی رسول الله صلی الله علیه وآله برای وی و اقامت نمودن رسول علی را
برای امامت مردم و گرفتن رسول دست علی را روز غدیر خم و اشارت بکثرت نصوص در آل بر تقدیم علی
بر حسن و حسین علیهما السلام است در امامت پس وقتیکه رفت از دنیا علی علیه السلام محال بود که استطاعت
داشته باشد علی باین معنی که البته جائز نبود علی را و محال بود که این کار کند که داخل کند در امامت محمد پسر خود را
و نه یکی از پسران خود را غیر حسن و حسین در این وقت فرض محال هر آئینه میگفتند حسن و حسین بدرستیکه
الله تعالی نازل ساخت در ما آنچه نازل ساخت در تو و امر کرد بطاعت ما چنانچه امر کرد بطاعت تو و رسانیده در حق ما رسول
صلی الله علیه وآله آنچه رسانید در حق تو و بر طرف کرد الله تعالی چرکینی را از ما چنانچه بر طرف کرد از تو پس
بنابراین وقتیکه رفت از دنیا علی علیه السلام بود حسن اولی بامامت برای بزرگی سن او نسبت بحسین
عليهما السلام اجمعين فلما توفي لم يستطع ان يدخل ولده ولم يكن ليفعل ذلك والله عز وجل يقول
واولي الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله فيجعلها في ولده اذاً لقال الحسين عليه السلام
امر الله بطاعتي كما امر بطاعتك وطاعة ابيك وبلّغ فيّ رسول الله صلى الله عليه وآله كما بلّغ
فيك وفي ابيك فلما صارت الى الحسين لم يكن احد من اهل بيته يستطيع ان يدعي عليه كما
كان هو يدعي على اخيه وعلى ابيه لو ارادا ان يصرفا الامر عنه ولم يكونا ليفعلا بشرح
واو در والله حالیه است از ضمیر لیفعل مراد اینست که این قول الله تعالی دلیل اینست که حسن اولاد
خود را داخل نمیتواند کرد فیجعلها منصوب و معطوف بر لیفعل ذلک است ضمیر اهل بیته راجع بحسین است
و میتواند بود که راجع بحسن باشد یعنی پس وقتیکه گرفته شد حسن از دنیا استطاعت نداشت که داخل
کند در امامت پسران خود را و محال بود که کند آن را و حال آنکه الله عز وجل میگوید در سوره احزاب
و خویشان نسبی رسول علیه السلام بعض ایشان اولی اند بامامت بوسیله بعض دیگر در کتاب الله مراد آن
است در بعض جا اولی نیست بلکه برای سببیت است پس تقدیر اینست که واولی الارحام بعضهم اولی
بالامامة المذکوره ببعض باین معنی که اولی الارحام رسول بعضی که در زمان نیستند اولی بامامت بوسیله
وسیله قرب نسب بالبعض که در زمان رسول هستند و آیت بسوره نساء که اطیعوا الله تا آخر و آیت سوره
احزاب که انما یرید الله تا آخر و مانند آن از آیات و احادیث نص است بر امامت ایشان از قرب نسب

یا عبد الرحیم المحمدی فیها انقلب غیرها شرح تتمه آیت در سورهٔ احزاب چنین است من المؤمنین
والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک فی الکتاب مسطورا با در بالمؤمنین و من
در من انفسهم صله اولی است و باء در بعض برای سببیت است صله اولی نیست بلکه اولی دو صله دارد
یکی با و آن مقدر است بقرینهٔ ذکر آن در صدر آیت و باین اشارت شده در حدیث که گفتند اولی بالامر
دوم من و آن مذکور است در من المؤمنین بتقدیر و اولوا الارحام بعضهم اولی بالاولویة المذکورة حجة
من المؤمنین کتاب الله عبارت از لوح محفوظ است و همچنین الکتاب در کان ذلک فی الکتاب مسطورا
عبارت از لوح محفوظ است که محل حوادث آینده است مثل امامت اولاد امام حسین و تقیه ائمه از ظالمان
تا خروج مهدی و تعبیر آن لوح محفوظ باسم الکتاب نیز میشود چنانچه بیان میشود در حدیث دوم این باب اولیائکم
عبارت از شیعیان اهل البیت اند فعل معروف بسوی ایشان عبارت از رحم بر ایشان و نگاه داشتن
از کشته شدن بجهاد است جمله کان ذلک استیناف بیانی است یا نعت معروفا است و بر هر تقدیر خبر است
از وا گذاشتن علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان سه خلیفه ضلالت و وا گذاشتن حسن علیه السلام
در زمان معاویه و مانند اینها تا ظهور مهدی علیه السلام نبی سزاوارتر است بتصرف در مؤمنان از خودشان
و خویشان نسبی نبی بعض سزاوارترند باین اولویت مذکوره بوسیله قرب ببعضی دیگر از خویشان نسبی نبی که
علیحده و مخصوص شده اند از سایر مؤمنان و مهاجران مراد مؤمنان و مهاجرانی اند که در زمان علی بن الحسین
و بعد از آن باقی مانده مگر آنکه شما ای جمعی که اولی اند باولویت مذکوره بعمل آورید با دوستان خود احسانی
که خون و مال ایشان محفوظ ماند و کار را با ظالمان وا گذارید و گوشه گیر شوید بود این احسان در لوح محفوظ
نوشته شده یعنی بنا بر این تقریر آیت سورهٔ احزاب مراد با آیت سورهٔ انفال این خواهد بود که خویشان
نسبی بعض ایشان که فریضه در قرآن برای ایشان قرار یافته علیحده اولی اند بمال میت بوسیله
قرب نسبت ببعضی که علیحده صاحب فریضه اند پس معلوم میشود که مراد بیان حکم اعمال و مانند ایشان است و
باین اعتبار است که این طبقه مسمی باولو الارحام شده اند فیهم نزلت بتقدیر قبل فیهم نزلت است الامرة بتخفیف همزه
و فتح میم امر بر وزن فاعل از باب نصر بمعنی امین و بکسر همزه و سکون میم امارت و اول اینجا مناسبتر است
ذکر رسول الله اشارت باینست که مدخول با که مقدر است میتواند بود که اولویت باشد و می تواند بود که
النبی باشد و حاصل هر دو یکی است اگرچه اول بهتر است یعنی روایت است از عبد الرحیم بن روح القصیر از
امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سورهٔ احزاب نبی نزدیکتر است بمؤمنان از خودشان یعنی
که هر چه نبی خواهد از مالها و کارهای ایشان و خلاف خواهش خودشان باشد اختیار با نبی است و زنان او
مادران ایشان اند در حرمت نکاح و در عزت و خویشان نسبی نبی علیه السلام بعض ایشان اولی اند باین اولویت
که مذکور شد بوسیله بعضی دیگر در کتاب الهی گفته شد که در که نازل شده این آیت پس گفت نازل شد

در میراث یا بمعنی امر بود و در تو امر و نهی و ... ایت احزاب بیان میان ولی میراث بعد از حسن و حسین ... است
و داشت آل درین مناقشات ندارند یا مگر در نشان آل ... در صورت آن در ... شد ... سبیل
این آیت جاری شد و در پسران حسین بعد از ایشان یعنی که مقصود اصلی بیان ولایت امیر المؤمنین و حسن
و حسین نیست چنانچه این منصوص علیهم اند پس از فرزندان امام حسین و فرزندان ... یعنی بامامت
یعنی اولی بودن بمؤمنان از خود ایشان و رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی ائمه اولی اند بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله از مؤمنان و مهاجران که در تتمه آیت مذکور اند و از ائمه بطریق اولی گفتم پس برای
پسران جعفر نیز در امامت نصیبی هست پس گفت نه گفتم پس برای پسران عباس بن عبد المطلب
در امامت نصیبی هست پس گفت نه پس شمردم برای سلسلها فرزندان عبد المطلب را در تو ... و ... عباس
او در همه آن میگفت نه برای ... و فراموش کردم فرزندان امام حسین علیه السلام را پس ... شدم
بعد از آن برای پس گفتم او را پس آیا برای پسران امام حسن در امامت نصیبی هست پس ... گفت نه ای ...
ای عبد الرحیم نیست برای فرزندی از فرزندان محمد در امامت نصیبی غیر از پسران امام حسین ...
ا صـ عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل إنما وليكم الله ورسوله
والذين آمنوا قال إنما يعني أولى بكم أي أحق بكم وبأموركم من أنفسكم وأموالكم الله ورسوله
والذين آمنوا يعني عليا وأولاده الأئمة عليهم السلام إلى يوم القيامة ثم وصفهم الله عز وجل
فقال الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون وكان أمير المؤمنين عليه السلام
في صلوة الظهر وقد صلى ركعتين وهو راكع وعليه حلة قيمتها ألف دينار وكان النبي صلى
الله عليه وآله كساه إياها وكان النجاشي أهداها له فجاء سائل فقال السلام عليك
يا ولي الله وأولى بالمؤمنين من أنفسهم تصدق على مسكين فطرح الحلة إليه وأومى بيده إليه
أن احملها فأنزل الله عز وجل فيه هذه الآية وصير نعمة أولاده بنعمته فكل من بلغ من
أولاده مبلغ الإمامة يكون بهذه النعمة مثله فيتصدقون وهم راكعون والسائل الذي
سأل أمير المؤمنين من الملائكة والذين يسألون الأئمة من أولاده يكونون من الملائكة
شرح در نسخ انما یعنی است و ظاهر این است که یعنی انما با به آخر الحلة بجیم ... منقطه و تشدید لام لباسی که
ستر ... دارد و ظاهر از قیمت آن این نیست که مراد به جواهر مزین بوده و ظاهر این است که تصدق در حال
رکوع از امیر المؤمنین علیه السلام مکرر شده باشد پس تصدق بخاتم نیز شده باشد چنانچه مشهور است و
این موافق ظاهر ... و یؤتون است و ولی الله یعنی حاکمی است که الله تعالی تعیین کرده ...
و او ... تفسیر است چنانچه از این حدیث ظاهر می شود ... معلوم ... انما ...
[illegible]

هفتم و شانزدهم باب شصتم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در
سوره مائده جز این نیست که ولی شما الله است و رسول او و جمعی که ایمان آورده اند گفت جز این نیست که
میخواهد از ولی افعل التفضیل را یعنی سزاوار تر بشما و بکار های شما از خودتان و به اموال شما الله است و رسول
او و جمعیکه ایمان آورده اند مراد اینست که در آنچه خواهش ایشان باشد و خلاف خواهش شما و خواهش
مال شما یعنی خواهش شما عدول است اختیار با ایشان است چه تناقض در اختیار ایشان نیست یعنی امام
گفت میخواهد بالذین آمنوا علی را و اولاد او را که ائمه اند علیهم السلام تا روز قیامت بعد از آن بیان باید
علی و اولاد او را الله عزوجل در تتمه آیت باین روش که گفته جمعی که بر پای میدارند نماز را یعنی آمده چنین
سی و هشتم باب صد و هفتم بیان اینکه صلوة چه معنی دارد و جز آن نماز را صلوة میتوان گفت و میدهند زکوة را و ایشان
حالیکه ایشان راکع اند و بود امیر المومنین علیه السلام در نماز ظهر و تحقیق کرده بود دو رکعت را و او
راکع بود و بر او لباسی اشرفی بود که قیمت آن هزار دینار طلا بود و نبی صلی الله علیه و آله پوشانیده بود
او را آن لباس بعنوان خلعت و نجاشی پادشاه حبشه هدیه فرستاده بود آن لباسی را برای نبی
علیه السلام پس آمد سائلی پس گفت سلام بر تو ای ولی الله و ای حاکم الله تعالی در خلائق بعد از رسول نزدیک تر
بمومنان از خودشان تصدق کن بر مسکین پس انداخت آن لباس را بر او و اشارت کرد که بدست خود
بجانب آن سائل که بردار آن را پس نازل ساخت الله عزوجل در حق علی این آیت را و جاری ساخت در
فرزندان امت رسول علیه السلام بیان در این آیت نعمت دادن اولاد او و سائلان را که هنوز آنجه ای از آن
نشده بود بسبب نعمت دادن او پس هر که برسد از اولاد او بمرتبه امامت باشد باین نعمت مثل امیر المومنین
در دخول تحت این آیت پس تصدق میکنند در حالیکه راکع باشند و سائلیکه سوال کرد امیر المومنین را از ملائکه
بود و جمعی که سوال میکنند ائمه را از اولاد او میباشند از ملائکه اصل عن عمر بن اذینه عن زرارة
والفضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویة و ابی الجارود جمیعا عن
ابی جعفر علیه السلام قال امر الله عزوجل رسوله بولایة علی و انزل علیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و فرض ولایة اولی الامر فلم یدروا
ما هی فامر الله محمدا صلی الله علیه و آله ان یفسر لهم الولایة کما فسر لهم الصلوة والزکوة
والصوم والحج فلما اتاه ذلک من الله ضاق بذلک صدر رسول الله صلی الله علیه و آله و
تخوف ان یرتدوا عن دینهم و ان یکذبوه فضاق صدره و راجع ربه عزوجل شرح
روایت است از عمر بن اذینه از این شش کس همه از امام محمد باقر علیه السلام گفت امر کرد الله عزوجل رسول
خود را باظهار وجوب اطاعت علی و نازل ساخت بر رسول در سوره مائده جز این نیست که مفترض الطاعة
بشما الله است و رسول او و جمعی که ایمان آوردند آن جمعی که بر پای میدارند نماز را

بر شما نعمت بفرستادن رسول خود را و راضی شدم برای شما نفی تشریک و رزی تو بیت را که دین شما باشد
یعنی که اگر این فریضه را قبول نکنید از حقیقت اسلام بیرون میروید و دعوی اسلام شما محض ظاهر
و دعوی باطل خواهد بود گفت علی علیه السلام در تعبیر این آیت که میگوید الله عز و جل که نازل نمیسازیم
بر شما بعد از این فریضه ولایت یعنی فریضه دیگر بتحقیق کامل کردم برای شما فرائض را یعنی که هیچ چیزی
تفریع نشده در حکم این صحیح است در روز قیامت اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال
كنت عنده جالسا فقال له رجل حدثني عن ولاية علي امن الله او من رسوله فغضب
ثم قال ويحك كان رسول الله صلى الله عليه وآله اخوف لله من ان يقول ما لم يأمره
الله به بل افترضه الله كما افترض الصلوة والزكوة والصوم والحج شرح روایت است از ابو بصیر از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بودم نزد او نشسته پس گفت او را مردی حکایت کن مرا از ولی بودن علی
علیه السلام که آیا تعیین او شده از سوی آیت انما ولیکم الله تا آخر از جانب الله تعالی بود یا اختیار تعیین
از جانب رسول خدا پس بغضب آمد امام بعد از آن گفت وای بر تو بود رسول الله صلی الله
علیه و آله ترسان‌تر از الله تعالی از آنکه گوید در احکام شرعیه چیزی را که امر نکرده باشد او را آن
الله تعالی قرار داده ولی بودن علی را چنانچه قرار داده عبادت نماز را و نسبت از زکوة را و غلو را حج
تا آنکه تمام از آن اجتناب میکنند و فضل و ثواب حج را اشارت باین است که تعیین امام از جمله احکام شرعیه
است یا تعیین ائمه مذکور شده مجمله در آیه انما است چه معنا از حل مشکلات قرآن است پس از جمله حکم
شرعی بیفایده تا کسی اختیار در آن داشته باشد پس اگر حکم در آن میکرد از پیش خود بعذاب گرفتار شد
اصل عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول فرض الله
عز وجل على العباد خمسا اخذوا اربعا وتركوا واحدة قلت اتسميهن لي جعلت فداك فقال
الصلوة وكان الناس لا يدرون كيف يصلون فنزل جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد
اخبرهم بمواقيت صلوتهم ثم نزلت الزكوة فقال يا محمد اخبرهم من زكوتهم ما اخبرتهم من صلوتهم
ثم نزل الصوم فكان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم عاشوراء بعث الى
ما حوله من القرى فصاموا ذلك اليوم فنزل شهر رمضان بين شعبان وشوال ثم
نزل الحج فنزل جبرئيل عليه السلام فقال اخبرهم من حجهم ما اخبرتهم من صلوتهم وزكوتهم وصومهم
ثم نزلت الولاية وانما اتاه ذلك في يوم الجمعة بعرفة انزل الله عز وجل اليوم اكملت
لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي شرح جارود کور علی شده برای آنکه در تحت ولایت
است المواقیت جمع موقوت تعیین کرده شده ما اخبرتهم مفعول به است و مفعول مطلق
برای نوعیت جملهٔ انزل الله تا آخر معترضه است برای بیان سابق و لاحق یعنی روایت است

از ابی الجارود که نام او زیاد بن المنذر است از امام محمد باقر علیه السلام گفت شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت فرض کرده الله عزوجل بر این امت که آن مراد مخالفان است پنج فریضه را فرا گرفتند
چهار را و ترک کردند یکی را گفتم آیا نام میبری آن پنج را برای من قربانت شوم پس گفت اول اینکه
نازل شد نماز که گفته در سورهٔ بنی اسرائیل و مردم نمیدانستند که چون نماز کنند پس نازل شد جبرئیل علیه السلام
پس گفت ای محمد خبر ده ایشان را از واجبات نماز ایشان دوم اینکه بعد از آن نازل شد زکوة که گفته
و آتوا الزکوة پس جبرئیل گفت ای محمد خبر ده ایشان را از واجبات زکوة ایشان چنانچه خبر دادی ایشان را
از واجبات نماز ایشان سوم اینکه بعد از ایشان نازل شد روزه که موافق شریعت عیسی یا شریعت
موسی و عیسی بود چنانچه خبر داده در سورهٔ بقره یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من
قبلکم پس رسول الله صلی الله علیه و آله و قبل میشد روز دهم محرم میفرستاد و میبود ای آنچه حال او بود پیش
خواه در مکه و خواه در مدینه پس روزه میداشتند بوستان آنها آن روزه افزایش دادن برای اینست که
ماه ایشان علیحده نداشتند پس بسیار غافل میشوند از این پس نازل شد روزهٔ ماه رمضان که گفت الله تعالی
در سورهٔ بقره ایاما معدودات تا ولعلکم تشکرون بنابراینکه ایاما منصوب باشد بفعل محذوف که دلالت
میکند بر آن تصوموا خیر لکم که بعد از آن است پس تقدیر صوموا ایاما است و مراد شهر رمضان آن است
که میان شعبان و شوال است اشاره است بتفسیر قول الله تعالی در سورهٔ بقره شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
که برای دفع توهم اینست که چون رمضان در لغت بمعنی شدت گرما است و در اول وقت نزول این
آیت که شعبان سال دوم هجری است این ماه در عین شدت گرما بوده مردم خیال کنند که از شهور
شمسیه است و چنانند که از شهور قمریه است و تاخیر ایجاب صوم در آن تا سالی که موافق شدت گرما شود
برای تاکید نبوده است که در سالی که موافق شدت گرما شود سهل انگاری نکنند چه اصل ایجاب
این در آن وقت است بنابر اینکه بسیاری از باب تخفیف است و این منافات ندارد با اینکه پیشتر از سالی ایجاب
صوم آن نیز مسمی بشهر رمضان باشد چه در سال تسمیهٔ عربان شهور جاهلیه را با سماء معروفه نیز موافق
این شدت بوده گرما و بعضی گفته اند مسمی شهر باین اسم نبوده چهارم اینکه بعد از آن نازل شد حج بقول الله تعالی
در سورهٔ آل عمران ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پس نازل شد جبرئیل علیه السلام
پس گفت خبر ده ایشان را چنانچه خبر دادی از واجبات نماز ایشان و زکوة ایشان و روزهٔ ایشان پنجم اینکه
بعد از آن نازل شد ولایت الله تعالی و رسولش و جمعی دیگر بقول الله تعالی در سورهٔ مائده انما ولیکم
الله تا آخر و خبر این نیست که نازل شد آن ولایت در روز جمعه در عرفه در حج الوداع که در سال دهم
هجری بوده نازل ساخت الله عزوجل آیت سورهٔ مائده را که الیوم اکملت لکم دینکم برای شما دین شما را
و تمام ساختم بر شما نعمت را و پسندیدم برای شما اسلام را دین و مراد اینست که نزول این آیت نیز در روز عرفه بوده

بعد از خبر دادن رسول علیه السلام بواجبات ولایت وتصریح بولایت امیر المومنین ع در روز غدیر خم
تا نازل شد اصل وكان كمال الدين بولاية علي بن ابي طالب فقال عند ذلك رسول الله صلى الله
عليه واله امتي حديثو عهد بالجاهلية ومتى اخبرتهم بهذا في ابن عمي يقول قائل ويقول
قائل فقلت في نفسي من غير ان ينطق به لساني فاتتني عزيمة من الله عز وجل بتلة
اوعدني ان لم ابلغ ان يعذبني فنزلت يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين
فاخذ رسول الله صلى الله عليه واله بيد علي عليه السلام فقال يا ايها الناس انه لم يكن
نبي من الانبياء ممن كان قبلي الا وقد عمره الله ثم دعاه فاجابه فاوشك ان ادعى فاجيب وانا
مسئول وانتم مسئولون فما ذا انتم قائلون فقالوا نشهد انك قد بلغت ونصحت واديت ما عليك
فجزاك الله افضل جزاء المرسلين فقال اللهم اشهد ثلث مرات ثم قال يا معشر المسلمين هذا
وليكم من بعدي فليبلغ الشاهد منكم الغائب قال ابو جعفر عليه السلام كان والله امين الله
على خلقه في غيبه ودينه الذي ارتضاه لنفسه **شرح** وكان عطف است بر نزلت الولاية تا آخر چه آن
جمله معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه الحدیث تازه واینجا استعاره شده برای نزدیک تا اشارت
شود باینکه اکثر امت هنوز بالکلیه جاهلیت را از دل بدر نکرده اند وبهره وزچیزے از آن تازه میکنند
مفعول یقول هر دو جا محذوف است بمعنی اینکه هر کس هر چه میخواهد میگوید جمله فقلت فی نفسی تا اینجا
معترضه است برای بیان سابق ولاحق فا بیانیه است وقول مقدر است بعد از فا بتقدیر فقال
رسول الله قلت فی نفسی العزیمة بفتح عین بی نقطه مصدر باب ضرب جد در کارے البتلة بفتح بای
یکنقطه وسکون تای دو نقطه در بالا از کار رای که منقطع از کار رای دیگر باشد ومانند آنها باشد عمره
از باب نصر یا باب تفعل است العمر والتعمیر باقی داشتن کسی را تا مدتی یعنی وجود کامل ساختن دین بیان
ولایت امیر المومنین علیه السلام مراد است که پیش از نزول آیت الیوم اکملت لکم دینکم وحی شده بود
برسول که کامل سازد دین را بولایت علی علیه السلام پس گفت نزد آن امر با کمال دین رسول الله
صلی الله علیه وآله امت من نزدیکند بشرک وهر گاه خبر دهم ایشان را باین امر در پسر عموی خود میگوید
گویندهٔ آنچه را که خواهد ومیگوید گویندهٔ دیگر آنچه را که خواهد بیان این آن است که گفت رسول علیه السلام
که گفتم این سخن را در دل خود بی آنکه گویا شود بآن زبان من پس آمد مرا جدی در آن کار از جانب الله تعالی
که مانند جدا بود از کارهای دیگر خود بیان این آنکه تهدید کرد مرا اگر نرسانم که عذاب کنند مرا چون جمله معترضه
تمام شد امام علیه السلام گفت پس نازل شد آیت سوره مائده که ای رسول برسان بامت آنچه را
که فرود آمد بسوی تو از جانب صاحب کل اختیار تو در حق علی واگر نکنی پس نرسانیده ای پیغام او را

با ایمنی که هرچه کردی باطل است الله تعالی میدارد ترا نگاه و امان از مردم با ایمنی که اگر نشنوند ضرری بتو
نمیرسد بیان این آنکه بدرستی که الله تعالی توفیق نمیدهد جماعت کافر نعمت را یا یعنی که توفیق شنودن و اجتناب
ایشان نکن که نخواهند شد پس گرفت رسول الله دست علی علیه السلام را پس گفت ای مردم بدرستی که
نبود هیچ رسول که پیش از رسالت نبوت داشته باشد از انبیا از جمیع که پیش از من بودند مگر آنکه
که مقرر بوده که بتحقیق عمرے داده او را الله تعالی بعد از آن خوانده او را پس او رفته بیان این آنکه
نزدیک شده که من خوانده شوم پس برآیم من و در روز قیامت پرسیده می شوم از کیفیت تبلیغ و نصیحت
و بجا آوردن آنچه لازم است و شما نیز پرسیده می شوید از حال من پس چه خواهید گفت در حق من پس
گفتند گواهی میدهیم که تو بتحقیق رسانیدی و اخلاص ورزیدی و بجا آوردی آنچه را که بر تو بود پس
جزا دهد ترا الله تعالی بهترین جزای رسولان پس سه بار گفت خدایا گواه باش مقصود این است که اگر
مخالفت کنند در آنچه امروز میگویم حجت بر ایشان تمام است بعد از آن گفت ای مسلمانان این علی ولی
شما است که در آیت انما ولیکم الله تا آخر مذکور است بعد از من پس باید که رسانند حاضران شما بغایبان
گفت امام محمد باقر علیه السلام در اثنای نقل این حکایت برای موافقت آنچه مردم گفتند که بود رسول الله
صلی الله علیه و آله بخدا قسم امین الله تعالی بر مخلوقان او و بر علم غیب او که وحی نیز رسول کرده بود و دین
اسلام او برگزیده بود الله تعالی آنرا برای خود تا شریکی در تکلم او برای او قرار ندهد بسبب اختلاف
و پیروی ظن در مسائل چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام تا آخر **اصل**
ثم ان رسول الله صلی الله علیه و آله حضره الذی حضر فدعا علیا فقال یا علی انی ارید ان ائتمنک علی
ما ائتمننی الله علیه من غیبه و علمه و من خلقه و من دینه الذی ارتضاه لنفسه فلم یشرک
والله فیها یا زیاد احدا من الخلق ثم ان علیا علیه السلام حضره الذی حضره فدعا ولده و کانوا
اثنی عشر ذکرا فقال لهم یا بنی ان الله عز و جل قد ابی الا ان یجعل فی سنة من یعقوب وان یعقوب
دعا ولده و کانوا اثنی عشر ذکرا فاخبرهم بصاحبهم الا وانی اخبرکم بصاحبکم الا ان هذین ابنا رسول الله
صلی الله علیه و آله الحسن والحسین فاسمعوا لهما واطیعوا و وازروهما فانی قد ائتمنتهما علی ما ائتمننی
علیه رسول الله صلی الله علیه و آله مما ائتمنه الله علیه من خلقه و من غیبه و من دینه
الذی ارتضاه لنفسه فاوجب الله لهما من علی علیه السلام ما اوجب لعلی علیه السلام من رسول الله
صلی الله علیه و آله فلم یکن لاحد منهما فضل علی صاحبه الا بکبره و ان الحسین کان اذا حضر
الحسن علیه السلام لم ینطق فی ذلک المجلس حتی یقوم **شرح** بعد از آن بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مرگ حاضر شد پس خواند علی را پس گفت ای علی بدرستی که
میخواهم که امین کنم ترا بر آنچه امین کرد مرا الله بر آن که غیب و علم او است و مخلوقین او است

ودین اسلام اوست که برگزیده آنرا برای خود پس رسول علیه السلام شریک نگردید ما آنها بجد اقسم
ای زیاده هیچکس را از مخلوقین با علی بعد از آن بدرستیکه علی را حاضر مرگ که حاضر شد او را پس
خواند فرزندان خود را و بودند دوازده پسر گفت ایشان را ای پسران من بدرستی که الله تعالی
امتناع کرد در باب وصیت من از سوای اینکه کرده اند در من طریقی از یعقوب و بدرستی که خواند
یعقوب فرزندان خود را و بودند دوازده پسر پس خبر داد ایشان را بولی ایشان که یوسف علیه السلام
است اشارت است باینکه هرکه تصدیق بامام معصوم مفترض الطاعة ندارد مشرک است در حقیقت
آگاه باشید و بدرستیکه من خبر میدهم شما را اهل شما آگاه باشید بدرستیکه این دو پسر من دو پسر رسول الله
صلی الله علیه وآله اند حسن وحسین پس سخن شنوی کنید برای ایشان و فرمان برداری کنید ومدد کنید
ایشان را چه بدرستیکه من بتحقیق امین کردم ایشان را بر آنچه امین کرد مرا بر آن رسول الله صلی الله
علیه وآله از جمله آنچه امین کرده بود او را الله تعالی بر آن که مخلوقین او بود و علم غیب او بود و دین
اسلام او بود که برگزیده آنرا الله تعالی برای خود مخفی نماند که اگر ذکر تمام مراد نیست که مرا امین بر وصی
نگرد و برپای کرد پس واجب ساخته الله تعالی برای حسن وحسین از جانب علی علیه السلام آنچه را که واجب
ساخته برای علی علیه السلام از جانب رسول الله صلی الله علیه وآله پس نبود برای یکی از آن دو زیادتی بر
دیگر خود مگر به بزرگی سن او و بدرستی که حسین هر وقت که حاضر میشد حسن علیه السلام را در مجلس او سخن نگفت
در آن مجلس تا وقتیکه برخیزد ما اصل ثم ان الحسن علیه السلام حضره الذی حضره فسلم ذلک الی
الحسین ثم ان حسینا علیه السلام حضره الذی حضره فدعا ابنته الکبری فاطمة بنت الحسین
فدفع الیها کتابا ملفوفا ووصیة ظاهرة وکان علی بن الحسین علیهما السلام مبطونا لا یرون الا
انه لما به فدفعت فاطمة الکتاب الی علی بن الحسین علیهما السلام ثم صار والله ذلک الکتاب
الینا **شرح** لا یرون بصیغه مجهول است از باب افعال بمعنی لا یبقی فی اذهانهم یا بصیغه مجهول معلوم باب
منع است بمعنی لا یظنون و حاصل هر دو یکی است ضمیر لا یرون راجع باهل بیت حسین علیهم السلام است
چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول باب شهادت و ضمیر یا راجع بلشکر ابن زیاد است و ضمیر ما راجع بعلی بن
الحسین است ولام برای تعلیل مجازی است مثل لدوا للموت و ما موصوله عبارت از مرض است
ضمیر به راجع بعلی بن الحسین است و از کلام مدقق مولانا محمد امین استرآبادی رحمه الله تعالی ظاهر
میشود که ضمیر انه راجع بمجموع معهود و ما مصدری است و لام برای تعلیل حقیقی است یعنی
بعد از آن بدرستی که حسن علیه السلام را حاضر شد مرگ که حاضر شد او را پس سپرد امر بسوی حسین بعد
از آن بدرستی که حسین علیه السلام را حاضر شد آنچه حاضر شد او را از لشکر ابن زیاد و مقاتله ایشان
وشهادت پس خواند دختر خود را که بزرگتر بود فاطمه بنت الحسین پس داد باو کتابی پیچیده اشارت بجامع است

که بیان شد در باب چهلم و توضیح این میشود در حدیث اول و دوم باب شصت و هفتم و بیست و سوم
بایمعنی که تصریح کرد در کتاب و گفت بعلی بن الحسین تسلیم کن که او وصی منست و بود علی بن الحسین ع
صاحب اسهال در وقت اهل بیت حسین علیه السلام با لشکر ابن زیاد و بود نمیشد مگر اینکه علی بن الحسین ع
برای بیان مرضش که با وجود مخلوق شده بایمعنی که آن مرض الموت است پس پدر او بعد از خلاص ام سلمه
فاطمه این کتاب را بعلی بن الحسین علیه السلام بعد از آن گردید بخدا قسم آن کتاب بسوی ما تا برای این تقریر
بهم می آید در اول باب شصت و هفتم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ان رجلا من المختاریة
لقینی فزعم ان محمد بن الحنفیة امام فغضب ابو جعفر علیه السلام ثم قال افلا قلت له قال قلت لا والله
ما دریت ما اقول قال افلا قلت له ان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی الی علی و الحسن و الحسین فلما
مضی علی اوصی الی الحسن و الحسین ولو ذهب یزویها عنهما لقالا له نحن وصیان مثلک من رسول الله صلی الله
علیه و آله و من ابی و لم یکن لیفعل ذلک قال الله عز و جل و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
هی فینا و فی ابنائنا. شرح مذهب اصحاب مختار بن ابو عبیده ثقفی اینست که بعد از علی علیه السلام
محمد بن علی که مادرش از قبیله حنفیه است امام است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که مردی
از مختاریان ملاقات کرد مرا پس دعوی کرد محمد بن الحنفیه امام است پس غضبناک شد امام محمد باقر علیه
السلام بعد از آن گفت آیا پس با وی هیچ نگفتی راوی گفت گفتم نه بخدا قسم ندانستم چه گویم گفت آیا پس نگفتی
او را به اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی علی و حسن و حسین و اگر میرفت که دور کند
امامت را از ایشان دو هر آینه میگفتند او را وصی رسولیم مثل وصایت تو و محال بود البته که علی آن کار کند و
وصیت کرد حسن علیه السلام بسوی حسین و اگر میرفت که دور کند امامت را او هر آینه میگفت او برای من و علی ع حکم
مثل وصایت تو از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و از جانب پدرم و محال بود البته حسن انکار
کند بیان این آنکه گفت الله عز و جل در سوره انفال و سوره احزاب و خویشان نسبی رسول علیه السلام
بعض ایشان اولی است بولایت مومنان بوسیله بعضی دیگر در کتاب الهی این آیت در باره دو پسران
ماست یعنی اینکه پسران حسین جاری است چه ایشان در بعض اول که حکم صریح در این آیت بولایت
ایشان است داخلند و جاری نیست در علی و حسن و حسین چه ایشان در بعض دوم که حکم ضمنی در این
آیت بولایت ایشان است داخلند بدلیل آیت تطهیر و وصیت علیحده از رسول مراد نیست که اگر محمد بن الحنفیه
آیتی یا وصیتی علیحده برای خود از رسول دارد مثل آیت تطهیر و مانند آن خوب والا دعوی امامت
برای او باطل است بحکم این آیت که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب در بعض نسخ بعد از این حدیث
و پیش از حدیث هشتم چنین است و النص علی امیر المومنین علیه السلام و بنا بر این عدد ابواب کتاب الحجة
زیاده از آنچه مذکور شد میشود از احادیث هفتگانه بابی علیحده و نه باقی ابواب علیحده می شود و

اصل عن زيد بن الجهم الهلالى عن ابى عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول لما نزلت ولاية
على بن ابى طالب عليه السلام وكان من قول رسول الله صلى الله عليه وآله سلموا على على
بامرة المؤمنين فكان مما اكد الله عليهما فى ذلك اليوم يا زيد قول رسول الله صلى الله عليه و
آله لهما قوما فسلما عليه بامرة المؤمنين فقالا امن الله او من رسوله فقال لهما رسول الله من
الله ومن رسوله **شرح** فكان مما جواب لما است وذكر فاء در جواب لما متعارف نيست مگر در قليلى از اصل
بسيار باشد يعنى روايتست از زيد بن الجهم الهلالى از امام جعفر صادق عليه السلام گفت شنيدم از او
ميگفت چون نازل شده ولى بودن على بن ابيطالب در روز غدير خم براى تفسير آيت مائده وانما
وليكم الله تا آخر بود از جمله قول رسول الله صلى الله عليه وآله اينكه سلام كنيد بر على بامير المومنان بودن
براى تفسير آيت نساء اطيعوا الله تا آخر پس بود از جمله آنچه تاكيد كرد بآن الله تعالى مر ابو بكر وعمر را در آن روز
اى زيد گفتن رسول الله صلى الله عليه وآله آن دو را كه برخيزيد و سلام كنيد بر على بامير المومنان بودن
پس گفتند آيا اين تاكيد از جانب الله تعالى است يا از جانب ميل خاطر رسول اوست اى رسول الله
پس گفت ايشانرا رسول الله صلى الله عليه وآله از جانب الله تعالى است و از جانب رسول اوست اشارتست
باينكه الله تعالى موافق ميل خاطر رسول اين تاكيد كرده **اصل** فانزل الله عز وجل ولا تنقضوا الايمان
بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون يعنى به قول رسول الله صلى الله
عليه وآله لهما وقولهما امن الله او من رسوله ولا تكونوا كالتى نقضت غزلها من بعد قوة
انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم ان تكون ائمة هى ازكى من ائمتكم قال قلت جعلت فداك ائمة
قال اى والله ائمة قلت فانا نقرأ اربى فقال ما اربى واومى بيده فطرحها انما يبلوكم الله به
يعنى بعلى عليه السلام وليبينن لكم يوم القيمة ما كنتم فيه تختلفون ولو شاء الله لجعلكم امة
واحدة ولكن يضل من يشاء ويهدى من يشاء ولتسئلن يوم القيمة عما كنتم تعملون
ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم فتزل قدم بعد ثبوتها يعنى بعد مقالة رسول الله صلى الله
عليه وآله فى على وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله يعنى به عليا عليه السلام
ولكم عذاب عظيم **شرح** الكفيل رديف بر چارپا مأخوذ است از كفل چون رديف بر كفل چارپا سوار
است ومراد اينجا ضميمه است بر سبيل استعاره تا اشاره شود بچاره واپسى آن دو كس وامثال ايشان
يوم القيمة در قرآن نيست پس از كلام امام است براى تفسير تنوين قدم براى تكثير اهل ارتداد است
يعنى پس بعد از گفتن اصحاب السلام عليك يا امير المومنين چنانچه مامور بودند بقول رسول كه سلموا على
على بامرة المومنين و تكرار آن دو در اين روز سلام را براى تاكيد نازل شد چهار آيت از سوره نحل كه اول
آنها اينست واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا و نا كنيد به پيمان الهى وقتى كه شما نيز قبول آن كرديد

سلام بر علی با امیر المومنین بودن و مشکنید قسمها را یعنی عهدها را تعبیر از عهد بقسم شده برای اینکه بعنوان
سلام شده و سلام اسمی از اسمای الهی است پس بجای قسم است بعد از تاکید آنها بر جائیکه تحقیق گردانیده اید
الله تعالی را بر خود در ردیف تعبیر از قرین بردیف شده برای اینکه او را رسول گفته تا آن دو جا به ذاتی
تصریح باینکه از جانب الله تعالی است و ثانیا معلوم ایشان شده بسبب سوالی که از جانب الله تعالی نیز
هست که مبدا اندانچه را که میکنید امام گفت میخواهد الله تعالی باغفیل کردن ایشان الله تعالی را قول رسول
ایشان را که من الله و من رسوله و قول ایشان را که امن الله و من رسوله مراد این است که چون قول
ایشان باعث تصریح رسول شده پس گویا که ایشان کفیل کرده اند و مبادا شید مانند زنی که برهم زد رشته خود
را بعد از قوی شدن آن رشته تا بمیدان انواع برهم زدن اشارت بسه خلیفه ضلالت و امثال ایشان است
هر یکی نوعی از نکاث کردن بیان این آنکه فرا میگیرید این قسمهای خود را حیلتی در میان خود یعنی که در میان
خود مخالفت دانسته خواهد کرد برای اینکه رشته کنند امامانی که ایشان پاکیزه تر از امامان شما اند پس ان تکون
بتقدیر لان تکون است و ان تکون به است بمعنی تغزل و تعلیل مجاری است مثل له و الموت و اشاره است
بظهور قائم علیه السلام که غزل او بجای غزل آبای او هست یا اشارت است باینکه در هر زمان ائمه هدی ابرا
شیعه خود غزل میکنند انچه را که ائمه ضلالت نقض میکنند راوی گفت گفتم قربانت شوم ائمه است مرادش
اینست که در قرائت مشهوره امه است نه ائمه و من امه اینست نه من ائمتکم گفت آری بخدا قسم ائمه است گفتم
پس ما قرائت میکنیم اربی مرادش اینست که قرائت مشهور اربی است بمعنی زیاده تر نه ازکی پس گفت چیست اربی
و اشارت کرد بدست خود مانند کسیکه در استبعاد دست خود را میجنباند پس انداخت دست خود را مراد
اینست که درین مقام پاکیزگی مناسب تر است از زیادتی خبر این نیست که می آزماید شما را الله تعالی با و امام
گفت مراد الله تعالی اینست که می آزماید بعلی علیه السلام و هر آئینه بیان خواهد کرد البته الله تعالی برای
شما در روز قیامت عاقبت مسائلی را که در دنیا در آنها اختلاف میکردید بسبب انکار ولایت علی و
اگر میخواست الله تعالی هر آئینه میکرد شما را بتوفیق خود یک جماعت بی اختلاف و لیکن گمراه میکند بخذلان
هر که را که میخواهد و راه مینماید بتوفیق هر که را که میخواهد بر طبق اقتضای حکمت و هر آئینه پرسیده خواهید شد
در روز قیامت از انچه میکردید در دنیا و فرا مگیرید قسمهای خود را حیلتی در میان خود پس بلغزد قدمی
بسیار از تابعان شما بعد از استقرار آن مراد ارتداد جمعی است که منافق بودند و بازی خوردند از منافقان
امام گفت میخواهد از بعد ثبوتها بعد از قبول سخن رسول الله صلی الله علیه و آله در حق علی در غدیر خم
و اشارت است باینکه ثبوت قدم بی آن معقول نیست و بچشید عذاب را بسبب منع شما از راه الله
تعالی امام گفت میخواهد قبول علی را بولایت و حال آنکه برای شما عذاب عظیم هست مراد این است که
دو نوع عذاب خواهد بود یکی عذاب عظیم بسبب عدم قبول ولایت علی علیه السلام دیگر عذاب

بسبب منع دیگران از قبول ولایت علی علیہ السلام **اصل** عن ابی جعفر علیہ السلام قال سمعتہ یقول
لما ان قضی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ نبوتہ واستکمل ایامہ اوحی اللہ عز وجل الیہ ان یا محمد
قد قضیت نبوتک واستکملت ایامک فاجعل العلم الذی عندک والایمان والاسم الاکبر ومیراث
العلم وآثار علم النبوۃ فی اهل بیتک عند علی بن ابی طالب فانی لم اقطع العلم والایمان والاسم الاکبر
ومیراث العلم وآثار علم النبوۃ من العقب من ذریتک کما لم اقطعها من ذریات الانبیاء
شرح روایتست از امام محمد باقر علیہ السلام راوی گفت شنیدم از او کہ می گفت وقتی کہ بآخر رسانید
محمد صلی اللہ علیہ وآلہ نبوت خود را وکامل کرد روزگار خود را ہمان وقت وحی فرستاد اللہ عز وجل بسوی او
کہ ای محمد تحقیق آخر کردی نبوت خود را وکامل کردی روزگار خود را پس بگردان علمی را کہ نزد تست
باینمعنی کہ بتو وحی شد وبانبیای سابق وحی شدہ بود ومعیار تصدیق بر ربوبیت رب العالمین را کہ امامت
امام مفترض الطاعہ است وعلامت بزرگتر صدق دعوی نبوت ووصایت را آن کتابی است کہ بآن خبر خواہد
آیندہ بعنوان یاد وبیان این می آید در حدیث دہم این باب وآنچہ از انبیای سابق بتو بمیراث رسیدہ
کہ علم است ولوازم علم نبوت را کہ جفر احمر وجفر ابیض ومانند آنہاست کہ مذکور شد در باب چہلم در
اہل بیت تو کہ علی وحسن وحسین است نزد علی بن ابی طالب باینمعنی کہ اول نزد او بگذار تا او بعد از خود
بباقی رساند چہ بدرستی کہ من ہرگز نمی برم علم وایمان وعلامت بزرگتر ومیراث علم وآثار علم نبوت را از
دنیا از جملہ اہل بیت تو باینمعنی کہ بہر سو خرمیر سانم بعد از مقدم بنا نچہ بر بدیم آنہا را از اہل بیوت انبیا مراد
اینست کہ بر بدیم آنچہ را کہ نزد انبیا بود از خاصان ایشان نہ علم مخصوص ایشان را ونہ چیزہای دیگر را
اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اوصی موسی علیہ السلام الی یوشع بن نون واوصی
یوشع بن نون الی ولد ہرون ولم یوص الی ولدہ ولا الی ولد موسی ان اللہ عز وجل لہ الخیرۃ
یختار من یشاء ممن یشاء وبشر موسی ویوشع بالمسیح علیہ السلام فلما ان بعث اللہ عز وجل المسیح
قال المسیح علیہ السلام لہم انہ سوف یاتی من بعدی نبی اسمہ احمد من ولد اسمعیل علیہ السلام یجیء
بتصدیقی وتصدیقکم وعذری وعذرکم وجرت من بعدہ فی الحواریین فی المستحفظین وانما سماہم
اللہ عز وجل المستحفظین لانہم استحفظوا الاسم الاکبر وہو الکتاب الذی یعلم بہ علم کل شیء
الذی مع الانبیاء صلوات اللہ علیہم یقول اللہ عز وجل ولقد ارسلنا رسلا من قبلک
وانزلنا معہم الکتاب والمیزان الکتاب الاسم الاکبر وانما عرف مما یدعی الکتاب التوراۃ
والانجیل والفرقان فیہا کتاب نوح وفیہا کتاب صالح وشعیب وابراہیم فاخبر اللہ عز وجل
ان ہذا لفی الصحف الاولی صحف ابراہیم وموسی فاین صحف ابراہیم انما صحف ابراہیم
الاسم الاکبر وصحف موسی الاسم الاکبر **شرح** در سورہ مومن ولقد ارسلنا رسلا من قبلک

هست و اما باقی موافق نیست و در سورهٔ حدید بجای آن لقد ارسلنا رسلنا بالبینات لیس این نقل بالمعنی
است مراد بفرقان اینجا قرآن است و از قبیل تسمیهٔ کل باسم جزء است چنانچه ظاهر میشود در کتاب فضل القرآن
در حدیث یازدهم باب النوادر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وصیت کرد موسی
علیه السلام بسوی یوشع بن نون و وصیت کرد یوشع بن نون بسوی فرزندان موسی بدرستیکه الله عز و
جل او راست و پس اختیار امام بر میگزیند هر که میخواهد از هر سلسله که میخواهد و غرض دادند موسی و یوشع
بآمدن مسیح علیه السلام و لهذا یحیی که آخر اوصیای موسی بود یعنی امامت ما و الله است چنانچه می آید در حدیث
اول باب نود و دوم پس وقتیکه فرستاد الله عز و جل مسیح را همان وقت گفت مسیح علیه السلام او را دربارهٔ او
بعنوان وصیت که خواهد آمد بعد از من نبی که نشان او بهترین نشانهاست اشارت باینست که او سبب
رحمت است و امت او مرحومه اند چنانچه بیان میشود در حدیث هشتاد و سوم باب مولد و معنی نشانها
کتاب او که قرآن است بهترین کتب الهی و معجزات است و بعضی گفته اند که مراد اینست که نام او لفظ محمد است
از فرزندان اسمعیل علیه السلام می آورد تصدیق نبوت مراد تصدیق شما را و می آورد عذر شما را اشارت
بنسخ دین عیسی و خروج امت از بنی اسرائیل است چنانچه اگر کسی از منتسبان معزول شود میگویند عذر او خواسته شد
و جاری و باقی میماند آن وصیت بعد از عیسی در خاصان او جمعی که مستحفظ بودند بفتح فاء جز این نیست
که نامید ایشان را الله تعالی مستحفظین در سورهٔ مائده که گفته بما استحفظوا من کتاب الله برای آنکه مامور
شدند بحفظ و ضبط اسم اکبر بمعنی علامت بزرگتر و لوح محفوظ عبارت از آن است و اسم اکبر کتابیست که دانسته
میشود بآن دانستنی که متعلق بهر حادثی از حوادث آینده است که احتیاج بدانستن امام آخر از هر حوادث هست
اسم اکبر چیزی است که بود با جمیع رسولان که بعد از نبوت رسول شده اند بیان این آنکه میگوید الله عز و جل
در سورهٔ حدید و بسیر آنکه تحقیق فرستادیم رسولان را پیش از تو و فرستادیم با رسولان کتاب را که اسم اکبر است
با میزان که احکام شریعت است و میتواند بود که و المیزان عطف تفسیر باشد و اشارت باشد بآنکه علامت
بزرگ نبوت ایشان است امام گفت مراد بکتاب درین آیت اسم اکبر است و جز این نیست که معروف و مشهور
شده از جمله آنچه نامیده میشود کتاب التوریة و انجیل و فرقان مراد اینست که کتاب الهی منحصر در اینها نیست
بدلیل اینکه در جملهٔ کتب الهی کتاب صالح و کتاب شعیب و کتاب ابراهیم است مراد اینست که کتاب احوال حوادث
نیز معروف نشده اما هست و آن نزد مستحفظین است و پس بکسی نمینمایند بیان آنکه خبر داده الله عز و جل در سورهٔ
الاعلی بدرستیکه این ترجیح اصحاب رسول دنیا را بر آخرت هر آینه در صحف اول است که صحف ابراهیم و موسی
باشد پس کجا است صحف ابراهیم و موسی باین معنی که غیر مستحفظین کسی بر آنها مطلع نمیشود جز این نیست که
صحف ابراهیم اسم اکبر است و صحف ابراهیم و موسی نیز اسم اکبر است مراد اینست که در صحف ابراهیم و صحف
موسی احوال حوادث آینده است و آنها نزد اهل البیت است و پس مستحفظان است اند احمل

ثم انزل الوصية في عالم بعد عالم حتى دفعوها الى محمد صلى الله عليه وآله فلما بعث الله عز وجل
محمدا صلى الله عليه وآله اسلم له العقب من المستحفظين وكذبه بنو اسرائيل ودعا الى الله
عز وجل وجاهد في سبيله ثم انزل الله جل ذكره عليه ان اعلن فضل وصيك فقال رب
ان العرب قوم جفاة لم يكن فيهم كتاب ولم يبعث اليهم نبي ولا يعرفون فضل نبوات الانبياء
ولا شرفهم ولا يؤمنون بي ان انا اخبرتهم بفضل اهل بيتي فقال الله عز وجل ذكره ولا تحزن
عليهم وقل سلام فسوف تعلمون فذكر من فضل وصيه ذكرا فوقع النفاق في قلوبهم شرح
پس همیشه این وصیت عیسی علیه السلام که اسم اکبر است میبود در امامی بعد از امامی تا سپردند آن را
بمحمد صلی الله علیه و آله بیان این آنکه چون فرستاد الله عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را بخلائق قبول قول
او کردند دنبال او از جمله مستحفظان که اهل وصیت عیسی بودند و تکذیب کردند او را اکثر بنو اسرائیل و خواند
خلائق را بسوی الله عز و جل و سعی کرد در راه او که تعیین وصی باشد بعد از آن نازل کرد الله جل
ذکره بر او که آشکارا و صریح کن فضیلت وصی خود را پس گفت بمعنی اینکه در خاطر خود بی آنکه بزبان
آید چنانچه گذشت در حدیث ششم پس گفت صاحب کل اختیار من بدرستی که اکثر عرب جفا پیشه اند و دور از حق
بوده در ایشان کتابی که بزبان عربی باشد و فرستاده نشده بسوی ایشان نبی که از عرب باشد و نمی شناسند
فضیلت نبوتهای انبیا را که برای هر زمانی البته یکی می باید و نه مرتبه عالی انبیا را که مفترض الطاعة اند در هر چه
گویند و ایمان نخواهند آورد بمن اگر من بی آنکه صریح شود در قرآن خبر کنم ایشان را بفضیلت اهل بیت
خود بتفصیل پس گفت الله جل ذکره برای تسلی رسول علیه السلام در سوره نحل و سوره حجر و غم مخور از
سماجت بر ایشان و در سوره زخرف و بگو آنچه میگویم سلامتی شما است از عذاب قیامت پس در
قیامت یا روز مرگ خواهند دانست پس ذکر کرد بعض فضیلت وصی خود را نوعی از ذکر که صریح نبود
مثل من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس قرار گرفت نفاق در دل منافقان
اصحاب فعلم رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك وما يقولون فقال جل ذكره يا محمد
ولقد نعلم انك ليضيق صدرك بما يقولون فانهم لا يكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله
يجحدون لكنهم يجحدون بغير حجة لهم وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يتألفهم و
يستعين ببعضهم على بعض ولا يزال يخرج لهم شيئا في فضل وصيه حتى نزلت هذه الآية فاحتج
عليهم حين اعلم بموته ونعيت اليه نفسه فقال الله جل ذكره فاذا فرغت فانصب والى ربك
فارغب يقول فاذا فرغت فانصب علمك واعلن وصيك فاعلمهم فضله علانية فقال عليه
السلام من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثلث مرات
شرح ثلث مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هذا القول ثلث مرات بمعنی اینکه در سه وقت بود

بود او اول نبوت چنانچه گذشت در شرح سابق حدیث دوم و در اواسط نبوت و آن آیت سوم در اواخر
نبوت بعد از حجة الوداع در روز غدیر خم بقرینه عطف ثم فال کرم آید و ممکنست که ثلث منصوب باشد و
معنی کنت تا آخر سه بار در روز غدیر گفته شده باشد بنابر آنکه ثم برای تعجب باشد چنانچه بیان میشود یعنی پس
دانست رسول الله صلی الله علیه و آله آن استحکام نفاق را و آنچه را که منافقان در طعن و تدبیر کار خود میگویند
پس گفت الله جل ذکره ای محمد بر آئینه در دل دارند و غلو نمیشمارند لیکن آن سخن کنندگان با وجود
هم این که معلوم ایشان شده از جانب الله تعالی منکر میشوند فضل وصی را بمضمون آیت سوره انعام
است و اول آن در سوره حجر نیز هست و نظیر جحدوا بها و استیقنتها انفسهم است که در سوره نمل است
امام گفت در بیان این معنی و لیکن ایشان منکر میشوند فضل وصی را الی آخره تا آنکه برای ایشان نباشد
و شنا... است باینکه اگر بر فرض محال برایشان فضل وصی معلوم ایشان نمیبود نیز انکار معقول نمی بود
... بر آن که بر نقیض آن باشد چه حکم از روی قطع نمیجست در رسول الله صلی الله علیه و آله تکلیف خود را الفت
با منافقان پیدا داشت و مدد جست بنزدیک کردن بعض ایشان بخود بر دفع فساد بعض دیگر و دو تر بود
باینمعنی که مضطربان برای حفظ مرتبه خود دور از منع فساد و ضرر میکردند و همیشه اظهار میکرد برای آن منافقان
چیزی را در فضیلت وصی خود تا آنکه نازل شد این سوره که مذکور میشود یعنی سوره الم نشرح پس حجت گرفت
بر ایشان وقتیکه اعلام کرده شده در آن سوره بمرگ خود و خبر مرگ خودش رسانیده شده بسوی او
و در آن سوره باین روش که گفته الله جل ذکره در سوره الم نشرح پس چون فارغ شوی از نبوت یا از
حجة الوداع پس دادن آنچه را که داد استثنی است یا تعب انداز خود را و بسوی صاحب کل اختیار خود
پس از آن رغبت کن باینمعنی که بعد از واداشتن داعی حق را لبیک اجابت بگو امام در بیان مفعول
فانصب یا بیان خصوصیت تعب گفت که میگوید پس وقتیکه فارغ شدی پس واداشتن خود را
در میان خلائق و آشکار کن وصی خود را یا مراد اینست که پس تعب کش به برداشتن وصی خود را بر دست خود
چنانچه علم در لشکرگاه بلند میشود پس اعلام کرد ایشان را فضل علی علیه السلام باین روش که هر که بودم آقای او پس علی
آقای اوست خدایا دوست دار بتوفیق هر کرا که دوست دارد علی را بقبول ولایت و دشمن دار بخذلان
هر کرا که دشمن دارد علی را بانکار ولایت این قول رسول سه بار واقع شد این بار دوم است و پیش
از روز غدیر است و ممکن است که مراد بروز غدیر باشد چنانچه بیان می شود **اصل** ثم قال
لابعثن رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لیس بفرار یعرض بمن رجع یجبن
اصحابه و یجبنونه و قال صلی الله علیه و آله علی سید المؤمنین و قال علی عمود الدین و قال هذا
هو الذی یضرب الناس بالسیف علی الحق بعدی و قال الحق مع علی اینما مال و قال انی تارک
فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عزوجل و اهل بیتی عترتی ایها الناس

فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی ثم قال جل ذکره وآت ذا القربی حقه فکان علی ع
وکان حقه الوصیة التی جعلت له والاسم الاکبر ومیراث العلم وآثار علم النبوة فقال قل
لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم قال واذا المودة سئلت بای ذنب قتلت
یقول اسألکم عن المودة التی انزلت علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم و
قال جل ذکره فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون قال الکتاب الذکر واهله آل محمد
علیهم السلام امر الله عز وجل بسؤالهم ولم یؤمروا بسؤال الجهال وسمی الله عز وجل
القرآن ذکرا فقال تبارک وتعالی وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم
یتفکرون وقال عز وجل وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسألون **شرح** ضمیر لهم راجع
باهل البیت است ولام برای انتفاعیت یا راجع بهما فان است ولام صله بیان است انما یرید تبعید هم
قال انما یرید است القربی مونث اقرب که افعل التفضیل است وتانیث آن باعتبار انیست که موصوف
آن قرابت است وقرابت نزدیکی برسول آن است یا وصایت وشرکت در علم بجمیع احکام الهی باشد
پس هر یک از دوازده امام داخل در مفهوم ذوی القربی است فکانه نامیده است بمعنی حصر استثنا در الا المودة
منقطع است فی در فی القربی برای سببیت است واذا المودة بفتح واو وتشدید دال قراءت غیر مشهور است
ودر مجمع البیان با بن عباس نیز منسوب شده واذا المودة واذا اهل المودة است ولهذا ضمیر جمع
غائب در قتلتموهم راجع بمودة شده اسألکم بمعنی استقبال است واشارت باین است که در آیت
مسئول عنه بجای مسئول گذاشته شده بجای اشعار باینکه در حضور مسئول عنه این سوال واقع خواهد شد
چنانچه گویا که ایشان مسئول اند وجواب چه واقع خواهد شد که ایشان جواب گویند اگر پرسیده شوند
لهذا تا در قتلت ساکنه است پس بای ذنب قتلت حکایت سوال است وقال عز وجل وانه تا آخر عطف
است بر قال تبارک وتعالی در سابق آن اگر ضمیر انه راجع بقرآن باشد ومیتواند بود که عطف بر سابق باشد
یعنی پس همیشه اظهار میکرد فضل اهل بیت خود را بسخن خود وبیان میکرد برای ظهور فضیلت اهل البیت
بقرآن بیان این آنکه گفت در سورهٔ احزاب جز این نیست که اراده میکند الله تعالی البته
این را که بر طرف میکند از شما شک را که اهل بیت رسول الله و پاکیزه کند شما را پاکیزه کردنی عظیم بیان
این شد در شرح حدیث اول وگفت عز ذکره در سورهٔ انفال وبدانید اینکه آنچه غنیمت گرفتید
از هر چه باشد پس برای الله است خمس آن وبرای رسول است وبرای صاحب نزدیکی است بعد از آن
گفت جل ذکره در سورهٔ بنی اسرائیل وبده صاحب نزدیکی را حق او وبیان این دو آیت می آید در باب
فیء وانفال وخمس پس حاضر شد علی علیه السلام برای اخذ حق خود وبود حق او وصیتی از رسول که گردانیده
شد برای او یعنی اینکه آن حق با وی سپارند وشد واسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت بیان اینها گذشت

در این حدیث پس گفت در سورهٔ شوری بگو ای محمد نمی طلبم از شما مزدی برای تبلیغ رسالت لیکن میطلبم
از شما دوستی آن کسان را که بسبب قرابت نزدیکتر است مراد دوستی علی علیه السلام و یازده فرزند اوست بعد از آن
گفت در سورهٔ تکویر و وقتیکه دوستی پرسیده شد که بکدام گناه کشته شد امام برای تفسیر این آیت گفت
میگوید می پرسیم شما را از اهل دوستی که نازل کردم بر شما فضل آن را در سورهٔ شوری که دوستی منسوب
بنزدیکتر است بچه گناه کشتید ایشان را و گفت در سورهٔ نحل و سورهٔ انبیا پس سوال کنید اهل ذکر را
اگر نمیدانسته باشید امام گفت در بیان این قرآن ذکر است که اینجا مذکور است و اهل ذکر آل محمد علیهم السلام
امر کرده الله تعالی بسوی ایشان و امر کرده نشده اند مخاطبان درین آیت بسوال جاهلان چنانچه مخالفان
توهم کرده اند که مراد باهل ذکر درینجا علمای یهود و نصاری است بیان این شد در باب بیستم
تا نامیده الله عز و جل قرآن را ذکر بیان این آنکه گفته الله تبارک و تعالی در سورهٔ نحل و نازل ساختیم
بسوی تو قرآن را تا بیان کنی برای مردم آنچه را که نازل کرده شده بتدریج بسوی ایشان در متشابهات و
تا شاید که ایشان فکر کنند در محکمات و دانند که بیان متشابهات قرآن مخصوص رسول و اهل بیت اوست
و گفت جل و عز در سورهٔ زخرف و بدرستی که بدرستیکه قرآن ذکر است برای تو و برای اهل بیت تو یا بمعنی که
علم بآن و وجوب بیان متشابهات آن مخصوص شما است و بعد از علی پرسیده خواهید شد بیان این شد
در باب بیستم **اصل** و قال عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال عز و جل
و لو ردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ورد الامر
امر الناس الی اولی الامر منهم الذین امر بطاعتهم و بالرد علیهم **شرح** الامر کاری که معتد به
باشد و امارت و اولی جمع ذو است درین هر سه موضع الف لام الامر برای استغراق است من در اولی الامر
منکم و در اولی الامر منهم برای ابتدا است و ظرف حال یا صفت الامر است بمعنی صاحبان اختیار هر کار
معتد به صادر از شما و صاحبان اختیار هر کار معتد به صادر از ایشان من در من یستنبطونه منهم برای
تبعیض است و ضمیر مجرور راجع باولی الامر است در سورهٔ نساء چنین است و لو ردوه الی الرسول
و الی اولی الامر پس این نقل بالمعنی است تا اشارت شود باینکه مراد امر برد امر بسوی رسول در زمان
حیات رسول تنها نیست بلکه مراد امر بقبول سفارش اوست در حق اولی الامر و از قبیل رد امر بسوی الله تعالی
است امر الناس بدل الامر است و الف لام الناس برای عهد خارجی است و اشارت است بائمهٔ ضلالت و اصحاب
امارت یعنی و گفت عز و جل در سورهٔ نساء اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت کنید رسول را و جمعی را
که صاحبان اختیار هر کار معتد به اند که از شما صادر شود هر یکی از ایشان را در زمانی تا انقراض دنیا بمعنی که
ایشان اولی اند بشما از خودتان مثل نبی علیه السلام چنانچه گفته در سورهٔ احزاب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم تا
آخر و گفت عز و جل در سورهٔ نساء برای دفع توهم اینکه مراد باولی الامر منکم امرای سرایا باشند چنانچه

مخالفان خیال کرده اند وحی آیه در کتاب الدعا در باب المباهله واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه و چون آیه نیز ایشان را کاری معتدبه باینمعنی که اختیار کاری و معامله میان دو کس بدست ایشان آید در زمان امن چنانچه ملوک باستقلال و امثال ایشان میدارند یا در زمان خوف چنانچه ملوک طوائف میدارند چنانچه هر کدخدائی در خانه خود با هر کاری در محل خود و هر داره و غم در شهر خود میدارد و فاش میکنند بوسیله آمدن از کار بر ایشان آن مخالفت برادر زمان رسول پنهانی تدبیر میکردند باین معنی که خود زایی حکم بظن میکنند و باظهار اینکه عمل بگفته رسول ممکن نیست و اگر میگردانیدند حکم آن کار را بسوی الله تعالی و بسوی رسول و بسوی صاحبان اختیاری معتدبه که از ایشان سرزنند باینمعنی که مگر بسوال ایشان حکمی در آن نمیکردند هر آئینه میدانستند حکم آنکاره را بروشنی که احتیاج به پیروی ظن نشود جمعیکه استنباط میکنند و در شبهها ی قدره و باشند آنها از قرآن حکم آن کار را از جاه او که نسبتند و امام گفت پس گردانیده الله تعالی هر کار معتدبه را که هر کار معتدبه مردم است بسوی جمعی که صاحبان اختیار هر کار معتدبه اند که صادر شود از آن مردم جمعی که امر کرده الله تعالی باطاعت ایشان و در آیت سابقه امر کرده به هر کار معتدبه خلائق بسوی ایشان در این آیت مخفی نماند که این آیت تتمه سرزنش ائمه ضلالت و مخالفان در ولایت اولی الامر است و مضمون سابق این آیت تتمه نیست که وعده طاعت اولی الامر که حکم ایشان از روی ظن نباشد و اختلاف در حکم ایشان نبود و میکنند در مجلس رسول علیه السلام و چون بیرون میروند جمعی از ایشان تبییت و تدبیر ضد گفته رسول که نهی از اختلاف در حکم ایشان بود میکنند باینمعنی که با یکدیگر در نهان میگویند که بعد از رسول علاجی بغیر اجتهاد و اختلاف ناشی از پیروی ظن نخواهد بود با وجود آنکه جمع میان ضد و میان اظهار اقرار بغیر آن کمال بی شرمی است چه مخالف محکمات قرآن است زیرا که در محکمات بسیار نهی از اختلاف ناشی از پیروی ظن شده و اگر قبل امر با قرآن از نزد غیر الله تعالی میبود تجویز اختلاف ناشی از پیروی ظن در بسیاری از مسائل شرعیه در آن میبود چنانچه در ائمه ضلالت و در کتب اصول فقه مخالفان هست **اصل** فلما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله من حجة الوداع نزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین فنادی الناس فاجتمعوا وامر بسمرات فقم شوکهن ثم قال صلی الله علیه و آله یا ایها الناس من ولیکم واولی بکم من انفسکم فقالوا الله و رسوله فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثلث مرات فوقعت حسکة النفاق فی قلوب القوم وقالوا ما انزل الله جل ذکره هذا علی محمد قط وما یرید الا ان یرفع بضبع ابن عمه **شرح** آم بصیغه معلوم است السمرة بفتح سین و ضم میم درخت مغیلان قم بقاف بصیغه مجهول ماضی باب نصر است القم جاروب کردن

ازاله ... اختلاف

واولی عطف تفسیر است واشاره است بآنکه ولی در آیت انما ولیکم الله واولی در آیت النبی اولی بالمؤمنین
بیک معنی راجع میشود ومولی نیز بهمان معنی وارد الحسکة بفتح حای بی‌نقطه و فتح سین بی‌نقطه کینه و عداوت
یا ریفضیع برای تقویت است الضبع بفتح ضاد بانقطه و سکون بای یک‌نقطه و عین بی‌نقطه بازو یعنی چون برگشت
رسول الله صلی الله علیه وآله از حجة الوداع و رسید بغدیر خم نازل شد جبرئیل علیه السلام پس گفت از جانب الله تعالی
در سورهٔ مائده ای رسول تبلیغ کن بخلایق آنچه را که فرو فرستاده شد بسوی تو از جانب صاحب کل اختیار
تو در تفسیر آیت انما ولیکم الله و اگر نکردی پس نرسانیدی پیغام او را والله تعالی نگاه میدارد ترا از مردم
بدرستیکه الله تعالی توفیق نمیدهد جماعت کافر نعمت را بیان این شد در حدیث ششم این باب پس
خوانده مردم را پس جمع شدند و امر کرد مردم را بدرختان مغیلان باینمعنی که امر کرد که بسایهٔ آنها جاروب کنند
پس جاروب کرده شد خار آنها که ریخته شده بود بعد از آن در سایهٔ آن درختان گفت صلی الله علیه
وآله ای مردم کیست صاحب کل اختیار و اختیاردار تر شما از خود تان پس گفتند الله و رسول او پس گفت
هر که بودم صاحب کل اختیار او پس علی صاحب کل اختیار او است خدایا دوست دار بتوفیق هر که علی را دوست
دارد و دشمن دار بخذلان هر که علی را دشمن دارد سه بار گفت آنرا پس نشست کینهٔ نفاق در دلهای
آن جماعت و گفتند بایکدیگر فرو نفرستاده الله جل ذکره این سخن را بر محمد هرگز مراد یا ایها الرسول تا آخر است یا
مضمون یا ایها الناس تا آخر است که اشارت بآن شده در آیت مذکوره و نمیخواهد مگر آنرا که ابنایت بلند کند
بازوی پسر عموی خود را باینمعنی که او را بر ما مسلط کند و شمشیر و تازیانهٔ او بر فوق ما باشد اصل فلما قدم
المدینة اتته الانصار فقالوا یا رسول الله ان الله جل ذکره قد احسن الینا و شرفنا بک و بنزولک
بین ظهرانینا فقد فرح الله صدیقنا و کبت عدونا و قد یأتیک وفود فلا تجد ما تعطیهم
فیشمت بک العدو فنحب ان تأخذ ثلث اموالنا حتی اذا قدم علیک وفد مکة وجدت ما تعطیهم
فلم یرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شیئاً وکان ینتظر ما یاتیه من ربه فنزل علیه جبرئیل
علیه السلام وقال قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی ولم یقبل اموالهم فقال المنافقون
ما انزل الله هذا علی محمد وما یرید الا ان یرفع بضبع ابن عمه ویحمل علینا اهل بیته یقول امس
من کنت مولاه فعلی مولاه والیوم قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی شرح ظهران بفتح نون
تثنیهٔ ظهر است بزیادهٔ الف و نون چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب جهل و دوم الکبت بهای یک‌نقطه
و تای دو نقطه در ما لا مصدر باب ضرب خوار کردن دشمن یحمل بصیغهٔ معلوم مضارع غائب باب تفعیل است
یقول بلفظ مضارع استحضار ماضی است بمعنی اینکه از قبیل الحاق ما مضی بحال است یعنی پس چون از آن سفر
آمد بمدینه آمدند نزد او انصار پس گفتند ای رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله جل ذکره تحقیق
نیکوئی کرد با ما و شرف ساخت ما را بتو و بفرود آمدن تو میان ما بیان این آنکه بخصوص بشاد کرد

الله تعالی دوست ما را و خوار کرد دشمن ما را مراد اهل مکه است و گاهی می آیند نزد تو الجبان پس نمی یابی
اهل را که دهی ایشان را پس شماتت میکنند بتو دشمن پس چه دوست میداریم که قبول کنی ثلث مالهای ما را
تا چون وارد شود بر تو ایلچی مکه یابی آنچه را که دهی ایشان را پس بر نگردانید رسول الله صلی الله علیه و آله
بر ایشان هیچ سخنی و انتظار میکشید چیزی را که آید از جانب صاحب کل اختیار او پس نازل شد بر او جبرئیل
علیه السلام و گفت از جانب الله تعالی در سورهٔ شوری بگو نمیطلبم از شما برای تبلیغ رسالت مزدی
لیکن میطلبم دوستی را بسبب قرابت نزدیکتر رسول و قبول نکرد اموال ایشان را پس گفتند آن منافقان
بایکدیگر فرو نفرستاده الله تعالی این آیت را بر محمد و مطلبی ندارد غیر اینکه بلند کند بازوی پسر عموی خود را
و بغایت بار کند بر ما اهل بیت خود را که محکوم حکم ایشان باشیم و میگوید دیروز در روز غدیر خم هر که من بودم
آقای او پس علی آقای او است و امروز نمیطلبم برای رسالت مزدی لیکن میطلبم دوستی بسبب قرابت
نزدیکتر را **اصل** ثم نزلت علیه آیة الخمس فقالوا یرید ان یعطیهم اموالنا و فیئنا ثم اتاه جبرئیل
فقال یا محمد انك قد قضیت نبوتك واستكملت ایامك فاجعل الاسم الاكبر و میراث العلم و آثار علم النبوة
عند علی فانی لم اترك الارض الا ولی فیها عالم تعرف به طاعتی و تعرف به ولایتی و یكون حجة لمن یولد بین
قبض النبی الی خروج النبی الآخر قال فاوصی الیه بالاسم الاكبر و میراث العلم و آثار علم النبوة و اوصی
الیه بالف كلمة والف باب یفتح كل كلمة و كل باب الف كلمة و الف باب **شرح** بعد از آن نازل شد
بر او آیت خمس در سورهٔ انفال که بیان شد در شرح این حدیث پس آن منافقان گفتند میخواهد که دهد
اهل قرابت نزدیکتر خود را مالهای ما و کسب ما را بعد از آن آمد رسول را جبرئیل پس گفت ای محمد بدرستیکه تو تحقیق
آخر کردی نبوت خود را و بسر رسانیدی روزگار خود را پس بگردان علامت بزرگتر نبوت و وصایت را
و میراث علم را و آثار علم بیان انبیا شد در شرح این حدیث چه بدرستی که نگذاشته ام زمین را مگر حالیکه
در آن عالمی باشد که شناخته شود باو اطاعت من از عصیان و شناخته شود باو صاحب اختیار بندگان
خود بودن من از پی اختیاری و بوده باشد حجت برای کسی که اراده شود میان گرفتن نبی سابق از
دنیا تا ظهور نبی دیگر امام گفت پس وصیت کرد بسوی علی بعلامت بزرگتر و میراث علم و آثار علم نبوت
و وصیت کرد بسوی او بهزار سخنی و هزار در علم که میگشاید هر سخنی و هر در علمی هزار سخن دیگر و هزار در
علم دیگر را **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه
الذی توفی فیه ادعوا الی خلیلی فارسلتا الی ابویهما فلما نظر الیهما رسول الله صلی الله
علیه و آله اعرض عنهما ثم قال ادعوا الی خلیلی فارسل الی علی فلما نظر الیه اكب علیه یحدثه فلما
خرج لقیاه فقالا له ما حدثك خلیلك فقال حدثنی الف باب یفتح كل باب الف باب **شرح**
آنکه باب بر او افتادن و مراد اینجا رو آوردن بر چیزی است بجد تمام یعنی روایت است از امام جعفر

صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله در مرضی که گرفته شد از دنیا در آن طلب کنید
برای من دوست در رونی مرا پس عائشه و حفصه فرستادند بسوی دو پدر شان پس چون نظر کرد بسوی
ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله رو گردانید از آن دو و بعد از آن گفت طلب کنید برای من دوست
درونی مرا پس فرستاده شد بسوی علی پس چون نظر کرد بسوی علی بغایت رو آورد بر او و سخن میگفت
رسول با او پس چون بیرون آمد ملاقات کردند آن دو او را پس گفتند چه گفت با تو مصاحب درونی تو
پس گفت که گفت مرا هزار در علم که میگشاید هر دری از آنها هزار در دیگر را **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام
قال علم رسول الله علیا علیه السلام الف حرف کل حرف یفتح الف حرف **شرح** الحرف نحو
باقی ظاهر است از سابق **اصل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان فی ذؤابة سیف
رسول الله صلی الله علیه و آله صحیفة صغیرة فقلت لابی عبد الله علیه السلام ای شیء کان فی
تلک الصحیفة قال هی الاحرف التی یفتح کل حرف الف حرف قال ابو بصیر قال ابو عبد الله علیه السلام
فما خرج منها حرفان حتی الساعة **شرح** الذؤابة بضم ذال بانقطه و همزه و الف و بای یک نقطه
املای چیزی و مراد اینجا قبضه است چه در اکثر احوال قبضه شمشیر بالا است هی راجع بصحیفه است و حمل مجازی
است یا راجع بشیء است و تانیث باعتبار خبر است یعنی روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت بود در قبضه شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله طوماری کوچک مخفی نماند که مراد بشمشیر همان است
که گذشت در حدیث سوم باب سی و ششم که آنرا تا دم مرگ با خود داشت و در میان قبضه آن گو که تعبیه
شده بود که جای طومار باشد و سری برای آن تعبیه شده بوده که کسی نفهمد و مطلب این بوده که زنان
و مانند ایشان در حالت بیماری بر آن طومار مطلع نشوند تا در دم مرگ بسپارد بامیر المومنین علیه
السلام پس گفتم امام را چه چیز بود در آن طومار گفت آن صحیفه حرفهائیست که گشاده میشود بهر حرفی
از آن هزار حرف را گفت ابو بصیر که گفت امام علیه السلام پس بیرون نیامده از آن هزار هزار حرف
دو حرف تا حال اشارتست باینکه در آن صحیفه اسم اکبر بود که بیان شد در شرح حدیث دهم و آن مشتمل
بر احوال حوادث آینده است و مراد بخروج بفعل آمدن مقتضای آن است خواه معلوم کسی شود و خواه نه
و در حدیث شانزدهم معنی دیگر مذکور میشود اما از جانب راوی است **اصل** قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک هل للماء الذی یغسل به المیت حد محدود قال ان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام اذا انا مت فاستق ست قرب من ماء بئر غرس فغسلنی
و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی و کفنی فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت فوالله
لا تسئلنی عن شیء الا اجبتک فیه **شرح** القرب بکسر قاف و فتح رای بی نقطه و بای یک نقطه جمع قربه بکسر
قاف و سکون رای خیکها و اگر غرب بضم غین بانقطه و ضم رای جمع غرب بفتح غین و سکون رای می بود

یعنی دلوهای بزرگ مناسب تر می بود ولیکن نسخ موافق اول است غرس بفتح غین با نقطه و سکون
راء بی نقطه و سین بی نقطه چاهی است در مدینه در قبا که در حق آن منقول شد که الغرس عین
من عیون الجنة الجوامع جمع جامعه موافق که در تهذیب باب آنچه در آنجا است بهم آورده گرفتن آنجا
باعث این میشود که آنچه در درون است نمایان نشود یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت
شوم آیا ابی را که غسل داده میشود با بن میت حدی معین هست گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت علی را چون من مردم پس بکش شش مشک از آب چاه غرس پس غسل ده مرا و حنوط کن و تجهیز
کفن کن مرا پس چون فارغ شدی از غسل و کفن کردن پس بچسبان بهم جوامع جمع کفن من و بنشان مرا بعد از آن
سوال کن مرا از هر چه خواستی پس بخدا قسم که نمی پرسی مرا از چیزی مگر آنکه جواب میگویم ترا در آن وقت **اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله الموت دخل علیه
علی فادخل رأسه ثم قال یا علی اذا انا مت فغسلنی و کفنی ثم اقعدنی و سلنی و اکتب **شرح**
تفاوت میان مضمون این و سابق سهل است **اصل** عن یونس بن رباط قال دخلت انا و
کامل التمار علی ابی عبد الله علیه السلام فقال له کامل جعلت فداک حدیث رواه فلان
فقال اذکره فقال حدثنی النبی صلی الله علیه و آله حدث علیا بالف باب کل باب یفتح الف باب
فذلک الف الف باب فقال لقد کان ذلک قلت جعلت فداک فظهر ذلک لشیعتکم وموالیکم
فقال یا کامل باب او بابان فقلت له جعلت فداک فما یروی من فضلکم من الف الف باب
الا باب او بابان فقال قال وما عسیتم ان ترووا من فضلنا ما تروون من فضلنا الا الفا غیر معطوفة
شرح الف بفتح همزه و کسر لام علامت یک است در شمردن اگر پیش از آن چیزی نباشد حیفر و غیر
معطوف را ربط دادن چیزی بسابق حرف العطف یعنی روایتست از یونس بن رباط گفت داخل شدم من
و کامل تمار بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت او را کامل قربانت شوم حدیثی که روایت کرده آنرا
فلان چه گفتند آیا صحیح است یا نه پس گفت ذکر کن آنرا که کدام حدیث را میگوئی پس گفت حدیث کرده مرا که نبی
صلی الله علیه و آله حدیث کرد علی علیه السلام را به هزار در علم که هر دری گرفته شده از ذات رسول الله صلی الله
علیه و آله هر دری میگشاید هزار در را پس آن هزار هزار در است پس گفت هر آینه تحقیق بود چنان یعنی که
صحیح است گفتم قربانت شوم و ظاهر شد آن برای شیعه شما و دیگران پس گفت ای کامل یک در یا دو در را
یعنی که دو در تمام ظاهر شده [illegible] یک دو در است یا بمعنی که بعض الشان [illegible] ظاهر شد و بعضی
[illegible] یک در یا دو در [illegible] پس گفتم [illegible] امام [illegible] روایت کرده
میشود از فضل شما هزار هزار در [illegible] یک در یا دو در [illegible] گفت [illegible] نداریم که
روایت کنید از فضل ما و نمی گویند از فضل ما مگر الفی را که مربوط بسابق نیست یعنی که سابق ندارد

نہ حجر قرض بودہ نہ اشارت است باینکہ از جملہ فضائل ما کہ ہزار ہزار است یکی را بسبب بردی است و ہیچ در آن
حدیث منقول نشدہ غیر فضائل ما بسبب والا یک دریا از فضائل ما نگفتیم

باب شصت و پنجم اصل باب الاشارة والنص على الحسن بن علی علیهما السلام

شرح اشارت اگر متعدی بعلی شود بمعنی امر کسی بکاری است و اگر متعدی بالی شود بمعنی ایما است بدست یا چشم یا ابرو یا مانند آنها و اینجا متعدی بعلی شده و معنی ایما است یعنی این باب بیان اشارت امامت و تصریح بامامت حسن بن علی علیه السلام است در این باب هفت حدیث است و باعتبار ی شش حدیث است

اول اصل عن سليم بن قيس قال شهدت وصية امير المؤمنين عليه السلام حين اوصى الى ابنه الحسن عليه السلام واشهد على وصيته الحسين ومحمداً وجميع ولده ورؤساء شيعته واهل بيته ثم دفع اليه الكتاب والسلاح وقال لابنه الحسن عليه السلام يا بني امرني رسول الله صلى الله عليه وآله ان اوصي اليك وان ادفع اليك كتبي وسلاحي كما اوصى الي رسول الله صلى الله عليه وآله ودفع الي كتبه وسلاحه وامرني ان امرك اذا حضرك الموت ان تدفعها الى اخيك الحسين ثم اقبل على ابنه الحسين فقال وامرك رسول الله صلى الله عليه وآله ان تدفعها الى ابنك هذا ثم اخذ بيد علي بن الحسين ثم قال لعلي بن الحسين وامرك رسول الله صلى الله عليه وآله ان تدفعها الى ابنك محمد بن علي واقرأه من رسول الله صلى الله عليه وآله ومني السلام

شرح روایت است از سلیم بن قیس گفت حاضر شدم وصیت امیر المؤمنین علیه السلام را وقتیکه وصیت کرد بسوی پسرش حسن علیه السلام و گواه گرفت بر وصیت خود حسین و محمد بن الحنفیه و جمیع پسران خود و بزرگان شیعه خود را و اهل بیت خود را بعد از آن داد باو کتاب رسول و سلاح رسول را و گفت بپسرش حسن علیه السلام ای پسرک من امر کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله که وصیت کنم بسوی تو و اینکه دهم باو کتابهای خود و سلاح خود را و امر کرد مرا که امر کنم ترا وقتی که حاضر شود ترا مرگ اینکه دهی آن را به برادرت حسین علیه السلام بعد از آن رو آورد بر پسرش حسین علیه السلام پس گفت و امر کرده ترا رسول الله صلی الله علیه و آله که دهی آن را باین پسرت بعد از آن گرفت دست علی بن الحسین علیه السلام را و امر کرده ترا رسول الله صلی الله علیه و آله باینکه دهی آن را به پسرت محمد بن علی و بخوان او را از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله و از جانب من سلام

دوم اصل ان امير المؤمنين عليه السلام لما حضره الذي حضره قال لابنه الحسن ادن مني حتى اسر اليك ما اسر رسول الله صلى الله عليه وآله الي وائتمنك على ما ائتمنني عليه ففعل **شرح** بدرستیکه امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه حاضر شد او را مرگی که حاضر شد گفت به پسر خود حسن علیه السلام نزدیک شو بمن تا پنهان بسوی تو آنچه را که پنهان کرده بسوی من رسول الله صلی الله علیه و آله پنهانی و امین کنم ترا بر آنچه امین کرده مرا بر آن پس حسن علیه السلام کرد آن را

سوم اصل ان علیا علیه السلام حين سار

الی الکوفة استودع ام سلمة کتبه والوصیة فلما رجع الحسن علیه السلام دفعتها الیه شرح
داود به والوصیة بمعنی مع است یعنی سفارش اینکه آنها را بحسن تسلیم کند که او وصی است و میتواند بود
که برای عطف باشد و مراد بوصیت وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد یعنی بدرستی که
علی علیه السلام پس وقتی که برفت از مدینه نبوی بکوفه بامانت داد ام سلمه زوجه رسول علیه السلام را کتابهای
خود با سفارشش یا وصیت نامه رسول علیه السلام پس وقتی که برگشت حسن علیه السلام از کوفه بمدینه داد
ام سلمه آنها را بحسن علیه السلام **اصل** وفی نسخة الصفوانی احمد بن محمد عن علی بن الحکم
عن سیف عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام ان علیا صلوات الله علیه
حین سار الی الکوفة استودع ام سلمة کتبه والوصیة فلما رجع الحسن علیه السلام دفعتها الیه
شرح این از زیادتی کاتبان است و بیان صفوانی می آید در باب شصتاد و سوم و مضمون این موافق سابق
است **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوصی امیر المؤمنین علیه السلام الی
الحسن واشهد علی وصیته الحسین علیه السلام ومحمدا وجمیع ولده ورؤساء شیعته واهل بیته
ثم دفع الیه الکتاب والسلاح ثم قال لابنه الحسن یا بنی امرنی رسول الله صلی الله علیه وآله ان
اوصی الیک وان ادفع الیک کتبی وسلاحی کما اوصی الی رسول الله ودفع الی کتبه وسلاحه
وامرنی ان آمرک اذا حضرک الموت ان تدفعها الی اخیک الحسین ثم اقبل علی ابنه الحسین فقال
امرک رسول الله صلی الله علیه وآله ان تدفعه الی ابنک هذا ثم اخذ بید علی بن الحسین
ثم قال لعلی بن الحسین یا بنی وامرک رسول الله صلی الله علیه وآله ان تدفعه الی ابنک
محمد بن علی واقرأه من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومنی السلام **شرح**
این موافق حدیث اول است **اصل** ثم اقبل علی ابنه الحسن فقال یا بنی انت ولی
الامر وولی الدم فان عفوت فلک وان قتلت فضربة مکان ضربة ولا تأثم **شرح**
لا تأثم باب علم است یعنی بعد از این رو آورد بپسرش حسن پس گفت ای پسرک من تو صاحب اختیار
امارتی و صاحب اختیار خون منی پس اگر بخشیدی قاتل مرا پس اختیار ترا است و اگر کشتی کشنده مرا
پس یک ضربت بجای یک ضربت است یا معنی که بسیاستهای گوناگون کشی و گناهگار نشوی **پنجم اصل**
لما ضرب امیر المؤمنین حفّ به العوّاد وقیل له یا امیر المؤمنین اوص فقال اثنوا لی وسادة ثم قال
الحمد لله حق قدره متبعین امره واحمده کما احب ولا اله الا الله الواحد الاحد الصمد
کما انتسب ایها الناس کل امرئ لاق فی فراره ما منه یفر والاجل مساق النفس الیه والهرب منه
موافاته کم اطردت الایام ابحثها عن مکنون هذا الامر فابی الله عز ذکره الا اخفائه هیهات
علم مکنون **شرح** حف بحای حطی و فای مشدد و بصیغهٔ معلوم ماضی باب ضرب است الفرار

بضم عین بی‌نقطه و تشدید دال جمع عائد جمعی که بپرسش بیمار میروند شنوا بکسر همزه و سکون شین با نقطه و ضم نون
بصیغهٔ امر حاضر معتل اللام از باب ضرب است الثنی کج کردن بالشت به پشت کسی که بسیار ضعیف باشد
تا به تکیه کردن بران تواند نشست و به پهلو نخفتد الوساد بفتح واو و کسر واو بالشی که وقت خوابیدن سر بر آن
میگذارند یا وقت نشستن تکیه بر آن میکنند قدرت مصدر است و منصوب به نزع خافض است مثل برایتم
ناقة بمعنی بمقدار حلب ناقة من الزمان مضاف است بمتبعین بکسر بای یک‌نقطه که اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال
است و لهذا امر به منع و بست تا مفعول به متبعین باشند آن اکتساب خود را ستودن و عائد بامی رفت تبقد بر
بما اقتسب به متعلق مصدر میمی است و مرفوع مبتدا است الیه خبر است و جملهٔ خبر الاجل است الموافاة خوش کسی را
بتمام دادن کم خبریه است برای تکثیر اطردت بصیغهٔ ماضی معلوم غائبه از باب افتعال است اصل طاء تای و در تم
بوده الاطراد بتشدید طا پی در پی آمدن جملهٔ الجنها حالیه است مشارالیه است هذا الامر فساد اهل زیغ باتباع شبهات
و ائمهٔ ضلالت است مکنون هذا الامر عبارت از تأویل آن بمعنی سر قضا و قدر روان است فابی الله تا آخر
اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ آل عمران و ما یعلم تأویله الا الله **یعنی** وقتی که بشمشیر ابن ملجم
زده شد امیر المؤمنین علیه السلام احاطه باطراف او کردند پرسندگان گفته شد او را که ای امیر المؤمنین
وصیت کن پس گفت کج کنید برای من بالشی در پشت من که توانم راست نشست و به پهلو بخفتم بعد از آن
گفت حمد الله تعالی راست آنقدر که قدرت دارند تابعان فرمان الله تعالی حمد گویند اشارت بناتوانی و ضعف خود
است سپاس میگوییم او را چنانچه طلبیده و نیست مستحق عبادتی مگر الله که بی شریک است در ربوبیت بی جزء است مقصود
اصل حاجات است چنانچه ستوده خود را آن در قرآن ای مردم هر مردی ملاقات کننده است در گریز خود از مرگ
آنچه را که از آن میگریزد و اجل زنده شدن نفس بسوی آن است و گریز از آن رسانیدن مجموع حق آن
بآن است بسا که بسیم آمد روزها بر حالیکه واپیشگا فتم آنها را از پنهان این کاره تا شاید که راهی بچیزی از آن
ببرم پس ابا و امتناع کرد الله عز ذکره از غیر پنهان کردن آن از غیر خودش بنهایت دور است اطلاع بر آنچه
آن علمی است پنهان کرده شده از مردم **اصل** اما وصیتی فان لا تشرکوا بالله جل ثناؤه شیئا
و محمد صلی الله علیه و آله فلا تضیعوا سنته اقیموا هذین العمودین و اوقدوا هذین المصباحین
و خلاکم ذم ما لم تشردوا حمل کل امرئ منکم مجهوده و خفف عن الجهلة لرب رحیم
و امام علیم و دین قویم انا بالامس صاحبکم و الیوم عبرة لکم و غدا مفارقکم ان تثبت
الوطاة فی هذه المنزلة فذاک المراد و ان تدحض القدم فانا کنا فی افیاء اغصان و ذری
ریاح و تحت ظل غمامة اضمحل فی الجو متلفقها و عفی فی الارض مخطها و انما کنت جارا جاورکم
بدنی ایاما و ستعقبون منی جثة خلاء ساکنة بعد حرکة و کاظمة بعد نطق لیعظکم هدوی و
خفوت اطراقی و سکون اطرافی فانه اوعظ لکم من الناطق البلیغ ودعتکم وداع مرصد للتلاقی

شرح لا و لاتشرکوا نافیه است فا در فلا تضیعوا برای تفریع است تا اشارت باشد باینکه حقیقت هر دو یک وصیت است پس لا در لاتضیعوا ناهیه است مشار الیه هذین حسن و حسین است خلا کم بصیغهٔ ماضی باب تفعیل است تشرد و البصیغهٔ مضارع مخاطب باب تفعیل است التشرید تفریق حمل بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است المجهود آنچه طاقت کسی بآن رسد خبر مبتدا محذوف و منا است و همچنین امام دین بتقدیر بکم و امامکم امام و دینکم دین امام علیهم عبارت از حسن علیه السلام است العبرة بفتح عین بی نقطه و سکون بای یک نقطه و رای بی نقطه اشک چشم که در چشم است هنوز و گریه که در گلو گره شده و غم بی گریه و همه اینجا مناسب است و بکسر عین تعجب از چیزی و عبرت بتقدیر مراد اینجا باعث عبرت است الوطأة بفتح واو و سکون طای بی نقطه و فتح همزه جای قدم المزلة بفتح میم و فتح لام مشدده جای لغزش بسیار تند حض بصیغهٔ مضارع غائبه از باب منع است الافیاء جمع فی بفتح فا و سکون یای دو نقطه در پائین و همزه سایه که بعد زوال باشد و بهم رسد الذری بضم ذال بالنقطه و فتح رای بی نقطه و الف جمع ذروه بضم و کسر ذال بالا چیزی المتلفق بفتح فا مشدده و بعید سیمی باب تفعل اجتماع اجزای چیزی با هم المخط بکسر میم و فتح خاء بالنقطه و طای بی نقطه مشدده آلت تعرف در چیزی با خود است از خط بمعنی نشان کردن در زمین برای تعرف و مراد اینجا سایه ابر است گویا که ابر حصه از زمین را صاحبی کرده بآن سایه یتعقبون بصیغهٔ مضارع مخاطب مجهول باب افعال است الاعقاب چیزی را دادن بعد از چیزی دیگر الخلاء بفتح خای بالنقطه و الف ممدوده خالی الکظوم ساکت شدن لیعظکم بفتح لام مرفوع است و بکسر لام منصوب نیز میتواند بود الهدوء بضم ها و ضم دال بی نقطه و سکون واو و همزه ساکن شدن الخفوت بضم خای بالنقطه و ضم فا و سکون واو و تای دو نقطه در بالا ساکت شدن الاطراق بقاف جمع طرقة بفتح طا و سکون را از اقسام سخن که بعد تابع و در آنها شده باشد نسبت خفوت بسخن نسبت مجازی است الاطراف بفا جمع طرف بفتح طا و سکون را از چشم زدن و نیز با جمع طرف بفتح را دست و پا و مانند آنها از اعضا و اول اینجا مناسب تر است بود ملکم بصیغهٔ متکلم وحده از باب تفعیل است مرصد بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیل است برای مبالغه در اصد بمعنی انتظار کشنده یعنی اما وصیت من که طلبید بدین است که شریک در ربوبیت نکنید بالله جل ثناؤه چیزی را و محمد صلی الله علیه و آله را پس ضائع مگذارید طریقت او را بیان این آنکه برپای دارید این دو ستون دین را و روشن کنید این دو چراغ رسول را و اگذاشت شما را اندست مادام که اختلاف در فتواها در میان است چند از بیان این آنکه مکلف شده هر مردی از شما مقید و بر خود را دستک کرده شده بار از جاهلان باین معنی که اگر ندانید چیزی را انتوانی در آن بر شما لازم نیست بیان این آنکه رب شما رب رحیم است تکلیف بالا یطاق نمیکند و امام شما امام داناست هر مشکل است و اسلام دینی است مستقیم اشارت است باینکه پس در جواب شما در مجهولات ضرر نخواهد بود چه اگر امام ظاهر است سوال میتوان کرد و اگر پنهان است ظالمان او فسق دنیا میکنند اگرچه آخرت خود را خراب میکنند پس شما را ضرری نخواهد بود و امروز باعث

اشک واندوه شما بیشوم اگر برجا ماند محل قدم در این لغزشگاه باینمعنی که از این مرض صحت یابم پس مراد توفیق
مطلب شماست واگر لغزد قدم باینمعنی که صحت نیابم پس باکی نیست چه ما بودیم در سایه‌های شاخهائی که
بهم رسیده و رده و بهر طرف میشود و بر بالا باد اکه درکنار بود و زیر سایه ابری که مضمحل شد درمیان زمین
و آسمان اجتماع اجزای آن ومحو شد در زمین سایه و بجز این نیست که بودم همسایهٔ شما بیان این آنکه همسایگی کرده
با شما بدن من چند روزی وخواهید داده شده بعد از آن همسایگی از من جسمی خالی از روح که ساکن باشد
بعد از حرکت و ساکت باشد بعد از سخنوری بیان این آنکه هر آینه وعظ میکند شما را ساکن شدن آن من و
سخن نگفتن اتسام کلام من و ساکن شدن چشم زدنهای من چه آنچه مذکور شد واعظ تر است برای شما
از سخنور رسا و وداع کسی که بنهایت منتظر باشد ملاقات را اصل غدا ترون ایامی ویکشف الله عز وجل
عن سرائری وتعرفونی بعد خلو مکانی وقیام غیری مقامی ان ابق فانا ولی دمی وان افن فالفناء میعادی
وان اعف فالعفو لی قربة ولکم حسنة فاعفوا واصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم فیالها حسرة علی کل
ذی غفلة ان یکون عمره علیه حجة او تؤدیه ایامه الی شقوة جعلنا الله وایاکم ممن لا یقصر به
عن طاعة الله رغبة او یحل به بعد الموت نقمة فانما نحن له وبه ثم اقبل علی الحسن ع فقال یا بنی
ضربة مکان ضربة ولا تأثم شرح بعد ظرف یکشف است آمیعاد بکسر میم و سکون یای دو نقطه در پائین
وعده گاه ویا برای ندا است ومنادی محذوف است ضمیر لها مبهم است حسرة منصوبست بر تمیز از ضمیر مبهم ان یکون
خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی ان یکون او یحل عطف است بر یقصر و به لا یقصر یعنی فردای قیامت می بینید
روزگار دولت مرا و پرده برمیدارد الله عز وجل از رازهائی که در دل من پنهان است که صبر کردم بر ظلم
ظالمان و چون خواهید شناخت مرا از پرده برداشتن و شناختن بعد خالی ماندن مکان دنیایی من از من و
ایستادن در مقامی دیگر است واشارت است باعراف و بعبرات که امیر المؤمنین در آنجا بهشتی و جهنمی را
از هم جدا میکند اگر باقی مانم پس من صاحب اختیار خون ریخته خودم و اگر فانی شوم پس این فنا وعده گاه من
است باینمعنی که آنچه بمن وعده شده در آن واده میشود و همیشه آن را میطلبیدم گذشتن من باینکه او بهای دیه
من بدرگاه الهی است باینمعنی که گذشتم و گذشتن شما از آنچه تقصیر نماید از جانب من برای شما ثوابی است
پس بگذرید بعد از تقصیر من و بروی خود مگردانید آیا دوست نمیدارید بیامرزد الله تعالی برای شما گناهان
شما را پس ای قوم خوش دارید برای آنکه حسرت باشد بر صاحب غفلت آن حسرت نیست که بوده باشد
عمر او برای او حجت اشارتست بقول الله تعالی در سوره فاطر او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر یا رسانند
او را روزگار او بسوی شقاوت گردانا دیار الله تعالی با شما از جمله کسی که نشود اینکه کوتاه کند او را از طاعت
الله تعالی رغبت در دنیا یا اینکه نازل شود باو بعد از مردن عذابی از جانب الله تعالی چه جز این نیست ما که
از اویم باینمعنی که صاحب کل اختیار با او است و با اویم باینمعنی که افعال ما در ترک معاصی و در طاعات بحول وقوة

اوست پس طلب توفیق از او باید کرد و بعد از آن رو آورد بحسن علیه السلام پس گفت ای پسرک من بکیفر بت
بجای بکیفر بت است و گناهکار مشو که سیاستهای گوناگون کنی ششم اصل عن محمد بن یحیی عن علی بن الحسن
عن علی بن ابراهیم العقیلی یرفعه قال لما ضرب ابن ملجم امیر المؤمنین قال للحسن یا بنی اذا انا مت فاقتل
ابن ملجم واحفر له فی الکناسة ووصف العقیلی الموضع علی باب طاق المحامل موضع الشواء والرواس
ثم ارم به فانه واد من اودیة جهنم **شرح** الکناسة بضم کاف خاکروبه و موضع ازبیرون دروازه کوفه
وصف بالرواس کلام علی بن الحسین است که درمیان اجزای حدیث درآمده المحامل جمع محمل بفتح میم اول
وکسر میم دوم و محجاوه که در یک شتر باشد. وطاق المحامل طاقی بوده بر دروازه کوفه که دهن آن بسیار
فراخ بوده و محامل از انجا عبور میکرده بجانب مکه الشواء بضم شین و تشدید واو جمع شواء بفتح شین بریان فروشان
الرواس بضم رای بی نقطه و تشدید همزه والف وسین بی نقطه جمع رواس بفتح را و تشدید همزه و
الف وسین کله فروشان و مراد بموضع ایشان کارخانه بریان پزی است یعنی روایت کرد محمد بن یحیی از علی
بن الحسن از علی بن ابراهیم عقیلی بر حالیکه عقیلی بالا برده سند را تا یکی از ائمه علیهم السلام راوی گفت که
امام گفت چون زد ابن ملجم امیر المومنین علیه السلام را گفت حسن را ای پسرک من وقتیکه من مردم پس
بکش ابن ملجم را لعنه الله و گودی بکن برای او در کناسه و نمود عقیلی آن موضع حفر را بیرون در طاق المحامل
جای بریان فروشان و کله فروشان و بعد از آن بینداز آن لعین را در آن گو چه آن گو دره ایست از دره های جهنم

باب شصت و ششم اصل باب الاشارة والنص علی الحسین بن علی علیهما السلام

شرح این باب اشارت بامامت و نص کردن بر امامت حسین بن علی علیهما السلام است و درین باب سه
حدیث است **اول اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول لما حضر الحسن بن علی الوفاة قال للحسین
یا اخی انی اوصیك بوصیة فاحفظها اذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله صلی الله علیه وآله
لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی ثم ردنی فادفنی بالبقیع واعلم انه سیصیبنی من عائشة ما یعلم
الله والناس ضیعها عداوتها لله ولرسوله صلی الله علیه وآله وعداوتها لنا اهل البیت **شرح**
آضیع کار دانسته و در بعض نسخ بجای ضیعها صنیعها است بیای یک نقطه و غین بانقطه ساکنه و ضاد بانقطه
و بهر تقدیر مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو و ضمیر محذوف راجع بما یعلم است و
عداوتها عطف تفسیر است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت چون ظاهر شد حسن بن علی را
وفات گفت حسین را ای برادرم بدرستیکه من وصیت میکنم ترا بوصیتی پس نگاه دار آن را وقتیکه من مردم
پس جهاز کن مرا بعد از آن متوجه ساز مرا بسوی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله تا تازه کنم بآن ملاقات را بعد از آن
برگردان مرا بسوی قبر مادرم بعد از آن برگردان مرا پس دفن کن مرا در بقیع و بدان که خواهد رسید
مرا از عائشه اثر آنچه میداند آن را الله تعالی و مردم عاقل آن چیز کار بد کرده اوست که معلوم میشود

آیات سورهٔ تحریم وجنگ جمل ومانند اینها ودشمنی اوست با اہل بیت رسول را **اصل** فلما قبض الحسن و
ضع على السرير ثم انطلقوا به الى مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله الذی كان يصلی فيه على الجنائز
فصلى عليه الحسين صلى الله عليهما وحمل وادخل الى المسجد فلما اوقف على قبر رسول الله صلى الله عليه
آله ذهب ذو العوينين الى عائشة فقال لها انهم قد اقبلوا بالحسن ليدفنوه مع رسول الله فخرجت
مبادرة على بغل بسرج فكانت اول امرأة ركبت فی الاسلام سرجا فقالت نحّوا ابنكم عن بيتی فانه
لا يدفن فی بيتی ويهتك على رسول الله حجابه فقال لها الحسين عليه السلام قديما هتكت
انت وابوك حجاب رسول الله صلى الله عليه وادخلت على بيته من لا يحب قربه وان الله تعالى
سائلك عن ذلك يا عائشة **شرح** ثم بفتح ثای سه نقطه اسم اشاره است ذو العوينين بضم عين بی نقطه
وفتح واو وسکون یای دو نقطه در پائین برای تصغیر ونون علامت تثنیه است واصل واو یا است و
گاهی بر اصل مستعمل میشود بمعنی جاسوس ومیتواند بود که مراد ابلیس باشد یا مراد شیطان کوچک باشد
باعتبار اینکه عینین بکسر وفتح عین بی نقطه تثنیه عین است در احد که ابلیس الینا دبر آن وندا کرد که محمد کشته شد
یعنی پس چون گرفته شد حسن از دنیا وگذاشته شد بر کرسی در آنجا که بود باین معنی که اسباب او تمام شد
ودر خانهٔ او بتابوت گذاشته شد بردند او را بسوی مصلای رسول الله صلی الله علیه وآله نماز می کرد در
آنجا بر اموات در مسجد پس پیشنمازی کرد بر او حسین علیه السلام و بر داشته شد و داخل کرده شد بسوی
مسجد چون وا داشته شد بر حوالی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله رفت جاسوس یا ابلیس صفت بسوی
عائشه پس گفت او را بدرستیکه بنو هاشم تحقیق آورده اند حسن را تا دفن کنند او را با رسول الله پس
عائشه بیرون آمد از خانه بر حال سرعت بر استری با زین تا آنکه مامور بود به نشستن در خانهٔ خود در سورهٔ احزاب
که وقرن فی بیوتکن ومنهی بود از رکوب سرج که لعن الله الفروج على السروج پس شد او اول زنی که سوار
شد در اسلام زین را پس گفت دور کنید پسر خود را از خانهٔ من مخفی نماند که بمنافقان ابنی میگفت ودینجا
از روی عداوت ابنکم گفت وایضا تعریض کرد که پسر رسول علیه السلام نیست چه او مدفون نمی شود در
خانهٔ من که دریده شود بر رسول پردهٔ او پس گفت او را حسین علیه السلام دیر است که دریدی تو و پدرت
پردهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله را اشارت بغصب خلافت است وداخل کردی بر خانهٔ او کسی را که
دوست نمیدارد رسول علیه السلام نزدیکی او را اشارت بدفن دو امام ضلالت است وبدرستی که
الله تعالى پرسنده است در روز قیامت از آن عمل ای عائشه **اصل** عن ابی عبد الله
عليه السلام قال لما حضرت الحسن بن علی عليهما السلام الوفاة قال يا قنبر انظر هل ترى من
وراء بابك مؤمنا من غير آل محمد عليهم السلام فقال الله ورسوله وابن رسوله اعلم به
منی فقال ادع لی محمد بن علی فاتيته فلما دخلت عليه قال هل حدث الا خير قلت اجب

ابا محمد فعجل على شسع نعله فلم يسوه وخرج معى يعدو فلما قام بين يديه سلم فقال له الحسن بن على
عليهما السلام اجلس فانه ليس مثلك يغيب عن ان يسمع كلاما يحيى به الاموات ويموت به الاحياء
كونوا اوعية العلم ومصابيح الهدى فان ضوء النهار بعضه اضوء من بعض اما علمت ان الله
تبارك وتعالى جعل ولد ابراهيم عليه السلام ائمة وفضل بعضهم على بعض واتى داؤد عليه السلام
زبورا وقد علمت بما استاثر به محمدا صلى الله عليه واله شرح در فاتيته قول مقدر است بتقدير قال
فاتيته يعنى چون رسيد حسن بن على عليهما السلام را وفات گفت اى قنبر نگاه كن آيا مى بينى در پس در يكى تو نزد
آلى مومنى را از غير آل محمد عليهم السلام مراد اينست كه چون كسى ديگر نيست ترا مى بايد كرد كارى را كه دارم
پس قنبر گفت الله تعالى و رسولش و پسر رسولش داناترند باينكه كسى نيست غير از من مراد اين است
كه كسى نيست كارى كه دارى بمن بفرما گفت طلب كن براى من محمد بن على را مراد ابن الحنفيه است قنبر گفت
پس آمدم نزد محمد بن على پس چون داخل شدم بر مجلس او گفت آيا كارى حادث شده كه خير باشد گفتم
جواب ده ابو محمد را يعنى كه امام حسن عليه السلام ترا مى طلبيد متوجه شو پس تعجيل بند خود در بست پس
درست نكرد آنرا و بيرون آمد با من ميدويد پس چون ايستاد پيش امام عليه السلام سلام كرد پس گفت
او را حسن بن على عليهما السلام بنشين چه بايستى كه شان اينست كه سزاوار نيست كه مثل تو كسى غائب شود
از اينكه بگوش دل شنود كلامى عظيم را كه زنده ميشود بآن دلهاى مرده و اگر قبول كنند و مى ميرد بآن دلهاى
زنده اگر قبول نكنند باين معنى كه عمل نكنند بمحكمات قرآن كه در آنها نهى از اختلاف و پيروى ظن و دلالت
بر وجود امام معصوم مفترض الطاعة عالم بجميع احكام در هر زمانى هست پس مرتد شوند باشيد اى اولاد على ع
ظرفهاى دانش و چراغهاى راستى چه روشنى روز بعض آن روشن تر است از بعضى ديگر اشارتست باينكه
ما متفاوتيم در علم از نور ايم با وجود آنكه پسران يك پدريم چنانچه بعض اجزاى روز يا بعض روى زمين در روز روشن تر
از بعض ديگر است با وجود آنكه روشنى هر دو از آفتاب است آيا ندانستى الله تبارك و تعالى گردانيد اولاد ابراهيم را
امامان و تفضيل داد بعض آن امامان را بر بعض ديگر و داود عليه السلام را از جمله اولاد او زبور را اشارتست
بقول الله تعالى در بنى اسرائيل ولقد فضلنا بعض النبيين على بعض وآتينا داود زبورا و بتحقيق دانستى
بهم رسانيدى بآنچه تفضيل داده الله تعالى آنرا محمد صلى الله عليه وآله را از جمله اولاد ابراهيم بر جميع خلائق [illegible]
يا محمد بن على انى اخاف عليك الحسد وانما وصف الله به الكافرين فقال الله عز وجل
كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق ولم يجعل الله عز وجل للشيطان عليك
سلطانا يا محمد بن على الا اخبرك بما سمعت من ابيك فيك قال بلى قال سمعت اباك عليه السلام
يقول يوم البصرة من احب ان يبرنى فى الدنيا والآخرة فليبر محمدا ولدى يا محمد بن على لو شئت
ان اخبرك وانت نطفة فى ظهر ابيك لاخبرتك يا محمد بن على اما علمت ان الحسين بن على

علیه السلام بعد وفاة نفسی ومفارقة روحی جسمی امام من بعدی وعند الله جل اسمه
فی الکتاب وراثة عن النبی صلی الله علیه وآله اضافها الله عز وجل له فی وراثة ابیه وامه
صلی الله علیهم تعلم الله انکم خیرة خلقه فاصطفی منکم محمدا صلی الله علیه وآله واختار
محمد علیا علیه السلام واختارنی علی علیه السلام بالامامة واخترت انا الحسین علیه السلام
شرح ولم یجعل جمله دعائیه است ومیتواند بود که خبر از ماضی باشد واشارت است بقول الله تعالی در
سوره نحل انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین هم
به مشرکون ذکر یوم البصرة برای اشارت باین است که برای طلب موافقت مردم است ودر آن روز ابن الحنفیه
در علم آوردن بر دشمن چون علم بدست او داده میشد ودر امور کربلا می شده نه مطلقا پس کسی از این
خیال عصمت ابن الحنفیه نکند البر بکسر با احسان وفرمان برداری واز اول ماخوذ است ببرنی که بصیغهٔ
مضارع معلوم غائب باب افعال است واز دوم ماخوذ است تبرنی که بصیغهٔ مضارع معلوم غائب
باب علم وضرب است لو شئت بصیغهٔ مخاطب است ومیتواند بود که بصیغهٔ متکلم باشد مفعول آن
اخبرک محذوف ومقدر است بتقدیر ان اخبرک بما سمعت من ابیک فیک لیس بها تک حال که وانت نطفة
است مذکور نیست ومیتواند بود که عامل حال اخبرک باشد بنابر حرف عادت امام علمت اشعار است
بتقصیر ابن الحنفیه در خدمت امام حسین صلوات الله علیه نیست که در من بعدی سهوی از کاتبان شده
باشد بجای آن من عندی باید وراثة مفعول له امام است یا خبر مبتدای محذوف است ضمیر اضافها راجع است
بوراثة جمع اضافها نعت وراثة است یا استیناف بیانی است یعنی ای محمد بن علی بدرستیکه من می ترسم
بر تو حسد امام حسین را وجز این نیست که صفت کرده الله تعالی بحسد کافران را باین روش که گفته الله تعالی
عز وجل در سوره بقره که کافران از روی حسدی که ناشی از خود شان است بعد از آن ظاهر شد برای ایشان
آنچه حق است ونگذارد الله عز وجل برای شیطان بر تو تسلطی ای محمد بن علی آیا خبر ندهم ترا بانچه شنیدم
از پدرت در حق تو گفت بلی خبر ده گفت شنیدم از پدرت که میگفت در روز بصره مراد روز جنگ جمل
است هر که دوست داشت که مرا نیکی با خود وی آورد در دنیا ودر آخرت پس باید که فرمان برد و
موافقت کند در این روز پسر مرا ای محمد بن علی واگر میخواستی که خبر کنم ترا بانچه شنیدم از پدرت در
حق تو بر حالیکه تو نطفه بودی در پشت پدرت هر آئینه خبر میکردم ترا المختفی نماند که ممکن نتواند بود که در
این سخن رمز باشد بانکه حرف تو در شنیدن آن نیست ودر آن نسبت تقصیری بتو هست وشاید آن
تقصیر همراه نبودن با امام حسین علیه السلام در کربلا باشد ومعارضه باشد که با علی بن الحسین علیهما السلام
کرد چنانچه می آید در حدیث پنجم باب هشتاد ای محمد بن علی علیهما السلام نبینی از وفات خود ومفارقت
روح من بدن مرا امام است از جانب من واز جانب الله تعالی جل اسمه در قرآن اشارت است

بآیات سورهٔ نساء و مائده و احزاب چنانچه بیان شد در احادیث باب شصت و چهارم این امامت بسبب میراث بردن او نسبت از نبی صلی الله علیه و آله که زیاد کرد آن میراث بردن از رسول را الله عز و جل برای حسین در میراث بردن او از پدرش و مادرش مراد این است که این غیر میراث مال است که از پدر و مادر برده صلی الله علیهم پس دانسته الله تعالی که شما بنو هاشم برگزیدهٔ مخلوقین او شدید پس انتخاب کرده از جملهٔ شما محمد را صلی الله علیه و آله و برگزیده محمد علیه السلام را بامر الله تعالی و برگزیده مرا علی علیه السلام بامر الله تعالی و رسولش بامامت و برگزیدم من حسین علیه السلام را بامر الله تعالی و رسولش و علی علیهما السلام **اصل** فقال له محمد بن علی انت امام و سیلتی الی محمد صلی الله علیه و آله لوددت ان نفسی ذهبت قبل ان اسمع منك هذا الكلام الا وان فی راسی كلاما لا ینزفه الدلاء ولا تغیره نغمة الریاح كالكتاب المعجم فی الرق المنمنم اهم بابدائه فاجدنی سبقت الیه سبق الكتاب المنزل او ما جاءت به الرسل وانه لكلام یكل به لسان الناطق وید الكاتب حتی لا یجد قلما ویؤتوا بالقرطاس حمما ولا یبلغ فضلك وكذلك یجزی الله المحسنین ولا قوة الا بالله الحسین اعلمنا علما واثقلنا حلما واقربنا من رسول الله صلی الله علیه و آله رحما كان فقیها قبل ان یخلق وقرأ الوحی قبل ان ینطق ولو علم الله فی احد خیرا ما اصطفی محمدا صلی الله علیه و آله فلما اختار الله محمدا صلی الله علیه و آله واختار محمد علیا علیه السلام واختارك علی اماما واخترت الحسین سلمنا ورضینا من بغیره یرضی ومن كنا نسلم به من مشكلات امرنا **شرح** وان فی راسی اشعار باین است که از راه شنیدن بگوش بهم رسیده چه گوش در سر است کلاما عبارت از فضائل امام حسن علیه السلام است النزف بفتح نون و سکون زاء با نقطه و فا مصدر باب ضرب کشیدن جمیع آب چاه چون آن کلام مشتمل بر علم است تشبیه آن باب شده النغمة بفتح نون و کسر قاف کروه طبائع ماخوذ است از النقم بفتح نون و سکون قاف مصدر باب علم بمعنی کراهت از چیزی و اصل آن النقیمة بوده بمعنی منقومه یا حذف شده برای تخفیف و باعتبار این است که موصوف آن ریح است و ریح مونث است الریاح بکسر رای بی نقطه و یای دو نقطه در پائین و الف و حای بی نقطه جمع ریح بکسر راء و سکون یا بود الكتاب بمعنی مکتوب است المعجم بضم میم و فتح عین بی نقطه و فتح جیم مشدد و خطی که منقوط و بی اشتباه باشد الرق بفتح رای بی نقطه و تشدید قاف پوست سفید و پوستی نازک که برای چیزی نوشته میشود و مرده و اینجا مناسب است المنمنم بضم میم و فتح میم و فتح نون و سکون میم دوم زینت داده شده و بطلان اهم بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب نصر است اجدنی بفتح همزه و کسر جیم بصیغهٔ معلوم مضارع متکلم وحده از باب ضرب است سبقت بصیغهٔ مجهول ماضی متکلم وحده از باب نصر و ضرب است سبق بصیغهٔ ماضی معلوم است و جمله استیناف بیان سبقت الیه است الكتاب

عبارت از قرآنست او بمعنی بل است لیکن بصیغه معلوم مضارع و مضاعف باب ضرب است الف لام الکاتب
برای استغراق است حتی برای محض انتهاء غایت است و تعلیل منصوب نیست لا یجد منصوب بان مقدره بعد از
حتی است و ضمیر مستتر راجع بکاتب است و یؤتوا بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و ضمیر راجع به ناس
است اگرچه در لفظ مذکور نیست با بودن بالقرطاس برای تعدیه است و میتواند بود که یؤتوا از باب افعال باشد
و با برای آلت باشد مثل لعنت بر مداد علمای فن بیان این قسم تشبیه را تجرید می نامند و برای این تقدیر
جمع مفعول دوم یؤتوا خواهد بود و الف لام القرطاس برای استغراق است هر کاغذی الحمم بضم حای بی نقطه
و فتح میم انگشت منصوب است بر حال بودن از قرطاس و لا یبلغ منصوب و معطوف بر لا یجد است و ضمیر مستتر راجع
بکاتب است علماً منصوب بر تمیز است از ضمیر مستتر در علم و نسبت علم العلم در مجاز است و همچنین نسبت ثقل بحلم
و همچنین نسبت قرب برحم بفتح رای بی نقطه و کسر حای بی نقطه بمعنی قرابت یخلق بصیغه مضارع معلوم
باب نصر و علم و حسن است الخلوقه بضم خای با نقطه و ضم لام و الخلق بفتح خاء و فتح لام کهنه شدن الوحی
اعلام الله تعالی خبر را به پیغمبر بی واسطه البشر و مصدر را اینجا بمعنی اسم مفعول است و اشارتست باینکه منقول شده
که حسین علیه السلام سخن نگفته بود تا وقتیکه رسول علیه السلام در نماز تکبیر احرام گفت حسین متابعت کرد
پس اول سخن او الله اکبر است که بوحی واجب شده بر خلائق در نماز ینطق بصیغه معلوم مضارع باب
ضرب است من بفتح میم و سکون نون هر دو جا برای استفهام انکاری است یعنی پس گفت حسن
علیه السلام را محمد بن علی تو امامی و تو وسیله منی بسوی آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده از جانب الله تعالی
بخدا قسم که هر آئینه دوست میداشتم که جان من بیرون رفت پیش از آنکه شنودم از تو این سخن را که دلالت بر حسد
و تقصیر من میکند در حق حسین آگاه باش و بدرستیکه در سر من سخنی هست در فضائل تو که چون آب جاری
است که از کس بسیار است آخر نمیکند آنرا کشیدن دلوها و تغییر نمیدهد آنرا بوها از جمله بوها بانمعنی که بد بو
نمیشود مانند نوشته است ظاهر در طومار سفید مذهب قصد میکنم باظهار آن کلام پس می یابم خود را که
مسبوق شده ام بسوی آن کلام بانمعنی که دیگری آنرا گفته پیش از من بیان این آنکه سابق شده بر
گفتن من قرآن که فرو فرستاده شده از جانب الله تعالی و در آنچه مدح اهل البیت بسیار است بلکه
سابق شده بر گفتن من هر چه آورده اند آنرا رسولان بانمعنی که مدح اهل البیت در جمیع کتب الهی هست
و بدرستیکه آن هر آئینه سخنی است که گنگ میشود باظهار تفصیل آن زبان گوینده و دست نویسنده
تا بحدیکه نیابد کاتب قلمی را و داده شوند مردم کاغذ بر حالیکه سیاه شده باشد انگشت بانمعنی که حاشیه
آن سفید نماند و نرسد کاتب به تفصیل فضیلت تو و چنان خبر میدهد الله تعالی نیکوکاران را و نیست قوت
بر این مرتبه فضیلت مگر بتوفیق الله تعالی و حسین داناتر ماست از روی دانش و سنگین تر ماست
از روی وقار و نزدیکتر ماست برسول الله صلی الله علیه و آله از روی خویشی بود دانا بمسائل حلال

و حرام پیش از آنکه بزرگ شود و خواند چیزے را که بوحی واجب بود پیش از آنکه با مردم سخن گوید و اگر رسید از
الله تعالی در یکی از خلائق مراد غیر رسول است خوبی انتخاب نمیکرد محمد را صلی الله علیه وآله پس چون برگزید
الله تعالی محمد را صلی الله علیه وآله و برگزیده محمد علی علیه السلام را و برگزیده تو علی را برجائیکه امام باشی اگر برگزیدی
تو حسین علیه السلام را قبول کردیم و راضی شدیم کیست که بغیر حسین او راضی میشود و کیست که نجات
می یابیم بسبب او از مشکلات کارهای ما **اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لما احتضر الحسن
بن علی صلوات الله علیهما قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها
فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله صلی الله علیه وآله لاحدث به عهدا ثم
اصرفنی الی امی فاطمة علیها السلام ثم ردنی فادفنی بالبقیع واعلم انه سیصیبنی من الحمیراء
ما یعلم الناس من بغضها وعداوتها لله ولرسوله صلی الله علیه وآله وعداوتها لنا اهل البیت
فلما قبض الحسن علیه السلام وضع علی سریره ثم انطلقوا به الی مصلی رسول الله صلی الله علیه
وآله الذی کان یصلی فیه علی الجنائز فصلی علیه الحسین علیه السلام فلما ان صلی علیه حمل
فادخل المسجد فلما اوقف علی قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلغ
عائشة الخبر وقیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی لیدفنوه مع رسول الله
صلی الله علیه وآله فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امراة رکبت فی الاسلام
سرجا فوقفت وقالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء ولا یهتک علی رسول الله
صلی الله علیه وآله حجابه فقال لها الحسین بن علی صلوات الله علیهما قدیما هتکت
انت وابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله فادخلت بیته من لا یحب رسول الله
صلی الله علیه وآله قربه وان الله سائلک عن ذلک یا عائشة **شرح** رسول الله صلی الله
علیه وآله عائشه را حمیرا نام کرده و معنی آن می آید در حدیث یازدهم باب هشتادم و مضمون این حدیث
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب **اصل** ان اخی امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله
صلی الله علیه وآله لیحدث به عهدا واعلمی ان اخی اعلم الناس بالله وبرسوله واعلم بتاویل
کتابه من ان تهتک علی رسول الله صلی الله علیه وآله ستره لان الله تبارک وتعالی یقول
یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم وقد ادخلت انت بیت رسول الله
صلی الله علیه وآله الرجال بغیر اذنه وقد قال الله عز وجل یا ایها الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولعمری لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن
رسول الله صلی الله علیه وآله المعاول وقال الله عز وجل ان الذین یغضون اصواتهم
عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه

من رسول الله صلی الله علیه واله بقربها منه الاذی وما رعیا من حقه ما امرهما الله به علی
لسان رسول الله صلی الله علیه واله ان الله حرم من المومنین امواتا ما حرم منهم احیاء وتالله
یا عائشة لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزا
فیما بیننا وبین الله لعلمت انه سیدفن وان رغم معطسك **شرح** اقربه از باب تفعیل است
ابن ابیه جواب اینکه است لام در لان مفتوح است برای تاکید وان بکسر همزه وتشدید نون است وجمع
میان دو موکد نادر است در باب ان وشائع است در باب قد واگر این است که لام را در باب ان تا خبر
میکنند وآن امر علقه برای بانقطه وحای بی نقطه وقاف بصیغهٔ اسم مفعول باب فعلله مینا مند بمعنی غلطانیده
شده واگر لان بکسر لام وفتح همزه باشد برای تعلیل چیزی است که آن از فحوای کلام سابق معلوم می شود که دفن
کسی نزد رسول الله صلی الله علیه وآله هتک ستر است ذکر آیت بیوت النبی برای ابطال بیتی است و
اشعار باینست که در زمان زندگی نبی آنها ملک نبی بوده وبعد از فوت شوهر زن بی فرزند را در عین زمین
شوهر تصرفی نیست واگر در اینجا تصرفی میبود بر تسع ده ثمن میبود مشاعا میبود پس بی اذن سائر ورثه تصرف
دران اصلا جائز نمیبود فاروق فعول من است چه فاروق بمعنی بغایت فرق کننده میان حق وباطل است
واضافه افاده این میکند که در اینجا این فرق برای اختیار باطل است باینکه باعتقاد ابوبکر است نه در واقع
مثل آنکم آمعاول جمع معول بکسر میم وسکون عین بی نقطه وفتح واو کلنگها آن الله بفتح همزه وتشدید
نون عطف بیان یا امر بها است ومی تواند بود که بکسر همزه استیناف بیان سابق باشد آلحریم چیزیرا
صاحب حرمت وعزت گردانیدن ما در ما حرم موصوله است ومحلا منصوب است تا مفعول حرام اول باشد
وعائد محذوف است بتقدیم ماحرمه وتالله بتا دو نقطه در بالا است واین قسم در مقام تعجب مستعمل
می شود یا در کراهیه باشباع کسره حاصل شده رغم بفتح رای بی نقطه وفتح وکسر وضم غین بانقطه است
المعطس بفتح میم وسکون عین بی نقطه وکسر وفتح طای بی نقطه وسین بی نقطه بینی یعنی بدرستیکه
برادرم امر کردم که تجدید کنم او را القبر پدرش رسول الله صلی الله علیه وآله تا تازه کند با او ملاقات را
بعد انکه برادرم وانا تر مردم است باحکام الله تعالی وسنت رسولش ودانا تر است بباز گشت الفاظ کتاب
از انکه بدرد به رسول الله صلی الله علیه وآله پرده او را وشما چند تا مشروع کردید اول اینکه هر آئینه
بدرستیکه الله تبارک میگوید در سورهٔ احزاب ای جمعی که ایمان آوردند داخل نشوید خانهای نبی را الا آنکه
رخصت داده شود برای شما وتحقیق داخل کردی تو در خانهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله مردان را
برای دفن آن دو کس بیرخصت او واشارت باین است که امر نامشروع است دوم اینکه وتحقیق
گفته الله عزوجل در سورهٔ حجرات ای جمعی که ایمان آوردند بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز نبی
وهر آئینه زندگی من قسم بنست که هر آئینه تحقیق زدی تو برای پدرت فاروق او نزد گوش رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ کلنگنہار اللہ عزوجل گفتہ در سورۂ حجرات بدرستی کہ پست میکنند آوازہای خود را نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ایشانند کہ خالص کردہ اللہ تعالی ایشان را برای ترس عذاب الٰہی سوم اینکہ وہر آئینہ زندگی من قسم من است کہ ہر آئینہ بتحقیق داخل کرد پدر تو وفاروق او بموجب رحیقی کہ کردند کہ ایشان زاد در آنجا دفن کنند بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بہ نزدیکی ایشان با وآزار را ورعایت نکردند از جملہ حق رسول علیہ السلام آنچہ را کہ امر کردہ ایشان را اللہ تعالی بآن بہ زبان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ رسول علیہ السلام گفتہ کہ اللہ تعالی صاحب حرمت کردہ از امور متعلق بمومنان بر حالیکہ مردگان باشند آنچہ را کہ صاحب کردہ آنرا از امور متعلقہ بمومنان بر حالیکہ زندگان باشند مراد اینست کہ چنانچہ حضرت رسول یعنی مکانیکہ رسول در آن باشد در زمان حیات صاحب حرمت است وتعظیم آن مامور بہ است حضرت رسول یعنی مکان دفن او صاحب حرمت است ای عائشہ کہ اگر میبود اینکہ کراہت کردی آن را کہ دفن حسن است نزد پدرش صلوات اللہ علیہما جائز بر ما میان ما ومیان اللہ تعالی ہر آئینہ میدانستی کہ او البتہ مدفون میشود ہر چند کہ خاک آلودہ شود بینی کہ خوار شوی خواہی نخواہی **اصل** قال ثم تکلم محمد بن الحنفیة وقال یا عائشة یوما علی بغل ویوما علی جمل فما تملکین نفسك ولا تمکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیة هؤلاء الفواطم یتکلمون فی کلامك فقال لها الحسین وانی تبعدین محمدا من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمة بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة بن حجر بن عبد معیص بن عامر فقالت عائشة للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی الحسین علیه السلام الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع **شرح** ناصب یوما مجرور است کہ خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت علی بغل یوما الفواطم جمع فاطمہ متعارف است در عرب ودر بعض عجم منسوبان شخصی را باسم جمع باسم آن شخص مینامند ودر صورت جمع واگر مفرد باشد باسم معرف آن شخص مینامند تبعد بن از باب تفعیل است فا در فوالله جزای شرط محذوف است بتقدیر وان اردت محض الاسم فوالله مقصود در این جواب اینست کہ اگر منع تو مبنی بر عدم نسبت او باولاد فاطمہ است پس غلط است چہ او مراد در اولاد فاطمہ است واگر مبنی بر شرف اولاد فاطمہ بنت رسول است بسبب این ولادت پس غلط است چہ ولادت از کسی موجب شرف نیست ہر چند کہ از انبیا واوصیا باشد بلکہ شرف آدمی منحصر است در تقوی چنانچہ اللہ تعالی گفتہ در سورۂ حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس ولادت از فاطمہ محض اسمی است باعث شرف نیست واگر محض اسم میخواہی پس بغیر فاطمہ او را از ایشان است الخصم بفتح خاء بانقطہ وکسر صاد وفوق در مجادلہ با خصم یعنی امام محمد باقر

گفت بعد از آن سخن گفت محمد بن الحنفیه رضی الله عنه و گفت تو روزی بر اشتر سواری اشارت است بقوت کلام
امام حسین علیه السلام بسیار و عائشه انداختن جنگ جمل است چه محمد بن حنفیه در آن جنگ لشکرهای عائشه را
بضرب شمشیر برهم زد پس صاحب نمیتوانی کرد نفس خود را و صاحب نمیتوانی کرد زمین را بسبب عداوت
تو بنی هاشم را یعنی که از بسکه عداوت داری با ایشان در زمین قرار نداری امام محمد باقر علیه السلام گفت
پس عائشه روی آورد برو پس گفت ای پسر حنفیه ایشان فاطمیان اند سخن میگویند پس چیست
سخن تو یعنی که تو سخن بگو چون از اولاد فاطمه نیستی پس گفت او را حسین علیه السلام و کجا دور میکنی
مرا از اولاد فاطمه بنت رسول الله اگر محض اسم نخواهی پس بخدا قسم که بتحقیق زائیده او را سه فاطمه
یکی فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم که زن عبد المطلب و مادر ابو طالب و عبد الله پدر پیغمبر
از جمله اولاد عبد المطلب است و دیگرے فاطمه بنت اسد بن هاشم که مادر امیر المومنین است و دیگری
فاطمه بنت زائده بن الاصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر پس گفت عائشه حسین علیه السلام
دور کنید پسر خود را دانه ساز بد او را که بدرستی که شما جمعی صاحب خصم و قوت در زبان آید حریف شما نمیتوان
شد امام محمد باقر علیه السلام گفت پس رفت حسین علیه السلام بسوی قبر مادرش بعد از آن بیرون برد حسن را
از سر قبر مادرش پس دفن کرد او را در بقیع

باب شصت و هفتم اصل باب الاشارة والنص على علي بن الحسين صلوات الله عليهما

شرح این باب اثبات امامت و نص بر امامت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما
است در این باب چهار یا سه حدیث است **اول اصل** عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الحسين بن علي عليهما السلام لما حضره الذي حضره دعا ابنته الكبرى فاطمة
ابنة الحسين عليه السلام فدفع اليها كتابا ملفوفا و وصية ظاهرة وكان علي بن الحسين عليهما السلام
مبطونا معهم لا يرون الا انه لما به فدفعت فاطمة الكتاب الى علي بن الحسين عليهما السلام
ثم صار والله ذلك الكتاب الينا يا زياد **شرح** مضمون این بیان شد در شرح حدیث ششم
باب شصت و چهارم **اصل** قال قلت ما في ذلك الكتاب جعلني الله فداك قال فيه
والله ما يحتاج اليه ولد آدم منذ خلق الله آدم الى ان تفنى الدنيا والله ان فيه الحدود
حتى ان فيه ارش الخدش **شرح** ابو الجارود که اسم او زیاد است گفت گفتم چیست در آن
کتاب گردانا د مرا الله تعالی فدای تو امام گفت در آن بخدا قسم هر چیزی است که محتاج بدانستن آن میشوند
فرزندان آدم از وقتیکه خلق کرده الله تعالی آدم را تا فنای دنیا بخدا قسم که بدرستی که
در آن کتاب جمیع سیاستها است تا آنکه در آن هست غرامت خراشی که کسی در پوست دیگرے کند

دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما حضر الحسین علیه السلام ما حضره دفع وصیته
الی ابنته فاطمة ظاهرة فی کتاب مدرج فلما ان کان من امر الحسین علیه السلام ما کان دفعت
ذلک الی علی بن الحسین قلت له فما فیه یرحمک الله فقال ما یحتاج الیه ولد آدم منذ
کانت الدنیا الی ان تفنی شرح فی کتاب مدرج یعنی صحیفه است المدرج بصیغه اسم مفعول باب تفعل
و تفعیل پیچیده شده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر شد حسین علیه السلام را مرگ
که حاضر شد سپرده وصیت خود را یعنی آنچه معین وصی خود را بسوی دختر خود فاطمه بعنوانی که اشتباهی در آن
وصیت نبود و با کتابی که پیچیده شده بود پس وقتیکه شد از کار حسین علیه السلام آنچه شد بهانوقت سپرده
فاطمه آن کتاب را بسوی علی بن الحسین راوی گفت گفتم امام را پس چیست در آن کتاب رحمت کناد ترا
الله تعالی پس گفت آنچه محتاج میشوند بسوی او فرزندان آدم از وقتیکه بهم رسید دنیا تا وقتیکه فنا شود
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الحسین بن علی علیه السلام لما سار الی
العراق استودع ام سلمة رضی الله عنها الکتب والوصیة فلما رجع علی بن الحسین علیه السلام
دفعتها الیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
حسین بن علی علیهما السلام وقتیکه رفت بجانب کوفه بامانت داد ام سلمه را رضی الله عنها کتابهای خود
و تعیین وصی خود را پس چون برگشت علی بن الحسین از جانب کوفه تسلیم کرد ام سلمه کتب را بسوی
او و مراد بکتب غیر جامعه است بقرینه حدیث سابق و فی نسخة الصفوانی تتمیم این از زیادتی کاتبان
است و مراد این است که حدیث آینده در جمیع نسخ کافی نیست بلکه در نسخه از کافی که نزد صفوانی بوده است
بیان صفوانی می آید در باب هفتاد و سوم چهارم اصل عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال والله
انی جالس عند علی بن الحسین علیه السلام و عنده ولده اذ جاء جابر بن عبد الله الانصاری فسلم
علیه ثم اخذ بید ابی جعفر علیه السلام فخلا به فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
اخبرنی انی سادرک رجلا من اهل بیته یقال له محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاذا ادرکته
فاقرأه منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابو جعفر علیه السلام فجلس مع ابیه علی بن الحسین
و اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر علیهما السلام ای شیء قال لک جابر بن عبد الله
الانصاری فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی
اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقرأه منی السلام فقال له هنیئا لک یا بنی ما خصک الله
به من رسوله من اهل بیتک لا تطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک
کیدا کما کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام شرح هنیئا بفتح و کسر نون
و سکون یای دو نقطه در پائین و همزه منصوب است تا خبر کان محذوف باشد بتقدیر کان هنیئا و جمله

و جائیه است یا موصوله اسم کان است و خبر او خبر شده به لفظ روایت است از قلیح بضم فا و فتح لام و سکون یای دو نقطه در پایین و حای بی نقطه ابن ابی بکر الشیبانی بفتح شین با نقطه گفت که نحو خسمیم که بدرستیکه من هر آئینه نشسته بودم نزد علی بن الحسین علیهما السلام و نزد او پسران او بودند که آمد نزد او جابر بن عبد الله الانصاری پس سلام کرد بر او و بعد از آن گرفت دست امام محمد باقر علیه السلام را پس بخلوت رفت با او پس گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد مرا که من البته خواهم دریافت مردی را از اهل بیت رسول علیه السلام که گفته میشود او را محمد بن علی و کنیت داده میشود ابو جعفر پس وقتیکه دریافتی او را برسان از جانب من سلام را بوی گفت و رفت جابر و برگشت ابو جعفر علیه السلام پس نشست با پدرش و برادرانش پس چون نماز مغرب کرده شد علی بن الحسین ابو جعفر را گفت چه چیز گفت ترا جابر بن عبد الله الانصاری پس گفت که گفت بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی تو البته خواهی دریافت مردی را از اهل بیت من که نام او محمد بن علی است کنیت داده میشود ابو جعفر پس بخوان او را از جانب من سلام پس گفت او را پدرش مبارکباد ترا ای پسرک من آنچه مخصوص کرده ترا الله تعالی بآن از جانب رسول او از میان اهل بیت خود مراد باهل بیت اینجا برادران است که ده کس بودند زید و عمر و عبد الله و حسن و حسین و اصغر و عبد الرحمن و سلیمان و محمد اصغر و علی و آنگاه دکن برادرانست برابر این پس باعث کید ایشان شود برای تو کیدی عظیم چنانچه کید کردند برادران یوسف برای یوسف علیه السلام مخفی نماند که اولاد یعقوب دوازده بودند و ده پسر کید کردند با یوسف اولاد علی بن الحسین یازده پسر بودند پس تو زده پسران اهل کید نیز شبیه است و این حدیث مناسب این باب نیست و ایضا منافات دارد با آنچه

می آید در حدیث سوم مولد ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام

باب شصت و هشتم اصل باب الاشارة والنص علی ابی جعفر علیه السلام

شرح این باب اشارت بامامت و نص بر ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابراهیم بن ابی البلاد و عن اسمعیل بن محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین عن ابی جعفر قال لما حضر علی بن الحسین علیهما السلام الوفاة قبل ذلک اخرج سفطا و صندوقا عنده فقال یا محمد علیه السلام احمل هذا الصندوق قال فحمل بین اربعة فلما توفی جاء اخوته یدعون فی الصندوق فقالوا اعطنا نصیبنا فی الصندوق فقال والله ما لکم فیه شیء ولو کان لکم فیه ما دفعه الی وکان فی الصندوق سلاح رسول الله صلی الله علیه و کتبه **شرح** چون ابراهیم پیش از زمان ابی جعفر ثانی بوده مراد بابی جعفر نمیتواند بود که ابی جعفر ثانی باشد پس ضمیر قال راجع باسمعیل است

واز انجا تا آخر نقل بالمعنی است و الایجاز اخوتہ احرق بیبا لست و بجای فقال فقلت بیبالست و میتواند بود کہ عن ابی جعفر بمعنی نقل حکایت ابی جعفر باشد بل آنکہ ابی جعفر داخل سند حدیث باشد و برای این تقدیر ضمیر قال لما نیز راجع باسمعیل خواہد بود و قبیل متعلق باخراج است مشار الیہ ذلک وفاست و ذکر قبیل ذلک افادہ تاخر حبر اخراج و اتصال آن بوفاست و میتواند بود کہ قبیل بصیغہ تصغیر باشد واز کاتبان سہوی شدہ باشد السفط بفتح سین بی نقطہ و فتح فا و طای بی نقطہ جوال ذکرا و برای اشعار این است کہ صندوق بودا مالی چوب بود و شبیہ بجوال بود چنانچہ آنرا جوال نیز میتوان گفت محمل بصیغہ مجہول است بیعنی روایتست از ابراہیم از اسمعیل از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چون حاضر شد علی بن الحسین علیہما السلام نزد وفات بیرون آورد پیش از وفات جوالی یا صندوقی را کہ نزد او بود پس گفت مرا ای محمد بردار این صندوق را اسمعیل گفت پس برداشتہ شد صندوق میان چہار کس چسبیدند و برداشتند پس چون گذشتہ شد از دنیا علی بن الحسین آمدند برادران با امام محمد باقر علیہ السلام دعوی میکردند در باب صندوق باین روش کہ گفتند بدہ ما را حصہ ما در صندوق ما پس امام محمد باقر علیہ السلام گفت بخدا قسم کہ نیست شما را در آن چیزی از حق و اگر می بود شما را در آن چیزی نمیداد آنرا بمن و بود در صندوق سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و کتابہای او حدیث دوم

احمد لما حضر علی بن الحسین علیہ السلام الوفاۃ وھو فی الموت وھم مجتمعون عندہ ثم التفت الی محمد بن علی فقال یا محمد ھذا الصندوق اذھب بہ الی بیتک وقال اما انہ لم یکن فیہ دینار ولا درھم ولکن کان مملوا علما اشتری سم نگاہ کرد علی بن الحسین بسوی پسران خود و او در کار مرگ بود و ایشان جمع بودند نزد او و بعد از آن نگاہ کرد بسوی امام محمد باقر علیہ السلام پس گفت ای محمد این صندوق را ببر بخانہ خود راوی گفت آگاہ باش بدرستی کہ نبود در آن صندوق زر طلا و نہ نقرہ و لیکن بود پر از علم سیوم احمد عن الحسین بن ابی العلاء عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال سمعتہ یقول ان عمر بن عبد العزیز کتب الی ابن حزم ان یرسل الیہ بصدقۃ علی وعمر وعثمان وان ابن حزم بعث الی زید بن الحسن وکان اکبرھم فسالہ الصدقۃ فقال زید ان الوالی کان بعد علی الحسن وبعد الحسن الحسین وبعد الحسین علی بن الحسین وبعد علی ابن الحسین محمد بن علی فابعث الیہ فبعث ابن حزم الی ابی فارسلنی ابی بالکتاب الیہ حتی دفعتہ الی ابن حزم فقال لہ بعضنا یعرف ھذا ولد الحسن قال نعم کما یعرفون ان ھذا لیل ولکنھم یحملھم الحسد ولو طلبوا الحق بالحق لکان خیرا لھم ولکنھم یطلبون الدنیا شرح الصدقۃ بفتح صاد بی نقطہ و فتح دال بی نقطہ آنچہ در راہ خدا دہند و مراد اینجا موقوفات است و مراد عمر بن عبد العزیز از رسانیدن صدقات رسانیدن تفصیل موقوفات است

تا اگر چیزی از تصرف وقف بیرون رفته باشد احقاق حق کند اصل از باب قریب بر داشتن چیزی از جایی یعنی روایتست از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از او که میگفت بدرستیکه عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بود نوشت بسوی ابن حزم که حاکم مدینه بود از جانب او که فرستد بسوی او مکتوبی که در آن تفصیل موقوفات علی علیه السلام باشد و مکتوبی که در آن تفصیل موقوفات عمر باشد و مکتوبی که در آن تفصیل موقوفات عثمان باشد که بدرستی ابن حزم برای مکتوب تفصیل موقوفات علی علیه السلام فرستاد بسوی زید بن الحسن علیه السلام که پسر زاده امام حسن علیه السلام بود و بود زید بزرگتر از او و علی بحسب سن پس طلبید از او آن مکتوب را پس گفت زید بدرستیکه بر سر چه علی بر آن حاکم بود بعد از علی حسن بود و بعد از حسن حسین بود و بعد از حسین علی بن الحسین بود و بعد از علی بن الحسین محمد بن علی است پس بفرست بسوی او که کتب علی جمیع نزد او ست پس فرستاد ابن حزم بسوی پدرم برای طلب آن مکتوب پس بفرستاد برای عمر بن عبد العزیز گفت امام جعفر صادق علیه السلام را الدغی ایران یا که می شناسند این ترتیب و البیان را او لاد امام حسن علیه السلام گفت آری چنانچه می شناسند که این شب است ظاهر اینست که این گفتگو در شب بود ولیکن ایشان را از جای خود حسد یا یعنی که مرتکب حسد می شوند و اگر طلب میکردند بکار آمدی دنیا یا بسبب بکار آمدی ائمه هر آینه می بود بهتر برای ایشان ولیکن طلب میکنند دنیا را اگر چه بغیر حق و خواه باطل و لهذا دعوی امامت برای خود می کنند **اصل** عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان عمر بن عبد العزیز کتب الی ابن حزم ثم ذکر مثله الا انه قال بعث ابن حزم الی زید بن الحسن وکان اکبر من ابی علیه السلام **ترجمه** روایتست از ابن ابی یعفور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستیکه عمر بن عبد العزیز نوشت بسوی ابن حزم بعد از آن ابن ابی یعفور ذکر کرد مثل آنچه حسین بن ابی العلاء ذکر کرد مگر اینکه گفت فرستاد ابن حزم بسوی زید بن الحسن و بود زید بزرگتر از پدرم در سن

باب شصت و نهم اصل باب الاشارة والنص علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما

شرح این باب اشارتست بامامت و نص کردن بر امامت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما است و در این باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی الصباح الکنانی قال نظر ابو جعفر علیه السلام الی ابی عبد الله علیه السلام یمشی فقال ترى هذا هذا من الذین قال الله عز وجل ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین **ترجمه** در سوره قصص چنین است نتلو علیک من نبإ موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون

ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم انه
کان من المفسدین ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض
ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون در این آیت چند احتمال هست از انجمله موافق
این حدیث هست اینکه بالحق حال هست از نبأ واخر از هست از اینکه غرض قصه خوانی باشد لقوم حال
دیگر هست از نبأ وتوضیح حق بودن آیت ومراد لقوم ائمه هدی اند که بعد از نزول آیت بهم رسیده اند
اگر مضارع یؤمنون بمعنی استقبال باشد واگر اعم از حال واستقبال باشد جمیع ائمه داخل اند
ان فرعون تا آخر استیناف بیانی هست ونرید تا آخر عطف بر ان فرعون هست ولف ونشر مرتب هست
چه ان فرعون بیان نتلو علیک من نبأ موسی وفرعون هست ونرید بیان بالحق لقوم یؤمنون
هست ماضی بودن استضعفوا النسبت بزمان ان نمن هست نه زمان نزول آیت الاستضعاف
کوچک شمردن بزرگ ونجعلهم ائمة بمعنی ولنظهر امامتهم علی جمیع الخلائق هست ونجعلهم الوارثین بنا بر انست
که وارث بودن آخر ائمه بجای وارث بودن جمیع آبای او نیز هست بلکه بجای وارث بودن جمیع ائمه
از آدم تا انقراض دنیا چه امام آخر مصدق جمیع ایشانست ونری مبنی بر رجعت در زمان قائم آل محمد است
ومیتواند بود که در آخرت باشد فرعون وهامان عبارت از امام اول ودوم اهل ضلالت است
که بنای کج از ایشان است ضمیر منهم اگر راجع بفرعون وهامان وجنودهما است بمعنی اینست که از جانب
ایشانست بجبر کسی نیست واگر راجع بالذین است بمعنی اینست که اهل حق انتقام از ایشان میکشند
یعنی میخوانیم بر تو بعض خبر موسی وفرعون را بعنوان کار آمدنی برای قومی که ایمان می آورند
برب العالمین بیان اینها آنکه بدرستی که فرعون قوی شد در زمین وگردانید اهل زمین را چند طائفه
فرمانبردار خود خواه برضا وخواه بجبر در حالیکه ضعیف میشمرد طائفه از ایشان را که بنی اسرائیل باشند
بیان این آنکه ذبح میکرد پسران ایشان را یعنی که امر بذبح ایشان میکرد وزنان ایشان را یعنی
که حکم بعدم ذبح دختران میکرد تا بزرگ شوند وخدمت کنند لشکر خود بخشند بدرستیکه او بود از اهل فساد
ومیخواهیم که انعام کنیم بر جماعت آنها که ضعیف شمرده شدند در زمین وگردانیم ایشان را امامان خلائق وگردانیم
ایشان را وارثان روی زمین وتمکین کنیم برای ایشان در زمین لشکر واسباب ونمائیم فرعون وهامان
ولشکرهای ایشان را از ایشان آنچه از آن احتراز میکردند که استقلال اهل حق وکشته شدن وخواری
اهل باطل باشد یعنی روایتست از ابو الصباح کنانی گفت نگاه کرد امام محمد باقر بسوی امام جعفر صادق
علیه السلام که میرفت پس گفت که می بینی این را این از جمله جماعتی است که الله عز وجل برای ایشان
گفته در سوره قصص ومیخواهیم که انعام کنیم بر جمعی که ضعیف شمرده شدند در زمین وگردانیم
ایشان را امامان وگردانیم ایشان را وارثان روی زمین دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لما حضرت ابی الوفات قال یا ابا جعفر اوصیک باصحابی خیرا قلت جعلت فداک واللہ لادعنہم
والرجل یکون منہم فی المصر فلا یسال احدا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت وقتی کہ حاضر شد پدرم را وفات گفت ای جعفر سفارش میکنم ترا بیاران من نیکوئی را
گفتم قربانت شوم بخدا قسم کہ میگذارم ایشان را در شہر پس طلب نکند از ہیچکس یعنی کہ در مال
مستغنی باشد و در علم نیز **سوم اصل** سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول ان من سعادۃ
الرجل ان یکون لہ الولد یعرف فیہ شبہ خلقہ وخلقہ وشمائلہ وانی لاعرف من ابنی
ہذا شبہ خلقی وخلقی وشمائلی یعنی ابا عبد اللہ علیہ الصلوۃ والسلام **شرح** یعرف بصیغہ مجہول
معلوم باب ضرب است الشبہ بکسر شین بانقطہ وبفتح شین وفتح با مثل الخلق بفتح خاے بانقطہ
وسکون لام شکل الخلق بضم خا وسکون وضم لام مروت ودینداری و مانند آنہا از طبائع
نفسانی الشمائل جمع شمال بکسر شین بانقطہ کیفیت گفتگو وحرکات وسکنات و مانند آنہا از طبائع
جسمانی یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیہ السلام کہ میگفت از جملہ خوشحالی مرد مومن اینست کہ بودہ
باشد او را پسری کہ شناسند در او مثل شکل خود و مثل طبیعت نفسانی خود و مثل طبائع جسمانی
خود را و بدرستی کہ من ہر آئینہ میشناسم از این پسرم مثل شکل خود و طبیعت نفسانی خود و طبائع جسمانی
خود را اینجا است و این اشارت بامام جعفر صادق ع است **چہارم اصل** کنت عند ابی جعفر علیہ السلام
فاقبل جعفر علیہ السلام فقال ابو جعفر علیہ السلام ہذا خیر البریۃ او اخیر **شرح** بودم نزد
امام محمد باقر علیہ السلام پس آمد امام جعفر صادق ع پس گفت امام محمد باقر علیہ السلام این بہترین مخلوقات
است مراد بعد از خود است راوی شک کردہ کہ بلفظ خیر گفت یا بلفظ اخیر کہ موافق لغت بعض
اہل عراق است **پنجم اصل** کنت عند ابی جعفر علیہ السلام فاقبل جعفر علیہ السلام
فقال ہذا خیر البریۃ **شرح** این ظاہر است از سابق **ششم اصل** کنت قاعدا عند ابی جعفر
علیہ السلام فاقبل جعفر ع فقال ابو جعفر ع ہذا خیر البریۃ **شرح** گذشت **ہفتم اصل**
عن جابر بن یزید الجعفی عن ابی جعفر علیہ السلام قال سئل عن القائم علیہ السلام فضرب بیدہ
علی ابی عبد اللہ علیہ السلام فقال ہذا واللہ قائم آل محمد قال عنبسۃ فلما قبض ابو جعفر
علیہ السلام دخلت علی ابی عبد اللہ علیہ السلام فاخبرتہ بذلک فقال صدق جابر ثم قال
لعلکم ترون ان لیس کل امام ہو القائم بعد الامام الذی کان قبلہ **شرح** روایتست از جابر
بن یزید جعفی از امام محمد باقر علیہ السلام جابر گفت پرسیدہ شد امام علیہ السلام از ایستادگی کنندہ
بکار امامت پس زد دست خود را بر امام جعفر صادق علیہ السلام پس گفت این بخدا قسم ایستادگی کنندہ
آل محمد است علیہم السلام گفت عنبسہ پس چون گرفتہ شد از دنیا امام محمد باقر علیہ السلام داخل شدم

بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلام پس خبر داد مرا و او را بآنچه جابر نقل کرد پس گفت راست گفته جابر
بعد از آن گفت شاید گمان برید که نیست هر امامی از ما ایستادگی کننده بعد از امامی که بوده پیش
از او مراد او نیست که قائم اینجا بمعنی امام آخر نیست بلکه شامل جمیع ائمه است باعتبار اینکه ایستادگی
بکار امامت و دین را بیان خود میکنند یا باعتبار اینکه امام آخر جمیع روی زمین را بجای تسخیر البشا السنة
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب هشتم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ابی
علیه السلام استودعنی ما هناک فلما حضرته الوفاة قال ادع لی شهودا فدعوت له اربعة
من قریش فیهم نافع مولی عبد الله بن عمر فقال اکتب هذا ما اوصی به یعقوب بنیه یا بنی ان الله اصطفی
لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون واوصی محمد بن علی الی جعفر بن محمد وامره ان یکفنه
فی برده الذی کان یصلی فیه الجمعة وان یعممه بعمامته وان یربع قبره ویرفعه اربع
اصابع وان یحل عنه اطماره عند دفنه ثم قال للشهود انصرفوا رحمکم الله فقلت له یا ابت
بعد ما انصرفوا ما کان فی هذا بان تشهد علیه فقال یا بنی کرهت ان تغلب وان یقال انه لم یوص
الیه فاردت ان تکون لک الحجة **شرح** ما هناک عبارت از کتب و سلاح امامت است نافع بن سرجس
بفتح سین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و کسر جیم و سین بی نقطه دیلمی از مشهورین محدثین مخالفین است
البرد بضم بای یک نقطه و سکون رای بی نقطه و دال بی نقطه جامه ایست راه راه بعض الاطمار جمع طمر
بکسر طای بی نقطه و سکون میم و رای بی نقطه جامه کهنه ضمیر اطماره راجع بجعفر است و اگر راجع
بمحمد باشد مراد به اطمار اینجا اکفان است چون بعض آنها بیشتر کار فرموده شده بوده تا در یا ابت
تای سکت است و ما قبل آن مفتوح است ما استفهامیه با آن متعلق بکان است تشهد از باب افعال
است تغلب بصیغه مجهول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق گفت بدرستیکه پدرم بامانت داد مرا
آنچه بود از اسباب امامت پس چون حاضر شد او را وفات گفت بخوان برای من گواهی چند را
پس خواندم برای او چهار کس را از قریش در میان ایشان بود نافع غلام عبد الله بن عمر که از
قریش نبود پس گفت بنویس که این آنست که وصیت کرد بآن یعقوب در وقت فوت برای تعیین
یوسف بوصایت پسران خود را که ای پسران من بدرستی که الله تعالی انتخاب کرده برای شما
دین اسلام را پس نمیرید البته مگر بر حالی که پیرامون شرک نگردیده باشید اشارتست بآیت
سورة البقره باین که عدم قبول وصی موجب حکم بطلان نوشته است و وصیت کرد محمد بن علی بسوی جعفر بن محمد
برای امامت و امر کرد او را باینکه کفن کند او را در برد او که میکرد در آن نماز جمعه را یعنی که برد لباس
جمعه او بود و باینکه عمامه کند او را بعمامه او و باینکه چهار گوشه کند قبر او را و از زمین بلند کند بقدر
چهار انگشت و باینکه بگشاید از خود جامههای کهنه خود را یعنی که بندهای جامههای خود را بگشاید

ودفن کند و قبر او را ولیعهد این آن گفت گویا انرا ابر گرد پدر رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتم او را ای پدرم
بمصلحت بودم را این وصیت آخر که در باب کفن و دفن کردی بوسیلهٔ اینکه گواه گیری بر آن بر آن وصیت
آنرا پس میکردم بی وصیت نیز پس گفت ای پسر که من کراهت کردم از اینکه مغلوب بشوی و اینکه گفته شود
بدرستی که وصیت کرده نشد بسوی او در باب امامت پس خواستیم که برای امامت تو حجتی باشد مراد
مقصود اصلی اشهاد بر وصیت اول بود و ضم آخر برای تقیه بود چه اگر بی ضمیمه باشد مذکور صریح میشود
نزد پادشاه ظالم و مضمون این حدیث می آید در حدیث دوم باب هشتاد و هشتم

باب هفتادم اصل باب الاشارة والنص علی ابی الحسن موسی ع

شرح این باب بیان اشارت بامامت و نص بر امامت ابوالحسن اول امام موسی کاظم علیه السلام است
در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام خذ بیدی من النار
من لنا بعدک فدخل علیه ابو ابراهیم علیه السلام و هو یومئذ غلام فقال هذا صاحبکم
فتمسک به **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را دستگیر من کن مرا نگاه داشتن از آتش دوزخ کیست
برای امام بعد از تو پس داخل شد بر او امام موسی کاظم علیه السلام و او در آن روز پسر بود پس گفت
این صاحب امارت شماست پس دست باو زن **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال
قلت له اسأل الله الذی رزق اباک منک هذه المنزلة ان یرزقک من عقبک قبل الممات
مثلها قال قد فعل الله ذلک قال قلت من هو جعلت فداک فاشار الی العبد الصالح و هو
راقد فقال هذا الراقد و هو غلام **شرح** مضمون این نزدیک است بانچه گذشت در حدیث اول باب
شصت و یکم **سوم اصل** حدثنی ابو علی الارجانی الفارسی عن عبدالرحمن بن الحجاج قال سألت
عبدالرحمن فی السنة التی اخذ فیها ابوالحسن الماضی علیه السلام فقلت له ان هذا
الرجل قد صار فی ید هذا و ما ندری الی ما یصیر فهل بلغک عنه فی احد من ولده شیء
فقال لی ما ظننت ان احدا یسألنی عن هذه المسئلة دخلت علی جعفر بن محمد علیه السلام
فی منزله فاذا هو فی بیت کذا فی داره فی مسجد له و هو یدعو و علی یمینه موسی بن جعفر یؤمن
علی دعائه فقلت له جعلت فداک قد عرفت انقطاعی الیک و خدمتی لک فمن ولی الناس بعدک
فقال ان موسی قد لبس الدرع و ساوی علیه فقلت له لا احتیاج بعد هذا الی شیء **شرح** ظاهر
این حدیث موافق مذهب واقفیه است بنابر آنچه گذشت در حدیث اول باب سی و هشتم که و قالوا من
از ابسها لامة النشابة الیه پس ظاهر اینست که فقلت له لا احتیاج عبارت ابو علی باشد و ضمیر راجع
بعبدالرحمن باشد لیکن ظاهر نقل مصنف رحمه الله تعالی این حدیث را در این باب اینست که مراد در حدیث سابق
درع ذات الفضول باشد و مراد در این حدیث درعی دیگر باشد و موافق این می آید در حدیث ششم باب نود و دوم

برای تطبیق جواب و سؤال میگوییم ظاهر اینست که ابو علی و سائر شیعه این مضمون را از امام موسی ع
در حق امام رضا علیه السلام شنیده باشند و ابو علی تمهید النسبة باشد که این دلیل امامت است و عبد الرحمن
شبیه بر آن گروه باشد بسبب این نقل پس ظاهر اینست که نقلت فی الاحتجاج عبارت عبد الرحمن باشد
و ضمیر له راجع بجعفر بن محمد باشد و مؤید این آنکه شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد گفته و روی ابو علی
الارجانی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال دخلت علی جعفر بن محمد تا آخر حدیث و در حق مولانا محمد امین رحمه الله
برای تطبیق گفته که گویا که در تتمه این حدیث جواب در حال امام رضا علیه السلام بوده و مصنف نقل نکرده
در این باب برای عدم ضرورت بعضی حکایت کرده الابو علی ارجانی فارسی از عبد الرحمن بن الحجاج گفت پرسیدم عبد الرحمن
در سالی که محبوس شده در آن امام موسی کاظم علیه السلام باین مرد شتی که گفتم او را بدرستی که این مرد تحقیق گرفته
در دست این مرد یعنی هارون است یا مراد سندی بن شاهک است تو امید داری که بموسی چه خواهد کرد پس
آیا رسیده خبر از او در یکی از پسران او که دلالت کند بر اینکه کدام امام است پس گفت مرا گمان نداشتم
که برسد مرا از این مسئله بعد از آنکه شنیده باشد خواه از امام موسی کاظم که دریغ را از امام رضا پوشیده در است
شده بر او بیان این آنکه داخل شدم بر مجلس جعفر بن محمد علیه السلام در منزل وی پس ناگاه او در خانه بود
چنین در سرای خود در مسجدی که او را بود و او دعا میکرد و بر دست راست او موسی بن جعفر آمین میگفت
بدعای او پس گفتم او را قربانت شوم تحقیق شناختی یگانگی مرا بسوی تو و خدمت مرا برای تو پس کیست
اولی بتصرف در مومنان از خود شان بعد از تو پس گفت بدرستی که موسی پوشیده زره رسول الله
آمد بر او پس گفتم او را احتیاج ندارم بعد از این بسوی چیزی دیگر که دلیل امامت موسی باشد
مراد عبد الرحمن اینست که پس شما نیز احتیاج باین سؤال ندارید در باب امام رضا علیه السلام **چهارم**
اصل عن المفضل بن عمر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل ابو ابراهیم علیه السلام
وهو غلام فقال استوص به وضع امره عند من تثق به من اصحابك **شرح** روایتست از مفضل
بن عمر گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل شد امام موسی کاظم علیه السلام و او
هنوز پسر بود پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت مرا استفارش کن برای فرزندانت **پنجم اصل**
حدثنی اسحق بن جعفر قال کنت عند ابی یوما فسأله علی بن عمر بن علی فقال جعلت فداك الی
من نفزع ویفزع الناس بعدك فقال الی صاحب الثوبین الاصفرین والغدیرتین یعنی الذؤابتین
وهو الطالع علیك من الباب یفتح البابین جمیعا بیده فما لبثنا ان طلعت علینا کفان آخذة
بالبابین ففتحهما ثم دخل علینا ابو ابراهیم علیه السلام **شرح** الغدیرة بفتح غین با نقطه و کسر
دال بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه و تای تأنیث است الذؤابة بضم ذال با نقطه و فتح همزه
والف و بای یک نقطه و تای تأنیث گیسوی که در طرف سر است از پیش گوش یا گوش دیگران بفتح همزه

وتخفیف نون الیه سرعت است آخذه بفتح همزه وسکون خای با نقطه و ذال با نقطه و تای وحدت یا منصوبست
بر مفعول اطلقت یا بمصدر بمعنی اسم فاعلست و منصوبست بر حال از گفتن و افراد باعتبار آنست که اصل
آن مصدر است یعنی حکایت کرد مرا اسحق بن جعفر گفت بودم نزد پدرم امام جعفر صادق علیه السلام
روزی پس پرسید او را علی بن عمر بن علی باین روش که گفت قربانت شوم بسوی که پناه بریم و پناه برند
مردم ما زنو و مشکلات پس گفت بسوی صاحب دو جامه زرد و دو قدبره ... است و گیسوی پیش سر را
او است که طلوع میکند بر تو ازین در و میگشاید در را بهره و دست خود پس درنگ نکردیم ما مگر هماندم طلوع
راد و دست برای اینکه یکبار گرفت دو تای در را پس گشود آن دو تا را بعد از آن و داخل شد بر ما امام
موسی کاظم **ششم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال له منصور بن حازم
بابي انت وامي ان الانفس يغدى عليها ويراح فاذا كان ذلك فمن فقال ابو عبد الله عليه السلام
اذا كان ذلك فهو صاحبكم وضرب بيده على منكب ابي الحسن عليه السلام الايمن فيما اعلم
وهو يومئذ خماسي وعبد الله بن جعفر جالس معنا **شرح** يغدى بغين با نقطه و دال بی نقطه
بصیغه مجهول مضارع غائب معتل اللام واوی است از باب نصر علیها نائب فاعل است یراح براء بی
نقطه و حای بی نقطه بصیغه مجهول غائب معتل العین واوی باب نصر است و نائب فاعل مقدر است برای
اکتفای سابق من استفهامیه است و مبتدا است و خبر آن محذوف است بتقدیر صاحبها اعلم اینجا بمعنی
ظن است الخماسی بضم خای با نقطه کسی که قد او پنج شبر باشد و کسی که پنج ساله باشد یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت او را منصور بن حازم پدرم فدای تو باد و مادرم بدرستیکه نفوس
انسان محل تردد ملک الموت است صبح و شام کنایه است از ... وام پس اگر شود آن پس کیست صاحب
امر شما پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام وقتی که شود آن پس او صاحب امر شما است و زد دست خود را بر دوش
راست امام موسی کاظم در آنچه گمان دارم یعنی که بیقین نمیدانم که دوش راست بود یا چپ و امام موسی
کاظم در این وقت پنج شبر بود و عبد الله بن جعفر که دعوی امامت برای خود کرد نشسته بود در آن
مجلس با ما **هفتم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ان كان كون ولا اراني الله
ذلك فبمن ائتم قال فاومى بيده الى ابنه موسى قلت فان حدث بموسى حدث فبمن ائتم قال بولده
قلت فان حدث بولده حدث وترك اخا كبيرا وابنا صغيرا فبمن ائتم قال بولده ثم قال هكذا ابدا
شرح این مضمون گذشت در شرح حدیث پنجم باب شصت و سوم **اصل** قلت فان لم اعرفه
ولا اعرف موضعه قال تقول اللهم اني اتولى من بقي من حججك من ولد الامام الماضي فان
ذلك يجزيك انشاء الله تعالى **شرح** گفتم اگر نشناسم امام را و نشناسم که در کجا باشد مثل
زمان غیبت چه کنم گفت میگوئی خدایا بدرستی که من ولی خود میدانم کسی را که باقیمانده از ائمه که حجج تو اند

بر خلافتی از پسران امام گذشته بجهه پدر سیکه این کافیست در ایمان تو اگر خدا خواهد یا بمعنی که اگر تصدیق
این گفته وتجویز بحکم ظن نکنی ودر مشکلات ساکت باشی **هشتم اصل** ذکر ابو عبد الله
علیه السلام ابا الحسن وهو یومئذ غلام فقال هذا المولود الذی لم یولد فینا مولود اعظم برکة
علی شیعتنا منه ثم قال لا تجفوا اسمعیل **شرح** لا تجفوا بفتح تا بصیغه نهی باب نصر وضرب است الجفا و نقیض
و هو ضد وصلت بالضم تا بصیغه نهی باب افعال است الاجفاء بمعنی دور کردن یعنی دور کرد امام جعفر صادق
علیه السلام امام موسی کاظم را و او آنزمان صغیر بود گفت این مولودیست که متولد نشده درمیان اولاد ما
بزرگتر از روی نفع بر شیعه ما از او بعد از آن گفت را جفا مکنید اسمعیل را یعنی که از او دوری مکنید
یا او را اعلام مکنید این چون معلوم نیست که عمرش تا آنوقت باشد **نهم اصل** عن فیض بن المختار
فی حدیث طویل فی امر ابی الحسن علیه السلام حتی قال له ابو عبد الله علیه السلام هو صاحبک
الذی سالت عنه فقم الیه فاقر له بحقه فقمت حتی قبلت راسه ویده ودعوت الله عز وجل
له فقال ابو عبد الله علیه السلام اما انه لم یؤذن لنا فی اول منک قال قلت جعلت فداک
فاخبر به احدا فقال نعم اهلک وولدک وکان معی اهلی وولدی ورفقائی وکان یونس بن
ظبیان من رفقائی فلما اخبرتهم حمدوا الله فقال یونس لا والله حتی اسمع ذلک منه وکانت
به عجلة فخرج فاتبعته فلما انتهیت الی الباب سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول له وقد
سبقنی الیه یا یونس الامر کما قال لک فیض قال فقال سمعت واطعت فقال لی ابو عبد الله
علیه السلام خذه الیک یا فیض **شرح** در فقلت قول مقدر هست بتقدیر قال لقیت والاول
افعل التفضیل است یعنی اسبق لا بتقدیر لا لحقنی هسنا العجلة بفتح عین بی نقطه وفتح جیم شتاب ...
فاتبعته از باب افتعال است یعنی روایتست از فیض بن مختار در حدیثی دور و دراز در بیان امارت امام
موسی کاظم تا آنکه گفت فیض را جعفر صادق امام صاحب امارت تو هست که پرسیدی مرا از او پس برخیز
و برو بسوی او و اقرار کن بسوی او بحق ولایت بعد از من فیض گفت پس برخواستم تا آنکه بوسیدم سرش را
و دستش را و دعا کردم الله عز وجل را برای او پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام آگاه باش که بدرستی
که اذن داده نشده برای ما در بیان امارت او برای کسی دیگر پیش از تو مراد اینست که تا حال هیچ کس نگفتم
مخفی نماند که این وقتی بود که موسی علیه السلام در گهواره بود بقرینه آنچه می آید در حدیث یازدهم فیض گفت
گفتم قربانت شوم پس خبر دهیم با امارت او کسی را پس گفت خاصان خود را و پسران خود را و گروهی بودند با من
خاصان من و پسران من و رفیقان من و بود یونس بن ظبیان از جمله رفیقان من پس چون خبر دادیم
ایشان را حمد کردند الله تعالی را و گفت یونس اکتفا بر این نمیکنیم بخدا قسم تا بشنوم آنرا از او وبود یونس
شتاب زدگی پس بیرون رفت پس در پی او رفتم پس چون رسیدم بدر خانه شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام

که گفت یونس را برحالیکه بتحقیق پیش من رسیده بود یا وای یونس کار چنانست که گفت ترا فیض فیض گفت
پس یونس گفت شنیدم و اطاعت کردم پس گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام با خود گیر
یونس را اے فیض یعنی که ببر و ببر وید **دهم اصل** کان ابو عبد الله علیه السلام یلوم عبد الله
ویعاتبه ویعظه ویقول ما منعک ان تکون مثل اخیک فوالله انی لاعرف النور فی وجهه
فقال عبد الله لم الیس ابی وابوه واحدا وامی وامه واحدة فقال له ابو عبد الله علیه السلام
انه من نفسی وانت ابنی **شرح** ام درینجا عبارت از فاطمه بنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است
چون مشهور بوده که امامت در بنی فاطمه است یا یعنی اصل است و ابن طاؤس در کتاب ربیع الشیعه
بجاے وامی وامه واحدة روایت کرده که واصلی واصله واحد و مادر عبد الله و مادر موسیٰ ایشان یکی نبوده یعنی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام ملامت میکرد عبد الله بن جعفر را و تندی میکرد با او و نصیحت میکرد او را
و میگفت چه چیز مانع شد ترا از اینکه مثل برادر خود امام موسیٰ کاظم علیه السلام زاهد و ایمان باشی بیان این آنکه بخدا قسم که
هر آئینه من میشناسم نور ولایت را در روی او پس گفت عبد الله چرا یعنی اینکه این تفاوت از کجاست
آیا نیست پدر من و پدر او یکے و مادر من و مادر او یکے پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام
بدرستی که او از نفس من است و تو پسر منی مراد اینست که او فرزند روحانی است و تو نیستی چنانچه بیان شد
در شرح حدیث ششم از باب شصت و دوم که ایمان عبد الله درست نبوده **یازدهم اصل**
عن یعقوب السراج قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام وهو واقف علی رأس ابی الحسن
موسیٰ علیه السلام وهو فی المهد فجعل یساره طویلا فجلست حتی فرغ فقمت الیه فقال
لی ادن من مولاک فسلم فدنوت فسلمت علیه فرد علی السلام بلسان فصیح ثم قال لی
اذهب فغیر اسم ابنتک التی سمیتها امس فانه اسم یبغضه الله وکان ولدت لی ابنة
سمیتها بالحمیراء فقال ابو عبد الله علیه السلام انته الی امره ترشد فغیرت اسمها **شرح**
ترشد بصیغه مجهول مخاطب معلوم از باب نصر و علم یا مجهول از باب افعال است الرشد یا فتن راه حق الارشاد
نمودن راه حق بدیگرے یعنی روایت است از یعقوب سراج گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
و او ایستاده بود بر سر امام موسیٰ کاظم علیه السلام و او در گهواره بود پس شروع کرد سرگوشی میکرد
با او زمانی دور و دراز پس نشستم تا فارغ شد پس برخواستم و متوجه او شدم پس گفت مرا نزدیک شو
با آقاے خود پس سلام کن پس نزدیک شدم و سلام کردم بر او پس جواب سلام داد مرا بزبان فصیح
بعد از آن امام موسیٰ کاظم علیه السلام گفت مرا برو بخانه خود پس تغییر کن نام دختری را که نام کردی او را
دیروز بر آن نامی است که دشمن میدارد آنرا الله تعالیٰ و متولد شده بود برای من دختری که نام کرده بودم
او را حمیرا که لقب عائشه است و شرارت بجنگ جمل است نهی برای آنست که حمیرا است و حمیرا شوم نشد آنگاه

واسم یعنی سپاهی بی سلاح است چه اشعار بخون آلوده شده وارد و برای زمان جنگ جایز نیست
وبتواند بود که نهی برای این باشد که بی تقیه اسم اولاد خود را موافق اسم اهل جهنم کردن خوب نیست
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام اطاعت کن امر او را تا راه حق یابی پس تغییر کردم نام دختر را

دوازدهم اصل دعا ابو عبد الله علیه السلام ابا الحسن یوما ونحن عنده فقال لنا
علیکم بهذا فهو والله صاحبکم بعدی **شرح** نزد خود خواند امام جعفر صادق علیه السلام
امام موسی کاظم علیه السلام را روزی و ما نزد او بودیم پس گفت ما را ملازم باشید او را چه او بخدا قسم
که صاحب امارت شما است بعد از من **سیزدهم اصل** عن داود بن زربی عن ابی ایوب
النحوی قال بعث الی ابو جعفر المنصور فی جوف اللیل فاتیته فدخلت علیه وهو جالس
علی کرسی وبین یدیه شمعة وفی یده کتاب قال فلما سلمت علیه رمی بالکتاب الی وهو یبکی
فقال لی هذا کتاب محمد بن سلیمان یخبرنا ان جعفر بن محمد قد مات فانا لله وانا الیه راجعون
ثلثا واین مثل جعفر ثم قال لی اکتب قال فکتبت صدر الکتاب ثم قال اکتب ان کان اوصی
الی رجل واحد بعینه فقدمه واضرب عنقه قال فرجع الیه الجواب انه قد اوصی الی خمسة
نفر واحدهم ابو جعفر المنصور ومحمد بن سلیمان وعبد الله وموسی وحمیدة **شرح**
روایت است از داود بن زربی از ابو ایوب نحوی گفت فرستاد کسی را بسوی من منصور دوانیقی در میان
شب پس آمدم نزد او پس داخل شدم بر او و او نشسته بود بر کرسی وپیش او شمعی سوخت و در دست
او کتابی بود گفت پس چون سلام کردم بر او انداخت کتابت را بسوی من و او گریه میکرد پس گفت
مرا این کتابت محمد بن سلیمان حاکم مدینه است خبر میدهد ما را که جعفر بن محمد بتحقیق مرد پس سه بار گفت
انا لله وانا الیه راجعون وکجا است مثل جعفر کسی دیگر بعد از آن گفت مرا جواب بنویس گفت نوشتم
آنچه را که پادشاهان در اول احکام می نویسانند بعد از آن گفت بنویس که اگر وصیت کرده بسوی یکی
معین پس او را پیش خود طلب کن پس گردنش را بزن گفت پس برگشت جواب از جانب محمد
بن سلیمان که بدرستی که او وصیت کرده بسوی پنج کس یکی از ایشان منصور دوانقی است و دیگری
محمد بن سلیمان حاکم مدینه و دیگری عبد الله بن جعفر و دیگری موسی بن جعفر و دیگری حمیده بربریه
مادر موسی بن جعفر ع مخفی نماند که این وصیت اشارت است باوصی بودن موسی علیه السلام چه یکی از
آن چهار قابل امامت نیستند و بیان حال عبد الله شد در حدیث دهم **چهاردهم اصل** عن النضر
بن سوید بنحو من هذا الا انه ذکر انه اوصی الی ابی جعفر المنصور وعبد الله وموسی ومحمد بن جعفر
ومولی لابی عبد الله علیه السلام قال فقال ابو جعفر لیس الی قتل هؤلاء سبیل **شرح** روایت است
از نضر بن سوید نزدیک بهمان حدیث که از داود روایت است مگر آنکه گفت در آنجا که جعفر بن محمد وصیت کرده

وعبد الله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی برای امام جعفر صادق علیه السلام ابوایوب گفت پس گفت منصور که نیست
بسوی کشتن آن جماعت ماهی **پانزدهم اصل** سالت اباعبد الله علیه السلام عن صاحب هذا الامر
فقال ان صاحب هذا الامر لا یلهو ولا یلعب واقبل ابو الحسن موسی علیه السلام وهو صغیر ومعه عناق
مکیة وهو یقول لها اسجدی لربک فاخذه ابو عبد الله علیه السلام وضمه الیه وقال بابی
وامی من لا یلهو ولا یلعب **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از صاحب این امارت
بعد از او پس گفت بدرستیکه صاحب این امارت غافل نمیشود و بازی نمیکند و آمد امام موسی کاظم
و او کوچک بود با او بزغاله مکی بود و او میگفت بزغاله را سجده کن برای صاحب کل اختیار خود پس گرفت
او را امام جعفر صادق علیه السلام و چسپانید او را بخود و گفت فدا کرده شده باد پدرم و مادرم
کسیکه غافل نمیشود و بازی نمیکند **شانزدهم اصل** عن فیض بن المختار قال انی لعند ابی عبد الله
علیه السلام اذ اقبل ابو الحسن موسی علیه السلام وهو غلام فالتزمته وقبلته فقال ابو عبد الله
علیه السلام انتم السفینة وهذا ملاحها قال فحججت من قابل ومعی الفا دینار فبعثت بالف
الی ابی عبد الله صلوات الله علیه والف الیه فلما دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام
قال یا فیض عدلته بی قلت انما فعلت ذلک لقولک فقال اما والله ما انا فعلت ذلک
بل الله عز وجل فعله به **شرح** روایت است از فیض بن مختار گفت بدرستیکه من هر آئینه
نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که آمد امام موسی کاظم علیه السلام و او پسر بود و گفتار گرفتم
او را و بوسه دادم او را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام شما مانند کشتی اید و این مانند ملاح
آن کشتی است گفت پس حج کردم سال آینده و با من دو هزار دینار طلا بود و پس فرستادم هزار را بجانب
امام جعفر صادق علیه السلام و هزار را بسوی امام موسی کاظم علیه السلام پس چون داخل شدم
بر امام جعفر صادق علیه السلام گفت ای فیض برابر کردی او را با من گفتم جز این نیست که کردم این را
برای سخنی که گفتی پارسال که او ملاح است پس گفت آگاه باش بخدا قسم که من نکردم آن را که او ملاح باشد
بلکه الله عز وجل کرده آنرا با او

باب هفتاد و یکم اصل باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الرضا علیه السلام

شرح این باب بیان اشارت و نص بر امام رضا علیه السلام است در این باب شانزده حدیث است
اول اصل عن الحسین بن نعیم الصحاف قال کنت انا وهشام بن الحکم وعلی بن یقطین
ببغداد فقال علی بن یقطین کنت عند العبد الصالح جالسا فدخل علیه ابنه علی فقال لی یا علی
بن یقطین هذا علی سید ولدی اما انه قد نحلته کنیتی فضرب هشام بن الحکم براحته
جبهته ثم قال ویحک کیف قلت فقال علی بن یقطین سمعت والله منه کما قلت فقال هشام اخبرک

ان الامر فیه من بعده لا بأس. شرح روایت است از حسین بن نعیم صحاف گفت بودم من و هشام بن الحکم
و علی بن یقطین در بغداد پس گفت علی بن یقطین که بودم نزد امام موسی کاظم علیه السلام نشسته پس
داخل شد بر او پسرش امام رضا علیه السلام پس گفت مرا ای علی بن یقطین این علی بهتر اولاد منست
آگاه باش بدرستی که بتحقیق بخشیدم او را کنیت خود پس زد هشام بن الحکم بکف دست خود پیشانی خود را
از روی تعجب بعد از آن گفت عجب کاری کردی چون گفتی پس گفت علی بن یقطین شنیدم بخدا قسم
از او چنانچه گفتم پس گفت هشام خبر میدهم ترا که امارت در امام رضا هست بعد از تو **دوم اصل** عن
ابی الحسن ع انه قال ان ابنی علی اکبر ولدی وابرهم عندی واحبهم الی وهو ینظر معی فی الجفر ولم ینظر
فیه الا نبی او وصی نبی **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت بدرستی که پسر من علی است
یا یعنی که عمده پسران من او ست و بزرگتر پسران منست و نیکوکارتر ایشانست نزد من و محبوب‌تر ایشان
بسوی من و او نظر میکند با من در جفر یعنی کتب و سلاح و نظر نکرده در آن مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری ع
سوم اصل عن داود الرقی قال قلت لابی ابراهیم ع جعلت فداک انی قد کبر سنی فخذ بیدی من النار
قال فاشار الی ابنه ابی الحسن ع فقال هذا صاحبکم من بعدی **شرح** روایت است از داود رقی گفت گفتم
امام موسی کاظم علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که بالا رفته سن من یعنی که حرکتها برای شناختن
امام حق بر من مشکل است پس بگیر دست مرا که از آتش دوزخ نجات دهی گفت پس اشارت کرد بسوی
پسر خود امام رضا ع پس گفت این صاحب امارت شما بعد از من هست **چهارم اصل** قال لابی الحسن الاول
علیه السلام الا تدلنی الی من آخذ عنه دینی فقال هذا ابنی علی ان ابی اخذ بیدی فادخلنی الی قبر رسول الله
صلی الله علیه و آله فقال یا بنی ان الله عز وجل قال انی جاعل فی الارض خلیفة وان الله عز وجل اذا
قال قولا وفی به **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را آیا راهنمائی میکنی مرا بسوی کسی که
فرا گیرم بعد از تو از او مشکلات دین خود را پس گفت او این پسر منست علی است بدرستی که پدرم گرفت دست
مرا پس داخل کرد بسوی مکانی که نزدیک قبر رسول الله صلی الله علیه و آله هست پس گفت ای پسرک من
بدرستی که الله عز وجل در حکایت با ملائکه گفته در سوره بقره که بدرستی که من خواهم کرد در زمین جانشین
برای خود و بدرستی که الله عز وجل وقتی که گفت سخنی را وفا آن میکند یعنی تمام کرد قول ملائکه که منقول شده
در تتمه هست که قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء یعنی گفتند که آیا خلق میکنی در زمین اهل فساد
و خون ریز را که لازم شده خلق خلیفه بر تو دلالت میکنند بر اینکه مراد الله تعالی نیست که چند آنکه در زمین
اهل فساد و خون ریزی هستند لازم هست بر الله تعالی آفریدن کسیکه امارت او محیط بکل بر روی زمین باشد
پنجم اصل عن داود الرقی قال قلت لابی الحسن موسی علیه السلام انی قد کبرت سنی
ودق عظمی وانی سألت اباک علیه السلام فاخبرنی بک فقال هذا ابو الحسن الرضا علیه السلام الا

شرح روایت است از داود رقی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را پدر هستی که بالا رفته سن من
و باریک شده استخوان من و بدرستی که پرسیدم پدر ترا از امام بعد از او پس خبر داد مرا بتو مراد من نیست که
بعد از تو کیست گفت این امام رضا علیه السلام اصل عن زیاد بن مروان القندی وکان من الواقفة
قال دخلت علی ابی ابراهیم وعنده ابنه ابو الحسن علیهما السلام فقال لی یا زیاد هذا ابنی فلان
کتابه کتابی وکلامه کلامی ورسوله رسولی وما قال فالقول قوله شرح روایت است از زیاد بن
مروان قندی و بود از جملهٔ واقفیه که قائل بزندگی امام موسی اند و امامت امام رضا را نفی میکنند گفت داخل شدم
بر امام موسی کاظم و نزد او پسرش ابو الحسن الرضا علیهما السلام بود گفت مرا ای زیاد این پسر من فلان است
کتابت او کتابت منست و سخن او سخن منست و فرستادهٔ او فرستادهٔ منست و آنچه گفت پس سخن سخن اوست
اصل بعث الینا ابو الحسن موسی علیه السلام فجمعنا ثم قال لنا اتدرون لم دعوتکم فقلنا
لا فقال اشهدوا ان ابنی هذا وصیی والقیم بامری وخلیفتی من بعدی من کان له عندی دین
فلیأخذه من ابنی هذا ومن کانت له عندی عدة فلینجزها منه ومن لم یکن له بد من لقائی
فلا یلقنی الا بکتابه شرح فرستاد کسی را بسوی ما امام موسی کاظم پس جمع کرد ما را بعد از آن
گفت مرا آیا میدانید که برای چه خواندم شما را پس گفتیم نه پس گفت گواه باشید که این پسر من مراد امام رضا است
وصی منست و ایستادگی کننده بامارت من و خلیفهٔ من بعد از منست هر کرا باشد او را نزد من طلبی که وعدهٔ آن
نرسیده هنوز پس باید که فراگیرد آنرا از این پسرم و هر که برای او باشد نزد من وعده که وفا
نکرده باشم پس باید که صاحب وفا کند آن وعده را از او و هر که نباشد او را چاره از ملاقات من در حبس
پس ملاقات نکند مگر با کتابت سفارش نامهٔ او و برای احتیاط مخفی نماند که در این حدیث ابطال مذهب
واقفیه هست و اسم امام رضا علیه السلام در این حدیث نشده اصل خرجت الینا الواح من ابی الحسن ع
وهو فی الحبس عهدی الی اکبر ولدی ان یفعل کذا وان یفعل کذا وفلان لا تنله شیئا حتی القاک
او یقضی الله علی الموت شرح الالواح جمع لوح بفتح لام و سکون واو و حای بی نقطه بمعنی صاحب
عرض که بر آن چیزی نوشته شده باشد مثل شانهٔ گوسفند و تخته و میتواند بود که فلان عبارت از عباس بن موسی
باشد که مذکور میشود در حدیث پانزدهم این باب یعنی بیرون آمد بسوی ما شیعیان لوحی چند از امام
موسی کاظم علیه السلام و او در حبس بود که بجا آرد پسر بزرگتر پسران من امانت که کند چنین و آنچه
کند چنین و فلان کس مده او را چیزی تا وقتی که ملاقات کنم ترا یا قضا و قدر کند الله تعالی بر من مرگ را
اصل خرج الینا من ابی الحسن ع بالبصرة الواح مکتوب فیها بالعرض عهدی الی اکبر ولدی
یعطی فلان کذا وفلان کذا وفلان لا یعطی حتی اجیء او یقضی الله عز وجل علی الموت ان الله
یفعل ما یشاء شرح امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه محبوس شد و فرستاده شد به بغداد

ومدتی آنجا محبوس بود تا در آنجا بزهر وفات یافت ایضاً بیرون آمد بسوی ما از امام موسی کاظم علیه السلام
وقتیکه در بصره محبوس بود لوحی چند نوشته و در آنجا بخط عرض لوح بانحوی که بالا و پائین مسطور در طرف عرض لوح بیش
طول بسطور موافق طول الواح بوده که بیان من بسوی بزرگتر اولاد منست و او چنین و فلان چنین
وفلان چنین وفلان واو چنین و چیزے تا آنکه من بایم یا قضاء و قدر کنند الله عز وجل بر من مرگ را بعد چنانکه
الله تعالی میکند آنچه را که خواهد اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال کتب الی من الحبس ان
فلانا ابنی سید ولدی وقد نحلته کنیتی شرح روایتست از امام موسی کاظم ع راوی گفت
نوشت بسوی من از حبس که رضا پسر من بهتر پسران منست و بتحقیق بخشیدم او را کنیت خود را ابو الحسن
است اصل قلت لابی ابراهیم علیه السلام انی اخاف ان یحدث حدث ولا القاک فاخبرنی
من الامام بعدک فقال ابنی فلان یعنی ابا الحسن علیه السلام شرح گفتم امام موسی کاظم
علیه السلام را بدرستی که من میترسم که حادثه شود حادثه و ملاقات نکنم ترا پس خبر ده مرا که کیست امام
بعد از تو پس گفت فلان پسرم میخواست امام رضا علیه السلام را اصل قلت لابی ابراهیم ع
انی سالت اباک علیه السلام من الذی یکون من بعدک فاخبرنی انک انت هو فلما توفی ابو عبدالله
علیه السلام ذهب الناس یمینا وشمالا وقلت فیک انا واصحابی فاخبرنی من الذی یکون
من بعدک من ولدک فقال ابنی فلان شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را بدرستی که
پرسیدم پدرت علیه السلام را که کیست که می باشد امام بعد از تو پس خبر داد مرا که توئی آن امام پس
چون گرفته شد از دنیا امام جعفر صادق ع رفتند مردم بطرف راست و چپ و قائل شدیم من و یاران من
بامامت در تو پس خبر ده مرا که کیست آنکه می باشد امام بعد از تو از پسران تو پس گفت پسرم فلانکس
مراد امام رضا علیه السلام است والبطال مذهب واقفیه است اصل جئت الی ابی ابراهیم علیه السلام
بمال فاخذ بعضه وترک بعضه فقلت اصلحک الله لای شیء ترکته عندی قال ان صاحب
هذا الامر یطلبه منک فلما جاءنا نعیه بعث الی ابو الحسن ابنه علیهما السلام فسألنی ذلک
المال فدفعته الیه شرح آوردم نزد امام موسی کاظم علیه السلام مالی پس گرفت بعض آنرا و گذاشت
بعض دیگر را پس گفتم نگاه دارد ترا الله تعالی برای چه واگذاشتی آنرا نزد من گفت بدرستی که صاحب این امارت
خواهد طلبید آنرا از تو پس چون رسید بما خبر مرگ او فرستاد بسوی من امام رضا پسر او علیه السلام
پس طلبید از من آن مال را پس دادم آنرا باو اصل عن یزید بن سلیط قال لقیت ابا ابراهیم
علیه السلام ونحن نرید العمرة فی بعض الطریق فقلت جعلت فداک هل تثبت هذا الموضع
الذی نحن فیه قال نعم فهل تثبته انت قلت نعم انی انا وابی لقیناک ههنا وانت مع ابی عبدالله
علیه السلام ومعه اخوتک فقال له ابی بابی انت وامی انتم کلکم ائمة مطهرون والموت لا یعری

منہم احدا فاحفظ الی شیئا احدث بہ من یخلفنی من بعدی فلا یضل قال نعم یا ابا عبد اللہ ہؤلاء ولدی وہذا سیدہم واشار الیہ وقد علم الحکم والفہم والسخاء والمعرفۃ بما یحتاج الیہ الناس وما اختلفوا فیہ من امر دینہم ودنیاہم وفیہ حسن الخلق وحسن الجواب وہو باب من ابواب اللہ وفیہ اخری خیر من ہذا کلہ **شرح** روایتست از یزید کنیت او ابو عمارہ است ابن سلیط کنیت او ابو عبد اللہ ست واز اولاد زید بن علی بن الحسین ست گفت ملاقات کردم امام موسی کاظم علیہ السلام را بر حالی کہ ما قصد عمرہ داشتیم در بعض راہ پس گفتم قربانت شوم آیا بخاطر خوب میرسانی اینجا را کہ ما درانیم گفت آری پس آیا خوب بخاطر میرسانی آنرا تو گفتم آرے بدرستی کہ من و پدرم ملاقات کردیم اینجا و تو با امام جعفر صادق علیہ السلام بودے و با او برادرانت بودند پس گفت ملول پدرم کہ فدائے تو باد پدرم و مادرم شما اہل بیت رسول ہستی جمیع شما امامتند پاک کردہ شدہ از عیوب و مرگ خالی نیست از آن ہیچکس پس احداث کن بسوے من سخنی کہ حکایت کنم بآن اولاد خود را کہ گمراہ نشوند گفت آرے ای ابو عبد اللہ بنان پسران منند و این مہتر ایشانست و اشارت کرد بسوے تو و تحقیق تعلیم کردہ شدہ حکم میان خلائق و فہم و فائق و کرم و شناخت بہرچہ محتاج میشوند بسوے آن مردم و بہرچہ اختلاف کردند در آن از کار آخرت ایشان و دنیای ایشان و در اوست حسن خلق و حسن جواب از مشکلات و از سخنان ناہموار و او دریست از درہای اللہ تعالی عز وجل و در او خصلتی دیگر ہست بہتر از اینہا ہمہ اصل فقال لہ ابی وما ہی بابی انت وامی قال علیہ السلام یخرج اللہ عز وجل منہ غوث ہذہ الامۃ وغیاثہا وعلمہا ونورہا وفضلہا وحکمتہا خیر مولود وخیر ناشی یحقن اللہ عز وجل بہ الدماء ویصلح بہ ذات البین ویلم بہ الشعث ویشعب بہ الصدع ویکسو بہ العاری ویشبع بہ الجائع ویؤمن بہ الخائف وینزل اللہ بہ القطر ویرحم بہ العباد خیر کہل وخیر ناشی قولہ حکم وصمتہ علم یبین للناس ما یختلفون فیہ ویسود عشیرتہ من قبل اوان حلمہ فقال لہ بابی انت وامی وہل ولد قال نعم ومرت بہ سنون قال یزید فجاءنا من لم نستطع معہ کلاما **شرح** الغوث بفتح غین با نقطہ و سکون واو اسم ولد خواہی الغیاث بکسر غین با نقطہ اسم دادرسی و جمع میان دو کلمہ برائے زیادتی مبالغہ در دفع ظلم ست گویا کہ طلب داد از جانب مظلوم داد خواہی میکند و خود دادرسی نیز میکند الناشی بہمزہ کسے کہ از حد طفولیت گذشتہ باشد ذات البین عبارت از عداوت میان اولاد علی و اولاد عباس ست اللم از باب نصر فراہم آوردن الشعث بفتح شین با نقطہ و فتح عین بے نقطہ و ثای سہ نقطہ پراگندگی کار الشعب بشین با نقطہ و عین بے نقطہ رخنہ کہ بہم برآمدن آن مشکل باشد ضمیر فقال راجع بہ یزید ست ضمیر قال راجع بموسے علیہ السلام ست ضمیر معہ راجع بمن ست یعنی پس گفت امام جعفر صادق علیہ السلام پدرم را و بہیبت

آن خصلت آخر پدرم و مادرم فدای تو باد گفت علیه السلام بیرون می آورد الله عز و جل از صلب و از جوانب
این گروه اهل ایمان و داد رسی آنرا که ظاهر میشود بعد از آنها و روشنی آنرا و شرف آنرا و مصلحت اندیشی
آن را اطلاق مصدر در این مواضع بر محل آن برای مبالغه بهت بهترین زاده شده بار الهه بهترین
بر آمده بار احفظ میکند الله عز و جل خونهای مومنانرا که ریخته میشود پیش از او و اصلاح میکند عداوتها
که صاحبی کرده میان مومنان و اولاد عباس را و جمع میکند با و پراگندگی احوال مومنانرا و اصلاح میکند
با و رخنه های احوال مومنانرا و می پوشاند با و برهنه را و سیر میکند با و گرسنه را و ایمن میکند با و ترسان را
مخفی نماند که این پوشانیدن و سیر کردن و ایمن کردن تا حال مستمر است در مشهد مقدس امام رضا
علیه السلام و نازل میکند بدعای او باران را و رحم میکند با و بندگانرا بهترین کدخدا مرد آنست و بهترین
بر آمده است سخن او از روی حکمت بهت و سکوت او از روی دانش و مصلحت است بیان میکند
برای مردم آنچه را که اختلاف در آن کنند چنانچه در مجلس مامون با جمع اصحاب مقالات گفتگو کرده و بهتر
خویشان خود میشود پیش از وقت بلوغ پس در آن اثنا یزید گفت موسی علیه السلام را فدای تو باد
پدرم و مادرم و آیا متولد میشود گفت آری و گذشت با و چند سال بعد از فراغ از این سوال و جواب
گفت یزید موسی علیه السلام را پس آمد نزد ما کسی که مخالف بوده جرأت نکردیم با او سخنی را که گوئیم مراد آنست
که پدرم دیگر را امام جعفر صادق علیه السلام سخن نگفت برای تقیه **اصل** قال یزید فقلت لابی ابراهیم
فاخبرنی انت بمثل ما اخبرنی به ابوک فقال لی نعم ان ابی علیه السلام کان فی زمان لیس هذا
زمانه فقلت له من یرضی منک بهذا فعلیه لعنة الله قال فضحک ابو ابراهیم علیه السلام
ضحکا شدیدا ثم قال اخبرک یا ابا عمارة انی خرجت من منزلی فاوصیت الی ابنی فلان
واشرکت معه بنی فی الظاهر واوصیته فی الباطن فافردته وحده ولو کان الامر الی لجعلته
فی القاسم ابنی لحبی ایاه ورأفتی علیه ولکن ذلک الی الله عز و جل یجعله حیث یشاء **شرح**
گفت یزید پس گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را پس خبر ده مرا تو بمثل آنچه خبر داد مرا پدرت علیه السلام
یعنی اینکه صریح کن که آن پسر که امام است بعد از تو کدام است پس گفت مرا آری صریح میکنم و تقیه وارد
بدرستی که پدرم بود در زمان ثانی دیگر آن زمان غیبت مراد آنست که آن زمان تقیه در اصل بود و الحال
بسیار شده پس گفتم او را پس هر که راضی شود از تو باین مقدار و از ستر تو و اشود پس بر او باد لعنت الله تعالی
یزید گفت پس خنده کرد امام موسی کاظم علیه السلام خنده بغایت بعد از آن گفت خبر میدهم الحال ترا ای
ابو عمارة بدرستی که من بیرون آمدم از منزل خود پس وصیت کردم بسوی فلان پسرم و شریک کردم
با او ... این دیگر خود را بطور ظاهر و وصی کردم او را در حقیقت پس جدا کردم او را به تنهائی در وصیت
تفصیل این وصیت نامه می آید در حدیث پانزدهم و اگر می بود کار بدست من هر آینه میگردانیدم

امامت را در قاسم پسرم برای دوستی من او را و شفقت من بر او ولیکن آن بدست الله عز و جل است میگرداند آنرا جائی که میخواهد **اصل** ولقد جاءنی بخبره رسول الله صلی الله علیه وآله وجدی علی صلوات الله علیه ثم ارانیه وارانی من یکون معه وکذلک لا یوصی الی احد منا حتی یاتی بخبره رسول الله صلی الله علیه وآله وجدی علی صلوات الله علیه ورایت مع رسول الله صلی الله علیه وآله خاتما وسیفا وعصا وکتابا وعمامة فقلت ما هذا یا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لی اما العمامة فسلطان الله عز و جل واما السیف فعز الله عز و جل واما الکتاب فنور الله تبارک وتعالی واما العصا فقوة الله عز و جل واما الخاتم فجامع هذه الامور **شرح** و هر آینه بتحقیق آورد بمن در خواب با در بیداری خبر وصایت او را رسول الله صلی الله علیه وآله و جدم علی صلوات الله علیه وآله بعد از آن نمود بمن او را و نمود بمن آنکه خلفاے ضلالت میباشد با او در یکزمان و همچنان وصیت کرده نمیشود بسوئے یکے از ما تا اینکه آورد خبر وصایت او را رسول الله صلی الله علیه وآله و جدم علی صلوات الله علیه و دیدم در وقت خبر دادن بوصے من با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انگشترے و شمشیرے و عصائے و کتابے و عمامہ گفتم چیست این ای رسول الله پس گفت مرا اما عمامہ پس اشارت بسلطنت الله عز و جل است برای وصی تو و اما شمشیر پس عزت الله عز و جل است برای وصی تو و اما کتاب پس روشنی الله تبارک و تعالی است باظهار حق در مجالس اہل خلاف برائے وصی تو و اما عصا پس قوت الله عز و جل است برائے وصی تو و اما انگشتر پس جمع کننده این چیزها است در وصی تو یعنی که بعد از او تا ظهور مهدی ع برائے ائمہ دیگر این چیزها بر سبیل استقلال نخواهد بود مراد ختم است و میتواند بود که خاتم بمعنی انگشتر نباشد بلکہ بمعنی سکہ زر باشد که بے استقلال نمیشود و دراہم رضویة مشهور است **اصل** ثم قال لی والامر قد خرج منک الی غیرک فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وآله ارنیه ایهم هو فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما رایت من الائمة احدا اجزع علی فراق هذا الامر منک ولو کانت الامامة بالمحبة لکان اسمعیل احب الی ابیک منک ولکن ذلک من الله عز و جل ثم قال ابو ابراهیم علیه السلام ورایت ولدی جمیعا الاحیاء منهم والاموات فقال لی امیر المؤمنین علیه السلام هذا سیدهم واشار الی ابنی علی فهو منی وانا منه والله مع المحسنین قال یزید ثم قال ابو ابراهیم علیه السلام یا یزید انها ودیعة عندک فلا تخبر بها الا عاقلا او عبدا امتحن الله قلبه او صادقا وان سئلت عن الشهادة فاشهد بها وهو قول الله عز و جل ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها وقال لنا ایضا ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله **شرح** فهو معنی کلام امیر المؤمنین ع است و میتواند بود که کلام امام موسے علیه السلام باشد ضمیر انها راجع بکلمات مذکوره است یا راجع بوصیت مذکوره است ضمیر و هو راجع بمجموع دو چیز است اول فلا تخبر دوم وان سئلت لفظ شهادة

مرتب است پس آیت اول مضمون خبر اول است و آیت دوم مضمون خبر دوم است من الله
صفت شهادة است یعنی بعد از آن گفت رسول علیه السلام مرا و امارت تحقیق بیرون رفته از تو نبوت
خبر تو یا یعنی که وقت تعیین وصیت شده پس گفتم ای رسول الله بنما بمن او را که کدام از پسران منست
او پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم از ائمه کسی را با اضطراب تر مفارقت این امارت از تو
و اگر میبود امامت به محبت پدر هر آینه قاسم را میخواهی هر آینه بود اسمعیل محبوب تر نزد پدرت از تو مرا و لیست
که الله تعالی او را پیش از پدرت نمیرانید و او را امام میگردید و لیکن آن از جانب الله عز و جل است یعنی بعد از آن
گفت امام موسی کاظم علیه السلام و دیدم پسرانم همه را زنده گان را از جمله ایشان او مرده گان را پس گفت پسرم
علیه السلام آن بهتر ایشانست و اشارت کرد بسوی پسر دوم علی رضا پس او از منست و من از او ام و الله
با نیکوکاران است گفت یزید بعد از آن گفت امام موسی کاظم علیه السلام ای یزید این سخنها امانتست
نزد تو پس خبر مکن با آنها مگر خردمند را یا بنده را که شناسی او را که راست گوست و نزد خود یا نزد
از راوی است یا او برای عطف تفسیر است و اگر پرسیده شوی از گواهی بر این سخنها پس گواهی بده
با آنها و آن مضمون قول الله عز و جل است در سوره نساء یعنی که الله تعالی امر میکند شما را با نیکه ادا کنید
امانتها را با اهل آنها مراد اینست که اهل آنها عقلاء و صادقین اند و بیان این آیت بوجهی دیگر منافی این نیست و بیان
شده در باب پنجاه و نهم و گفته برای اثبات امامت نیز در سوره بقره و در جواب جمعی که میگویند اقتضای مذهب
اجتهادی است خواه یهودی باشی و خواه نصرانی و کیست ظالم تر از کسیکه پوشید گواهی را که نزد او است
از الله تعالی یا یعنی که مدلول شواهد ربوبیت و محکمات کتب آلهی است که هر یک ز البته شرع نهی از اختلاف
بسبب اجتهادات و نص است بر امامت امام عالم بجمیع احکام در هر زمانی تا پیروی نشود ظن شریک الله تعالی الشوم
در حکم اصلی قال فقال ابو ابراهیم علیه السلام فاقبلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت
قد جمعتهم لی بابی و امی فایهم هو فقال هو الذی ینظر بنور الله عز و جل و یسمع بفهمه و ینطق
بحکمته یصیب فلا یخطی و یعلم فلا یجهل معلما حکما و علما هو هذا و اخذ بید علی ابنی ثم قال ما اقل
بقاءک معه فاذا رجعت من سفرک فاوص و اصلح امرک و افرغ مما اردت فانک منتقل عنهم
و مجاور غیرهم فاذا اردت فادع علیا فلیغسلک و لیکفنک فانه طهر لک و لا یستقیم الا ذلک
و ذلک سنة قد مضت فاضطجع بین یدیه و صف اخوته خلفه و عمومته و مره فلیکبر علیک
تسعا فانه قد استقامت وصیته و ولیک و انت حی ثم اجمع له ولدک من بعدهم فاشهد
علیهم و اشهد الله عز و جل و کفی بالله شهیدا الشرح فاذا اردت بصیغۀ مجهول مخاطب
است و فاعل محذوف هارون است که به بهانۀ عمره و حج متوجه مدینه شد بقصد گرفتن و حبس کردن
امام موسی کاظم علیه السلام یعنی گفت یزید گفت امام موسی کاظم علیه السلام پس مرد آوردم به رسول الله

صلے اللہ علیہ وآلہ پس گفتم بتحقیق جمع کردی پسرانم از برائے من پدرم و مادرم فدائے تو باد پس کدام ایشان آن وصی است پس گفت او آنکس است که بنظر میکند در مسائل مشکلات بنور الله عز وجل مراد روحی است که بیان شد در باب بنجاه و ششم و میشنود بگوش دل سخن اہل حاجت و اہل سوال را بفهمی که الله تعالی باو داده و سخن میگوید در جواب سوالها محکمات بحکمتے که الله تعالی باو داده در دست میرود باین روش که خطا نمیکند اصلا و میداند باین روش که جاہل نمیشود چیزی را اصلا بر حالیکه تعلیم داده شده باسباب الٰہی حکمت و علم مسائل دین و او بنست و گرفت دست علی را که پسر من است بعد از آن گفت چه کسست بودن تو با او پس زود نکنی که بر گردی از این سفر پس وصیت کن و کار ساز تیحو دکن و فارغ شو از آنچه خواستی که بفعل آید چه بدرستیکه انتقال میکنی از ایشان و مجاورت میکنی قومی دیگر غیر ایشان را و حال آنکه است پس وقتے که اراده کرده شوی که حبس کنند ترا یعنی که وقتے ہارون متوجه مدینه شود بقصد حبس تو پس بخوان علی بن موسے ع را پس باید که غسل دہد ترا و باید که کفن کند ترا چه بدرستیکه آن پاکیزگی است برائے تو و راست نمی آید مگر آن تغسیل و تکفین یعنی که در غیر این وقت میسر نیست تغسیل و تکفین او ترا و تغسیل و تکفین امام لاحق امام سابق را طریقه ایست که بتحقیق گذشته در جمیع ائمه پس نخواه پیش او و راست نمائے برادران او را در پس او و عموہائے او را نیز و امر کن او را به پیش نمازی پس باید که چند تکبیر گوید بر تو مخفی نماند که متعارف در نماز میت پنج تکبیر است و در اینجا چہار تکبیر زیاده شده برای اینکه لقدیم است نه او یا برائے اینکه در ائمه نه تکبیر میباید یا در غیر ائمه نیز مستحب است والله اعلم چه بدرستیکه شان اینست که راست شده وصی بودن او و متولی کار تو شده بر حالیکه تو زنده بودی بعد از آن جمع کن برائے حجت امامت او پسران خود را که کسانی را که در شما در می آوری که مبادا قبول و شایت او نکنند پس گواه گیر جمعی را بر ایشان و گواه گیر الله عز وجل را بر آن و کافی است الله تعالے باعتبار گواه

اصل قال یزید ثم قال لی ابو ابراہیم علیہ السلام انی اوخذ فی ہذہ السنة والامر ہو الی ابنی علی سمی علی وعلی فاما علی الاول فعلی ابن ابی طالب علیہ السلام واما الآخر فعلی بن الحسین علیہ السلام اعطی فہم الاول وحلمہ ونصرہ ووده ودینه ومحنتہ والآخر صبرہ علی ما یکرہ ولیس لہ ان یتکلم الا بعد موت ہارون باربع سنین ثم قال لی یا یزید واذا مررت بہذا الموضع ولقیتہ وستلقاہ فبشرہ انہ سیولد لہ غلام امین مامون مبارک وسیعلمک انک قد لقیتنی فاخبرہ عند ذلک ان الجاریۃ التی یکون منہا ہذا الغلام جاریۃ من اہل بیت ماریۃ جاریۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ام ابراہیم فان قدرت ان تبلغہا منی السلام فافعل شرح گفت یزید بعد از آن گفت امام موسے کاظم علیہ السلام بدرستیکه گرفتار بحبس میشوم در این سال و کار بسوے پسرم علی است و پس بنام علی دو علی است

فاما علی اول پس علی بن ابیطالب علیه السلام است واما علی دیگر پس علی بن الحسین علیهما السلام است داده شده
پسرم از جانب الله تعالی فهم علی اول وحلم او وغلبهٔ او بر اعداء او ودوستی مؤمنان از دل وجان او واو اشارت
بآن شده در قول الله تعالی در سورهٔ مریم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّا
ودین داری او ومحنت او در غصب ظالمان حق او را داده شده محنت علی دیگر وصبر او بر آنچه مکروه طبائع
مؤمنان است مثل تسلط ظالمان ونیست جایز پسرم را اینکه بر ملا اظهار حال خود کند مگر بعد از مردن
هارون بچهار سال بعد از آن گفت ای یزید وقتی که بگذری باینجا وملاقات کنی او را والبته ملاقات
خواهی کرد او را در اینجا پس خبر ده او را که شان این نیست که البته متولد میشود برای او پسری امین
الله تعو باشد بر احکام او واشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ احزاب انا عرضنا الامانة بغایت امین باشد
بسیار نفع باشد برای شیعیان والبته اعلام خواهد کرد پسرم را که بتحقیق ملاقات کردی مرا در اینجا پس
خبر ده او را از آن کنیزی که بهم میرسد نزد او وکنیز رسول الله صلی الله علیه وآله پس اگر توانی که برسانی آن کنیز را
از جانب ما سلام پس برسان میتوانند بود که مراد این باشد که امام رضا علیه السلام پیش از دخول بآن
کنیز سلام برساند تا فرزندی که از وحاصل شود بغایت مبارک باشد اصل قال یزید فلقیت بعد مضی
ابی ابراهیم علیا علیه السلام فبدأنی فقال لی یا یزید ما تقول فی العمرة فقلت بابی انت
وامی ذلک الیک وما عندی نفقة فقال سبحان الله ما کنا نکلفک ولا نکفیک فخرجنا حتی انتهینا
الی ذلک الموضع فابتدأنی فقال یا یزید ان هذا الموضع کثیرا ما لقیت فیه جیرتک وعمومتک
قلت نعم ثم قصصت علیه الخبر فقال لی اما الجاریة فلم تجیء بعد فاذا جاءت بلغتها منه السلام
فانطلقنا الی مکة فاشتراها فی تلک السنة فلم تلبث الا قلیلا حتی حملت فولدت ذلک الغلام
قال یزید وکان اخوة علی یرجون ان یرثوه فعادونی اخوته من غیر ذنب فقال لهم اسحق بن جعفر
علیه السلام والله لقد رأیته وانه لیقعد من ابی ابراهیم بالمجلس الذی لا اجلس فیه انا
شرح ما در کثیرا وما برای ابهام ومبالغه کثرت است لقیت بصیغهٔ مخاطب باب علمت الجیرة بکسر جیم
وسکون یای دو نقطه در پایین جمع جار همسایگان ومددگاران ومراد اینجا خویشان است العمومة بضم عین
وضم میم جمع عم یعنی برادرانست که یزید از اولاد زید بن علی بن الحسین است واولاد عمو در حکم عمو اند بعد یعنی
بر ضم است یعنی هنوز پس منعقد براک بعد الحال است سیمضی گفت یزید پس ملاقات کردم بعد از وفات
امام موسی کاظم امام رضا علیه السلام را پس ابتدا کرد بسخن پیش از من باین روش که گفت مرا ای یزید
چه میگوئی در عمره آیا قصد کردن آن داری یا نه پس گفتم فدای تو باد پدرم ومادرم اختیار آن
با تو است ونیست نزد من خرجی پس گفت از روی تعجب سبحان الله محال بود که ما تکلیف کنیم ترا بعمره
وکفایت خرج تو نکنیم پس بیرون آمدیم تا رسیدیم بآن موضع پس ابتدا کرد بسخن پیش از من باین روش گفت

ای یزید بدرستی کہ اینجا بسیار ملاقات کردی تو ایشان خود را و عموہای خود را مراد امام جعفر صادق ع و اولاد او
امام رضا علیہ السلام است گفتم آرے بعد از آن عرض کردم بر او خبر امام موسیٰ کاظم علیہ السلام را پس گفت
مرا آن کنیز پس بیامد و مضمون پس وقتی کہ آمد بہ مدینہ سلام ما را از جانب پدرم سلام رسان پس روانہ شدیم تا مکہ پس
خریدیم کنیزی را در آن سال پس درنگ نکردیم مگر اندکی تا آبستن شد پس زائید آن پسر را مراد امام محمد تقی علیہم السلام
است گفت یزید و برادران امام رضا علیہ السلام امید میداشتند کہ وارث او شوند پس دشمنی کردند و فرزندی ہم
نرسانید پس دشمنی کردند با من برادران او بے آنکہ گناہی داشتہ باشیم با ایشان و اینکہ اگر من ہمی گفتم او آن
کنیز را نمی خرید پس گفت ایشان را موسیٰ ایشان اسحٰق بن جعفر بخدا قسم کہ ہر آئینہ دیدم یزید را بر حالی کہ
بدرستیکہ او ہر آئینہ می نشست در مجلس امام موسیٰ کاظم علیہما السلام بحالی کہ نمی نشستیم در آنجا من مراد اینست
کہ با او عداوت میکنند او بسیار مقرب بود نزد پدر شما اصل عن ابی الحکم قال حدثنی عبد اللہ بن
ابراهیم الجعفری وعبد الله بن محمد بن عمارة عن یزید بن سلیط قال اوصی ابو ابراهیم
بن محمد الجعفری واسحٰق بن محمد الجعفری واسحٰق بن جعفر ومحمد بن صالح ومعویة الجعفری و
بن الحسین بن زید بن علی وسعد بن عمران الانصاری ومحمد بن الحارث الانصاری ویزید
بن سلیط الانصاری ومحمد بن جعفر بن سعد الاسلمی وهو کاتب الوصیة الاولی اشهدهم
انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور وان البعث بعد الموت حق وان الوعد حق وان
الحساب والقضاء حق وان الوقوف بین یدی الله حق وان ما جاء به محمد صلی الله
علیه وآله حق وان ما نزل به الروح الامین حق علی ذلک احیی وعلیه اموت وعلیه ابعث
ان شاء الله واشهدهم ان هذه وصیتی بخطی وقد نسخت وصیة جدی امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیه السلام ووصیة محمد بن علی قبل ذلک نسختها حرفا بحرف ووصیة
جعفر بن محمد علی مثل ذلک ترجمہ جعفری از اولاد جعفر طیار است یعنی روایت است از ابو الحکم گفت
حکایت کرد برائے من عبد اللہ بن ابراہیم جعفری و عبد اللہ بن محمد بن عمارہ از یزید بن سلیط گفت
وقتی کہ وصیت کرد امام موسیٰ علیہ السلام گواہ گرفت این دہ کس را و امام موسیٰ خود کاتب وصیت
اول بود کہ متعلق بایمان و مقدم بر جمیع وصایا است چنانچہ گفتہ ہذہ وصیتی بخطی و باقی وصیت کہ می نویسد معبود حقی
مگر اللہ یکتا نیست شریکی او را و اینکہ محمد بندہ او و رسول او ست و اینکہ ساعت قیامت آیندہ
است شکی نیست در آن و اینکہ اللہ تعالیٰ برے انگیزاند ہر کرا کہ در قبرہا است و اینکہ برانگیزانیدن بعد از
مردن بکار آمدنی است عبث و بی فائدہ نیست و اینکہ وعدۂ اللہ تعالیٰ بہشت و دوزخ بیفائدہ نیست
و اینکہ حساب بروز قیامت بیفائدہ نیست و اینکہ آنچہ آوردہ آنرا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ از احکام امر و نہی

در وقت من مالی بهت و علی م منسوب براستی است و در آنچه گوید پس اگر کم وانماید مال مرا پس میداند اگر
بسیار وانماید مال مرا پس او ست و پس راستگو ست همچنان با ینمعنی که چنانچه در کم وانمودن راستگو است
در بسیار وانمودن نیز راستگو است و جز این نیست که اراده کردم بداخل ساختن جمعی که داخل کردم
با و از اولاد من رفعت دادن نامهای ایشان و تشریف کردن ایشان را و اینست که مقصود من شرکت
ایشان در اختیار چیزی نیست بلکه محض تنویه و تشریف است اصل وامهات اولادی من اقامت منهن فی
منزلها و حجابها فلها ما کان یجری علیها فی حیوتی ان رأی ذلک ومن خرجت منهن الی زوج
فلیس لها ان ترجع الی محوای الا ان یری علی غیر ذلک وبناتی مثل ذلک ولا یزوج بناتی احد
من اخوتهن وامهاتهن ولا سلطان ولا عم الا برأیه ومشورته فان فعلوا غیر ذلک
فقد خالفوا الله ورسوله وجاهدوه فی ملکه وهو اعرف بمناکح قومه فان اراد ان
یزوج زوج وان اراد ان یترک ترک وقد اوصیتهن بمثل ما ذکرت فی کتابی هذا وجعلت الله
عز وجل علیهم شهیدا شرح یجری بصیغه مجهول غائب باب افعال است المحوی بضم میم وفتح حاء
بی نقط وتشدید واو والف بصیغه اسم مکان باب تفعیل مکان محیط کردن حصار بر خانهای یکدیگر یک
هم است الحواية بفتح حاء احاطه کردن المحوية چیزی را محیط چیزی کردن المجاهدة منازعت کردن یعنی و کنیزان
صاحب فرزندان من هر کدام که اقامت کنند از ایشان در جای خود پرده خود پس برای دست آن نفقه
که برای جاری میشد در زندگی من اگر رأی شد علی تقاضای آن کند و هر کدام که بیرون آید از جای خود
واز پرده خود بجانب شوهر برود پس نمیرسد او را که برگردد بمکان حصار خانهای من مگر آنکه تقاضا کند
رای علی غیر آن منع از رجوع را و دختران من بهمان روش اند و بشوهر نمیدهد دختران را کسی از برادران
ایشان و مادران ایشان و نه پادشاهی و نه عموئی مگر بصلاح دید او و مشورت او پس اگر کنند غیر آنچه
مذکور شد پس مخالفت کرده اند الله تعالی و رسولش را و منازعت کرده اند الله تعالی را در پادشاهی
او و علی بمناکح اسنا اعرف است بجای نکاح خویشان خود پس اگر اراده کند که بشوهر دهد بدهد و اگر اراده کند که بشوهر
ندهد ندهد و تحقیق سفارش کرده ام دختران خود را بمثل از این نوشته باشند آنچه ذکر کردم در این نوشته
خود و گردانیده ام الله عز وجل را بر ایشان گواه اصل وهو وام احد ولیس لاحد ان یکشف وصیتی
ولا ینشرها وهو منها علی غیر ما ذکرت وسمیت فمن اساء فعلیه ومن احسن فلنفسه وما ربک
بظلام للعبید وصلی الله علی محمد وآله ولیس لاحد من سلطان ولا غیره ان یفض کتابی
هذا الذی ختمت علیه الاسفل فمن فعل ذلک فعلیه لعنة الله وغضبه ولعنة اللاعنین
والملائکة المقربین وجماعة المرسلین والمؤمنین والمسلمین وعلی من فض کتابی هذا
وکتب وختم ابو ابراهیم وصلی الله علی محمد وآله شرح تو بلیته است و راجع آن بنیت

بلی و او و در وام احمد برای حالف است وام احمد مرفوع و معطوف بر ہو است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر ہو وام
احمد مقرونان یا واو بمعنی با است وام احمد منصوب است و خبر مبتدا مثل از وام احمد مقدر است بتقدیر و ہو
مقرون وام احمد ولا ینشر یا بتقدیر و الا ان بتغیر یا است پس ینشر مرفوع و منصوب میتواند بود واو در
و ہو ما الیه است و ضمیر ہو راجع بفاعل یکشف است و ضمیر مستتر راجع باخذ است و ضمیر منہا راجع بوصیة است
الظلم کار بیجا خواه ضرر باشد و خواه نفع نفی مبالغه در و ما ربک بظلام و اشارت است باین که نقل گناه
و ثواب از ظلامیت را نخواهد و ظلامیت تنہا کافی نیست در آن پس اگر بجای آن و ما ربک بظلام للعبید میگفت
بلیغ نمی بود بر این قیاس است نظائر این در قرآن لام در للعبید برای انتفاع است یفض بفا و ضاد بالقطع
مشدده بجای مفتوح بصیغه مضارع معلوم یا با افعال برای تعریض است مثل ابلغ البعیر الافضاض
مهر چیزی را در معرض شکستن در آوردن مثل رخصت شکستن بکسی دادن و مثل تقویت و تمکین کسی
در شکستن و مثل شکستن و منع نکردن با وجود قدرت بر منع الاسفل منصوب و بدل کتابی است بدل البعض
کل است و مبنی بر اینست که آن وصیت نامه را دو فصل بوده یکی بالا و آن سر بمهر نبوده و مضمون
آن اینست که مذکور شد و دیگری پایین و آن سر بمهر بوده و مضمون آن بعد از این مذکور میشود و علی
بی حرف عطف بر علیه است و کذب تا آخر عبارت تیره است یعنی و علی وام احمد شر کننده و تصرف در این
وصیت نامه یا مراد اینست که و جان علی و جان ام احمد باین معنی که علی باید که احمد را شرکت ندهد و بر سد کسی را
گشاید وصیت نامه مراد اینکه واکنه آخر ابر جالیکا و نسبت باین وصیت نامه بر غیر ایشان باشد که ذکر
کردم و تمام بر دوم مراد اینست که غیر علی و غیر ام احمد کسی دیگر را جایز نیست پس هر که مخالفت کند پس
ضرر آن بر او است نه بر دیگران اشارت باستحقاق برائت و لعنت است که سابقا مذکور شد و هر که موافقت
کند پس نفع آن برای خودش است نه برای دیگران و نیست صاحب کمال اختیار و نیابت ظالم برای زنگ
خاطر بندگان نا ممکن باشد که جزای عمل کسی را بدیگری دهند و رحمت کناد الله تعالی بر محمد و آل او و
نیرسد کسی را از پادشاه و نه غیر او مثل قاضی اینکه در معرض شکستن در آورد مهر این نوشته را که مهر کردم بر آن
پایین آخر الیل هر که کرد آن را بر رخصت یا تمکین یا مسامحه در منع پس بر او باد لعنت الله و غضب او
و لعنت نفرین کنندگان و ملائکه مقربان و جمیع رسولان و مومنان و مسلمانان و بر هر کس که شکست مهر
این نوشته را برخصت یا تمکین یا مسامحه او نیز چه گفت و نوشته گواهی خود را و مهر کردند ام موسی کاظم
و آن دو شاهد که مذکور شد و رحمت کناد الله تعالی بر محمد و آل و مخفی نماند که میتواند بود که آنچه در پایین این
نوشته سر بمهر است پیش از این نوشته و سر بمهر باشد و میتواند بود که بعد از این نوشته شده باشد اصل
قال ابو الحکم فحدثنی عبد الله بن آدم الجعفری عن یزید بن سلیط قال کان ابو عمران الطلحی قاضی
فقال العباس بن موسى اصلحك الله و امتع بك ان فى اسفل هذا الكتاب كنزا و جوهرا و يريد ان

یحبیه و یاخذه دوننا ولم یدع ابونا رحمه الله شیئا الا الجاه الیه وترکنا عالة ولولا انی
کف نفسی لاخبرتک شیء علی رؤس الملأ فوثب الیه ابراهیم بن محمد فقال اذا والله نجرنا
لانقبل منک ولا نصدقک علیه ثم یکون عندنا ملوما مدحورا نعرفک بالکذب
فی الظاهر والباطن لم نأمنک علی تمرتین ثم وثب الیه اسحق بن جعفر عمه فاخذ بتلبیبه
فقال له انک لسفیه ضعیف احمق اجمع هذا مع ما کان بالامس منک واعانة القوم
اجمعون **شرح** الطلح بفتح طاے منقوطه وسکون لام و حاء منقوطه موضعی است میان مدینه
وبدر الامتاع بهره مند کردن المحار بصیغهٔ ماضی معتل اللام یائی باب فعال بجاے ها منقوطه سنا الالجاه
مال خود را بکسی دادن ومیتواند بود که بجاے منقوطه باشد الالجاء نتمه در وهمین کس گذاشتن ضمیر
مستتر در الجاه راجع است با بونا وبارز راجع است بعلی واین کلمهٔ اقرار است در مجلس قاضی ازاله بوقوفی
الیه بفتح همزه وکسر لام وتشدید یاے دو نقطه در پایین وتا مصدر مهموز الفاء معتل اللام واوی از
باب نصر منسوب است بر مفعول که الا لیه تقصیر وخطا کردن در کاری و ترکنا بصیغهٔ ماضی باب نصر است
العالة جمع عائل مفلسان بدحال الملا بفتح میم وفتح لام وهمزه جماعت عزیزان نعرف کلمهٔ استیناف بیانی است
صغیرا و کبیرا حال است از ضمیر بارز نعرفک بجزاے او کان محذوف است وکان ابو کرامرفیک قائم مقام آن جزا است
دان بکسر همزه وسکون نون مخففه از مثقله است التلبیب بدو باء یک نقطه مصدر باب تفعیل گریبان کسی را
گرفتن مراد اینجا گریبان است اجمع بهمزهٔ استفهام انکاری وفتح جیم وسکون میم است وجمع هذا امر است
منک خبر است یا متعلق است به کان وخبر محذوف است بتقدیر اجمع هذا منک مع ما کان مراد بالقوم تمه ده
گواهست که مذکور شدند در صدر حدیث یعنے گفت ابو الحکم پس حکایت کرد برائے من عبد الله
بن آدم جعفرے از یزید بن سلیط که گفت بود ابو عمران بن طلحی قاضی مدینه از جانب هارون پس
چون از دنیا رفت موسے علیه السلام بردند امام رضا علیه السلام را برادرانش بسوے طلحی قاضی پس آنگه
وصیت نامه را قاضی وا کرد و دید تا آنجا که سر بمهر بود گفت عباس بن موسے قاضی را که نگاه دار والله تعالی
و بهره مند کساد مردم را تبود به رستیکه در پایین این نوشته گنجی و گوهری هست میخواهم علی که در پرده دارد
آنرا و صاحب کند بی ما و نگذاشته پدر ما رحمه الله چیزی را مگر آنکه داده بعلی از خطا و تقصیر و گذاشته ما را
مفلسان بدحالی و اگر بر این می بود که من خود داری میکنم میکردم ترا بچیزی برملا اشارتیست بآنکه
شیعهٔ پدرم اموال عظیم فراوان برائے اومی آوردند در نهانی و همه نزد علی است یا بآنکه در این نوشته
که خوانده شد خیانت و تغیر شده پس جست بر وئے او ابراهیم بن محمد که از جمله ده گواه بود و این دوش که
گفت در اینوقت که این سخن گوئی بخدا قسم که خبر داده خواهی بود بچیزے که قبول نمیکنیم از تو و راست گو
نمیشمریم ترا بر آن سخن ابدا از آن ملبا نمی نزد ما ملامت کرده شده بیان این آنکه میشناسیم ترا بدروغگوئی

بر حالت کوچکی و بزرگی و اگر در تو خوبی می بود پدرت شناساتر می بود بتو یا یعنی که ترا بیرون از وصیت
نمیکرد و بدرستی که بود پدرت بهر آئینه شناسا باحوال تو در ظاهر و باطن و محال بود که امین کند ترا بر دو دانه
خرما بعد از آن برجست بسوی او اسحاق بن جعفر که عموی او بود و از جملهٔ ده گواه بود پس خوب گرفت
گریبان او را پس گفت او را بدرستی که تو هر آئینه فاسقی ضعیف رائی گودنی ای احمق ابن ابی دبی با آن بی ادبیها
که واقع شد دیروز نسبت بعلی از تو سر میزنند و سیکردند علی را با اسحاق را باقی ده گواه همه اصل فقال
ابو عمران القاضی لعلی قم یا ابا الحسن حسبنی ما لعننی ابوك الیوم وقد وسع لك ابوك ولا والله
ما احد اعرف بالولد من الوالد ولا والله ما كان ابوك عندنا بمستخف فی عقله ولا ضعیف
فی رأیه فقال العباس للقاضی اصلحك الله فض الخاتم واقرأ ما تحته فقال ابو عمران لا افضه
حسبی ما لعننی ابوك منذ الیوم فقال العباس فانا افضه فقال ذلك الیك ففض العباس
الخاتم فاذا فیه اخراجهم واقرار علی لها وحده وادخاله ایاهم فی ولایة علی ان احبوا او کرهوا
واخراجهم من حد الصدقة وغیرها وكان فتحه علیهم بلاء وفضیحة وذلة ولعلی علیه السلام
خیرة فكان فی الوصیة التی فض العباس تحت الخاتم هؤلاء الشهود ابراهیم بن محمد واسحاق
بن جعفر بن صالح وسعید بن عمران شرح پس گفت ابو عمران قاضی علی بن موسی علیه السلام را
برخیز ای ابو الحسن بس است مرا اینکه لعنت کرده مرا پدرت امروز اشارت بآنست که سابقا مذکور شد
که هر که مانع شود او را از آنچه اراده کند یا وصیت نامه را بگشاید غیر علی و ام احمد لعنت بر او باد بتحقیق فراخ
کرده برای تو پدر تو یعنی که اختیار را بالکلیه بتو داده و نه بخدا قسم که هیچکس شناساتر بفرزند نیست از پدر
او و نه بخدا قسم که نبود پدر تو نزد ما سبک عقل و نه ضعیف رای پس گفت عباس قاضی را که نگاهدارد ترا
الله تعالی بشکن مهر پایین نوشته را و بخوان آنچه را که در پایین آنست پس گفت ابو عمران و نمی‌شکنم آنرا
بس است مرا اینکه بسبب واگردن وصیت نامه لعنت کرده مرا پدرت از امروز تا روز قیامت پس گفت عباس
پس من بشکنم آن مهر را تا لعنت تازه بر تو نباشد پس قاضی گفت آن بسوی تو است خواهی بشکن
قاضی بطمع نصیبی از گنج و گوهر غافل شده از اینکه این رخصت و تمکین همان شد که بود اگر سر نمود قاضی
نمی شد پس شکست عباس مهر را پس ناگاه در آن بود بیرون کردن برادران بالکلیه و قرار دادن علی
بن موسی علیه السلام برای وصیت و اموال جمیعا تنهائی و داخل کردن موسی علیه السلام برادران را
در محبت علی اگر خواهند و اگر نخواهند و بیرون کردن ایشان از کنار موقوفات و غیر آنها و بود شکستن
آن بالین برادران معیبتی و رسوائی و خواری و برای علی بن موسی علیه السلام خوبی و بود در وصیت
نامه که شکست عباس مهر آنرا گواهی این چهار گواه اصل داهیه واحد ام احمد فی مجلس القاضی وادعت
انها لیست ایاها حتی کشفوا عنها وعرفوها فقالت عند ذلك قد والله قال سیدی هذا انه ستؤخذ

جبرا و خرجنا من المجالس قرخبرا اسحق بن جعفر رقال اسکتی قاین التنبا و ال الضعف ما اظنہ قال
موهنا اشیا شبهہ م چون رست عباس و برادران از بہہ یا گسیخت دعوے کر دند کہ با ین سفار شہادرحق
ام احمد او نیز از علی بن موسی علیہ السلام ناراضی ہست و شکایت وارد و اگر در مجلس قاضی حاضر شود اظہار خواہد
کرد و چون حاضر ساختند اظہار رضا کرد پس دعوی کردند کہ این زن ام احمد نیست یعنی و کشودند روے
ام احمد را در مجلس قاضی و دعوی کردند کہ او ام احمد نیست تا آنکہ پردہ از روئے او برداشتند و شناختند
او را پس ام احمد گفت نزد آن بی ادبی الیشان بتحقیق بخدا قسم کہ گفت این آقای من کہ علی بن موسی علیہم السلام
است بدرستیکہ تو گرفتہ میشوی تو در و بیرون بردہ میشوے بمجالس مردان پس بچون این کلمہ موافق
تقیہ نبود بہ حاق اخرش نیامد و منع کرد او را و گفت ساکت باش چہ زنان متوجہ ضعف رائی اند گمان ندارم
کہ علی بن موسے گفتہ باشد از این سخن چیزی را اصلا ثم ان علیا علیہ السلام التفت الی العباس
فقال یا اخی انی اعلم انما حملکم علی ہذہ الغرائم والدیون التی علیکم فانطلق یا سعید فتعین
لی ما علیہم ثم اقض عنہم ولا واللہ لا ادع مواساتکم وبرکم ما مشیت علی الارض فقولوا ما شئتم
فقال العباس ما تعطینا الا من فضول اموالنا وما لنا عندک اکثر فقال قولوا ما شئتم فالعرض
عرضکم فان تحسنوا فذاک لکم عند اللہ وان تسیئوا فان اللہ غفور رحیم واللہ انکم تعرفون
انہ ما لی یومی ہذا ولد ولا وارث غیرکم ولئن حبست شیئا مما تظنون او ادخرتہ فانما ہو لکم
ومرجعہ الیکم واللہ ما ملکت منذ مضی ابوکم رضی اللہ عنہ شیئا الا وقد سیبتہ حیث رأیتم
فوثب العباس فقال واللہ ما ہو کذلک وما جعل اللہ لک من رأی علینا ولکن حسد ابینا لنا
وارادتہ ما لو یسوغہ اللہ ایاک وانک لتعرف انی اعرف صفوان بن یحیی بیاع السابری
بالکوفۃ ولئن سلمت لاغصصنہ بریقہ وانت معہ شرح انما اگر بکسر ہمزہ است برای حصر ہست
و مفعول اعلم محذوف ہست بتقدیر اعلم حقیقۃ حالکم و الغرائم فاعل حملکم ہست و اگر بفتح ہمزہ ہست و منصوب است
جملا مفعول اعلم باشد و ما موصولہ بر رسم الخط فیالغرائم خبر انست ما در مشیت بمعنی ما دام است
الغرائم بغین بالنقطہ و راے بے نقطہ و الف و ہمزہ جمع غرامۃ بالفتح بغین آنچہ لازم می شود و ادا آن مثل
اخراجات جزو رہ و جزیہا فرق میان دین و قرض اینست کہ دین اجل معین دارد و قرض ندارد
سعید بن حاتم قزوینی خواہر زادہ صفوان بن یحیی ہست التعین بعین بے نقطہ و یاے دو نقطہ در پائین
معجمہ در باب تفعل بہم رسانیدن چیزے ابیعوا ان عینہ بکسر عین و سکون یائے دو نقطہ در پائین و نون
یعنی اینکہ کس متاعی را بخرد و بفروشد بنقد بکمتر از آنچہ خریدہ بما تقطعون تو زیہ ہست بچہ مراد اینست
کہ شما گمان می فرمندی من تا آخر عمر و اینہا پس ظرف متعلق بحال جو مجرور بحرف لام و الیکم ہست والیشان
گمان حبس بعضی میفہمند و برین تقدیر ظرف صفت شیئا ہست و بظاہر معنی دوم ہست بچہ تقدم معمول ا[illegible]

[illegible]

بنزای خبر باشد بر ظاهر آینه متعارف نیست و مبتدا نبود که تورید خبا شد و شرط مقدر باشد تقدیر و مرجع الیه کلام مست
علی انه و الحالة تقدیه رای بعلی بر اسے تفہیم معنی حکم است یا علیها صفت رای است بمعنی رای الراجح علی را انبا احمد خبر
مبتدا است وار دنه معطوفست بر سند و مبتدا محذوفست تقدیر و لکن هذا مسند صفوان بن یحیی وکیل امام
رضا علیه السلام بوده و نهایت ثقه و عظیم القدر است السابری بسین مهمله و ضم باے یکنقطه قسمی
از جامه است بنهایت نازک و خوب که از سابور که اسم موضعی است در فارس می آورده اند التغصص
بغین با نقطه و دو صاد بی نقطه در گلوی کسے چیزے را گره کردن پیچیدن بعد از آن علی بن موسے علیه السلام
رو کرد بسوئے عباس و گفت ای برادر من بدرستی که من میدانم حال شما جز این نیست که باعث شده شما را
بر این گفتگو اخراجات و مطالبات بر دم که بر شما است پس بر وای سعید بمیر سان بعنوان عاریت برای
من آن قدر که بر ایشان مطالبات مردم است بعد از آن ادا ے دیون از جانب ایشان کن و نه بخدا قسم
که وا نمیگذارم مدد شما و نیکوئی با شما را چندانکه زنده ام و راه میروم بر روے زمین پس گوئید آنچه را که
خواستید پس گفت عباس چیزی نکردی نمیدهی ما را مگر از زیادتیهای اموال ما و آنچه ما راست در ذمت
تو بیشتر از آنها است پس علی بن موسے علیه السلام گفت گوئید آنچه را که خواهید پس این عرض که قصد بردن
این دارید عرض شما است یعنی که عرض نمود به عرض من یا یعنی که عرض من و شما یکی است
پس اگر نیکوئی کنید پس این برای شما انفع است نزد الله تعالی و اگر بدی کنید پس بدرستی که الله تعالی
بر شما شنونده است و بینا و مهربانست و بخدا قسم که شما میشناسید که نیست مرا امروز فرزندی و نه وارثی
دیگر غیر شما و هر آینه اگر پنهان کردم چیزی را از آنچه شما گمان برید و ذخیره کردم آنرا برای خود پس جز این
نیست که آن برای شما است و بازگشت آن بسوئے شما است و بخدا قسم که مالک نشده ام از وقتی که رفت پدر
شما رضی الله عنه چیزی را مگر بر حالی که بتحقیق متفرق کردم آنرا جائی که دیدید پس بر دی او دست عباس
این روش که گفت بخدا قسم که نیست حق چنانچه گفتی و نگر دانیده الله تعالی برای تو رائے و حکمی بر ما لیکن
این زیادتی تو بر ما بسبب حسد پدر ما برای ما است و بسبب اراده او است چیزی را که اراده کرده از جمله
چیزها سے که حلال نکرده آنها را الله تعالی بر او و نه بر تو و بدرستی که تو می شناسی من که می شناسم صفوان
بن یحیی فروشنده سابری در کوفه را و هر آینه اگر زنده مانم هر آینه گره میکنم البته آب دهن او را در گلوی
او در حالیکه تو یار او باشی مراد افسوس که مال ما را او سپردی من اثبات خواهم کرد و کرا او شرمنده شود
اصل فقال علی علیه السلام لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اما انی یا اخوتی
حریص علی مسرتکم الله یعلم اللهم ان کنت تعلم انی احب صلاحهم و انی بار بهم
رفیق علیهم اعنی بامورهم لیلا و نهارا فاجزنی خیرا و ان کنت علی غیر ذلک و انت علام
الغیوب فاجزنی به ما انا اهله ان کان شرا فشرا و ان کان خیرا فخیرا اللهم اصلحهم و اصلح لهم

واخسأ عنا وعنهم الشیطان واعنهم علی طاعتک ووفقهم لرشدک اما انا یا اخی فحریص
علی مسرتکم جاهد علی صلاحکم والله علی ما نقول وکیل فقال العباس ما اعرفنی بلسانک
ولیس لمسحاتک عندی طین فافترق القوم علی هذا وصلی الله علی محمد وآله **شرح**
المسرة بفتح میم اسم مکان برای سرور است یا مصدر میمی است و بر تقدیر مراد باعث سرور است اصنی
بصیغهٔ مجهول باب ضرب است و میتواند بود که بصیغهٔ معلوم باب علم باشد العنایة بکسر وضم عین از
باب ضرب با اهتمام کردن کسی را در کاری و از باب علم با اهتمام بودن در کاری فمنتر منصوب است بفعل
مقدر بتقدیر نا غیر لی شرا و هم چنین است خیرا اخسأ بسکون خای با نقطه و فتح سین بی نقطه و سکون همزه
بصیغهٔ امر باب منع است ما اعرفنی صیغهٔ تعجب است المسحاة بکسر میم و سکون سین بی نقطه و حای بی نقطه یعنی
پس گفت علی بن موسی علیه السلام از روی تعجب یا برای رد دعوی جزم او که البته چنین خواهم کرد
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آگاه باشید بدرستی که من ای برادران من حریصم بر باعث خوشحالی
شما الله تعالی میداند خدایا اگر میدانستی از ازل که من دوست میدارم صلاح حال ایشان را و اینکه
من نیکوئی کننده با ایشانم پیوند کننده با ایشانم یا یعنی که صلهٔ رحم ایشان میکنم هموارم بر ایشان با اهتمام
آورده شده ام بکار برای ایشان شب و روز پس جزا ده مرا بآن نیکی و اگر بوده ام بر غیر آن و تو دانایت
دانای بر غیبی پس جزا ده مرا بآن چیزی که من سزاوار آنم اگر بد است پس جزا ده مرا بد و اگر نیک است
پس جزا ده مرا نیک خدایا اصلاح کن ایشان را و اصلاح کن برای ایشان کار ایشان را و دور کن
از ما و از ایشان شیطان را و مدد کن ایشان را بر طاعت تو و توفیق ده ایشان را برای راه راست تو
اما من ای برادرم پس حریصم بر باعث خوشحالی شما بجدم بر صلاح حال شما و الله تعالی بر آنچه میگوئیم نگاهبان است
پس گفت عباس چه شناسا است مرا بچرب زبانی تو و نیست پس متفرق شدند جماعت بر این سخن و رحمت کناد
الله تعالی بر محمد و آل او **اصل** عن ابن سنان قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام
من قبل ان یقدم العراق بسنة وعلی ابنه جالس بین یدیه فنظر الیّ فقال یا محمد
اما انه سیکون فی هذه السنة حرکة فلا تجزع لذلک قال قلت وما یکون جعلت فداک
فقد اقلقنی ما ذکرت فقال اصیر الی الطاغیة اما انه لا یبدأنی منه سوء ومن الذی
یکون بعده قال قلت وما یکون جعلت فداک قال یضل الله الظالمین ویفعل الله
ما یشاء قال قلت وما ذاک جعلت فداک قال من ظلم ابنی هذا حقه وجحده امامته
من بعدی کان کمن ظلم علی بن ابیطالب علیه السلام حقه وجحده امامته بعد
رسول الله صلی الله علیه وآله قال قلت والله لئن مد الله لی فی العمر لاسلمن له
حقه ولاقرن له بامامته قال صدقت یا محمد یمد الله فی عمرک وتسلم له حقه وتقر له

بامامته وامامة من یکون من بعده قال قلت ومن ذلک قال قلت له الرضا والتسلیم

شرح اصبر از افعال ناقصه است بمعنی انتقل تا در الطاقه برای مبالغه است و مراد باوے برادر
هارون است که پیش از هارون خلیفه بود و هر پسر مهدی بن منصور دوانیقی تا اندلا میدا بصیغه
مجهول غائب مهموز اللام باب منع است و ماخوذ است از بدا لغة یائے یکنقطه و سکون دال مهمله و همزه
بمعنی تعجب از مشتری که میکشند و اعیانے آنرا صحه میکنند یا معتل اللام واوی باب نصر است اگرچه
کتابت آن بالف خلاف رسم الخط است و بنا بر اول ابتداے بمعنی تعجب کسے را با و رسانید نیست
و بنا بر دوم بمعنی اظهار نیست بی حرف جر و یائے متکلم است و او در من الذی در ارشاد مفید نیست
و ظاهر اینست که از تصرف کاتبان است و هر تقدیر مراد اینست که بدی از خلیفه بعید از باوے
خواهد رسید که هارون باشد یعنی روایتست از محمد بن سنان گفت داخل شدم بر امام موسے کاظم
علیه السلام پیش آنکه آید بعراق در زمان هادی بیک سال و علی بن موسے پسرش نشسته بود پیش
او نگاه کرد بسوی من پس گفت ای محمد آگاه باش بدرستی که خواهد شد درین سال حرکتی پس اضطراب
مکن برائے آن محمد گفت گفتم و چه خواهد شد قربانت شوم به تحقیق باضطراب انداخت مرا آنچه گفتی پس
گفت منتقل میشوم بسوے هادی که طاغیت سفاک و بے باکست آگاه باش بدرستی که نشان اینست
از غضب کرده نمی شود بمن از او بدی و تعجب کرده میشود از کسے میباشد بعد از او گفت محمد گفتم و چه واقع
خواهد شد از آن کسیکه بعد از اینست بقربانت شوم گفت گمراه میکند بخدا لان الله تعالی ظالمانرا
و میکند الله تعالے بقضا و قدر آنچه را که میخواهد گفت گفتم و چیست آنچه بقضا و قدر خواهد کرد در زمان
خلیفه بعد از این گفت برائے اشارت بآنکه کشته میشوم و پسرم قائم مقام من میشود هر که ظلم کند این
پسرم را حقش بآنکه تصدیق او نکند و منکر شود پسرم را امامت بعد از من هست مانند کسے که ظلم کرده
باشد علی بن ابیطالب را حقش و منکر شده باشد او را امامتش بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله محمد گفت
گفتم بخدا قسم که هر آئینه اگر کشاید الله تعالے برائے من در عمر من هر آئینه تسلیم میکنم البته برائے حق او را
و هر آئینه اقرار میکنم برائے او بامامت او گفت راست گفتی ای محمد میکشاید الله تعالے در عمر تو و تسلیم
میکنی برائے او حقش را و اقرار میکنی برائے او بامامت او و امامت کسیکه می باشد بعد از او محمد گفت
گفتم و کیست او گفت امام محمد تقی پسر او را وی گفت گفتم برائے او هست رضا و تسلیم از جانب من

باب هفتاد و دوم اصل باب الاشارة والنص علی ابی جعفر الثانی ع

شرح این باب بیان اشارة والنص بر امامت ابوجعفر دوم امام محمد تقی علیه السلام است و درین باب
ده حدیث است **اول اصل** اخبرنی من کان عند ابی الحسن الرضا علیه السلام جالسا
فلما نهضوا قال لهم القوا ابا جعفر فسلموا علیه واحدثوا به عهدا فلما نهض القوم التفت

الی فقال یرحم اللہ المفضل انہ کان لتقنع بدون ھذا **شرح** نیقنع بمعنی قانع است
وضمیر بمعنی مفضل است اینجا یعنی خبر داد مرا کسے کہ بود نزد امام رضا علیہ السلام نشستہ بپس چون اہل
مجلس برخواستند گفت ایشان را ملاقات کنید ابو جعفر را پس سلام کنید برا و تازہ کنید با و دیدار برا
پس چون رفتند مردم رو کرد بسوئے من گفت رحمت کنا د اللہ تعالے مفضل را چہ بدرستیکہ او ہر آئینہ
قناعت میکرد در تصدیق امامت امام لاحق باشارۃ از امام سابق کہ کمتر از این اشارت باشد **دوم**
اصل سمعت الرضا علیہ السلام وذکر شیئا فقال ما حاجتکم الی ذلک ھذا ابو جعفر قد اجلست
مجلسی وحصرتہ مکانی وقال انا اہل بیت یتوارث اصاغرنا من اکابرنا القذۃ بالقذۃ **شرح**
وذکر بصیغہ مجہول باب تفعیل است شیئا عبارت از اینست کہ آیا میراث امامت بہ برادر میرسد اگر
پسر نباشد سیرۃ از افعال ناقصہ است بمعنی احضرت التوارث بنہایت میراث بردن القذۃ بضم قاف
وتشدید ذال با نقطہ منصوب بنزع خافض بتقدیر کالقذۃ یعنی شنیدم از امام علیہ السلام برا لیکہ
بخاطر او رسانیدہ شد مسئلۂ کہ اہل مجلس پرسیدند گفت چہ حاجتست شمارا بآن این ابو جعفر است بتحقیق
نشانیدم او را بجای خود وحاضر کردم او را در مکان خود گفت بدرستیکہ خانہ دادہ ایم کہ تمام میراث
امامت می برند کوچکان ما از بزرگان ما مانند بین بین متعلق است بہ بر دیگران نیز بے زیادہ وکم **سوم**
اصل دخلت علی ابی جعفر الثانی علیہ السلام فناظرنی فی اشیاء ثم قال لی یا ابا علی ارتفع
الشک مالابی غیری **شرح** اشیاء عبارت از مسائل است وظاہر اینست کہ از آن جملہ گفتگو
در آیت اولو الارحام از سورۂ احزاب باشد کہ دلالت میکند بر این کہ بعد از حسین علیہ السلام پس میراث
امامت از پسر است چنانچہ بیان شد در حدیث دوم باب ششم وچہارم یعنی داخل شدم بر امام محمد تقی
علیہ السلام پس مباحثہ کرد با من در مسئلۂ چند بعد از آن گفت مرا اے ابو علی بر طرف شدہ
شک در امامت من نیست پدرم را فرزندے غیر من **چہارم اصل** کتب ابن قیاما
الی ابی الحسن الرضا علیہ السلام کتابا یقول فیہ کیف تکون اماما ولیس لک ولد
فاجابہ ابو الحسن علیہ السلام شبہ المغضب وما علمک انہ یکون لی ولد واللہ لاتمضی الایام
واللیالی حتی یرزقنی اللہ ولدا ذکرا یفرق بہ بین الحق والباطل **شرح** حسین بن قیاما
بکسر قاف ویائے دو نقطہ در پائین از واقفیہ است چنانچہ می آید در حدیث ہفتم وقیاما وقوام از اسماء
عجیب است یعنی نوشت ابن قیاما بسوئی امام رضا علیہ السلام کتابتی کہ میگفت در آن کتابت کہ چون میباشی
امام وحال آنکہ نیست ترا فرزندی پس جواب داد او را امام رضا علیہ السلام مانند جواب غضبناک کہ چہ سبب از
کجا یافتہ شد برا یے من فرزندی بخدا قسم کہ بسر نمی آید روزہا وشبہا یے عمر من تا آنکہ روزی میکند مرا اللہ تعالیٰ
فرزندی نرینہ کہ فرق میکند اللہ تعالی بسبب او میان حق وباطل یعنی کہ اہل تصدیق امامت او

صافی شرح اصول کافی

خدا پرستند و دیگران بت پرست اشارت است بقول اللہ تعالی در سورۂ حج ذلک بان اللہ ہو الحق وان ما یدعون
من دونہ ہو الباطل **پنجم اصل** قال لی ابن النجاشی من الامام بعد صاحبک فاشتہی ان تسالہ
حتی اعلم قال فدخلت علی الرضا علیہ السلام فاخبرتہ قال فقال لی الامام ابنی قال فہل یجترئ
احد ان یقول ابنی ولیس لہ ولد **شرح** گفت مرا ابن النجاشی کیست امام بعد از صاحب امر تو پس
میل دارم کہ سوال کنم او را تا بدانم پس داخل شدم بر امام رضا علیہ السلام خبر دادم او را او گفت پس گفت
مرا کہ امام پسر من است بعد از آن گفت آیا جرأت میکند ہیچکس کہ گوید پسر من بر حالی کہ نباشد او را فرزندے
اشارت باینست کہ این خبر از پدر آن بمن رسیدہ والا نمیگفتم **ششم اصل** ذکرنا ابی الحسن علیہ السلام
شیئا بعد ما ولد لہ ابو جعفر علیہ السلام فقال ما حاجتکم الی ذلک ہذا ابو جعفر قد اجلستہ
مجلسی وصیرتہ فی مکانی **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم است **هفتم اصل** احمد
بن محمد عن علی بن قیاما الواسطی قال دخلت علی علی بن موسی علیہ السلام فقلت لہ ایکون امامان
قال لا الا واحدہما صامت فقلت لہ ہو ذا انت لیس لک صامت ولم یکن ولد لہ ابو جعفر
علیہ السلام بعد فقال لی واللہ لیجعلن اللہ منی ما یثبت بہ الحق واہلہ ویمحق بہ الباطل واہلہ
فولد لہ بعد سنۃ ابو جعفر علیہ السلام وکان ابن قیاما واقفیا **شرح** سوال ابن قیاما مبنی
بر اعتقاد حیوۃ امام موسیٰ است ہو راجع بصامت است مبتدا است خبر ش ذا است انت بدل ذا است
لیس لک استیناف بیانی است یعنی روایت کرد احمد از محمد علی از ابن قیاما ی واسطی گفت داخل شدم بر علی
بن موسیٰ علیہما السلام پس گفتم او را آیا میباشد در یک زمان دو امام گفت نہ مگر بر حالی کہ یک ساکت باشد
یعنی کہ وصی باشد تا بعد از آن دیگر امام شود پس گفتم او را این صامت ہمین تو ئی چہ نیست نزد تو صامتی و متولد نشدہ بود
برائے او امام محمد تقی علیہ السلام ہنوز پس گفت مرا بخدا قسم کہ ہر آئینہ خلق میکند البتہ اللہ تعالی از من کسی را
کہ معلوم میشود باو حق کہ کدام است واہل آنکہ کیانند و بر طرف کردہ میشود باو باطل کہ شرک کیست واہل آنکہ مشرکانند
پس زائیدہ شد برائے او بعد از یکسال امام محمد تقی م محمد گفت و بود ابن قیاما واقفی یعنی منسوب بحصر کہ
امام موسیٰ را غائب و زندہ و مہدی موعود میدانست **هشتم اصل** کنت مع ابی الحسن جالسا فدعا بابنہ
وہو صغیر فاجلسہ فی حجری فقال لی جردہ وانزع قمیصہ فنزعتہ فقال لی انظر بین کتفیہ
فنظرت فاذا فی احد کتفیہ شبیہ بالخاتم داخل فی اللحم ثم قال اتری ہذا کان مثلہ فی ہذا
الموضع من ابی علیہ السلام **شرح** بودم با امام رضا علیہ السلام نشستہ پس طلب کرد پسر ش را
بر حالی کہ او کوچک بود پس نشانید او را در کنار من پس گفت مرا برہنہ کن او را بیرون کن پیراہن او را
پس بیرون کردم پس گفت مرا نگاہ کن میان ہر یک از دو شانۂ او را پس نگاہ کردم پس ناگاہ در یکے
از دو شانۂ او مانند نگین انگشتر بود فرو رفتہ در گوشت بعد از آن گفت آیا می بینی این را بود مثل این در اینجا

از پدرم علیه السلام **اصل** کنت عند ابی الحسن الرضا علیه السلام فجیئ بابنه ابی جعفر
علیه السلام وهو صغیر فقال هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکة علی شیعتنا منه
شرح بودم نزد امام رضا علیه السلام پس آورده شده پسر او امام محمد تقی علیه السلام بر حالی که او کوچک بود
پس گفت این زائیده ایست که در این ایام زائیده نشده زائیده که بزرگتر باشد از روی برکت بر شیعهٔ ما از
او مراد اینست که باعث خلاص شیعه از لعن مخالفان که امام عقیم نمیباشد شد **دوم** **اصل** قلت للرضا علیه السلام
قد کنا نسالک قبل ان یهب الله لک ابا جعفر فکنت تقول یهب الله لی غلاما فقد وهب الله لک فاقر
عیوننا فلا اراناالله یومک فان کان کون فالی من فاشار بیده الی ابی جعفر علیه السلام
وهو قائم بین یدیه فقلت جعلت فداک هذا ابن ثلث سنین فقال وما یضره من ذلک قد
قام عیسی علیه السلام بالحجة وهو ابن ثلث سنین **شرح** ما در ما یضره نافیه است و فاعل یضر ضمیر
مستتر راجع به کون ابن ثلث سنین است و ضمیر بارز راجع بابی جعفر است من متعلق به یضر است بتضمین معنی
یبعد باء در بالحجة برای تعدیه است و مراد بحجت غالب شدن الله تعالی است بر پیروان ظن بسبب اینکه وجود
امام عالم بجمیع احکام باشد و مراد باقامت حجت مصداق وجود امام عالم بجمیع احکام بودن است یعنی
گفتیم امام رضا علیه السلام را بتحقیق می پرسیدیم ترا پیش از آنکه بخشد الله تعالی ترا امام محمد تقی را که امام خواهد بود
پس در جواب میگفتی بخشد الله تعالی مرا پسری پس بتحقیق بخشید او را الله تعالی به تو پس خنک کرد الله تعا
چشمهای ما را از خوشحالی پس ننماید ما را الله تعالی روز مرگ تو اگر حادث شود حدوثی پس بسوی کی پناه
بریم در مشکلات مسائل پس اشارت کرد بدست خود بسوی امام محمد تقی علیه السلام و او ایستاده بود پیش
او پس گفتیم قربانت شوم این فرزند سه سال است پس گفت و ضرر نمیرساند او را سه ساله بودن بدور کردن
از آن امامت بیان این آنکه بتحقیق برپا داشت عیسی علیه السلام حجت الهی را بر حالی که او فرزند سه ساله بود
اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ مریم قال انی عبد الله آتانی الکتاب گفت عیسی در اوایل ولادت بدرستیکه
من بندهٔ الله تعالی ام داده مرا علم توریة و جمیع احکام الهی بیان این میشود در حدیث اول باب نود و د
این حدیث مبنی بر اینست که هرگاه در اوایل ولادت اینها باشد پس در سن سه سالگی بطریق اولی خواهد بود
اصل سمعت اسمعیل بن ابراهیم یقول للرضا علیه السلام ان ابنی فی لسانه ثقل فانا ابعث
به الیک غدا تمسح علی راسه وتدعو له فانه مولاک فقال علیه السلام هو مولی ابی جعفر فابعث
به غدا الیه **شرح** شنیدم از اسمعیل بن ابراهیم که میگفت امام رضا علیه السلام را بدرستی که پسر من
در زبانش سنگینی هست پس من میفرستم او را بسوی تو فردا دست می مالی بر سرش و دعا میکنی برای او [illegible]
چه او غلام تو است پس گفت علیه السلام او غلام امام محمد تقی است پس بفرست او را فردا بسوی او
تا دست مالد و دعا کند **اصل** کنت عند علی بن جعفر بن محمد جالسا بالمدینة وکنت اقمت عنده

استملی الکتب عنہ مما یسمع من اخیہ یعنی ابا الحسن علیہ السلام اذ دخل علیہ ابو جعفر محمد
بن علی الرضا علیہما السلام المسجد مسجد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ فوثب علی بن جعفر
بلا حذاء ولا رداء فقبل یدہ وعظمہ فقال لہ ابو جعفر علیہ السلام یا عم اجلس
رحمک اللہ فقال یا سیدی کیف اجلس وانت قائم فلما رجع علی بن جعفر الی مجلسہ جعل
اصحابہ یوبخونہ ویقولون انت عم ابیہ وانت تفعل بہ ہذا الفعل فقال اسکتوا اذا کان
اللہ عز وجل وقبض علی لحیتہ لم یؤہل ہذہ الشیبۃ واہل ہذا الفتی ووضعہ حیث
وضعہ انکر فضلہ نعوذ باللہ مما تقولون بل انا لہ عبد **شرح** یعنی مضارع معلوم
باب تفعیل است یعنی بودم نزد علی بن جعفر بن محمد نشستہ در مدینہ و ماندہ بودم نزد او دو سال مینوشتم
از او آنچہ را کہ میشنواید شاگردانش را از جانب برادرش یعنی امام موسے کاظم علیہ السلام مراد اینست
کہ درس میگفت او چیزی را کہ از برادرش شنیدہ بود در آنوقت داخل شد بر او امام محمد تقی علیہ السلام
در مسجد کہ مسجد رسول است صلی اللہ علیہ وآلہ پس جست بجانب او علی بن جعفر کشف وبی ردا پس بوسید
دستش را و نہایت تعظیم کرد او را پس گفت او را امام محمد تقی علیہ السلام اے عموی من بنشین رحم کناد
ترا اللہ تعالے پس گفت علی بن جعفر اے آقاے من چون بنشینم تو ایستادہ پس چون برگشت علی بن جعفر
بسوے مجلس خود شروع کردند یاران او سرزنش میکردند او را و میگفتند تو عموی پدر اوئی و تو میکنی
با او چنین کارے پس گفت ساکت باشید و ہرگاہ اللہ عز وجل در اثناے این سخن گرفت محاسن خود را
قابل بدانستہ باشد این ریش سفید را و قابل دانستہ باشد این جوان را و قرار دادہ باشد او را در جائی کہ
قرار دادہ مراد علم احکام و امامت است آیا منکر میشوم فضیلت او را پناہ میگیرم باللہ تعالی از شر آنچہ میگوئید
بلکہ من برا اے او غلامم **اصل** کنت واقفا بین یدیہ ابی الحسن علیہ السلام بخراسان فقال قائل
یا سیدی ان کان کون فالی من قال الی ابی جعفر ابنی فکان القائل استصغر سن ابی جعفر
علیہ السلام فقال ابو الحسن علیہ السلام ان اللہ تبارک وتعالی بعث عیسی بن مریم رسولا
نبیا صاحب شریعۃ مبتداۃ فی اصغر من السن الذی فیہ ابو جعفر علیہ السلام **شرح**
بودم ایستادہ پیش امام رضا علیہ السلام در خراسان گفت او را گویندہ اے آقاے من اگر شود شئی
پس بسوے کہ پناہ بریم در مشکلات خود گفت بسوے ابو جعفر پسرم پس گویا کہ آن گویندہ کوچک شمرد
ابو جعفر علیہ السلام را پس گفت امام رضا علیہ السلام بدرستی کہ اللہ تبارک و تعالے فرستاد عیسے بن مریم را
رسولی کہ رسالت او بعد از نبوت باشد صاحب شریعت تازہ در کوچکتر از سنی کہ در آن است ابو جعفر می آید
در ابواب التاریخ کہ ولادت امام محمد تقی علیہ السلام در شہر رمضان سال صد و نود و پنج بودہ و وفات امام
رضا علیہ السلام در نصف سال دو صد و سہ بودہ پس سن امام محمد تقی علیہ السلام در اول امامت او ہفت

سال و پنجاه بوده می آید در حدیث اول باب نود و دوم که سن عیسیٰ در اول رسالت او هفت سال بوده
اصل سمعت علی بن جعفر یحدث الحسن بن الحسین بن علی بن الحسین فقال والله لقد
نصر الله الرضا علیه السلام فقال له الحسن ای والله جعلت فداک لقد بغی علیه اخوته فقال
علی بن جعفر ای والله ونحن عمومته بغینا علیه فقال له الحسن جعلت فداک کیف
صنعتم فانی لم احضرکم قال قال له اخوته ونحن ایضا ما کان فینا امام قط حائل
اللون فقال لهم الرضا هو ابنی قالوا فان رسول الله صلی الله علیه وآله قد قضی بالقافة
فبیننا وبینک القافة قال ابعثوا انتم الیهم فاما انا فلا ولا تعلموهم لما دعوتموهم
ولیکونوا فی بیوتکم فلما جاؤوا اقعدونا فی البستان واصطف عمومته واخوته واخواته
واخذوا الرضا علیه السلام والبسوه جبة صوف وقلنسوة منها ووضعوا علی عنقه مسحاة
وقالوا له ادخل البستان کانک تعمل فیه ثم جاؤوا بابی جعفر علیه السلام فقالوا الحقوا هذا
الغلام بابیه فقالوا لیس له ههنا اب ولکن هذا عم ابیه وهذا عمه وهذه عمته
وان یکن له ههنا اب فهو صاحب البستان فان قدمیه وقدمیه واحدة فلما رجع
ابو الحسن علیه السلام قالوا هذا ابوه **شرح** الحائل بحای بی نقطه رنگی که بسیاهی مایل باشد
القافة بقاف والف وفا مخففه جمع قائف کسانی که علم قیافه دارند القدمة بکسر قاف وسکون دال بی نقطه
نوع قدوم یعنی نوع قدم برداشتن وگذاشتن در وقت راه رفتن یعنی شنیدم از علی بن جعفر عموی
امام رضا علیه السلام که حکایت میکرد برای حسن بن حسین بن علی بن حسین باین روش که گفت بخدا قسم که
هر آینه نصرت کرد الله تعالی امام رضا را پس گفت او را حسن آری بخدا قسم قربانت شوم که هر آینه زیاده روی
کردند بر او برادرانش اشارت است بآنچه گذشت در حدیث پانزدهم باب سابق خیال کرده که علی
بن جعفر آنرا میگوید پس گفت آری بخدا قسم ما عموها نیز زیاده روی کردیم بر او ومرادش اینست که آنچه
من میگویم معنی دیگر است وظاهر این است که علی بن جعفر خود را داخل کرده از باب رعایت ادب چه شان
او ادای این بالا تر است که چنین سخنی گوید پس گفت او را حسن قربانت شوم چون کردید چه من حاضر نبودم
پیش شما علی بن جعفر گفت که گفتند او را برادرانش وما نیز که نبوده در ما امامی هرگز سبز چهره مرادشان اینست
که این پسر تو نیست پس گفت ایشان را امام رضا علیه السلام او پسر منست گفتند پس بدرستی که رسول الله
صلی الله علیه وآله تحقیق کرد در الحاق اسامه بپدرش زید بسخن علمای علم قیافه پس میان ما ومیان
تو ایشان حکم کنند امام رضا گفت شما کسی را بفرستید بطلب ایشان فاما من پس طلب نمیکنم ایشان را
بنی بر اینست که حکم ایشان اعتبار ندارد دیگر بعنوان الزام یا بر اینکه طلبیدن امام باعث تهمت رشوت
میشود واعلام مکنید ایشان را که برای چه طلبید ایشان را وباید که ایشان در خانهای شما باشند تا روز

دیوان که منها را اهل تهمت شود پس چون آمدند روز دیوان نشانیدند ما را در باغ و صف زدند عمویان
امام رضا و برادرانش و خواهرانش و گرفتند امام رضاؑ را و پوشانیدند او را لباس پشمین و کلاهی از آن جنس
و نهادند بر گردن او بیلی و گفتند او را داخل شو باغ را چنانچه گویا که کار رسے در باغ میکنی بعد از آن آوردند
امام محمد تقی علیه السلام را پس گفتند اهل علم قیافه را که الحاق کنید این پسر را به پدرش یعنی که نظر کنید
در این مجلس پدر او کیست پس بعد از نظر گفتند نیست او را در این مجلس پدری و نه کس این مرد عموی
پدر اوست و این مرد عموی خودش است و این زن عمه اوست و اگر باشد او را در این مکان
پدرے پس پدر او آن مرد است که در بستان در کار است چه از دور پیدا است که نوع رفتار این
و نوع رفتار او یکی است پس چون برگشت امام رضا علیه السلام یعنی که از دور رو بطرف ایشان کرد یعنی که
در مجلس آمد گفتند این پدر اوست اصل قال علی بن جعفر فقمت فمصصت ریق ابی جعفر علیه السلام
ثم قلت اشهد انك امامی عند الله فبکی الرضا علیه السلام ثم قال یا عم الم تسمع ابی وهو
یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله بابی ابن خیرة الاماء ابن النوبیة الطیبة
الفم والرحم ویلهم لعن الله الاعیبس وذریته صاحب الفتنة ویقتلهم سنین وشهورا وایاما
یسومهم خسفا ویسقیهم کاسا مصبرة وهو الطرید الشرید الموتور بابیه وجده صاحب
الغیبة یقال مات او هلك ای واد سلك افیکون هذا یا عم الا منی فقلت صدقت جعلت
فداك شرح المص بفتح میم و تشدید صاد بی نقطه از باب علم و نصر مکیدن ابن خیرة الاماء مرفوع و نائب
فاعل فعل محذوف است بتقدیر فدی بابی ابن النوبیة عطف بیان ابن خیرة الاماء است و عبارت از امام
دوازدهم علیهم السلام است و مراد بخیرة الاماء مادر بیواسطه امام دوازدهم علیه السلام است مراد بالنوبیه مادر بیواسطه
امام محمد تقی علیه السلام است چه نوبیه مادر هر دو است بواسطه النوب بضم نون و سکون واو و بای یک نقطه
بمعنی ایشان از سیاهان و بتای تانیث بلاد ایشانست که از آنجمله است حبشه ویلهم تتمه کلام رسول الله صلی الله
علیه وآله واو در ویلهم ابتدائیه است یا از قبیل عطف خبر بر انشا است یلهم بصیغه مجهول مضارع باب افعال است
لعن بفتح لام و سکون عین بی نقطه مصدر منصوب و مفعول دوم یلهم است که مقدم بر مفعول اول شده الله
مضاف الیه است الاعیبس بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و فتح یای دو نقطه و سین بی نقطه صفت مشبه است
و عبارت از عباس است یعنی که پسر عباس بیواسطه است که زنادقه بنی العباس از اولاد اویند و حال او بیان شد
در حدیث دوم باب چهل و یکم میتواند بود که مراد معتمد خلیفه عباسی باشد که غیبت صاحب الزمان ع در زمان او شده
یا موفق برادر معتمد باشد که وکالت و امر و نهی در زمان معتمد با او بوده و بر این تقدیر که مراد موفق باشد
و میتواند بود که اعبس بمعنی ترش رو باشد و افعل التفضیل نیز میتواند بود و در بعض نسخ الاعیبس بصیغه
تصغیر است و بر هر تقدیر منصوب و مفعول لعن است و ذریته عطف بر اعبس است صاحب الفتنة مرفوع

ومفعول اول یلبسهم است که نائب فاعل شده الفتنة بکسر فا فساد در میان خلائق بهرج و مرج مراد صاحب
الفتنة جنس پادشاهان و حکام جنگیز است مثل هلاکو که بتعلیم علمای زمان نش والسنة که اعلیس و ذریت
او مغلوب شده و ایشان را بر خواهد انداخت و یقتلهم عطف بر یلبسهم است و ضمیر مستتر راجع بصاحب الفتنة است و ضمیر بارز
راجع به ذریت است یلبسهم بسین بی‌نقطه بصیغه مضارع باب نصر استیناف بیانی یقتلهم است الخسف بفتح
خای بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه و فا خواری و یسقیهم بسین بی‌نقطه بصیغه مضارع غائب باب ضرب است
مصبرة بصاد بی‌نقطه و بای یک‌نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه اسم مفعول باب افعال صفت کاس است الاصبار
لبالب کردن از شراب واوور و هو حال است و مآلش یلبسهم و یسقیهم است هو راجع با بن خیرة الاماء است و مبتدا
است الطرید بفتح طای بی‌نقطه فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر بمعنی دور و در کرده شده و خبر مبتدا است
الشرید بفتح شین با نقطه فعیل بمعنی فاعل است از باب نصر بمعنی گریخته و مرفوع است تا خبر دیگر هو باشد الموتر بکسر واو
و سکون تای دو نقطه و رای بی‌نقطه ظلم از روی کینه یا در اینجا برای تسبیت است و جده عطف بر ابیه است
الموتور مرفوع است مثل الطرید و همچنین صاحب الغیبة بفتح غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در اینجا عبارت است از
غائب بودن معهود صاحب الزمان است یقال استیناف بیانی الغیبة است الهالک از باب ضرب گمراه شدن در اعتقاد و ما
آن ای اسم استفهام است و منصوب است بر مفعول فیه سلک یعنی گفت علی بن جعفر برخاستم و گفتم آیا دیدی امام
محمد تقی را بعد از آن گفتم گواهی میدهم که تو امام منی نزد الله تعالی یعنی امام ساکت چه هنوز پدرش در حیوة بود
پس گریه کرد امام رضا علیه السلام بعد از آن گفت ای عموی من آیا شنیدی از پدرم و او میگفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله پدرم فدا باد پسر بهترین کنیزان را پسر حبشیه که خوشبو است دهنش برگزیده و منقش است
رحمش و لمه بنیشو لعن الله تعالی اعیبس را و اولاد او را کسی که صاحب فساد در روی زمین است و میکشد
ذریت اعیبس را سالها و ماهها و روزها الشارة بانیست که سالهای آن کسر دارد و ماهها نیز کسر دارد و بیان آنکه
لازم میسازد ایشان را لذت و خواری چنانچه مستعصم آخر خلفای بنی عباس را در دریای دجله مال کردند و آشام
ایشان را جام لبالب مرگ که بحیله جمیع آن ملعون النعمته بر حالیکه ابن خیرة الاماء بغایت دور کرده شده است
از میان خلائق بغایت گریخته است از ایشان بغایت مظلوم است بوسیله کینه که با پدر و جد او داشتند اشارت
بانیست که بعضو اتراک و آزار پی ایشان بر سیده و صاحب غیبت دور و دراز است بیان این آنکه گفته میشود
در حق او که آیا مرد یا گمراه شد کدام راه رفت اشارت بانیست که مردم جاهل خواهند گفت که چون بنی عباس که
دشمنان او بودند مستاصل شدند چرا ظاهر نمیشود و امام رضا علیه السلام گفت آیا مینا شد اینکه گفتم که این
تو بیه بالخدای عموی من گر از من بشارت از من بانیست که بعد از شنیدن این از پدرم حالتک باید گرد
تغیر رنگ پسرم پس گفتم راست گفتی از پدرت شنیدم و از غیر او نیست و قربانت شوم عمدة محقق مولانا
محمد امین رحمت الله بابی ابن خیرة الاماء الجواد علیه السلام و بنا بر این ضمیر هو در و هو الطرید ضمیر شأن تواند بود

والطریه بشنا خواهد بود و بفال نیرش خواهد بود تحقیق نماند بر این تقدیر خیرة الاماء والنوبیه عبارت از یک کس خواهد بود پس ذکر این و در ذکر النوبیه ناخوش است و گویا که باعث این تفسیر اینست که در ارشاد مفید چنین است بابی ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة یکون من ولده الطرید تا آخر

باب هفتاد و سوم اصل باب الاشارة والنص علی ابی الحسن الثالث ع

شرح این باب بیان اشارت و نص بر امامت ابو الحسن سوم امام علی نقی علیه السلام است در این باب سه حدیث است و بنابر نسخه غیر صفوانی دو حدیث است **اول اصل** لما خرج ابو جعفر علیه السلام من المدینة الی بغداد فی الدفعة الاولی من خرجتیه قلت له عند خروجه جعلت فداك انی اخاف علیك فی هذا الوجه فالی من الامر بعدك فكر بوجهه الی ضاحكا وقال لیس الغیبة حیث ظننت فی هذه السنة فلما اخرج به الثانیة الی المعتصم صرت الیه فقلت له جعلت فداك انت خارج فالی من هذا الامر من بعدك فبكی حتی اخضلت لحیته ثم التفت الی فقال عند هذه یخاف علی الامر من بعدی الی ابنی علی **شرح** یادر به برای تقویت است و دلالت بر عنف میکند معتصم بکسر صاد بی نقط پسر هارون بود و نام او محمد و کنیت او ابو اسحق بود و بعد از برادرش مامون خلیفه شد میو اسط اخضلت بسکون خا با نقط و فتح ضاد با نقط و فتح لام مشدده است یعنی وقتی که بیرون رفت امام محمد تقی علیه السلام از مدینه بسوی بغداد در بار اول از دو بیرون رفتن او گفتم او را نزد بیرون رفتن او قربانت شوم بدرستیکه من میترسم بر تو در این راه که مبادا وفات یابی پس بسوی کیست این امارت بعد از تو پس برگردانید روی خود را بسوی من خنده کنان این خنده از روی تعجب است چه مامون او را طلبیده بود که داماد خود کند و راوی خیالی دیگر کرده پس گفت نیست غائب شدن من آنجا که گمان کردی یا یعنی که وفات نخواهم یافت در این سفر پس وقتی که بیرون شد بعنف بار دوم بسوی معتصم خلیفه عباسی رفتم بسوی او پس گفتم او را قربانت شوم تو بیرون میروی پس بسوی کیست این امارت بعد از تو پس گریه کرد تا تر شد محاسن او و بعد از آن رو بمن کرد پس گفت نزد این دفعه بیرون رفتن ترسیده میشود بر من امارت بعد از من بسوی پسرم علی نقی است **دوم اصل** عن الخیرانی عن ابیه انه قال كان یلزم باب ابی جعفر علیه السلام للخدمة التی كان وكل بها وكان احمد بن محمد بن عیسی یجیء فی السحر فی كل لیلة لیعرف خبر علة ابی جعفر علیه السلام وكان الرسول الذی یختلف بین ابی جعفر وبین ابی اذا حضر قام احمد وخلا به ابی فخرجت ذات لیلة وقام احمد عن المجلس وخلا ابی بالرسول واستدار احمد فوقف حیث یسمع الكلام فقال الرسول لابی ان مولاك یقرأ علیك السلام ویقول لك انی ماض والامر صائر الی ابنی علی وله علیكم بعدی ما كان لی علیكم

بعد ابیه ثم مضی الرسول ورجع احمد الی موضعه وقال لابی ما الذی
قد قال لک قال خیرا قال قد سمعت ما قال فلم تکتمه واعاد ما سمع فقال له
ابی قد حرم الله علیک ما فعلت لان الله تبارک وتعالی یقول ولا تجسسوا فاحفظ
الشهادة لعلنا نحتاج الیها یوما وایاک ان تظهرها الی وقتها شرح خیرانی بفتح خای بانقطه
وسکون یای دو نقطه در پائین و رای بی‌نقطه والف ونون و یای مشدده منسوب است بخیران قزوینی زاکانی
قراطیسی یا یعنی که پسر خیران است و زاکان بزای بانقطه از محلات قزوین است و برای بی‌نقطه دهی از قزوین است
وتسمیه او بقراطیسی کاغذ است و داده کاغذ نوشته و هر یکی را بشخصی سپرده چنانچه در این حدیث است ضمیر انه
وضمیر قال راجع بخیرانی است وضمیر کان وضمیر یلزم راجع بابیه است و در ارشاد مفید کنت الزم است بجای
کان یلزم وباقی حدیث نیز در ارشاد بر این سیاق است یعرف در بعضی بصیغه مضارع غائب باب ضرب
یا بصیغه مصدر باب تفعیل است یعنی روایت است از خیرانی از پدرش خیران خادم زاکانی اینکه خیرانی گفت بود
پدرم ملازم در امام محمد تقی علیه السلام برای خدمتی که موکل بآن شده بود و احمد بن محمد بن عیسی می آمد در سحر
هر شب یکشبک خانه پدرم تا معلوم کند خبر گفت امام محمد تقی علیه السلام را و پیغام آوری که آمد و رفت میکرد
میان امام محمد تقی علیه السلام و میان پدرم وقتی که حاضر میشد بمجلس پدرم برمیخاست احمد و خلوت میکرد با پیغام آور
پدرم پس بیرون آمد از حرم امام آن پیغام آور میان شبی و برخاست احمد از مجلس پدرم و خلوت کرد
پدرم با پیغام آور و دور در احمد یا یعنی که از در بیرون رفت واز پس دیوار برگشت بطرف نخبر و پس ایستاد
بجائی که میشنید سخن پدرم و پیغام آور را پس گفت پیغام آور به پدرم را بدرستی که امام تو میخواند بر تو سلام
ومیگوید ترا بدرستی که من رونده‌ام از دنیا باین وقت و امامت میکرد و بسوی پسرم علی و او راست بر شما
آن حقی که بود مرا بر شما بعد از پدرم بعد از آن رفت پیغام آور و برگشت احمد بجای خود و گفت پدرم را چه بود
آنچه بتحقیق گفت ترا پدرم گفت خیر بود گفت بتحقیق شنیدم آنچه را که گفت پس چرا می پوشانی آنرا و او گفت آنچه را
که شنیده بود پس گفت او را پدرم بتحقیق حرام کرده الله تعالی بر تو آنچه را که کردی چه الله تبارک وتعالی میگوید
در سوره حجرات و تجسس مکنید پس نگاه دار این گواه را شاید که محتاج شویم بسوی آن روزی از روزها
وخود را نگاه دار از اینکه اظهار کنی آن گواهی را تا وقتش اصل فلما اصبح ابی کتب نسخة الرسالة
فی عشر رقاع وختمها ودفعها عند عشرة من وجوه العصابة وقال ان حدث لی حدث الموت
قبل ان اطالبکم بها فافتحوها واعملوا بما فیها فلما مضی ابو جعفر علیه السلام ذکر ابی انه لم
یخرج من منزله حتی قطع علی یدیه نحو من اربعمائة انسان شرح العصابة بکسر عین بی‌نقطه
و بای یکنقطه طائفه خوب و مراد اینجا شیعه امامیه است یعنی پس چون بصبح آن شب رسید پدرم نوشت
مضمون آن پیغام را در ده پارچه کاغذ و مهر کرد و سپرد آنها را بده کس از مشهوران طائفه شیعه و گفت

اگر حادثه شود یعنی حدوث مرگ پیش از آنکه مطالبه کنم شما را آن رقعها پس واگنید مهر را بر آنها و عمل کنید
بانچه در آنها است پس چون رفت از دنیا امام محمد تقی علیه السلام مذکور کرد پدرم که بیرون آورده نشده نقش
او از منزلش تا آنکه جزم بامامت علی نقی کردند برد دست پدرم نزد یک چهار صد کس اصل واجتمع رؤساء
العصابة عند محمد بن الفرج یتفاوضون هذا الامر فکتب محمد بن الفرج الی ابی یعلمه باجتماعهم
عنده وانه لولا مخافة الشهرة لصار معهم الیه ولیسأله ان یأتیه فرکب ابی وصار الیه فوجد
القوم مجتمعین عنده فقالوا لابی ما تقول فی هذا الامر فقال ابی لمن عنده الرقاع احضروا
الرقاع فاحضروها فقال لهم هذا ما امرت به شرح وجمع شدند سران طائفه شیعه امامیه نزد
محمد بن الفرج گفتگو میکردند در باب این امارت پس نوشت محمد بن الفرج بسوی پدرم اعلام میکرد او را
بجمع شدن سران شیعه نزد او و اینکه اگر نترسیدی از شهرت هر آینه می آمد با آن جماعت نزد پدرم و رفت
بسوی او پس در یافت آن جماعت را جمع نزد او پس گفتند پدرم را چه میگوئی تو در این امارت پس گفت
پدرم جمعی را که نزد ایشان بود آن ورقها که کاغذ حاضر کنید آن پارچه کاغذها را پس حاضر کردند خواندند
پس پدر گفت ایشان را این آن است که مامور شدم بآن از جانب امام محمد تقی علیه السلام اصل فقال
بعضهم قد کنا نحب ان یکون معک فی هذا الامر شاهد آخر فقال لهم قد اتاکم الله عزوجل
به هذا ابو جعفر الاشعری یشهد لی بسماع هذه الرسالة وساله ان یشهد بما عنده فانکر
احمد ان یکون سمع من هذا شیئا فدعاه ابی الی المباهلة فقال لما حقق علیه قد سمعت
ذلک وهذه مکرمة کنت احب ان تکون لرجل من العرب لا لرجل من العجم فلم یبرح القوم
حتی قالوا بالحق جمیعا شرح الاشعر مشدد راء و آن لقب نبت بن ادد است که پدر قبیله ایست در یمن
و وقتی که متولد شده موی داشته المکرمة بفتح میم و بسکون کاف و فتح و ضم رای بی نقطه شرف یعنی پس گفت
پدرم بایشان این جماعت تحقیق دوست میداشتیم که باشد با تو در این امارت امام تقی گواهی دیگر پس گفت
پدرم بایشان تحقیق داده شما را الله عزوجل باین ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی اشعری گواهی میدهد برای
من بشنیدن این پیغام و طلبیده از احمد که گواهی دهد بانچه نزد او است پس منکر شد احمد که شنیده باشد از
این چیزی را پس طلبید او را پدرم بسوی مباهله پس احمد گفت وقتی که تحقیق کرد بر خود مباهله را که اگر گواهی
ندهد البته مباهله بالفعل می آید تحقیق شنیدم آنرا و این مرتبه اعلی بود میخواستم که باشد برای مردی از عرب
نه برای مردی از عجم پس از آنجا نرفتند آن جماعت تا آنکه قائل شدند بحق همه مخفی نماند که چون احمد بن محمد
بن عیسی بنهایت عظیم القدر است میتواند بود که این انکار بنابر مصلحتی باشد تا امامت حق خوب قرار گیرد
مانند اینکه در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است که شمعون با فرستادگان عیسی روح الله علی نبینا و علیه السلام گفتگو
بصورت انکار گفتگو کرده تا ثبوت او خوب واضح شود والعلم عند الله و فی نسخة الصفوانی ابی محمد بن

جعفر الکوفی در شرح این از زیادتیهای شیخ مفید رحمه الله تعالی و امثال او هست ابی محمد عطف بیان الصفوانی است
یعنی و در نسخهٔ صفوانی که ابو محمد بن جعفر کوفی است حدیث آینده هست نزد ما نیست که حدیث سوم در نسخه
غیر صفوانی از شاگردان شیخ کلینی رحمة الله تعالی بوده مثل ابو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی
بن قولویه که استاد شیخ مفید است و محمد بن محمد عصام الکلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق که استاد
ان ابن بابویه اند و کنیت صفوانی ابو محمد است و نام پدرش جعفر است و کوفی است و از اولاد صفوان بن
یحیی کوفی است که مذکور شد در حدیث یازدهم باب ہفتاد و یکم **اصل** عن محمد بن عيسى بن عبيد
عن محمد بن الحسين الواسطي سمع احمد بن ابي خالد مولى ابي جعفر يحكي انه اشهده على هذه
الوصية المنسوخة **شرح** ضمیر مستتر در سمع راجع بابی جعفر است ضمیر یحکی در اشهده
راجع باحمد است ضمیر انه و ضمیر مستتر در اشهده راجع بابی جعفر است یعنی روایتست از محمد
بن عیسی بن عبید و از محمد بن حسین واسطی که شنید از احمد بن ابی خالد خادم امام محمد تقی علیه السلام
که حکایت میکرد که امام محمد تقی علیه السلام گواه گرفته او را بر این وصیت که نوشته شده بمضمون این و اصل این
نوشته است که می آید **اصل** شهد احمد بن ابي خالد مولى ابي جعفر ان ابا جعفر محمد بن علي بن
موسى عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام اشهده انه اوصى
الى علي ابنه بنفسه واخواته وجعل امر موسى اذا بلغ اليه وجعل عبد الله بن المساور قائما
على تركته من الضياع والاموال والنفقات والرقيق وغير ذلك الى ان يبلغ علي بن محمد صير
عبد الله بن المساور ذلك اليوم اليه يقوم بامر نفسه واخواته ويصير امر موسى اليه يقوم لنفسه
بعدهما على شرط ابيهما في صدقاته التي تصدق بها **شرح** اوصى الى آخر این فقرات مشار الیه هذه الوصية
المنسوخة است ضمیر بنفسه راجع بعلی است امام تقی علیه السلام در آخر ذی القعده سال دویست و بیست هجری
از دنیا رفته و دو پسر گذاشته یکی امام محمد نقی و او قریب بهشت سال یا شش سال داشته چنانچه
شیخ مفید در ارشاد ذکر کرده و دیگری حکیمه که ذکر او میشود در حدیث سوم باب ہفتاد و هشتم ضمیر مستتر در بلغ
راجع بموسی است برای اشعار باینکه بعد از بلوغ نیز تابع باشد و میتواند بود که راجع بعلی باشد
الضياع بکسر ضاد با نقطه و یای دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع ضیعه بفتح ضاد و سکون یای تحتانی
و مانند آنها از املاک صیر بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیل از افعال ناقصه است بمعنی نقل و جمله استینافیه
بیانی الی ان یبلغ است و جمله خبریه اینجا بمعنی امر است بعد مبنی بر ضم است بتقدیر بعد ان یبلغ و ظرف
یقوم بها مبتدا است و ظرف خبر مبتدا است و جمله خبریه بمعنی امر است یعنی گواهی داد احمد بن ابی خالد خادم
امام محمد گواه گرفته او را بر اینکه وصیت کرده بسوی علی پسر خود که کار خود و خواهرانش با او است
و دیگری تسلط بر او ندارد و گردانیده کار موسی را وقتی که موسی بالغ شود نیز بسوی علی تابع او باشد

بالکنایه و گردانید عبدالله بن المشاور را وکیل امام علی نقی ع بر ترکهٔ امام محمد تقی ع از املاک و نقدها و نفقهٔ عیال مثل خوردنیها و پوشیدنیها و بندگان و غیر آنها تا وقتی که بسن بلوغ رسد امام علی نقی ع بیان این آنکه نقل کند عبدالله بن المشاور آنرا که با او سپرده شده بسوی امام علی نقی ع چه الی آن وقت ایستادگی میکند بکار خویش و خواهرانش و میگرود کار موسی بسوی پسر امام علی نقی ایستادگی میکند برای خود بعد از بلوغ یا یعنی که در آن وقت احتیاج باین وکیل ندارد علی و موسی هر دو و بر آن شرط باشند که پدر ایشان کرده در موقوفات خود که در راه الله تعالی وقف کرده یا یعنی که متولی آنها است و بمصرف میرساند و باید که خویش مطیع باشد **اصل** ذلك يوم الاحد لثلاث ليال خلون من ذی الحجة سنة عشرين ومائتين وكتب احمد بن ابی خالد شهادته بخطه وشهد الحسن بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب وهو الجوانی علی مثل شهادة احمد بن ابی خالد فی صدر هذا الكتاب وكتب شهادته بيده وشهد نصر الخادم وكتب شهادته بيده **شرح** مشار اليه ذلك مصدر شهد احمد است بمصدر اشهد و چه این تاریخ بعد از وفات امام محمد تقی است فقره و ذلك الخ باین داخل وصیت امام محمد تقی علیه السلام نیست الا و داخل نوشته ابن ابی خالد است و الفی عبارت محمد بن الحسين است الجوانی منسوبست بجوانه بفتح جیم و تشدید واو و الف و نون و ناء تانیث اثر دیهای مدینه فی صدر هذا الکتاب متعلق به شهد است نه الشهادة یعنی و این شهادت واقع شد در روز یکشنبه وقتی که سه شب گذشته بود از ذی الحجه یا یعنی که روز سوم بود در سال دویست و بیست هجری و نوشت احمد بن ابی خالد گواهی خود را بخط خود و گواهی داد حسن جوانی بر نهجی که مثل گواهی احمد بن ابی خالد است در بالای این نوشته و نوشت حسن گواهی خود را بخط خود مراد اینست که حسن نیز از امام محمد تقی ع همین وصیت را شنیده بود و بخط خود در بالای این نوشته نوشته و گواهی داد نصر خادم نیز و نوشت گواهی خود را بدست خود مراد اینست که نصر نیز از امام محمد تقی ع همین وصیت را شنیده بود و نوشت گواهی خود را بدست خود در آن نوشته

باب هفتاد و چهارم اصل باب الاشارة والنص علی ابی محمد علیه السلام

شرح این باب بیان اشارت و نص بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام است و در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** اوصی ابو الحسن ع الی ابنه الحسن علیهما السلام قبل مضيه باربعة اشهر واشهدنی علی ذلك وجماعة من الموالی **شرح** وصیت کرد امام علی نقی بسوی پسر خویش امام حسن عسکری علیه السلام پیش از رفتن او از دنیا بچهار ماه و گواه گرفت مرا بر این و جمعی از غلامان را **دوم اصل** کنت مع ابی الحسن علیه السلام فی صحن داره فمر بنا محمد ابنه فقلت له جعلت فداك هذا صاحبنا بعدك فقال لا صاحبكم بعدی الحسن **شرح** بودم با امام نقی علیه السلام در فضای خانه او پس گذشت بر ما محمد پسر او پس گفتم او را قربانت شوم این صاحب امارت ما است بعد از تو پس گفت نه

صاحب امارت شما بعد از من حسن ہست **سوم اصل** قال ابو الحسن علیہ السلام صاحبکم بعدی الذی یصلی علیّ قال ولم نعرف ابا محمد قبل ذلک قال فخرج ابو محمد فصلی علیہ **شرح**
گفت امام علی نقی علیہ السلام صاحب امارت بعد از من آنکس ہست کہ نماز میکند بر من یا یعنی کہ پیش نماز سے
میکند راوی گفت و نشناختہ بودیم امام حسن عسکری را پیش از آن راوی گفت پس بیرون آمد امام حسن عسکری
از خانہ پس نماز کرد بر او **چہارم اصل** کنت حاضرا ابا الحسن علیہ السلام لما توفی ابنہ محمد فقال
للحسن یا بنی احدث للہ شکرا فقد احدث اللہ فیک امرا **شرح** بودم حاضر نزد امام علی نقی
علیہ السلام وقتی کہ گذشتہ شد از دنیا پسرش محمد پس امام گفت حسن را ای پسرک من تازہ کن برائے اللہ تعالی شکر را چہ
تحقیق تازہ کرد در تو کاری را یعنی کہ برادر بزرگتر از تو امیر انید تا مردم اشتباہی در امامت تو نکنند **پنجم اصل**
کنت حاضرا عند ابی جعفر محمد بن علی فجاء ابو الحسن علیہ السلام فوضع لہ کرسی فجلس علیہ وحولہ
اہل بیتہ وابو محمد قائم فی ناحیۃ فلما فرغ من امر ابی جعفر التفت الی ابی محمد علیہ السلام
فقال یا بنی احدث للہ تبارک وتعالی شکرا فقد احدث فیک امرا **شرح** بودم حاضر نزد ابو جعفر
محمد امام ابن نقی علیہ السلام کہ فوت شدہ بود پس آمد امام علی نقی علیہ السلام پس گذاشتہ شد برائے او کرسی
پس نشست بر کرسی و در دور او را اہل بیتش حاضر بودند و امام حسن عسکری ایستادہ بود در طرف پس چون فارغ
شد از کار تغسیل و تکفین محمد و دفن کرد متوجہ امام حسن عسکری علیہ السلام پس گفت ای پسرک من
تازہ کن برائے اللہ تبارک و تعالی شکر را چہ تحقیق تازہ کرد در تو کاری را **ششم اصل** قلت لابی الحسن
علیہ السلام ان کان کون واعوذ باللہ فالی من قال عہدی الی الاکبر من ولدی **شرح**
گفتم امام علی النقی علیہ السلام را اگر شود شدنی و پناہ میگیریم باللہ تعالی از آن روز پس بسوی کیست
عہد تو گفت عہد من بسوے بزرگتر از جملہ ولد من نسبت این بعد از وفات محمد بود چنانچہ در حدیث ہفتم
می آید یعنی مراد بزرگتر بعد از وست **ہفتم اصل** دخلت علی ابی الحسن العسکری علیہ السلام وابو جعفر
ابنہ فی الاحیاء وانا اظن انہ ہو فقلت لہ جعلت فداک من اخص من ولدک فقال لا تخصوا
احدا حتی یخرج الیکم امری قال فکتبت الیہ بعد فیمن یکون ہذا الامر قال فکتب الی
فی الکبیر من ولدی قال وکان ابو محمد اکبر من جعفر **شرح** ولدی بفتح لام و فتح دال و تشدید
یائے مفتوحہ ہست امام علی نقی علیہ السلام بعد از خود دو پسر گذاشتہ یکی امام حسن عسکری و دیگرے جعفر ملقب
بکذاب بعضے داخل شدم بر امام علی نقی علیہ السلام بر حالیکہ ابو جعفر محمد کہ پسر او بود در زندگان بود و من گمان
میداشتم کہ امام اوست پس گفتم او را قربانت شوم کرا مخصوص نسازم بجہت اعتقاد امامت از پسران
تو پس گفت مخصوص مکنید ہیچکدام را تا وقتیکہ بیرون آید بسوے شما فرمان من راوی گفت پس نوشتم بسوے
او بعد از فوت ابو جعفر پسرش در کہ خواہد بود این امارت راوی گفت پس نوشت بسوے من در بزرگ

اثر جلد و بسیر من را وی گفت و بود امام حسن عسکری بزرگتر از جعفر کذاب **هشتم اصل** عن جماعة من بنی هاشم منهم الحسن بن الحسن الافطس انهم حضروا یوم توفی محمد بن علی بن محمد باب ابی الحسن یعزونه وقد بسط له فی صحن داره والناس جلوس حوله فقالوا قدرنا ان یکون حوله من آل ابی طالب وبنی هاشم وقریش مائة وخمسون رجلا سوی موالیه وسائر الناس اذ نظر الی الحسن بن علی قد جاء مشقوق الجیب حتی قام عن یمینه ونحن لا نعرفه فنظر الیه ابو الحسن علیه السلام بعد ساعة فقال یا بنی احدث لله عز وجل شکرا فقد احدث فیک امرا فبکی الفتی وحمد الله واسترجع وقال الحمد لله رب العالمین وانا اسأل الله تمام نعمته لنا فیک وانا لله وانا الیه راجعون فسألنا عنه فقیل هذا الحسن ابنه وقدرنا له فی ذلک الوقت عشرین سنة او ارجح فیومئذ عرفناه وعلمنا انه قد اشار الیه بالامامة واقامه مقامه **شرح** الافطس بفتح همزه و سکون فا و فتح طاے بے نقطہ و سین بے نقطہ بہن پہنی از نظر طرف حضر و او بہت از جملہ فقالوا معترضہ بہت الاسترجاع کردہ اول متعلق بہ وفات محمد و رفع اشتباہ بہت و دوم متعلق بہت بانچہ اشعار شدہ بآن از وفات پدرش و حدوث امامت خودش یعنی روایتست از جمعی از بنی ہاشم از انجملہ حسن بن حسن افطس ست اینکہ حاضر شدند در روزے کہ گرفتہ شد از دنیا محمد پسر امام علی نقی در درخانہ امام علی نقی عزا میداوند او را بر حالیکہ فرش انداختہ شدہ بود برائے او در فضائے خانۂ او و مردم نشستہ بودند در او و پس گفتند انجماعت بنی ہاشم تخمین کردیم کہ بودہ باشید دور او از آل ابی طالب و از بنی ہاشم و از قریش صد و پنجاہ مرد سوای غلامان او و سائر مردم در وقتیکہ نگاہ کرد بسوی امام حسن عسکری کہ آمد پارہ کردہ گریبان تا ایستاد جانب دست راست او و ما نمیشناختیم او را پس نظر کرد بسوے او امام علی نقی علیہ السلام بعد از یکساعت پس گفت اے پسر من تازہ کن برائے اللہ عز و جل شکرے برانچہ تحقیق تازہ کردہ در تو کارے پس گریہ کرد آن جوان و حمد کرد اللہ تعالے را و گفت انا للہ و انا الیہ راجعون و گفت الحمد للہ رب العالمین و من میطلبم از اللہ تعالے کہ نعمت خود را اتمام کند برائے ما بسبب تو کہ عمر تو دراز باشد بدرستی ما از اللہ تعالی ایم و بدرستی کہ ما بسوے او بازگشت کنندہ ایم پس پرسیدیم مردم را از آن جوان کہ کیست او پس گفتہ شد این حسن پسر او ست و تخمین کردیم برائے او در آن وقت کہ بیست سال باشد یا بالاتر یعنی کہ بعضے گفت بیست سال دارد و بعض دیگر گفت بالاتر است پس در آن روز واقعہ شناختیم او را و دانستیم کہ امام علی نقی تحقیق اشارت کرد بسوے او بامامت بعد از خودش و وا داشت او را در جای خود برای امامت **نہم اصل** عن ابی الحسن علیہ السلام بعد مضی ابی جعفر نعزیہ عنہ وابو محمد علیہ السلام جالس فبکی ابو محمد علیہ السلام فاقبل الیہ ابو الحسن علیہ السلام فقال لہ ان اللہ تبارک و تعالی قد جعل فیک خلفا منہ فاحمد اللہ **شرح** و اول شدہ ام بر امام علی نقی علیہ السلام بعد از فوت پسرش محمد پس عزا دادیم او را از محمد

و امام حسن عسکری علیه السلام نشسته بود و پس گریه کرد امام حسن عسکری علیه السلام برای فوت برادر پس برد
آورد پدر او امام علی نقی علیه السلام پس گفت به درستی که الله تبارک و تعالی تحقیق کرده در تو موضعی را و با جمعی که سبب
رفتن او اشتباه در امامت تو بر طرف شده پس حمد کن الله تعالی را **دهم اصل** عن ابی هاشم
الجعفری قال کنت عند ابی الحسن علیه السلام بعد ما مضی ابنه ابو جعفر وانی لافکر فی نفسی ارید ان
اقول کانهما اعنی ابا جعفر وابا محمد فی هذا الوقت کابی الحسن موسی واسمعیل ابنی جعفر بن محمد علیهم السلام
وان قصتهما کقصتهما اذ کان ابو محمد المرجا بعد ابی جعفر فاقبل علی ابو الحسن قبل ان انطق فقال نعم یا ابا هاشم
بدا لله فی ابی محمد بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی اسمعیل ما کشف به عن حاله وهو
کما حدثتک نفسک وان کره المبطلون وابو محمد ابنی الخلف من بعدی عنده علم ما یحتاج الیه ومعه آلة الامامة
شرح مرجا بصیغه مفعول و صیغه متکلم وحده از باب تفعیل است مرجا برای بنقطه و جیم و همزه و بصیغه اسم مفعول از باب
افعال است بمعنی امید داشته شده بامامت و بخصوصیت وقت حدوث آلات امامت در او است که مجهول بود
و می آید در حدیث اول و دوم باب صد و یازدهم تصریح ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بیان شد در باب بیست و چهارم
کتاب التوحید که بدا در صورتی عیان شده که افضل خلائق نیز جاهل بچیزی باشد و مراد به آلة الامامة اکثر
اولاد است در و مشتبهست معنی روایتست از ابو هاشم جعفری فکر میکردم در ذهن خود و میخواستم که گویم
گویا که این دو یعنی محمد و حسن عسکری پسران امام علی نقی ع در این وقت مانند امام موسی کاظم و اسمعیل دو پسر
جعفر بن محمد علیه السلام اند و بدرستی که حکایت این دو مانند حکایت آن دو است چه بود امام حسن عسکری ع
پس انداخته شده بود در ولادت یعنی کوچکتر از محمد پس انداخته شد و در فوت یعنی باقیمانده بعد از محمد که پسر
بزرگتر بود چنانچه موسی که کوچکتر از اسمعیل بود باقیمانده از اسمعیل پس رو آورد بسوی من امام علی نقی علیه السلام پیش از آنکه
سخن گویم پس گفت آری ای ابو هاشم ظاهر کرد الله تعالی در حسن عسکری بعد از محمد آنچه را که ممکن نبود که شناخته
شود برای حسن عسکری از حق امامت چنانچه ظاهر کرد الله تعالی در موسی که حق امامت او شد و حسن عسکری
چنانست که گفته ترا ذهن تو یعنی که خیال تو درست است هر چند که کراهت داشته باشند اهل باطل و حسن
عسکری پسرم قائم مقام منست بعد از من نزد او ست علم هر چه محتاج الیه است و با او است آلات امامت
یازدهم اصل کتب الی ابو الحسن ابو محمد ابنی انصح آل محمد غریزة واوثقهم حجة وهو الاکبر من ولدی
وهو الخلف والیه ینتهی عری الامامة واحکامها فما کنت سائلا فسله عنه فعنده ما
یحتاج الیه **شرح** نوشت بسوی من امام علی نقی علیه السلام که امام حسن عسکری پسرم خالص تر
آل محمد است از روی طبیعت و مستحکم تر ایشانست از روی برهان و او است بزرگتر از جمله پسران من و او
قائم مقام و بسوی او منتهی میشود دستهای امامت یعنی جفر ابیض و جفر احمر و مانند آنها و احکام
امامت یعنی علم جمیع مسائل پس آنچه بوده باشی پرسنده آن پس سوال کن او را از آنچه تو را و نزد او است آنچه محتاج

دوازدهم اصل كتب الي ابو الحسن عليه السلام في كتاب اردت ان تسأل عن الخلف بعد ابي جعفر وقلقت لذلك فلا تغتم فان الله عز وجل لا يضل قوما بعد اذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون وصاحبك بعدي ابو محمد ابني وعنده ما تحتاجون اليه يقدم الله ما يشاء ويؤخر ما يشاء وما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها قد كتبت بما فيه بيان وقناع لذي عقل يقظان. شرح: ما در یا فیه برای تقویت است. القناع بکسر قاف و نون و الف و عین بی نقطه جمع قنع بکسر و ضم قاف و سکون نون طبقهائی که در آنها انواع هدایا باشد یا خوان پوشها و بعضی گفته اند قناع مفرد است بمعنی قنع و غلاف دل که اگر نباشد آدمی میمیرد و بفتح قاف رفعت مرتبه و سلاحی که بآن فرو در شمن میشود و همه اینجا مناسب است. ما ننسخ اقتباس از آیت سورهٔ بقره است. النسخ منتقل ساختن و از آن ماخوذ است مناسخات مواریث و مراد اینجا غائب ساختن است. الآیه علامت چیزی است و مراد اینجا امام است که علامت ربوبیت یا کمال قدرت الله تعالی است و بیان شد در باب [illegible]. الانساء فراموش ساختن و مراد اینجا میرانیدن است باعتبار اینکه دیگری مفترض الطاعة میشود. نأت بخير منها او مثلها لف و نشر بر ترتیب لف است و اشارت است باینکه ایمان و اعمال مؤمنان زمان غیبت امام افضل از ایمان و اعمال مؤمنان زمان ظهور امام است بنا بر آنچه می آید در باب سیصد و هشتم پس بخیر منها تقدیر من ظهورها است. الیقظان بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون قاف و ظاء با نقطه آگاه. یعنی نوشت بسوی من امام علی نقی علیه السلام در کتابی که اراده کردی که سؤال کنی مرا از قائم مقام بعد از فوت پسرم محمد و اضطراب کردی برای آن فوت بخیال سابق اینکه او قائم مقام خواهد بود. پس غمگین مشو چه الله عز و جل گمراه نمیکند جمعی را بعد از آنکه هدایت کرده باشد ایشان را بجمیع احکام الهی باشد لیکن بیان میکند برای ایشان کسی را که خود را از آتش دوزخ نگاه دارند بتصدیق امامت و اشارت است بآیت سورهٔ توبه و بیان شد در حدیث سوم باب سی و دوم کتاب التوحید. و صاحب امارت تو بعد از من امام حسن عسکری پسر من است و نزد او است نزد محمد که فوت شده آنچه محتاج میشوید بآن از مشکلات. پیش میدارد الله تعالی آنچه را که خواهد و پس میدارد آنچه را که خواهد. آنچه غائب کنیم آنرا که علامتی از علامات ربوبیت ما باشد یا از ذهنها فراموش سازیم آن آیت را یا میرانیم می آوریم بهتر از ظهور آن آیت را یا مثل ظهور آن آیت را. بتحقیق خوب نوشتم آنچه را که در آن توضیح حقیقت و طبقهای هدایا است برای صاحب عقلی که آگاه باشد.

سیزدهم اصل سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول الخلف من بعدي الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف فقلت ولم جعلني الله فداك فقال انكم لا ترون شخصه ولا يحل لكم ذكره باسمه فقلت فكيف نذكره فقال قولوا الحجة من آل محمد عليهم السلام. شرح: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که میگفت قائم مقام بعد از من امام حسن عسکری است پس چگونه خواهد بود حال شما با قائم مقام بعد از قائم مقام من. پس گفتم چرا این سخن گفتی قربانت شوم [illegible]

مشخصے او را و حلال نیست شما را یاد او بنام مخصوص پس گفتیم پس چون یاد او کنیم پس گفت گوئید حجت از جمله آل محمد علیهم السلام محقق شد آنکه مراد نه دیدن اکثر مردم است پس منافات ندارد با آنچه می آید در باب هفتاد و ششم و میتواند بود که حلال نبودن ذکر با اسم مخصوص زمانی باشد که احتمال این باشد که در آن وقت یا بعد از آن از ذکر با اسم ضرری بر خیال بپرستش بهم رسد چنانچه ظاهر حدیث اول باب هفتاد و ششم و حدیث دوم باب هفتاد و هفتم است اگرچه احوط آنست که در این زمانها نیز یاد او باسم نکنند چنانچه ظاهر حدیث اول باب صد و یازدهم است والله اعلم

باب هفتاد و پنجم از اصل باب الاشارة الی صاحب الدار علیه السلام

شرح الدار سرائی که مشتمل بر خانها است و مراد اینجا سرای امام حسن عسکری است چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب هفتاد و ششم که تقنع فی داری یا مراد سرای دنیا است چون بقای آن بوجود او است یعنی این باب اشارت بامامت امام دوازدهم صاحب الزمان علیه السلام است و در این باب شش حدیث است **اول**

اصل عن محمد بن علی بن بلال قال خرج الی من ابی محمد قبل مضیه بسنتین یخبرنی بالخلف من بعده ثم خرج الی من قبل مضیه بثلثة ایام یخبرنی بالخلف من بعده **شرح** روایتست از محمد بن علی بن بلال که وکیل در خانه امام حسن عسکری علیه السلام بود و گفت خبر بیرون آمد بسوی من از جانب امام حسن عسکری علیه السلام پیش از رفتن او از دنیا بدو سال خبر میداد مرا بفرزند قائم مقام بعد از او و بعد از آن خبر بیرون آمد بسوی من پیش از رفتن او به سه روز خبر میداد مرا بفرزند قائم مقام بعد از او **اصل** عن ابی هاشم الجعفری قال قلت لابی محمد علیه السلام جلالتک تمنعنی من مسئلتک فتاذن لی ان اسئلک فقال سل قلت یا سیدی هل لک ولد فقال نعم فقلت فان حدث بک حدث فاین اسأل عنه قال بالمدینة **شرح** روایتست از ابو هاشم جعفری گفت گفتم امام حسن عسکری علیه السلام را بزرگی مرتبه تو مانع میشود مرا از سوال تو پس آیا اذن میدهی مرا که سوال کنیم ترا پس گفت سوال کن گفتم ای آقای من آیا هست ترا پسری پس گفت آری پس گفتم پس اگر حادث شود ترا مرگ پس کجا بپرسیم از او یا بمعنی که در وقت رفتن تو کجا است او گفت در این شهر سامره اشارت بآنست که او را در این شهر سفرائے خواهند بود تا مدتی که در مسائل مشکله جواب آورند

اصل عن عمرو الاهوازی قال ارانی ابو محمد ابنه وقال هذا صاحبکم بعدی **شرح** روایتست از عمرو اهوازی گفت نمود بمن امام حسن عسکری علیه السلام پسرش را و گفت این صاحب امارت شما است بعد از من **اصل** عن حمدان القلانسی قال قلت للعمری قد مضی ابو محمد فقال لی قد مضی ولکن قد خلف فیکم من رقبته مثل هذه واشار بیده **شرح** العمری بفتح عین بی نقطه و سکون میم وکیل امام حسن عسکری بوده و اول چهار سفیر صاحب الزمان علیه السلام است و اسم او عثمان بن سعید است و کنیت او ابو عمرو است خلف از باب تفعیل یا از باب نصر است اشارت بدست برای بیان درازی گردن است که استعاره شده برای رفعت شان یعنی روایتست از حمدان قلانسی گفت گفتم عثمان بن سعید را تحقیق رفت از دنیا

امام حسن عسکری را پس گفت مرا تحقیق رفت ولیکن تحقیق قائم مقام کردہ در شما کسے را کہ گردنش مثل او ہست
واشارت کرد بدست خود چنانچہ کسے دست خود را میبرد برائے طول چیزے اصل عن احمد بن محمد بن عبداللہ
قال خرج عن ابی محمد علیہ السلام حین قتل الزبیری لعنہ اللہ ہذا جزاء من اجترئ علی اللہ فی اولیائہ
یزعم انہ یقتلنی ولیس لی عقب فکیف رأی قدرۃ اللہ فیہ وولد لہ ولد سماہ م ح م د فی سنۃ ست
وخمسین ومائتین شرح زبیری عبارت از مہتدی خلیفہ عباسی ہست وتوضیح این حدیث میشود در ابواب
التاریخ در حدیث اول مولد الصاحب علیہ السلام یعنی روایتست از احمد بن محمد بن عبداللہ گفت خبر بیرون
آمد از امام حسن عسکری علیہ السلام وقتی کہ کشتہ شد زبیرے لعنہ اللہ کہ این جزائے کسے ہست کہ جرأت کند بر اللہ تعالیٰ
در حق جمعی کہ ایشان از اولیائے اویند گمان کردہ از خود نشان دعوی میکرد زبیرے کہ او میکشد مرا بہر حالیکہ نیست
مرا فرزندے پس چون دید قدرت اللہ تعالیٰ را در خودش راوی گفت وزائیدہ شد او را فرزندی کہ نامش نہاد
او را موافق نام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ در سال دو صد وپنجاہ وشش اصل عن ضوء بن علی
العجلی عن رجل من اہل فارس سماہ قال اتیت سامرا ولزمت باب ابی محمد علیہ السلام فدعانی
فدخلت علیہ وسلمت فقال ما الذی اقدمک قال قلت رغبۃ فی خدمتک قال فقال لی فالزم
الباب قال فکنت فی الدار مع الخدم ثم صرت اشتری لہم الحوائج من السوق فکنت ادخل علیہم
من غیر اذن اذا کان فی الدار رجال قال فدخلت علیہ یوما وہو فی دار الرجال فسمعت حرکۃ فی البیت
فنادانی مکانک لا تبرح فلم اجسر ان ادخل ولا اخرج فخرجت علی جاریۃ معہا شیء مغطی ثم نادانی
ادخل فدخلت ونادی الجاریۃ فرجعت الیہ فقال لہا اکشفی عما معک فکشفت عن غلام ابیض
حسن الوجہ وکشف عن بطنہ فاذا شعر نابت من لبتہ الی سرتہ اخضر لیس باسود فقال ہذا
صاحبکم ثم امرہا فحملتہ فما رأیتہ بعد ذلک حتی مضی ابو محمد علیہ السلام شرح روایتست
از ضوء بن علی در خانہ امام حسن عسکری علیہ السلام پس طلبید مرا باندرون پس داخل شدم بر او وسلام کردم
پس گفت چہ باعث ہست کہ ترا آوردہ از شہر خود باین شہر راوی گفت گفتم رغبت در خدمت تو راوی گفت
پس گفت مرا پس لازم در خانہ باش راوی گفت گفت پس بودم در آنخانہ با خدمتگاران بعد از آن گردیدم
میخریدم برای ایشان چیزہائے کہ حاجت بآنہا میشد از بازار مراد اینست کہ وقتیکہ خرج بازار شدم و داخل
میشدم برایشان بے رخصت وقتی کہ امام علیہ السلام در خانہ مردان یعنی دیوانخانہ بود راوی گفت پس داخل
شدم بر او روزی و او در دیوان خانہ بود پس شنیدم قبل از آنکہ پا در دیوانخانہ گذارم آواز حرکتی در آنخانہ شنیدم
پس آواز داد اش بجای مرو پس حرکت نکردم کہ داخل خانہ شوم ونہ اینکہ بیرون روم پس بیرون آمد بر من
کنیزے با او چیزے بود پوشیدہ بعد از آن آواز داد مرا کہ داخل شو پس داخل شدم وآواز داد کنیز را پس برگشت
کنیز بسوے او پس گفت کنیز را پردہ بردار از آنچہ با تو ہست پس پردہ برداشت از پسرے سفید خوشرو

و امام برده بر برداشت از شکم آن پسر پس ناگاه موئی بر وی شده بود از سینه او تا ناف او و آن موی سبز بود و سیاه نبود پس گفت این صاحب الامر شما است بعد از آن امر کرد کنیز را پس برداشت آن پسر را پس ندیدیم آن پسر را بعد از آن تا وقتی که از دنیا رفت امام حسن عسکری علیه السلام

باب هفتاد و ششم اصل باب فی تسمیة من رآه علیه السلام

شرح این باب نام بردن جمعی است که دیده اند صاحب الزمان علیه السلام را اقتصار و از ذکر این احادیث اطمینان خاطر مؤمنان است چه اگر هیچکس ندیده باشد نیز وجود او معلوم است بنابر براهین چنانچه اشارت به بعض براهین میشود در حدیث اول و درین باب پانزده حدیث است **اول اصل** عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال اجتمعت انا والشیخ ابو عمرو رحمه الله عند احمد بن اسحق فغمزنی احمد بن اسحق ان اسأله عن الخلف فقلت له یا ابا عمرو انی ارید ان اسألك وما انا بشاك فیما ارید ان اسألك عنه فان اعتقادی ودینی ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا کان قبل یوم القیمة باربعین یوما فاذا کان ذلك رفعت الحجة واغلق باب التوبة فلم یك ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا فاولئك اشرار من خلق الله عز وجل وهم الذین تقوم علیهم القیمة ولکنی احببت ان ازداد یقینا وان ابراهیم علیه السلام سأل ربه عز وجل ان یریه کیف یحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی

شرح اول سفراء اربع صاحب الزمان علیه السلام در زمان غیبت صغری ابو عمرو عثمان بن سعید العمری است دوم پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان سوم ابو القاسم الحسین بن روح بن ابی بحر النوبختی چهارم ابو الحسن علی بن محمد السمری الا اذا کان الی القیمة و نحو آن در صحت اعتقاد ندارد و ظاهر سکوت شیخ ابو عمرو از رد آن این است که آن منافی نباشد با احادیثی که گذشت در باب ششم مثل آخر من یموت الامام باین روش که مراد آخر من یموت مکلفا الامام باشد والعلم عند الله یعنی روایت است از عبد الله بن جعفر حمیری که گفت جمع شدم من و شیخ ابو عمرو رحمه الله مراد عثمان بن سعید است نزد احمد بن اسحق پس اشارت بچشم کرد مرا احمد بن اسحق که سوال کنم او را از احوال قائم مقام امام حسن عسکری ع پس گفتم او را ای ابو عمرو بدرستی که من اراده دارم که سوال کنم ترا از چیزی و شک ندارم در آنچه اراده دارم و سوال کنم ترا از آنچه بدرستی که اعتقاد من و مذهب من این است که زمین خالی نیست از برهان الهی بر خود را یعنی امام عالم بجمیع احکام الهی مگر وقتی که بوده باشد پیش از قیامت بچهل روز پس وقتی که شود آن برداشته می شود امام و بسته میشود در توبه منتشر کان پس نمی النست که نفع رساند جاندار را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا ایمان آورده باشد و کسب نکرده باشد در ایمان خود عمل صالحی اشارت است بآیت سوره انعام پس آن جماعت بدترین جمیع مخلوقین الله عز وجل اند و ایشان اند که بر پا است میشود بر ایشان قیامت ولیکن من دوست داشتم که زیاد شود مرا از روی یقین و بدرستی که ابراهیم علیه السلام طلب کرد از صاحب کل اختیار خود که نماید او را که چگونه زنده میکند مردگان را گفت آیا تو هم ایمان

نیاوردے بقدرت ما گفت بلی ایمان آوردم ولیکن این طلب برای اینست که قرار گیرد دلم **اصل** وقد
اخبرني ابو علي احمد بن اسحق عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته وقلت من اعامل او عمن اخذ وقول
من اقبل فقال له العمري ثقتي فما ادى اليك عني فعني يؤدي وما قال لك عني فعني يقول فاسمع
له واطع فانه الثقة المامون واخبرني ابو علي انه سال ابا محمد عليه السلام عن مثل
ذلك فقال له العمري وابنه ثقتان فما اديا اليك عني فعني يؤديان وما قالا لك فعني يقولان
فاسمع لهما واطعهما فانهما الثقتان المامونان فهذا قول امامين قد مضيا فيك قال
فخر ابو عمرو ساجدا وبكى ثم قال سل حاجتك فقلت له انت رايت الخلف من بعد
ابي محمد عليه السلام فقال اي والله ورقبته مثل ذا واومى بيده **شرح** او عمن اخذ شک
از ابو علی است که این را گفته یا من اعامل گفت و بر ہر تقدیر و قول من اقبل واقع است **یعنی** و بتحقیق
خبر داد مرا ابو علی احمد بن اسحق که در این مجلس حاضر است از امام علی نقی علیہ السلام گفت پرسیدم او را و گفتم
که از که دست مسائل دین خود کنم یا از که فرا گیرم مسائل دین خود را و سخن که را قبول کنم در مسائل
شرع پس گفت او را که عمری اعتمادی منست پس آنچه رساند بسوئے تو از جانب من میرساند و آنچه را اگر گو
او از جانب من پس از جانب من میگوید پس سخن او را بشنو و اطاعت او کن چه اوست اعتمادی امین و آنچنا
خبر داد مرا ابو علی که پرسید امام حسن عسکری علیہ السلام را از مثل آنچه مذکور شد پس گفت او را عمری و پسرش
محمد اعتمادی اند پس آنچه را که رسانند بسوی تو از جانب من میرسانند و آنچه را که گویند ترا پس از جانب من
میگویند پس سخن ایشان را بشنو و اطاعت کن ایشان را چه بدرستی که ایشانند اعتمادی امین پس این سخن دو امام است
که گذشته اند در حق تو عبد اللہ گفت پس عمری افتاده سجده کنان و گریه کرد بعد از آن گفت سوال کن آنچه را
که حاجت تو بآنست پس گفتم او را تو دیدی پسری را که قائم مقام ہست بعد از امام حسن عسکری پس گفت آرے
بخدا قسم و گردن او مثل اینست و اشارت کرد بدست خود بدرازی گردن که از رفعت شان در علم و احکام
الہی و اجتماع آلات و اسباب امامت ہست **اصل** فقلت له فبقيت واحدة فقال لي هات قلت
فالاسم قال محرم عليكم ان تسألوا عن ذلك ولا اقول هذا من عندي فليس لي ان احلل
ولا احرم ولكن عنه عليه السلام فان الامر عند السلطان ان ابا محمد مضى ولم يخلف
ولدا وقسم ميراثه واخذه من لا حق له فيه وهو ذا عياله يجولون ليس احد يجسر ان
يتعرف اليهم او ينيلهم شيئا واذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله وامسكوا
عن ذلك **شرح** پس گفتم او را یک مسئلہ ماندہ پس گفت بده یعنی بگو سوالت را گفتم پس نام
او چیست گفت حرام کرده شده بر شما اینکه سوال کنید از آن و نمیگویم این حرام بودن را از پیش خود چه
جائز نیست مرا که حلال کنم چیزی را از پیش خود و نه آنکه حرام کنم ولیکن این مسئله را از صاحب الزمان علیہ السلام

شنیدم چہ کار نزد پادشاہ ظالم چنانچہ قرار گرفتہ کہ امام حسن عسکری ع رفتہ و واپس نگذاشتہ پسر و قسمت کردہ شد میراث امام حسن عسکری ع و گرفت آنرا کسے کہ نیست حقی او را و از آن مراد جعفر کذاب ہست و شان اینست کہ این عیال امام حسن عسکری ع مثل غلامان و امثال ایشان میکردند در میان خلائق نیست یک کس کہ جرأت کند کہ خود را بسوی ایشان آشنا کند یا عطا کند ایشان را چیزے و وقتی کہ ہر گو رشود نام وانع میشود طلب باینمعنی کہ چون موافق کنیت پدر ہست میدانند کہ واقع است پس واقع میشود از جانب پادشاہ ظالم مطالبہ عیال کہ او را پدست و ہید و ایشان را شکنجہ و آزار خواہند کرد بیفائدہ پس از عذاب اللہ تعالی اندیشہ کنید و خود را نگاہ دارید از آن نام بردن اصل عن محمد بن اسمٰعیل بن موسے بن جعفر و کان اسن شیخ من ولد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بالعراق فقال رایتہ بین المسجدین وھو علیہ السلام غلام شرح روایتست از محمد بن اسمٰعیل بن موسے بن جعفر و بود سالخوردہ از ہر پیرے از اولاد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ در عراق عرب پس گفت دیدم صاحب الزمان ع را در میان مسجد مکہ و مدینہ و او پسر بود علیہ السلام لفظ بین المسجدین در حدیث مفدہم باب ہفتاد و نہم نیز می آید اصل حدثتنی حکیمۃ ابنۃ محمد بن علی وھی عمۃ ابیہ انھا راتہ لیلۃ مولدہ و بعد ذلک شرح حکایت کرد برای من حکیمہ دختر امام محمد تقی ع و او عمہ پدر صاحب الزمان ہست کہ او دیدہ صاحب الزمان ع را در شب ولادت او و بعد از آن اصل قلت للعمری قد مضی ابو محمد علیہ السلام فقال قد مضی ولکن قد خلف فیکم من رقبتہ مثل ھذا و اشار بیدہ شرح مضمون این گذشت در حدیث چہارم باب ہفتاد و پنجم اصل سمعت ابا علی بن مطہر یذکر انہ قد راٰہ و وصف لہ قدہ شرح قد بفتح قاف و تشدید دال بنقط بیابان نوردی و قامت و اول اینجا مناسب تر ہست چہ اگر مراد قامت میبود وصف بی مناسب تر از وصف لہ میبود و القدۃ بکسر قاف و تا تانیث طریقت یعنی شنیدم از ابو علی ابن مطہر کہ ذکر میکرد کہ او تحقیق دیدہ صاحب الزمان علیہ السلام را و بیان کردہ صاحب الزمان ع برائے ابو علی بیابان نوردی خود را یا طریقۂ کہ چون سلوک باید کرد ابو علی را در میان خلائق یا طریقۂ از سلوک خود را اصل عن خادم لابراھیم بن عبدۃ النیسابوری انھا قالت کنت واقفۃ مع ابراھیم علی الصفا فجاء علیہ السلام حتی وقف علی ابراھیم وقبض علی کتاب مناسکہ وحدثہ باشیاء شرح روایتست از کنیزے از ابراہیم بن عبدہ نیشاپوری کہ او گفت بودم ایستادہ با ابراہیم بر کوہ صفا پس آمد صاحب الزمان علیہ السلام تا آنکہ ایستاد بر سر ابراہیم و گرفت کتاب مناسک حج ابراہیم را و سخن گفت ابراہیم را بچیزے چند مراد تعلیم مسائل حج و امثال آنست اصل عن ابی عبد اللہ بن صالح انہ راٰہ عند الحجر الاسود والناس یتجاذبون علیہ وھو یقول ما بھذا امروا شرح روایتست از ابو عبد اللہ بن صالح کہ او دید صاحب الزمان علیہ السلام را نزد حجر اسود

ومردم یکدیگر می‌کشید مدار کثرت هجوم سر حجر اسود و صاحب الزمان علیه السلام میگفت باین مأمور نشده اند یعنی که در صورت
کثرت و مسند حجر ضرب نیست و محاذاة برای شروع در طواف دور تر میسر گا نیست **اصل** عن ابی علی احمد بن
ابراهیم بن ادریس عن ابیه انه قال رایته علیه السلام بعد مضی ابی محمد حین ایفع وقبلت یدیه ورأسه
شرح ایفع بیاء دو نقطه در پائین وفاء و عین بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الایفاع نزدیک
بیست سال رسیدن پسر یعنی روایتست از ابو علی احمد از پدرش ابراهیم بن ادریس که او گفت دیدم صاحب الزمان
علیه السلام را بعد از رفتن پدرش ابو محمد از دنیا وقتی که نزدیک بیست سال شده بود و بوسیدم دو دستش را و سرش
را **اصل** علی عن ابی عبد الله بن صالح واحمد بن النضر عن القنبری رجل من ولد قنبر الکبیر مولی
ابی الحسن الرضا علیه السلام قال جری حدیث جعفر بن علی فذمه فقلت له فلیس غیره فهل رایته
فقال لم اره ولکن رآه غیری قلت ومن رآه قال قد رآه جعفر مرتین وله حدیث **شرح** واحمد
عطف بر علی است رجل عطف بیان القنبری است مولی عطف بیان قنبر الکبیر است امام رضا علیه السلام دو غلام
قنبر نام داشته یکی قنبر کبیر و دیگری قنبر صغیر ضمیر قال راجع بکل واحد از ابی عبد الله است القنبری بفتح قاف و سکون
نون و فتح بای یک نقطه و رای بی‌نقطه فردی از اولاد قنبر کبیر که غلام امام رضا علیه السلام بوده گفت گذشت
حکایت جعفر کذاب پسر امام علی نقی در میراث بردن او از امام حسن عسکری پس مذمت کرد او را گفتم پس نباشد حق
برده پس گفتم او را پس نیست وارثی غیر او پس آیا دیدی صاحب الزمان را پس گفت ندیدم او را ولیکن دید
او را غیر من گفتم و که دید او را گفت بتحقیق دید او را جعفر کذاب دو بار و این دیدن را حکایتی است ممکن است
که اشارت باشد بآنچه می‌آید در حدیث پانزدهم **اصل** علی بن محمد عن ابی محمد الوجنائی انه اخبرنی عمن
رآه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة ایام وهو یقول اللهم انک تعلم انها من احب البقاع لولا الطرد
او کلام هذا نحوه **شرح** الوجنائی بفتح واو و سکون جیم و نون و الف و نون منسوب است بوجنان
یعنی دفاق یعنی روایت کرد علی بن محمد از ابو محمد وجنائی که ابو محمد خبر داد مرا از کسی که دید صاحب الزمان علیه السلام
را که بیرون رفت از خانهٔ امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آنچه حادث شده که وفات امام حسن عسکری علیه السلام
باشد بده روز و او میگفت خدایا بدرستی که تو میدانی که این خانه از جملهٔ محبوب ترین بقعه‌ها است اگر رانده نمی‌شدم یعنی جعفر
کذاب نمی‌بود یا سخنی دیگر که مانند این سخن است اشارتست بآنچه می‌آید در حدیث اول مولد ابی محمد الحسن بن علی
علیهم السلام که در مرض امام حسن عسکری خلیفه و وزیر جمعی را از معتمدان خود و طبیبان برای خانه گماشتند تا تجسس کنند
هر که باشد بگیرند و احوال مرض را بوی رسانند **اصل** عن علی بن غیاث عن بعض جلاوزة السواد قال
شاهدت سیما انفا بسر من رای وقد کسر باب الدار فخرج علیه وبیده طبرزین فقال له ما تصنع فی داری
فقال سیما ان جعفرا زعم ان اباک مضی ولا ولد له فان کانت دارک فقد انصرفت عنک فخرج عن
الدار قال علی بن غیاث فخرج علینا خادم من خدم الدار فسالناه عن هذا الخبر فقال لی من حدثک

بهذا نقلت لمحدثنی بعض جلاوزة السواد فقال لی لا یکاد یخفی علی الناس شیء الخ شرح الجلاوزة
بفتح جیم و فتح لام و الف و کسر واو و فتح زاء با نقطه و تای تانیث جمع جلواز بکسر جیم و سکون لام امینان قاضی
ولیسا فچیان و شحنه ارادت و همه اینجا مناسب است السواد بفتح سین بی نقطه ده عراق عرب است سیما بکسر سین بی نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین و میم و مد اسم یکی از معتمدان خلیفه است طبرزین بفتح طای بی نقطه و فتح بای
یک نقطه و سکون رای بی نقطه و کسر زای با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون معرب تبرزین یعنی سلاحی است
یعنی روایت است از علی بن قیس از بعض امینان قاضی بر دیگری زد پهنای سر من رای گفت در آن مشاهده کردم
سیما را در این نزد یکی در سر من رای در حالی که تحقیق شکسته بوده در خانه امام حسن عسکری را باتفاق جعفر
کذاب و داخل شده بود پس بیرون آمد با جمعی که ظاهر شده بر او صاحب الدار علیه السلام و بدستش طبرزین بود
پس گفت چه میکنی در خانه من پس گفت سیما بدرستی که جعفر دعوی کرد که پدر تو رفت از دنیا و نیست فرزندی برای او
پس اگر بوده باشد این خانه خانه تو پس تحقیق برگشتیم از خانه تو پس بیرون آمد از خانه ظاهرا این روایت این است
که جعفر کذاب از جمله اموال امام حسن عسکری خانه را نتوانسته باشد که متصرف خود در آورد و بصاحب الدار
علیه السلام واگذاشته باشد گفت علی بن قیس پس بیرون آمد بر ما خدمتگاری از خدمتگاران آنخانه پرسیدم او را
از این خبر که آیا راست است یا نه پس گفت مرا که حکایت کرد ترا این پس گفتم او را حکایت کرد مرا بعض امینان قاضی بر
سر من رای پس گفت مرا نمی آید پنهان بر مردم چیزی با معنی که راست است اصل عن عمرو الاهوازی قال
ارانیه ابو محمد علیه السلام و قال هذا صاحبکم شرح مضمون این گذشت در حدیث سوم باب هفتاد و پنجم
اصل عن ابی نصر ظریف الخادم انه راٰه علیه السلام شرح روایت است از ابو نصر ظریف خادم امام
حسن عسکری علیه السلام که او دید صاحب الزمان علیه السلام را در کشف الغمه مسطور است که ظریف گفت داخل شدم
بر صاحب الزمان ع و او در گهواره بود پس گفت مرا بیار برای من صندل سرخ پس آوردم آنرا برای او پس
گفت آیا مرا میشناسی گفتم آری تو آقای من و پسر آقای منی پس گفت از این نپرسیدم پس گفتم تفسیر کن
قصد خود را برای من پس گفت من خاتم اوصیاام و بسبب من رفع میکند الله تعالی بلا را از اهل من و شیعه من
اصل عن رجل من اهل فارس سماه ان ابا محمد اراه ایاه شرح مضمون این گذشت در حدیث
ششم باب هفتاد و پنجم اصل عن بعض اهل المدائن قال کنت حاجا مع رفیق لی فوافینا الی الموقف
فاذا شاب قاعد علیه ازار و رداء و فی رجلیه نعل صفراء قومت الازار والرداء بمائة و خمسین
دینارا و لیس علیه اثر السفر فدنا منا سائل فرددناه فدنا من الشاب فسأله فحمل شیئا من
الارض و ناوله فدعا له السائل واجتهد فی الدعاء و اطال فقام الشاب و غاب عنا فدنونا
من السائل فقلنا له ویحک ما اعطاک فارانا حصاة ذهب مضرسة قدرناها عشرین مثقالا
فقلت لصاحبی مولانا عندنا و نحن لا ندری ثم ذهبنا فی طلبه فلم نره الموقف کله فلم نقدر

علیہ فسأل الناس کان حوله من اهل مكة والمدينة فقالوا شاب علوی يحج فی كل سنة ماشيا

شرح روایتست از بعض اهل مدائن گفت بودم حج کننده با رفیقی که مرا بود پس رسیدیم بعرفات پس ناگاه جوانی نشسته بود که برا و لنگی بود و بر دوشش ردائی بود و در دو پای او نعل عربی زرد بود قیمت کردیم ورد و بن خود لنگ و ردا و البصد و بنجاه دینار طلا بر حالی که نبود برا و اثر سفر یا یعنی که تر و تازه بود پس نزدیک شد از ما سائل پس رد کردیم او را پس نزد آن جوان شد پس طلبید از او پس برداشت چیزی را از زمین و داد او را و دعا کرد او را پس دعا کرد آن سائل دعا و دور و دراز کرد دعا را پس برخاست جوان و غائب شد از ما پس نزدیک آن سائل رفتیم پس گفتیم او را عجب کاری کردی چه داد ترا پس نمود بما پارچه سنگی که طلا شده بود دو دندانه دار بود تخمین کردیم آنرا بیست مثقال پس گفتم رفیقم را امام ما نزد ما بوده بر حالی که ما نمیدانستیم بعد از آن رفتیم در طلب وی پس دور زدیم عرفات را همه آنرا پس توانائی بر بدن او نیافتیم پس پرسیدیم همه کس را که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه پس گفتند جوانی هست از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام حج میکند در هر سال پیاده

باب هفتاد و هفتم اصل باب فی النهی عن الاسم

شرح این بابیست در بیان نهی از نام بردن صاحب الزمان علیه السلام و در این باب چهار حدیث است

اصل سمعت ابا الحسن العسكری علیه السلام يقول الخلف من بعدی الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف فقلت ولم جعلنی الله فداك قال انكم لا ترون شخصه ولا يحل لكم ذكره باسمه فقلت فكيف نذكره فقال قولوا الحجة من آل محمد صلوات الله عليه وسلامه **شرح** این گذشت در حدیث آخر باب هفتاد و چهارم **اصل** عن ابی عبد الله الصالحی قال سألنی اصحابنا بعد مضی ابی محمد عليه السلام ان اسأل عن الاسم والمكان فخرج الجواب ان دللتهم علی الاسم اذاعوه وان عرفوا المكان دلوا عليه **شرح** روایتست از ابو عبد الله الصالحی گفت طلبیدند یاران ما بعد از رفتن امام حسن عسکری که سوال کنم صاحب الزمان علیه السلام را از اسم او و از جای او که آیا نشان بردم میتوانند داد یا نه پس بیرون آمد جواب که اگر راه نمائی کنی ایشانرا باسم من شهرت میدهند آنرا یعنی که باعث گرفتن دیگر عیال پدرم میشود که او را اذیت دهند و اگر شناسند جای مرا راه نمائی میکنند مردم را برآن **اصل** سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول وسئل عن القائم فقال لا يرى جسمه ولا يسمى باسمه **شرح** شنیدم امام رضا علیه السلام را بر حالیکه پرسیده شده بود از احوال قائم آل محمد علیهم السلام پس گفت دیده نمیشود شخص او و نام برده نمیشود نامش **اصل** عن ابی عبد الله عليه السلام قال صاحب هذا الامر لا يسميه باسمه الا كافر **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت صاحب این امارت نام نمیبرد او را بنام او مگر کافری مخفی نماند که این مخصوص صاحب الزمان علیه السلام نیست بلکه شامل جمیع ائمه است و مبنی بر نظر نیست که مخالفان میگفته اند حدثنی جعفر عن ابيه و این استخفافست و لهذا مومنان میگفته اند حدثنی ابو عبد الله علیه السلام و نظر این آنکه مومنان

اصحاب رسول علیہ السلم در حضور یا رسول اللہ میگفتہ اند و در آغاز یا محمد میگفتہ اند چہ در نام بردن شخص بے کنیت یا لقب استخفا فیست و برین قیاس مومنان یا امیر المومنین میگفتہ اند و در حضور منافقان یا علی میگفتند و ظاہر نقل این حدیث درین باب اینست کہ خصوصیتی بصاحب الزمان علیہ السلم داشتہ باشد و شاید کہ بنا بر ترجیحی باشد کہ برائے حدیث اول این باب شد سابقا

باب ہفتاد و ہشتم اصل باب نادر فی حال الغیبۃ

شرح این بابیست غیب در بیان وقت غیبت امام علیہ السلم کہ مکلفان آن وقت آیا برتر نسبت بمکلفان وقتی دیگر در این باب سہ حدیث است اصل عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال اقرب ما یکون العباد من اللہ جل ذکرہ وارضی ما یکون عنہم اذا افتقدوا حجۃ اللہ جل وعز ولم یظہر لہم ولم یعلموا مکانہ وہم فی ذلک یعلمون انہ لم تبطل حجۃ اللہ جل ذکرہ ولا میثاقہ فعندہا فتوقعوا الفرج صباحا ومساء فان اشد ما یکون غضب اللہ علی اعدائہ اذا افتقدوا حجتہ ولم یظہر لہم وقد علم ان اولیاءہ لا یرتابون ولو علم انہم یرتابون ما غیب حجتہ عنہم طرفۃ عین ولا یکون ذلک الا علی راس شرار الناس شرح اقرب مبتدا است مضاف است بما مصدریہ و بر خوانش یکون تامہ است العباد فاعل یکون است و نسبت اقرب بیکون با وجود آنکہ صفت کائن است از قبیل مجاز است من صلۃ اقرب است تفضیلیست وارضی عطف بر اقرب است و ترکیب آن مثل ترکیب معطوف علیہ است اذا ظرف و خبر مبتدا است مضاف است بجملہ مراد بالستین در یعلمون آوردن والنستہ است بنگاہ کہ خشن اوب خود با سکوت و در مشکلات استغفار کنند یا برائے تقریب است فاور قانون برائے بیان است چہ شدت کفر مخالفان اہل عصر دلیل شدت ایمان و کثرت ثواب اہل ایمان آن عصر است ترکیب اشد ما یکون مثل ترکیب اقرب ما یکون است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلم گفت نزدیکتر بودن بندگان با اللہ جل ذکرہ و راضی تر بودن اللہ تعالے از بندگان در وقتیست کہ نیابند امام حق را کہ حجت اللہ جل ذکرہ است بر خلائق و نمایان نشود برائے ایشان اصلا و ندانند جای او را اصلا چنانچہ در زمان غیبت کبریٰ است و حال آنکہ ایشان درین وقت میدانند کہ باطل نشدہ برہان ربوبیت یعنی صاحب کل اختیار بر کسی و بر چیز بودن اللہ جل ذکرہ و نہ پیمان او کہ در ہر کتابی از کتابہائے الٰہی گرفتہ شدہ بر جمیع خلائق کہ پیروی ظن نکنند چنانچہ گفتہ در سورہ اعراف الم یوخذ علیہم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی اللہ الا الحق و در سورہ یونس و در سورہ نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و بیان شد در شرح خطبۂ مصنف رحمہ اللہ تعالے مخفی نماند کہ درین فقرہ اشارتست باینکہ احادیثی کہ منقول می شود در حق صاحب الزمان مثل احادیث باب سابق برائے اطمینان مناظر منا است چہ برہان عقلی و نقلی بر وجود امام معصوم عالم بجمیع احکام در ہر زمان کافیست در اعتقاد حق چہ معلوم است کہ در مصداق آن برہان غیر کسے کہ پسر حسن عسکری باشد نیست چنانچہ گفتہ شد در سورۂ آل

ذریہ بعضہا من بعض و بیان شد در حدیث اول باب سی و چہارم نزد این امور مذکورہ در اذا افتقدوا آنانکہ انتظار رحمت
داشتہ باشند صبح و شام یعنی انتظار لقاے اللہ و خلاصی از دار دنیا یا ظہور رجعت و غلبہ بر اعدا چنانچہ گفتہ در سورہ
توبہ قل ہل تربصون بنا الا احدی الحسنیین چہ بخت تر او قاتی کہ مہیا شد و رآنہا غضب اللہ تعالی بر دشمنان او وقتی است
کہ نیابند امام حق را و نمایان نشود برای ایشان مراد اینست کہ تفاوت بسیار ہست میان مومنانی کہ ملازمت
ایمان کنند و حفظ امام خود کنند و مومنانی کہ غائبان حفظ کنند و ایضا تفاوت بسیار ہست میان مشرکانی کہ امام
ظاہر تواند شد در زمان ایشان با مشرکانی کہ امام اصلا ظاہر نتواند شد در زمان ایشان و اشارت باین دو تفاوت
کردہ گفت و بتحقیق دانستہ اللہ تعالی کہ دوستان او بشک نمی افتند و لہذا ایشان را در آن زمان خلق کردہ
اگر میدانست کہ ایشان در شک می افتند غائب نمیکرد برہان خود را کہ امام حق باشد از ایشان یک چشم بر ہم زدن
یعنی کہ ایشان را در زمان ظہور امام خلق میکرد یا یعنی کہ امام را اصلا غائب نمیکرد و نمی باشد آن غیبت امام
مگر بر سر بدتر از مردم یا یعنی کہ باعث آن غیبت بدترین مردم اند چنانچہ میگویند شخصی را کہ باعث کارے شدہ
فلان کار بر تو شدہ **اصل** عن عمار الساباطی قال قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام ایما افضل العبادۃ
فی السر مع الامام منکم المستتر فی دولۃ الباطل او العبادۃ فی ظہور الحق و دولتہ مع الامام منکم
الظاہر فقال یا عمار الصدقۃ فی السر واللہ افضل من الصدقۃ فی العلانیۃ و کذلک واللہ
عبادتکم فی السر مع امامکم المستتر فی دولۃ الباطل و تخوفکم من عدوکم فی دولۃ الباطل و حال
الہدنۃ افضل ممن یعبد اللہ عز ذکرہ فی ظہور الحق مع الامام الحق الظاہر فی دولۃ الحق و لیست
العبادۃ مع الخوف فی دولۃ الباطل مثل العبادۃ مع الامن فی دولۃ الحق **شرح** روایت است از عمار ساباطی
گفت گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را کدام افضل است عبادت در پنہان با امام از جملہ شما کہ پنہان است در نوبت
امامت باطل یا عبادت در وقت ظاہر گشتن امامت حق و نوبت آن با امام از جملہ کہ نمایان باشد پس گفت
ای عمار تصدق پنہان بخدا قسم کہ افضل است از تصدق در آشکارا و ہمچنان بخدا قسم کہ عبادت شما در پنہان
ہست در نوبت امامت باطل و بغایت ترسیدن شما از دشمنان شما در نوبت امامت باطل و وقت واگذاشتن اہل
حق دعوے حق خود افضل است از عبادت کسے کہ عبادت میکند اللہ عز ذکرہ را در وقت ظاہر شدن امامت حق
کہ ظاہر باشد در نوبت امامت حق و نیست عبادت با ترس در نوبت امامت باطل مانند عبادت با ایمنی در نوبت
امامت حق در ثواب **اصل** و اعلموا ان من صلی منکم الیوم صلوۃ فریضۃ فی جماعۃ مستترا بہا
من عدوہ فی وقتہا فاتمہا کتب اللہ عز و جل لہ بہا خمسین صلوۃ فریضۃ فی جماعۃ و من صلی
منکم صلوۃ فریضۃ وحدہ مستترا بہا من عدوہ فی وقتہا فاتمہا کتب اللہ عز و جل لہ بہا
خمسا و عشرین صلوۃ فریضۃ وحدانیۃ و من صلی منکم صلوۃ نافلۃ لوقتہا فاتمہا کتب اللہ
لہ بہا عشر صلوۃ نوافل و من عمل منکم حسنۃ کتب اللہ لہ بہا عشرین حسنۃ و یضاعف اللہ

عزوجل حسنات المومن منکم اذا احسن اعمالہ ودان بالتقیۃ علی دینہ وامامہ ونفسہ وامسک
عن لسانہ اضعافا مضاعفۃ ان اللہ عزوجل کریم **شرح** الوحدانی بفتح واو منصوب بوحدۃ بمعنی انفراد
و زیادت الف و نون برائے مبالغہ ست، و زیادت تا اینجا برائے معنی مصدریت **یعنی** ہر کہ گذارد واز شما شیعیان
در این روزگار یک نماز فریضہ در جماعت بر حالی کہ پنہان کند آنرا از دشمن خود در وقت آن فریضہ پس تمام کند آن فریضہ را
باعتبار شروط و واجبات مینویسد اللہ عزوجل برای او ثواب پنجاہ نماز فریضہ در جماعت کہ با ظہور امامت حق باشد و ہر کہ
گذارد از شما شیعیان نماز فریضہ پس تمام کند شروط و واجبات آنرا مینویسد اللہ عزوجل برای او بآن نماز فریضہ ثواب بیست
و پنج نماز فریضہ پنہا و ہر کہ گذارد از شما شیعیان نماز نافلہ در وقت آن پس تمام کند شروط و لوازم آنرا مینویسد
اللہ تعالی برائے او بآن نماز ثواب دہ نماز نافلہ مخفی نماند کہ این تفاوت تنہا برای آنست کہ جماعت در زمان تقیہ بہتر است
مشکل تر ہست از جماعت در زمان غیر تفاوت و تقیہ واشکال این بغایت بیش از تفاوت در اشکال میان نماز تنہا در زمان
تقیہ و نماز تنہا در غیر زمان تقیہ است و بر این قیاس ہست تفاوت در نافلہ و ہر کہ بجا آورد از شما شیعیان
این سہ عمل را خوب مینویسد اللہ تعالی برائے او بآن عمل خوب ثواب بیست عمل آنہا در زمان تقیہ کہ بی آن
خوبی باشد بلکہ مشتمل بر افعال واجبات و شروط باشد امام علیہ السلم بیان این کرد کہ گفت و زیاد کند اللہ
عزوجل ثواب اعمال صالح مومن را اگر خوب بجا آورد اعمال صالحہ خود را و عمل کند بتقیہ بر مذہب خود و امام
خود و جان خود و نگاہدارد بعض سخنہا را کہ منافی تقیہ است چندین برابر کہ بغایت بسیار باشد بدرستیکہ اللہ عزوجل
کریمست مراد اینست کہ از عدد کہ مذکور شد افضل ست و اگر کسے بہتر کند بیشتر از این عدد ثواب دادہ میشود

قلت جعلت فداک قد واللہ رغبتنی فی العمل وحثثتنی علیہ ولکن احب ان اعلم کیف صرنا نحن الیوم
افضل اعمالا من اصحاب الامام الظاہر منکم فی دولۃ الحق ونحن علی دین واحد فقال انکم سبقتموہم
الی الدخول فی دین اللہ عزوجل والی الصلوۃ والصوم والحج والی کل خیر و فقہ والی عبادۃ اللہ
عزوجل ذکرہ سرا من عدوکم مع امامکم المستتر مطیعین لہ صابرین معہ منتظرین لدولۃ الحق
خائفین علی امامکم وانفسکم من الملوک الظلمۃ تنظرون الی حق امامکم وحقوقکم فی ایدی
الظلمۃ قد منعوکم ذلک واضطروکم الی حرث الدنیا وطلب المعاش مع الصبر علی دینکم وعبادتکم
وطاعۃ امامکم والخوف من عدوکم فبذلک ضاعف اللہ عزوجل لکم الاعمال فہنیئا لکم

شرح السبق پیشے گرفتن و مراد اینجا پیشی گرفتن باعتبار مرتبہ ہست نہ باعتبار زمان فہنیئا منصوبست
بفعل محذوف و تقدیر فاشربوا ہنیئا **یعنی** گفتم قربانت شوم بتحقیق بخدا قسم ترغیب کردی مرا در عمل صالح و تخصیص
کردی مرا بر آن ولیکن دوست میدارم کہ دانم کہ چون گردیدیم ما در این روزگار افضل از روئے اعمال صالحہ
از یاران کہ ظاہر باشد از شما در دولت حق با وجود آنکہ ما ہمہ بر یک دینیم پس گفت بدرستیکہ شما سبقت گرفتید
بر ایشان بسوئے داخل شدن در دین اللہ عزوجل کہ اسلام است و بسوئے نماز و روزہ و حج و بسوئے

هر خوبی و دانش و بسوے عبادت الله عزوجل پنهان از دشمن شما با امام شما که پنهانست بر حالی که اطاعت
کننده اند او را صبر کننده اند همراه او انتظار کشنده اند دولت حق را ترسان بر امام خود و جانهای خود از قهر پادشاهان
که ظالم اند نگاه میکنند بسوے حق امام خود و حقهاے خود در دستهای ظالمان بتحقیق نداده اند شما را از حق
شما و ناچار کرده اند شما را بسوے کسب دنیا بمشقت و بسوے طلب آنچه بآن معاش گذرانید با صبر بر دین شما
که حقیقت اسلام است و عبادت شما و اطاعت امام شما و ترس از دشمن شما مراد اینست که الله تعالی از ازل
دانسته که شما بهتر از اصحاب امام ظاهر هستید بدین اسلام و اعمال صالحه و لهذا ایشانرا در دولت حق خلق کرده
و شما را در دولت باطل و عکس نکرد پس بآن بغایت زیاده کرده الله عزوجل براے شما ثواب اعمال صالحه را
پس غنیمت شمرید عیش گوارا را اصل قلت جعلت فداك فما ترى اذن ان يكون من اصحاب القائم
ويظهر الحق وعن اليوم في امامتك وطاعتك افضل اعمالا من اصحاب دولة الحق والعدل
فقال سبحان الله اما تحبون ان يظهر الله تبارك وتعالى الحق والعدل في البلاد ويجمع الله الكلمة ويؤلف
الله بين قلوب مختلفة ولا يعصون الله عزوجل في ارضه وتقام حدوده في خلقه ويرد الله
الحق الى اهله فيظهر حتى لا يستخفي بشيء من الحق مخافة احد من الخلق اما والله يا عمار لا يموت
منكم ميت على الحال التي انتم عليها الا كان افضل عند الله من كثير من شهداء بدر
واحد فابشروا شرح اما استفهامیه است تقریری بصیغه مخاطب یا بمعنی ارائه نمودن چیزی بکسے
خواه بچشم آنکس و خواه بدل مثل لا اخفظ چیزی نزدیک بکسے مراد اینجا شق دوم است یعنی گفتم قربانت شوم
چه مینمائی در این هنگام که عبادت ما افضل باشد این را که باشیم از یاران قائم آل محمد علیهم السلام و ظاهر شود حق
با وجود آنکه در این روزگار در امامت تو و اطاعت تو افضلیم باعتبار اعمال صالحه از یاران نوبت حق و عدالت پس
گفت از روے تعجب سبحان الله آیا دوست نمیدارید که ظاهر سازد الله تبارک و تعالی حق و عدالت را در شهرها
و جمع کند الله تعالی سخن را یا یعنی که اختلاف فتواها برطرف شود و الفت دهد الله تعالی میان دلهای چند که اختلاف
دارند و مخالفت کرده نشود الله تعالی در زمین او و بر پا کرده شود حدود شرع او در مخلوقین او و برگرداند
الله تعالی حق را بسوے اهل حق پس ظاهر شود حق تا آنکه پنهان کرده نشود چیزے از حق براے ترس کسے
از مخالفین حاصل جواب اینست که محبوب بودن چیزے از جهتے منافات ندارد با مکروه بودن از جهتے دیگر
و در باقی حدیث این دو جهت لازم است یا یعنی که اگر محبوب شما نباشد این ثواب نخواهد داشت پس مکروه از جهتی دیگر نخواهد بود
و نظیر اینست احوال بیمار و احوال صحیح آگاه باش بخدا قسم ای عمار نمی میرد از شما شیعیان مرده بر این حال که شما
بر آن اید از تقیه و ترس ظالمان مگر اینکه شد افضل نزد الله تعالی از بسیارے از شهیدان بدر و احد که در جهاد
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شهید شده اند پس مژده باد شما را اصل سمعت امير المؤمنين
عليه السلام يقول في خطبة له اللهم واني لاعلم ان العلم لا يأرز كله ولا ينقطع مواده وانك

لا تخلی ارضک من حجۃ لک علی خلقک ظاهر لیس بالمطاع او خائف مغمود کیلا تبطل حججک ولا یضل اولیاءک بعد اذ هدیتهم بل این هم ولما اولئک الاقلون عددا والاعظمون عند الله جل ذکره قدرا المتبعون لقادة الدین الائمة الهادین الذین یتادبون بآدابهم وینهجون نهجهم فعند ذلک یهجم بهم العلم علی حقیقة الایمان فتستجیب ارواحهم لقادة العلم ویستلینون من حدیثهم ما استوعر علی غیرهم ویانسون بما استوحش منه المکذبون واباه المسرفون

شرح الاروز بضم ہمزہ وضم راے بےنقطہ وسکون واو وزاے بانقطہ از باب نصر وضرب وعلم کوچک وپنہان شدن المواد جمع مادہ اصول ومراد اینجا محکمات قرآن ومسائل متواترہ ہست چنانچہ می آید در حدیث سیزدہم باب آیندہ کہ ظلم یغیب منہم قدیم مبثوث علمہم تا آخر المغمور بغین با نقطہ ودال بےنقطہ از باب نصر وضرب شمشیرے کہ در غلاف کردہ شدہ باشد ودر بعض نسخہ براے بےنقطہ ہست از باب نصر یعنی پوشیدہ شدہ با از باب علم کنبہ داشتہ شدہ ینہجون از باب منع ہست النہج بفتح نون وسکون ہا وجیم سلوک طریقے وواضح ساختن چیزے وطریق واضح یعنی شنیدم از امیر المومنین علیہ السلم کہ میگفت در خطبہ از او خدایا بدرستیکہ من ہر آئینہ میدانم کہ علم مسائل دین بر طرف میشود ہمہ آن یعنی اینکہ از ہمہ خلائق بر طرف نمی شود وبرہ نمی شود اصول آن کہ محکمات قرآن وامثال آنہا باشد باینمعنی کہ ہمیشہ جمعی از شیعہ امیہ خواہد بود کہ عمل کنند بمحکمات قرآن کہ در آنہا نہی از اختلاف ذپیروی ظن ہست وعمل کنند بمسائل اصول فقہ کہ از ائمہ سابق متواتر ہست واینکہ تو بعد از من خالی نمیگذاری زمین ترا از امامی کہ برہان تو بر خلائق باشد ظاہری کہ نباشد اطاعت کردہ شدہ مثل امام حسن بن امیر المومنین تا امام حسن عسکرے علیہم السلم یا ترسان پنہان مثل صاحب الزمان علیہ السلم تا باطل نشود برہان تو بر خود ایان کہ میگویند علاجی بغیر پیروے ظن نیست وگمراہ نشوند دوستان تو باینمعنی کہ منکر ربوبیت تو وراتی نشوند بعد از آنکہ راہ نمودی ایشانرا بتصدیق برسول وقرآن بلکہ کجا اند اولیا وچند اند اشارت بکمیابی وکمی عدد ایشان ہست بیان این آنکہ ایشان کمتر اند باعتبار عدد وبزرگتر اند نزد اللہ جل ذکرہ باعتبار مرتبہ تبعیت کنند پیشوایان دین راکہ امامان راہ نما یانند آن دوستان جمعی اند کہ آراستہ میشوند بآداب آن ائمہ ومیروند در راہ واضح آن ائمہ پس نزد از آراستگی ورفتن او میدارد ایشانرا دانش حق ائمہ بر حقیقت ایمان نہ بر صورت ایمان ولبس پس فرمان میبرند روحہاے ایشان براے پیشوایان دانش ونرم میشمارند دلہاے ایشان از احادیث آن پیشوایان دانش احادیثی را کہ درشت نمودہ میشود بر غیر ایشان دانش میگیرند باآنچہ وحشت دارند از آن دروغگو دشمنان خدا ورسولش ودر اینکہ مقتضای ربوبیت رب العالمین امر بترک اتباع ظن ہست وامتناع دارند از آن اہل تجاوز از حد خود

اصل اولئک اتباع العلماء صحبوا اهل الدنیا بطاعة الله تبارک وتعالی ولاولیائه ودانوا بالتقیة عن دینهم والخوف من عدوهم فارواحهم معلقة

صافی شرح اصول کافی

بالمحل الاعلی علماءهم واتباعهم خرصمت ز دولة فی دولة الباطل منتظر دولة الحق و یحق بکلماته و یمحق
الباطل ماها طوبی لهم علی صبرهم علی دینهم فی حال هدنتهم و یا شوقاه الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم و سیجمعنا
الله و ایاهم فی جنات عدن و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم شرح بطاعة متعلق است بمجبور و اشارت
است باینکه گاهی ملاقات اهل دنیا البسوء ضرورت تقیه طاعت است عن دینهم متعلق است بالتقیه بتضمین معنے
دفع الضرر مراد بالمحل الاعلی امام غائب است ضمیر و اتباعهم راجع بمرجع ضمیر علماءهم است و میتواند بود که راجع
بمرجع علما باشد الخرس بضم خای با نقطه و سکون رای بی نقطه و سین بی نقطه جمع اخرس لال الصمت بضم صاد
بی نقطه و سکون میم و تای دو نقطه در بالا جمع اصمت ساکنان سیحق از باب افعال اشارت بآیت سورۂ انفال
است یا بالف مقصوره حرف تنبیه است و برای تصدیق خبر نیست از روی تعجب و برای راندن جیزی است
بسوی چیزی و برای طلبیدن جیزی است بسوی چیزی و اسم فعل است بمعنی خنده با الف ممدوده اسم فعل است
بمعنی خنده هرگاه مخاطب واحد مذکر باشد همزه مفتوح است و اگر مفرد مونث باشد همزه مکسور است مثل
کاف خطاب در ذلک و همه اینجا مناسب است و تکرار برای تاکید است طوبی لهم جمله دعائیه است و بیان
حقیقت طوبی می آید در کتاب الایمان والکفر در حدیث سی ام باب نود و نهم یا شوقاه ندای بر سبیل استغاثه
است گویا که از شوق خود مدد میطلبد که افراط کند در وصل و الحاق های سکت برای بد صوت است و من صلح اشارت
بآیت سورۂ مومن است که بیان میشود در کتاب الایمان والکفر در حدیث پنجم باب صد و نود و یکم باب النوبه
یعنی آن دوستان تابعان علمای اهل البیت اند ملاقات اهل دنیا میکنند با طاعت الله تعالی و کمال واتبه
که الله تعالی ایشان را اولی بمومنان از خودشان کرده و عمل میکنند بتقیه و دفع ضرر از دین خود و بخوف از
دشمن خود و لیس و لعلمای ایشان آویخته است بمرتبه بالا تر اشارت بانست که ملاقات ایشان با اهل دنیا از دل نیست
پس عالمان از جملۂ ایشان و تابعان از جملۂ ایشان بمعنی عوام ایشان که تابعان علما را از جملۂ ایشان اند
لالان ساکنانند در نوبت امامت باطل انتظار میکشند که آید نوبت امامت حق را والبته بکار آمدنی خواهد ساخت
الله تعالی امر بکار آمدنی را بجائی که در آن نهانی از اختلاف و پیروی ظن است یا بمعنی که القضا و قدر خود
ایشان خواهد کرد که اهل قوت تصدیق محکم بودن آن نهانکنند و باطل و دین باعتبار خواهد و انمحو و اکام بکار ضیاع که
ما آگاه باشید خوشترا و برای ایشان وای شوقی من بسوی دیدن ایشان در وقت ظاهر شدن نوبت
ایشان اشارتست بانواع عذاب ائمه ضلالت که غصب حق امیر المومنین علیه السلام کردند و زمان بعثت
والبته جمع میکند ما را الله تعالی با ایشان در بهشتهای اقامت و هر که صالح شده یعنی که فاسد بالکلیه نشده
مثل قرامبه و قابل شفاعت است با وجود معاصی از پدران ایشان و همراهان ایشان مثل برادران
و زنان و اولاد ایشان چنانچه در سورۂ مومن است

باب هفتاد وهم اصل باب فی الغلیة

شرح این بابی است در بیان احادیثی که دلالت بر غیبت صاحب الزمان میکنند و در این باب سی و یک حدیث است **اصل** كنا عند ابى عبد الله عليه السلام جلوسا فقال لنا ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم قال هكذا بيده فايكم يمسك شوك القتاد بيده ثم اطرق مليا ثم قال ان لصاحب هذا الامر غيبة فليتق الله عبد وليتمسك بدينه **شرح** الجلوس بضم جيم جمع جالس الخرط از باب نصر و ضرب کشیدن است بر شاخ درخت تا برگ آن ریخته شود القتاد بفتح قاف و تای دو نقطه در بالا و الف و دال بی‌نقطه درختی است صلب که خار آن مانند سوزن است قال بمعنی اشارت است الملی بفتح میم و کسر لام و تشدید یای دو نقطه در پائین ساعت دراز از روز **یعنی** بودیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشستگان پس گفت مرا بدرستی که صاحب امارت را غائب شدنی هست یعنی که یکی از صاحبان این امارت غائب میشود البته چسپیده در آن غیبت بدین خود مانند کشنده دست بر شاخ درخت قتاد است بعد از آن اشارت کرد چنین بدست خود یعنی که دست خود را گره کرد مستحکم تا اشارت شود باینکه بی کمال سعی خرط قتاد ممکن نیست پس کدام شما میگیرد خار قتاد را بدست خود بعد از آن سر در پیش افگند ساعتی دراز بعد از آن گفت بدرستی که صاحب این امارت را غائب شدنی هست پس باید که ترسان شود از الله تعالی بنده و باید که مستحکم نگاه دارد دین خود را یعنی که خودرائی و پیروی ظن نکند در احکام الهی تا متزلزل نشود در تصدیق ربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و امامت امام غائب **اصل** عن على بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى اديانكم لا يزيلكم عنها احد يا بنى انه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به انما هى محنة من الله عز وجل امتحن بها خلقه لو علم آباؤكم واجدادكم دينا اصح من هذا لاتبعوه قال فقلت يا سيدى من الخامس من ولد السابع فقال يا بنى عقولكم تصغر عن هذا واحلامكم تضيق عن حمله ولكن ان تعيشوا فسوف تدركونه **شرح** سابع عبارت از امام موسی کاظم علیه السلام است که امام هفتم از ائمهٔ اثنی عشر است خامس عبارت از صاحب الزمان است که امام پنجم از اولاد موسی کاظم علیه السلام است الله منصوب بفعل محذوف است بتقدیر فاتقوا الله و تکرار برای تاکید است و مرجع مرفوع و منصوب یتوانه [illegible] مراد بآبا از پدر رضا طیبین تا رسول الله صلی الله علیه و آله است و مراد باجداد از پدر رسول علیه السلام تا ابراهیم و یا تا آدم علیهم السلام است **یعنی** روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت وقتیکه مفقود و ناپیدا شود امام پنجم از اولاد امام هفتم پس اندیشه کنید از الله تعالی در دینهای خود شما باید که حرکت ندهد شما را از آن دینها هیچکس از مخالفان ای فرزندک من بدرستیکه شان چنین است که ناچار است صاحب این امارت را از غائب شدنی تا آنکه برمیگردد از تصدیق این امارت

کسیکه قائل بود بآن جز این نیست که آن غائب شدن آزموده است از الله عز و جل آزموده کرده بآن مخلوقان
خود را که کدام خالص در ایمان است و کدام نیست اگر میدانستند پدران شما و اولاد رسول و با آبای شما
دینی را که عیب تر از این دین که اسلام باشد که مستلزم تصدیق بوحدانیت الله تعالی و ربوبیت است
که مستلزم تصدیق است باینکه در هر زمانی امام عالم بجمیع احکام میباید هر آئینه تابع آن میشدند علی بن جعفر گفت
پس گفتم ای آقای من کیست آن پنجم از اولاد هفتم پس گفت ای فرزندک من خردهای شما کوچکی میکنند
از این و صبرهای شما تنگی میکنند از قبولش ولیکن اگر عمر یابید پس بعد از زمانی دور و دراز میبایید زمان
آن امام را اشارت بآنست که اگر گفته شود که شما کیستید پس معلوم شما میشود که در زمان شما نوبت حق
نخواهد شد و بی تابی میکنند. اصل عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ایاکم والتنویه اما والله لیغیبن امامکم سنیناً من دهرکم و لتمحصن حتی یقال مات قتل
هلک بای واد سلک و لتدمعن علیه عیون المؤمنین و لتکفأن کما تکفأ السفن فی امواج
البحر فلا ینجو الا من اخذ الله میثاقه و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه و لترفعن اثنتا
عشرة رایة مشتبهة لا یدری ای من ای قال فبکیت ثم قال فکیف تصنع قال فنظر الی شمس
داخلة فی الصفة فقال یا ابا عبد الله تری هذه الشمس قلت نعم فقال والله لامرنا ابین من
هذه الشمس. شرح التنویه بسکون نون و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پائین بلند
کردن و مراد اینجا بلند شمردن مرتبه خود است و نهی از آن اشارت است باینکه مؤمنان وقت غیبت بلند مرتبه
تر اند یا شما یا باینکه ظهور دولت شما هنوز پس گفت از بلند کردن او از برای تقیه است سنینا بفتح سین بی نقطه و کسر
نون و سکون یای دو نقطه در پائین و نون فعیل بمعنی مفعول است و حال است از امامکم التمحیص از باب نصر
راندن شتر بسرعت و مراد اینجا دور کردن من دهرکم متعلق بسنینا است یعنی سالهای منقطع و لتمحصن
بصیغه معلوم مفرد مذکر غائب باب منع است که مؤکد بنون تاکید ثقیله شده الحص دویدن آهو و مراد اینجا
گریز از مردم است و ضمیر مستتر راجع بامامکم است لتدمعن بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه معلوم مفرد
غائب از باب منع است که مؤکد بنون تاکید ثقیله شده لتکفأن بسکون کاف و فتح فا و ضم همزه بصیغه مجهول
جمع مذکر غائب مؤکد بنون تاکید ثقیله از باب افتعال است الاکفاء کج کردن ظرف چنانچه نزدیک ریخته شدن مظروف
شود و میتواند بود که از باب منع باشد الکفء سرنشیب کردن ظرف و بر هر تقدیر ضمیر راجع بمؤمنین فلا ینجو
تفریع بر لتکفأن است باین معنی که محل اشتباه جا بالنسبة نمیدانند که از جانب الله است یا از جانب مخالف است
اشد تست باینکه اهل آنها بزبان اظهار دوا نقمت میکنند و در بعضی اعمال موافقند و در اکثر اعمال مخالفند
پیروی ظن میکنند لایدری بصیغه مجهول باب ضرب است ای مرفوع است تا ابتدا باشد چه استفهام ابطال
عمل افعال قلوب میکند پس جمله نائب فاعل است و در ارشاد مفید چنین است عن ابی عبد الله علیه السلام قال لتخرج

الغائم حتی یخرج قبلہ اثنی عشر من بنی ہاشم کلہم یدعوا الی نفسہ و ظاہر اینست کہ آن نیز ہمین واقع باشد نزدیک باین مضمون می آید در حدیث ہشتم این باب یعنی روایتست از مفضل بن عمر کہ گفت او ابو عبد اللہ ست گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلم کہ میگفت نگاہ دارید خود را از تعریف خود نگاہ باشید بخدا قسم کہ ہر آئینہ غائب می شود البتہ امام شما یعنی امامی از ائمہ شما و در از زمانہ شما و ہر آئینہ گریزان میشود البتہ تا آنکہ گفتہ می شود بر سبیل استفہام تعجبی امام مرد یا کشتہ شد یا گمراہ شد بکدام راہ رفت و ہر آئینہ اشک تواہد داد البتہ در گریہ بر آن امام غائب چشمہای مومنان از شوق ظہور او و ہر آئینہ از اضطراب انداختہ میشوند مومنان البتہ بشبہات مشرکان چنانچہ باضطراب انداختہ می شود کشتیہا در امواج ہای دریا اشارت باینست کہ ایمان مومنان در ان وقت نزدیک ریختہ شدن میشود پس نجات نمییابد از شبہات و شرک مشرکان مگر کسی کہ گرفتہ اللہ تعالے پیمان او را یعنی کہ نگاہ داشتہ از شیطان پیمان او را و نوشتہ در دل او ایمان را و تقوی کردہ او را بر بندگی کہ از جانب توفیق اللہ تعالی ست ہر آئینہ بر داشتہ می شود البتہ دوازدہ نشان کہ محل اشتباہ مردم بجا ہست و النستہ نمی شود کہ کدام از کدام جانب ہست مفضل گفت پس گریہ کردم بعد از ان گفتم پس چون خلاص از شبہات بعمل آوردہ میشود مفضل گفت پس امام نظر کرد بسوی آفتاب از روزن داخل شدہ کہ امام در ان نشستہ بود پس گفت ای ابو عبد اللہ می بینی آفتاب را گفتم آری پس گفت بخدا قسم کہ ہر آئینہ کار ما ظاہر تر است از این آفتاب اشارت باینست کہ آن رایات محل اشتباہ جاہلان ہرای این شدہ کہ رغبت بدنیا دارند و الا شکی در کیفیت عمل شیعہ ما و در امامت ما نیست چہ مقیاز واضح میان شیعہ امامیہ و مخالفان ایشان ہست و اگر اہل آن رایات عمل بمحکمات کتاب الہی کہ در آن نہی از اختلاف و پیروی ظن ہست بکنند خوبست و الا آن رایات از اہل بطلان ہست اصل عن سدیر الصیرفی قال سمعت

ابا عبد اللہ علیہ السلم یقول ان فی صاحب ہذا الامر شبہا من یوسف علیہ السلام قال قلت لہ کانک تذکرہ حیوتہ او غیبتہ قال فقال لی وما تنکر من ذلک ہذہ الامۃ اشباہ الخنازیر ان اخوۃ یوسف کانوا اسباطا اولاد الانبیاء تاجروا یوسف و بایعوہ و خاطبوہ وہم اخوتہ وہو اخوہم فلم یعرفوہ حتی قال انا یوسف وہذا اخی شرح الحیوۃ بفتح و ضم و کسر حاے بی نقطہ و سکون یاے یکنقطہ و فتح واو و تاے تانیث بخشش بی عوض و بی منت و مراد اینجا پادشاہے یا استقلالست ما براے استفہام تعجبی ست مشار الیہ ذلک غیبۃ ہست ہذہ الامۃ فاعل تنکر است و مراد مخالفان آنست کہ میگفتہ اند در آن زمان کہ نیز مہدی طول غیبت نخواہد داشت بلکہ تازہ متولد خواہد شد یا از اولاد فاطمہ علیہ السلم در آخر الزمان الاسباط بفتح ہمزہ و سکون سین بی نقطہ و طاے بی نقطہ جمع سبط بفتح سین و فتح باے شاخہاے درخت کہ اصل آنہا یکیست و مراد اینجا شریکان در بدر ہست با یوسف کہ بخانہ باہم بر آمدہ اند التاجرہ کمال حذاقت در وارسیدن چیزے یعنی روایتست از سدیر صراف گفت

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که در صاحب این امر است حق شباهتی از یوسف علیه السلام
چیست سدیر گفت گفتم گویا که ذکر میکنی بخشش یوسف را یعنی پادشاهی که الله تعالی یوسف را داد و یا غائب شدن
یوسف مراد اینست که شباهت در یکی از این دو را قصد کردی سدیر گفت پس امام گفت مراد بیان اینکه مقصود
غیبت است نه پادشاهی چه پادشاهی یوسف نیز استقلالی نداشت و چه چیز را منکر میشوند از غیبت صاحب الامر
این طایفه مخالفان که مانند ان خوک اند در نجاست یا در مردار خواری یا در عدم التفات براست و چپ و در راه
با ملک دارند بیان این آنکه برادران یوسف بودند با یوسف از یک پدر و اولاد انبیا بود که معرفت ایشان
بامور بیش از اولاد جهال جهلا باشد و ارشید ه بودند یوسف را در ملازمت پدر فروخته بودند او را گفتگو کردند
او در مصر و ایشان برادران او بودند و او برادر ایشان بود پس نشناختند او را تا آنکه گفت من یوسفم و
این ابن یامین برادر منست از پدر و مادر اگر شکی وارید در تحقیق احوال کنید اصل فما ینکر هذه الامة
الملعونة ان یفعل الله عز و جل بحجته فی وقت من الاوقات کما فعل بیوسف ان یوسف علیه السلام
کان الیه ملک مصر و کان بینه و بین والده مسیرة ثمانیة عشر یوما فلو اراد ان یعلمه لقدر
علی ذلک لقد سار یعقوب علیه السلام و ولده عند البشارة تسعة ایام من بدوهم الی مصر
فما تنکر هذه الامة ان یفعل الله عز و جل بحجته کما فعل بیوسف ان یمشی فی اسواقهم و یطأ بسطهم
حتی یاذن الله فی ذلک کما اذن لیوسف فقالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف شرح
پس چه منکر میشوند این طائفه دور شده بعید شده از رحمت الهی این را که کند الله عز و جل با امام خود در وقتی از
اوقات مثل آنچه را که کرد بیوسف بیان این آنکه بدرستی که یوسف علیه السلام مفوض بسوی او بود پادشاهی
مصر و بود میان او و میان پدرش مسافت هجده روز از راه آبادانی پس اگر اراده میکرد یوسف که اعلام
کند پدر را هر آینه توانائی داشت بر آن بفرستادن شاطری هر آینه حرکت کردند یعقوب علیه السلام
و پسران او نزد رسیدن بشارت در نه روز از دیار ایشان که نزدیکتر بود تا مصر پس چه منکر میشوند این طائفه
مخالفان این را که کند الله تعالی عز و جل با امر خود مثل آنچه را که کرد بیوسف اینکه امام راه رود در بازارهای
ایشان برای خرید و فروخت و گذارد در مجلسهای ایشان فرشهای ایشان را برای کارسازی تا وقتی که
رخصت دهد الله تعالی در آن اعلام چنانچه رخصت داد برای یوسف پس گفتند برادران او بدرستی که تو هر آینه
توئی یوسف گفت من یوسفم اصل عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
للغلام غیبة قبل ان یقوم قال قلت و لم قال یخاف و اومی بیده الی بطنه ثم قال یا زرارة
و هو المنتظر و هو الذی یشک فی ولادته منهم من یقول مات ابوه بلا خلف و منهم من یقول
حمل و منهم من یقول انه ولد قبل موت ابیه بسنتین و هو المنتظر غیر ان الله عز و جل یحب
ان یمتحن الشیعة فعند ذلک یرتاب المبطلون شرح حمل بفتح حاء مهمله یعنی مجهول یا بفتح غریب است

ومیتواند بود کہ بصیغہ مصدر بمعنی اسم مفعول باشد یعنی روایتست از زرارہ گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت بدرستی کہ پسر را غائب شدنی ہست پیش ازانکہ ایستد بکار امامت باینمعنی کہ پیش از ظہور وموید این اینست کہ این مضمون می آید در حدیث نہم وہجدہم وبجای الغلام القائم ہست یا مراد اوائل طفولیت ہست کہ دران سن اطفال ویگر بپای خود راہ میروند زرارہ گفت گفتم وچرا غائب میشود دران وقت امام علیہ السلام گفت می ترسد از دشمن وامام علیہ السلام اشارت کرد بدست خود بسوی شکم خود برای بیان اینکہ دشمن صلبی او از اولاد منست کہ جعفر کذاب باشد چہ او منشا این فساد ہا شد ومی آید در ذیل حدیث نہم تفسیر ان زرارہ کہ یعنی القتل واین تفسیر اگرچہ محتمل ہست اما مناسب نمی نماید حال اشارت بحلق میکرد چنانچہ در حدیث ہفتم باب ہشتادم ہست کہ فان وعت فہو الذبح بعد ازان گفت ای زرارہ واو ہست انتظار کنندہ باینمعنی کہ اعتقاد امامت او از دل مردم بالکلیہ بر طرف نخواہد شد بلکہ جمعی شیعۂ امامیہ معتقد امامت او خواہند بود واو ہست کہ شک کردہ میشود در ولادت او کہ آیا شدہ یا نہ وبر تقدیر شدن کی شد بعضے از مردم کسے ہست کہ میگوید مرد پدر او بی فرزندی کہ قائم مقام باشد وبعضے از مردم کسے ہست کہ میگوید مادر او آبستن باو شد پیش از فوت پدر او وہنوز متولد نشدہ بود وبعضے از مردم کسی ہست کہ میگوید کہ بدرستی کہ او متولد شد پیش از پدر خود بدو سال ومیگوید کہ او ہست انتظار کشیدہ شدہ مومنان خالص از اعتقاد امامت او بر میگردند اینقدر ہست کہ اللہ عز وجل دوست میدارد کہ آزمون کند شیعۂ امامیہ را الخ گفتہ نزد آن شک واختلاف مردم در ولادت بشک می افتد کہ بر میگردند از اعتقاد حق بباطل بنا بر اینکہ میگویند احتجاج بمعدوم وحمل ودو سالہ معقول نیست مخفی نماند کہ این ہر سہ شق باطل ہست وحق آنست کہ می آید در حدیث چہارم باب نود دوم حالات الائمۃ علیہم السلام فی السن ہست وظاہر میشود در کلام مصنف در مولد الصاحب علیہ السلام

اصل قال قلت جعلت فداک ان ادرکت ذلک الزمان ای شیء اعمل قال **ش و م** این فقرہ در بعض نسخ نیست زرارہ گفت قربانت شوم اگر دریابم آن زمان چہ کار کنم امام گفت **اصل** یا زرارۃ اذا ادرکت ذلک الزمان فادع بہذا الدعاء اللہم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللہم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللہم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی **ش و م** ای زرارہ اگر دریابی آن زمان را پس دعا کن باین دعا خدایا شناسان بمن خود را باینمعنی کہ توفیق دہ مرا کہ تصدیق بربوبیت تو کنم واعتراف کنم کہ صاحب کل اختیار ہر کس وہر چیزے شریک با تو در حکم نمی تواند شد چہ بدرستی کہ تو اگر نہ شناسانی بمن خود را نمی شناسم نبی ترا باینمعنی کہ اعتراف نخواہم کرد باینکہ بر نبی ہر زمانی وحی بہ نبی بر تو واجب است خدایا شناسان بمن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا در زمان من چہ بدرستی کہ تو اگر نشناسانی بمن رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترا نمی شناسم

دعاء زمان غیبت

حجت تر العد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امام زمان باشد خدا یا شناسان بمن حجت ترا چہ بدرستی کہ
تو اگر نشناسانی بمن حجت ترا گم میشوم از دینی کہ برمن واجب کردی کہ حقیقت اسلام و تصدیق ربوبیت
باشد نکتہ در تغیر لفظ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینست کہ مقتضای ربوبیت
اولا و بالذات ارسال رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست بلکہ وحی بنبی است خواہ رسول باشد
و خواہ نہ پس ممکن عقلی است کہ کل واحد از مکلفین نبی باشند و احتیاج بر رسولان ثانیا ظاہر میشود کہ تکلیف
بمال نمود رجوع کنند و دانند کہ خودش نبی نیست و این دعا اشارت است بہ برہان عقلی بر امامت معصوم
عالم بجمیع احکام و رہبر ربانی و توضیح این شد در شرح حدیث اول باب سوم کتاب التوحید اصل
۷ قال یا زرارۃ لا بد من قتل غلام بالمدینۃ فقلت جعلت فداک الیس یقتلہ جیش السفیانی
قال لا ولکن یقتلہ جیش آل ابی فلان یجیٔ حتی یدخل المدینۃ فیاخذ الغلام فیقتلہ فاذا
قتلہ بغیا و عدوانا و ظلما لا یمہلون فعند ذلک توقع الفرج ان شاء اللہ شرح ظاہر
حدیثی کہ می آید در کتاب الروضہ بعد از حدیث یاجوج و ماجوج کہ فینہد الحسنی الی الخروج فیثب علیہ اہل مکۃ
فیقتلونہ اینست کہ غلام از بنی الحسین باشد و نمی عبارت از بنی الحسین باشد سفیان بضم و فتح و کسر سین
بے نقط اسم سفیان ثوری صوفی و سفیان بن عیینہ صوفی و جمعی دیگر است و سفیانی منسوب بسفیان است
باعتبار مذہب یا باعتبار ولادت الآل آنچہ از مختر لمشد ترا از اعضائے دیگر است و ساب و مراد اینجا بلند
مرتبہ دنیا است ضمیر یجیٔ راجع بآل است ضمیر لا یمہلون راجع بجیش یا راجع بہ ابی فلان است و میتواند بود کہ راجع
بمخالفان مطلقا باشد توقع بصیغہ مصدر باب تفعل است یعنی بعد از آن گفت ای زرارہ ناچار است
از کشتہ شدن پسرے در مدینہ گفتم قربانت شوم آیا نیست اینکہ میکشد او را لشکر سفیانی گفت نہ و لیکن
او را میکشد لشکر بزرگ اولاد حسن می آید از جانب مکہ تا داخل مدینہ میشود پس میگیرد آن پسر را پس
میکشد وقتی کہ کشت او را برای زیادہ روی و دشمنی و ظلم مہلت دادہ نمی شود پس نزد آن است امید
کشادکار وقتی کہ خواہد اللہ تعالی اشارت است بانچہ در او انزاء شادہ مفید مسطور است کہ سمعت ابا جعفر
علیہ السلام یقول یفقد الناس امامہم یشہد الموسم فیراہم ولا یرونہ یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام
کہ میگفت کہ گم میکنند مردم امام خود را حاضر میشود موسم حج را پس می بیند ایشانرا و می بیند او را مراد و غیبت
غیبت صغرے است چنانچہ بیان می شود در حدیث دوازدہم این باب اصل عن الاصبغ بن نباتہ
قال اتیت امیر المومنین علیہ السلام فوجدتہ متفکرا ینکت فی الارض فقلت یا امیر المومنین
مالی اراک متفکرا تنکت فی الارض ارغبۃ فیہا فقال لا واللہ ما رغبت فیہا ولا فی الدنیا وما فی
ولکن فکرت فی مولود یکون من ظہر الحادی عشر من ولدی ہو المہدی الذی یملأہا قسطا و
عدلا کما ملئت ظلما وجورا یکون لہ حیرۃ یضل فیہا اقوام ویہتدی فیہا آخرون شرح النکت بنون نقطہ دار

در بالا بسر چوب یا سر انگشت زمین را کاویدن چنانچه کسی در وقت غم و فکر میکند من ظهر تقدیره من ظهورا
الحادی عشر مبتدا است من ولدی حال یا صفت الحادی عشر است و میتواند بود که ظهر مضاف یا الحادی
عشر باشد و مراد امام یازدهم باشد و من ولدی صفت الحادی عشر نباشد بلکه متعلق بیا بشد یا المهدی ع
یا صفت مولود باشد و او در غیبة بمعنی مع است و مراد حیرت دیگر الست جمله نیفعل صفت حیرة است
یعنی روایت است اصبغ بن نباته گفت آمدم نزد امیر المؤمنین علیه السلم پس یافتم او را متفکر میکاوید
در زمین پس گفتم ای امیر المؤمنین چه حالت است ترا که می بینم ترا متفکر میکاوی در زمین آیا رغبت است
در زمین یعنی که آیا غم پادشاهی روی زمین داری پس گفت نه بخدا قسم که رغبت نکردم در آن و نه در هیچ
دنیا یکروز هرگز و لیکن من فکر کردم در زاییده که حاصل میشود از پشت من یازدهمین این آنکه امام یازدهم
از جمله اولاد من است مهدی معلوم که پر میکند زمین را از عدالت و انصاف چنانچه پر شده از ظلم و بی انصافی
میباشد او را غیبت یا حیرانی مردم که گمراه میشوند در آن حیرانی طائفه چند و راه می یابند در آن طائفه چند
دیگر مراد آنست که بعد از آن که حیرت اطمینان بهم میرسانند اصل فقلت یا امیر المؤمنین و کم تکون
الحیرة و الغیبة فقال ستة ایام او ستة اشهر او ست سنین فقلت و ان هذا لکائن فقال
نعم کما انه مخلوق و انی لک بهذا الامر یا اصبغ اولئک خیار هذه الامة مع خیار ابرار هذه العترة
فقلت ثم ما یکون بعد ذلک فقال ثم یفعل الله ما یشاء فان له بداءات و ارادات و غایات
و نهایات شرح واو در و الغیبة بمعنی مع است پس الغیبة منصوب است و مقصود سؤال از مدت حیرة
است نه مدت غیبت و لهذا عکس ترتیب اول کرد و نگفت الغیبة و الحیرة و اگر واو برای عطف باشد
مقصود سؤال از مدت مجموع من حیث المجموع حیرت و غیبت خواهد بود و حاصل هر دو یکی است و در
هر دو جا برای تقسیم مدت منافاتست باعتبار حیرت و میتواند بود که برای تشکیک راوی باشد جمع مؤنث سالم
در جائی که الف ممدوده باشد بر سه قسم است اول آنکه همزه آن منقلب از واو یا یا باشد و در آن جائز است
ابقای همزه مثل بداءات و قلب همزه بواو مثل بداوات و اگر همزه آن اصلی باشد ابقای همزه واجب است
مثل قراءات و اگر زائده باشد قلب بواو واجب است مثل صحراوات یعنی پس گفتم ای امیر المؤمنین و
چند وقت می باشد حیرت مومنان یا غیبت او تا اطمینان بهم رسانند گفت بعض مومنان شش روز در حیرت
میمانند و بعضی در شش ماه و بعضی شش سال پس گفتم بر سبیل استفهام تعجبی و بر سبیل که این حیرت با کمال نقص
مومنست هر آینه واقع شدنی است پس گفت آری چنانچه گویا کمال مخلوق شده آن حیرت و کجی است
برای تو آن مرتبه که آن مومنان دارند اشارتست باینکه آن حیرت نقص ایشان نیست بیان آنکه ای
اصبغ آن مومنان از بهتران این امتند یا بهتران نیکوکاران این اهل البیت مراد امام دوازدهم است
و لفظ جمع برای جنس مثل نادیة الملائکة یا اشارتست باینکه ایشان تصدیق جمیع ائمه اثنا عشر میکنند

خواه ماضی و خواه حال پس گفتیم بعد از آن چه خواهد شد بعد از هجرت و استبداد باین معنی که غیبت ما چه وقت خواهد شد
پس گفت برای بیان آنکه آن معلوم من نیست بعد از آن میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد چه بدرستیکه
الله تعالی را است بدا یعنی اظهار امری چند بر خلاف اعتقاد اکثر خلائق و اراده‌ها و مصلحتها و آخرهای کارها
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال انما نحن کنجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم حتی اذا اشرتم باصابعکم
وملتم باعناقکم غیب الله عنکم نجمکم فاستوت بنو عبد المطلب فلم یعرف ای من ای فاذا طلع نجمکم
فاحمدوا ربکم شرح النجوم جمع نجم ستاره‌ها و ظاهر اینست که مراد از نجوم اینجا بروج اثنا عشر باشد چون نشان
هر یکی از آنها بستاره‌ها است الاستواء استیلا بر مملکت اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سوم این باب
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت جز این نیست که ما مانند بروج آسمانیم هر وقت که غروب میکند
برجی تا وقتی که انگشت نما کنید امام خود را و گردن خود را کج کنید از شرمندگی مظلوم شدن ائمه شما غائب
میکند الله تعالی از شما برج شما را اشارتست بغیبت صاحب الامر است پس مستولی میشوند اولاد عبد المطلب
پس شناخته نمی شود که کدام ایشان از کدام طرف است و از جانب ما است یا از جانب مخالفان پس وقتی که طلوع
کند برج شما یعنی که غائب نشود امام شما یا یعنی که ظاهر شود صاحب الامر پس حمد کنید صاحب کل اختیار خود را
اصل عن زرارة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان القائم علیه السلام غیبة قبل
ان یقوم قلت و لم قال انه یخاف و اومی بیده الی بطنه یعنی القتل شرح یعنی القتل را وی
تفسیر اومی بیده الی البطن است و از جانب زراره است باین معنی که مراد امام از اشارت بشکم خود ترس از کشته
شدن است و این خوب نیست و الا اشارت بحلق میکرد و بیان شد شرح حدیث پنجم این باب اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان بلغکم عن صاحب هذا الامر غیبة فلا تنکروها شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت اگر رسد بشما از صاحب این امارت غائب شدن پس منکر آن
مشوید که البته حق است اصل عن مفضل بن عمر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلم و عنده
فی البیت اناس فظننت انه انما اراد بذلک غیری فقال اما والله لیغیبن عنکم صاحب هذا
الامر و لیخملن حتی یقال مات هلک فی ای واد سلک و لتکفأن کما تکفأ السفینة فی امواج البحر لا ینجو
الا من اخذ الله میثاقه و کتب الایمان فی قلبه و ایده بروح منه و لیرفعن اثنتا عشرة
رایة مشتبهة لا یدری ای من ای قال فبکیت فقال ما یبکیک یا ابا عبد الله فقلت جعلت
فداک کیف لا ابکی و انت تقول اثنتا عشرة رایة لا یدری ای من ای قال و فی مجلسه کوة
تدخل فیها الشمس فقال ابینة هذه فقلت نعم قال امرنا ابین من هذه الشمس شرح
اول الحدیث اینجا منقول نشده و در حدیث سوم این باب منقول شد پس اشار الیه ذلکم ابکم و التنویه است
مراد امینست که مبدا اشتم کسان تعرض باخبرین از اهل مجلس است و حال آنکه تعرض با جمیع بوده و مثو آمد بود

که مشار الیه جمیع ذلک گرد آمدن اهل مجلس باشد برای ضیافت و مانند آن لیخیمان بجائی بالقاف بصیغهٔ مضارع
واحد مذکر غائب باب تفعل است که موکد بنون ثقیله شده الخمول بی نام و نشان بودن و مضمون باقی ظاهر شد از
شرح حدیث سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال للقائم غیبتان یشهد فی احدیهما المواسم
یری الناس ولا یرونه شرح یری الناس حال است از فاعل یشهد و غیبت عبارت از صغری است که جمعی
که او را دیده اند هنوز زنده اند و کبری که هیچکس او را نمی شناسد یعنی مراد باحدیهما صغری است و مراد بالناس
جمعی اند که او را میشناسند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت برای قائم آل محمد علیه السلم
دو غیبت است صغری و کبری حاضر میشود در یکی از آن دو که غیبت صغری است از آن موسم حج بر حالی که او می بیند
ایشان را و در و ایشان نمی بینند او را و مراد آنست که در غیبت کبری نیز در موسم حاضر میشود بر حالی که هیچکس
او را نمی بیند و نمی شناسد اصل ان امیر المومنین علیه السلم تکلم بهذا الکلام وحفظ عنه وخطب
به علی منبر الکوفة اللهم انه لابد لک من حجج فی ارضک حجة بعد حجة علی خلقک یهدونهم الی دینک
ویعلمونهم علمک کیلا یتفرق اتباع اولیائک ظاهر غیر مطاع او مکتتم یترقب ان غاب عن
الناس شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم مبثوث علمهم وآدابهم فی قلوب المومنین
مثبتة فهم بها عاملون ویقول علیه السلم فی هذه الخطبة فی موضع آخر فیمن هذا ولهذا
یارز العلم اذا لم یوجد له حملة یحفظونه ویروونه کما سمعوه من العلماء ویصدقون
علیهم فیه شرح مکتتم بصیغهٔ اسم مفعول باب افتعال است ترقب بصیغهٔ مجهول باب تفعل است شخصهم فاعل
غاب است و ضمیر راجع باولیائک است المبثوث بالباء یک نقطه و دو ثاء سه نقطه پراگنده شده و مراد اینجا انتشار
است و اشارت است بمتواتر بودن علم بخبر واحد بشروط مقرره مثلا و آداب معتبر است و عمدهٔ آن تتبع و عدم جواز
حکم بظن خواه حکم صریح باشد و خواه غیر صریح مثل عمل بمظنون از آن حیثیت که مظنون است و از جواز عمل بظاهر قرآن و
جواز عمل بخبر واحد بی فتوی خواه موافق ظن بحکم واقعی باشد و خواه نه و از مانند اینها و آداب متواتر و مثبتة خبر مبتدا
ضمیر بها راجع بآداب است تقدیم ظرف در بها عاملون برای حصر است و اشارت بآنست که در عمل بخبر واحد مثلا
حقیقت عمل بمعلوم کرده اند که مسئلهٔ اصول فقه باشد نه بمظنون که مضمون خصوص خبر واحدی از اخبار باشد
و بآنکه بمسائل اصول فقه هیچ که مردم از پیش خود اختراع کنند عمل نمی کنند بالموافق اشارت بآنست که محض
عمل است یا مبنی که حکم نمیکنند بمضمون ظاهر قرآن و بمضمون خبر واحد من در فیمن برای استفهام انکاری است
برای اثارهٔ ذکر که مشار الیه هذا امید رسیدن عامل بآن است مشار الیه لهذا مضمون فیمن هذا است که کسی
عامل دون باشد یارز بسکون همزه و ضم و فتح و کسر راء بی نقطه و زای با نقطه است الارز مصدر باب
نصر و ضرب و علم کو بیعت و پنهان شدن یعنی روایتست که امیر المومنین علیه السلم گفت این سخن را و محفوظ
راویان شد از او و خطبه گفت آن را بر منبر کوفه خدایا بدرستی که ناچار است ترا البته از حجتها در زمین که حجتهای

تو باشند در زمین تو حجتی بعد از حجتی بر مخلوقین تو هدایت میکنند مخلوقین را بسوے دین تو که حقیقت اسلام
باشد و تعلیم میکنند مخلوقین را تا پراگنده نشوند تابعان جمعی که تو ایشانرا ولی مومنان از خود شان کردی
خواه ظاهری باشد که اطاعت کرده شده که انتظار کشیده شود اگرچه غائب میشود از مومنان اولیاے
تو در حال متارکه و ہوے امانت ایشان پس غائب نمی شود از ایشان قدیم پراگنده شده علم ایشان
و آداب ایشان در دلہاے مومنان ثابت کرده شده است میدانند که چون سلوک کنند و پس مومنان بآن آداب
و پس عمل کنند گانند و میگوید امیر المومنین ؑ در این خطبه در جاے دیگر که در کیست این عمل و آداب
یعنی که بغایت کست و باین سبب کوچک میشود علم یعنی که خصوصیات احکام واقعیه در اکثر مجہول
میشود و وقتی که یافته نمی شود برای آن علم حاملانی که حفظ کنند آن علم را و نقل کنند ہمہ آن علم را چنانچه شنیده اند
آن علم را از علماے اہل البیت در است گویند براے علماے اہل البیت در آن نقل اصل
اللهم فانی لاعلم ان العلم لا یاتی کله ولا ینقطع مواده وانك لا تخلی ارضك من حجة لك
لك علی خلقك ظاهر لیس بالمطاع او خائف مغمور کیلا تبطل حجتك ولا یضل اولیائك
بعد اذ هدیتهم بل این هم وکم هم اولئك الاقلون عدداً الاعظمون عند الله
قدرا شرح مضمون این گذشت در حدیث سوم این باب اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی
بن جعفر علیه السلام فی قول الله عزوجل قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین
قال اذا غاب عنکم امامکم فمن یاتیکم بامام جدید شرح معین اگر اصلیه است بمعنی
تازه است و اگر زائده است بمعنی دیده شده است یعنی روایت است از علی بن جعفر از برادرش موسی
بن جعفر ؑ در قول الله عزوجل در سورة الملک بگو خبر دهید که اگر شود آب شما فرو رفته پس که میدهد شما را آب
تازه امام گفت مراد اینست که اگر غائب شود امام شما پس که میدهد شما را امام تازه مخفی نماند که این منافات ندارد
با آنکه این آیت معنی دیگر نیز داشته باشد اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان بلغکم
عن صاحبکم غیبة فلا تنکروها شرح مضمون این گذشت در حدیث دہم این باب اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بد لصاحب هذا الامر من غیبة ولا بد له فی غیبته
من عزلة ونعم المنزل طیبة وما بثلاثین من وحشة شرح العزلة بضم عین بے نقط و سکون
زاے با نقط جدائی از مردم الطیبة بفتح طاے بے نقط و سکون و تشدید یاے دو نقطه در پائین مکسوره
و باے یکنقطه حوالی مدینه مشرفه یعنی روایت است از امام جعفر صادق ؑ گفته ناچار است صاحب امارت
حق را از غائب شدن و ناچار است او را در اثناے غائب شدن او از جدا شدن از مردم و بودن در صحرا
و خوب فرود آمدن گاہے حوالی مدینه و نیست با وجود سی کس ہیچ وحشت اشارت باینست که در غیبت
غیبت کبرے که بعد از غیبت صغرے است در حرم و ماولے او صحرای مدینه است در جانب که منیا نمیدکور میشود

سه بار که خوبی همه آن نزد آن عادت است انتظار نیست باینکه مومنان آن وقت افضل از جمیع مومنانند چنانچه بیان
شد در احادیث باب سابق و حدیث هفتم این باب و باینکه امت ائمه اثنی عشر ظاهر من لیس است چنانچه بیان
شد در حدیث سوم این باب **اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول ان للقائم غیبة قبل ان یقوم انه
خاف واومی بیده الی بطنه یعنی القتل **شرح** مضمون این گذشت در حدیث پنجم و نهم این باب
اصل قال ابو عبد الله علیه السلم للقائم غیبتان احدهما قصیرة والاخری طویلة الغیبة
الاولی لا یعلم بمکانه فیها الا خاصة شیعته والاخری لا یعلم بمکانه فیها الا خاصة موالیه **شرح** گفت
امام جعفر صادق علیه السلام برای قائم آل محمد علیهم السلام دو غیبت است یکی از آن دو کوتاه است و دیگری
دراز است غیبت اولی خوب نمیدانند مکان او را در آن غیبت مگر مخصوصان شیعهٔ او مثل سفراء و دیگری
خوب نمیدانند مکان او را در آن مگر مخصوصان غلامان او **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لصاحب هذا الامر غیبتان احدهما یرجع منها الی اهله والاخری یقال هلک فی ای واد
سلک قلت کیف نصنع اذا کان کذلک قال اذا ادعاها مدع فسئلوه عن اشیاء یجیب فیها
مثله **شرح** شنیدم از جعفر صادق علیه السلام که میگفت صاحب این امارت حق را دو غیبت است یکی از آن
دو غیبت که صغری است گاهی بر میگردد از آن بسوی مردم خود و دیگری که کبری است گفته میشود
که آیا هلاک شد در کدام راه رفت گفتم چون میکنیم وقتیکه چنین شود گفت وقتیکه دعوی امامت کند دعوی
کننده پس سوال کنید او را از چیزی چند از مشکلات که جواب میدهد در آنها مثل امام با نمعنی که غیر امام در آنها
البته عاجز میشود یا نقیض گفتهٔ سابق خود میگوید یا پیروی ظن میکند و زود ظاهر میشود که امام نیست
اصل دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له انت صاحب هذا الامر فقال لا فقلت
فولدک فقال لا فقلت فولد ولدک هو قال لا فقلت فولد ولد ولدک فقال لا قلت من هو قال الذی
یملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما علی فترة من الائمة کما ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث
علی فترة من الرسل **شرح** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم او را تو ئی صاحب
این امارت بمعنی قائم آل محمد پس گفت نه پس گفتم پس پسر تست پس گفت نه پس گفتم پس پسر پسر تست گفت نه
پس گفتم پس پسر پسر پسر تست پس گفت نه گفتم کیست او گفت آنکس که پر میکند زمین را از عدالت
چنانچه پر شده از ظلم و بی انصافی بر حالیکه مدتی ممتد باشد که امامی تازه نیامده باشد یا بمعنی که مردم بخدمت
امام نرسیده باشند چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شد بر حالیکه مدتی مدید بود که رسولی تازه
نیامده بود نزد ایشان اگرچه شریعت رسول سابق مستمر بود **اصل** عن ام هانی قالت سئلت ابا جعفر
محمد بن علی علیهما السلام عن قول الله تعالی فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قالت فقال امام یخنس سنة
ستین و مائتین ثم یظهر کالشهاب یتوقد فی اللیلة الظلماء فان ادرکت زمانه قرت عینک **شرح**

ام ہانی بنون وہمزہ اسم دختر ابو طالب واسم زنی دیگر از انصار است لا در فلا اقسم بتقدیر جملہ علیحدہ است
برای نفی صدق قول جمعی کہ عبادات میکنند تا حاضر باشند وپیروی ظن میکنند بی پیروی امام عالم بجمیع احکام بتقدیر
فلا ینفعکم ما احضرتم ونظیر اینست لا در قول اللہ تعالی فلا وربک لا یؤمنون ظاہر این حدیث اینست کہ الخنس
مفرد است مانند السکر ماخوذ است از خنوس مصدر باب نصر وضرب بمعنی آخر بودن چنانچہ امام دوازدہم
آخر ائمہ است الجوار مفرد است ومعتل العین است بمعنی ہمسایگی ومراد اینجا ظہور است واطلاق مصدر بر معنی
اسم فاعل برای مبالغہ است واگر استعارہ از جوار بمعنی آب بسیار بغایت عمیق باشد عبارت از علوم وبجمیع کلام
الہی خواہد بود الکنس مفرد است ماخوذ است از کنوس مصدر باب ضرب بمعنی پنہان بودن ثم برای تراخی زمانی نیست
بلکہ برای تعجب است از اینکہ امام آخر ظاہر وغائب میشود ومراد بظہور قیام ببرہان بر وجود است در زمان
غیبت الشہاب بکسر شین بالفتح شعلہ آتش کہ زبانہ کشیدہ باشد مخفی نماند کہ برای بیان اینکہ ظہور باعتباری
منافات ندارد با خفا باعتباری دیگر تشبیہ بآتش روشن در شب تاریک بغایت لطیف است زمانہ عبارت از زمان
غیبت است کہ مومنان آنزمان افضل مومنانند ومیتواند بود کہ عبارت از زمان ظہور باشد یعنی
روایت است از ام ہانی گفت پرسیدم امام محمد باقر علیہ السلام را از قول اللہ عزوجل در سورہ تکویر پس چنانست
کہ شما خیال کردہ اید قسم میخورم باختر ہمسایہ پنہان ام ہانی گفت پس گفت مراد امامیست کہ امام آخر میشود
در سال دویست وشصت کہ سال فوت امام حسن عسکری علیہ السلام است در زمان معتمد عباسی با وجود
این ظاہر میشود بر دل مومنان مانند شہاب کہ بغایت روشن شدہ باشد در شب تاریک پس اگر
دریابی زمان او را خنک میشود چشم تو بسبب خوشنودی اللہ تعالی از مومنان آنزمان **اصل** عن
ام ہانی قالت لقیت ابا جعفر محمد بن علی علیہما السلام فسألتہ عن ہذہ الآیۃ فلا اقسم بالخنس
الجوار الکنس قال الخنس امام یخنس فی زمانہ عند انقطاع من علمہ عند الناس سنۃ ستین ومأتین
ثم یبدو کالشہاب الواقد فی ظلمۃ اللیل فان ادرکت ذلک قرت عینک **شرح** مضمون این بمواقف
سابق است **اصل** عن ابی الحسن الثالث علیہ السلام قال اذا دفع علمکم من بین اظہرکم
فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم **شرح** علم بفتح عین بی نقط وفتح لام یا بکسر عین وسکون لام عبارت
از امامست واول استعارہ از نشانست در لشکرگاہ کہ لشکر نزد آن جمع میشوند ودوم اطلاق مسبب
بر سبب است یعنی روایت است از امام علی نقی علیہ السلام گفت وقتیکہ برداشتہ شود امام شما از میان شما
پس امیدوار باشید کشاد کار را زیر قدمہای خود کہ ضرور نمیشود وسالک در مشکلات باشید کہ تمام کشادہ
آخرت در آنست ومیتواند بود کہ مراد از ہر دو سید بن یحیی زردو کشادہ باشد یا مرگ وخلاص از ظالمان یا ظہور
صاحب الزمان وغالب شدن بر دشمنان **اصل** قلت لابی الحسن الرضا علیہ السلام انی
لارجو ان یکون صاحب ہذا الامر وان یسوقہ اللہ الیک بغیر سیف فقد بویع لک وضربت الدراہم

باسمك فقال ما منا احد اختلفت الیه الکتب واشیر الیه بالاصابع وسئل عن المسائل وحملت الیه الاموال الا اغتیل او مات علی فراشه یبعث الله لهذا الامر غلاما منا خفی الولادة والمنشأ غیر خفی فی نسبه **شرح** اغتیل بغین بانقطه بصیغه مجهول ماضی مثل العین بابی از باب افتعال ست الاغتیال کشتن کسے بفریب مثل زہر دادن او برائے شک راوی ہست **یعنی** گفتم امام رضا علیه السلام را بدرستی که من امید میدارم که باشی صاحب این امارت یعنی که مهدی تو باشی و اینکه براند این امارت را الله تعالی بسوے تو بی شمشیر زدن چه تحقیق بیعت کرده شد تو بول محمد برده اند و زرده شد درہمہا بنام تو پس گفت نیست از ما ائمه هدی یکی که آمد و رفت کرد بسوی او کتابتها و اشاره شد با گشتها و پرسیده شد از مسائل و بن نقل کرده شد بسوے او اموال شیعه او مگر آنکه کشته شد بحیلت بر ہمان حالت پیش از پا شاہی یا آنکه مرد بر جامۀ خواب خود بر ہمان حالت تا آنکه بر انگیزاند الله تعالی برای این امارت که میگوئی پسری از ما که پنہان باشد ولادت او و جای نشو و نمای او پنہان نباشد در نسبت او یعنی که معلوم باشد که پسر امام سابق ست و اشارت ست بقول الله تعالی در سوره آل عمران ذریة بعضها من بعض و بیان شد در شرح حدیث اول باب سی و چہارم **اصل** عن عبد الله بن عطاء عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ان شیعتك بالعراق کثیر و والله ما فی اهل بیتك مثلك فکیف لا تخرج قال فقال یا عبد الله بن عطاء قد اخذت تفرش اذنیك للنوکی ای والله ما انا بصاحبکم قال قلت له فمن صاحبنا قال انظروا من عمی عن الناس ولادته فذاك صاحبکم انه لیس منا احد یشار الیه بالاصابع ویمضع بالالسن الا مات غیظا او رغم انفه **شرح** النوکی بفتح نون و سکون واو و فتح کاف و الف جمع الانوک بفتح ہمزه و سکون نون و فتح واو بی عقلان عمی بغین بانقطه بصیغه ماضی مجہول باب نصر و قریب است الغمو و الغمی پوشیده کردن یا بعین بی نقطه ماضی معلوم باب علم است العمی پوشیده شدن آن و برائے شک راوی است الرغم مصدر باب نصر و منع و علم بخاك مالیده شدن بینی و مراد اینجا خواری است **یعنی** روایت است از عبد الله بن عطا از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفتم او را بدرستی که شیعه تو در کوفه بسیار است و بخدا قسم که نیست در خاندان تو مانند تو در اعتبار دنیا یعنی که ایشان نیز مطیع اند پس چرا خروج نمیکنی بر غلبه راوی گفت پس امام گفت ای عبد الله بن عطا شروع کرده بہن میکنی دو گوش خود را برائے بی عقلان یعنی که گوش سخن بی عقلان میکنی آری بخدا قسم که نیستم صاحب الامر شما راوی گفت گفتم او را کیست صاحب الامر ما گفت نظر کنید ہر کدام از ائمه ہدی که پوشانیده شده بر عامه مردم ولادت او پس اوست صاحب الامر شما بدرستی که نیست از ائمه ہدی یکی که انگشت نما شود و بر زبانہائے مردم افتد مگر مرده از خشم یا از خواری **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عهد ولا عقد ولا بیعة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بکار امامت می ایستد قائم آل محمد علیهم السلام

برحالیکه نیست بلی از سلاطین جور و عناد مردم را در گردن او صلحی و نه التجائی و نه بیعتی با غیر حق گفته تا الوقت
غائب بمطلق خواهد بود از اهل دنیا اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت انا اصبحت
وامسیت لا اری اماما ائتم به ما اصنع قال فاحب من کنت تحب وابغض من کنت تبغض حتی
یظهره الله عز وجل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم وقتیکه صبح
رسیم و بشام رسیم برحالیکه نه بینیم امامی از ائمه هدی را که در مشکلات اعتماد بر او کنیم چه کنیم گفت پس دوست
دار کسی را که دوست میداشتی و دشمن دار کسی را که دشمن میداشتی تا وقتیکه ظاهر گرداند او را الله تعالی
عز وجل مراد این است که عمل بآنچه معلوم از ائمه سابق است در قواعد اصول فقه میکرده باش و اجتناب
از قواعد اهل ضلالت در اصول فقه میکرده باش چنانچه بیان شد در حدیث سیزدهم این باب یا مراد آنست
که محبت حجت آل محمد علیهم السلام در آن زمان کن هر که باشد و بپرهیز از امام ضلالت در آن زمان کن هر که باشد
اصل الحسین بن محمد عن احمد بن هلال قال حدثنا عثمن بن عیسی عن خالد بن نجیح
عن زرارة بن اعین قال قال ابو عبد الله علیه السلام لا بد للغلام من غیبة قلت ولم قال
یخاف واومی بیده الی بطنه وهو المنتظر یشک الناس فی ولادته فمنهم من یقول حمل ومنهم
من یقول مات ابوه ولم یخلف ومنهم من یقول ولد قبل موت ابیه بسنتین قال زرارة فقلت
وما تأمرنی لو ادرکت ذلک الزمان قال ادع الله بهذا الدعاء اللهم عرفنی نفسک فانک
ان لم تعرفنی نفسک لم اعرفک اللهم عرفنی نبیک فانک ان لم تعرفنی نبیک لم اعرفه قط اللهم عرفنی
حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی شرح مضمون این گذشت در حدیث پنجم
این باب و تفاوت سهل است اصل قال احمد بن هلال سمعت هذا الحدیث منذ ست
وخمسین سنة شرح قال احمد بن هلال کلام حسین بن محمد است یعنی گفت احمد بن هلال عمل
باین حدیث کردم باین معنی که این دعا را خواندم از پنجاه و شش سال تا حال اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قول الله عز وجل فاذا نقر فی الناقور قال ان منا اماما مظفرا مستترا
فاذا اراد الله عز ذکره اظهار امره نکت فی قلبه نکتة فظهر فقام بامر الله تبارک وتعالی
شرح النقر کاویدن الناقور جائی که کاویدن بسیار شود مراد اینجا ذهن امام است و بیان شد
در باب پنجاهم که علم حوادث ائمه استنباط از قرآن میشود بسبب الهام الٰهی و بسبب سماع از فرشته
مقدمات برهانی بر ترتیبی که منتج باشد و ظاهر نیست که صاحب الزمان تا حال ملهم نشده باشد بترتیب مقدمات
از قرآن که دلالت کند بر خصوص وقت وجوب ظهور بر او یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع
در قول الله عز وجل در سورة المدثر پس وقتیکه کاویده شود در جائی که کاویدن گفت بدرستیکه از جملهٔ
ائمه هدی امامی است ظفر داده شده بر دشمنان پنهان پس وقتیکه اراده کرده الله عز ذکره ظاهر

کردن امارت او را نشان میکند در دل او نشانی که از الحال وقت ظهور است پس نی الیسند یا امر نی که از جانب الله تبارک و تعالی است اصل کتب الی ابو جعفر علیه السلام اذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم شرح نوشت بسوی من امام محمد تقی علیه السلام که وقتی که غضب کند الله تعالی و تبارک بر خلائق تین نحو و مراد مخالفانست دو میکند ما را از مجاورت یعنی همسایگی ایشان یا یعنی که امام حق غائب می شود و مراد اینست که شرکان زمان غیبت امام بدترین شرکا اند چنانچه مومنان آن زمان بہترین مومنان اند و بیان شد در حدیث اول باب هشتاد و هشتم

باب هفتاد و دوم اصل باب ما يفصل به بين دعوى المحق والمبطل في امر الامامة

شرح این باب بیان چیزی است که بآن فرق کرده میشود میان کسی که اهل حق است و کسی که اهل باطلست در کار امامت در این باب نوزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله عم قال بعث طلحة والزبير رجلا من عبد القيس يقال له خداش الى امير المومنين صلوات الله عليه وقالا له انا نبعثك الى رجل طال ما كنا نعرفه واهل بيته بالسحر والكهانة وانت اوثق من بحضرتنا من انفسنا من ان تمتنع من ذلك وان تحاجه لنا حتى تقفه على امر معلوم واعلم انه اعظم الناس دعوى فلا يكسرنك ذلك عنه ومن الابواب التي يخدع الناس بها الطعام والشراب والعسل والدهن وان يخالي الرجل فلا تاكل معه طعاما ولا تشرب له شرابا ولا تمس له عسلا ولا دهنا ولا تخل معه واحذر هذا كله منه وانطلق على بركة الله فاذا رايته فاقرأ آية السخرة وتعوذ بالله من كيده وكيد الشيطان فاذا جلست اليه فلا تمكنه من بصرك كله ولا تستانس به شرح السحر بکسر سین بی نقطه و سکون حای بی نقطه قریب دادن بفعلی که خارق عادت نباشد و بسا چیزی اظهار کند که از قبیل معجزات انبیا است و اگر بسا چیزی اظهار کند آن نکند و خفی المأخذ باشد آن را شعبده مینامند اگر رعایت ساعت در آن نشده باشد و الا طلسم مینامند الکهانة بفتح کاف فریب دادن که بآن علم غیب نباشد و بسا چیزی اظهار کند که از قبیل اخبار انبیا بالغیب است و بکسر کاف اسم صنعت کاهن است من موصوله است بحضرتنا بحرف جر است و با بمعنی فی است الحضرة بفتح و ضم و کسر حای بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و بفتح حا و فتح ضاد جائی که کسی در آن حاضر است ظرف صله موصول است من بضم میم و تشدید نون جمع منة بضم میم قوتها و آن مرفوع مبتدا است انفسنا بضم فا مضاف الیه است من حرف جر است برای سببیت و ظرف خبر مبتدا است مشار الیه ذلک کل واحد از السحر و الکهانة است تقفه بصیغه مضارع مخاطب معتل الفا از باب ضرب است و ضمیر منصوب راجع برجل است السخرة بضم سین بی نقطه و سکون خای با نقطه آنچه بفرمان دیگری باشد آیة السخرة قول الله تعالی است در سوره اعراف ان ربكم الذي خلق الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين و آن آیت

چند احتمال است اول آنکه جمله یغشی استیناف بیان برای استدلال بر ربوبیت الله تعالی است و اغشاء دو مفعول دارد مفعول دوم آن محیط بر مفعول اول آن میباشد مثل آیت سورۂ یونس کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اللیل عبارت از تاریکی موضعیست که روشنی آفتاب آنجا نیست نهار عبارت از روشنی موضعیست که روشنی آفتاب آنجا هست و چون سایه زمین از فلک زهره درنمیگذرد همیشه نهار محیط بلیل و مانند لباس لیلست چنانچه مخفی است که مراد باشد و در آیت سورۂ یس ولا اللیل سابق النهار یطلبه حال از فاعل یغشی است ضمیر مستتر در یطلبه راجع بفاعل یغشی است و ضمیر منصوب راجع بمصدر است که مفهوم از یغشی است و آن مصدر که مفهوم از یغشی است و آن مصدر مجرد است که غشیان باشد حثیثا فعیل بمعنی مفعول است و حال از ضمیر منصوب در یطلبه است و اشارت است باینکه این دو موضع مختلف میشوند بکمال سرعت یا بوسیله سرعت سیر آفتاب والشمس معطوف بر ضمیر منصوب در یطلبه است مسخرات حال از ضمیر منصوب در یطلبه و شمس و قمر و نجوم است با مره برای تعلیلست بر علت غائیه و امر عبارت از حکومت روز قیامت است لام در له برای ملکیت است پس حصر منافات ندارد با وجود خالقی دیگر که مستقل در قدرت نباشد چنانچه گفته و تبارک الله احسن الخالقین یعنی بدرستی که صاحب کمال اختیار شما الله است که آفرید این آسمانها و زمین را در مقدار شش روز که اول آنها یوم الاحد و آخر آنها یوم الجمعه است بعد از آن راست نشست بر تخت حکومت پادشاهی بیان این آنکه میپوشاند شب را روز بر حالیکه طلب میکند بقول کن فیکون آن پوشانیدن را بر حالیکه شتابان کرده شده است و طلب میکند آفتاب و ماه و ستارگان را حرکتی که دارند بر حالیکه بفرمان در آورده بغایت کشانیده شده نفع است الله که صاحب کمال اختیار هر کس در هر چیز است می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث بیست و یکم باب سیزدهم که خواندن این آیت باعث حراست ملائکه و دوری شیاطین است فلا تمکنه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل یا باب افعال است و ضمیر منصوب راجع بر محل اثبات التمکین والامکان کسی را بتصرف در چیزی کردن مثل اینکه نگاه در کسی از روی کمال تعظیم کنند لیل آنکه سر را بتصرف در چشم خود کرده اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرستادند طلحه و زبیر جهت اخراج عامل امیر المومنین علیه السلام از بصره و تصرف و انواع بی ادبیها مردی را از قبیله عبد القیس گفته میشد آنمرد را خداش بکسر خا با نقط و تخفیف دال بی نقط و الف و شین با نقطه بسوی امیر المومنین علیه السلام و گفتند او را بدرستی که میفرستیم ترا بسوی مردی که دیر است که میشناسیم او را و خانواده او را با فعالی که در آنها فریب مردم است و اقوالی که در آنها فریب مردم است و تو اعتماد و ترجاعتی که نزد مانند قوتهاست روحهای ما از این بهم میرسد که ایا کنی از سحر و کهانت او یا بمعنی که از آن بازنمی بخوری و از اینکه با او مباحثه کنی برای ایا بمعنی که برهان حقیقت ما را بر او تمام کنی باینکه وا داری او را بر کاریکه معلوم است مراد بطلان امامت او و اثبات امامت خود شانست و بدانکه آنمرد بزرگتر مردم است

از روی دعوی با نمعنی کہ دعوی بہای گران میکند پس باید کہ بشکند البتہ تر آن معنی دعوی کذاب از جانب او بانمعنی کہ باکی مدار از دعوی او و برہان بار اتمام کن بر او و از جملہ ر ابہاست کہ فریب میدہد مردم را بآن مأکول و مشروب و عسل و روغنست و اینست کہ خلوت کند با مرد و در گفتگو پس بخور از آن و طعام او و بیاشام از او شہد را و دست مرسان از او عسل را و نہ روغن را و خلوت مکن با او و اجتناب کن آنچہ را کہ گفتم ہمہ از آن از او در وانہ شو برکت اللہ تعالی پس وقتی دیدی او را پس بخوان آیۃ سخرہ را و بناہ گیر باللہ تعالی از حیلت او و حیلت شیطان پس وقتی کہ نشستی رو بروی او پس تمکین مکن او را از خشم خود ہمان بانمعنی کہ تعظیم او اندک بجا آورش بنہایت و انس مگیر با او بانمعنی کہ خندہ و تبسم مکن در روی خود از ترس گمان

اصل نقل لہ ان اخویک فی الدین وابنی عمک فی القرابۃ ینا شدانک القطیعۃ

ویقولان لک اما تعلم انا ترکنا الناس لک وخالفنا عشائرنا فیک منذ قبض اللہ عز وجل محمدا صلی اللہ علیہ والہ فلما نلت ادنی منال ضیعت حرمتنا وقطعت رجاءنا ثم قد رایت افعالنا فیک وقدرتنا علی النای عنک وسعۃ البلاد دونک وان من کان یصرفک عنا وعن صلتنا کان اقل لک نفعا واضعف عنک دفعا منا وقد وضح الصبح لذی عینین وقد بلغنا عنک انتہاک لنا ودعاء علینا فما الذی یحملک علی ذلک فقد کنا نری انک اشجع فرسان العرب اتتخذ اللعن لنا دینا وتری ان ذلک یکسرنا عنک شرح نسب امیر المومنین علی بن ابی طالب بن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ است و نسب طلحۃ ابن عبید اللہ بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ است و نسب زبیر ابن العوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب بن مرہ است و بابن عمنا خود را البسر ابن عم نامیدہ انداالمناشدۃ طلبیدن بعنوان قسم دادن و گاہی متعدی بمفعول دوم میشود بنفسہ مثل ما نحن فیہ و گاہی متعدی بباء میشود مثل انا شدک بالقطیعۃ القطیعۃ بفتح قاف و کسر طای بی نقط و سکون یای دو نقطہ در پایین و عین بی نقطہ بریدن ربط خود از کسی کہ واجبست ربط با او مثل اللہ تعالی و مثل خویشان و مراد اینجا بری بودن از اللہ تعالی است و قسم دادن بر کسی برد و قسم است اول اینکہ قسم بخبر عظیم النفع دہد برای مطلب آن مثل نفع انا شدک اللہ دوم آنکہ قسم بخبر عظیم الضرر دہد برای احتراز از آن ضرر مثل انا شدک البراءۃ من اللہ و ما نحن فیہ از قسم دوم است المنال بفتح میم مصدر میمی در یافتن افعالنا اشارت بقتل و ایذای بعض ہوا خواہان امیر المومنین و اخراج حامل او از بصرہ و امثال آن است النای بفتح نون و سکون ہمزہ دوری من یصرفک التقیۃ است و متعلق بجل و اصل از اقل و اضعف است قد وضح الصبح لذی عینین مثلی است کہ زدہ میشود برای حال کسی کہ عاقل میشود از چیزی کہ بنہایت ظاہر باشد یعنی بعد از آن بگو بدرستی کہ دو برادر تو در دین اسلام و دو پسر عموی تو در نسب مطلبند از تو انصاف را و قسم میدہند ترا بہ برائت بانمعنی کہ اگر انصاف ندہی

بری باشی از الله تعالی و میگوئید ترا آیا نمیدانی که ما ترک کردیم با خویشان و مصاحبان بسبب تو از دوستی
که گرفت الله عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را از دنیا اشارت بترک پیروے ابی بکر و عثمان است یا آنکه خویشان و مصاحبان
پیروی ایشان کردند پس چون دریافتی دنیا را اندک دریافتی ضایع گذاشتی حرمت ما را و بریدی امید ما را
بعد از آن بتحقیق و بدی کارهای ما را در حق تو یا نمیدانی که لشکر جمع کردیم در مخالفت تو و انواع ضرر بتو رسانیدیم
و توانائی ما را بر بیگانگی از تو و فراخی شهرها ے تو یا نمیدانی که خود حاکم بلادیم پی آنکه محکوم حکم تو باشیم و دیدی که
کسی که میگردانید ترا از ما و از عطای ما بود کمتر بود از روی نفع و بود ضعیف تر از روی نفع ضرر از تو نسبت
بما اشارت بقوت و جمعیت لشکر ماست بتحقیق که کسے علاج آن نمیتواند کرد و تحقیق واضح نشده صبح برای کسے که
دو چشم دارد یا نمیدانی که چه حاجت باظهار شوکت و عظمت ما است و بتحقیق رسیده بما از جانب تو انچه عیب ما و شر ماست
و نفرین بر ما میکنی پس چیست انچه ترا امیدوار و برآن اشارت یا نیست که باعث عظمت ما است که علاج نمیتوان کرد
و تر سیدی بیان این آنکه ما میبینیم که تو شجاع تر سواران عربی یا نمیدانی که چون اکتفا بانتها کرده و خاکردی
آن گمان ما غلط بود و آیا فرامیگیرے لعنت ما را عادت خود و پنداری که آن شکسته میسر ما را از تو یا نمیدانی
رفع ضرر ما از تو آن میشود **اصل** فلما اتی خلد آتش امیر المومنین صلوات الله علیه صنع ما امره
فلما نظر الیه علی علیه السلام وهو یناجی نفسه ضحک وقال هاهنا یا اخا عبد قیس واشار له الی
مجلس قریب منه فقال ما اوسع المکان ارید ان اؤدی الیک رسالة قال بل تطعم وتشرب وتحل ثیابک
وتدهن ثم تؤدی رسالتک قم یا قنبر فانزله قال ما بی الی شیء مما ذکرت حاجة قال فاخلو بک
قال کل سرلی علانیة قال فانشدک بالله الذی هو اقرب الیک من نفسک الحائل بینک وبین
قلبک الذی یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور اتقدم الیک الزبیر بما عرضت الیک قال
اللهم نعم قال لو کتمت بعد ما سالتک ما ارتد الیک طرفک فانشدک الله هل علمک
کلاما یقوله اذا اتیتنی قال نعم اللهم قال علی علیه السلام آیة السخرة قال نعم قال واقراها
فقراها وجعل علی علیه السلام یکررها ویرددها ویفتح علیه اذا اخطا حتی اذا قراها سبعین
مرة قال الرجل ما یری امیر المومنین علیه السلام امره بترددها سبعین مرة فقال له اتجد
قلبک اطمان قال ای والذی نفسی بیده قال فما قالا لک فاخبره فقال شرح اتشدک بهرد و جا
بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است فاعل در قال الرجل تشدید لام جزای اذا قرا ها است المقالة
کم شمردن چیزی نا مصدر ہے است یعنی بصیغه مضارع معلوم غائب است امیر المومنین فاعل یری است
امر و بصیغه مصدر معرف بالضمیر منصوب و تشعیب است یا مفعول یری باشد و ضمیر راجع برجل است یعنی
پس چون رسید فرستاده بحضرت امیر المومنین علیه السلام بعمل آورد انچه را که طلحه و زبیر امر کرده بودند او را
پس چون نظر کرد بسوے او علی علیه السلام بر حالی که او میگفت با خود چیزی را یعنی که آهسته سخره را میخواند

خنده کرد و میگفت اینجا بیا و اشارت کرد بسوی مکانی نزدیک خود پس آمد گفت چه فراغت این مکانی که
نشسته ام یعنی که نزدیک تو نمی آیم میخواهم که رسانم بسوی تو پیغامی امیر المؤمنین علیه السلام گفت شاید
طعامی تناول میکنی و شربتی می آشامی و میگشائی لباسهای سفر را و روغن بر خود میمالی بعد از آن میرسانی
پیغامات را بر خیزد اے قنبر پس فرود آور او را و در مهمان خانه برای ضیافت آمد و گفت نیست مرا بسوی
چیزے از آنچه گفتی حاجتی گفت پس خلوت میکنم با تو پیغام او را تنها اکنی گفت هر پنهان من آشکار است
یعنی که پیغام پنهان ندارم امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس قسم میدهم ترا بالله تعالی آنکه وزن دیگر فرستاد
بسوے تو از خروت یعنی که گاهی در نفس اینکس چیزے هست که اینکس از آن غافلست و دعوی خلاف او
میکند خواه بعنوان خود را بازی زدن و خواه بعنوان دیگر و آنرا الله تعالی میداند مثل دعوی اهل ضلالت
که حجت امام معصوم عالم بجمیع احکام در هر زمانی معلوم ما نیست و میل به بنیاد حجت نداریم و امثال آن هیچ کسی که
واسطه است میان تو و میان دل تو و یعنی که نمیگذارد که دل تو جزم بباطل کند هر که تو میل آن کنی تا ما و
میان تفاند اهل حق و اهل باطل باقی باشند و حجت بر اهل ضلالت تمام شود یعنی که گاهی اینکس عزم جزم
میکند که کارے بکند و آن باندک باعثی از جانب الله تعالی بر طرف میشود و آنکه میداند اشاره چشمها را و آنچه را که
پنهان میکنند آنرا سینه ها که آیا سفارش تست کرد بسوے تو زبیر با آنچه خوش باش کردم ترا آمد و گفت خدایا آری
امیر المؤمنین علیه السلام گفت اگر پنهان میگیری بعد از سوال من ترا بر نمیگردد بسوی تو چشم تو یعنی که
پیش از چشم بر هم زدن میمیری پس قسم میدهم ترا بالله تعالی که آیا تعلیم کرد ترا سخنی را که گوئی آنرا وقتی که نزد ما
آئی گفت آری خدایا گفت علیه السلام آیت سحر میدانی گفت آری گفت پس بخوان آنرا پس خواند آنرا
و شروع کرد علی علیه السلام بکرار میفرمود آنرا و برمیگردانید آنرا و دیگر بخواند آمد و درست میکرد تا آنکه وقتی که
آمد و خواند آن آیت را هفتاد بار که شمرد آمد و سوا بدیدن امیر المؤمنین امر آن مرد را به برگشتن آن آیت
هفتاد بار یعنی که طلب امر بخواندن زیاده بر هفتاد کرد از بسکه شوق در دل او بهم رسید امیر المؤمنین
گفت او را آیا می یابی دل خود را که قرار گرفته باشد یعنی که از وحشت و بیگانگی از ما بدر آمده باشد گفت
آرے بآنکس که جان من بقبضه قدرت او ست گفت پس چه گفتند طلحه و زبیر ترا یعنی که پیغام خود را اکنون پس
خبر داد آمد امیر المؤمنین را بآنچه پیغام ایشان بود اصل فقال قل لهما کفی بمنطقکما حجة علیکما
ولکن الله لا یهدی القوم الظالمین زعمتما انکما اخوای فی الدین وابنا عمی فی النسب فاما النسب
فلا انکره وان کان النسب مقطوعا الا ما وصله الله بالاسلام واما قولکما انکما اخوای فی الدین
فان کنتما صادقین فقد فارقتما کتاب الله عز وجل وعصیتما امره بافعالکما فی اخیکما فی الدین
والا فقد کذبتما وافتریتما بادعائکما انکما اخوای فی الدین شرح پس امیر المؤمنین علیه السلام
در جواب گفت که بگو طلحه و زبیر را بس است سخن شما الزام بر شما و لکن الله تعالی هدایت نمیکند

معجزات امیر المؤمنین

بتوفیق پیروی حق طائفہ بیجا کنندہ را یا نمی خنیکہ شما را توفیق نخواہد داد بر ضلالت چہ خود مبدا نید و خلاف والسنۃ میکنید بیان این آنکہ دعوی کردید کہ شما برادران منید در دین اسلام و پسران عموی منید در نسب پس اما النسب پس منکر نمی شوم آنرا اگرچہ نسب اعتبار است مگر نسبی کہ اعتبار کردہ آنرا اللہ تعالی بمواقفت در کس در اسلام اشارت باینست کہ نسب میان من و شما در حقیقت نیست بلکہ محض صورت است پس جواب از اخوت در دین جواب از این نیز ہست و ما سخن شما کہ شما دو برادر منید در دین پس اگر بودید راستگویان در این دعوی پس بتحقیق جدائی کردید کتاب اللہ تعالے را و مخالفت کردید امر اللہ تعالے را در سورۂ توبہ کہ المومنون والمومنات بعضہم اولیاء بعض است و باینکہ پس در انواع ضرر ہمین رسانیدن مخالفت قرآن و حکم الہی کردید و اگر نہ صادقید پس بتحقیق دروغ گفتید و افترا کردید بدعوی شما برای خود کہ شما برادران منید در دین و اسلام **اصل** واما مفارقتکما الناس منذ قبض اللہ محمدا صلی اللہ علیہ والہ فان کنتما فارقتماہم بحق فقد نقضتما ذلک الحق بفراقکما ایای خیرا فان فارقتماہم بباطل فقد وقع اثم ذلک الباطل علیکما مع الحدث الذی احدثتما مع ان صفتکما بعث بقلۃ قتالکما الناس لم یکن الا لطمع الدنیا عنتما و ذلک قولکما انقطعت رجاءنا لا نعینا بعہد اللہ من نبی تیمیۃ

شرح کان گاہ داخل بر ماضی در جملہ شرطیہ میشود برای نقل فعل است از استقبال بماضی پس کان در شرطیہ نیز دوم مقدر است یعنی واما جدا جدائی شما خلفائے سابقین را از وقتی کہ گرفت اندونیا اللہ تعالی محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ پس مفارقت ایشان کردہ اند بحق یعنی عقاد امامت من و در آنزمان نیز پس شکستید آن حق را بجدائی شما از من در آخر و اگر جدائی کردید از ایشان بباطل یعنی طمع دنیا پس بتحقیق فرود آمد گناہ آن باطل بر شما با گناہ این بدعتی کہ احداث کردید کہ خروج بر امام حق در این وقت باشد تا آنکہ خصوصیت شما خود را بجدائی شما از خلفائے سابقین نبودہ مگر برائے طمع دنیا یا بغضی کہ دلالت بر آن میکند کہ آن مفارقت نبودہ مگر برای طمع دنیا نہ برائے حق خود گفتید و آن مدلول سخن شما است کہ پس بریدی امید را بیان این آنکہ چیزناک نکلیا بعید بمحمد اللہ تعالی از جملہ اعمال شرعیہ من چیز برای تمنی کہ مخالفت شریعت محمدے را بمن نسبت ندارید و در این پیغام و نمی توانید داد پس این اعمال شما از محض طمع دنیا است **اصل** واما الذی صرفنی عن صلتکما فالذی صرفکما عن الحق وحملکما عن خلقہ من رقابکما کما یخلع الحرون لجامہ وہو اللہ ربی لا اشرک بہ شیئا فلا تقولوا اقل نفعا واضعف دفعا فتستحقا اسم الشرک مع النفاق **شرح** الحرون بفتح حائے بنقط و ضم رائے بنقطہ و سکون واو چارپای کہ سرکش کہ در اثنائے رفتن می ایستد و سر را می افشاند کہ لجام بدر آید یعنی واما آنکس کہ برگردانیدہ مرا از اعطائے شما مال بسیار را از بیت المال پس آنکس است کہ بخذلان برگردانیدہ شما را از حق تصدیق امامت من و وا داشتہ شما را بر بیرون کردن آن حق از گردنہائے شما چنانچہ بیرون میکند چارپای کہ سرکش لجام خود را از سر خود و آنکس اللہ است کہ صاحب کل اختیار است تبارک

این آنکه شریک نمیکنم در حکم با او چیزی برا مراد اینست که قسمت بیت المال موافق حکم الهی میکنم پس چه شما از با دنجه
سیدادم نمی توانستم داد به پدید خود مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب باعتبار فقره ایست چه دلالت میکند
بر اینکه هر که بدید خود حکم کند محق در دعوی امامت نیست و مشرکست و هر که بدید خود حکم نکند محق است پس
نگوئید که الله تعالی کینه مرسست از روی نفع ضعیف ترست از روی دفع ضرر پس مستحق نام شرک صریح شوید
پامای که اورید که نفاق باشد مراد اینست که شما منافقید و اگر این را گوئید از اعلام من مشرک صریح می شوید
اصل واما قولکما انی اشجع فرسان العرب وهو بکما من لعنی ودعائی فان لکل موقف
عملا اذا اختلفت الاسنة وماجت لبود الخیل وملأ سحراکما اجوافکما فثم یکفینی الله بکمال القلب
واما اذا ابیتما بانی ادعوا الله فلا تجزعا من ان یدعو علیکما رجل ساحر من قوم سحرة زعمتما اللهم
اقعص الزبیر بشر قتلة واسفک دمه علی ضلالة وعرف طلحة المذلة وادخر لهما فی الآخرة شرا
من ذلک ان کان ظلمانی وافتریا علی وکتما شهادتهما وعصیاک وعصیا رسولک فی قل آمین قال خداش
آمین شرح الموج حرکت دریا بهر جانب واستعمال آن در اینجا مبنی بر تشبیه لشکر بدریاست بکثرت اللبود
بضم لام وضم بای یکنقطه وسکون واو ودال بی نقطه جمع لبده بکسر لام وسکون با و آخرش تای تانیث
موهائی که بر میان دو شانه شیر بلند می شود و آن علامت کمال قوت مبنی بر تشبیه سواران بشیر السحر الخیل
بفتح خای با نقطه وسکون بای دو نقطه در پائین سواران اسپان السحر بفتح سین بی نقطه وسکون وفتح حای
بی نقطه و رای بی نقطه شش چون ترسناک میگویند شش تو باد گرفته یعنی پر کرد شش اندرون را
کنایت از ترس وجمع اجواف برای مبالغه است تا اشارت بکمال انتفاخ شش شود باینمعنی که هیچ جوفی
در بدن هر یک از این دو کس نماند که پر از شش نشود پس کمال خوف بر هر یک مستولی شود اقعص بقاف
وعین بی نقطه وصاد بی نقطه بصیغه امر حاضر باب افعال یا باب منع است الاقعاص والقعص کشتن زود یعنی
واما سخن شما که شجاع ترسواران عربیم او وگریز شما است از نفرین و دعای من پس بدرستی که هر جای را کاری است
باینمعنی که اعمال بهم مربوطند پس اگر جای دعا خالی باشد از عمل لایق آنجا میدان نیز خالی از عملش تواند بود چه فرق
میان عمل میدان وعمل مسجد نیست در تکلیف الهی بیان این آنکه وقتی که آمد و رفت کنند نیزه و در میدان کارزار
بلرزد و فرو آیند شیران باصلابت لشکر و سر کنند دو شش شما اندرون های شما را پس آنجا کارسازی میکند
مرا الله تعالی بصحت دل مراد اینست که اگر سبب کردید لعن و نفرین را بسبب اینکه منافی شجاعت است
غلط کردید اما اگر اباکردید از لعن و نفرین و تنها این سبب بلکه بسبب ترس اینکه دعا میکنم مبادا مستجاب شود
پس اضطراب مکنید از اینکه نفرین کند بر شما مردی ساحر از طائفه ساحران چه خود بدعوی کردید پیغمبر خدا اش خدایا بکش
بکش زبیر را بدترین کشتنی و بریز خون او را بر گمراهی وهمچنین اندلو دکه از قبیل کلام نوح علیه السلام باشد فلا یتوبوا
حتی یروا العذاب واشال این اگرچه بصورت دعا است اما فی الحقیقة دعا نیست بلکه از قبیل اظهار رضا بقضا است

برای تحصیل ثواب بعد از علم بوقوع واز این قبیل است لعن بر اعدای دین پس کسی اعتراض نکند که لعن بر مخالفان بخیلی از خزینه رحمت الهی است اگر احتمال عفو هست والا صرف است چه جواب آن اینست که احتمال عفو آن نیست وکردن لعن برای زیادتی ثواب است پس عیب نخواهد بود ونشناسیان حاجتی را خاری وذخیره کن برای آن دو کس در آخرت بدتر از آن که ظلم کردند بر من وانتقام البته بکشند بر من وپوشانیده گواهی خود را که از رسول علیه السلام شنیده ند که ید ودال حق مع علی کیف ادار با تمیقن که مخالفت آن کردند ومیتواند بود که مراد این باشد که در زمان خلفای سابق اظهار کردند وامامت مخصوص علی است چنانچه خود اشارت بآن کردند که گفتند انا علمت انا ترکنا الناس تا آخر والحال عمل بخلاف این کردند وآن را پوشانیدند ومخالفت تو کردند ومخالفت رسول تو کردند در حق من درین اثنا خطاب بخداش کرد که بگو آمین گفت خداش آمین **اصل** ثم قال خداش لنفسه والله ما رایت لحیة قط ابین خطأ منك علی حامل حجة ینقض بعضها بعضا لم یجعل الله لها مساکا انا ابرأ الی الله منهما قال علی علیه السلام ارجع الیهما واعلمهما ما قلت قال والله حتی تسئل الله ان یردنی الیك عاجلا وان یوفقنی لرضاه فیك تفعل فلم یلبث ان انصرف وقتل معه یوم الجمل رحمه الله **شرح** بعد از آن گفت خداش با خود که بخدا قسم که ندیدم ریشی را هرگز که ظاهر خطاتر باشد از تو بر دارنده استدلالی که نقیض است بعض آن بعض دیگر را نگردانیده است الله تعالی برای آن استدلال هیچ گیره من تبرا میکنم بسوی الله تعالی از این دو کس که این استدلال را با من کردند گفت علی علیه السلام برگرد بسوی آن دو واعلام کن ایشان را آنچه گفتم خداش گفت نمیروم بخدا قسم مگر آنکه طلب کنی از الله تعالی این را که برگرداند مرا بسوی تو بزودی وآنکه توفیق دهد مرا برای فعلی که رضای او در آنست در حق تو پس علی علیه السلام بجا آورد آن را وپس درنگ نکرد تا برگشتن با تمیغی که درنگ نکرد اصلا وزود برگشت وکشته شد در جنگ امیر المومنین در روز جمل رحمت کناد او را الله تعالی **اصل** کنت مع علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه یوم النهروان بینا علی علیه السلام جالس اذا جاء فارس فقال السلام علیك یا علی فقال له علی علیه السلام وعلیك السلام ثکلتك امك لم تسلم علی بامرة المومنین قال بلی سأخبرك عن ذلك کنت اذ کنت علی الحق بصفین فلما حکمت الحکمین برئت منك وسمیتك مشرکا فاصبحت لا ادری الی این اصرف ولایتی والله لئن اعرف هداك من ضلالتك احب الی من الدنیا وما فیها فقال له علی علیه السلام ثکلتك امك قف منی قریبا اریك علامات الهدی من علامات الضلالة فوقف الرجل قریبا منه **شرح** بلی در جواب نفی بمعنی رد است چه موهوم سائل شده که اعتقاد امیر المومنین اینست که او وجه آن را نخواهد گفت خبر کنت در اول محذوف است بتقدیر کنت امیر المومنین حکمت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب تفعیل است بجز ...

از امثال آیت ان الحکم الا للہ خیال این کردہ اند کہ حکم غیر اللہ تعالی را پیروی کردن شرک است مطلقا خواہ حکم
از روے علم باشد مثل آنچہ بحکم قرآن باشند و خواہ از روی ظن باشد و حال آنکہ اگر چنین باشد جمیع مومنین
مشرک خواہند بود در پیروے رسول و پیروے رسول و پیروی اولی الامر کہ در سورۂ نساء بآن مامور
شدہ اند پس آیات صریح است در اینکہ پیروے حکم بالعلم اشتراک نیست بلکہ اشتراک پیروی حکم است
بر ظن و تحکیم بظن و تحکیم حکمین برای انحصار مدلول آیات محکمات قرآن است کہ در آنہا نہی از اختلاف
و پیروی ظن شدہ و باین فکر افتادہ آنمرد نیز کہ گفتہ فاصبحت لا ادری تا آخر یعنی بودم با علی بن
ابیطالب صلوات اللہ علیہ روز جنگ نہروان پس میان اینکہ علی علیہ السلام نشستہ بود ناگاہ آمد سواری
پس گفت السلام علیک یا علی پس گفت او را علی علیہ السلام و علیک السلام چیست ترا بمرگ تو گریہ کنادت مادرت کہ
سلام نکردی بر من بامیر المومنین بودن گفت بلی خبر میدہم ترا از وجہ آن بیان این آنکہ بودست
امیر المومنین وقتی کہ بر مذہب بودی در صفین مراد اینست کہ چندانکہ جنگ میکردی بر حق بودی پس چون حاکم
شمردی در شرع دو حکم را کہ عمرو بن العاص و ابوموسی اشعری باشند بری شدم از تو و نام نہادم ترا مشرک
پس بنا براین سرگردان شدم نمیدانم بسوے کہ برگردانم دوستی خود را یعنی کہ را امام دانم مراد اینست
کہ ہیچکس غیر تو نیست مگر آنکہ پیروی حکم از روے ظن میکند پس بسوے ہر کدام ایشان کہ میروم بدتر
میشود حاکم از آنچہ بود بخدا قسم کہ ہر آئینہ معرفت من براستی ترا ممتاز از گمراہی تو محبوب تر است بسوی من
از دنیا و آنچہ در دنیا است پس گفت او را علی علیہ السلام گریہ کناد بمرگ تو مادرت بنشین تو نزدیک من تا بیان
میکنم ترا علامتہای راستی ممتاز از علامتہای گمراہی پس ایستاد آنمرد نزدیک و اصل فینما ھو کذلک
اذ اقبل فارس یرکض حتی اتی علیا علیہ السلام فقال یا امیر المومنین ابشر بالفتح اقر اللہ عینک قد
واللہ قتل القوم اجمعون فقال لہ من دون النہر او من خلفہ فقال بل من دونہ فقال کذبت والذی
فلق الحبۃ وبرأ النسمۃ لا یعبرون ابدا حتی یقتلوا فقال الرجل فازددت فیہ بصیرۃ فجاء اٰخر
یرکض علی فرس لہ فقال لہ مثل ذلک فردّ علیہ امیر المومنین علیہ السلام مثل الذی ردّ علی صاحبہ
قال الرجل الشاک وھممت ان احمل علی علی علیہ السلام فافلق ھامتہ بالسیف ثم جاء فارسان
یرکضان قد اعرقا فرسیہما فقالا اقر اللہ عینک یا امیر المومنین ابشر بالفتح قد واللہ قتل القوم
اجمعون فقال علی علیہ السلام امن خلف النہر او من دونہ قال بل من خلفہ انہم لما اقتحموا خیلہم
النہروان وضرب الماء لبات خیولہم رجعوا فاصیبوا فقال امیر المومنین علیہ السلام صدقتما
فنزل الرجل عن فرسہ فاخذ بید امیر المومنین علیہ السلام وبرجلہ فقبلہما فقال علی علیہ السلام
ھذہ لک اٰیۃ **شرح** فلق الحبۃ اشارت است بقول اللہ تعالی در سورۂ انعام ان اللہ فالق الحب
والنوی و تفسیرے برای آن می آید در حدیث ہفتم باب اول کتاب الایمان والکفر کہ فالق حبۃ المومنین

ای القی اللہ علیہا محبتا النسمۃ بفتح نون و فتح سین بنقطہ النسان الاقتحام بقاف و حاے بی نقطہ در چیزے
در آمدن از روے جرات الخیل بفتح خاے با نقطہ و سکون یاے دو نقطہ در پایین جماعت اسپان
و جماعت سواران اسپان مفرد اندازد و مراد اینجا معنی دوم است خیلہم مرفوع است تا بدل ضمیر اقتحموا باشد
بدل البعض از کل النہروان منصوب است تا مفعول اقتحموا باشد اللبات بفتح لام و تشدید باے یک نقطہ
جمع مونث سالم لبۃ بمعنی گوے کہ در بالاے سینہ و پایین گردن است و شتر را از آنجا نحر میکنند الخبول بضم
خاے با نقطہ و ضم باے دو نقطہ در پایین جمع خبیل صاحبان خرام در رفتار و مراد اینجا اسپان است
یعنی پس بنا بر اینکہ آن مرد ایستادہ بود ناگاہ رو آورد سوارے کہ اسپ میدوانید تا آنکہ نزدیک علی ع رسید
گفت ای امیر المومنین مژدہ باد ترا الفتح روشن کرد خدا تعالی چشم ترا بتحقیق بخدا قسم کشتہ شدند خوارج
ہمگی پس امیر المومنین ع گفت او را از این طرف نہر یا از آن طرف یعنی آیا از آب گذشتند و بطرف ما آمدند یا در پشت
نہر بودند بطرف ما نیامدہ گفت بلکہ آن کشتن از این طرف نہر بود پس امیر المومنین علیہ السلام گفت دروغ
گفتی قسم بکسیکہ شگافت حبوب تو را یا شگافت در زمین دانہ گندم و جو از اشجار آنہا را و ساخت آدمیان را
کہ نمیگذرند نہر را تا ہرگز کشتہ می شوند پس آن مرد گفت کہ شکی در دل داشت پس زیاد شد بصیرت من در او یعنی قلع
گمراہی برای استدلال بر حقیقت و بطلان و بہ بست من افتاد بنا بر آنکہ زود ظاہر خواہد شد صدق
و کذب او پس آمد دیگرے میدوانید بر اسپی کہ او را بود پس گفت علی را مثل مرد اول پس گردانید
سخن را بر او امیر المومنین علیہ السلام مثل آنچہ برگردانید بر رفیق او کہ پیشتر آمدہ بود گفت آن مرد کہ در دل
شکی داشت و قصد کردم کہ حملہ کنم بر علی علیہ السلام پس لشکافم فرق سر ش را بالشمشیر یعنی کہ در ظنون من باشد
از تکرار آن دو کہ علی دروغ میگوید و ایشان راست میگویند بعد از آن آمدند دو سوار میدوانیدند بتحقیق
در عرق انداختہ بودند دو اسپ خود را پس گفتند روشن کرد اللہ تعالی چشم ترا ای امیر المومنین مژدہ
باد ترا الفتح بتحقیق بخدا قسم کہ کشتہ شدند خوارج ہمگی پس گفت علی علیہ السلام آیا در پشت نہر یا اینطرف
نہر گفتند نہ بلکہ در پشت نہر بدرستی کہ ایشان چون در آمدند بجرات سواران ایشان و پیادگان در نہروان
و زد آب گویا بالاے سینہا اسپان ایشان را برگشتند پس در یافتہ شدند یا یعنی کہ لشکر این
طرف از آب عبور کرد و خوارج کشتہ شدند پس گفت امیر المومنین علیہ السلام راست گفتید پس فرود آمد
آن مرد کہ در دل شکی داشت از اسپ پس گرفت دست امیر المومنین علیہ السلام و پاے او پس بوسید
ہر دو را پس گفت امیر المومنین علیہ السلام این واقعہ برای تو علامتی بود یا یعنی کہ دیگر نیز خواہی دید

ا ضـــــل عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن حبابۃ الوالبیۃ قالت رایت امیر المومنین علیہ السلام
فی شرطۃ الخمیس و معہ درۃ لہا سبابتان یضرب بہا بیاع الجری والمارماہی والزمار و یقول لہم
یا بیاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فقام الیہ فرات بن احنف فقال یا امیر المومنین

عليه السلام وما جند بني مروان قال فقال له اقوام حلقوا اللحى وفتلوا الشوارب فسخوا فلم ار ناطقا
احسن نطقا منه ثم اتبعته فلم ازل اقفو اثره حتى قعد في رحبة المسجد فقلت له يا امير المؤمنين
ما دلالة الامامة يرحمك الله قالت فقال ائتني بتلك الحصاة واشار بيده الى حصاة فاتيته
بها فطبع لي فيها بخاتمه ثم قال لي يا حبابة اذا ادعى مدعي الامامة فقدر ان يطبع كما رايت
فاعلمي انه امام مفترض الطاعة والامام لا يعزب عنه شيء يريده **شرح** حبابه بفتح حاي بي‌نقط
و تشدید بای یک‌نقطه والف وبای دوم وتای تأنیث است الوالبية منسوب به والبه اسم موضعی است در بادیه
يمن في بعض النسخ است شرطة بضم شين با نقطه وسكون راى بي‌نقط وفتح طاء بي‌نقطه و تاى تأنيث جمعى از
ملازمان پادشاه که علامتی داشته و دارند وتهیات كارها سپرده متفرق اند مثل ليسانچيان خميس بفتح خاى
با نقطه وكسر ميم وسكون یای دو نقطه در پايين وسين بي‌نقطه لشكر باعتبار اينكه پنج حصه می‌شود مقدمه و قلب
و میمنه و میسره و ساقه الدرة بكسر دال بي‌نقطه وتشديد راى بي‌نقطه تازيانه السبابة بفتح سين بي‌نقطه و باى يک‌نقطه
مخففه والف وباى دوم سر تازيانه مأخوذ است از سبيبه بفتح سين بي‌نقطه وكسر باى يک‌نقطه و سكون
ياى دو نقطه در پايين وباى يک نقطه طره گيسو را ميگويند الجري بكسر جيم و تشديد راى بي‌نقطه و ياى
مشدده والمارماهي بميم والف وراى ساكنه وميم والف وها وياى مخففه ساكنه والزمار بكسر زاى با نقطه
و تشديد ميم والف وراى بي‌نقطه نوع از ماهى باشد كه بى فلوس است و ابن اثير در نهايه گفته الجري
بالكسر والتشديد نوع من السمك يشبه الحية ويسمى بالفارسية مارماهى ومنه حديث على انه كان ينهى
عن الجري والجريث وصاحب قاموس گفته الصحاح وكسور الجرى نارسية المارماهى وصاحب مغرب
گفته الجريث الجرى ومنه قول محمد جميع السمك حلال غير الجريث والمارماهيج وصاحب قاموس گفته زمير
كسكيت نوع من السمك المسوخ بضم ميم وضم سين بي‌نقطه و تشكون سين يعنى ممسوخ تغير داده شده از صورت
خوب بصورت بد و در شمردن اين سه قسم ماهى از ممسوخات بنى اسرائيل اشارت يا تنبيهست كه من در قول الله تعالى
در سوره مائده وجعل منهم القردة والخنازير بعضى بعض است وبعضى ديگر از بنى اسرائيل كه صيد ماهى در
روز شنبه كرده اند بصورتهاى ديگر شده اند مثل اين سه قسم ماهى و بيان مى‌شود در حديث مشتمل بر باب
و اطلاق ممسوخ بر اينها باعتبار لفظ و سوء صورتست نه حقيقت بنا بر اينكه ممسوخات بيش از سه روز
نمانده باشد و از ايشان نسلى حاصل نشده باشد و همين اعتبار است آنچه نقل شده كه يهود جرى را
نمى‌خورند جند منصوب و معطوف بر بياعى است قرات بضم فاء و تخفيف راى بي‌نقطه والف وباى دو نقطه
در بالا مردى از اهل كوفه است و احنف بفتح همزه و سكون حاى بي‌نقطه و فتح نون و فاست اللحى بكسر و فتح
حاى بي‌نقطه والف مقصوره جمع لحيه بكسر لام و سكون حاء موى كناره ذقن الشوارب جمع شارب موى
دراز شده از دو جانب بالاى لب و گاهى مجموع موى بالاى لب را نيز شارب ميگويند فسخوا العبيغه مانده

معلوم باب منع است الاثر بکسر همزه و سکون ثای سه نقطه و رای بی نقطه و بفتح همزه و فتح ثاء و شیال الرحبة بفتح رای بی نقطه و فتح و سکون حای بی نقطه و بای یک نقطه سکان وسیع الدلالة بفتح و ضم و کسر دال بی نقطه راه نمودن و مراد اینجا راهنمائی است یعنی روایتست از عبد الکریم از حبابه والبیه گفت دیدم امیر المومنین علیه السلام را با خدمتگاران لشکر و با او تازیانه بود و آنرا دو سر بود میزد بآن بآنجمعی که امر میکرد خدمتگاران را که بزنید بآن فروشندگان جری و مارماهی و زمار را و میگفت ایشان را ای فروشندگان مسوخات بنی اسرائیل و ای لشکر اولاد مروان پس برخاست و متوجه او شد فرات بن احنف پس گفت ای امیر المومنین و چیست لشکر اولاد مروان حبابه گفت پس امیر المومنین علیه السلام گفت او را طائفه چند که تراشیدند ریشها و تاب دادند سبیلها را پس مسخ کردند خود شان را چنانچه گویا که از صورت آدمی بدر رفتند مخفی نماند که این جواب بعنوان مجمل گذاریست نمیخواسته که صریح کند که مراد مروان بن الحکم است که بعد از یزید آن پلید خلیفه میشود و اولاد او و فلان و فلان است و اشخاص همین ماهی فروشان داخل لشکر ایشان خواهند بود یا لشکر بصورت این ماهی فروشان خواهند بود در تراشیدن ریشها و تاب دادن سبیلها پس ندیدم گوینده خوش گفتارتر از او و بعد از آن پیروی او کردم پس چون آنشدم میرفتم دنبال تا آنکه نشست در فضای مسجد کوفه پس گفتم او را ای امیر المومنین ع چیست دلیل امامت رحمت کناد ترا الله تعالی حبابه گفت پس گفت بده بمن این یکپاره سنگ را و اشاره کرد بدست خود بسوی پاره سنگی پس دادم باو آنرا پس مهر کرد برای من در آن بانگشتر خود یا نقش کرد نقش گرفت آن سنگ بعد از آن گفت مرا ای حبابه وقتی که دعوی کند مدعی امامت را پس توانائی داشته باشد که مهر کند چنانچه دیدی پس بدانکه او امامیست که در محکمات قرآن که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است مفروض است اطاعت او و پنهان نمی شود از او چیزی که اراده آن میکند باینمعنی که عاجز نمی شود از چیزی که میخواهد مخفی نماند که ظاهر نیست که یا پاره جزء مسجد نبوده باشد یا سنگ ریزه از مسجد بیرون نتوان برد معلق اصل قالت ثم انصرفت حتی قبض امیر المومنین علیه السلام فجئت الی الحسن ع وهو فی مجلس امیر المومنین علیه السلام والناس یسئلونه فقال یا حبابة الوالبیة فقالت نعم یا مولای فقال هاتی ما معک قالت فاعطیته الحصاة فطبع فیها کما طبع امیر المومنین ترجمه حبابه گفت بعد از آن برگشتیم تا وقتیکه گرفته شد از دنیا امیر المومنین علیه السلام پس آمدم نزد امام حسن ع و نشسته بود و مردم سوال میکردند او را از مسائل دین پس گفت ای حبابه والبیه پس گفتم آری یا مولای آنچه فرمائی قبول میکنم گفت بیار آنچه نزد تست پس دادم باو آن پاره سنگ را پس مهر کرد در آنچه مهر کرد امیر المومنین علیه السلام اصل قالت ثم اتیت الحسین علیه السلام وهو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله فقرب ورحب فقال لی ان فی الدلالة دلیلا

على ما تريد بين افتريد بين دلالة الامامة فقلت نعم يا سيدي فقال هاتي ما معك فناولته الحصاة
فطبع لي فيها **شرح** على صلة دليلا نيست بلكه نتيجه است وظرف صفت دليلا است چون لفظ دلالت
در اصل مصدر است ومستعمل در دليل شده پس مبالغه در آن ماخوذ است مراد بآن در اول اقسام دليل است
ودر دوم مراد دليل است يعني حبابه گفت بعد از آن آمدم نزد امام حسين عليه السلام واو در مسجد رسول الله
صلى الله عليه وآله در مدينه بود پس نزديك طلبيد وگلفت خوش آمدي بعد از آن گفت مرا بدرستي كه در حبابه
دلائل بر امامت دليلي است بر نهجي است كه تو ميخواهي يا بمعني كه معجزاتي كه دليل امامت است نزد ما بسيار است منحصر
در اين نيست يا بمعني كه آيا تو اراده ميكني دلائل امامت را پس گفتم آري اي آقاي من پس گفت بده آنچه را كه با تو است
پس دادم باو آن پارچه سنگ را پس مهر كرد براي من در آن **اصل** قالت ثم اتيت على بن الحسين عليهما السلام
وقد بلغ بي الكبر الى ان ارعشت وانا اعد يومئذ مائة وثلث عشرة سنة فرايته راكعا
وساجدا مشغولا بالعبادة فيئست من الدلالة فاومى الي بالسبابة فعاد الي شبابي فقلت يا سيدي
كم مضى من الدنيا وكم بقي فقال اما ما مضى فنعم واما ما بقي فلا قالت ثم قال لي هاتي ما معك
فاعطيته الحصاة فطبع فيها **شرح** حبابه گفت بعد از آن گفت آمدم نزد علي بن الحسين عليهما السلام
بتحقيق رسانيده بود مرا پيري بسوي اينكه رعشه داده شده بودم وشمردم عمر خود را آنروز صد وسيزده
سال پس ديدم او را ركوع كننده وسجود كننده مشغول بعبادت پس نااميد شدم از ان دليل امامت پس
اشارت كرد بسوي من بانگشت شهادت پس برگشت بسوي من جواني من حبابه گفت پس گفتم اي
آقاي من چه مقدار گذشته از عمر من در دنيا وچه مقدار مانده پس گفت اما آنچه گذشته پس ميگوييم آنرا واما
آنچه باقيمانده پس نميگوييم چون سوال حبابه از گذشته براي آن بوده كه صدق جواب آنرا قرينه در باقي مانده كند
ومايوس شد از جواب در باقي مانده ملتفت سوال از گذشته نشد بار ديگر وميتواند بود كه مراد
حبابه سوال از مدت گذشته خلق مكلفين يا خلق عالم ومدت بقاي آن باشد ومراد امام عليه السلام آن باشد
كه گذشته را ميدانم وباقي مانده را نميدانم چه مدت طول غيبت صاحب الزمان عليه السلام معلوم غير الله
تعالى نيست اگرچه مدت زمان او معلوم باشد چنانچه بيان شد در شرح حديث هفتم باب هفتاد ونهم حبابه گفت
بعد از آن گفت مرا بده آنچه را كه با تو است پس دادم باو آن پارچه سنگ را پس مهر كرد در آن **اصل**
ثم اتيت ابا جعفر عليه السلام فطبع لي فيها ثم اتيت ابا عبد الله عليه السلام فطبع لي فيها ثم اتيت ابا الحسن موسى عليه السلام
فطبع لي فيها ثم اتيت الى الرضا عليه السلام فطبع لي فيها وعاشت حبابة بعد ذلك تسعة اشهر على ما ذكره
محمد بن هشام **شرح** وعاشت تا آخر كلام عبد الكريم است يعني بعد از آن آمدم نزد امام محمد باقر عليه السلام پس مهر كرد
براي من در آن وهمچنان آمدم نزد امام جعفر صادق عليه السلام وامام موسى كاظم عليه السلام وعلى رضا عليه السلام پس مهر كردند براي او در آن وزيست
حبابه بعد از اين نه ماه بنا بر آنچه ذكر كرد محمد بن هشام متن **اصل** عن اسحق بن محمد النخعي عن ابي هاشم داؤد

بن القاسم الجعفری قال کنت عند ابی محمد علیہ السلام فاستاذن لرجل من اهل الیمن علیہ فدخل
رجل عبل طویل جسیم فسلم علیہ بالولایۃ فرد علیہ بالقبول وامرہ بالجلوس فجلس ملاصقا لی فقلت
فی نفسی لیت شعری من هذا فقال ابو محمد علیہ السلام هذا من ولد الاعرابیۃ صاحبۃ الحصاۃ
التی طبع آبائی علیهم السلام فیها بخواتیمهم فانطبعت وقد جاء بها معہ یرید ان اطبع فیها ثم
قال هاتها فاخرج حصاۃ وفی جانب منها موضع املس فاخذها ابو محمد علیہ السلام
ثم اخرج خاتمہ فطبع فیها فانطبع فکانی اری نقش خاتمہ الساعۃ الحسن بن علی شرح العبل
بفتح عین بی‌نقطہ وکسر بای یک‌نقطہ از باب علم سفید خام الجسیم بفتح جیم بزرگ اندام الولایۃ بفتح واو اولی بتعرف
دوستان بودن از خودشان از جانب اللہ تعالی یعنی روایت است از اسحق از ابو ہاشم گفت بودم نزد
امام حسن عسکری علیہ السلام پس اذن طلبیدہ شد برای مردی از اہل یمن کہ داخل شود بر مجلس او پس
داخل شد مردی سفید خام دراز ضخیم اندام پس سلام کرد بر امام علیہ السلام باین روش کہ السلام علیک
یا ولی اللہ وولی بالا دعیین من انفسهم پس جواب سلام او داد بقبول ولایت یعنی کہ تقیہ نکرد نزد او
و امر کرد او را بنشستن پس نشست بپہلوی من پس گفتم با خود کاش میدانستم کیست این پس گفت امام
این از اولاد زن بادیہ نشین است کہ صاحب آن پارچہ سنگ بود کہ مہر کردند پدران من علیہم السلام بانگشترہای
خود پس نقش گرفت و بتحقیق آوردہ آنرا با خود میخواہد کہ مہر کنم در آن بعد از آن گفت بدہ آن پارچہ سنگ را پس
بیرون آورد آن پارچہ سنگی را و در یک جانب آن جائی ہموار بود پس گرفت آنرا امام علیہ السلام و بعد از آن
بیرون آورد انگشتر خود را از دست خود پس مہر کرد در آن پس نقش گرفت پس گویا کہ من می بینم نقش انگشتر
او را در این ساعت کہ الحسن بن علی است اصل فقلت للیمانی رأیتہ قبل هذا قط قال لا واللہ
وانی لمنذ دهر حریص علی رؤیتہ حتی کان الساعۃ اتانی شاب لست اراہ فقال لی قم فادخل
فدخلت ثم نهض الیمانی وهو یقول رحمۃ اللہ وبرکاتہ علیکم اهل البیت ذریۃ بعضها
من بعض اشهد بالله ان حقک لواجب کوجوب حق امیر المؤمنین علیہ السلام والائمۃ من بعدہ
صلوات اللہ علیهم اجمعین ثم مضی فلم اراہ بعد ذلک شرح کان بالف وتخفیف نون
از افعال تام است یعنی پس گفتم آخر یمنی را دیدہ بودی امام را پیش از این ہرگز گفت نہ بخدا قسم
و بدرستیکہ من ہر آئینہ از زمانی بسیار حریصم بر دیدن او تا اینکہ شد این ساعت آمد مرا جوانی کہ ندیدہ بودم
او را پس گفت مرا برخیز پس داخل امام شو پس داخل شدم ظاہر اینست کہ این قضیہ در مکہ یا در مدینہ
شدہ باشد بعد از آن برخاست آن یمنی و او میگفت رحمت اللہ تعالی و برکتہای او بر شما است خانوادہ
رسول صلعم اشارہ است بآیت سورہ ہود کہ در آنجا مخاطب اہل بیت ابراہیم است اولادی کہ بعض آن
بعض دیگر است اشارہ است بآیت سورہ آل عمران و بیان شد در شرح حدیث اول باب سی و چہارم

گواہی میدہیم باللہ تعالی کہ حق تو ہر آئینہ ثابت است بر گردن خلائق مانند ثبوت حق امیر المومنین علیہ السلام والائمہ بعد از او صلوات اللہ علیہم اجمعین بعد از آن رفت پس ندیدم اورا بعد از آن **اصل** قال اسحق قال ابو ہاشم الجعفری وسألتہ عن اسمہ فقال اسمی مہجع بن الصلت بن عقبۃ بن سمعان بن غانم بن ام غانم وہو الاعرابیۃ الیمانیۃ صاحبۃ الحصاۃ التی طبع فیہا امیر المومنین علیہ السلام والسبط الی وقت ابی الحسن علیہ السلام **شرح** مہجع بکسر میم وسکون ہا و فتح جیم وسکون عین بی نقطہ است الصلت بفتح صاد بی نقطہ وسکون لام وتای دو نقطہ در بالا است عقبہ بضم عین بی نقطہ وسکون قاف و فتح بای یک نقطہ وتای تانیث است سمعان بکسر سین بی نقطہ وسکون میم وعین بی نقطہ والف است غانم بفتح غین با نقطہ والف وکسر نون است السبط بکسر سین بی نقطہ وسکون بای یک نقطہ وطای بی نقطہ فرزندزادہ ام غانم کنیت حبابہ والبیہ است یعنی گفت اسحق کہ گفت ابو ہاشم و پرسیدم آن مرد یمنی را از نام او پس گفت نام من مہجع بن الصلت بن عقبہ بن سمعان بن غانم بن ام غانم است وام غانم آن زن بادیہ نشین یمنیہ صاحب پارہ سنگی بود کہ مہر کردند بر آن امیر المومنین ع و فرزندزادہ رسول علیہ السلام یکی بعد از یکے تا وقت ابو الحسن ثالث امام علی نقی علیہ السلام **اصل** عن ابی جعفر ع قال لما قتل الحسین ع ارسل محمد بن الحنفیۃ الی علی بن الحسین علیہما السلام فخلا بہ فقال لہ یا ابن اخی قد علمت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ دفع الوصیۃ والامامۃ من بعدہ الی امیر المومنین علیہ السلام ثم الی الحسن ثم الی الحسین علیہما السلام وقد قتل ابوک رضی اللہ عنہ وصلی علی روحہ ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من علی علیہ السلام فی سنی وقدمی حق بہا منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیۃ والامامۃ ولا تحاجنی **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیہ السلام گفت چون کشتہ شد حسین علیہ السلام فرستاد محمد بن حنفیہ بسوی امام زین العابدین علیہ السلام طلبید او را پس خلوت کرد با وی پس گفت او را ای پسر برادر من تحقیق دانستے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ داد وصی بودن و امام بودن را بعد از خود بسوی امیر المومنین ع بعد از آن بسوی حسن و بعد از آن بسوی حسین علیہما السلام و تحقیق کشتہ شد پدرت رضی اللہ عنہ وصلی علی روحہ و وصیت نکرد شخصے معین را و من عموی پدر توام و همتای پدر توام و تولد من از علی علیہ السلام است و بسبب سال سن و آنچہ از من سر زدہ بیشتر مثل شجاعتہای جنگ جمل و جنگ صفین و تجربت کارہا اولی ام بامامت از تو بسبب تازگی تو پس نزاع مکن در وصی و امام بودن و مباحثہ مکن با من **اصل** فقال لہ علی بن الحسین علیہما السلام یا عم اتق اللہ ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاہلین ان ابی یا عم صلوات اللہ علیہ اوصی الی قبل ان یتوجہ الی العراق وعہد الی فی ذلک قبل ان یستشہد بساعۃ وہذا سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ

بعدی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال ان الله جعل الوصیة والامامة فی عقب الحسین علیه السلام فاذا اردت ان تعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه ونسئله عن ذلک قال ابو جعفر علیه السلام وکان الکلام بینهما بمکة
شرح پس گفت او را علی بن الحسین علیه السلام ای عموی من بترس از عذاب الله تعالی و دعوی
بر لسان خود مکن چیزیرا که نیست ترا حق بدرستی که من بنصیحت منع میکنم ترا از اینکه از جملهٔ خردمندان
باشی بدرستیکه پدرم ای عموی من صلوات الله علیه وصیت کرد بسوی من پیش از آنکه روانه شود بسوی
کوفه اشارتست بسپردن کتب بام سلمه رضی الله عنها وسفارش چنانچه گذشت در باب شصت و هفتم
وسفارش کرد بسوی من در آن وصیت بامعنی که تاکید آن کرد پیش از آنکه مقتول در راه خدا شود
بیکساعت و این سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله که نشان آنست نزد منست پس سر راه مگیر این
کار را چه من میترسم بر تو ناقص کردن الله تعالی عمر ترا و متفرق کردن او حال ترا در آخرت یا در دنیا
بعجز از جواب مسائل مشکله بدرستی که الله عز و جل گردانیده وصی بودن و امام بودن را در اولاد حسین
اشارتست بآیت ولوا الارحام در سورهٔ احزاب و بیان شد در حدیث دوم باب شصت و چهارم
پس اگر خواهی که بدانی بروشنی که اطمینان بهم رسانی پس روانه شو با ما بسوی حجر اسود تا داوری بریم
بسوی آن و سوال کنیم آنرا از آنچه نزاع کردی گفت امام محمد باقر علیه السلام که بود این سخن میان
آن دو کس در مکه اصل فانطلقا حتی اتیا الحجر الاسود فقال علی بن الحسین علیه السلام
لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله عز و جل وسله ان ینطق لک الحجر فابتهل محمد
فی الدعاء وسئل الله ثم دعا الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین علیه السلام یا عم لو کنت
وصیا واماما لاجابک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین ع
بما اراد ثم قال اسئلک بالذی جعل فیک میثاق الانبیاء و میثاق الاوصیاء و میثاق الناس
اجمعین لما اخبرتنا من الوصی والامام بعد الحسین بن علی علیهما السلام قال فتحرک الحجر
حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله بلسان عربی مبین فقال اللهم ان الوصیة
والامامة بعد الحسین بن علی و فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لک قال فانصرف
محمد بن علی وهو یتولی علی بن الحسین علیهما السلام شرح پس روانه شدند تا آمدند نزد حجر اسود
ظاهر اینست که این در میان شبی یا مانند آن باشد که مخالفان مطلع نشوند و عذر خواهی بعضی از جانب
محمد بن الحنفیه که این معارضه برای ظاهر شدن حق بود هیچ صورتی ندارد بقرینهٔ اینکه در خلوت
نیز معارضه کرده چنانچه بیان شد پس گفت علی بن الحسین محمد بن الحنفیه را ابتدا کن تو که عموی
بزرگتری میکنی پس تضرع بسوی الله عز و جل کن و طلب کن از الله تعالی که بسخن در آورد برای تو

حجر را بعد از ان سوال کن حجر را پس تضرع کرد محمد بن الحنفیه در دعا و طلبید از الله تعالی مطالب خود را
بعد از ان خواند حجر را جواب نداد او را پس گفت علی بن الحسین علیهما السلام ای عموی من اگر می بودی وصی
و امام هر آیینه جواب میداد ترا گفت او را محمد بن الحنفیه پس دعا کن حجر را و سوال میکنم ترا بالله تعالی
که بگردانیده در تو بیان رسولان را که بعد از نبوت رسالت را یافته اند که در هر سال نزد تو آیند
اگر استطاعت داشته باشند تا مردم مسائل دین خود را فراگیرند و پیروی ظن نکنند و گردانیده در تو بیان
اوصیای آن انبیا را بعد از انبیا که هر سال نزد تو آیند اگر استطاعت داشته باشند و گردانیده در
تو بیان مردم را که هر کدام در مدت عمر یکبار نزد تو آیند اگر استطاعت داشته باشند تا مسائل دین را
فراگیرند و خبر بجمیعی که نیامده باشند رسانند تا هیچکس پیروی ظن نکند در احکام الهی که هیچ کار نکنی مگر اینکه خبر دهی
ما را که کیست وصی و امام بعد از حسین بن علی علیهما السلام امام محمد باقر علیه السلام گفت پس بحرکت آمد حجر
تا آنکه نزدیک شد که بیرون آید از جای خود بعد از آن بسخن در آورد آنرا الله عز و جل بزبان عربی فصیح
بآیین روشن که گفت خداوندا براستی که وصی بودن و امام بودن بعد از حسین بن علی ع پسر فاطمه دختر
رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو هست امام محمد باقر علیه السلام گفت پس برگشت محمد بن علی و امام
خود دانست علی بن الحسین را علیهما السلام

اصل اخبرنی سماعة بن مهران قال اخبرنی الکلبی النسابة قال دخلت المدینة و لست اعرف شیئا من هذا الامر فاتیت المسجد فاذا جماعة
من قریش فقلت اخبرونی عن عالم اهل هذا البیت فقالوا عبد الله بن الحسن فاتیت منزله فاستاذنت
فخرج الی رجل ظننت انه غلام له فقلت له استاذن لی علی مولاک فدخل ثم خرج فقال لی ادخل
فدخلت فاذا انا بالشیخ معتکف شدید الاجتهاد فسلمت علیه فقال لی من انت فقلت انا الکلبی
النسابة فقال ما حاجتک فقلت جئت اسألک فقال امررت بابنی محمد قلت بدأت بک فقال سل
فقلت اخبرنی عن رجل قال لامرأته انت طالق عدد نجوم السماء فقال تبین برأس الجوزاء والباقی
وزر علیه و عقوبة فقلت فی نفسی واحدة

۞ شرح کلب بفتح کاف و سکون لام و بای یکنقط
قبیله ایست تا در نسابة برای زیادتی مبالغه هست بمعنی بغایت دانای نسبهای مردم عبد الله
بن الحسن پدر محمد بن عبد الله هست که ملقب بنفس زکیه بوده و دعوی امامت برای خود میکرده و می آید
در حدیث هفدهم این باب الاعتکاف خود را از اختلاط مردم نگاه داشتن الجوزاء بفتح جیم و سکون
واو و زای با نقطه و الف ممدوده گوسفندی که سیاه باشد و کمرش سفید باشد و تانیث باعتبار
ستاره هست و مراد اینجا صورتیست از صور آسمانی که در برج سوم از بروج دوازده گانه هست
و تسمیه آن بجوزا باعتبار اینست که میان آن سه ستاره روشن هست و چون شبیه هست بانسانی که
شمشیرے در میان آن باشد و چوبی بدست داشته باشد آنرا جبار نیز مینامند و بطلیموس و تابعان او آنرا

مرکب از سی و هشت ستاره میشمارند و بعض آنرا یک ستاره میشمارند با وجود آنکه مرکب از سه ستاره کوچک است
بشکل مثلث کوچکی و آنرا هقعه بفتح ها و سکون قاف و فتح عین بی نقطه مینامند و تشبیه سه طلاق بهایک (نقطه
هقعه نزد جمعی که آنرا جمیع میدانند تشبیهی است لطیف چه هقعه یک ستاره شمرده میشود و الا ستارهای
جبار چهل ستاره میشود و اما در واقع سه ستاره است یعنی خبر داد مرا اسمعیل بن مهران گفت خبر داد مرا
کلبی نسابه گفت داخل مدینه شدم و نمی شناختم چیزی را از کیفیت این امارت اهل بیت رسول یا معنی که
نمی دانستم که علم ائمه هدی در خبر مرتبه است و شروط این امارت چیست پس آمدم بمسجد رسول علیه السلم
که کیست پس گفتند عبدالله بن الحسین است پس آمدم بمنزل او پس اذن دخول طلبیدم پس بسوی ما بیرون آمد
بسوی من مردی که ظن کردم که او غلام اوست پس گفتم او را طلب اذن کن برای من که داخل شوم
بر آقای تو پس باندرون رفت بعد از آن بیرون آمد پس گفت داخل شو پس داخل شدم پس
ناگاه من رسیدم به پیری در کنج بغایت جهد کننده در عبادت پس سلام کردم بر او پس گفت مرا کیستی
تو پس گفتم منم کلبی نسابه پس گفت چیست حاجت تو پس گفتم آمدم برای سوال پس گفت آیا گذشتی
به پسرم محمد گفتم ابتدا کردم بتو یا معنی که او را هنوز ندیده ام پس گفت سوال کن پس گفتم خبر ده مرا از مردی که
گفت بزن خود را که مطلقه بعدد ستارهای آسمان پس گفت زن او مطلقه بائنه میشود به سه طلاق که عدد
راس الجوزا است و باقی ستاره ها گناهیست بر او و عذابیست یا معنی که بدعت کرده و بآن مستحق عذاب
شده پس گفتم در خاطر خود این یک علامت جهل این مرد است بکتاب الهی اشارتست بآنکه آن فتوی موافق
مذهب ابو حنیفه است که در پنهان زیدی بوده و اعتقاد امامت محمد بن عبدالله داشته و اظهار نمیکرده
چنانچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل و زمخشری در کشاف گفته **اصل** فقلت ما یقول الشیخ فی
المسح علی الخفین فقال قد مسح قوم صالحون و نحن اهل البیت لا نمسح فقلت فی نفسی ثنتان
فقلت ما تقول فی اکل الجری أحلال ام حرام فقال حلال الا انا اهل البیت لا نشربه فقمت
فخرجت من عنده الی نعافة فقلت فی نفسی ثلث ما تقول فی شرب النبیذ قال حلال الا انا
اهل البیت لا نشربه فقمت فخرجت من عنده و انا اقول هذه العصابة تکذب علی اهل
هذا البیت **شرح** الخف بضم خای با نقطه و تشدید فا پاپوشی از پوست که پشت پا را نیز پوشانیده
باشد و کم گنده باشد و آنرا بعجم موزه مینامند مثل چکمه و چاقشوری که از تیماج یا مشین باشد و اکثر تا پیچ
خف ساق داری باشد و در اصل استعاره شده از پوست پای شتر باعتبار مشابهت در گنده
نشدن چنانچه گویا که جزو پیرپا است نبیذ بفتح نون و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در پایین
و ذال با نقطه فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر چیزیست از خرما یا مویز یا عسل یا جو یا گندم یا مانند
آنها که انداخته شود در آب و از آب بجوش می آید یعنی مست کننده میشود و مراد اینجا آن آبیست

واین را وقتی که خوب صاف میکنند فقاع بضم فا و تشدید قاف و الف و عین بی نقطه مینامند و لفظ
نبیذ را در معنی دیگر نیز استعمال میکنند و می آید در آخر این حدیث یعنی پس گفتم چه میگوید شیخ در مسح
بر دو موزه در وضو پس گفت بتحقیق مسح کردند بر آن جمیع صالحان و ما اهل بیت رسول مسح نمیکنیم
پس گفتم در خاطر خود این دو علامت شد بر جهل اشارتست باینکه چون آن قوم زاهد صالح گفت قالست
بجواز اختلاف با جتهادات واین اختلاف محکمات قرآنست پس گفتم چه میگوئی در خوردن جری یا حلالست
این یا حرامست پس گفت حلالست مگر اینقدر هست که ما اهل بیت رسول کراهت داریم آنرا پس گفتم در
خاطر خود این سه علامت جهل شد پس اشارتست باینکه این خلاف فتوی امیر المومنین است چنانچه
مذکور شد در حدیث سوم این باب پس گفتم چه میگوئی در آشامیدن نبیذ مراد نبیذ مست کننده است
گفت حلالست اینقدر هست که ما اهل بیت رسول نمی آشامیم آنرا پس برخاستم پس بیرون آمدم از نزد
او و من با خود میگفتم که این طائفه شیعه امامیه دروغ می بستند برین خانواده رسول که علم جمیع احکام
درمیان ایشان است **اصل** ثم دخلت المسجد فنظرت الی جماعة من قریش وغیرهم
من الناس فسلمت علیهم ثم قلت لهم من اعلم اهل هذا البیت فقالوا عبد الله بن الحسن
فقلت قد اتیته فلم اجد عنده شیئا فرفع رجل من القوم راسه فقال ائت جعفر بن محمد
فهو اعلم اهل هذا البیت علیهم السلام فلامه بعض من کان بالحضرة فقلت ان القوم انما منعهم
من ارشادی الیه اول مرة الحسد فقلت له ویحک ایاه اردت **شرح** پس داخل مسجد
رسول علیه السلام شدم پس نظر کردم بسوی جمعی از قریش و غیر قریش از مردم پس سلام کردم بر ایشان
بعد از ان گفتم بتحقیق ملاقات کردم او را پس نیافتم نزد او چیزی از علم پس برداشت مردی که سر در پیش
افگنده بود از جماعت سرش را پس گفت ملاقات بکن جعفر بن محمد را چه او داناتر این خانواده است
پس سرزنش کردند او را بعض جمعی که در آن مکان حضور قبر رسول الله علیه السلام بودند پس دانستم
که جماعت قریش چیز این نیست که منع کرد ایشان را از راه نمائی من بسوی جعفر بن محمد اول بار حسد
بر جعفر بن محمد پس گفتم آن مرد را عجب کاری کردی او را میخواستم **اصل** فمضیت حتی صرت الی
منزله فقرعت الباب فخرج غلام له فقال ادخل یا اخا کلب فوالله لقد ادهشنی فدخلت
وانا مضطرب ونظرت فاذا شیخ علی مصلی بلا مرفقة ولا برذعة فابتدأنی بعد ان سلمت علیه
فقال من انت فقلت فی نفسی یا سبحان الله غلام یقول فی الباب ادخل یا اخا کلب ویسألنی
المولی من انت **شرح** مرفقه بکسر میم و سکون رای بی نقطه و فتح فا و قاف است بر وزن مکنسه بفتح بای
یک نقطه و سکون رای بی نقطه و فتح دال بی نقطه و با نقطه و عین بی نقطه است یعنی پس رفتم
تا رسیدم بمنزل او پس کوفتم در را پس بیرون آمد غلامی از او پس گفت داخل شو ای مرد قبیله کلب

پس تجدید قسم کرد که هر آینه تحقیق باضطراب انداخت مرا پس داخل شدم و من مضطربم و نظر کردم پس ناگاه
پیری بود بر جای نماز بی بالشی و بی تلاشی که در زیر جای نماز باشد پس ابتدا کرد بسخن با من بعد از آنکه
سلام کردم بر او باین روش که گفت مرا چه کسی تو پس گفتم در خاطر خود از روی تعجب سبحان الله غلام
او میگوید مرا در خانه که داخل شو ای مرد قبیله کلب و می پرسد مرا آقا که چه کسی تو اصل
فقلت له انا الکلبی النسابة فضرب بیده علی جبهته وقال کذب العادلون بالله وضلوا
ضلالا بعیدا وخسروا خسرانا مبینا یا اخا کلب ان الله عز وجل یقول واهلکنا عادا وثمودا
واصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا افتنسبها انت فقلت لا جعلت فداک فقال لی افتنسب نفسک
فقلت نعم انا فلان بن فلان بن فلان حتی ارتفعت فقال لی قف حیث تذهب ویحک
اتدری من فلان بن فلان قلت نعم فلان بن فلان قال ان فلان بن فلان الراعی الکردی
شرح العدل از باب ضرب چیزی را هموزن چیزی دیگر کردن و مراد بعادلون اینجا جمعی است
که کسب علم مشکلات بغیر طریق وحی الهی میکنند پس گمراه میشوند بجهل مرکب و محروم میشوند از فیض
علوم انبیا و اوصیا الکرد بضم کاف و سکون راء و دال بی نقطه جمعی معروفند که گوسفند بسیار میدارند
و جد ایشان این کرد عمرو بن مزیقیا است یعنی پس گفتم او را منم کلبی بغایت دانای بنسبها
پس زد دست خود را از روی تعجب بر پیشانی خود و گفت دروغ گفتند جمعی که تنها در حکم کنندگانند
بالله تعالی دیگری را و گمراه شدند گمراهی دور از حق و زیانکار شدند زیانکاری ظاهر مراد اینست
که شبهات را مثل انساب خلایق الله تعالی میداند و کسی که بتوسط وحی باو رسیده باشد و باقی مردم
حکم از روی ظن میکنند پس شریک بالله تعالی در حکم میشوی ای مرد قبیله کلب بدرستی که الله عز و جل
میگوید در سوره فرقان و هلاک کردیم عاد را و ثمود را و اهل چاهی را که تکذیب نبی خود کردند و او را
در چاه انداختند و طایفه چند را که میان آن طوائف بودند بسیار و نسبهای ایشان غیر نسب آن طوائف
بود پس آیا علم بنسب آنها داری تو که هر کدام پسر کیست و اجداد او تا آدم کیانند پس گفتم نه قربانت
شوم پس گفت آیا پس علم به نسب خود داری که خود را نسابه نام کردی گفتم آری من فلان
پسر فلان پسر فلانم تا بالا رفتم باین معنی که رسانیدم بیکی از اجداد که نام او مشهور است و نسب او تا آدم
معلوم است پس گفت مرا بایست نیست نسب تو جائی که میروی عجب کاری کردی آیا میدانی که کیست
فلان بن فلان باین معنی که نام دو کس از اجداد او مرا برد که یکی پسر دیگری مشهورم مثلا هیمان بن بهیان
گفتم آری هیمان بن بهمان است گفت هیمان پسر عمرو بن مزیقیای شبان کردی است نه پسر بهمان
اصل انما کان فلان الراعی الکردی علی جبل آل فلان فنزل الی فلانة امراة فلان
بن جبل الذی کان یرعی غنمه علیه فاطعمها شیئا وغشیها فولدت فلانا و فلان بن فلان

البقرة الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان اصیل ثم قال تسئل قلت ما تقول
فی المسح علی الخفین فتبسم ثم قال اذا کان یوم القیمة ورد الله کل شیء الی شیئه ورد الجلد الی الغنم
فتری اصحاب المسح این یذهب وضوئهم فقلت فی نفسی ثلثا ان تثرحج فرتی بصغر فانیه سملت
والصحاب فاعلست یا لعینه مخاطب است واصحاب مفعول است و بر برگردید مراد اینست که آن وضو
بجهنم میرود و این کنایت از جهنمی بودن اصحاب آن وضو است چه صفت فی موصوف بیان شده
یعنی بعد از آن گفت سوال کن گفتم چه میگوئی در مسح بر دو موزه در وضو پس لب خنده کرد و اشاره است
باینکه آنچه عبدالله در جواب گفته که قوم صالحون نامعقول است بلکه ایشان مشرک باشند بعد از آن گفت
اگر شود روز قیامت و بر گرداند الله تعالی بر چیز را بسوی چیز خود یعنی اینکه بر گردانند اجزاء الوقت
آن در نماز زندگی دنیا که سایر اجزای بدن چیز باشد و بر گرداند پوست را بجای گوسفند پس بخواهند
اهل مسح بر موزه که کجا میرود وضوی ایشان مراد اینست که وضوی ایشان مخالف قول الله تعالی
در آیت وضو است چنانچه مسح در گلاه مخالف آنست پس گفتم در خاطر خود این دو علامت علم این
مرد است اصیل ثم التفت الی فقال سل فقلت اخبرنی عن اکل الجری فقال ان الله
عزوجل مسخ طائفة من بنی اسرائیل فما اخذ منهم بحرا فهو الجری والزمار والمارماهی وما
سوی ذلک وما اخذ منهم برا فالقردة والخنازیر والوبر والورل وما سوی ذلک فقلت فی نفسی
ثلث بشیء ثم تفسیر جری و زمار و مارماهی گذشت در حدیث سوم این باب القردة بکسر قاف و فتح راء فی اللغة
و دال لفظ جمع قرد بکسر قاف و سکون راء بوزینه الوبر بفتح واو و سکون با یکی نقطه و راء بی نقطه
جانوریست مانند گربه الورل بفتح واو و فتح راء بی نقطه و لام جانوریست مانند سوسمار یا گربه است
بزرگتر که دم آن دراز است و سر آن کوچک است یعنی پس از آن رو بمن کرد و پس گفت سوال کن
پس خبر ده مرا از خوردن جری که آیا حلال است یا نه پس گفت برای اشارت باینکه حرام است بدرستی که الله
عزوجل تغییر صورت کرد جمعی از بنی اسرائیل را مراد جمعی است که با وجود نهی الهی ایشان را در روز شنبه
صید ماهی کردند بحیلتی که تمام آن را بحیلت شرعی گذاشته اند پس هر چه در دریا مسخ شد از ایشان پس
آن جری است و زمار است و مارماهی است و غیر آنست از جمله جانوران دریائی و هر چه در صحرا مسخ شد از ایشان
پس میمونها است و خوکها است و وبر است و ورل است و غیر آنست از جمله جانوران صحرائی پس گفتم
در خاطر خود این سه علامت علم این مرد است اصیل ثم التفت الی فقال سل ثم فقلت ما تقول فی النبیذ
فقال حلال فقلت انا ننبذه فنطرح فیه العکر وما سوی ذلک ونشربه فقال شه شه تلک الخمرة
المنتنة فقلت جعلت فداک فای نبیذ تعنی فقال ان اهل المدینة شکوا الی رسول الله
صلی الله علیه وآله تغییر الماء وفساد طبایعهم فامرهم ان ینبذوا فکان الرجل یامر خادمه

لیکن فقها در مبحث زکات آنرا از قبیل وزن گرفته اند و در مقابل مساحت ذکر کرده اند و گفته اند که وزن
درهم چهل و هشت جو میانه است و رطل عراقی صد و سی درهم است بنا بر مشهور و رطل مدنی صد و نود و
پنج درهم است و رطل مکی دویست و شصت درهم است و با حساب این روزگار بجو میانه در قزوین
و اصفهان امتحان کردیم ده رطل عراقی از یک من بوزن تبریز پانزده مثقال کم آمد والله اعلم
اصل قال سماعة قال الکلبی ثم نهض علیه السلام وقمت فخرجت وانا اضرب بیدی الی
الاخری وانا اقول ان کان شیء فهذا فلم یزل الکلبی یدین الله بحب اهل هذا البیت حتی مات
شرح گفت سماعة که گفت کلبی بعد از آن برخاست امام علیه السلام بنماز خود و برخاستم پس بیرون آمدم
و من میزدم دست خود را بر دست دیگر و من میگفتم اگر مشکلی واقع شود پس امیدست یا نمیغی که این عمل
این میکند و می تواند بود که مراد این باشد که اگر امام به تغییر حض الطاعة الله تعالی راهست پس
همیشه کلبی عبادت الله تعالی میکرد و محبت بزرگ این خانواده رسول الله علیه السلام تا مرد **اصل**
عن هشام بن سالم قال کنا بالمدینة بعد وفاة ابی عبد الله علیه السلام انا وصاحب الطاق
والناس مجتمعون علی عبد الله بن جعفر انه صاحب الامر بعد ابیه فدخلنا علیه انا وصاحب الطاق
والناس عنده وذلک انهم رووا عن ابی عبد الله انه قال ان الامر فی الکبیر ما لم یکن به عاهة
فسألناه عما کنا نسأل عنه اباه فسألناه عن الزکوة فی کم تجب فقال فی مائتین خمسة فقلنا ففی مائة
درهمان ونصف فقلنا والله ما تقول المرجئة هذا قال فرفع یده الی السماء فقال والله ما ادری
ما تقول المرجئة **شرح** روایت است از هشام بن سالم گفت بودیم در مدینه بعد از وفات امام
جعفر صادق علیه السلام من و صاحب طاق که ابو جعفر محمد بن النعمان احول است که صراف بوده
در طاق المحامل در کوفه و مردم جمع بودند بر عبد الله افطح بخیال اینکه اوست صاحب این امارت بعد
از پدرش داخل شدیم بر او من و صاحب طاق و مردم نزد او بودند و آن بسبب این بود که مردم
شنیده از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدرستی که این امارت در بزرگتر پسر انست
که ما دامی که نبوده باشد با او عیبی اشارتست بانچه بیان شد در شرح حدیث ششم باب شصت و دوم
پس داخل شدیم بمجلس او و برای سؤال ما او را از آنچه می پرسیدیم از آن پدر او را و پس پرسیدیم
او را از زکوة که در چند واجب می شود پس گفت در دویست پنج پس گفتیم در صد دو درهم و نیم پس گفتیم بخدا قسم که نمیگویند تاخیر
کنندگان این را که تو گفتی بیان مرجئه می آید ابن المحال مراد اینست که تو از ایشان نیز جاهلتری که نمیدانی
که اول نصاب زکوة دویست درهم است و در کمتر از آن چیزی واجب نیست پس برداشت دست
خود را بسوی آسمان پس گفت بخدا قسم که نمیدانم که چه میگویند تاخیر کنندگان و میتواند بود
که ما موصوله باشد پس اقرار باشد باینکه بعضی از احکام را ایشان میدانند و من نمیدانم **اصل** قال

فخرجنا من عنده ضلالا لا ندری الی این نتوجه انا وابو جعفر الاحول فقعدنا فی بعض ازقة المدینة
باکین حیاری لا ندری الی این نتوجه ولا الی من نقصد نقول الی المرجئة الی القدریة الی الزیدیة
الی المعتزلة الی الخوارج فنحن کذلک اذ رایت رجلا شیخا لا اعرفه یومی الی بیده فخفت ان یکون
عینا من عیون ابی جعفر المنصور وذلک انه کان له بالمدینة جواسیس ینظرون الی من اتفقت
شیعة جعفر علیه فیضربون عنقه فخفت ان یکون منهم فقلت للاحول تنح فانی خائف علی نفسی
وعلیک وانما یریدنی لا یریدک فتنح عنی لا تهلک وتعین علی نفسک فتنحی غیر بعید وتبعت الشیخ وذلک
انی ظننت انی لا اقدر علی التخلص منه **شرح** تفسیر مرجئه و قدریه می آید در حدیث دوم باب
سی و دوم اینجا میگوییم المرجئة بضم میم و سکون رای بی نقطه و کسر جیم و همزه ماخوذ است از ارجا بمعنی
تاخیر و عبارتست از جمعی که تاخیر کردند اعمال را از ایمان باینمعنی که ایمان را محض علم بجمیع ما جاء به الرسول
میشمارند و هیچ عمل را داخل ایمان نمی شمارند خواه عمل دل مثل تصدیق و خواه عمل جوارح پس تفاوت
در قوت و ضعف قرار نمی دهند در افراد ایمان و افسق فساق را در مرتبه ایمان جبرئیل میشمارند و گاهی
لفظ مرجئه مستعمل میشود در جمعی از اهل اجتهاد که تاخیر امامت امیر المومنین علیه السلام کردند و اولرا
امام چهارم میشمارند القدریة بفتح قاف و فتح دال بی نقطه و کسر رای بی نقطه و یای دو نقطه در پایین
مشدده جمعی که نسبت میدهند افعال اختیاریه بنده را بمحض قدرت بنده بمعنی محض تدبیر او باینمعنی که
بنده را قادر باستقلال بر افعال خود میشمارند و ایشان در طرف مقابل جبریه اند و شیعه امامیه واسطه
میان دو طائفه و بیان میشود در باب سی ام کتاب التوحید زیدیه جمعی اند از شیعه غیر امامیه که اهل اجتهاد اند
و قائل اند بامامت زید بن علی بن الحسین و امثال او و شرط امامت را فاطمی بودن و اجتهاد و خروج
بالسیف میشمارند المعتزلة جمعی که میگویند مرتکب زنا و مانند آن غیر شرک از ایمان بیرونست خواه
با اصرار باشد و خواه بی اصرار و اگر بی توبه میرد مخلد در جهنم است بی اشتباه و طائفه معتزله را وعیدیه نیز
مینامند و در طرف مقابل مرجئه بمعنی اولند و شیعه امامیه واسطه اند میان آن دو طائفه چنانچه می آید
در باب الاصرار علی الذنب و باب کتاب الایمان و الکفر مخفی نماند که نسبت میان معتزله و قدریه عموم و خصوص من وجه است
چه اکثر معتزله قدریه نیز هستند و اکثر قدریه معتزله نیز هستند لیکن چون اول جدائی واصل بن عطا
که رئیس معتزله است از استاد خود حسن بصری بر سر مسئله وعید بوده و باقی مسائل مثل قول بقدر
بعد از ان در اکثر ایشان بهم رسیده در اینجا علیحده مذکور اند باعتبار همین مسئله وعید الخوارج جمعی که
میگویند حکم غیر الله تعالی را هر چند که از روی علم باشد نیز روی نتوان کرد که شرک است و جمعی از ایشان
خروج کردند بر امیر المومنین علیه السلام و بیان میشود در حدیث دوم اینجا و این طائفه در طرف مقابل
اهل اجتهاد اند و شیعه امامیه واسطه اند میان آن دو طائفه یعنی هشام بن سالم گفت پس بیرون آمدیم

از نزد عبد الله افطح گمراهان بیرون آمدیم که بسوی کجا رو کنیم من و ابو جعفر احول تا آنکه مخصوص من نشستیم
پس نشستیم در بعضی کوچه های مدینه گریه کنندگان سرگردان نمیدانیم بسوی کجا رو کنیم و بسوی که قصد کنیم
در مشکلات مسائل میگوئیم آیا بسوی مرجئه رو کنیم آیا بسوی قدریه رو کنیم آیا بسوی زیدیه رو کنیم آیا بسوی
معتزله رو کنیم آیا بسوی خوارج رو کنیم مراد این است که بطلان این طوائف بغایت ظاهر است پس چون
بسوی ایشان رو کنیم پس با ایشان بودیم ناگاه دیدیم مردی پیر را نمیشناختیم او را اشارت میکرد بسوی
من بدست خود که بیا پس ترسیدیم که باشد جاسوسی از جاسوسان منصور دوانیقی و آن ترس من برای این بود
که بودند منصور را در مدینه جاسوسان برای آنکه نظر کنند بسوی کسی که اتفاق کنند شیعه امام جعفر صادق
علیه السلام را بر امامت او پس بزنند گردنش را پس ترسیدم که باشد آن مرد از جمله آن جاسوسان پس گفتم
احول را دور شو چه من ترسانم بر جان خود و بر تو جز این نیست که این مرد پیر مرا میخواهد نمیخواهد ترا پس
دور شو از من تا مبادا هلاک شوی و خود مدد بر کشتن خود کرده باشی پس دور شد از من بمسافت بسیار دور و در
دنبال رفتم آن مرد پیر را و آن رفتن برای این بود که گمان کردم که من توانائی نمیدارم بر خلاص
شدن از او پس همیشه میرفتم تا آنکه بگردن نهم ازو و ترجمه اینکه رفیقان خود داشته خواهد بود اصل عبارات

اتبعه وقد عزمت على الموت حتى وردني على باب ابي الحسن عليه السلام ثم خلاني ومضى فاذا
خادم الباب فقال ادخل رحمك الله فدخلت فاذا ابو الحسن موسى عليه السلام فقال لي ابتداء
منه لا الى المرجئة ولا الى القدرية ولا الى الزيدية ولا الى المعتزلة ولا الى الخوارج الي الي
فقلت جعلت فداك مضى ابوك قال نعم قلت مضى موتا قال نعم قلت فمن لنا من بعده فقال ان
شاء الله ان يهديك هداك قلت جعلت فداك ان عبد الله يزعم انه من بعد ابيه قال
يريد عبد الله ان لا يعبد الله قال قلت جعلت فداك فمن لنا من بعده قال ان شاء الله
ان يهديك هداك قال قلت جعلت فداك فانت هو قال لا ما اقول ذلك قال فقلت
في نفسي لم اصب طريق المسألة ثم قلت له جعلت فداك عليك امام قال لا فداخلني شيء
لا يعلمه الا الله عز وجل اعظاما له وهيبة اكثر مما كان يحل بي من ابيه اذا دخلت عليه ثم
قلت له جعلت فداك اسألك عما كنت اسأل اباك فقال سل تخبر ولا تذع فان اذعت
فهو الذبح قال فسألته فاذا هو بحر لا ينزف قلت جعلت فداك شيعتك وشيعة ابيك
ضلال فالقي اليهم وادعوهم اليك فقد اخذت علي الكتمان قال من آنست منه رشدا
فالق اليه وخذ عليه الكتمان فان اذاعوا فهو الذبح واشار بيده الى حلقه شرح [illegible]

یعنی پس جدا شدم از پی آن پیر رفتم و تحقیق قرار داده بودم بر مردن تا آنکه رسانید مرا بر در خانه
امام موسی کاظم علیه السلام بعد از آن واگذاشت مرا و رفت پس ناگاه خدمتگاری در در خانه بود

پس گفت مرا در آن خانه شو رحمت کناد ترا الله در رفتم پس داخل شدم پس ناگاه موسی کاظم ع [illegible] پس مرا
بعنوان ... از جانب خودش بی آنکه من سرگذشت خود را نقل کنم مرد بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی
زیدیه و نه بسوی معتزله و نه بسوی خوارج بیا بسوی من بیا بسوی من گفتم قربانت شوم رفت پدرت گفت
آری گفتم رفت بسبب مرگ یا غائب شد چنانچه مهدی ع غائب میشود گفت آری بسبب مرگ رفت
گفتم پس کی امام است برای ما بعد از او پس گفت برای تقیه که مبادا در جای دیگر نه کور شود اگر خواهد الله تعالی
که راهنمائی کند ترا بآن امام راهنمائی میکند گفتم قربانت شوم بدرستیکه عبد الله دعوی میکند که او است
بعد از پدرش امام خلائق گفت میخواهد عبد الله که معبود نشود الله تعالی مراد عبادت صحیح است و اشارت است
باینکه عبادت غیر شیعه امامیه باطلست که غیر ایشان مشرکند هشام گفت قربانت شوم پس کیست امام
بعد از عبد الله یا تمهین که بنا بر اینکه او امام نباشد پس کی امام است گفت اگر خواهد الله تعالی
ترا راهنمائی کند ترا راهنمائی میکند هشام گفت پس گفتم در خاطر خود که خوب در نیافتم بروش سوال را
بروش دیگر بیاید پس گفتم او را قربانت شوم بر تو امامی هست گفت نه برای اینکه اگر میگفت هست
سوال میشد که آن کیست و کسی را نمیخواست که گوید امام منست پس بغایت داخل شد مرا چیزی که نمیدانند
حقیقت آنرا مگر الله عز و جل آن چیز عظیم شمردن او و هیبت او بود و بیشتر از آنچه فرود می آمد بمن از هیبتش
وقتی که داخل میشدم بر او یعنی از آن گفتم او را قربانت شوم آیا سوال کنم ترا چنانچه سوال میکردم
پدرت را پس گفت سوال کن تا خبر داده شوی و فاش مکن پس اگر فاش کنی پس آن فاش کردن ذبح است
ناگاه او دریائی بود که آخر فهمی شود آن گفتم قربانت شوم شیعه تو و شیعه پدرت گمراهانند
بعضی که خصوص امام را نمیدانستند پس آیا [illegible] ایشان این سر را و میخواهم ایشان را بسوی تو [illegible] این
[illegible] برای ایشان که بتحقیق گرفتی بر من شرط پوشانیدن را گفت هر کدام را یافتی از او راستی
[illegible] پس [illegible] بسوی او [illegible] پوشانیدن را پس اگر شیعه فاش کنند پس
فاش کردن ذبح است و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود **اصل** قال فخرجت من عنده فلقيت ابا جعفر
الاحول فقال لي ما وراءك قلت الهدى فحدثته بالقصة قال ثم لقينا الفضيل وابا بصير فدخلا عليه وسمعا
كلامه وسائلاه وقطعا عليه بالامامة ثم لقينا الناس افواجا فكل من دخل عليه قطع الا طائفة عمار
وأصحابه وبقي عبد الله لا يدخل اليه الا قليل من الناس فلما رأى ذلك قال ما حال الناس فأخبر ان هشاما
صد عنك الناس قال هشام فاقعد لي بالمدينة غير واحد ليضربوني **شرح** هشام گفت پس
بیرون آمدم از نزد امام موسی کاظم ع پس ملاقات کردم ابو جعفر احول را که در حوالی آن خانه انتظار میکشید که چه چیز
[illegible] پس گفت مرا چه چیز بود آنجا گفتم ره یافتن بامام حق پس حکایت کردم او را سرگذشت هشام گفت بعد
[illegible] ملاقات کردیم [illegible] شیعه را فوج فوج پس هر که داخل میشد بر او جزم میکرد بامامت او مگر طائفه عمار

علی دیاران او شفی نماند که ظاهر روایتی که نقل کرده از امام موسی کاظم علیه السلام که آنی
سبب عمار الساباطی سن بری خوب بل الغالب است که عمار در آخر رجوع از فطحی بودن کرده باشد والفضا
روایت کرده عبد الله بعد از پدرش هفتاد روز زنده بود و اکثر تابعان او برگشتند از اعتقاد امامت
او و باقی ماند عبد الله بر حالیکه داخل نمی شد بسوی او مگر کمی از مردم شیعه پس چون عبد الله دید این را گفت
چیست حال مردم شیعه که اکثر بر من نمی شوند پس خبر داده شد که هشام بن سالم منع کرد از تو مردم
را گفت هشام پس عبد الله نشانید برای من در مدینه جمعی را تا بزنند مرا اصل کان لی ابن عم یقال له الحسن
بن عبد الله وکان زاهدا وکان من اعبد اهل زمانه وکان یتقیه السلطان لجده فی الدین
واجتهاده وربما استقبل السلطان بکلام صعب یعظه ویامره بالمعروف وینهاه عن المنکر
وکان السلطان یحتمله لصلاحه فلم تزل هذه حالته حتی کان یوم من الایام اذ دخل علیه ابو الحسن
موسی علیه السلام وهو فی المسجد فراه واومی الیه فاتاه فقال له یا با علی ما احب الی ما انت
فیه واسرنی الا انه لیست لک معرفة فاطلب المعرفة قال جعلت فداک وما المعرفة قال اذهب
فتفقه واطلب الحدیث قال عمن قال عن فقهاء اهل المدینة ثم اعرض علی الحدیث قال فذهب
فکتب ثم جاءه فقراه علیه فاسقطه کله ثم قال اذهب فاعرف المعرفة وکان الرجل معنیا
بدینه اشرح مَعنیاً بفتح میم وسکون عین بی نقطه وکسر نون وتشدید یای دو نقطه در پائین بصیغه
اسم مفعول از متعلق الاهتمام یا بی است یعنی بود مرا پسر عموی که گفته میشد او را حسن بن عبد الله کنیت
او ابو علی بوده وبود تارک دنیا وبود از جمله عابدترین اهل زمان خود ومی ترسید او را پادشاه وقت
برای جد او در استحکام دین وکمال سعی او وبسا که رو برو میگفت پادشاه را سخن تند بنصیحت منع
میکرد او را وامر میکرد او را بواجب ونهی میکرد او را از حرام وپادشاه بر میداشت این سخن تند را برای
صالح بودن آن مرد پس همیشه این حال او بود تا آنکه شد روزی از روزها که ناگاه داخل شد
بر او امام موسی کاظم علیه السلام واو در مسجد مدینه بود پس دید او را امام علیه السلام پس اشارت کرد
امام علیه السلام گفت ای ابو علی چه محبوب است بسوی من آنچه تو در آنی وچه خوشحالم من از آن
عبادت تو مگر اینقدر هست که نیست ترا شناختی پس طلب کن شناختن را گفتم وچیست شناخت گفت
برو تحصیل علم فقه کن وطلب کن حدیث رسول علیه السلام را گفت از که گفت از فقهای اهل مدینه بعد از آن
عرض کن بر من حدیث را راوی گفت پس رفت پس نوشت احادیثی را که از فقهای مدینه شنید بعد از آن
آمد نزد امام علیه السلام پس خواند آنرا که نوشته بود بر او پس باطل کرد آنرا بهمگی آنکه افترا و کذب است
بر رسول الله صلی الله علیه وآله ومخالف فلان آیت وفلان آیت قرآنست بعد از آن گفت برو پس
بشناخت شناس الله تعالی را بر او بنیت که کدام است وبود آن مرد انداخته شده در اهتمام بدین خود

اصل قال فلم یزل یترصد ابا الحسن علیه السلام حتی خرج الی ضیعة له فلقیه فی الطریق فقال له
جعلت فداک انی احتج الیک بین یدی الله فدلنی علی المعرفة قال فاخبره بامیر المومنین وما کان
بعد رسول الله صلی الله علیه و آله واخبره باسرار رجلین فقبل منه ثم قال له فمن کان بعد امیر المومنین
علیه السلام قال الحسن ثم الحسین حتی انتهی الی نفسه ثم سکت قال فقال له جعلت فداک فمن هو الیوم
قال ان اخبرتک تقبل قال بلی جعلت فداک قال انا هو قال فشیء استدل به قال اذهب الی
تلک الشجرة واشار الی ام غیلان فقل لها یقول لک موسی بن جعفر اقبلی قال فاتیتها فرأیتها والله
تخد الارض خدا حتی وقفت بین یدیه ثم اشار الیها فرجعت قال فاقر به ثم لزم الصمت والعبادة
فکان لا یراه احد یتکلم بعد ذلک یعنی شخصی را وی گفت پس همیشه انتظار میکشید ملاقات امام را
در خلوت تا آنکه امام علیه السلام بیرون رفت از مدینه بسوی دهی که او را بود پس ملاقات کرد امام را
در راه پس گفت او را قربانت شوم بدرستیکه من حجت میگیرم بر تو در روز قیامت اگر حق راهنمائی بمن کرد
پس راهنمائی مرا بر شناخت الله تعالی بر لوبیت که آن کدام است راوی گفت پس خبر داد او را با امامت
امیر المومنین علیه السلام یعنی که خبر داد او را که شناخت ربوبیت به پیروی امامی است که خلاف و پیروی ظن را حکام
او اصلا نباشد و آن منحصر است بعد از رسول صلی الله علیه و آله بی واسطه در امیر المومنین علیه السلام و خبر داد
او را بانچه از منافقان و مرتدان بعد از رسول صلی الله علیه و آله و خبر داد او را بکار ابو بکر و عمر که از اول
مشرک صریح بودند بعد از ان تا آخر منافق بودند و اصلا ایمان بگرد خاطر ایشان نگردیده چنانچه می آید
در کتاب الروضه در حدیث ابی الحسن موسی علیه السلام پس آن مرد همه را قبول کرد از امام علیه السلام
بعد از آن گفت او را پس بنا بر اینکه امام کیست بعد از امیر المومنین گفت حسن بعد از آن رسید تا بخود پس
بعد از آن ساکت شد راوی گفت پس آن مرد گفت امام علیه السلام را قربانت شوم پس کیست آن امام
امروز امام علیه السلام گفت اگر خبر دهم ترا قبول میکنی یا نه گفت بلی قبول میکنم قربانت شوم گفت من آن
امام آن مرد گفت پس چیزی که استدلال کنم باین بر امامت تو لازم است امام علیه السلام گفت برو بسوی آن
درخت و اشارت کرد بسوی درخت ام غیلان پس بگو آنرا که میگوید ترا موسی بن جعفر که بیا آن مرد
در نقل این حکایت بدیگران گفت پس دیدم آن درخت را بعد از گفتن من این کلمه بخدا قسم که میشکافت
زمین را به پنج نوع شکافتنی عجیب تا ایستاد پیش امام علیه السلام بعد از آن امام علیه السلام اشارت
بسوی آن درخت کرد برگشت راوی گفت پس آن مرد اقرار کرد بامامت او بعد از آن شعار خود کرد
سکوت و عبادت را پس نمی دید او را هیچکس که سخن گوید با پادشاه و غیر ایشان بعد از آن اصل
سمعت یحیی بن اکثم قاضی سامرا بعد ما جهدت به و ناظرته و حاورته و واصلته و سألته
عن علوم ابی محمد فقال بینا انا ذات یوم دخلت اطوف بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله

فرایت محمد بن علی الرضا علیہ السلام یطوف بہ فناظرتہ فی مسائل عندی فاخرجها الیّ فقلت
لہ انی واللہ ارید ان اسألک مسئلۃ واحدۃ وانی واللہ لاستحیی من ذلک فقال لی انا اخبرک
قبل ان تسألنی تسألنی عن الامام فقلت ہو واللہ ہذا فقال انا ہو فقلت علامۃ فکان فی یدہ
عصا فنطقت وقالت ان مولای امام ہذا الزمان وہو الحجۃ **شرح** مفعول سمعت محذوف است
و نادر فقال برای بیان اول مفعول است اکثم بفتح ہمزہ وسکون کاف وفتح ثامی سہ نقطہ است یحیی بن اکثم
را امتحان کردن علامۃ مینامند یعنی شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرا بعد از آنکہ امتحان کردم او را کہ علم
بحقیقت ائمہ ہدی دارد و برای دنیا اظہار نمی کند و مباحثہ کردم در مسائل با او وہم صحبتی کردم با او
و محبت کردم با او و پرسیدم او را از مراتب علوم آل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ باین روش شنیدم کہ گفت
و بیان اینکہ من در میان روزی داخل مسجد مدینہ شدم طواف میکردم بقبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
پس دیدم امام محمد تقی علیہ السلام را کہ طواف میکرد بقبر رسول علیہ السلام پس مباحثہ کردم با او در مسئلہ
چند از مشکلات کہ نزد من بود پس بیرون آورد آنہا را بسوی من یا نمیخفی کہ جواب آنہا را گفت پس گفتم
او را بخدا قسم کہ بدرستی کہ من میخواہم کہ سوال کنم ترا سوالی و بدرستی کہ من بخدا قسم کہ ہر آئینہ شرم میکنم از آن
سوال پس گفت مرا من خبر میدہم ترا پیش از آنکہ تو سوال میکنی مرا از امام کہ در این زمان کیست پس گفتم
سوال من بخدا قسم کہ اینست پس گفت من آن امام پس گفتم علامتی لازم است و بود در دست او چوبی پس
بسخن در آمد آن چوب و گفت بدرستی کہ صاحب من امام این زمانست و او ست حجت اللہ تعالی
بر خود را بان اصل دخلت علی ابی الحسن الرضا علیہ السلام وانا یومئذ واقف وقد کان
ابی سأل اباہ عن سبع مسائل فاجابہ فی ست وامسک عن السابعۃ فقلت واللہ لاسئلنہ
عما سئل ابی اباہ فان اجاب بمثل جواب ابیہ کانت دلالۃ فسألتہ فاجاب بمثل جواب ابیہ
ابی فی المسائل الست فلم یزد فی الجواب واوا ولا یاء وامسک عن السابعۃ **شرح** داخل شدم
بر امام رضا علیہ السلام و من آنروز مذہب واقفیہ داشتیم کہ قائل بودند باینکہ امام موسی کاظم در حیوۃ است
و مہدی موعود او ست و بتحقیق در زمان سابق پدرم پرسیدہ بود پدر امام رضا علیہ السلام را از ہفت مسئلہ
پس جواب دادہ بود پدرم را در شش مسئلہ و خود را نگاہداشتہ بود و از جواب مسئلہ ہفتم پس با خود گفتم بخدا قسم
کہ ہر آئینہ می پرسیم البتہ امام رضا را از آنچہ پرسیدہ بود پدرم پدر او را پس اگر جواب گفت بہمان روش جواب
پدرش شد دلیل بر امامت او پس جواب گفت بہمان روش جواب پدرش پدرم را در شش مسئلہ پس زیادہ نکرد
در جواب واوی را و نہ یائی را و نگاہداشت خود را از مسئلہ ہفتم مرا و از وقت ظہور مہدی موعود باشد
اصل وقد کان ابی قال لابیہ انی احتج علیک عند اللہ یوم القیمۃ انک زعمت ان عبد اللہ لم یکن
اماما فوضع یدہ علی عنقہ ثم قال لہ نعم احتج علی بذلک عند اللہ عز وجل فما کان فیہ

من الشيعة فهو في برية **شرح** ذکر این کلام در این مقام نامربوط مینماید و دلیل بر این نسبت که واقفیه را
اعتقاد اینست که مهدی موعود امام امامت که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام بی واسطه امام شود
چنانچه می آید در حدیث یازدهم اغیاب لیس مرادش اینست که دانسته بودم آن مهدی موعود عبد الله نیست
و میتوانند بود که مرادش بیان این باشد که این گفتگو داخل آن هفت مسئله نیست و پیش از اینها واقع
شده بود یعنی و تحقیق علیحده گفته بود دیدم پدرش را که بدرستیکه من حجت میگیرم بر تو نزد الله تعالی عز و جل
در روز قیامت که تو دعوی کردی که برادرت عبد الله افطح نبوده امام لیس پدرش گذاشته بود
دست خود را بگردن خود بعد از آن گفته بود پدرم را اگر آری حجت بگیر بر من بآن نزد الله تعالی لیس
هر چه باشد در آن از گناه پس آن در گردن منست **اصل** فلما ودعته قال انه ليس احد
من شيعتنا يبتلى ببلية ويشتكي فيصبر على ذلك الا كتب الله له اجر الف شهيد فقلت في نفسي
والله ما كان لهذا ذكر فلما مضيت وكنت في بعض الطريق خرج بي عرق المديني فلقيت منه شدة
فلما كان من قابل حججت فدخلت عليه وقد بقي من وجعي بقية فشكوت اليه وقلت له جعلت
فداك عوذ رجلي وبسطتها بين يديه فقال لي ليس على رجلك هذه باس ولكن ارني رجلك
الصحيحة فبسطتها بين يديه فعوذها فلما خرجت لم البث الا يسيرا حتى خرج العرق وكان وجعه
يسير **شرح** يبتلى بصيغه مجهول مضارع غائب باب افتعال است الابتلاء آزموده کردن خواه بشر
و خواه بخير البلية بفتح باء يك نقطه و كسر لام و تشديد ياى دو نقطه در پايين و كسر باء و سكون لام و تخفيف
ياء غم بزرگ خواه در مال و خواه در نفس و خواه در غير آنها يشتكي بشين با نقطه بصيغه معلوم
مضارع غائب باب افتعال است الاشتكاء بيمارى الاجر بفتح همزه و سكون جيم و راى بى نقطه مزد و آن
در فعل اختياری میباشد و مراد اینجا عوض است یا در شهید بنزد چه معتبر است هر چند که در یکدم باشد
و زیادتی ثواب صبر شیعه در این زمان بر ثواب شهید بهزار مرتبه با آنکه در شهید نیز ایمان معتبر است
مبنی بر آنست که مذکور شد در باب سیصد و نهم که اعمال شیعه در زمان مظلومیت امام افضل از اعمال
ایشان در زمان دولت امام است اضافت در عرق المدینی لامی است المدینی بفتح میم و کسر دال بی نقطه
و سکون یای دو نقطه در پایین و نون و یای مشدده منسوب بمدینه بصیغه اسم مفعول معتل العین
یائی بمعنی کسی که بار کرده شده است بغرضی که خوار کرده شده است و همه اینجا مناسب است چه مراد
بعرق المدینی رشته است که در بعضی از مواضع بسیار میباشد و از پا بدر می آید و اکثر المی باید گسیخت
بلکه می باید بتدریج بچوبی ناآهسته آهسته بدر آید و در هر روز معین کامرانی کنند و الا بلیه عظیم میشود و آن
کوفتی است که بسیار صعب است و خوار میکند صاحبش را النسبت در مدینی از قبیل نسبت شخص بجنس است
مثل شخص انسانی است عوذ بفتح عین بی نقطه و کسر واو مشدده و سکون ذال با نقطه بصیغه امر باب تفعیل است

التعویذ پناه دادن کسی را از شر بد ما و مانند آن یعنی پس وقتی که وداع کردم او را گفت بدرستیکه
شأن اینست که نیست هیچ یک از شیعهٔ ما در زمان مظلومیت امام که مبتلی شود بغمی عظیم یا بیمار شود پس صبر
کند بر آن مگر آنکه مینویسد الله تعالی برای او مثل مزد هزار کشته شده در راه الله تعالی در زمان
عدم مظلومیت امام پس گفتم در خاطر خود بخدا قسم که نبود برای این سخن بادی بالمعنی که من این مسئله را
نیز رسیده بودم لیکن البته در این شتری هست پس وقتی که رفتم و بودم در بعضی از راه شهر خود آمد
بمن رشته پس رسیدم از آن کوفت بسختی پس وقتی که شد وقت حج از سال آینده حج کردم پس داخل
شدم بر امام علیه السلام و حال آنکه تحقیق مانده بود از کوفت من اندکی پس شکایت بردم بسوی او و گفتم
او را قربانت شوم بدعا پناه ده پای مرا و کشیدم پای خود را پیش او که دعا کند و دست مالد بر آن
پس گفت برای ما نیست بر این پای تو باکی ولیکن بنما بمن پای راست را که بی عیب است پس کشیدم آن را پیش او و پس
پناه داد آن را پس وقتی که بیرون آمدم درنگ نکردم مگر اندکی تا که بیرون آمد بمن آن رشته و بود درد آن
سهل **اصل** عن ابن قیاما الواسطی وکان من الواقفة قال دخلت علی علی بن موسی الرضا ع
فقلت له یکون امامان قال لا الا و احدهما صامت فقلت له هو ذا انت لیس لک صامت
ولم یکن ولد له ابو جعفر علیه السلام بعد فقال لی والله لیجعلن الله منی ما یثبت به الحق
واهله ویمحق به الباطل واهله فولد له بعد سنة ابو جعفر علیه السلام **شرح** مضمون
این گذشت در حدیث هفتم باب پنجاه و دوم **اصل** فقیل لابن قیاما الا تقنعک هذه الایة
فقال اما والله انها لایة عظیمة ولکن کیف اصنع بما قال ابو عبد الله فی ابنه **شرح**
پس گفته شد ابن قیاما را آیا قانع نمیکند ترا این علامت امامت پس گفت آگاه باش بخدا قسم که آن هر آینه
علامتی بزرگست ولیکن چون کنم با آنچه گفت امام جعفر صادق علیه السلام در حق پسرش اشارتست
بقول او که ان موسی قد لبس الدرع وساوی علیه و بیان شده در حدیث سوم باب هفتاد دوم
یا اشارتست بآنچه کشی روایت کرده در ترجمهٔ یحیی بن القاسم که سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
منا ثمانیة محدثون سابعهم القائم الخفی نماند که این کلام بر تقدیر صحت روایت در زمان
وجود امام موسی بوده و مراد اینست که از رسول علیه السلام تا امام موسی هشت محدث موجود شده
و هفتم ایشان که امام جعفر صادق علیه السلام باشد امروز ایشان وابسته بکار امامت بنا بر اینکه
هر امامی در وقت خود قائم است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب شصت و نهم پس ابن قیاما غلط
فهمیده و معنی محدث مذکور شد در باب پنجاه و چهارم **اصل** عن الوشاء قال اتیت خراسان
وانا واقف فحملت معی متاعا وکان معی ثوب وشی فی بعض الرزم ولم اشعر به ولم اعرف
مکانه فلما قدمت مرو ونزلت فی بعض منازلها لم اشعر الا و رجل مدنی من بعض مولدیها

فقال لي ان ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول لك ابعث الي الثوب الوشي الذي عندك قال فقلت ومن
اخبر ابا الحسن الرضا عليه السلام بقدومي وانا قدمت آنفا وما عندي ثوب وشي فرجع اليه
وعاد الي فقال يقول لك بلى هو في موضع كذا وكذا ورزمته كذا وكذا فطلبته حيث قال فوجدته
في اسفل الرزمة فبعثت به اليه **شرح** الوشا بفتح واو و تشديد شين با نقطه و الف ممدوده
نقش كننده پارچهاى قماش براى زينت ماخوذ است از وشى بفتح واو و كسر شين با نقطه و تشديد يا
يعنى منقوش يعنى قماش نقش كرده شده خواه نقش بدوختن باشد و خواه بباقتن باشد
و رزمه بالضم جمعيت قماش را گويند يعنى روايتست از وشاء گفت آمدم بخراسان و من واقفى بودم
و همراه داشتم با خود قماشى را براى فروختن و بود با من جامه وارى كه منقش بود در بعضى
بستهاى قماش و علم نداشتم بآن و نميدانستم مكان آن را پس وقتيكه آمدم بمرو و فرود آمدم در بعضى جاهاى
آن خبر دار نشدم مگر بمردى از مدينه رسول عليه السلام كه از جمله غريبزادهاى مرو حاضر شد
پس گفت مرا بدرستيكه امام رضا عليه السلام ميگويد ترا بفرست بسوى من آن جامه وار منقش را كه
نزد تو هست وشاء گفت گفتم و كه خبر كرد امام رضا عليه السلام را بآمدن من و آمدم من
الآن تازه و نيست نزد من جامه وارى كه منقش باشد پس برگشت بسوى امام عليه السلام و برگشت
بسوى من پس گفت ميگويد ترا بلى آن جامه وار در موضعى است چنين و چنين و بسته آن چنين و چنين
است پس طلب كردم آن را جائيكه گفت پس يافتم آن را در زير آن بسته پس فرستادم آن را بسوى او
اصل عن عبد الله بن المغيرة قال كنت واقفا وحججت على تلك الحالة فلما صرت بمكة خلج في صدري
شيء فتعلقت بالملتزم ثم قلت اللهم قد علمت طلبتي وارادتي فارشدني الى خير الاديان فوقع
في نفسي ان آتي الرضا عليه السلام فاتيت المدينة فوقفت ببابه وقلت للغلام قل لمولاك
رجل من اهل العراق بالباب قال فسمعت نداءه وهو يقول ادخل يا عبد الله بن المغيرة
فدخلت فلما نظر الي قال لي قد اجاب الله دعاءك وهداك لدينه فقلت اشهد
انك حجة الله وامينه على خلقه **شرح** الملتزم بضم ميم و سكون لام و فتح تاى
دو نقطه در بالا و فتح زاى بى نقطه موضعى است از كعبه كه در مقابل در و پهلوى ركن يمانى
است و بجامه كعبه در انجا مى چسپند و خود را بكعبه متصل ميكنند و دعا ميكنند كه موضع
استجابت دعا است يعنى از عبد الله بن مغيره گفت بودم واقفى و حج كردم بر آن حال
پس وقتيكه رسيدم بمكه خليد در سينه من چيزى از شك در مذهب خود پس چسپيدم بجامه
كعبه در ملتزم بعد از آن گفتم خدايا بتحقيق دانستى طلب مرا و خواهش مرا پس راهنمائى كن
مرا بسوى بهترين دينها پس افتاد در خاطرم كه آيم نزد امام رضا عليه السلام پس آمدم بمدينه

بخانه او وگفتم غلام او را که بگو آقاے خود را که مردی از اهل کوفه ... در خانه است
پس شنیدم آواز امام علیه السلام را او میگفت داخل شو ای عبد الله بن المغیره پس
چون که نظر کرد بسوی من گفت مرا بتحقیق مستجاب کرد الله تعم دعای ترا و راهنمائی کرد
پس گفتم گواهی میدهم که تو حجت الله تعالی بر خود را یافتی و معتمد او بر مخلوقین او
عبید الله بن هلال یقول بعبد الله فصار الی العسکر فرجع عن ذلک
بت رجوعه فقال انی عرضت لابی الحسن علیه السلام وسالته عن ذلک
فضیق به المجلس حتی اذا انا اقبل نحوی بشی من فیه فوقع علی صدری
ولرق فیه مکتوب ما کان هنالک ولا کذلک شرح بایسل الغیم او فتح لام
وطا در این مشدده تصغیر رالست عرفست یعنی سقط و تشدید رای بے نقط
متکلم وحده از باب تفعیل است التعریض پهن کردن و مراد اینجا مهیا کردن سو است
الرق بفتح رای بے نقط و تشدید قاف پوستی نازک که در آنچیز نوشتے نازک
ما کان راجع است بعبد الله و مشار الیه هنالک مقام امامت است یعنی قائل المیثم
امامت عبد الله اقتطع پس رفت به سامره پس برگشت از این قول امامت عبد الله
از سبب رجوع او پس گفت بدرستی که من مهیا کردم برای امام علی نقی علیه السلام
او را از امامت عبد الله پس برخورد و سر او در راهی تنگ پس میل بجانب من
نمود تا رسیدم انداخت بجانب من چیزے را از دهن خود پس افتاد بر سینه من
آنگاه پوستی بود در او مکتوب بود که نبوده عبد الله در مقام امامت و نه مانند آن یعنی که
نبود اصل جاءت ام اسلم یوما الی النبی صلی الله علیه وآله وهو فی
سالتها عن رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعة
ام سلمة حتی جاء علیه السلام فقالت ام اسلم بابی انت وامی یا رسول الله
تب وعلمت کل نبی ووصی فموسی کان له وصی فی حیوته ووصی بعد موته
فمن وصیک یا رسول الله فقال لها یا ام اسلم وصیی فی حیوتی وبعد مماتی واحد
اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة من الارض ففرکها باصبعه
لدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیوتی
ترجمه آمد ام اسلم بسوے نبی صلی الله علیه وآله و او در منزل ام سلمه بود پس پرسیدم
رسول الله صلی الله علیه وآله که کجاست پس گفت بیرون رفت برای بعضے حاجتها و این
ساعت انتظار او میکشیدم تا دلم سلمه تا آمد علیه السلام پس گفت ام اسلم فدای تو باد پدرم و مادرم

ای رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که من بتحقیق خوانده‌ام کتابهای انبیای سابق را و دانسته‌ام
هر نبی وصی را پس موسی بود او را وصی در زندگی او که هارون بود و وصی بعد از مردن او که
یوشع بن نون باشد و همچنین عیسی پس کیست وصی تو ای رسول الله پس گفت ای
ام سلمه وصی من در زندگی من و بعد از مردن من کیست بعد از آن زد دست خود را
بپارچه سنگی از زمین پس مالید آنرا بانگشت خود پس گردانید آنرا مانند آرد و خمیر کرد آنرا
بعد از آن مهر کرد آنرا بانگشتر خود و بعد از آن گفت هر که کند مانند این کردن من پس او وصی
در زندگی من و بعد از مردن من **اصل** فخرجت من عنده فاتيت عليا عليه السلام فقلت بابي
انت وامي انت وصي رسول الله صلى الله عليه و آله قال نعم يا ام اسلم ثم ضرب بيده الى حصاة
ففركها فجعلها كهيئة الدقيق ثم عجنها و ختمها بخاتمه ثم قال يا ام اسلم من فعل فعلي هذا فهو
وصيي فاتيت الحسن عليه السلام وهو غلام فقلت له يا سيدي انت وصي ابيك فقال نعم
يا ام اسلم و ضرب بيده و اخذ حصاة ففعل بها كفعلهما فخرجت من عنده فاتيت الحسين
عليه السلام واني لمستصغرة لسنه فقلت بابي انت وامي انت وصي اخيك فقال نعم يا ام اسلم
ايتني بحصاة ثم فعل كفعلهم **شرح** این فقرات بروش سابق ولاحق نیست بلکه از زبان ام
اسلم است یعنی پس بیرون آمدم از نزد رسول علیه السلام پس آمدم نزد امیر المؤمنین علیه السلام
پس گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم تو ئی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بلی ای ام اسلم
بعد از آن زد دست خود را بسوی پارچه سنگی و مالید آنرا مانند شکل آرد و بعد از آن خمیر کرد آنرا و مهر کرد
آنرا بانگشتر خود و بعد از آن گفت ای ام اسلم هر که کند مانند این کردن پس او وصی منست پس آمدم
نزد حسن علیه السلام و او پسر بود پس گفتم او را ای آقای من تو ئی وصی پدرت پس گفت آری ای
ام اسلم و زد دست خود را و فرا گرفت پارچه سنگی را پس کرد بآن مانند کردن آن دو پس بیرون آمدم
از نزد او پس آمدم نزد امام حسین ع بر حالی که بدرستی که من هر آئینه کوچک میشمردم عمر او را پس گفتم
او را فدای تو باد پدرم و مادرم تو ئی وصی برادرت پس گفت آری ای ام اسلم بده مرا پارچه سنگی
بعد از آن کرد مانند کردن ایشان **اصل** فعمرت ام اسلم حتى لحقت بعلي بن الحسين بعد قتل الحسين
في منصرفه فسألته انت وصي ابيك فقال نعم ثم فعل كفعلهم صلوات الله عليهم اجمعين
شرح پس معمره شد ام اسلم تا رسید بعلی بن الحسین بعد از کشتن حسین ع بر برگشتن او پس گفت تو ئی
وصی پدرت گفت آری بعد از آن کرد مانند کردن ایشان صلوات الله علیهم اجمعین **اصل**
ان زيد بن علي بن الحسين دخل على ابي جعفر محمد بن علي ومعه كتب من اهل الكوفة يدعونه
فيها الى انفسهم ويخبرونه باجتماعهم ويامرونه بالخروج فقال له ابو جعفر هذه الكتب

ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم دعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم
بحقنا وبقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه وآله ولما یجدون فی کتاب الله عز وجل
من وجوب مودتنا وفرض طاعتنا ولما نحن فیه من الضیق والضنك والبلاء شرح
الضنك بفتح ضاد با نقطه و سکون نون و کاف تنگی معیشت یعنی روایت است که زید بن علی بن حسین داخل
شد بر برادر خویش امام محمد باقر علیه السلام و با او بود کتابهای جمعی از اهل کوفه که میخواندند او را از این کتابها
بسوی خود بکوفه و خبر میدادند او را بجمع شدن لشکر ایشان و امر میکردند او را بخروج برای بیعت
پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام این کتابها ابتداء است از آن جماعت برای شناختن ایشان
بحق او و بخویشی ما از رسول الله صلی الله علیه وآله و برای آنچه می یابند در کتاب الله عز وجل از وجوب
دوستی ما و مفروض بودن اطاعت ما و برای آنچه ما در آنیم از تنگی و شدت و محنت اصل
فقال له ابو جعفر علیه السلام ان الطاعة مفروضة من الله عز وجل وسنة امضاها فی الاولین
وکذلک یجریها فی الآخرین والطاعة لواحد منا والمودة للجمیع وامر الله یجری لاولیائه
بحکم موصول وقضاء مفصول وحتم مقضی وقدر مقدور واجل مسمی لوقت معلوم فلا یستخفنك
الذین لا یوقنون انهم لن یغنوا عنك من الله شیئا فلا تعجل فان الله لا یعجل لعجلة
العباد ولا تسبقن الله فتعجزك البلیة فتصرعك شرح لوقت متعلق بمسمی است یعنی صفت
قدر مقدور و بر این تقدیر مبالغه است فلا تعجل بصیغه نهی حاضر از باب علم یا باب تفعیل است العجلة بفتح عین
بی نقطه و فتح جیم مصدر باب علم است فتعجزك از باب افتعال و منصوب است فتصرعك بصاد بی نقطه و رای
بی نقطه و عین بی نقطه از باب منع است یعنی پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که
اطاعت خلق امام زمان را مفروض از جانب الله تعالی است و طریقه ایست که گذرانیده آن را در امتهای
انبیای سابق و همچنان جاری میسازد در این امت باین معنی که برای امامت آن خواه رسول خواه
وصی رسول نه برای هر کس و اطاعت مفروضه در این امت برای یک کس از جمله خویشان رسول است
که ذو القربی است و دوستی برای جمیع شیعه ذو القربی است بسبب قرب چنانچه بیان میشود در حدیث دوم
باب شصت و چهارم و فرمان الله تعالی بصبر و تقیه در زمان تسلط ظالمان نافذ میشود برای جمعی که
ایشان اولی الامراند بعد ایشان از خویشان و این ولایت از جانب الله تعالی بحکمی است که متصل کرده شده
است اجزای آن بهم باین معنی که بعد از امام حسین تا مهدی موعود همه ائمه از فرزندان او بترتیبی که حسن معین
نسبت و بحکمی که قطع و فصل کرده شده مستحیل هرچند دراز کشیده باشد فیما ابتدای که دلیل آن کرده و تعیین آن است
و بعقل برگزیده شده است و بوقتی که معلوم است نزد الله تعالی برای خروج کسی که معلوم است نزد الله تعالی
یا معلوم خواهد شد مسمی موعود در الیقین باین که گسینده عمر او البته آن جمیع که یقین بر او میشود رب العالمین

ندارند یا نیمی که دل نهاد خود و نه کرده اند صاحب کل اختیار بر هر کس و هر چیز بودن الله تعالی را و بجود درای
و طلب دنیا کار را غش میکردند بدرستی که ایشان اصلا فائده نمی رسانند در دفع از تو عذابی را از جانب
الله تعالی که در قیامت باشد برای اینکه اگر امام نبودی چرا خروج کردی پس پیش از وقت کاری را مکن
چه بدرستی که الله تعالی پیش از وقت کاری نمیکند برای پیش از وقت کردن بندگان و پیش گیری این در
حکم چیزی الله تعالی را که عاجز کند ترا محنت پس میرساند ترا اصل قال فغضب زید عند ذلک ثم قال
لیس الامام منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و تبطئ عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته
و جاهد فی سبیل الله حق جهاده و دفع عن رعیته و ذب عن حریمه **شرح** ثبط بثای سه نقطه
و بای یک نقطه و طای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است الحوزة بفتح حای بی نقطه
و سکون واو و زای با نقطه مملکت پادشاه الحریم بفتح حای بی نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یای
دو نقطه در پایین آنچه حمایت و نگاهداری آن از فساد باید کرد مثل مذهب و فرزند و مانند آنها
یعنی راوی گفت پس غضبناک شد زید نزد آن یعنی به اینکه تو امام نیستی و من امام بعد از آن برای
اینکه خروج بسیف یکی از شروط امامت است آن و نمی شد تو گفت نیست امام از جمله اهل بیت رسول
کسی که نشست در خانه خود و آویخت پرده خود را و کاهلی از جهاد و امر بترک جهاد کرد و لیکن امام
از ما کسی است که نگاهداری کرد از ضرر مملکت خود را و جهاد کرد در راه الله تعالی بکار آمد فی جهاد
الله تعالی و دفع کرد ضرر را از رعیت خود و راند ضرر را از نگاهداشتن خود **اصل** فقال ابو جعفر
علیه السلام هل تعرف یا اخی من نفسک شیئا مما نسبتها الیه فتجیء علیه بشاهد من کتاب الله
او حجة من رسول الله صلی الله علیه و آله او تضرب به مثلا فان الله عز و جل احل حلالا
و حرم حراما و فرض فرائض و ضرب امثالا و سن سننا و لم یجعل الامام القائم بامره فی شبهة فیما فرض له
من الطاعة ان یسبقه بامر قبل محله او یجاهد فیه قبل حلوله **شرح** ان یسبقه بتقدیر من ان
یسبقه است و ظرف متعلق بلم یجعل است باعتبار اینکه مشتمل بر منع است مثل قول الله تعالی در سوره
انبیا و جعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم یعنی پس گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا میشناسی بعلم
یقینی ای برادر من از خودت چیزی را آنچه نسبت دادی نفس خود را بسوی آنکه خواص امام باشد
پس آوری بر آن چیز گواهی یقینی را از کتاب الله تعالی یا برهان یقینی را از سنت رسول الله صلی الله
علیه و آله یا زنی با آن چیز مثل که الله تعالی در امام گذاشته کسی را امام کرده باشد که صفات او موافق
صفات تو باشد مثل آنکه جاهل باحکام الهی و اخذ باشد و اجتهاد کنند و مثل اینکه مادامی که خروج
بسیف نکرده باشد امام نباشد و زمانه خالی از امام باشد و چون خروج کند امام شود پس لازم آید
که علی بن الحسین امام نباشد و ایضا رسول علیه السلام در اوایل رسالت مامور بجهاد نبوده و در غار

پس گردانیده برای آن جلو جائی را و گفته در سورهٔ البقره و اقع مسازید صیغهٔ نکاح را و رزنیکه در عده وفات باشند تا وقتیکه رسد تعیین عده با خر آن پس گردانیده الله تعالی برای هر چیز جائی و برای هر آخر مدتی تعیینی **اصل** فان کنت علی بینة من ربک و یقین من امرک و تبیان من شانک فشانک و الا فلا تروم امرا انت منه فی شک و شبهة و لا تتعاط زوال ملک لم تنقض اکله و لم ینقطع مداه و لم یبلغ الکتاب اجله فلو قد بلغ مداه و انقطع اکله و بلغ الکتاب اجله لانقطع الفصل و تتابع النظام و لاعقب الله فی التابع و المتبوع الذل و الصغار و اعوذ بالله من امام ضل عن وقته فکان التابع فیه اعلم من المتبوع **شرح** فشانک بفتح شین با نقطه و سکون همزه و نون منصوب بفعل مقدر است بتقدیر فالزم شانک الاکل بضم همزه و سکون و ضم کاف نصیب از دنیا المدی بفتح میم و دال بی نقطه و الف مقصوره مدت بقای چیز الفصل بفتح فا و سکون ضاد با نقطه اقیامت نرکامل بودن و بهره و اینجا مناسب است تتابع مرفوع و معطوف بر الفصل است النظام بکسر نون رواج و رونق مضاف الیه است الوقت بفتح واو و سکون قاف و تای دو نقطه در بالا تعیین چیزی است از جانب الله تعالی و مصدر اینجا بمعنی مفعول است مثل فرض بمعنی مفروض و ضمیر وقته راجع با امام است ضمیر فیه راجع بوقت است یعنی پس اگر باشی بر برهانی از جانب صاحب کل دنیا و بر یقینی از کار خود و بر بیانی و اتمامی از تتبع خاطر خود پس چه اندیشه پیش نهاد خاطر خود را چنانچه امام حسین علیه السلام مامور بود و کشته شد برای هدایت جمعی از مومنان که دانستند بطلان بنای کج ائمه ضلالت را و اگر نه پس قصد مکن البته کاری را که در شک و شبهه باشی و در تکب مشو بر طرف شدن پادشاهی را که بنو امیه دارند که آخر نشده نصیب دنیای آن و بریده نشده مدت آن و نرسیده تعیین مدت آن با خر آن پادشاهی پس اگر بتحقیق برسد مدت آن اینمعنی که با خر رسد و بریده شود نصیب دنیای آن و رسد تعیین آن با خر آن هر آئینه بریده میشود باقیمانده آن و پی در پی بودن رونق آن و هر آئینه عاقبت کار رسیده الله تعالی در تابع که لشکر بنی امیه باشد و متبوع که پادشاه ایشان باشد خواری و کوچکی مرتبه را پناه میگیرم بالله تعالی از امامی که گم شود از فرض خود باینمعنی که نداند بعضی چیزی را و باید پیش که رعیت را سوال کنند از آن مسئله پس باشد رعیت او در آن فرض داناتر از امام **اصل** اترید یا اخی ان تحیی ملة قوم قد کفروا بآیات الله و عصوا رسله و اتبعوا اهواءهم بغیر هدی من الله و ادعوا الخلافة بلا برهان من الله و لا عهد من رسوله اعیذک بالله یا اخی ان تکون غدا المصلوب بالکناسة ثم ارفضت عیناه و سالت دموعه ثم قال الله بیننا و بین من هتک سترنا و جحدنا حقنا و افشی سرنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا **شرح** الارفضاض ترشح اشک و نسبت آن بچشم مجاز است الله بیننا تا آخر شکایت از شیعه است در ترک تقیه و کمینواند بود

که حکایت از اهل کوفه باشد که آن کتابها را نوشته بوده اند الجد بفتح جیم و تشدید دال منیط القضیب از
مرتبه بزرگی و مراد اینجا ظهور دولت ائمه هدی است یعنی آیا میخواهی که تجدید کنی طریقت جمعی را که منکر شدند
آیات محکمات الله تعالی را که در آنها نهی از اختلاف و پیروی ظن است و مراد ابوبکر و عمر و عثمان و سائر
و ائمه ضلالت است که مخالفت کردند رسول او را و تابع شدند رایهای و اجتهادات خود را بی راهنمائی
از جانب الله تعالی و دعوی کردند خلافت رسول را بی برهانی از جانب الله تعالی و نه وصیتی از جانب
رسول او پناه میدهم نصیحت ترا بالله تعالی ای برادرم از اینکه واقع در روزگار امام محمد باقر می شود
چه در روزگار امامت امام جعفر صادق علیه السلام شد بعد از آن اشک و پیشتر امام محمد باقر م
و جاری شد اشکهای او و بعد از آن گفت الله تعالی قاضی است میان ما و میان جمعی که دریدند پرده
ما را بیان شرک ائمه ضلالت و جمعی که بر راه ایشان میروند باشد و منکر دانسته شدند حق ما را که اطلاع غیبت
باشد خواه در امر تعبیر و تقیه و خواه در غیر آن و فاش کردند راز ما را که دعوی امامت باشد و نسبت دادند
ما را بغیر مرتبه بزرگی ما یعنی که باعث این شدند که در سال صد و چهل هجری اظهار دولت حق نشود
چنانچه می آید در حدیث اول باب هشتاد و یکم و گفتند در ما چیزی را که نگفتیم در خود اشاره به آنست
که خیال ایشان اینست که ما با وجود افشای سر اراده خروج داریم و این باعث آزار ما میشود و حال آنکه
ما اراده آن نداریم تا وقت ظهور مهدی موعود و **اصل** عن عبید الله بن ابراهیم بن محمد الجعفری
قال اتینا خدیجة بنت عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نعزیها بابن بنتها
فوجدنا عندها موسى بن عبد الله بن الحسن فاذا هی فی ناحیة قریباً من النساء فعزیناهم
ثم اقبلنا علیه فاذا هو یقول لابنة ابی یشکر الراثیة قولی فقالت اعدد رسول الله واعدد
بعده اسد الاله وثالثاً عباسا واعدد علی الخیر واعدد جعفرا واعدد عقیلا بعده بالرواسا
فقال احسنت واطربتنی زیدینی فاندفعت تقول ومنا امام المتقین محمد وحمزة منا والمهذب
جعفر ومنا علی صهره وابن عمه وفارسه ذاک الامام المطهر فاقمنا عندها حتى کاد اللیل
ان یجیء ثم قالت خدیجة سمعت عمی محمد بن علی صلوات الله علیه یقول انما تحتاج المرأة
فی المأتم الى النوح لتسیل دمعتها ولا ینبغی لها ان تقول هجراً فاذا جاء اللیل فلا تؤذی الملائکة
بالنوح ثم خرجنا **شرح** الرؤس بضم رای بی نقطه و همزه ممدوده جمع رئیس سردار المأتم
بفتح میم و سکون همزه و فتح تای دو نقطه در بالا جائی که زنان جمع شوند در آنجا برای نوحه کنی و اصل
آن مصدر است و لهذا علامت تانیث ندارد و در آخر بمعنی معبد مستعمل شده یعنی روایت است
از عبید الله بن ابراهیم گفت آمدیم نزد خدیجه بنت عمر بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب علیهم السلام عزا پرسیدیم او را بسبب موت پسر دختر پس یافتیم

نزد او یعنی اینکہ یا فتیم و ر منزل او موسی بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب را کہ دو برادرش
محمد و ابراہیم کہ مذکور شدند در اول صحیفہ کاملہ بدعوی امامت خروج کردند و کشتہ شدند پس ناگاہ خدیجہ
در کناری بود و در او موسے نزدیک زنان پس عزا داریم انجماعت را یعنی اینکہ رفتیم نزد خدیجہ
و مرثیہ خوانی کہ از خویشان او و صاحبان ماتم بودند و عزا داریم مجموع ایشان را بعہ از ان آمدیم
نزد موسے پس ناگاہ او میگفت دختر ابو شکر را کہ مرثیہ خوان بود کہ مرثیہ بگو پس آن دختر گفت این دو
بیت را کہ مضمونش اینست بشمار رسول اللہ صلی اللہ و آلہ را و بشمار بعد از او شیر اللہ حمزہ را و سوم
عباس را و بشمار علی را کہ منسوب بہ خیر است و بشمار جعفر طیار را و بشمار عقیل را بعد از عقیل اما مان
اہل بیت را پس موسے گفت خوب مرثیہ خواندی و بذوق در آوردی مرا یاد کن برای ذوق من
مرثیہ را پس شروع کرد میگفت دو بیت را کہ مضمونش اینست و از ما است امام متقیان محمد صلی اللہ
علیہ و آلہ و حمزہ از ما است و پاکیزہ کردہ شدہ جعفر طیار و از ما است علی کہ داماد محمد است پاک از عیب
پس ایستادیم نزد دختر ابو شکر تا آنکہ نزدیک بود کہ شب در آید بعد از آن گفت خدیجہ کہ شنیدم از عموی
خود امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ و او میگفت محتاج نیست گریہ زن در ماتم بسوی نوحہ کنندہ
مگر برای اینکہ جاری کند اشک او را و سزاوار نیست نوحہ کنندہ را کہ گوید سخن بیہودہ را مراد سخن نیست
دو بیت خواندن و بطرب انداختن مردان خوب نیست پس وقتی کہ آمد شب پس آزار کنند فرشتگان را
بنوحہ یعنی کہ فرشتگان از بد بویہای آن نفرت دارند بعد از ان بیرون آمدیم اصل فغدونا
الیہا غدوۃ فتذاکرنا عندہا اختزال منزلہا من دار ابی عبد اللہ جعفر بن محمد فقال
ہذہ دار تسمی دار السرقۃ فقالت ہذا ما اصطفی مہدینا یعنی محمد بن عبد اللہ بن الحسن
تمازحہ بذلک فقال موسی بن عبد اللہ واللہ لاخبرنکم بالعجب رأیت ابی رحمہ اللہ
لما اخذ فی امر محمد بن عبد اللہ واجمع علی لقاء اصحابہ فقال لا اجد ہذا الامر یستقیم الا
ان القی ابا عبد اللہ جعفر بن محمد فانطلق وہو متکیء علی فانطلقت معہ حتی اتینا ابا عبد اللہ
علیہ السلام فلقیناہ خارجا یرید المسجد فاستوقفہ ابی وکلمہ فقال لہ ابو عبد اللہ
علیہ السلام لیس ہذا موضع ذلک نلتقی ان شاء اللہ فرجع ابی مسرورا ثم ... النمدۃ بفتح غین
با نقطہ و سکون دال بے نقطہ اول روز اختزال بخای با نقطہ و زای با نقطہ بریدہ شدن جزو چیزے
از عدد اجزاے آن چیز اشارہ است باینکہ منزل خدیجہ جزو خانہ امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ
بودہ کہ از آن جدا شدہ باین عنوان کہ کل خانہ امام علیہ السلام را محمد بن عبد اللہ بن الحسن در وقت
دعوی امامت ویران کردہ و بجہ نجشیدہ یا بعد از امام علیہ السلام بعض آنرا جدا کردہ و بخدیجہ بخشیدہ
یا بعاریت دادہ ضمیر فقال راجع بموسی است محمد بن عبد اللہ اذا بجہ زیدیہ است کہ مذہب ایشان اینست

که شرط امامت فاطمی بودن و اجتهاد و خروج بسیف است و شهرستانی در کتاب ملل و نحل ذکر کرده
که ابوحنیفه قائل بامامت او بوده و باین سبب منصور دوانیقی ابوحنیفه را حبس کرد و در حبس مرد و لبیت
بتقدیر رایته است و صفت التعجب است چه الف لام التعجب برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است
الی مبتدا است جمله لما اخذنا جعفر بن محمد خبر مبتدا است فقال جواب لما است مثل فلما نجاهم الی البر فمنهم
مقتصد فانطلق عطف بر مجموع جمله مبتدا است و خبر مشک اسم فاعل از معتل الفاء واوی بمعنی الظلام با ب
افتعال است همزه باین منقلب بیا شده و بواسطه اعلال افتاده و در بعض نسخ با همزه است یعنی پس رفتیم
رفتیم بسوی خدیجه اول روز پس گفتگو کردیم نزد خدیجه جدا شدن منزل او را از خانه امام جعفر صادق
علیه السلام پس موسی گفت بعنوان خوشطبعی که این خانه ایست که سمی بخانه دزد لیست اشاره است
بانکه شبیه است بشرف خدیجه و در آن بتصرف دزدیده شده پس خدیجه گفت این چیز لیست که در کار
کرده مهدی یا تو هست یعنی محمد بن عبد الله بن حسن را که نام خود را مهدی کرده بود بهترین جوابگیری
جواب توشطبعی میداد موسی را بان سخن پس گفت موسی بن عبد الله بخدا قسم که هر آئینه خبر میدهم
شمار البته بعجیبی که خود دیدم بیان این آنکه پدرم رحمه الله چون شروع کرد در کار محمد بن عبد الله
که او را امام کنند و عزم جزم کرد که ملاقات کنند بیاران خود که ایشان را دعوت به بیعت محمد کنند پس پدرم
گفت من یا بم که این کار استقامت بهم رساند مگر اینکه ملاقات کنم امام جعفر صادق ع را پس روانه شد و او
تکیه بر من داشت پس روانه شدیم با او تا آمدیم نزد امام علیه السلام پس ملاقات کردیم او را بر حالی که
از خانه بیرون آمده بود اراده مسجد داشت پس نگاه داشت او را پدرم و سخن گفت با او که بیعت کند
با محمد پس گفت او را امام علیه السلام نیست این جای این ملاقات میکنیم جائی دیگر با هم انشاء الله
یعنی اینکه آنجا گفتگو میکنیم در آن پس گشت پدرم خوشحال بامید اینکه او بیعت خواهد کرد اصل
ثم اقام حتى اذا كان الغد او بعده بيوم انطلقنا حتى اتيناه فدخل عليه ابي وانا معه
فابتدأ الكلام ثم قال له فيما يقول قد علمت جعلت فداك ان السن لي عليك وان في قومك
من هو اسن منك ولكن الله عز وجل قد قدم لك فضلا ليس هو لاحد من قومك وقد
جئتك معتمدا لما اعلم من برك واعلم فديتك انك اذا اجبتني لم يتخلف عني احد من اصحابك
ولم يختلف علي اثنان من قريش ولا غيرهم فقال له ابو عبد الله عليه السلام انك
تجد غيري اطوع لك مني ولا حاجة لك في فوالله انك لتعلم اني اريد البادية او اهم بها
فاثقل عنها واريد الحج فما ادركه الا بعد كد وتعب ومشقة على نفسي فاطلب غيري وسله
ذلك ولا تعلمهم انك جئتني فقال له ان الناس مادون اعناقهم اليك وان اجبتني
لم يتخلف عني احد ولك ان لا تكلف قتالا ولا مكروها قال وهجم علينا ناس فدخلوا فقطعوا

کلامنا فقال ابی جعلت فداک کما تقول فقال نلتقی ان شاء الله فقال الیس علی ما احب فقال علی ما تحب ان شاء الله من اصلاحک شرح خواعلم بصیغۂ متکلم است فدیتک بصیغۂ معلوم متکلم است بتقدیر فدیتک بنفسی است و ابهام بها مبنی بر اینست که ابهام مجد شدن و اراده کار لیست پس آن با لا شتر از اراده بهتر و میتواند بود که برای شک راوی باشد یعنی بعد از آن دو رنگ گردید با وقتی که فردا شد یا بعد از فردا یک روز روانہ شدیم تا آمدیم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پیش او داخل شد برادر پدرم و من با او بودم پس پدرم ابتدای سخن کرد بعد از آن گفت امام همه را در جملۂ آنچه میگفت که بتحقیق و النتی قرابت مشوم که سال درازیا دہر تو سنت و اینکه در خواستیان تو کسی نیست که سالدار تر از تو است اشارت باینست که محمد پسر من از تو سالدار تر است ولیکن الله عزوجل بتحقیق تقدیم کرده برای تو فضیلتی را که نیست آن برهیچیک از خویشان خود و بتحقیق آمدم نزد تو قبول کنی سخن مرا جدائی کند از هیچیک از یاران تو و مخالفت نمی کنند بر من دو کس از قریش و نه غیر قریش گفت او را امام علیه السلام بدرستی که تو مائل غیر مرا اطیع تر از من و نیست حاجت ترا در من بجد اقسم کید رستی که تو میدانی اراده میکنم صحرا را آیا بجد میشوم باراده صحرا پس سنگینی جفا و تعب و مشقت بر نفس خود بهم رسان غیر مرا و طلب کن از او آن مطلب را که داری و اعلام کن الیشانرا که آمدی نزد من پس پدرم گفت او را بدرستی که مروم کشند گانِ گردنهای خود را بسوی تو با یقینی که بهم نظر در تو دارند اگر قبول کنی سخن مرا جدائی نمی کنند از من هیچیک و برای تو شرط میکنم که تکلیف کرده نشوے جنگ را و نه چیزی را که مکروه طبع تو باشد موسی گفت بهم رسیم ان شاء الله تعالی پس پدرم گفت آیا آن رسیدن بامر نیمی نیست که من میخواهم گفت بر نیمی است که تو میخواهی ان شاء الله از اصلاح تو است

ثم انصرف حتی جاء البیت فبعث رسولا الی محمد فی جبل بجهینة یقال له الاشقر علی لیلتین من المدینة فبشره و اعلم انه قد ظفر له بوجه حاجته و ما طلب ثم عاد بعد ثلثة ایام فوقفنا بالباب و لم نکن نحجب اذا جئنا فابطأ الرسول ثم اذن لنا فدخلنا علیه فجلست فی ناحیة الحجرة و دنا ابی الیه فقبل راسه ثم قال جعلت فداک قد عدت الیک راجیا مؤملا قد انبسط رجائی و املی و رجوت الدرک لحاجتی فقال له ابو عبد الله علیه السلام یا ابن عم انی اعیذک بالله من التعرض لهذا الامر الذی امسیت فیه و انی لخائف علیک ان یکسبک شرا فجری الکلام بینهما حتی افضی الی ما لم یکن یرید شرح پس از آن برگشت تا آمد بخانۂ خود پس فرستاد پیغام آوری را بسوی محمد پسر عبد الله در کوهی در قبیلۂ جهینه گفته میشود آن کوه را اشقر بر دو شب راه از مدینه پس مژده داد او را و اعلام کرد او را که ظفر یافته برای محمد براه حاجت او و آنچه مطلب داشت که راضی شدن امام جعفر صادق علیه السلام باشد بعد از آن پدرم

برگشت بسوی امام علیه السلام بعد از سه روز پس وا داشته شدیم در در خانه و بیشتر ممنوع
نمی شدیم وقتی که می آمدیم بدر خانهٔ او پس دیر کرد پیغام آوری که برای طلب اذن و دخول رفته
بعد از آن اذن داد ما را پس داخل شدیم بر او پس نشستم در کنار خانه و نزدیک رفت پدرم بسوی
او پس بوسید سرش را بعد از آن گفت قربانت شوم تحقیق برگشتم بسوی تو امیدوار از جهت اینکه امیدوار
تحقیق بمن شد و امید و پیش نهاد من یعنی که برو تحقیق بهبود کرده امیدوار شدم در یافتن
حاجت خود را پس گفت او را امام ع ای پسر عموی من بدرستی که من نصیحت پناه میدهم ترا بالله تعالی
از ارتکاب این کار که شب کردی روز خود را در فکر آن و بدرستی که من هر آئینه ترسانم بر تو این را
که باعث شود برای تو شر پس گذشت گفتگو در میان آن دو تا آنکه کشید بسوی آنچه نمی خواست
پدرم یعنی درشتی کرد پدرم با امام علیه السلام با وجود آنکه نمی خواست که درشتی کند **اصل**
وکان من قوله بای شیء کان الحسین احق بها من الحسن فقال ابو عبد الله علیه السلام رحم الله
الحسن ورحم الله الحسین وکیف ذکرت هذا قال لان الحسین علیه السلام کان ینبغی له اذا عدل
ان یجعلها فی الاسن من ولد الحسن فقال ابو عبد الله علیه السلام ان الله تبارک وتعالی لما
ان اوحی الی محمد صلی الله علیه وآله اوحی الیه بما شاء ولم یؤامر احدا من خلقه وامر محمد صلی الله
علیه وآله علیا بما شاء ففعل ما امر به ولسنا نقول فیه الا ما قال رسول الله صلی الله علیه
وآله من تبجیله وتصدیقه فلو کان امر الحسین علیه السلام ان یصیرها فی الاسن او ینقلها
فی ولدهما یعنی الوصیة لفعل ذلک الحسین علیه السلام وما هو بالمتهم عندنا فی الذخیرة
لنفسه ولقد ولی وترک ذلک ولکنه مضی لما امر به **شرح** عدل بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب است
ماخوذ از عدول یعنی ترک امامت برفتن یا ماخوذ از عدل ضد جور است در لسان بفتح همزه و تخفیف
نون زائده است ضمیر فیه راجع بجنس است فی در فی الاسن برای سببیت است یعنی الوصیة کلام موسی است
واو در ولقد حالیه است و او فاعل لام در جملهٔ حالیه غریب است و ولی بصیغهٔ ماضی معلوم باب حسب است
ضمیر راجع بحسین است ولکنه استدراک از ما هو بالمتهم است یعنی و بود از جمله قول پدرم اینکه بچه چیز بود
حسین اولی بتصرف در امامت از حسن پس گفت امام علیه السلام رحمت کناد الله تعالی حسن را و رحمت
کناد الله تعالی حسین را و ما یعنی که ایشان با هم مخالفتی نداشتند و چون گفتی این را گفت برای اینکه حسین ع
سزاوار بود او را وقتی که از امامت و وصایت و بیاعد ولی کرد که گرداند وصیت را در سالخورده تر از اولاد
حسن پس گفت امام علیه السلام بدرستی که الله تبارک و تعالی وقتی که وحی کرد بسوی محمد صلی الله
علیه و آله وحی کرد بسوی او مصلحتی که خود خواست و مشورت نکرد با هیچکس از مخلوقین خود تا ایشان
راهنمائی کنند او را [illegible] محمد صلی الله علیه و آله از جملهٔ اولاد ابراهیم ع و امر کرد محمد صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام را با آنچه خواست الله تعالی که وصیت به حسن نماید پس کرد آنچه را که مامور شد به آن و نمی‌گفتم مادر
حسن که وصی علی بود مگر آنچه را که گفته بود رسول الله صلی الله علیه و آله از تعظیم او و قبول وصایت او با جمیعتی
از تعظیم و تصدیق او و برای بزرگی نسب او نبود بلکه برای امر الهی بود دیگر اگر مامور میشد حسین که گرداند
آن سبب سلالهٔ ذریه را منتقل سازد از اولاد حسن و حسین با اولاد دیگران میخواست امام جعفر صادق
علیه السلام بتفسیر یعنی بیان و تفسیر تقبلها و وصیت را با هل المدینه میکرد آنرا حسنین و میسیح حسنین تهمت کرده شده
نزد مادر ذخیره کردن امامت برای خود بر حالی که متولی امامت شد و بر حالی که ترک کرد آنرا او از دنیا
رفت و لیکن حسین رفت برای آنکه مامور بود به آن اصل وهو جدك وعمك فان قلت خيراً فما
اولاك به وان قلت هجراً فيغفر الله لك اطعني يا ابن عم واسمع كلامي فوالله الذي لا اله الا هو
لا آلوك نصحاً وحرصاً فكيف ولا اراك تفعل وما لامر الله من مرد فسر ابي عند ذلك فقال له
ابو عبد الله عليه السلام والله انك لتعلم انه الاحول الاكشف الاخضر المقتول بسدة
اشجع عند بطن مسيلها فقال ليس هو ذلك والله ليجازين باليوم يوماً وبالساعة ساعة
وبالسنة سنة وليقومن الثار بني ابي طالب جميعاً شرح او عبد الله بن الحسن اخبر علی الجزم در لیجازین ت
لام در لیقومن داخل مستقبل شده برای اشعار بتحقیق وقوع و الحاق آن بحال مثل وان ربك ليحكم بينهم
يوم القيمة الاكشف بفتح همزه و سکون کاف و فتح شین با نقطه کسی که موهای پیش سر او بجانب
بالا و میده باشد و بشکل دایره علیحده نمودار باشد و آنرا شوم میدانند و کسی که در معرکه جا خالی کند و گریزد
در سوا شود و همه اینجا مناسب است الاخضر سبز چشم السدة بفتح و ضم سین بی نقطه و تشدید دال بی نقطه و تای
وحدت بندی که از سنگ و مانند آن ساخته میشود که مانع سیلاب شود و مانند آن اشجع بفتح همزه و سکون
شین با نقطه و فتح جیم و عین بی نقطه پدر قبیله است و مراد اینجا بیابان رود خانه است المسیل بفتح
میم و سکون سین بی نقطه و مکسور یای دو نقطه در پایین رود خانه که سیلاب آب بارانی آنجا رود
ضمیر مسیلها راجع بسده است الثار بفتح ثای سه نقطه و سکون همزه و رای بی نقطه خون خواهی
یعنی و حسین از جانب مادر جد تو است و از جانب پدر عموی تو است پس اگر گفتی در حق او سخن خیر
پس چه سزاوار تو به آن سخن خیر و اگر گفتی در حق او هجره ذا الیبس آمرزد او الله تعالی برای تو اطاعت
من کن ای پسر عموی من و بشنو سخن مرا الین قسم بالله که نیست مستحق عبادتی مگر او که تقصیر نمیکنم در نصیحت
و حرص را بر اصلاح تو پس چون کنم و حال آنکه نمی بینم ترا که کنی آنرا که امر میکنم در نصیحت گویم و نیست قضای الهی را
هیچ بر گردانیدن پس خوشحال شد پدرم نزد آن سخن چون به اهم همواره می ذالفا را اختلاف گرد گفت
او نزد امام علیه السلام و بخدا قسم که بدرستی که میخوانی و البته که پسر تو است آنکه رسول الله علیه السلام
گفتند که چشم سبز است سوم است سبز چشم است کشته شده در سده قبیله اشجع است نزد میان رود خانه

آن بند پس گفت پدرم نیست پسر آن شخص که رسول علیه السلام گفته بخدا قسم که هر آینه جزا خواهی داد
نی المائنه را بمقابل هر روز که ظلم کرده اند روزی و بهر ساعت ساعتی و بهر سال سالی و هر آینه ایستاده میکنند
البته بخواهی نخواهی اولاد ابو طالب که کشته شده اند در کربلا و مانند ایشان آن اصل فقال له ابو عبد الله ع
یغفر الله لك ما اخوفنی ان یکون هذا البیت یلحق وما احینا فتک نفسک فی الخلاء فسلا لا
لا والله لا یملك اکثر من حیطان المدینة ولا یبلغ عمله الطائف اذا اجفل یعنی انا اجهد نفسه
وما للامر من بد ان یقع فاتق الله وارحم نفسک وبنی ابیک فوالله انی لاراه اشأم سخلة
اخرجتها اصلاب الرجال الی ارحام النساء والله انه المقتول بسدة اشجع بین دورها والله
لکانی به صریعا مسلوبا بزته بین رجلیه لبنة ... این بیت از جمله بیت مصراع اولش اینست سیدتی
لبقائکم یا جریر فانما اعجبنا عبارت از عبد الله بن الطائف بلا تحقیق که مشهور بحجاز شده و ظاهر
اینست که مراد اینجا کوه احد باشد چنانچه صاحب کتاب خلاصة الوفا گفته و قال ابن زبالة سیل قناة اذا اتت بأتی
من الطائف وهو واحد و میتواند بود که مراد دو ریعه باشد که احاطه بمدینه کرده والاجفال بجیم و فاء سا
مبالغه و جد شدن در کاری یعنی اذا اجهد نفسه کلام موسی است الجحلة بفتح جیم و سکون حای بی نقطه و فتح لام
و حای بی نقطه و تای وحدت بچه کبک استعاره اینجا باعتبار اینست که کبک مشهور است بمشئوم بودن و دورها
بفتح دال است و ضمیر راجع بسده است بمعنی جائیکه سده آنجا دور زده در سنت سیبست چه بعضی مردم سده
را است میباشد و بعضی دیگر کج میباشد و بزته مرفوع بدل اشتمال است از ضمیر مسلوبا یا نائب فاعل مسلوبا است
یا مبتدا است و مسلوبا خبر است بنصب مسلوبا مانند نصب فاه در کلمه فاه الحاق است یعنی پس گفت او را امام علیه السلام
تعز زاد الله تعالی برای تو این قسم دروغ ها که میخوردی چه تر ساختم که دریابد مضمون این بیت یار ما را
که زجر کن معیشت خود را تا برابر گرگ نمرده ای جبر ... نیست که بار ... لعنت ترا تو در خلوت
گمراهی را بخیال اینکه مثل هر گرگ غالب نمیشود نه بخدا قسم که مالک نمی شود محمد پسر تو بیشتر از دیوارهای
مدینه را و نمی رسد حکومت او بکوه احد باید در شهر مدینه اگر صاحب مبالغه شود میخواست این را که اگر
بکمال تعب اندازد و نیست قضای الهی را هیچ چاره از وقوع پس از خدا بترس و رحم کن خود را
و پسران پدرت را مراد برادران عبد الله و اولاد ایشانست که مذکور میشود در این حدیث چه بخدا قسم
که من می بینم پسر ترا شوم تر بچه کبکی که بیرون آورده آنرا پشتهای مردان بسوی زهدانهای زنان
اشارت است به بی اعتنائی که نسبت بامام علیه السلام کرد دیگر گرفتار شدن و کشته شدن مردم بسیار
بسبب او چنانچه مذکور میشود در این حدیث و بیقای مذهب ضلالت زیدیه بسبب او و بخدا قسم که بدرستیکه
او است آن کشته شده در بند اشجع میان جائی که بند آنجا دور زده بخدا قسم که هر آینه گویا که من می بینم
او افتاده و تماشا میکنم بهر حالیکه او افتاده است ربوده شده است لباس او میان دو پای

او خشتی است نا معمور شده او تمام اید اصل ولا ینفع هذا الغلام ما یسمع قال موسی بن عبد الله یعنی
ولیخرجن معه بنوهاشم فیقتل صاحبهم ثم یمضی فیخرج معه رایة اخری فیقتل کبشها ویتفرق
جیشها فان اطاعنی فلیطلب الامان عند ذلک من بنی العباس حتی یأتیه الله بالفرج
ولقد علمت بان هذا الامر لا یتم وانک لتعلم ونعلم ان ابنک الاحول الاخضر الاکشف المقتول
بسدة اشجع بین دوریها عند بطن مسیلها شرح وفائده نمی رساند این پسر را انچه میشنود
از من گفت موسی بن عبد الله که مراد امتحوا است باین اشارت و هر آئینه بیرون نخواهد آمد البته یا محمد
بن عبد الله پس شکسته و گریزان میشود این پسر و کشته میشود یار او مراد محمد است بعد از ان بیرون
پس بیرون می آید با او علمی دیگر پس کشته می شود سردار آن علم مراد ابراهیم بن عبد الله برادر محمد
مذکور است چنانچه مذکور میشود در این حدیث و متفرق می شود لشکر آن علم پس اگر این پسر اطاعت
من کند پس باید که طلب امان کند نزد آن از اولاد عباس تا دهد او را الله تعالی فرج از این بلا یعنی
مراد طلب امان از مهدی عباسی است که خلیفه شد بعد از منصور دوانیقی و لهذا اسم خلیفه آخر را
نگفت و هر آئینه بتحقیق دانستم خوب که این کار درست نمی شود و بدرستی که هر آئینه خواهی دانست
این را که این کار درست نمی شود و تو خواهی دانست که پسر تو احول است آن کج چشم سبز چشم شوم کشته شده
در بند قبیلهٔ اشجع میان دو آن بند نزد میان رود خانه آن بند اصل فقام ابی وهو یقول بل یغنی الله
عنک ولتعودن او لیقی الله بک وبغیرک وما اردت بهذا الا امتناع غیرک وان تکون
ذریعتهم الی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام الله یعلم ما ارید الا نصحک ورشدک
وما علی الا الجهد فقام ابی یجر ثوبه مغضبا فلحقه ابو عبد الله علیه السلام فقال له اخبرک
انی سمعت عمک وهو خالک یذکر انک وبنی ابیک ستقتلون فان اطعتنی ورأیت ان تدفع
بالتی هی احسن فافعل و والله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
الکبیر المتعال علی خلقه لوددت انی فدیتک بولدی وباحبهم الی وباحب اهل بیتی الی وما
یعدلک عندی شیء فلا تری انی غششتک فخرج ابی من عنده مغضبا آسفا شرح
پس برخاست پدرم و او میگفت بلکه بی نیاز میکند ما را الله تعالی از تو و غیر تو و هر آئینه بر میگردی
البته بسوی ما باختیار خود یا می آورد الله تعالی ترا و غیر ترا و نخواستم اراده نکردی باین امتناع
از مدد ما مگر امتناع غیر ترا و اینکه باشد امتناع تو و سیلهٔ ایشان بسوی این امتناع پس گفت
امام علیه السلام الله تعالی میداند که اراده نکردم مگر نصیحت ترا و راستی ترا و نیست بر من مگر جهد بقدر
طاعت پس برخاست پدرم میکشید ردای خود را غضبناک پس رسید او را امام علیه السلام
پس گفت او را خبر میدهم ترا که من شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که عموی تو است از جانب پدر تو

مذکور میکرد که تو و برادران تو خواهید کشته شد پس اگر طاعت من کنی و صلاح در این مبینی که دفع
کنی این بلا را بحیلتی که آن بهتر است که صبر و عدم خروج باشد پس یمین آنرا و قسم بخدائی که نیست مستحق
عبادتی مگر او دانائی پنهان و آشکار است تدبیر کننده کل مخلوقات است رحم کننده مومنان است بزرگست
بغایت بلند مرتبه است بر مخلوقین خود که هر آئینه دوست داشتم که فدا کنم ترا بفرزندان خود برادر بعض
فرزندان است بقرینه اینکه گفته و محبوب تر ایشان بسوی من اسمعیل است چنانچه مذکور شد در حدیث
چهاردهم باب سیزدهم و بکنم محبوب تر خانواده خود تا ان تو از این گمراهی بر گردی و برابری نمیکند ترا
نزد من چیزی پس قرار نمی دهی یا بمعنی که قرار مده که من خلاف خالص سخن گفته باشم ترا پس بیرون
آمد پدرم از نزد او غضبناک آزرده اصل قال فما اقمنا بعد ذلك الا قليلا عشرين ليلة او نحوها
حتى قدمت رسل ابي جعفر فاخذ وا ابي وعمومتي سليمان بن حسن وحسن بن حسن وابراهيم
بن حسن وداود بن حسن وعلي بن حسن وسليمان بن داود بن حسن وعلي بن ابراهيم بن حسن
وحسن بن جعفر بن حسن وطباطبا ابراهيم بن اسمعيل بن حسن وعبد الله بن داود قال
فصفدوا في الحديد ثم حملوا في محامل اعراء لا وطاء فيها ووقفوا بالمصلى لكي يشتمهم الناس
قال فكف الناس عنهم ورقوا لهم للحال التي هم فيها ثم انطلقوا بهم حتى وقفوا عند باب
مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله شرح صفدوا بصاد بے نقطہ بصیغہ مجہول یا باب
ضرب یا باب تفعیل است اعراء بفتح همزه و سکون عین منقوطه و رای بے نقطه و مد جمع اعراء بفتح
عین و تخفیف راء و مد مکانی که بی پوشش از آفتاب است یا جمع عری بضم عین و سکون راء اسبان بی
زین و اینجا استعاره شده برای کجاوهائی بی کجاوه پوش و بر هر تقدیر صفت محامل است لوطاء
بکسر و فتح واو زیر انداز قفوا هر دو جا بصیغه مجهول باب تفعیل یا باب ضرب است انطلقوا بصیغه
معلوم است و با برای تعدیه است یعنی موسی گفت پس درنگ نکردیم بعد از آن کم مگر بیست شب
یا مانند آن تا آنکه آمدند پیغام آوران منصور دوانیقی بسوی حاکم مدینه پس گرفتند پدرم را و عمویان
مرا سلیمان و حسن و ابراهیم و داود و علی و گرفتند عموزادگان مرا سلیمان و علی و حسن و طباطبا و عبد الله
موسی گفت پس محکم کرده شدند در زنجیر آهن و بعد از آن بار کرده شدند در کجاوهائی برهنه
که زیر انداز نبود در آنها و واداشته شدند در مصلی که موضعیست معروف در مدینه تا شماتت کنند
ایشان را مردم موسی گفت پس نگاه داشتند خود را مردم از ایشان تا واداشته شدند نزد در مسجد
رسول الله صلی الله علیه و آله اصل قال عبد الله بن ابراهيم الجعفري فحدثتنا خديجة بنت
عمر بن علي انهم لما وقفوا عند باب المسجد الباب الذي يقال له باب جبرئيل اطلع عليهم ابو عبد الله
عليه السلام وعامة ردائه مطروح بالارض ثم اطلع من باب المسجد فقال لعنكم الله يا معاشر

رسول الله صلی الله علیه وآله ولا يا يغنمونه اما والله ارکبت
الانصار قلنا اما على هذا عاهدتم رسول الله صلى الله علیه وآله ولا یا ایعتموه اما والله ان کنت
حريصا ولكني غلبت وليس للقضاء مدفع ثم قام واخذ احدى نعليه فادخلها رجله والاخرى
في يده وعامتر ردائه يجره في الارض ثم دخل بيته فحم عشرين ليلة لم نزل يبكي فيها الليل والنهار
حتى خفنا عليه فهذا حديث خديجة **شرح** چون درمیان کلام موسی خدیجه سخنی گفته
آنرا جعفری نقل کرده تا باز بر سر سخن موسی رود اطلاع هر دو جا بکسر همزه وتشدید طاء بصیغه
معلوم باب افتعال است الاطلاع بتشدید طاء برآمدن و تعدیه آن بعلی برای تضمن معنی ظهور است
تذکیر منکر وح باعتبار اینست که عامه بمعنی اکثر است یا باعتبار مضاف الیه است تذکیر ضمیر یجره باعتبار
کداو در وعامته بمعنی مع است وضمیر یجره راجع است بردا و جمله استیناف بیانی است یعنی گفت راوی
این حدیث عبد الله بن ابراهیم جعفری پس حکایت کرد ما را در اثنای سخن خدیجه بنت عمر بن علی که بعد از آن
او رفته بودیم که چون ایشان وا داشته اند نزد در مسجد آن در که گفته میشود آنرا باب جبرئیل آمد
وظاهر شد بر ایشان امام جعفر صادق علیه السلام واکثر ردای او افتاده بود بر زمین بعد از آن آمد
از مسجد بدرون مسجد پس گفت اهل مسجد را لعنت کناد شما را الله تعالی ای طوائف اهل مدینه سه بار
این را گفت نه بر این بیان کرده بودید رسول الله صلی الله علیه وآله را ونه بر این بیعت کرده بودید
ادراشارت باینست که این همه از فسادهای شما است که عهد وبیعت رسول را شکستید وتابع ائمه ضلالت
شدید و بعد از رسول کار باینجا کشید چه اگر دمی حق متمکن میشد اینها نمیشد آگاه باشید بخدا قسم که بدرستی که
من حریص بودم لیکن مغلوب شدم ونیست قضای الهی را دفعی مراد اینست که حریص در اصلاح ونصیحت
عبد الله ویاران او داشتیم چون میدانستم که از شما بدمی آید وسخن نشنیدید یا مراد اینست که حریص
داشتم که حق را بجای خود قرار دهم لیکن دانستم که از شما بدمی آید بعد از آن برخاست از مسجد وگرفت
یکی از نعلین خود را پس در پای خود کرد آنرا ودیگری در دست او بود واکثر ردای او میکشید پای آنرا
در زمین بعد از آن داخل خانه شد پس تب کرد بیست شب همیشه گریه میکرد در آن بیماری در شب وروز
تا آنکه ترسیدیم بر او که مبادا فوت شود پس این است نقل خدیجه در میان سخنها **اصل** قال الجعفری
وحدثنا موسى بن عبد الله بن الحسن انه لما طلع بالقوم في المحامل قام ابو عبد الله عليه السلام
من المسجد ثم اهوى الى المحمل الذي فيه عبد الله بن الحسن يريد كلامه فمنع اشد المنع واهوى
اليه الحرسي فدفعه وقال تنح عن هذا فان الله سيكفيك ويكفي غيرك ثم دخل بهم الزقاق
ورجع ابو عبد الله عليه السلام الى منزله فلم يبلغ بهم البقيع حتى ابتلى الحرسي بلاء شديد
رمحته ناقته فدقت وركه فمات فيها ومضى بالقوم **شرح** طلع بصیغه مجهول باب نصر ومنع
است الطلوع بیرون آمدن باء برای تعدیه است اهوی بصیغه معلوم باب افعال است الاهواء حرکت کردن

بجانبي الحرسي بفتح حاى بے نقطه و فتح راى بى نقطه و سين بے نقطه منسوب بحرس جمع حارس بانسبا آن پادشاه چون لفظ حرس جارى مجراے علم آن جماعت شده منسوب بلفظ جمع شده چه قاعده منسوب النسبت که در جمع بمفرد شود و در اينجا نشود حارس يسكنفيك مهموز اللام از باب افعال السث الاكفا كج كردن ظرف چنانچه نزديك سرنگون كردن شود و سرنگون كردن ظرف بنا بر اول عبارت از گرفتار كردن است و بنا بر دوم عبارت از كشتن است و غل بصيغه مجهول از باب نصر است و با براى التعديه است مبلغ بصيغه مجهول باب نصر است و با براى التعديه است ريخته براى بى نقطه و حاى بى نقطه انتهى غائمباز باب منع است الورك بفتح واو و فتح راى بى نقطه استخوان بالاى ران و بفتح واو و كسر و سكون راء و بكسر واو و سكون را بالاے ران منفى بصيغه مجهول باب ضرب است و با براى تعديه است يعنى گفت عبد الله جعفرى از نقل محمد خديجه حكايت كرد از موسى بن عبد الله بن الحسن كه شان اينست كه وقتى كه بيرون شدند از فضاے در مسجد آن جماعت مذكوره در نجاوه بابر خاست امام جعفر صادق عليه السلام از مسجد بعد از آن حركت كرد بسوے نجاوه كه در آن بود عبد الله بن حسن ميخواست كه با او سخنى گويد پس ممنوع شد سخت ترين منع و حركت كرد بسوے او پاسبان پس تته داد او را و گفت دور شو از آنچه بدبختى كه الله تعالى زود ترا گرفتار ميكند و گرفتار ميكند غير ترا از مخالفان خليفه بعد از آن داخل كرده شدند در كوچه كه راه بقيع است و برگشت امام جعفر صادق عليه السلام بسوى منزل خود پس رسانيده نشدند به بقيع تا آنكه مبتلى شدند پاسبانان بلاى سختى را بنيان اين آنكه لگد زده و برده شدند مر آنجماعت بجانب بغداد وصل

فالبثنا بعد ذلك حينا ثم اتى محمد بن عبد الله بن حسن فاخبره ان اباه وعمومته قتلوا قتلهم ابو جعفر الا الحسن بن جعفر وطباطبا وعلي بن ابراهيم وسليمان بن داؤد وداؤد بن حسن وعبد الله بن داؤد قال فظهر محمد بن عبد الله عند ذلك ودعا الناس لبيعته قال فكنت ثالث ثلثة بايعوه واستوثق الناس لبيعته ولم يختلف عليه قرشي ولا انصاري ولا عربي قال وشاور عيسى بن زيد وكان من ثقاته وكان على شرطه فشاوره في البيعة الى وجوه قومه فقال له عيسى بن زيد ان دعوتهم دعاء يسيرا لم يجيبوك او تغلظ عليهم فخلني واياهم فقال له محمد امض الى من اردت منهم شيء پس درنگ كرديم بعد از آن مدتى بعد از آن آمد از شغر محمد بن عبد الله بن الحسين پس خبر با او رسيد از بغداد كه پدرش و عموهايش و عمزادگان او كه مذكور شدند كشته شدند كشت ايشان را منصور دوانيقى مگر يك عمو و پنج عموزادگان موسى گفت پس ظاهر شد محمد بن عبد الله نزد آن خبر رسيدن و خواند مردم را براى بيعت با او موسى گفت پس بودم سوم سه كس كه بيعت كردند با او پيش از ديگران و مجتمع شدند مردم براى بيعت او و اختلاف نكرد بر او هيچيك از قريش كه مدنى بود و نه هيچيك از اهل مدينه مثل ابو حنيفه كه بسبب اين در زندان

منصور دوانیقی برد و قتل مالک بن انس که بسبب این عیسی بن موسی او را نزد موسی گفت و مشورت
کرد در کار خود محمد بن عبد الله با عیسی بن زید بن علی بن الحسین و بود عیسی از جملهٔ اعتماد این محمد و بود
مسلط بر بیاقچیان لشکر او و باین روش که مشورت کرد با او در کیفیت فرستادن و اسپان بسوی
مشوران خویشان خود برای بیعت پس گفت او را عیسی بن زید که اگر خوانی ایشان را بیعت بخوانید که
هموار باشند قبول نمیکنند سخن ترا یا اگر سخت گیری میکنی بر ایشان پس و اگذار مرا با ایشان که بر در بیگ
خواهم کنم پس گفت او را محمد روان ساز حکم خود را بسوی هر که خواستی از ایشان **اصل** فقال
ابعث الی رئیسهم وکبیرهم یعنی ابا عبد الله جعفر بن محمد فانک اذا اتلطت علیه علموا جمیعا
انک ستمرهم علی الطریق التی امررت علیها ابا عبد الله علیه السلام فوالله ما لبثنا ان اتی
بابی عبد الله علیه السلام حتی وقف بین یدیه فقال له عیسی بن زید اسلم تسلم فقال له ابو عبد الله علیه السلام
احدثت نبوة بعد محمد صلی الله علیه وآله فقال له محمد لا ولکن بایع تأمن علی نفسک ومالک وولدک
ولا تکلفن حربا فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما فی حرب ولا قتال ولکن تقدمت الی ابیک
وحذرته الذی حاق به ولکن لا ینفع حذر من قدر **شرح** الفتال الفتح فاقدمت الحذر
بفتح حای بی‌نقط و فتح ذال با نقط احتیاط و ترسانیدن و مراد اینجا معنی دوم است یعنی پس عیسی گفت
بفرست بسوی سردار ایشان و بزرگ ایشان یعنی خواست امام جعفر صادق علیه السلام را چه بدرستیکه
تو وقتی که درشتی کردی بر او میدانند ایشان همه که تو خواهی گذرانید ایشان را بر راهی که گذرانیدی
بر آن ابو عبد الله را موسی گفت بخدا قسم که درنگ نکردیم یا ماندیم او را ورده شد ابو عبد الله تا اینکه ایستاد
پیش او پس گفت او را عیسی بن زید مسلمان شو تا سلامت مانی پس گفت او را ابو عبد الله آیا حادث شده نبوی
بعد از محمد صلی الله علیه وآله که امر باسلام تازه میکنی پس گفت او را محمد نه ولیکن مرلو الیست که بیعت کن
تا ایمن مانی در جانت و در مالت و در اولادت و تکلیف کرده نمیشوی البته جنگ را پس گفت او را ابو عبد الله
علیه السلام نیست در من جنگ و نه قوت و هر آئینه بتحقیق سفارش پیشگی کردم بسوی پدرت و ترسانیدم
او را از آن بلائی که فرود آمد با و لیکن فائده نمی‌دهد ترسانیدن از قضاء و قدر الهی یا نمیتواند دفع آن نمیشود
اصل یا ابن اخی علیک بالشباب ودع عنک الشیوخ فقال له محمد ما اقرب ما بینی وبینک
فی السن فقال له ابو عبد الله علیه السلام انی لم اعازک ولم اجئ لاتقدم علیک فی الذی انت فیه
فقال له محمد لا والله لا بد من ان تبایع فقال له ابو عبد الله علیه السلام ما فی یا ابن اخی طلب
ولا حرب وانی لا رید الخروج الی البادیة فیصد فی ذلک ویثقل علی حتی تکلمنی فی ذلک الاهل
غیر مرة وما یمنعنی منه الا الضعف والله والرحم ان تدبر عنا ونشقی بک **شرح** علیک
بالشباب اسم فعل است بمعنی الزم الشباب بفتح شین با نقط و بای یک نقطه و الف و بای یک نقطه جمع شاب جوانان

لم اغارک بتشدید زاء یا لفظ مفتوحه ومکسوره بصیغهٔ مضارع متکلم وحده از باب مفاعله است
و در بعض نسخ لعین بجای لفظ است المغازة اظهار غلبه دو کس بر یک دیگر در قوت و در بعض نسخ
بلغین یا لفظ است المغازه نزاع و پیشی گرفتن هر کسی در گفتگو و همه اینجا مناسب است
فیننه نے لغاد یا لفظ از باب نصر است الله منصوب بفعل محذوف بجهت تقدیر اذکرک الله
واین در مقام قسم دادن برای منع کسے از چیزے می باشد والرحم عطف بر الله است ان تدبر
بتقدیر عن ان تدبر است وظرف متعلق بمنع است که مفهوم از قسم است یعنی اے پسر برادر من
چه اشنو یا تمغنی که طلب کن جوانان را و واگذار از خود پیر آنرا که آن پیران بکاری نمی آیند چون سخن
محمد بیشتر از امام علیه السلام بود این کلام را حمل بر اظهار ضعف محمد و قوت خود کرد با وجود آنکه
در لفظ یا ابن اخی اشعار بخلاف آن هست پس گفت او را محمد چه نزدیک است تفاوت میان من
و میان تو در سن یا تمغنی که تو جوان تر از من بسیار نیستی که از تو کار آید و از من نیاید پس گفت
او را ابو عبدالله علیه السلام بدرستی که من اظهار عزیز تر و قوی تر بودن خود بر تو نکردم
و نیامده ام تا بخواهم بر تو مشوم در این حکومتی که تو الحال در آنی پس گفت او را نه بخدا قسم که نیست
چاره تر از اینکه بیعت کنی پس گفت او را ابو عبدالله علیه السلام نیست در من اینکه از پی دشمن
روم و نه اینکه از دشمن گریز کنم یا تمغنی که قوت هیچکدام ندارم و بدرستی که من هر آئینه اراده
میکنم بیرون رفتن بصحرا را برای نسق زراعت و معاش پس مخالف طبع من میشود و آن
بیرون رفتن و سنگین میشود بر من تا آنکه گفتگو میکنند با من در آن باب اهل و عیال با کرچه نسق
معاش نمیکنی و دافع نمیشود مرا از آن بیرون رفتن بصحرا مگر ضعف بدن و بسیار دست تو می آوزم الله قوم را
و خویشی را برای منع تو از اینکه رو گردان میشوی از ما و آزار کشیم بسبب تو مراد منی است از
ابی او بما که واقع شد و مذکور میشود و در این حدیث یا اشارت با نیست که البته لشکر کشی کن و بجای
منشین که از لشکر منصور و دوانیقی شکسته میشوی و ما از کشته شدن تو دلگیر میشویم اصل
فقال له یا ابا عبد الله قد والله مات ابو الدوانیق اباجعفر فقال له ابو عبد الله علیه السلام
وما یصنع بی وقد مات قال ارید الجمال بک قال ما الی ما تریدنه سبیل لا والله ما مات
ابو الدوانیق الا ان یکون مات موت النوم قال والله لتبایعنی طائعا او مکرها ولا تحمد
فی بیعتک فابی علیه اباء شدیدا فامر به الی الحبس فقال له عیسی بن زید اما ان طرحناه
فی السجن وقد خرب السجن ولیس علیه السلام غلق خفنا ان یهرب منه فضحک ابو عبد الله
علیه السلام ثم قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم او تراک تسجننی قال نعم والذی
اکرم محمدا صلی الله علیه وآله بالنبوة لاسجننک ولاشددن علیک فقال عیسی احبسوه فی المخبأ

صافی شرح اصول کافی

لیبین بالقطع و فتح لام آنچه بان دور مستحکم البته میشود و یعنی پس محمد گفت اورا ابو عبد الله بتحقیق بخدا قسم
ابیم دو دانیقی مراد دش منصور بود پس گفت ابو عبد الله علیه السلام و چه کار داری با من و حال آنکه
بتحقیق او مرده گفت میخواهم که زینت یابی بو بخود تو گفت نیست بسوی آنچه اراده داری راه
بخدا قسم که تو مرده دوانیقی مگر آنکه مرده باشد مردن خواب محمد گفت بخدا قسم که هر آئینه بیعت میکنی
با من باختیار یا بی اختیار و در صورت بی اختیار نشاء گفت نمیشوی در بیعت پس ابو عبد الله
علیه السلام امتناع کرد بر محمد امتناع سخت پس محمد امر کرد با بو عبد الله بسوی زندان و حال آنکه خراب شده
زندان و نیست امروز بر آن در بندی و میترسم که بگریزد از آن پس خنده کرد ابو عبد الله هم
از سخن عیسی بعد از آن از روی تعجب گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آیا تیز اگر خود می بینی
ای محمد که بزندان کنی مرا محمد گفت آری بخدا قسم آنکه گرامی کرده محمد را صلی الله علیه و آله بنبوت
که هر آئینه بزندان میکنم البته ترا و هر آئینه سختگیری میکنم البته بر تو اصل فقال له عيسى بن زيد
احبسوه في المخبا وذاك دار ربطة اليوم فقال ابو عبد الله عليه السلام اما والله انی
سأقول ثم اصدق فقال له عيسى بن زيد لو تكلمت لكسرت فمك فقال له ابو عبد الله
عليه السلام اما والله يا اكشف يا ازرق لكاني بك تطلب لنفسك جحرا تدخل فيه وما انت
في المذكورين عند اللقاء واني لاظنك اذا صفق خلفك طرت مثل الهيق النافر شرح
المخبا بفتح میم و سکون خای با نقطه و فتح بای یک نقطه و همزه جائیکه چیزی یا دیگران پنهان کنند مثل سیاه
چال الربطه بفتح رای بی نقطه و کسر بای یک نقطه و طای بی نقطه خانه مستحکم صفق بصیغه
مجهول باب نصر است و نائب فاعل مصدر است الصفق و بعمه بر دست زدن و مانند آن
از زدن که آوازی داشته باشد الهیق بفتح ها و سکون یای دو نقطه در پائین و قاف شتر مرغ تیز
تشبیه باعتبار اینست که زود تر از زاده شکار میشود یعنی پس گفت عیسی بن زید حبس کنید
اورا در مخبا و آن خانه با استحکامی است امروز پس گفت ابو عبد الله علیه السلام بعیسی را آگاه باش
بخدا قسم که البته میگویم سخنی بعد از آن تصدیق کرده میشوم با این معنی که چون بعمل آید خواهید دانست
که راست گفته ام پس گفت او را عیسی بن زید اگر سخن میگوئی هر آئینه میشکنم دهنت را پس گفت
عیسی را ابو عبد الله علیه السلام آگاه باش بخدا قسم ای شوم ای کبود چشم هر آئینه گویا که من
بسر تو ایستاده ام تماشا میکنم که میطلبی برای خود سوراخی را که داخل شوی دران و نیستی
تو در جمعی که یاد ایشان کرده میشود نزد ملاقات دو لشکر با هم با این معنی که شجاعت نداری
دران روز و بکار کسی نمی آئی تا یاد تو کنند و بدرستی که هر آئینه گمان دارم ترا که اگر دست بر دست
زده شود تو پرواز کنی مثل شتر مرغ تیز گریزان اصل فمضى عليه محمد بانتهار لحبسه واشتد عليه

واغلظ علیه فقال له ابو عبد الله علیه السلام اما والله لکانی بک خارجا من سدة اشجع
الی بطن الوادی وقد حمل علیک فارس معلم فی یده طرادة نصفها ابیض ونصفها اسود علی
فرس کمیت اقرح فطعنک فلم یصنع فیک شیئا وضربت خیشوم فرسه فطرحته وحمل
علیک آخر خارج من زقاق آل ابی عمار الدئلیین علیه غدیرتان مضفورتان وقد خرجتا من تحت
بیضته کثیر شعر الشاربین فهو والله صاحبک فلا رحم الله رمته فقال له محمد یا ابا عبد الله
حسبت فاخطات وقام الیه السراقی بن سلخ الحوت فدفع فی ظهره حتی ادخل البیت واصطفی
ما کان له من مال وما کان لقومه ممن لم یخرج مع محمد شرح نفر بفتح نون وتشدید
فای مفتوحه و رای بینقط بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است التنفیر کسی را برو دیگری رمانیدن
و متنفر کردن یا انتهار بیا و حرف جر و مفعول باب افتعال است الانتهار زجر نمودن و رای بینقط
نصیب کردن حکایت برای بیان لغت است المعلم بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب تفعیل است
الاعلام علامت جنگ بر اسب خود یا بر خود گذاشتن والتعلیم علامت جنگ بر خود گذاشتن الطرادة
بکسر طای بی نقطه و برای بی نقطه و الف و دال بی نقطه و تای وحدت یک نیزه کوچک
الکمیت بضم کاف و فتح میم و سکون یای دو نقطه در پایین و تای دو نقطه در بالا الاقرح
بفتح همزه و سکون قاف و فتح رای بینقط و حای بینقط اسبی که در پیشانی آن سفیدی کوچکی باشد
والدئلیین بکسر دال بی نقطه و فتح همزه منسوبان به دئل بن بکر قبیله الغدیرة بفتح غین بانقطه
و کسر دال بینقط و سکون یای دو نقطه در پایین و رای بینقط گیسو المضفورة بضاد بانقطه و فا و رای
بینقط گیسوی بافته شده الرمة بکسر رای بینقط و تشدید میم استخوان آدمی که پوسیده باشد حسبت
بصیغه ماضی مخاطب باب نصر است السراقی بضم سین بینقط و تخفیف رای بینقط و الف و قاف
و یای مشدد دو نقطه منسوب بسراقه است و اینجا علم است سلخ بفتح سین بینقط و سکون لام و خای بانقطه
سلخ الحوت بمعنی پوست ماهی است و اینجا لقب است یعنی پس دوانید و غالب گردید بر او محمد
کسی را بعنوان غضب که حبس کن او را و سخت گیر بر او و ناهمواری کن بر او پس گفت محمد را
ابو عبد الله آگاه باش بخدا قسم که هر آینه گویا که من بسر توام بر حالی که بیرون آئی از سده قبیله اشجع
بسوی میان رودخانه تحقیق حمله کرده باشد و در دست او نیزه کوچکی باشد که نصف آن سفید
و نصف آن سیاه باشد بر اسبی کهر ستاره پیشانی پس نیزه زند ترا به نیزه و پس اثر نکند در تو اصلا و تو زنی
دماغ اسپ او را پس اندازی آنرا و حمله کند بر تو مرد دیگر که بیرون آید از کوچه آل ابی عمار که
دئلیان اند بر آن دو مرد گیسوی بافته باشد که تحقیق بیرون آمده باشد از زیر خود و موی بسیار
دو سبیل باشد پس او بخدا قسم که یار تو است یعنی که ترا میکشد پس رحمت نکناد الله تعالی استخوان پوسیده

اورا در گور ببی آید در این حدیث که آن مرد حمید بن قحطبه است این نفرین برای آن است که او کمال
سعی کرده در دولت زنادقه که بنی العباس اند و میتواند بود که از قبیل نفرین نباشد بلکه برای تحسین
شجاعت و دلاوری او باشد چنانچه در این مقام فقاتله الله میگویند پس گفت ابو عبد الله علیه السلام را
همراهی ابو عبد الله علیه السلام م حساب کردی بر استنباط آنچه گفتی از قرآن و مانند آن پس خطا کردی
در حساب و برخاست بسوی ابو عبد الله علیه السلام سراقی بن سلخ الحوت پس زد و پشت
او را داخل کرده شد در زندان و دیوانی کرده شد آنچه بود ابو عبد الله علیه السلام را از مال
و هرچه بود خویشان او را از جمعی که خروج نکرده بودند با محمد اصل قال فطلع باسمعيل بن عبد الله
بن جعفر بن أبي طالب وهو شيخ كبير ضعيف قد ذهبت احدى عينيه وذهبت رجلاه وهو
يحمل حملا فدعاه الى البيعة فقال له يا ابن اخي اني شيخ كبير ضعيف وانا الى برك وعونك احوج
فقال له لا بد من ان تبايع فقال له واي شيء تنتفع ببيعتي والله اني لاضيق عليك مكان اسم
رجل ان كتبته قال لا بد لك ان تفعل واغلظ له في القول فقال له اسماعيل ادع لي جعفر بن
محمد فلعلنا نبايع جميعا قال فدعا جعفرا عليه السلام فقال له اسماعيل جعلت فداك ان رأيت
ان تبين له فافعل لعل الله يكفه عنا قال قد اجمعت الا اكلمه فلير في رأيه شرح
بسوی گفت پس آورده شد اسمعیل و او پیر بزرگ سال ضعیف بود بتحقیق رفته بود نور یکی از
دو چشم او و رفته بود قوت دو پای او بر حالی که او بر داشته بود نوعی از بر داشتن که آورا بسوی
در آن بود پس محمد خواند او را به بیعت پس گفت او را ای پسر برادرم بدرستی که من پیر بزرگ
سال ضعیفم و من بسوی نیکوئی تو و مدد تو محتاج ترم از من بسوی طلب بیعت تو پس گفت
او را چاره نیست از آنکه بیعت کنی پس گفت او را چه نوع فائده مند میشوی به بیعت من بخدا قسم
که بدرستی که من هر آئینه تنگ میکنم بر تو جای نام مردی از لشکر را اگر تو لیسی او را گفت او را نیست
چاره تر از آنکه کنی و درشتی کرد برای او در سخن پس گفت او را اسمعیل بخوان برای من جعفر بن محمد را
پس شاید بیعت کنیم با هم بسوی گفت پس خواند جعفر علیه السلام را پس گفت جعفر را اسماعیل
قربانت شوم اگر بینی که بیان کنی برای محمد عاقبت این کار را پس بکن شاید که الله تعالی باز دارد بدی
شر او را امام گفت بتحقیق عزم جزم کردم که سخن نگویم با او پس باید که ببیند در من و ید خود را آنچه میخواهد
هرچه خواهد درحق من کند که جزای آن با او خواهد رسید اصل فقال اسمعيل لابي عبد الله
عليه السلام انشدك الله هل تذكر يوما اتيت اباك محمد بن علي عليه السلام
وعلي حلتان صفراوان فما دام النظر الي ثم بكى فقلت له ما يبكيك فقال لي يبكيني
انك تقتل عند كبر سنك ضياعا لا ينتطح في دمك عنزان قال قلت متى ذاك قال اذا دعيت

الی الباطل فأبیته واذا انظرت الی الاحول مشؤوم قومه ینتمی من آل الحسن علی منابر
رسول الله صلی الله علیه وآله یدعوا الی نفسه قد یسمی بغیر اسمه فاحدث عهدک
واکتب وصیتک فانک مقتول فی یومک او من غد فقال له ابو عبد الله علیه السلام
نعم وهذا ورب الکعبة لا یصوم من شهر رمضان الا اقله فاستودعک الله یا ابا الحسن
واعظم الله اجرنا فیک واحسن الخلافة علی من خلفت وانا لله وانا الیه راجعون قال ثم
احتمل اسمعیل ورد جعفر الی الحبس قال فوالله ما امسینا حتی دخل علیه بنو اخیه
بنو معویة بن عبد الله بن جعفر فتوطؤه حتی قتلوه وبعث محمد بن عبد الله الی جعفر
فخلی سبیله. شرح پس گفت اسمعیل ابو عبد الله علیه السلام را قسم میدهم ترا بالله تعالی
که آیا بیاد می آوری روزی را که آمدیم نزد پدرت محمد بن علی علیه السلام و بر من دو جامه زرد بود
پس بسیار نگاه کرد بسوی من بعد از آن گریه کرد پس گفتم او را چه چیز بگریه می آورد ترا پس گفت
بگریه می آورد مرا اینکه تو کشته میشوی نزد بسیاری سال تو ... در خون تو و بر این
مثلی است برای چیزی که بی اعتبار باشد اسمعیل گفت پس گفتم کی میشود این پس گفت وقتی که
خوانده شوی بسوی بیعت باطل پس اباکنی از آن و وقتی که نظر کنی در کج چشم شوم خویشان خود
که از اولاد حسن بر منبر رسول الله صلی الله علیه وآله که میخواند مردم را بسوی تصدیق امامت
خودش بتحقیق بر خود بسته باشد نامی را که غیر نام اوست مثل مهدی و مثل صاحب النفس الزکیة
پس تازه کن آخر زمان خود را و بنویس وصیت نامه خود را بدرستی که تو کشته میشوی امروز
یا فردا و شک نیست اسمعیل پس گفت او را ابو عبد الله ع آری بیاد می آورم و این محمد که دعوی امامت
میکند قسم بصاحب کل اختیار کعبه که روزه نمیگیرد ماه رمضان مگر کمتر آنرا پس بخدا میسپارم ترا ای ابو الحسن
و بزرگ کناد الله تعالی مزد ما را در مصیبت تو و نیکو کناد جانشینی ترا بر عیال تو که پس واپس میگذاری
پس بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم موسی گفت بعد از آن
برداشته شد از مجلس اسمعیل و برگردانیده شد جعفر بسوی زندان موسی گفت پس بخدا قسم که شب
نرسانیدیم ما تا اینکه داخل شدند بر اسمعیل پسران برادرش پسران معویة بن عبد الله بن
جعفر علیهما پس لگدمال کردند او را تا کشتند او را و فرستاد کسی را محمد بن عبد الله بسوی جعفر
پس خلاص شد راه او برداشته یعنی که رها کرد او را قال واقمنا بعد ذلک حتی
استهللنا شهر رمضان فبلغنا خروج عیسی بن موسی یرید المدینة قال فتقدم محمد
بن عبد الله علی مقدمته یزید بن معویة بن عبد الله بن جعفر وکان علی مقدمة عیسی
بن موسی ولد الحسن بن زید بن الحسن وقاسم ومحمد بن زید وعلی وابراهیم بنو الحسن بن زید

فنهزم یزید بن معویه فقدم عیسی بن موسی المدینة وصار القتال بالمدینة فنزل بذباب
ودخلت علینا المسودة من خلفنا شرح عیسی بن موسی منصور دوانقی است التقدم سفارش ومراد اینجا
تعیین است وبلفظ دال بر سفارش ادا کرده تا اشارت باشد باینکه محمد خود از مدینه بیرون نرفته ولشکری فرستاد
یزید مفعول تقدم است و برادرزاده اسمعیل است ومیتواند بود که این منصب ما برای کشتن اسمعیل
مذکور شده یافته باشد در اینجا از کاتبان کافی غلطی شده و بجای بنوا الحسن ابن الحسن میباید ذباب بضم
ذال بانقط و بای یکنقط و الف و بای دوم کوهی است در بیرون مدینه که از آنجا سیلاب متوجه مدینه
میشود المسودة بکسر واو مشدده جماعتی که لباس خود را سیاه کرده اند و مراد لشکر عباسیان است که لباس
خود را سیاه میکرده اند یعنی دو رنگ کردیم بعد از آن تا نو کردیم ماه رمضان را پس رسید بما خبر بیرون
آمدن عیسی بن موسی از بغداد بر حالی که اراده مدینه دارد منقولست که لشکر عیسی چهار هزار کس بود
موسی گفت پس تعیین کرد محمد بن عبدالله بر مقدمه لشکر خود یزید را و بودند بر مقدمه عیسی اولاد حسن
بن زید بن حسن بن امام حسن علیه السلام و بودند قاسم و محمد که هر کدام پسر زید اند پس عمویان
اولاد حسن اند و بود علی بن ابراهیم بن حسن بن زید مخفی نماند که میتواند بود که تعیین این جماعت
بر مقدمه برای الزام محمد باشد تا اشارت باشد باینکه اگر فاطمی بودن و اجتهاد و خروج بسیف کافی تا
امامت میبود این جماعت مثل تو می بودند در دعوی امامت و حال آنکه ایشان تابع اند پس شکسته شد یزید
بن معویه و آمد عیسی بن موسی بمدینه که متوجه مدینه شد و گردید جنگ لشکر محمد در مدینه یعنی که ایشان
در مدینه متحصن شدند تا اگر لشکر عیسی متوجه ایشان شوند جنگ کنند پس فرود آمد عیسی در سینه کوه ذباب
و داخل شدند بر ما یعنی که رو بما کردند سیاه پوشان از پشت ما یعنی که از بلندی متوجه مدینه شدند
نه از جانب دیگر اصل وخرج محمد فی اصحابه حتی بلغ السوق فاوصلهم ومضی ثم تبعهم حتی
انتهی الی مسجد الخوامین فنظر الی ما هناک فضاء لیس فیه مسود ولا مبیض فاستقدم حتی انتهی
الی شعب فزارة ثم دخل هذیل ثم مضی الی اشجع فخرج الیه الفارس الذی قال ابو عبدالله
علیه السلام من خلفه من سکة هذیل فطعنه فلم یصنع فیه شیئا وحمل علی الفارس فضرب
خیشوم فرسه بالسیف فطعنه الفارس فانفذه فی الدرع وانثنی علیه محمد فضربه فاثخنه
وخرج علیه حمید بن قحطبة وهو مدبر علی الفارس یضربه من زقاق العمارتین فطعنه
طعنة انفذ السنان فیه فکسر الرمح وحمل علی حمید فطعنه حمید بزج الرمح فصرعه
ثم نزل الیه فضربه حتی اثخنه وقتله واخذ رأسه ودخل الجند من کل جانب واخذت
المدینة واجلینا هربا فی البلاد شرح الخوامین بفتح خای بانقط وتشدید واو و الف تره فروش
است از خامه بالف بعد از خاء وتخفیف میم بمعنی تره فضاء مجرد رویدل است الشعب بکسر شین بانقط

و سکون عین بی نقطه و یای یک نقطه بر دو خانه که یمنی باشد و آب آن متفرق مجاری شود و فزاره بفتح فاء و زای با نقطه
و الف و رای بی نقطه قبیله ایست بذیل بضم باء و فتح ذال با نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین قبیله
ایست الاثخان بثاء سه نقطه و خای با نقطه و نون سست کردن کسی را بجراحت الزج بضم زای با نقطه
و تشدید جیم آهنی که در پایین نیزه است الابجیم متفرق شدن مردم یعنی و بیرون آمد بجماعه خانه خود با خواص یاران
تا رسید بجای زوار که [illegible] رسانید یاران خود را لشکر خود و بعد از آن رفت بجماعت خود و بعد از آن با زوار خانه بدر آمد
از پی یاران خود و رفت تا رسید بسه [illegible] ترتیب فروشان پس نظر کرد بسوی آنچه در حوالی آن مسجد قفایی بود که
در آنجا سیاه پوشی بود که از لشکر عباسیان است و سفید پوشی که از لشکر محمد است پس مبارزت کرد با شتر و فتن تا رسید
بکناره رود خانه یمن که محاذی کوچه فضیل فزاره بود و بعد از آن رفت بسوی آنچه برابر کوچه بود و قصد تا شجع مرد و خانه
داخل شد پس بیرون آمد بسوی او از آن سواران که [illegible] او را گفته بود و ابو عبد الله از پس [illegible] او را کوچه قبیله هذیل که محمد
از محاذات آن گذشته بود پس نیزه [illegible] خود زد محمد را [illegible] و سواره کرد محمد بر آن سوار پس دو
[illegible] را پس زد او را بار دیگر آن سوار پس [illegible] را گرد آن را در زره با [illegible] که نیزه در زره شده و در بدن
محمد اثری کرد پس چون اثر زیاده شده بود بسبب زخم و داغ [illegible] شد برادر محمد پس زد او را پس عاجز کرد محمد
او را و بیرون آمد بر محمد حمید بضم حای بی نقطه و فتح میم و سکون یای دو نقطه در پایین و دال بی نقطه ابن قحطبه بفتح
قاف و سکون حای بی نقطه و فتح طای بی نقطه و بای یک نقطه و محمد زد و الیس کرده و سواران سابق بخت و بیرون
راو بیرون آمدن حمید از کوچه آل [illegible] پس نیزه زد محمد را نیزه زد که گذرا کرد برادر محمد پس شکست محمد نیزه
راو حمله کرد بر حمید پس زد او را حمید با پنج نیزه پس افتاد محمد بعد از اسب فرود آمد پس زد محمد را با پنج نیزه تا تمام
کرد او را و او را کشت او را گرفت سرش را و متوجه شدند لشکر سیاه پوشان از هر جانب و گرفته شد مدینه و متفرق شدیم
بسبب گریختن در شهرها اصل قال موسی بن عبد الله فانطلقت حتی لحقت بابراهیم بن عبد الله
فوجدت عیسی بن زید مکمنا عنده فاخبرته بسوء تدبیره و خرجنا معه حتی اصیب رحمه الله ثم
مضینا مع ابن اخی الاشتر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن الحسن حتی اصیب بالسند ثم حیث شرید طرید
تضیق علی البلاد فلما ضاقت علی الارض واشتد الخوف ذکرت ما قال ابو عبد الله عم شرح گفت
موسی بن عبد الله پس روانه شدیم تا رسیدم بمنزل برادرم ابراهیم بن عبد الله پس یافتم عیسی بن
زید را پنهان نزد او پس خبر دادم ابراهیم را بدی تدبیر محمد بن عبد الله که جدا از لشکر خود شد و تنها بیرون
آمد تا کشته شد یا بدی تدبیر عیسی بن زید و بیرون آمدیم با ابراهیم یعنی که او نیز بعد از برادرش خروج کرد و جمعی
بسیار با او بیعت کردند و با علم و لشکر با جنگ سیاه پوشان رفتیم تا کشته شد ابراهیم رحمه الله بعد از آن رفتیم با پسر
برادرم که لقب یا ابن او اشتر بود و عبد الله بن محمد بن عبد الله بن الحسن بجانب سند و ستان تا کشته شد
پسر برادرم در سند بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه ملکی است از جمله سند و ستان بعد از آن که مینید...

سال گذشته بود و امام جعفر صادق ع و منصور دوانیقی از عالم رفته بودند و مهدی محمد بن منصور عباسی خلیفه
شده بود و بر گشتم از هندوستان گریخته و دفع کرده شده و تنگی میکرد بر من شهر بالیس چون تنگ شد
بر من زمین سخت شد بر من بیابان آوردم آنچه برایت نزد نصیبت گفته بود و ابو عبد الله گه آگر اطاعتش کنند
بر طلب امان کنم از بنی العباس ناچار من نشود اصل فجئت الی المهدی وقد حج وهو یخطب
الناس فی ظل الکعبة فما شعر الا وانی قد قمت من تحت المنبر فقلت لی الامان یا امیر المؤمنین وادلک
علی نصیحة لک عندی فقال نعم ما هی فقال ادلک علی موسی بن عبد الله ابن الحسن فقال لی
نعم لک الامان فقلت له اعطنی ما اثق به فاخذت منه عهودا ومواثیق ووثقت لنفسی ثم
قلت انا موسی بن عبد الله فقال لی اذن تکرم وتحبا فقلت له اقطعنی الی بعض اهل بیتک یقوم
بامری عندک فقال لی انظر الی من اردت فقلت عمک العباس بن محمد فقال العباس لا حاجة لی فیک
فقلت ولکن لی فیک الحاجة اسئلک بحق امیر المؤمنین الا قبلتنی فقبلنی شاء او ابی فقال لی المهدی
من یعرفک وحوله اصحابنا او اکثرهم فقلت هذا الحسن بن زید یعرفنی وهذا موسی بن جعفر
یعرفنی وهذا الحسن بن عبد الله ابن عباس یعرفنی فقالوا نعم یا امیر المؤمنین کانه لم یغب
عنا شرح پس آمدم بسوی مهدی محمد بن منصور و بتحقیق حج کرده بود و او خطبه میگفت مردم را در سایۀ کعبه
پس خبردار نشد مگر بحالیکه بدرستیکه بتحقیق برخاستم از پایین منبر پس گفتم آیا مرا امان هست ای امیر مؤمنان
بحالیکه دلالت میکنم ترا بر خیرخواهی که برای تو نزد منست پس گفت آری چیست آن پس گفتم
رهنمائی میکنم ترا بر موسی بن عبد الله بن حسن پس گفت مرا آری ترا است امان پس گفتم او را بده مرا
پیمان که خاطر جمع شوم بآن پس گرفتم از و پیمانها و قایمکاریها و خاطر جمع شدم برای خودم بعد از آن گفتم
منم موسی بن عبد الله پس گفت چون چنین شد گرامی داشته میشوی پس گفتم او را بسپر مرا بسوی بعض
خانواده خود از اهل بیت تو که بکار من نزد تو پس گفت مرا نظر کن کدام را اراده داری پس گفتم عموی
ترا عباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس پس گفت عباس نیست مرا در تو پس گفتم
و لیکن مرا هست در تو حاجت سوگند میدهم ترا بحق امیر مؤمنان که هیچ کار نکنی مگر اینکه قبول کنی مرا پس
قبول کرد مرا خواهی نخواهی و گفت مرا مهدی که میشناسد ترا که موسی تویی و دور او دلیران ما یا اکثر
ایشان بودند پس گفتم این حسن بن زید میشناسد مرا و این موسی بن جعفر میشناسد مرا و این حسن
بن عبد الله بن عباس میشناسد مرا پس گفتند آن سه کس که آری ای امیر مؤمنان گویا که در این چند سالی
که بهندوستان رفته غائب نشده از ما اصلا ثم قلت للمهدی یا امیر المؤمنین لقد اخبرنی بهذا المقام
ابو هذا الرجل واشرت الی موسی بن جعفر قال موسی بن عبد الله وکذبت علی جعفر کذبة فقلت له
وامرنی ان اقرئک السلام وقال انه امام عدل وسخاء قال فامر لموسی بن جعفر بخمسة الاف دینار فامر لی موسی

منها بالف دینار و وصل عامة اصحابه و وصلنی فاحسن صلتی فحیث ما ذکر ولد محمد بن علی بن الحسین
فقولوا صلی الله علیهم وملائکته وحملة عرشه والکرام الکاتبون وخصوا ابا عبد الله علیه السلام
بالطیب ذلک وجزی موسی بن جعفر عنی خیرا فانا والله مولاهم بعد الله. شرح بعد از آن گفتم
مهدی را ای امیر مومنان هر آئینه تحقیق خبر داد مرا این اسناد در من تر و تو به این مرد و اشارت کردم بسوی
موسی بن جعفر گفت موسی بن عبد الله و دروغ گفتم و بستم بر جعفر تو ای از دروغ بیان این آنکه گفتم مهدی او را امر کرد
که برسانم ترا از جانب او سلام و گفت که مهدی امام عدالت و کرم است موسی بن عبد الله گفت پس امر کرد
مهدی برای موسی بن جعفر پنج هزار دینار طلا پس امر کرد برای من موسی بن جعفر از آن پنج هزار دینار طلا
به دو هزار دینار و بخشش کرد مهدی همه یاران موسی بن جعفر را و بخشش کرد مرا نیز باین عنوان که نیکو کرد
بخشش مرا یعنی که بیشتر از دیگران بود پس هر جا که مذکور شوند اولاد محمد بن علی بن الحسین پس گوئید
صلی الله علیهم وملائکته وحملة عرشه والکرام الکاتبون و ممتاز سازید ابو عبد الله را به بسیاری صلوات و خیر
داده شده باد موسی بن جعفر از جانب حق تعالی که امن کرد … به درستی که من هر آئینه بنده اقیم غلام ایشانم
بعد از بندگی الله تعالی. اصل لما خرج الحسین بن علی المقتول بفخ واحتوی علی المدینة دعا
موسی بن جعفر الی البیعة فاتاه فقال له یا ابن عم لا تکلفنی ما کلف ابن عمک اباعبد الله فیخرج
منی ما لا ارید کما خرج من ابی عبد الله ما لم یکن یرید فقال له الحسین انما عرضت علیک امرا
فان اردته دخلت فیه وان کرهته لم احملک علیه والله المستعان ثم ودعه فقال له ابو الحسن موسی
بن جعفر حین ودعه یا ابن عم انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق یظهرون ایمانا ویسترون
شرکا وانا لله وانا الیه راجعون احتسبکم عند الله من عصبة ثم خرج الحسین وکان من
امره ما کان فقتلوا کلهم کما قال علیه السلام. شرح حسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن
علی بن ابی طالب در ذی القعده سال صد و شصت و نه که در شب … و سیوم محرم از سال فوت مهدی
عباسی و در تکیه و خلافت پسرش هادی بود و خروج کرد در مدینه بمذهب زیدیه و بیرون آمد با جماعتی از علویین
بجانب مکه و چون بجائی رسید که تا … یک فرسخ تخمینا از راه … و آنرا فخ بفتح فا و تشدید خای
با نقطه میخوانند رسیدند با و لشکرهای سیاه پوشان و سرداران ایشان محمد بن عباس بن محمد بن علی بن عبد الله
بن العباس بود و در روز هشتم ذی الحجه سال مذکور امان دادند او را او و یارانش بمهلت کشته شوند پس
گفت اراده امان ندارم و جنگ کرد با ایشان و اهل بیت او و سر او را برای هادی بردند و کشتگان سه روز
در صحرا بی دفن ماندند تا آنکه درندگان صحرا بعض گوشتهای ایشان را خوردند و لهذا منقول است در کتاب معجم البلدان
از امام محمد تقی علیه السلام که گفت لم یکن مصیبة بعد کربلا اشد وافجع من فخ یعنی چون خروج کرد عیسی بن …
… کشته شد … مسلط شد بر مدینه خواند موسی بن جعفر را بسوی بیعت پس آمد نزد او پس امام علیه السلام گفت

اوای پسر عموی من تکلیف مکن مرا آنچه تکلیف کرد پسر عموی تو مراد محمد بن عبدالله بن حسن است که در حدیث سابق مذکور شد ابو عبدالله را پس بیرون آید از من سخنی درشت که اراده گفتن آن ندارم چنانچه بیرون آمد از ابو عبدالله در حق محمد بن عبدالله سخنی که اراده گفتن آن نداشت پس گفت او را حسین چنین نیست که عرض کردم بر تو کار مرا که مطلب من بود پس اگر اراده کنی آمرا داخل آن میشوی واگر کراهت کنی بزور ترا ابرام نمی دارم والله تعالی است مدد طلبیده شده بعد از آن وداع کرد موسی بن جعفر را پس گفت او را ابوالحسن موسی بن جعفر وقتیکه وداع کرد او را که ای پسر عموی من بدرستی که تو درین حرکت که کردی کشته میشوی خواه امان سیاه پوشان را قبول کنی وخواه نکنی پس خوب بعمل آور جنگ را که هرچه از سیاه پوشان کشته شود چو نیست چه آنجماعت سرکشان از فرمان الهی اند اظهار میکنند ایمان بربوبیت رب العالمین را ودر باطن شرک میورزند وبدرستی که ما از الله تعالی ایم وبدرستی که ما بسوی او باز گشت کنندگانیم حساب میکنم شما را نزد الله تعالی که خویشان بدتری باید بعد از آن بیرون رفت حسین وشد از کار وآنچه شد کشته شدند همه ایشان چنانچه گفت موسی بن جعفر عم ۱۲ **اصل** کتب یحیی بن عبد الله بن الحسن الی موسی بن جعفر علیهما السلام اما بعد فانی اوصی نفسی بتقوی الله وبها اوصیک فانها وصیة الله فی الاولین ووصیته فی الآخرین خبرنی من ورد علی من اعوان الله علی دینه ونشر طاعته بما کان من تحننک مع خذلانک وقد شاورت فی الدعوة للرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله وقد احتجبتها واحتجبها ابوک من قبلک وقدیما ادعیتم ما لیس لکم وبسطتم آمالکم ما لم یعطکم الله فاستهویتم واضللتم وانا محذرک ما حذرک الله من نفسه **شرح** یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابی طالب مشهور بصاحب الدیلم است وخروج کرد بمذهب زیدیه بعد از برادرانش محمد وابراهیم که مذکور شدند در حدیث هفتم این باب وبعد از حسین که مذکور شد در حدیث ششم این باب التحنن بحای بی نقطه ونون مشدده مصدر باب تفعل بسیاری شوق الخذلان بکسر خای با نقطه وذال با نقطه ترک مدد الله تعالی را المشاورة بشین با نقطه ورای بی نقطه مبالغه در بهم زدن الرضا بکسر رای بی نقطه والف مقصوره کسیکه مردم بامامت او راضی باشند مراد یحیی اینجا خودش وبرادرش محمد وامثال ایشانست الاحتجاب خود را در حجاب کردن ومراد اینجا چیزی پنهان کردنست الاستهواء دزدیدن عقل کسی بخواندن او بجانب هوا وهوس یعنی نوشت یحیی بن عبدالله بن حسن بسوی امام موسی کاظم علیه السلام اما بعد از حمد وصلوة پس بدرستیکه من سفارش میکنم خود مرا بترس الله تعالی وباین ترس الله تعالی سفارش میکنم ترا چه سفارش بترس الله تعالی سفارش الله تعالی هست درامتان سابق وسفارش الله تعالی هست باینچه شما از جمله کمال شوق تو بامامت بانکه الله تعالی ترک مدد تو بلشکر واسباب کرده وتحقیق فساد کردی در خواندن داعیان ما مردم را برای خود در پرده کرد آنرا پدرت نیز پیش از تو ودیریست که دعوی کردید امامت را که نیست برای شما دین کردید امیدهای خود را بسوی امامتی که نداده شما را الله تعالی پس دزدیدید عقل مردم را ومن ترسانیده ام

وسکون تاء و کسر راء و یاے دو نقطہ در پائین یعنا صاحب قاموس گفتہ العتریف کزنبیل و عصفور الخبیث
الفاجر الجری والماضی الغاشم المنغشم و من الجمال الشدید و ہی بہاء والعترلیقۃ القلیۃ واللبین والغریزۃ النفس
التی لا تبالی الزجر والعترفان بالضم الدیک الصعلج نشانیست در شانہ آدمی فرو رفتہ در گوشت مانند
مہر انگشتر کہ دلیل امامتست و ضد عترست در دلالت و مذکور شد در حدیث ہفتم باب ہفتاد و دوم کہ
کہ آن نشان در شانہ امام موسی کاظم علیہ السلام بودہ و ذکر این دو نشان برای اشعار بحادثی است
کہ از رسول علیہ السلام در باب آنحا واقع شدہ مثل آنچہ منقولست کہ گفتہ اد لفرخ محمد بن خلیفۃ یستخلف
عتریف مترف یعنی و ذکر کردی در کتابت کہ من منع کردم مردم را از بیعت تو برای رغبت من در آنچہ
در دو دست تو است از دنیا و منع نکردم را از دخول در آنچہ تو داخل آن شدی و تو در آنی اگر میخواستم ضعیف
بودن از علم نسبت رسول و نہ کی دیدہ دری ببرہان از محکمات قرآن و لیکن اللہ تبارک و تعالے
خلق کردہ مردم را ترکیب کردہ شدگان از اجزاے مختلفہ و بیگانگان از ہم در میل نفسانی و صاحبان
طبائع مختلفہ باینمعنی کہ بعض رغبت در دنیا دارند مثل تو و بعضے ندارند مثل ما پس خبر دہ مرا از دو کلمہ کہ پرسیدم
ترا از انہا چیست عترف کہ در بدن تو است باینمعنی کہ آن نشان چہ چیز است و چیست صعلج کہ در بدن
آدمی باشد باینمعنی کہ بدن من ہست و آن چیست بعد از آن بنویس بسوے من خبر آنچہ را کہ پرسیدم
مراد حدیثی است کہ از رسول علیہ السلام منقول شدہ در آن دو باب **اصل** وانا متقدم الیک
واحذرک معصیۃ الخلیفۃ واحثک علی برہ وطاعتہ وان تطلب لنفسک امانا قبل ان تاخذک
الاظفار ویلزمک الخناق من کل مکان فتروح الی النفس من کل مکان ولا تجدہ حتی یمن اللہ علیک
بمنہ و فضلہ و رقۃ الخلیفۃ ابقاہ اللہ فیو منک و یرحمک و یحفظ فیک ارحام
رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ والسلام علی من اتبع الہدی انا قد اوحی الینا ان العذاب
علی من کذب و تولی قال الجعفری فبلغنی ان کتاب موسی بن جعفر علیہ السلام وقع فی یدی
ہرون فلما قراہ قال الناس یحملونی علی موسی بن جعفر و ہو بری مما یرمی بہ **شرح**
الخناق بکسر خای با نقطہ و تخفیف نون ریسمانی کہ بحلق کسے اندازند تا خفہ شود بحماوی بتشدید و تخفیف نون
بصیغہ جمع مذکر غائب باب افعال است یعنی و من سفارش کنندہ ام بسوے تو بیر سانم ترا از
مخالفت خلیفہ ظاہر پیرو نست و مراد خویش است و تحریص میکنم ترا بر فرمان برادری خلیفہ و اطاعت
او و آنکہ طلب کنی برای خودت امان را از عذاب آخرت یا دنیا پیش از آنکہ فرا گیرد ترا ناخنہاے
شیران و بحلق تو افتد ریسمان از ہر جانب پس روی کہ طلب کنی برای خودت راہ نفسی از ہر طرف و نیابی
این را و طلب امان برای انیست کہ عطا کند بر تو اللہ تعالی بعطای خود و فضل رحمت خود و نرمی دل
خلیفہ باقی دارادورا اللہ تعالے پس امان دہد ترا و رحم کند ترا و رعایت کند در حق تو خویشیہای رسول اللہ را